

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ النَّحْلِ

بدان که این سورت مکی است الا قوله: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ^۱... تا به آخر سورت. و صد و هژده^۲ آیت است، و دو هزار و هشتصد و چهل کلمت است، و هفت هزار و هفصد^۳ و هفت حرف است. و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ^۴ گفت: هر که^۵ سورة النحل بخواند، خدای تعالی او را حساب نکند بر^۶ نعمتی که او را داده باشد^۷ در دنیا، و او را مزد آنان دهد که به وقت مرگ وصیت^۸ نکو کنند^۹.

مرکز تحقیقات کاتب پور علوم اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^{۱۰}

آیه ۱ اَلَيْسَ اَمْرًا لِلّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ؛ آمد فرمان خدای^{۱۱}، مشتایی به او، منزّه است او و بزرگوار از آن که^{۱۲} با او انباز گیرند.

۱. سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۶.
۲. آج: هجده؛ لب: هجده.
۳. اط، آب، آج: هفتصد.
۴. اط، آب، آن، آج، لب: علیه السلام.
۵. قم، اط، آب، آن، آج، لب + او.
۶. اط، آب، آن، آج، لب + آن.
۷. آج، لب: ندارد.
۸. آج، لب: وصیتی.
۹. جميع نسخه ها: نیکو کنند.
۱۰. قم، آج، لب + به نام خدای بخشاینده مهربان؛ آب + خدای بسیار بخشایش بسیار دانش.
۱۱. قم، آج، لب + پس.
۱۲. قم: از آنچه.

آیه ۲ **يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ**؛ بفرستد فریشتگان را بروحی^۱ از فرمان او برآن کس که^۲ خواهد از بندگان او که آگاه کنی، نیست خدای مگر من، بترسید^۳ از من.

آیه ۳ **خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**؛ بیافرید آسمانها^۴ و زمین^۵ به درستی، بزرگوار است از آن که با او انباز گیرند.

آیه ۴ **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ**؛ بیافرید آدمی را از آب، چون بنگری او خصمی است روشن.

آیه ۵ **وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ**؛ و چهارپایان^۶ بیافرید برای شما در آن گرمایی هست و سود^۷، و از آن می خوری.

آیه ۶ **وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْبِحُونَ وَحِينَ تُسْرِحُونَ**؛ و شما راست در او^۸ نیکویی چون نماز شام باز آیی^۹ و چون آنگاه^{۱۰} به چهره ببری.

آیه ۷ **وَتَحْمِيلُ أَنْفَالِكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْبِ إِلَّا لِيُقِىَ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ**؛ و برمی گیرد^{۱۱} بارهای شما به شهری که نرسی^{۱۲} به آن جا الا به رنج تن^{۱۳}، خدای شما مهربان و بخشاینده است.

آیه ۸ **وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا [وَزِينَةً] وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**؛ و اسبان و ستران^{۱۴} و خران تا برنشینی^{۱۵} [و برای آرایش]^{۱۶} و بیافریند آنچه شما ندانی.

آیه ۹ **وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ**؛ و بر خداست راستی راه و از آن باشد که کز بود اگر خواهد ره نماید^{۱۷} شما را همه^{۱۸}.

۱. قم، اط، آب، آج، لب: به وحی.

۲. قم، اط، آب، آج، لب: برآن که.

۳. قم + را.

۴. قم، اط: بترسی.

۵. قم، اط، آب، آج، لب: چهارپایان را.

۶. قم، اط، آب، آج، لب: در آن.

۷. قم: و آنگاه که به چهره ببری آج، لب: به چرابرید.

۸. قم، اط، آب، آج، لب: برمی گیرند.

۹. قم: نیاشی شمارسند.

۱۰. اساس: ندارد، باتوجه به قرآن مجید و دیگر نسخه ها آورده شد.

۱۱. قم، اط، آب، آج، لب: آن را.

۱۲. جمع نسخه ها: استران.

۱۳. از قم، افزوده شد.

۱۴. قم، اط، آب، آج، لب: راه نماید.

۱۵. قم، اط، آب، آج، لب: جمله.

آیه ۱۰ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ؛ او آن است که فرو فرستاد [از آسمان] ^۱ آبی، از اوست شراب خوردن ^۲ را و از اوست درختان ^۳ در او می چری ^۴.

آیه ۱۱ يُنَبِّئُكُمْ بِهِ الزَّيْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ می رویاند برای شما با آن ^۵ کشت را و زیتون و درخت خرما ^۶ و انگورها و از هر میوه ها ^۷ در آن ^۸ دلیلی است ^۹ گروهی را که اندیشه کنند.

آیه ۱۲ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ و مسخر کرد ^{۱۰} برای شما شب و روزها را ^{۱۱} و آفتاب و ماه و ستارگان مسخر کرده ^{۱۲} به فرمان او، در آن دلیلهایی است ^{۱۳} گروهی را که دانند ^{۱۴}.

آیه ۱۳ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَذَكَّرُونَ؛ و آنچه بیافرید برای شما در زمین رنگارنگ گونه های آن ^{۱۵}، در آن دلیلی ^{۱۶} است گروهی را که اندیشه کنند.

آیه ۱۴ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَنَا كُلَّوَا مِنْهُ لَعَمْرَآ ظَرْبًا وَنَسَخَّرْجُوا مِنْهُ حَلِيبَةً نَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيهِ وَلَيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ او آن است که مسخر کرد ^{۱۷} برای شما دریا را تا می خوری ^{۱۸} از او گوشت تازه و بیرون می آری ^{۱۹} از او حلی ^{۲۰}،

۱. اساس محوشده است، از قم افزوده شد.

۲. قم، آط، آب، آج، لب + که.

۳. قم: بدو؛ آط، آب، آج، لب: به آن.

۴. قم: همه میوه ها؛ آط، آب، آج، لب: هر میوه.

۵. قم: آینی است؛ آط، آب، آج، لب: آینی هست.

۶. قم: شب را و روز را.

۷. قم: در این دلیلهایی است؛ آط، آج، لب: در این آیاتی هست؛ آب: در این آینی هست.

۸. قم: اندیشه کنند.

۹. قم: او.

۱۰. قم، آط، آب، آج، لب: آینی.

۱۱. قم، آط: تا بخوری؛ آب، آج، لب: بخورید.

۱۲. قم، آط، آب، آج، لب: آرایشی.

۱۳. قم، آط، آب، آج، لب: از او خوردن است.

۱۴. قم، آط: می چرانی؛ آب، آج، لب: می چرانید.

۱۵. قم: درختان خرما را.

۱۶. قم، آط، آج، لب: بدرستی که در این.

۱۷. قم: رام کرد.

۱۸. قم، آط، آب، آج، لب: مُذَلَّل کرده.

۱۹. قم: در این آیاتی هست؛ آب: در این آینی هست.

۲۰. قم: او.

می پوشی^۱ آن را، و بینی کشتی^۲ را شکافده^۳ در او تا طلب کنی^۴ از روزی او^۵ تا همانا شما شکر کنی [۸۴- پ].

آیه ۱۵ **وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ**؛ بر-
افگند^۶ در زمین کوهها تا نخسپند^۷ به شما و جویها و راهها تا همانا شما راه-
یافته شوی^۸.

آیه ۱۶ **وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ**؛ و نشانها و به ستاره ایشان راه برند^۹.

آیه ۱۷ **أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**؛ آن کس که آفریند^{۱۰} چنان باشد
که نیافریند؟ اندیشه نمی کنی^{۱۱}؟

آیه ۱۸ **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ**؛ و اگر بشماری نعمت
خدای نتوانی شمردن^{۱۲} که خدای آمرزنده و بخشاینده است.

آیه ۱۹ **وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ**؛ و خدا^{۱۳} داند آنچه پنهان داری^{۱۴} و آنچه
آشکارا داری^{۱۵}!

آیه ۲۰ **وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ**؛ و آنان که
می خوانند^{۱۶} از دون^{۱۷} خدای نیافرینند چیزی را و ایشان را آفریده اند^{۱۸}!

آیه ۲۱ **أَهْوَاتٍ غَيْرِ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ**؛ مردگان اند جز^{۱۹} زندگان و
ندانند^{۲۰} که کی برانگیزند^{۲۱} ایشان را.

۱. قم، آط؛ در پوشی؛ آب؛ در پوشیدن؛ آج، لب؛ در پوشید. ۲. آط، آب، آج، لب؛ کشتیهای.

۳. قم؛ شکافنده؛ آط، آب، آج، لب؛ شناپنده. ۴. آط؛ بجویی؛ آب، آج، لب؛ بجوید.

۵. جمیع نسخه بدلها + و. ۶. آج، لب؛ برافگندن.

۷. قم؛ نخسپد؛ آط؛ بخشید؛ آب؛ نخسپد؛ آج، لب؛ نخسپد. ۸. قم، آط؛ راه یابی؛ آج، لب؛ راه یابید.

۹. آط، آب؛ راه یابند؛ آج، لب؛ راه یابید. ۱۰. قم، آط، آب، آج، لب؛ آن که.

۱۱. آج، لب؛ آفرید. ۱۲. آط، آب، لب؛ نمی کنند.

۱۳. قم + آن را. ۱۴. قم، آط، آب، آج، لب؛ خدای.

۱۵. قم؛ نهان دارند. ۱۶. قم؛ آشکارا کنند.

۱۷. آج، لب؛ آنان را که می خوانید؛ آط؛ آنان را که می خوانی؛ قم؛ آنان را که می خوانند.

۱۸. قم؛ از جز؛ آط، آب، آج، لب؛ بجز.

۱۹. قم، آط، آج، لب؛ بیافرینند. ۲۰. قم، آط، آب، آج، لب؛ نه.

۲۱. قم، آب؛ نمی دانند. ۲۲. آج، لب؛ برانگیزانند.

آیه ۲۲ **إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ** ؛
 خدای شما^۱ یک خداست و آنان که ایمان نیاورند^۲ به روز بازپسین^۳ دل‌های ایشان منکر^۴ است و ایشان متکبرند.

آیه ۲۳ **لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ** ؛ حق
 است و درست^۵ که خدا داند آنچه پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند، او دوست ندارد متکبران را،^۵

قوله - عز و علا^۶: **أَنَّى أَمَرَ اللَّهَ** ، قناده گفت: سورت مکی است الی قوله: **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا**^۷...، و بر قول دیگران^۸ اول سورت به مکه فرود آمد، الی قوله: **كُنْ فَيَكُونُ**^۹، و باقی به مدینه فرود آمد.

مجاهد گفت: اولش مکی است و آخر مدنی. شعبی گفت: همه مکی است،^{۱۰} الا قوله: **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ**!

حق تعالی گفت: **أَنَّى أَمَرَ اللَّهَ** ؛ آمد فرمان خدای. در این فرمان خلاف کردند: عبد الله عباس گفت، مراد قیامت است و گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای تعالی آیت فرستاد، **إِفْتَرَيْتِ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ**^{۱۱}؛ کافران یک دیگر را گفتند: محمد می گوید: قیامت نزدیک رسید این که می گویی^{۱۲}، دست بداری^{۱۳} انا بنگریم تا چه خواهد بودن! چون روزی چند^{۱۴} بر آمد اثری نبود، با سر کار خود شدند و گفتند: چیزی نمی بینیم ما از این حدیث. خدای تعالی آیت فرستاد که: **إِفْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ**^{۱۵}، بترسیدند و روزی چند مترصد می بودند، چون چیزی نبود گفتند: ای محمد! ما اثر نمی بینیم آن را که می گویی،

۱. قم + خدای است.
۲. قم، اط، آب، آج، لب: به قیامت.
۳. قم: انکار کننده.
۴. قم: انکار کننده.
۵. قم: انکار کننده.
۶. قم: انکار کننده.
۷. قم: انکار کننده.
۸. قم: انکار کننده.
۹. قم: انکار کننده.
۱۰. قم: انکار کننده.
۱۱. قم: انکار کننده.
۱۲. قم: انکار کننده.
۱۳. قم: انکار کننده.
۱۴. قم: انکار کننده.
۱۵. قم: انکار کننده.
۱۶. قم: انکار کننده.

خدای تعالی این آیت فرستاد: **أَتَىٰ أَهْرَآءَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ**؛ فرمان خدای آمد، یعنی^۱ آن که آید^۲ و خواهد آمدن^۳. و اگر چه لفظ ماضی است، مراد استقبال است و لکن^۴ برای آن که لامحال خواهد بود^۵ و زود خواهد بودن. حق تعالی گفت: **فَكَأَن قَدْ**؛ پندار^۶ که حاصل آمد، چنان که احوال قیامت بیشترین^۸ بر لفظ ماضی گفت، من ۵ **قوله: وَنَادَىٰ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ...، وَنَادَىٰ أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ رِجَالًا**^{۱۰}... و غیر ذلک من الآیات.

راوی خبر گوید که: چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - از جای بجست مذکور و ترسیده و مردم سر سوی آسمان کردند و گمان چنان بردند که قیامت همان ساعت^{۱۱} خواهد بودن تا جبریل گفت: **فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ،** تعجیل مکنی^{۱۲} آن را، مردم ساکن شدند، آنکه رسول - علیه السلام - گفت: **يُعِثُّ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ وَأَسَارَ بِأَضْبَعِيهِ،** گفت: مرا و قیامت را^{۱۳} به یک جا فرستادند چنانکه این دو انگشت^{۱۴} به یک جانند. عبدالله عباس گفت: از اشراف و اعلام قیامت^{۱۵} یکی بعثت رسول است تا در خبر است که: چون جبریل از آسمان به زمین می آمد به وحی بر رسول ما^{۱۶}؛ فریشتگان آسمانها گفتند: **اللَّهُ أَكْبَرُ قَدْ فَاتَمَتِ السَّاعَةُ**؛ قیامت برخاست، یعنی نزدیک شد. بعضی دیگر از مفسران گفتند مراد به فرمان خدای عذاب به تیغ^{۱۷} است، و ۱۵ این جواب نضربن الحارث بود [۱۰۱- ر] چون گفت: **اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ**^{۱۸} الایه. چون استعجال عذاب کرد خدای تعالی این آیت فرستاد:

۱. قم، آط، آب، آن، آج، لب: و معنی.
۲. آط، آن: آمد.
۳. آط، آج، لب: آمد.
۴. آج، لب: لیکن.
۵. آج، لب: برای آن که خواهد بود؛ آب، آن: لامحاله خواهد بود.
۶. آن، آج، لب + حصل؛ آط، آب در حاشیه افزوده اند: حصل.
۷. قم: پنداری.
۸. قم، آط، آب، آن، آج، لب: بیشتر.
۹. سورة اعراف (۷) آیه ۴۴.
۱۰. سورة اعراف (۷) آیه ۴۸.
۱۱. قم، آط، آب، آن، آج، لب: همان ساعت قیامت، ۱۲. آب، آن، آج، لب: مکتبید.
۱۳. قم، آب، آن، ندارد.
۱۴. آج + من.
۱۵. آب، آن: ساعت.
۱۶. آط، آب، آن، آج، لب: بر رسول ما؛ قم: بر رسول ما - علیه السلام.
۱۷. آط، آن، آج، لب: عذاب تیغ.
۱۸. سورة انفال (۸) آیه ۳۲.

آتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ؛ [فرمان خدای، یعنی عذاب خدای آمد تعجیل مکنی. نصر بن حارث را روز بدر به صبر بکشدند، ضحاک گفت: أَمْرُ اللَّهِ، احکام و حدود و فرایض است، و قوله: فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ] ^۱ چنان است که گفت: فَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ، و این قول ضعیف است برای آن که در هیچ خبر نیامد که صحابه استعجال کردند به احکام شرع پیش آن که ^۲ فرود آمد ^۳.
 اما مستعجلان عذاب ^۴ بسیار بودند. سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ منزّه است ^۵ و متعالی از آن که با او ^۶ شرک آرند. و تسبیح در لغت بر چهار قسمت ^۷ آمد: یکی به معنی تنزیه و تبعید، مثل قوله: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ ^۸، و بیشتر لفظ «سُبْحَانَ» بر این معنی است، و علی هذا قول الشاعر:

أَقُولُ لَمَّا جَاءَنِي ^۹ فَخْرُهُ سُبْحَانَ مِنْ عُلُقَمَةَ الْفَآخِرِ ^{۱۰}
 و دوم به معنی استثناء فی قوله: لَوْلَا تَسْبِخُونَ ^{۱۱} ای هلا یستثنون ^{۱۲}، و سه ام ^{۱۳} به معنی نماز، فی قوله: لَوْلَا [أَنَّهُ] ^{۱۴} كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ^{۱۵} ای مِنَ الْمُصَلِّينَ. و قوله: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ، ^{۱۶} و قوله: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ^{۱۷}...، چهارم به معنی نور، چنان که در حدیث آمد: لَوْلَا سُبْحَاتُ وَجْهِهِ، آئی نُوْرٌ وَجْهِهِ. حمزه و کسائی خواندند. تُشْرِكُونَ، به «تا» ی خطاب، حملاً علی قوله: فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، و باقی قراء به «یا».

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ، عامه قراء خواندند: «يُنزِلُ» به ضم «یا» و کسر «زا» من التَّنزِيلِ وَإِصْفَاءِ الْفِعْلِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، و بیشتر مکیان و بصریان به تخفیف

۱. اساس: افتادگی دارد، از قم آورده شد.

۲. آب؛ یقیزی.

۳. آنز پیش از آن که.

۴. قم؛ فرو آمد.

۵. قم، اط، آب، آن، آج، لب + از مشرکان.

۶. قم، اط، آب، آن، آج، لب + او.

۷. قم، آج، لب: با او.

۸. قم، آنز: قسم.

۹. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱.

۱۰. اط، آب، آنز: جاء فی.

۱۱. سورة قلم (۶۸) آیه ۲۸.

۱۲. قم: تستثنون.

۱۳. آب، آن، آج، لب: سبیم.

۱۴. اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید تصحیح شد. ۱۵. سورة صافات (۳۷) آیه ۱۱۳.

۱۶. سورة اعلیٰ (۸۷) آیه ۱.

۱۷. سورة نصر (۱۱۰) آیه ۳.

«زا» خواندند من الإنزال. و روح و کسائی و سهل خواندند: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ بِهِ ضَمًّا
 «تا» ۱ و فتح «زا» بر ۲ فعل مجهول و رَفَعِ الْمَلَائِكَةُ بِإِسْنَادِ الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ إِلَيْهَا. فرو-
 فرستند فریشتگان را بِالرُّوحِ، ای بالوحي ۳. و برای آن وحی را روح خواند که دلها
 به آن ۴ زنده شود، چنان که تن به روح زنده شود. عطا گفت: به نبوت، نظیره: يُلْقِي
 ۵ الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۵...، فتاده گفت: مراد به روح رحمت است.
 ابوعمیده گفت: بِالرُّوحِ، ای مَعَ الرُّوحِ، یعنی جبریل و «با» به معنی «مَعَ» است. مِنْ
 أَمْرِهِ؛ از فرمان او «مِنْ» به معنی ابتدای غایت است یعنی نزول ایشان از فرمان
 خدای باشد، عَلَي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ؛ بر آن که خواهد از بندگانش و «مِنْ» ۶ به
 معنی تبیین است. أَنْ أَنْذِرُوا؛ که بترسانی. إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، خَلْقَانِ را اعلام کنند که
 ۱۰ جز من خدایی نیست، و محلّ «أَنْ» مَعَ الْفِعْلِ، نصب است بِنَزْعِ الْخَافِضِ، وَالتَّقْدِيرِ:
 يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْ أَنْذِرُوا إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، محلّه النَّصْبِ بِوُقُوعِ الْإِنذَارِ عَلَيْهِ. «أَنْ» با
 اسم ۷ و خبر در محلّ نصب است به آن که مفعولِ إِنْذَرُ است. فَأَنْتَهُونَ؛ از من بترسی و
 از معاصی من اجتناب کنی. خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ؛ که او آفرید آسمان
 و زمین را بحق. تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ او متعالی است از آن که با او شرک ۸ گویند.
 ۱۵ حمزه و کسائی این جا ۹ «تُشْرِكُونَ» خواندند به «تا».

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ؛ آدمی را بیافرید از آب، این که ۱۰ از میان پشت و سینه
 بیرون آید که خدای ۱۱ از او به عادت فرزند آفریند و هر آب ۱۲ آن دک را به تازی نطفه
 خوانند ۱۳ و اشتقاق او مِنْ «نُطْفَةٍ» إِذَا قَطَرَ بِشَيْءٍ، فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ، این «إِذَا»
 را إِذَا مَفَاجَاتٍ ۱۴ خوانند، کقولهم: فَتَحَّتْ الْبَابَ فَإِذَا زَيْدٌ بِالْبَابِ ۱۵ یعنی بس نبود

۱. آط، آب، آزه، آج، لب: یا.

۲. آج، لب: ندارد.

۳. قم، آط، آب، آزه، آج، لب: باو

۴. لب: ندارد.

۵. سورة مومن (۴۰) آیه ۱۵.

۶. آط، آب، آزه، آج، لب: باسم.

۷. قم: این جائز؛ آط، آب، آزه، آج، لب: نیز این جا.

۸. قم، آط، آب، آزه، آب، آبی که، آج، لب: آبی که.

۹. قم: این جا؛ آط، آب، آزه، آب، آبی که، آج، لب: نیز آبی که.

۱۰. قم: این را «إِذَا» مَفَاجَاتٍ.

۱۱. قم: این را «إِذَا» مَفَاجَاتٍ.

۱۲. قم: این را «إِذَا» مَفَاجَاتٍ.

۱۳. قم: این را «إِذَا» مَفَاجَاتٍ.

۱۴. قم: این را «إِذَا» مَفَاجَاتٍ.

میان آن که ما آدمی را از آبی اندک مهین حقیر بیافریدیم که نگاه کرد که ^۱ خصمی جدیل از میان برون آمد. و خصیم، فعل است به معنی مُفاعل، کالاکیل والجلیس و التّذیم والصدیق. و قوله: «مُبین»؛ ای ظاهر، مِنْ أَبَانٍ إِذَا تَبَيَّنَ. گفتند: آیت در آبی این خلف الجُمحی آمد که استخوان پوسیده [۸۵-پ] گرفت و پیش رسول -علیه السلام- آورد و آن را به دست بمالید تا خرد ^۲ شد و بر باد داد، آنکه گفت: تو ^۳ می گویی که این زنده خواهد شدن ^۴؟ خدای تعالی آیت فرستاد: **أَوَلَمْ يَرَأِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ** ^۵، در سوره یس تا به آخر سورت، و این آیت نیز در این قصه آمد.

وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا؛ و چهار پای بیافرید برای شما از شتر و گاو و

گوسپند. **لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ**؛ شمارا در آن گرمی هست؛ یعنی در اصواف و اوبار و ^{۱۰} اشعار از چیزها که از او بیافند پوشش را و لحاف را و جامه هایی که شما را به زمستان گرم دارد **وَمَنَافِعُ**؛ ای، و لکم فیها منافع؛ و شما را در این چهار پایان ^{۱۱} نیز منافع است. **وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ**؛ و از آن گوشتشان می خوری ^{۱۲}.

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ؛ و شما را در آن جمالی هست، **حِينَ تُرِيحُونَ**؛ آنکه که نماز

شام با خانه آری. **وَحِينَ تَسْرَحُونَ**؛ و بامداد چون به چره بری؛ یعنی شما را بر دیگران ^{۱۵} به آن ^{۱۶} فخر است که شما را گله شتر یا گاو یا گوسپند به چره روند بامداد، و شبانگاه با پیش شما آیند؛ **يُقَالُ: أَرَأِحَ الْمَاشِيَةَ يُرِيحُهَا إِذَا رَجَعَ بِهَا رَوَاحًا إِلَى مَرَاجِعِهَا أَفْرَاحَتِ هِيَ، وَسَرَحَهَا يَسْرَحُهَا إِذَا أَذْهَبَ بِهَا. وَالسَّرْحُ إِذْهَابُهَا إِلَى الْمَرْعَى وَالسَّرْوَحُ ذَهَابُهَا.** «سرح» هم لازمست و هم متعدی به مصدر فرق توان کرد؛ **كَالرَّجْعِ وَالرُّجُوعِ وَالنُّشْرِ وَالنُّشُورِ** ^{۲۰}!

۲. آط، آب، آز، آج، لب: خورد.

۴. سوره یس (۳۶) آیه ۷۷.

۶. آط، آب، آز، آج، لب: و ز گوشت آن می خورید.

۸. آط، آب، آز، آج، لب: به چره رود بامداد.

۱۰. قم: رواحها؛ آط، آب، آز، آج، لب: مراجعها.

۱۲. جمع نسخه بدلها + قال الشاعر:

سَوَامًا وَلَمْ تَغْفِطْ عَلَيْهِ أَقَارِبَهُ.

۱. آج، لب: کردید.

۳. آط، آب، آز، آج، لب: خواهد شد.

۵. جمع نسخه ها + و انعام.

۷. قم: دیگراننان.

۹. جمع نسخه بدنها: آید.

۱۱. آط، آب، آز، آج، لب: توان فوق کرد.

۱۳. إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَسْرَحْ سَوَامًا وَتَمَّ يَرْحُ

وَتَحْمِيلُ أَنْفَالِكُمْ إِلَى بَلَدٍ؛ و این چهار پایان رخت و بنه و بارگران شما به شهرها برند^۱ که اگر ایشان نبودندی^۲ و شما را بایستی بردن نرسیدی به آن جا^۳ إِلَّا به جهد و رنج تن، وَالشَّقُّ؛ الْمَشَقَّةُ. عِكْرَمَه گفت: مراد به شهر، مکه است که بر پشت چهار پایی نهاده است. آن جا زرع و نبات و میوه نباشد. وَشِقُّ الشَّيْءِ، نِصْفُهُ. و نیز آیت را بر این معنی تفسیر دادند یعنی آن به شهر نرسی و إِلَّا و نیمه^۴ قوت شما برود. وَشَقَّ بَفَتْحِ الشَّيْنِ مَصْدَرٌ، شَقَّقْتُ الشَّيْءَ شَقًّا؛ وَقِيلَ: الشَّقُّ وَالشَّقُّ؛ لَغْتَانِ كَالرَّظْلِ وَالرَّظْلِ وَالجِصِّ وَالجِصِّ. وینشد^۵ قول الشاعر بالفتح والكسر:

[وَذِي إِسْلِي يَسْعَى وَيَخْتَبِهَا لَهُ أَخِي نَصَبٍ مِنْ شَقِيهَا وَذُؤْبٍ]^۶

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ؛^۸ خدای تعالی بر شما مهربان و بخشاینده است بر شما^{۱۰} که این همه حیوانات برای شما بیافرید تا این رنجها بردارد از شما و شما را این منافع باشد در او.

وَالْحَيْلُ وَالْبِغَالُ، و این نامی است جنس را نر و ماده و سایر انواع در او داخل باشند. و او را از لفظ او واحد^۱ نیست و چون لفظ واحد است جمعش کنند بر خيول؛ و مثله: الْإِيلُ وَالْحَمِيرُ وَالنِّسَاءُ وَالْبَقَرُ وَالرَّهْطُ. وَالْبِغَالُ؛ استران، جمع «بَغْل» باشد و «حَمِير» اسم جنس است؛ و همچنین^{۱۱} الْخَرَّاءُ. لِتَرْكِبُوهَا؛ تا بر نشینی، و نصب زینة^{۱۲}، بر مفعول له است؛ و نیز تا شما را زینتی باشد. بعضی فقها به این آیت تمسک کردند در تحریم گوشت اسب و ستر^{۱۳} و خر. و این مذهب حکم است و مالک و ابوحنیفه و اصحابش. و گفتند خدای تعالی گفت: این حیوانات رکوب و نشستن راست و آن که در آیت اول گفت، خوردن راست. و این درست نیاید^{۱۴} برای آن که این دلیل

۱. قم: می برند.

۲. آط، آژ، آب، آج، لب: نبودندی.

۳. آط: با آن جا.

۴. آط، آب، آژ، آج، لب: و الا نیمه.

۵. آج، لب: شققها.

۶. آط، آب، آژ، آج، لب: و منه.

۷. آط، آب، آژ، آج، لب + که.

۸. اساس: ندارد، از قم آورده شد.

۹. قم: لفظ واحد.

۱۰. جمع نسخه بدلها: ندارد.

۱۱. قم: هم آط، آب، آژ، آج، لب: و همچنین.

۱۲. جمع نسخه بدلها: و زینة، نصب او.

۱۳. آط، آب، آژ، آج، لب: نیست.

۱۴. جمع نسخه بدلها: استر.

الخطاب باشد و آن درست نیست^۱ بنزدیک محققان. و اما شافعی و اصحابش گفتند: گوشت اسب حلال است و روا باشد خوردن. و به نزدیک ما گوشت اسب مکروه است و گوشت خر مکروه تر و گوشت ستر از همه مکروه تر چه دلیلی نیافتیم بر تحریم این گوشتها، و اخبار متفاوت یافتیم بهری متضمن تحلیل^۲ و بهری متضمن تحریم، عمل کردیم علی الکراهة مراعاة الاخبار و جمعا بینهما^۳.

۵

اما بنزدیک فقها خلاف نیست^۴ در تحریم گوشت ستر و خراهمی. [۸۶-ر] وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ خدای تعالی چیزهایی آفریند^۵ که شما ندانی. بعضی مفسران گفتند: مراد آن است که در بهشت چیزهایی بیافریند که شما ندانی و فهم و وهم شما بر آن^۶ نرسد. مِمَّا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. قتاده گفت: مراد آن است که در میوه کرم آفریند و در جامه لُتَبِک^۷ از آن جا که شما ندانی. ضحاک گفت از عبدالله عباس که مراد آن است که: بر راست عرش جوئی هست از نورچندان که هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا، جبریل هر وقت سحر در او شود و غسل کند نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال و عظمتش بر عظمت، آنگه خود را بیفشاند خدای تعالی به هر قطره ای که از پر بیفگند هزار فرشته^۸ بیافریند که از ایشان^۹ هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و در خانه کعبه که تا به روز قیامت نوبه^{۱۰} با ایشان^{۱۱} نرسد.

۱۰

وَعَلَى اللَّهِ قَضُ السَّبِيلِ؛ بر خداست بیان راه^{۱۲} کردن. و قصد، ره^{۱۳} راست باشد

۱. آط، آب، آن، آج، لب: و این درست نبود.

۲. جمع نسخه بدلها + است.

۳. اماس: بینهما، با توجه به قم و فحوای عبارت نصیح شد.

۴. قم: خلاف است؛ آط، آب، آن، آج، لب: خلافی نیست.

۵. قم: چیزها آفریند؛ آط، آب، آن، آج، لب: چیزها را آفریند.

۶. جمع نسخه بدلها: به آن.

۷. کذا در اماس و قم، آط، آب، آن، آج، لب، مش، مل: لُتَبِک؛ آل: کیک.

۸. آج، لب: فرشته.

۹. قم + هر روز.

۱۰. جمع نسخه بدلها: نوبت.

۱۱. آط، آب، آن، آج، لب: ایشان.

۱۲. جمع نسخه بدلها: ره حق.

۱۳. آط، آب، آن، آج، لب: راه.

تشبیهاً بالقصد^۱ الَّذِي هُوَ وَسِطَةُ الْأُمُورِ بَيْنَ الْإِشْرَافِ^۲ وَالتَّقْصِيرِ^۳، همچنان راه راست که میانه دویی راه^۴ باشد آن را قصد خواندند همانا اصل او از «قصد» بود که فعل است برای آن که قصد سالکان به آن باشد. پس قصد به معنی مقصود باشد، کالرضاء^۵ بمعنی المرضی. و گفتند معنی آن است: وَعَلَى اللَّهِ الْقَصْدُ بِكُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ؛ بر خداست که شما را به ره حق رساند و ره راست به معنی لطف و بیان و آنچه مقدمات تکلیف باشد از اقدار^۶ و تمکین و إزاحت علة و نصب أدله. وَمِنْهَا جَائِرٌ؛ و از راهها بعضی هست که جائز است و از ره حق بر گردیده. و «مِنْ» تبعیض راست. و قوله: جَائِرٌ، مِنْ بَابِ: لَيْلٍ نَائِمٌ وَنَهَارٌ صَائِمٌ باشد برای آن که راه عدول نکند از استقامت، رونده عدول کند^۷. و روا بود که راه چون کز باشد آن را جائز خوانند ۱۰ لِأَنَّهُ يَجُورُ^۸ وَ يَمِيلُ بِصَاحِبِهِ عَنِ سَبْتِ الصَّوَابِ فَهُوَ إِذَا جَائِرٌ بِسَالِكِهِ. بر این وجه بر ظاهر خود باشد و از ظاهر عدول نباید کردن^۹. و مسبیل مؤنث است در لغت و اهل حجاز^{۱۰} گفته اند: لفظش واحد است و معنی جمع برای آن مؤنث باشد و مراد «به قصد السبیل» دین مسلمانی است، و مراد به «جائر» از او^{۱۱} جهودی و ترسایی و هر چه جز ره حق باشد از میل کفر.

۱۵ جابر عبدالله انصاری^{۱۲} گفت: مراد به «قصد السبیل» بیان شرایع است. عبدالله مبارک گفت: مراد سنت است و به «جائر» مراد هوا^{۱۳} و بدع. بیانه قوله: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ^{۱۴} - الآية. و در مصحف عبدالله هست: وَمِنْكُمْ جَائِرٌ، و این قوت آن قول باشد که کلمت مِنْ بَابِ: نَهَارٌ صَائِمٌ باشد. وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ

۱. قم: مشبهاً لقصده؛ اط: مشبهاً بالقصد؛ آج، لب: شبهاً بالقصد.

۲. آج، لب: الاشراف.

۳. اساس: المعصرة؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

۴. آب، آژ: میانه روی راه. ۵. قم، اط، آج، لب: کالرضی.

۶. آب، آژ: آج، لب: اقرار. ۷. آب، آژ: آج، لب: نکند.

۸. اساس: یجور؛ به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد. ۹. آب، آژ: آج، لب: کرد.

۱۰. جمع نسخه ها: در لغت اهل حجاز و. ۱۱. جمع نسخه ها: به جائز او.

۱۲. جمع نسخه ها: ندارد. ۱۳. جمع نسخه ها: احو.

۱۴. سورة انعام (۶) آیه ۱۵۳. ۱۵. قم، اط، آج، لب: نهاره.

واصل او ابعاد السائمة^۱ فی المرعى^۲. ومنه: السوم فی البیع لإرتفاع فی الثمن والزیادة فیهِ. ومنه قوله- علیه السلام: لا یندخُلن أحدکم فی سوم أخیه، أى لا یرید علیهِ فی الثمن إذا أراد شراءه^۳. ومنه قولهم: سامة الخسف إذا کلفه لأنه العلو والشظط.

۵ **يُنْبِتُ لَكُمْ**؛ می رو یاند- علی الحال- یا برو یاندسیر استقبال-^۴ برای شما. عامه قرآ خواندند: **يُنْبِتُ**، بالياء^۵. والمعنى: **يُنْبِتُ** الله. وعاصم به روایت مفضل وحماد ویحیی: به «نون» خواندند. علی اخبار الله عن نفسه. **يَه** به آن، یعنی به آن آب باران، الزرع؛ انواع کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از همه میوه ها. **إِنَّ فِي ذَلِكَ**؛ در این آیاتی و علامات و دلالاتی هست [آنان را که نظر و تفکر کنند.

۱۰ **وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ**؛ و مسخر بکرد برای شما شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان تا برای منافع شما می گردد به علم او به مصالح شما. وقوله: **مُسَخَّرَاتٍ**، نصب بر حال است از مفعول. وحفص خواند عن عاصم: **وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ** بأمره، برابتدا و خبره و باقی قرآ به نصب هر دو خواندند عطفاً^۶ علی ما فی قوله **مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** والتسخير؛ التذليل **وَمِنَّهُ السُّخْرِيَّةُ** لِإِنَّ السَّخِرَ يُذَلُّ الْمَسْخُورَ مِنْهُ. **إِنَّ فِي ذَلِكَ**؛ در این آیاتی و دلالاتی هست^۷ [عاقلان را.

۱۵ **وَمَا دَرَأَ لَكُمْ** «ما» موصوله است و محل او نصب است، عطفاً علی قوله: **وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ** و نیز مسخر بکرد آنچه آفرید برای شما. و «الذرة»؛ الخلق، يقال: **ذَرَأَ** الله الخلق **وَبَرَأَهُمْ**، ای خَلَقَهُمْ. و اصل کلمت **إِظْهَارُ الشَّيْءِ بِالْإِبْجَادِ** باشد، و منه، **مِلْحٌ ذَرَائِيٌّ**، إذا كان ظاهر البياض؛ **مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ**، نصب او بر حال است از مفعول و رفع^۸ «ألوانه» به **مُخْتَلِفًا**^۹ است، لِإِنَّ اسْمَ^{۱۰} **الْفَاعِلِ يَعْمَلُ عَمَلِ الْفِعْلِ** به ألوان^{۱۱}

۱. اساس: الشامة با توجه به قم تصحیح شد. ۲. اساس: المرعى، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد. ۳. قم: شراوه.

۴. قم: قوله. ۵. آط، آج، لب: و استقبال.

۶. قم: به «یا».

۷. عبارات داخل قلاب [] از اساس ساقط است، از قم آورده شد.

۸. آج، لب: الایجاب.

۹. قم: مختلفاً، آب، آج، لب: به مختلف.

۱۰. آط، آب، آج، لب: با ألوان.

۱۱. قم: رافع.

۱۲. قم، آب، آج، لب: الاسم.

و انواع مختلف که یک با یک نمانند. «الوان» شاید تا حمل کنند برحقیقت و شاید تا حمل کنند بر انواع و شاید که حمل کنند بر هر دو وجه بنزدیک ما، چه لفظ به یک^۱ عبارت توان کردن از دو معنی مختلف و از حقیقت و مجاز و این مسأله ای است از اصول الفقه که يُعْبَرُ بِاللَّفْظَةِ الْوَاحِدَةِ^۲ عَنِ الْمَعْنِيَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ وَعَنِ الْحَقِيقَةِ وَالْمَجَازِ، كَقَوْلِهِمْ: إِذَا غَابَ الشَّقَقِ فَصَلِّ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ؛ وَأَرَادَ الْحُمْرَةَ وَالْبَيَاضَ مَعًا. ۵
وَإِذَا لَمَسْتَ جَارِيَتَكَ فَأَعِدِ الظَّهْرَةَ، وَأَرَادَ بِاللَّمْسِ^۳ وَالْجَمَاعِ مَعًا. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً؛
در این آیتی و علامتی هست گروهی را که اندیشه کنند. و قوله يَدَّ كَرُونًا اصله:
يَتَدَّ كَرُونًا، قُلِبَتِ التَّاءُ ذَالًا، ثُمَّ أُدْغِمَتْ فِي الذَّالِ.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ؛ او آن خداست که مسخر بکرد دریا را تا از آن جا؛

گوشت تازه می خوری، مُراد ماهی است. و از این آیت نتوان دانستن^۵ که هر ماهی^{۱۰} که در دریا باشد^۶ حلال است بل بیشتر انواع ماهی ایما حرام است او مکروه است، و از ماهی حلال آن باشد که فلوس دارد و آنچه بر او فلس^۷ نباشد نشاید خوردن. و ظریتا، به همز نشاید برای آن که اصل او از طرو و طراوت^۸ است. و تَسَخَّرَ جُجُوجًا؛ و نیز تا بیرون آری از او یعنی از دریا، حِلِّيَّةٌ؛ حلیتی^۹ که در پوشی از لؤلؤ و مرجان و انواع خرز که از دریا بر آرند.

۱۵

یحیی بن اسماعیل گفت: مردی بنزدیک باقر-علیه السلام- آمد او را گفت: مرا برحلیّ زنان زکات باید دادن؟ گفت: نه، هی کما قال الله تعالی: حِلْيَةٌ تَلْبَسُونَهَا. وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ؛ و کشتیها بینی در او مواخر. عبدالله عباس گفت: جواری یعنی رونده. سعید جبیر گفت: مُعْتَرِضَةٌ، پدید آمده. قَتَادَةَ و مقاتل گفتند: مُقْبَلَةٌ و مُدْبِرَةٌ؛ روی ها کرده 'بهری، و بهری پشت بر کرده به یک بار. حسن بصری^{۲۰}

۱. قم: چه به یک لفظ؛ آط، آج، لب: هر چیزی که لفظ به یک باره آب، آرز: چه چیزی که لفظ به یک بار.

۲. قم: باللفظ الواحد.

۳. جمیع نسخه ها: اراد اللّمس.

۴. آط، آب، آرز، آج، لب + که.

۵. آط، آب، آرز، آج، لب: دانست.

۶. آط، آب، آرز، آج، لب: درد ریاست.

۷. آرز: فلوس.

۸. اساس: طورات، باتوجه به اتفاق نسخه ها تصحیح شد. ۹. آط، آب، آرز، آج، لب: حلی.

۱۰. آط، آب، آرز، آج، لب: فرا کرده.

گفت: موافر، گران بار، فزاد و اخفش گفتند: شَقَاقَةٌ^۱ لِيْلْمَاءٍ يَصُدُّوْنَ رِهَاهَا؛ به سينه آب می شکافد^۲، مجاهد گفت: موافر، وَدَافَعَ الرِّيحَ^۳ وَالرِّيحَ^۴ لَا تَدْفَعُهَا؛ او باد را دفع کند و باد او را دفع نکند. ابو عبید^۵ گفت صَوَائِحُ؛ آواز کننده، و موافر، فَوَاعِلٌ باشد، وَأَحَدُهَا مَا يَخْرُجُ مِنَ الْمَخْرِجِ وَهُوَ الدَّفْعُ وَالشَّقُّ، وَالْمَخْرَجُ صَوْتُ هُبُوبِ الرِّيحِ^۶ إِذَا اشْتَدَّ، وَمَخْرَجُ الْأَرْضِ، شَقَّهَا. ويقال: امْتَحَرَّتْ الرِّيحُ وَنَمَحَرَّتْهَا [۸۷-ر] إِذَا نَظَرَتْهَا مِنْ أَيْنٍ تَهَبُ. ومنه الحديث: إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ الْبَوْلَ فَلْيَتَمَحَّرِ الرِّيحَ؛ أَي لِيَنْظُرَ^۷ مِنْ أَيْنٍ مَجْرَاهَا^۸ وَهُبُوبِهَا فَيَسْتَدْبِرُهَا لئَلَّا تَرُدَّ^۹ عَلَيْهِ الْبَوْلُ. واصل کلمت دفع و شق است چنان که گفتیم. وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ؛ و نیز مسخر بکرده است برای شما^{۱۰} تا طلب کنی از فضل و نعمت او^{۱۱}، یعنی طلب روزی کنی^{۱۲} در او بر طریق^{۱۳} تجارت.

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و تا همانا شاکر باشی و شکر خدای کنی.
وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ، و از جمله نعمتهای او بر شما آن است که کوهها را بر زمین افکند تا زمین را چون میخ باشد، و روایسی صفت محذوفی است، ای جبالاً رَوَاسِي، مِنْ رَسَتْ، ای تَبَسَّتْ، وَأَحَدُهَا رَاسِيَةٌ. أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ، أَي لِيَلَّا تَمِيدَ بِكُمْ. تا شما را بنخسپانند^{۱۴} وَمَا ذِي مَعْدٍ، ای مَالٌ يَمِيلُ. ومثله قوله: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا^{۱۵}...، والمعنى، لِيَسَلَّوْا تَضِلُّوا؛ برای آن که بیان برای نفی ضلال باشد، و فرأ، گفت در هر دو آیت که معنی آن است که؛ كَرَاهَةٌ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ كَرَاهَةٌ أَنْ تَضِلُّوا؛^{۱۶} یعنی این نکرد^{۱۷}، که نخواست تا^{۱۸} شما گمراه شوی یا زمین بگردد به شما. واصل

۱. آب، آرز، شقاقه.
۲. آط، آب، آن، آج، لب: می شکافد.
۳. قم، آط، آب، آرز، للرياح.
۴. قم: والرياح.
۵. اساس: لا يدفعها، بانوجه به نسخه قم تصحيح شد. ۶. جميع نسخه ها: ابو عبیده.
۷. آط، آب، آن، آج، لب: الرياح.
۸. اساس: نظربها، بانوجه بعضيط جميع نسخه ها تصحيح شد.
۹. آط، آب، آرز، لينظر.
۱۰. آط، آب، آن، آج، لب: مغراها.
۱۱. لب: يرد.
۱۲. آط، آج، لب + دريا.
۱۳. لب: و به نعمت او.
۱۴. آط، آب، آرز، بنخسپانند؛ آج، لب: بنخسپانيد.
۱۵. آج، لب: به طريق.
۱۶. لب: يضلوا.
۱۷. سورة نساء (۴) آية ۱۷۶.
۱۸. قم، آط، آب، آرز بگردد؛ آج، لب: کرد.
۱۹. آط، آرز، آب، آج، لب: که.

الْمَيْدِ؛ الْحَرَكَهٗ وَالْإِضْطِرَابُ وَالْإِنْكَفَاءُ^۱. وهب منبه گفت: خدای تعالی زمین بیافرید، می جنبید چنان که کشتی باشد بر سر آب. فریشتگان گفتند: بار خدایا کس بر این جا آرام نتواند گرفتن خدای تعالی در شب کوهها بیافرید و به میخ^۲ زمین کرد و فریشتگان ندانند تا خدای تعالی کوه^۳ از چه آفرید.

و روایت کرده اند از امیرالمؤمنین^۴ - علیه السلام - که او گفت: چون خدای تعالی^۵ زمین بیافرید^۵ آرام نمی گرفت گفت: بار خدایا بر من جماعتی را خواهی آفریدن که تورا آزارند و معصیت کنند و پلیدیها به زمین^۶ اندازند خدای تعالی کوهها بر او افکند تا موتد^۷ شد. بعضی شما می بینی و بعضی نمی بینی، و این اما بر طریق مثل^۸ باشد و اما از گفتار^۹ فریشتگان که بر زمین موکل اند. وَأَنْهَارًا، اِی وَجَعَلَ لَكُمْ أَنْهَارًا. وَسُبُلًا؛ و برای شما راهها و جویها کرد، و نصب او بر فعل مقدر باشد چنان که گفتیم^{۱۰} مَنْ قَوْلِهِ: وَجَعَلَ، و معطوف نباشد علی قوله: وَالْقَلْبِ که معنی ندارد، و مثله قول الشاعر:

عَلَّقْتَهَا^{۱۱} تَبْنًا وَمَاءً بَارِدًا

أَي وَسَقَيْتُهَا مَاءً بَارِدًا. وَمِثْلُهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ:^{۱۱}

تَسْمَعُ فِي أَجْوَابِهِنَّ صَرْدًا^{۱۲} وَفِي السَّيِّدِينَ جُحْسًا^{۱۳} وَكَدَادًا^{۱۴}
ای؛ وَتَرَى فِي السَّيِّدِينَ، برای آن که درشتی دست و شکافهای او مسموع^{۱۳} نباشد مرئی باشد. لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ تا باشد که شما راه بری به مقاصدی که شما را باشد. وَعَلَامَاتٍ، [أَي، وَجَعَلَ لَكُمْ عَلَامَاتٍ]؛ و شما را در زمین علاماتی و نشانی^{۱۵} کرد از کوهها و جز کوهها که شما راهها به آن بشناسی^{۱۶}. بعضی مفسران گفتند: این-

۱. آط، آج، لب: الارکفاء؛ آز، الإکفاء.

۲. آط، آب، آز، آج، لب: و میخ.

۳. جمیع نسخه ها: کوهها.

۴. قم + علی.

۵. قم، آط، آب، آز، آج + زمین.

۶. جمیع نسخه ها: بر من.

۷. آج، لب: مویتد.

۸. قم، آب، آز، تمثل؛ آط، آج، لب: تمثیل.

۹. آط، آب، آز، آج، لب: قول.

۱۰. آب: علقتها.

۱۱. قم: و مثله قول الآخر؛ آط، آب، آز، آج، لب: و مثله...

۱۲. قم: بَدَدًا؛ آط، آج، لب: بَدَادًا؛ آب، آز: بَرَدًا.

۱۳. اساس: ممنوع، با توجه به قم و نسخه بدلها تصحیح شد. ۱۴. اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

۱۵. قم: بازشناسی.

۱۶. جمیع نسخه بدلها: نشانها.

جا کلام تمام است که: **وَعَلَامَاتٍ**. آنکه ابتدا کرد و گفت: **وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ**؛ و به ستاره ره برند^۱ ایشان. و محمد بن کعب و کلبی گفتند: این همه یک حدیث است و معنی^۲ آن است که کوهها علامات روز باشد و ستاره علامات شب، مجاهد و ابراهیم گفتند: مراد به هر دو، نجوم است که بهری علامات اند و بهری هدایت را شایند. **سُدَى** گفت: مراد ثریا و بنات النعش است و فرقتین و جدی که مردم به او راه برند و قبله بشناسند. **قَتَادَةَ** گفت: خدای تعالی ستاره سه کار را آفرید: یکی از بهر زینت آسمان را، و دوم رُجوم شیاطین را، و سه ام^۳ علاماتى که به او^۴ راه برند. هر که جز این گوید برای خود گوید چیزی که او را به آن علمی نباشد.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ، آنکه ملامت کرد و توبیخ آنان را که عبادت اصنام کردند، گفت: آن که خالق باشد و قادر باشد بر خلق اشیا [۸۷- پ] چونان باشد که^۵ نیافریند^۶ و نتواند آفریدن. **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**؛ هیچ اندیشه نکنی تا چگونه تسویت کنند^۷ میان قادر و عاجز و عالم و جاهل و زنده و مرده؟ و این^۸ هر دو جمله را صورت استفهام است، و مراد تفریع و توبیخ، نظیره قوله: **هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ**، و قوله: **أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ**^۹.

آنگاه چون بسیاری نعمتهای خود را تفصیل داد، باز نمود که: نعمت او نه چندان است^{۱۱} که حصر و حد^{۱۲} باشد آن را و شمار به او رسد، گفت: **وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**؛ اگر خواهی تا نعمت خدای بشماری و آن را در عدد آری نتوانی چه آن نه چندان است که محصور و معدود باشد^{۱۳}. و اصل **أَحْصَا**، افعال باشد من **أَحْصَى** که سنگ ریزه است. آنکه معنی آن باشد که: **أَحْصَى**، **أَيُّ جَعَلَ مَعَ الْحَصَى**، برای

۱. جمع نسخه بدلها: راه برند.

۲. جمع نسخه بدلها: مراد.

۳. آط، آب، آن، آج، لب؛ سیم.

۴. آط، آب، آن، آج، لب؛ چنان که باشد که.

۵. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۶. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۷. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۸. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۹. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۰. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۱. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۲. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۳. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۴. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱. جمع نسخه بدلها: مراد.

۲. جمع نسخه بدلها: مراد.

۳. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۴. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۵. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۶. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۷. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۸. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۹. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۰. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۱. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۲. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۳. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

۱۴. آط، آب، آن، آج، لب؛ کنید.

آن که آن کس که چیزی شمارد که به انگشت نداند گرفتن حساب^۱ آن به حصی و سنگ ریزه نگاه دارد پس شاید که مِنْ بَابِ: أَخْفَرْتُ زَيْدًا بَرًّا بِشَاءٍ؛ ای جَعَلَ مَعَهُ حَصِيٍّ، و شاید که «الف» ازاله را باشد که سنگ ریزه شمرده در دست به هر عدد مقصود یکی بیندازد مِنْ بَابِ: عَرَبْتُ مَعْدَتَهَا^۲ و اعربتها إِذَا أَرَلْتِ فَسَادَهَا، باشد.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ، آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت: خدای ۵ داند آنچه پوشیده داری و آنچه آشکارا داری، و اِسْرَارٌ و اِعْلَانٌ مصدر باشد و سِرٌّ و اِعْلَانٌ اسم باشد، یعنی بر من پوشیده نیست^۳ احوال و اقوال شما آنچه در دل داری و آنچه بر زبان رانی^۴ و آنچه در شب در^۵ پوشش کنی و آنچه آشکارا کنی. و مثله قوله: سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنِ اسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنِ جَهَرَ بِهِ^۶ - الآیة.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، يعقوب خواند و حفص عن عاصم و سهل و یحیی و ۱۰ عیسی^۷: يَدْعُونَ، بِالْبَاءِ خَبْرًا عَنِ الْغَائِبِ، و دیگر قرآبه «تا» ی خطاب. آنگه حق تعالی به نوعی دیگر تنبیه کرد، گفت: آنان را که شما می خوانی و می پرستی خالق نه اند و هیچ نتوانند آفریدن و ایشان را آفریده اند.

أَمْوَاتٌ، آنگه آن را بند زد، گفت: مردگان اند و جمادات اند^۸، آنگاه آن را بند دیگر زد، گفت: غَيْرُ أَحْيَاءٍ؛ زنده نیستند. وقوله: أَمْوَاتٌ، مرفوع است به خبر ابتدای ۱۵ محذوف؛ ای هُمْ أَمْوَاتٌ، وَ غَيْرُ أَحْيَاءٍ بر سبیل تأکید است. و گفتند: مراد آن است که مردگانی اند که هرگز زنده نبوده اند. قوله: وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ، در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد اصنام اند یعنی اصنام ندانند که ایشان را کی زنده کنند. آنگه از ایشان خبر چنان داد که از عقلا، برای آن که کفار ایشان را به جاری مجرای عقلا کردند و علما، و آن را^۹ معبود^{۱۰} ساختند و این مسأله چند جایگاه^{۱۱} ۲۰

۱. آط، آب، آن، آج، لب: حساب بر نتواند گرفتن.

۲. اساس: عربیته با توجه به قم و دیگر نسخ تصحیح شد. جمع نسخه بدلهای: معدته.

۳. جمع نسخه بدلهای + افعال و. ۴. قم: می رانی؛ آط: برانی؛ آب، آن، آج، لب: برانید.

۵. قم: به شب در. ۶. سورة رعد (۱۳) آیه ۱۰.

۷. قم: حلیمی؛ آط، آب، آن، آج، لب: حلیمی. ۸. آط، آب، آن، آج، لب: جماداتند.

۹. آط، آب، آن، آج، لب: ایشان را. ۱۰. آط، آب، آن، آج، لب: معبودان.

۱۱. آط، آب، آن، آج، لب: جای.

برفت. وقولی دیگر^۱ آن که^۲ مراد کافران اند، یعنی کافران ندانند که ایشان را گئی زنده خواهند کردن^۳. و قول اول اولیتر است و قریبتر به معنی، برای آن که تا چنان که نفی حیات و قدرت کرد از ایشان، نفی علم کرده باشد تا تنبیه بود بر آن که ایشان^۴ نه قادرند، نه عالم، نه حتی، نه دانند^۵ که مردگان را گئی زنده خواهند کردن^۶ و آیان را معنی «متی» باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ؛ خدای شما یک خداست خلاف آن که جمله فِرَقَ اهل باطل گفتند. علی اختلاف اصنافهم: مِنَ الثَّنَوِيَّةِ وَالتَّنَاصُوتِ وَالمَجُوسِ وَعِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَ أَصْحَابِ الطَّبَاطِبِ وَغَيْرِهِمْ.

فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ؛ آنان که به قیامت ایمان ندارند دلهای ایشان منکر است^۱ حق را و حق نمی شناسند از آن جا که نظر نمی کنند و اندیشه^۲ نمی کنند. و اضافت إنکار با دل کرد در آیت - و اگر چه فعل از جمله ایشان صادر باشد. از آن جا که محلّ فعل و آلت فعل یعنی إنکار، دل است و معانی را که آلت در او دل باشد بر توسع گویند از فعل دل است [۸۸-ر] وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛ و ایشان متعظم و متکبرانند و مستکف از آن که سر به حق فرود آرند.

لِلْجَحْرِمِ، ای حق و وَجِبَ؛ واجب است و درست که خدای تعالی داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند و خدای تعالی^۳ دوست ندارد متکبران را. و در کتب اوایل هست که خدای تعالی گفت: **الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظَمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَارَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي النَّارِ؛** کبریا رداي من است و عظمت ازار من، هر که منازعه کند با من در یکی از این دو گانه^۴ او را در دوزخ افکنم^۵.

آیه ۲۴ **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ؛** چون گویند ایشان را

۱. جمع نسخه بدلها: دگر.

۲. آط، آب، آن، آج، لب + این معبودان ندانند که عابدان ایشان را زنده کنند.

۳. آط، آب، آن، آج، لب: کرد.

۴. آج، لب + نیز.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: ندانند.

۶. آط، آب، آن، آج، لب: منکراند.

۷. آط، آب، آن، آج، لب: نظر و اندیشه.

۸. آط، آب، آن، آج، لب: حق تعالی.

۹. قم: از این؛ آط، آب، آن، آج، لب: از این دو. ۱۰. آط، آب، آن، آج، لب + قوله تعالی.

چه فرستاد خدای شما؟ گویند: فسانه^۱ پیشینگان!

آیه ۲۵ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلِيسَاءَ هَاتِيزُونَ؛ تا برگیرند گناهان ایشان تمام روز قیامت واز گناهان آنان که ایشان را گمراه کردند بی دانشی، بد چیز است که برمی گیرند!

آیه ۲۶ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ بُيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَنْبَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛^۲ مکر کردند آنان که پیش^۳ ایشان بودند قصد کرد خدا بناهای^۴ ایشان از قاعده ها^۵ فرو افتاد^۶ برایشان آسمانه خانه از بالای^۷ ایشان و آمد به ایشان عذاب از آن جا که ندانستند^۸.

آیه ۲۷ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَيَقُولُ آيِنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ پس روز قیامت ذلیل کند^۹ ایشان را و گوید^{۱۰}: کجا اند آن انبازان من که شما خلاف می کردی در ایشان^{۱۱}؟ گویند: آنان که بدادند ایشان را علم که عذاب امروز و بدی بر کافران است.

آیه ۲۸ الَّذِينَ تَتَوَقَّعُهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلْمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ آنان که جان بردارند ایشان را فریشتگان بیدادگشان بر خود^{۱۲}، بینداختند دست بدادن نبودیم که می کردیم از بدی، بلی خدای داناست به آنچه شما می کنی^{۱۳}!

آیه ۲۹ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَقْنُوى الْمُتَكَبِّرِينَ؛ در روی درهای دوزخ، همیشه باشی در آن جا، بد جای است^{۱۴} متکبران را.

آیه ۳۰ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ؛ گویند آنان را که پرهیزگار بودند: چه

۱. قم: افسانه های پیشینیان.

۲. قم + بدرستی که.

۳. قم، آب: از پیش؛ آط، آج، لب: پیش از.

۴. قم، آط، آج، لب: بنیانهای.

۵. اساس و جمع نسخه بدلها: قاعدهها.

۶. قم: پس فرو افتاد؛ آط، آب، آج، لب: فرو فرستاد.

۷. قم: از زبر.

۸. قم: ندانند.

۹. قم: بکند.

۱۰. آط: گویند.

۱۱. قم: بودی شما خلاف می کردی در حق ایشان.

۱۲. قم: ننه های خود.

۱۳. قم: بودی شما می کردی.

۱۴. قم + جایگاه.

فرستاد خدای شما؟ گویند: نیکی، آنان را که نیکوی کنند در این دنیا نیکویی و سرای باز پسین بهتر است و نیک سرای است پرهیزکاران را.

آیه ۳۱ جَنَاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ

يَجْرِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ؛ بهشتهای مقام^۲ می روند در آن جا، می رود از زیر آن جویهایی ایشان راست در آن جا آنچه خواهند. هم چونین^۳ پاداشت کند خدا پرهیزکاران را.

آیه ۳۲ الَّذِينَ تَتَّقِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ؛ آنان که جان بردارند از ایشان فریشتگان پاکان، می گویند: سلام باد بر شما! در روی^۴ در بهشت به آنچه شما کرده ای^۵.

آیه ۳۳ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ چشم می دارند الا^۶ آن که آید به ایشان فریشتگان یا آید فرمان خدای تو؟ همچنین کردند آنان که پیش^۷ ایشان بودند بیداد نکرد بر ایشان خدای و لکن بودند ایشان بر خود^۸ بیداد کنندگان.

آیه ۳۴ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ برسد^۹ به ایشان بدیها آنچه کرده بودند و برسید به ایشان آنچه بودند به آن فسوس دارنده^{۱۰}.

آیه ۳۵ وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا

أَبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَبَلَغُوا الرُّسُلَ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ گفتند آنان که شرک آوردند: اگر خواهد^{۱۱} خدای نپرستیدمانی^{۱۲} از جز او^{۱۳} از چیزی ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی^{۱۴} از دون او^{۱۵} از چیزی هم چونین^{۱۶} کردند که از پیش ایشان بودند هست^{۱۷} بر پیغامبران مگر رسانیدن روشن؟

۱. قم، اط، آج، لب: گفتند. ۲. قم + است.

۳. قم، آط، آج، لب: بیداد کنندگان. ۴. قم: بیداد کنندگان.

۵. قم: بیداد کنندگان. ۶. قم: بیداد کنندگان.

۷. قم، آط، درشوی؛ آج، لب: درشویید. ۸. قم، آط، آج، لب: مگر.

۹. قم، آط، آج، لب: مگر. ۱۰. قم: برتنهای خود.

۱۱. قم: فسوس می کردند. ۱۲. قم: نپرستیدمانی.

۱۳. قم، آط، آج، لب: نپرستیدمانی. ۱۴. قم: نپرستیدمانی.

۱۵. قم: نپرستیدمانی؛ آط: نه حرام کردمانی؛ آب: نه حرام کردمانی؛ آج، لب: نه حرام کردمانی.

۱۶. قم، آط، آج، لب: چنین. ۱۷. قم: پس نیست.

آیه ۳۶ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ [۸۸-پ] فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ^۱؛ فرستادیم در هر گروهی رسول که بپرستی خدای را و بپرخیزی^۲ از آنچه بدون او پرستند،^۳ از ایشان کس بود که هدایت داد خدا، و از ایشان کس بود که واجب شد بر او گمراهی،^۴ بروی در زمین^۵ بنگری که چگونه بود عاقبت دروغ دارندگان.

آیه ۳۷ إِنْ تَحْرِضْ عَلَىٰ هُدْيِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ؛ اگر حریص باشی برایمان ایشان، خدای ره ننماید آن را که گمراه کند^۵ و نیست ایشان را از یارانی.

آیه ۳۸ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَر النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ سوگند خوردند^۶ به خدا غایت سوگندشان که زنده نکند خدای آن را که بمیرد، بلی^۷ نویدی است بر او واجب و لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

آیه ۳۹ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ؛ تا بیان کند برای ایشان آنچه خلاف^۸ کردند در او و تابند آنان که کافر شدند که ایشان بودند دروغزنان^۹.

آیه ۴۰ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ گفتار ما چیزی را چون خواهیم آن را گوئیم او را: باش^{۱۰}، میباشد.

قوله تعالى: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا نَزَّلَ رَبُّكُمْ، حق تعالی در این آیت بیان کرد

که چون گویند این کافران را که: این چیست که خدای شما فرستاده است، یعنی ۲۰ این قرآن؟ ایشان گویند: این فسانه پیشینگان است. و این برای آن گفتند که از^{۱۱} قرآن

۱. قم: و بدرستی که.

۲. قم، آب، آج، لب: بپرخیزی؛ آط: بپرخیزی.

۳. قم + پس.

۴. قم، آط، آب، آج، لب: گمراه باشد.

۵. آط، آج، لب: خوردند.

۶. قم، آط، آب، آج، لب: آری.

۷. جمع نسخه بدلها: می کنند.

۸. قم، آط، آج، لب: دروغ گویان.

۹. قم + بدرستی که.

۱۰. قم، آط، آب: باش.

۱۱. آط، آج، آن لب: در.

بعضی قصص اوایل است، و خدای تعالی^۱ این قصص به نوعی از معجز فرستاد بیرون^۲ از مصلحت و لطف که در او هست، برای آن که ایشان عالم بودند به احوال رسول - علیه السلام^۳ - و ولایت او در میان ایشان بود و نشو و تربیت پیش ایشان بود و دانستند که او هرگز پیش کسی نرفت که قصه اوایل داند و بر کسی نخواند و از کسی نشنید و با استادی اختلاف^۴ نکرد در چیزی، فنوشت و نوشته ای بر نخواند آنگه همچنان که در کتب ایشان بود از قرآن، بر ایشان می خواند تا بدانند که آنچه او می گوید، از وحی می گوید و آلا او غیب از کجا داند! آنچه او بر سبیل اظهار معجز ایراد می کرد^۵، ایشان بر سبیل طعن باز گفتند که آنچه خدای بر محمد فرستاد، نیست آلا فسانه پیشینگان. و «أساطیر» افاعیل باشد، مِنْ السَّطَرِ وَهِيَ الْكِتَابَةُ وَ وَاحِدُهَا^۶ إِسْطَارَةٌ وَأُسْطُورَةٌ، و این بناهای^۷ مبالغت است یعنی آنچه اوایل نوشتند در کتابهای ایشان.^۸

لِيَسْخِمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، این «لام» صورت «لام» غرض دارد و به معنی «لام» عاقبت است بدان^۹ وجه که شرح دادیم که پنداری^{۱۰} غرض این کافران آن بوده است تا حمل اوزار خود کنند و بعضی، اوزار آنان که اتباع ایشان بودند از آن جدا و استقصا و مبالغت که می کردند در اضلال ایشان و دعوت ایشان به اضلال. و «أوزار» اَثْقَالٌ باشد و اجدها و وزر. آنگه گناهان را به آن تشبیه کرد^{۱۱} از آن جا که آن نیز بر گردن و پشت بارگران باشد و سلاح را از این جا «أوزار الحرب» گویند، فی قوله: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا...، ای حَتَّى تَضَعَ أَهْلُ الْحَرْبِ السَّلَاحَ. و قوله: أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً، نصب او بر حال است. و برای آن گفت: کامله، که وزر گناه ایشان و بار آن و وبال^{۱۲} عقوبت آن بتمام و کمال بر ایشان باشد که ایشان کرده اند

۱. جمع نسخه بدلها: حق تعالی.

۲. آط، آج، لب: برون.

۳. قم: صلی الله علیه و آله که.

۴. آج، لب: و با.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: اختلاط.

۶. جمع نسخه بدلها: و.

۷. آج، لب: ایراد کرد.

۸. جمع نسخه بدلها: واحدتها.

۹. آب، آن، لب: بنای.

۱۰. جمع نسخه بدلها: کتابهاشان.

۱۱. جمع نسخه بدلها: بر آن.

۱۲. قم، آط، آب، آن، پنداری: آج، لب: پندارید.

۱۳. سورة محمد (۴۷) آیه ۴.

۱۴. آط، آب، آج، آن، لب: کردند.

۱۵. جمع نسخه بدلها + و.

وازايشان صادر بوده است بجمیع وجوه وحقایق. قوله: **وَمِنْ أَوْزَارِ الدِّينِ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ**، «من» تبعیض راست و نیز بهری اوزار و اُنْقَالِ اَتْبَاعِ خود که ایشان را اضلال می کنند و با اضلال^۱ می خوانند این جا برای آن بهری گفت و در اول جمله که این جا^۲ برداعیان به اضلال بیشتر از و بالی دعوت نباشد و بالی فعل بر فاعلان باشد بر حمل^۳ متبوعان اوزار اَتْبَاعِ بر سبیل توسع و مجاز باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشان^۴ باشد.

ومثل این در معنی قول التبی - علیه السلام: **مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا** [۸۹-ر] **إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِ شَيْءٍ**؛ **وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ وِزْرِ شَيْءٍ**؛ هر که او سنتی نیکو نهد مزد آن او را باشد و مزد آن کس که برا عمل^۵ کند یعنی مثل^{۱۰} مزد آن که بر آن عمل کند تا به روز قیامت بی آن که از مزد او چیزی بکاهانند، و هر که سنتی بد نهد و زرو و بال آن او را باشد و زرو و بال آن کس که بر آن عمل کند، یعنی مثل و زرا آن تا به روز قیامت بی آن که از و زرو و عقاب آن^۶ چیزی بکاهانند. **أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ**؛ **أَلَا يَدُ حَبِيبِي** است آنچه ایشان حمل می کنند، یعنی بد می کنند آن اضلال که می کنند اَتْبَاعِ خود را و «ما» نکره موصوفه است، و المعنی^{۱۵} و التقدير: **بُئْسَ شَيْئًا! أَى بئسَ الشَّيْءُ شَيْئًا يَحْمِلُونَهُ** ^۷.

قَدْ مَكَرَ، آنکه حق تعالی گفت: مکر کردند آنان که پیش ایشان بودند. و اصل «مکر» فُتْلٌ باشد به حيله یا جهت مضرت، و منه: **امْرَأَةٌ مَمْكُورَةٌ** إذا كَانَتْ مُحْكَمَةً الخلق.

فَأَتَى اللّٰهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ السَّمٰوٰتِ، حق تعالی به بنیان ایشان آمد یعنی قصد^{۲۰}

۱. جمع نسخه بدلها: باضلال.

۲. آط، آن آب، آج، لب: آن جا.

۳. قم: و حمل؛ آط، آب، آج، آن لب: و عمل.

۴. آط: من اجره، که در حاشیه با خطی دیگر تصحیح شده است به من وزره.

۵. قم: بر عمل؛ آط، آب، آن آج، لب: بر آن؛ برا / بر آن.

۶. قم: او.

۷. قم: مخلوقه.

کرد. «ایمان» این جا به معنی قصد باشد^۱. حق تعالی بناهای ایشان را قصد کرد از قاعده خود و بران^۲ کرد تاسقف و آسمانه خانه به سر ایشان فرود افتاد^۳ از بالا. سؤال کردند در مطاعن قرآن^۴ چون بگفت:

فَخَرَجَ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ؛ آسمانه بر ایشان فرود افتاد^۳، مِنْ فَوْقِهِمْ^۵ چه فایده باشد؟

۵ و آسمانه خانه جز از جهت فوق نباشد پس این چون حشوی است که در تحت او معنی نیست. گوییم از این چند جواب است^۶ گفتند اهل توحید: یکی آن که فایده «مِنْ فَوْقِهِمْ» آن است که سقف بیفتاد^۷ و ایشان در زیر آن بودند برای آن که روا باشد که سقف فرود آید^۸ و ایشان در زیر^۹ نباشند، چنان که یکی از ما گوید: خَرَّتْ^{۱۰} عَلَيَّ دَارِي، و اگر چه او در زیر آن نباشد^{۱۱} به معنی: فَسَدَ عَلَيَّ. پس این فایده ای بزرگ^{۱۰} باشد و معنی^{۱۲} که اگر این لفظ نبود، مفهوم نشدی^{۱۳}، و وجهی دیگر^{۱۴} آن که عَلَيَّ به معنی «عَنْ» آید^{۱۵}، اَي عَنْهُمْ، و المعنى: عَنْ كُفْرِهِمْ وَضَلَّاهُمْ، چنان که شاعر گفت^{۱۶}:

أُزِمِي عَلَيْهَا وَهِيَ^{۱۷} فَرَعٌ^{۱۸} أَجْمَعُ وَهِيَ ثَلَاثُ أَذْوَعٍ وَارْتَبَعُ
«عَلَيْهَا»، اَي عَنْهَا؛ لِأَنَّ الْعَرَبَ يَقُولُ رَمَيْتُ^{۱۹} عَنِ الْقَوْسِ وَلَا يَقُولُ رَمَيْتُ عَلَيْهَا،
۱۵ پس «عَلَيَّ» به جای «عَنْ» بنهاد چون چنین باشد از کلمت «مِنْ فَوْقِهِمْ» چاره نباشد تا بدانند که ایشان را این عذاب به استحقاق بود. وجه سه ام^{۲۰} آن است که «عَلَيَّ» به معنی «لَام» است برای آن که «لَام» خلاف «عَلَيَّ» باشد و نقیض او، و عرب

- | | |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱. قم : است. | ۲. قم : بران؛ آج، لب : بیرون. |
| ۳. قم : فرو افتاد. | ۴. جمع نسخه بدلها + و گفتند. |
| ۵. جمع نسخه بدلها + گفتن. | ۶. جمع نسخه بدلها: ندارد. |
| ۷. قم : بیوفتاد. | ۸. قم : بیوفتد. |
| ۹. آط، آب، آر، آج، لب + آن. | ۱۰. جمع نسخه بدلها: حزب. |
| ۱۱. قم: باشد. | ۱۲. جمع نسخه بدلها: معنی. |
| ۱۳. آط، آب، آر، آج، لب : نگشتی. | ۱۴. آط، آب، آج، لب: دگر. |
| ۱۵. قم: بود؛ آط، آب، آن آج، لب: باشد. | ۱۶. آب، آر + شعر. |
| ۱۷. اساس: تری، باتوجه به قم تصحیح شد. | ۱۸. آج، لب: فراغ. |
| ۱۹. قم: ارمیت. | ۲۰. قم: سوم؛ آط، آب، آن آج، لب : سیم. |

نقیض بر نقیض حمل کنند چنان که نظیر را بر نظیر حمل کنند، يقول^۱: خَرَفُلَانٌ
لِيُوجِهِي؛ اى عَلَى وَجْهِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَخْرُونَ لِأَذْفَانِ سُجْدًا^۲. وَقَالَ الطَّرِمَاحُ
فِي وَصْفِ نَاقَةٍ^۳:

كَأَنَّ مُغْوَاهَا عَلَى تَفِنَاتِهَا مُعْرَسُ خَمْسٍ وَقَعَتْ لِلْحَنَاجِرِ

۵ اى على الحناجر، وهى عِظَامُ الصَّدْرِ. وَعَرَبُ لَفْظِ «عَلَى» در مثل این مواضع در
شَرِّبَهُ كَارِ دَارِنْد. يَقُولُونَ: شَهِدَ عَلَيْهِ، وَدَعَا عَلَيْهِ، وَفَسَدَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَخَرِبَ عَلَيْهِ مَنَزَلُهُ.
وَقِيلَ عَلَيْهِ؛ اى كُذِبَ فِي حَقِّهِ، قَالَ الشَّاعِرُ^۴:

وَلَكِنْ قَدْ أَنَانِي أَنْ يَخْبِي يُفَالُ عَلَيْهِ فِي بَفْعَاءِ أَسْرٍ

و این طریقت بیان کرده ایم فی^۵ سورة البقرة، فی قوله: وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا

الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ^۶... وجه چهارم آن است که برای تأکید گفت و
زیادت بیان، چنان که: وَلَكِنْ نَعَمَى الْقُلُوبُ النَّسِي فِي الضُّدُورِ^۷، و دل جز در سینه
نباشد- وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمُرَادِهِ. وَآتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ و عذاب از جایی به
ایشان^۸ [پ-۸۹] آمد که ایشان ندانستند و گمان نبردند و توقع نکردند. چنان که در
مثل گفته اند^۹: مِنْ مَأْمَنِهِ يُوسَى الْحَذِيرُ؛ مرد حذر کننده را از آن جا گیرند که ایمن باشد
و از آن جا که حذر نکند. ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ^{۱۰}: آنکه حق تعالی گفت: این که در ۱۵
آیت اول رفت در دنیاست پس از آن روز قیامت حق تعالی ایشان را به خزی و نکال
کند و ایشان را ذلیل و مهین کند. وَيَقُولُ؛ و گوید ایشان را: أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ
كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ؛ کجا اند آن شریکان من یعنی آن شریکانی که با من بدامستی
و در حق ایشان خصومت^{۱۱} و مخالفت می کردی چرا امروز حاضر نه اند^{۱۲} تا از شما
دفعی بکنند. و «مُشَاقِقَةٌ» مخالفت باشد چنان که تو در شَقِي وَنِيْمَةُ اى باشی و خصمت^{۲۰}

۱. آب، آز: تقول.

۲. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۷.

۳. آب، آز + شعر.

۴. آط، آب، آز، آج، لب: در.

۵. آط: بقاً.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۲۴.

۷. سورة حج (۲۲) آیه ۴۶.

۸. آز: گفتند.

۹. آز: برایشان.

۱۰. اساس: یخزیه، با توجه به قرآن مجید و دیگر نسخه ها تصحیح شد.

۱۱. آج، آب، آز، آج، لب: نه اید.

۱۲. آط، آب، آز، آج، لب: مخالفت.

در شقه ای دیگر^۱ و نافع خوانند: «كُشَاوُونٌ^۲» به کسر «نون» علی تقدیر: تُشَاوُونِي^۳.
 آنکه یک «نون» بیفگند برای تخفیف را و «یا» بیفگند اجزاء^۴ بالكسرة عنه^۵. قَالَ
 الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، عند این حال^۶ عالمان گویند و آنان که ایشان را علم داده
 باشند، یعنی پیغامبران و ائمه و مؤمنان: إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ؛ که امروز عذاب و نکال
 و خیزی و لعنت بر کافران خواهد بود^۷.

الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ، آنکه وصف کرد ایشان را گفت: آنان که فریشتگان
 جان ایشان بر دارند - و ایشان ظالم نفس خود باشند و قوله: ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ، نصب او
 بر حال است از مفعول به^۸. فَأَلْقُوا السَّلْمَ؛ گردن بنهادند و تن بدادند و ذلیل شدند و
 با مرگ حیلت نداشتند، جز آن که گفتند: مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ؛ [ماشرکی
 نیاوردیم و بدی نکردیم و این از آن جایهاست که إضمار قول کردند در او، و التقدير:
 فَأَلْقُوا السَّلْمَ وَقَالُوا مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ]^۹، «ما» نفی است و کَانَ برای آن آورد
 تا دلیل کند که فعل ماضی است و این را^{۱۰} حکایت حال^{۱۱} گویند یعنی ما بد کردار
 نبودیم، والمعنی: عِنْدَنَا وَفِي اعْتِقَادِنَا وَظَنِّنَا، تاجواب آنان^{۱۲} باشد که سؤال کنند
 و گویند: چه^{۱۳} روا باشد که عند ملاقات فریشتگان و اعلام مرگ که وقت إلجا
 باشد دروغ گویند؟ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ بلی خدای تعالی عالم
 است به آنچه شما کرده ای^{۱۴}.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ، این جانیز^{۱۵} قول مُضمر است و التقدير: وَقِيلَ لَهُمْ
 ادْخُلُوا؛ گویند ایشان را^{۱۶} به درهای دوزخ در شوی، خَالِدِينَ فِيهَا، نصب او بر حال
 است. فَلَبِيسَ مَسْنُونٍ الْمُتَكَبِّرِينَ؛ بدجای است متکبران را دوزخ، مخصوص بالذم

- | | |
|--|---|
| ۱. قم، آب، آط، آز، شقی دیگر، لب: شقی دیگر. | ۲. اساس: یشاقون، باتوجه به قم تصحیح شد. |
| ۳. آط، آب، آز، آج، لب: یشاقونی. | ۴. آط، آب، آز، آج، لب: اکتفاء. |
| ۵. جمیع نسخه بدلها: عنها. | ۶. قم: آن حال. |
| ۷. آط، آب، آز، آج، لب: بود. | ۸. آط، آب، آز، آج، لب: از مفعول. |
| ۹. اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد. | ۱۰. قم: آن را. |
| ۱۱. قم، آب، آز، آج، لب: حکایت الحال. | ۱۲. قم: آن. |
| ۱۳. جمیع نسخه بدلها: چگونه. | ۱۴. آب، آز، آج، لب: کردید. |
| ۱۵. قم، آط، آج، لب + هم. | ۱۶. قم + که. |

از کلام بیفکند لیدلالة المعنى عليه، و التقدير: بِسْمِ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ جَهَنَّمَ.
 آنگه وصف متقیان^۱ و حکایت کلام ایشان کرد^۲ چون پرسیدند ایشان را که
 خدای^۳ چه فرستاده است^۴، یعنی در کتاب خدای^۵ چه گویی؟ قَالُوا خَيْرًا؛ گفتند:
 خیر و نیکی، و نصب او بر فعلی مُقَدَّر است یعنی؛ أَنْزَلَ رَبُّنَا خَيْرًا. و دِقْصَة^۷ اول ما بعد
 قول رفع آورد من قوله: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، اى هِيَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، چه مؤمنان مقرر بودند^۵
 به نزول^۸ و کافران مقرر نبودند بل گفتند: منزل نیست از آسمان، چه اساطیر اولینان
 است و اساطیر منزل نباشد.

سِبْؤِيه گفت: در رفع^۹ که «ذَا» به معنی «الذی» است و «مَا» استفهامی
 است، اى مَا الَّذِى أَنْزَلَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا أَسَاطِيرُ^{۱۱} عَلَى تَقْدِيرٍ: هُوَ أَسَاطِيرُ. و در دوم^{۱۱}
 «ذَا» و «مَا»^{۱۲} بمنزلت یک^{۱۳} اسم است، و التقدير: اى شَيْءٌ أَنْزَلَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: ۱۰
 خَيْرًا، عَلَى تَقْدِيرٍ: أَنْزَلَ خَيْرًا، پس در اول بَدَل مرفوع است و در دوم بَدَل منصوب^{۱۴}،
 هر دو قول نکوست^{۱۵}.

آنگه حق تعالی حکایت^{۱۶} کرد و در کلامی گرفت مستأنف^{۱۷}: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
 فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ؛ آن را که^{۱۸} نیکوی کند^{۱۹} در این سرای دنیا نیکوی باشد
 ایشان را، وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ؛ و سرای آخرت بهتر باشد ایشان را یعنی در هر دو^{۱۵}
 سرای نیکوکاران را نیک^{۲۰} باشد [۹۰-ر] جز که در آخرت بهتر باشد^{۲۱} ایشان را.

۱. قم + کرد. ۲. قم: ندارد. ۳. قم + شما.
 ۴. جمیع نسخه بدلها: فرستاد؛ قم + وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا؛ و گفتند: متقیان را که خدای شما را چه فرستاد؟
 ۵. آج، لب: خود. ۶. آج، لب: انزلنا.
 ۷. دفعه / در قسه؛ جمیع نسخه ها: در قسه. ۸. آط، آب، آن آج، لب + قرآن.
 ۹. آط، آب، آن آج، لب: دفع. ۱۰. جمیع نسخه بدلها + الاوّلین.
 ۱۱. قم: و دوم. ۱۲. قم: ما و ذاء آط، آب، آن آج، لب: ماذا.
 ۱۳. آج، لب: یکی. ۱۴. قم + و.
 ۱۵. جمیع نسخه بدلها: نکوست. ۱۶. جمیع نسخه بدلها + گفت.
 ۱۷. قم: آنان که؛ آط، آب، آن آج، لب: آنان را که. ۱۸. قم: نیکوی.
 ۱۹. جمیع نسخه بدلها: کنند. ۲۰. آط، آب، آن آج، لب: نیکوی.
 ۲۱. جمیع نسخه بدلها: بود.

آنکه گفت: **وَلَيْعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ**، و مخصوص بالمدح بیفکنند از کلام، **إِدْلَالَةَ الْمَعْنَى عَلَيْهِ، وَالتَّقْدِيرِ: وَلَيْعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ الْجَنَّةُ**، چنان که مقدر است آن جا که: **وَلَيْسَ مَثْوَى الْمُكْتَبِرِينَ النَّارُ**^۱؛ و نیک سراسر^۲ متقیان و پرهیزکاران را بهشت.

آنکه وصف کرد آن بهشت را گفت: **جَنَّاتٌ عَدْنٌ**، و رفع او بر **بَدَلِ دَارِ الْمُتَّقِينَ** است، و روا بود که مخصوص بالمدح او باشد چنان که **نِعْمَ عَوْنُ الرَّجُلِ غُلَامٌ زَيْدٌ**.^۵ بهشتهای مُقَام، و «عَدْن» اقامت باشد يقال: **عَدَنَ بِالْمَكَانِ إِذَا أَقَامَ بِهِ، يَدْخُلُونَهَا**؛ که این^۳ پرهیزکاران در آن جا شوند. و از صفت او آن است که از زیر^۴ درختان او جویها می رود. **لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ**؛ ایشان را باشد در آن جا هر چه خواهند، **كَقَوْلِهِ تَعَالَى: لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ**.^۵ **كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ**؛ چنین پاداشت دهد خدای متقیان را.^{۱۰}

الَّذِينَ، محلّ او نصب است بر صفت^۶ متقیان آنان که فریشتگان جان ایشان بردارند **ظَلِيلِينَ**؛ در آن حال که ایشان پاکیزه باشند و نصب او بر حال است از مفعول: **يَقُولُونَ**؛ گویند فریشتگان ایشان را که: سلام بر شما باد! در بهشت شوی با آنچه^۷ کرده ای از ایمان و عمل صالح. و در هر دو^۸ دلیل است بر آن که جزا و ثواب^۹ و عقاب بر عمل است^{۱۰}، **فِي قَوْلِهِ: بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**.^{۱۵}

جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت^{۱۱} آن بود که مشرکان عرب در ایام موسم مردان را بر راهها نشانده بودند^{۱۲} تا مردمانی که از احیای^{۱۳} عرب آمدندی ایشان را تنفیر^{۱۴} افگندندی از رسول - علیه السلام - پس چون ایشان گفتندی^{۱۵} کفار مکه را که: **مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ؟** ایشان گفتندی: **أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**. و چون به مکه آمدندی و^{۱۶}

۱. آط، آب، آن، آج، لب: جهتم.

۲. جميع نسخه بدلها: سرائی است.

۳. آج، لب: ای.

۴. قم: در زیر.

۵. سورة زخرف (۴۳) آیه ۷۱، با اندکی تفاوت.

۶. آط، آب، آن، آج، لب: وصف.

۷. آب، آن، آج، لب: با آنچه.

۸. جميع نسخه بدلها + آیت.

۹. قم: جزا از ثواب؛ آط، آب، آن، آج، لب: جزا از ثواب.

۱۰. آط، آب، آن، آج، لب: بود.

۱۱. قم: این آیات.

۱۲. آط، آب، آن، آج، لب: بودند.

۱۳. قم: بنفیر؛ آط، بنفیر؛ آج، لب: بنفیر.

۱۴. آج، لب: که احیای.

۱۵. قم: بنفیر؛ آط، بنفیر؛ آج، لب: بنفیر.

۱۶. آج، لب: گفتند.

۱۷. جميع نسخه بدلها: ندارد.

از صحابه رسول^۱ پرسیدندی که: **مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا خَيْرًا^۲**؛ گفتندی: خیراً. آنکه حق تعالی در این آیات ذکر هر دو گروه کرد^۳ و ذکر حیات و ممات و منقلب و باز گشتن ایشان^۴ الی قوله: **ظَلِيمِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**. محمد بن کعب القرظی گفت: چون جان مؤمن^۵ به حنجر^۶ رسد و کاه بر او سخت شود، فریشته ای بیاید و گوید: **السَّلَامُ عَلَيْكَ^۷ يَا وَلِيَّ اللَّهِ**؛ سلام بر تو ای دوست خدای! خدایت سلام^۵ می کند و بشارت باد تو را به بهشت.

آنکه حق تعالی با حدیث کفار شد و توبیخ ایشان گفت: **هَلْ يَنْظُرُونَ، وَالْمَعْنَى: هَلْ يَنْتَظِرُونَ؟** و این «نَظَر» این جا به معنی انتظار است چه گوش می دارند^۸ این کافران^۹ إلا آن که فریشتگان بایشان^۹ آیند، در او چند قول گفتند: یکی آن که به انزال عذاب بر ایشان. قول دیگر به قبض ارواح ایشان. قول دیگر^{۱۰} بر حسب^{۱۱} اقتراح ایشان که ایشان گفتند: **لَوْ مَا تَأْتِيَنَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**. قول دیگر^{۱۲} علی سبیل الاستعظام والإحالة^{۱۳}، كما قال تعالی: **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ...^{۱۴}**، و این طریقه^{۱۵} بیان کرده ایم^{۱۶} باستقصا در^{۱۷} سورة البقرة، در این آیت هم چنان باشد. **أَوْ يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ**؛ یا^{۱۸} فرمان خدای تو آید، یعنی روز^{۱۹} قیامت. حق تعالی گفت: **كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**، آن کافران که پیش اینان^{۲۰} بودند هم چنین کردند^{۲۱} یعنی

۱. قم، آج، لب + علیه السلام.

۲. قم، آط، آب، آژ، بکرد.

۳. قم: باز گشتشان؛ آط، آب، آن، آج، لب: باز گشتگان.

۴. قم: مردم.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: حنجره.

۶. آج، لب: علیکم.

۷. آژ: مدارید.

۸. آج، لب: با ایشان.

۹. آط، آج، لب: دگر.

۱۰. آط، آب، آن، آج، لب+و.

۱۱. قم، آب، آن، قوی دیگر؛ آط، آج، لب: قوی دگر.

۱۲. آط، آج، لب: والاحال.

۱۳. سورة بقره (۲) آیه ۲۱۰.

۱۴. قم: طریقت.

۱۵. آج، لب: کردیم.

۱۶. آج، لب: و.

۱۷. آط، آب، آن، آج، لب: تا.

۱۸. آژ: به روز.

۱۹. آط، آب، آن، آج، لب: ایشان.

۲۰. آج، لب: همچنین بودند.

۲۱.

این کافران در این کفر آوردن^۱ و اقتراح محال کردن^۲ با یکدیگر مانند، نظیره قوله: **كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ...**^۳ . و قوله: **كَذَلِكَ فَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهتْ فَلُوهُنَّ ...**^۴، آنکه گفت: خدای تعالی برایشان ظلم نکرد. تعالی غلواً کبیراً^۵، و لکن ایشان بر خود ظلم کردند^۶ به ترک نظر و تفکر و کفران نعمت و اختیار کفر بر ایمان [۹۰-پ] و حلال بر هندی.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا؛ به ایشان رسید بدی آنچه کردند [یعنی عقاب آنچه کردند]^۷ و مراد به سینه این جا عذاب است، نظیره قوله: **وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ...**^۸، سینه اول معصیت است و دوم عقوبت^۹، **وَوَحَاقَ بِهِمْ؛** و فرود آمد و در رسید به ایشان جز [۱۱] و وبال آن^{۱۱} استهزا که می کردند.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا، حق تعالی در این آیت بیان کرد که مشرکان جبر^{۱۲} چگونه گفتند مشرک که جبر گوید. مع کفره. قدری باشد، گفتند: اگر خدای خواستی ما نپرستید مانی بدون او هیچ چیز را یعنی معبودی دیگر نگرفتمانی جز او، نه ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی^{۱۳} آنچه کردیم از بحیره^{۱۴} و سایبه و وصیله و حام. حق تعالی گفت: **كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ؛** همچنین کردند آنان که پیش اینان^{۱۵} بودند. آنکه گفت: در این که ایشان کردند و گفتند خدای را هیچ^{۱۶} صنع نیست و پیغامبر^{۱۷} او را هیچ تفصیر^{۱۸} نیست، بر پیغامبران چه باشد مگر بلاغی روشن که برسانند آنچه خدای فرموده باشد ایشان را؟

۱. آج، لب: آوردند.

۲. آط: اقتراح محال کردن؛ آج، لب: اقتراح محال کردند.

۳. سوره انعام (۶) آیه ۱۴۸. ۴. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۸.

۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳ با اندکی تفاوت.

۶. آج، لب: نکردند. ۷. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۸. سوره شوری (۲۲) آیه ۴۰. ۹. آط، آب، آن، آج، لب: عقاب.

۱۰. با توجه به نسخه بدلها افزوده شد. ۱۱. لب: این.

۱۲. آط، آج، لب: خیر. ۱۳. آج، لب: نگردانی.

۱۴. اساس: بحیره؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد. ۱۵. جمیع نسخه بدلها: ایشان.

۱۶. قم + منع. ۱۷. قم، آط، آب، آن، آج: پیغامبران؛ لب: پیغامبران.

۱۸. آط، آب، آن، آج، لب: تقصیری.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا، حق تعالی گفت: من در هر امتی^۱ و گروهی و
 قرنی و جماعتی پیغامبری فرستادم از ایشان،^۲ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ، اى بآن اعْبُدُوا اللَّهَ به آن
 که خدای پرستی. و گفتند، معنی آن است: فَقَالُوا وَأَمَرُوا أَنْ اعْبُدُوا، گفتند قوم خود
 را که: خدای را پرستی. در وجه اول «با»^۳ محذوف است و در وجه دوم قَوْل، يَدْلَالَةُ
 الْكَلَامِ عَلَيْهِ، و از طاغوت بپرخیزی^۴ و طاعت^۵ هر چه بدون^۶ خدای آن را
 پرستند.^۷ و گفته اند: فعلوت باشد مِنَ الطَّغْيَانِ، فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ: بهری از آن
 امتان آن بودند که خدای ایشان را هدایت داد^۸ به الطاف و تمکین و مقربات و
 مسهلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحق ثواب شدند، و بهری
 آن بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب برایشان واجب شد، و ضلالت^۹ این جا^{۱۰}
 مراد ضلال^{۱۱} باشد از رَوْ^{۱۲} بهشت، و روا باشد که خبر باشد^{۱۳} از آن که ایشان ایمان
 نخواهند آوردن و بر کفر خواهند مردن^{۱۴} عبارت از این معنی به لَفْظِ حَقَّتْ كَفَّتْ^{۱۵}،
 اى وَجَبَتْ. آنگه گفت: بروی در زمین و بنگری تا چگونه بود عاقبت کار آن
 مکذبان^{۱۶} که پیغامبران را تکذیب کردند و به دروغ داشتند.

إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدْيِهِمْ، آنگه خطاب کرد با رسول و گفت: اگر چه تو
 حریصی^{۱۷} بر ایمان ایشان، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ، کار در حرص^{۱۸} تو بسته^{۱۵}
 نیست خدای هدایت نکند آن را که^{۱۹} گمراه باشد، یعنی الطافی که با مؤمنان کند با
 کافران نکند از آن جا که داند ایشان را لطف نباشد. و وجهی دیگر^{۲۰} آن که حکم

۱. آج، لب: امت.

۲. قم: ندارد.

۳. آج، لب: ما.

۴. آط، آب، آن، آج، لب: بر خیزی.

۵. جمیع نسخه بدلهای: طاغوت.

۶. آج، لب: بدان.

۷. قم + باشد.

۸. آط، آب، آن، آج، لب: کرد.

۹. آط، آب، آن، آج، لب: ضلال.

۱۰. آب، آج، لب: آن جا.

۱۱. آج، لب: ضلالت.

۱۲. قم، آب، آن، راه.

۱۳. قم: بود.

۱۴. جمیع نسخه بدلهای: مرد.

۱۵. جمیع نسخه بدلهای: کرد.

۱۶. جمیع نسخه بدلهای: مکذبان.

۱۷. قم: حریص باشی.

۱۸. آط، آن، آج، حریصی، لب: حریص.

۱۹. جمیع نسخه بدلهای: او.

۲۰. آج، لب: دیگر.

نکند به هدایت آن کس که حکم کرده باشد به ضلال او. و وجهی دیگر آن که هدایت نکند^۱ اهل دوزخ را به ره بهشت^۲. کوفیان خواندند: **فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي**، به فتح «یا» و کسر «دال» **عَلَىٰ إِضَافَةِ الْفِعْلِ إِلَى اسْمِ اللَّهِ**^۳، و باقی قرآ خواندند: **لَا يَهْدِي**، به ضم «یا» و فتح دال بر فعل مجهول، و براین قراءت معنی آن بود که: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّهُ، عَلَى تَقْدِيرِ: لَا يَهْدِي مُضَلُّهُ**، یعنی آن را که خدا اضلال کند. بر آن معنی که گفتیم. کس او را هدایت نتواند کردن^۴. **خِلَافًا عَلَى اللَّهِ**. و خلاف نکردند در «يُضِلُّ» که «یا» مضموم است و «ضاد» مکسور، **مِنْ الْإِضْلَالِ**، و تقدیر اعراب او این است: **فَإِنَّ اللَّهَ مُضَلُّهُ غَيْرَ مَهْدِيٍّ**^۵ بر آن که «اللَّهُ» مبتدا باشد و «مُضِلٌّ» مبتدای دوم و «غَيْرَ مَهْدِيٍّ» خبر مبتدای دوم؛ و مثال او این بود که: **إِنَّ زَيْدًا لَيُضْرَبُ مِنْ مُكْرِمِهِ**^۶ [۹۱-ر] **عَلَى تَقْدِيرِ: إِنَّ زَيْدًا غَيْرُ مَضْرُوبٍ**^۷ **مِنْ مُكْرِمِهِ**^۸. و **مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**؛ و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد^۹، «ما» نفی است و «مِنْ» زیاده جاءت لتأكيد النفي.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَإِيْبَعَثَ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، ابوالعالیه گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی مسلمان را بر مردی مشرک دینی بود با هم گفتگوی^{۱۰} کردند. مسلمان گفت: **بِأَنَّ خِدَائِي كَمَا خَلَقَانَ رَا زَنْدَه كَنْدَ پَسِ اَز مَرْگِ كِه چنين و چنين كنم. مُشْرِكِ كَنْتَ: تَوَا مِيدِ مِي دَارِي**^{۱۱} که پس از^{۱۲} مرگ کسی زنده خواهد شدن^{۱۳}؟ **آنْگِه سَوْگَنْدِ**^{۱۴} **خُورِدِ مَغْلَظَ بَه خِدَائِي** که^{۱۵} هیچ مرده زنده نشود^{۱۶}. **خِدَائِي تَعَالَى**

۱. آط، آن، آج، لب: حکم نکند.

۲. قم: به راه بهشت؛ آط، آب، آن، آج، لب: به بهشت.

۳. قم + تعالی.

۴. قم: غیر مَهْدِيٍّ؛ آط، آب، آن، آج، لب: غیر مهدی.

۵. قم: غیر مُضِلُّهُ؛ آط، آب، آن، آج، لب: مَنْ يُكْرِمُهُ.

۶. قم: غیر ضارب؛ آط، آب، آج، لب: غیر مضروب.

۷. قم: نبود.

۸. قم: نبود.

۹. قم: از پس.

۱۰. قم: از پس.

۱۱. قم: از پس.

۱۲. قم: از پس.

۱۳. قم: از پس.

۱۴. قم: از پس.

۱۵. قم: از پس.

۱۶. قم: از پس.

این آیت فرستاد^۱، گفت: سوگند خوردند به خدای، جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ؛ غایت سوگندشان. و نصب او بر مصدری باشد لَایِنْ لَفْظِ الْفِعْلِ، و مثله: اَرْسَلَهَا الْعِرَاقَ، ای اَرْسَلَ الْاِبِلَ مُعْتَرِكًا^۲ الْعِرَاقَ. حق تعالی گفت: بَلَى وَوَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا، نصب او بر مصدری است محذوف الفعل، والتقدير: بَلَى وَوَعْدًا لِلَّهِ وَوَعْدًا وَاجِبًا؛ بلی خدای وعده داد وعده واجب بر او، وَلَکِنْ^۳ بيشترینه^۴ مردم ندانند. و روا بود که نصب او بر مفعول له باشد، والتقدير: بَلَى يَتَّبِعُهُمْ لِيُوعِدَ وَعَدَهُمْ بِالْبَعْثِ. و در خبر هست^۵ که خدای تعالی گفت: كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يَكْذِبَنِي، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَتَّبِعْ لَسَهُ أَنْ^۶ يَشْتِمَنِي؛ گفت فرزند آدم مرا به دروغ داشت، و او را نبود که مرا بدروغ دارد، و مرا دشنام داد، و نشاید او را که مرا دشنام دهد. اَمَّا تَكْذِيبُ او مرا این است^۸ که سوگند خورد که: من مردگان را زنده نخواهم کردن فی قوله: وَاقْسُمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا يَتَّبِعْتُ اللَّهَ مِنْ يَمُوتُ، و اَمَّا شَتْمُ او مراد آن است^۹ که گفت: اَتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا...^{۱۰}؛ خدای فرزند گرفت، و اَنَا الْوَاحِدُ الصَّمَدُ لَمْ اَلِدْ وَلَمْ اُولَدْ وَلَمْ اَكُنْ لِي^{۱۱} كُفْوًا أَحَدًا.

قوله: لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ؛ این «لام» تعلق دارد به فعلی که بلی وَوَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا بروی دلیل است^{۱۲}، والتقدير: وَاقْسُمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا يَتَّبِعْتُ اللَّهَ مِنْ يَمُوتُ بَلَى لِيَبْعَثَنَّ وَعَدًا عَلَیْهِ حَقًّا لِيُبَيِّنَ. گفت کافران گفتند: خدای مردگان را زنده نکند؟ جواب داد که: بلی زنده کند ایشان را تا بیان کند برای ایشان آنچه ایشان در آن خلاف کردند^{۱۳}، وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ و نیز تا بدانند کافران که ایشان

۱. جميع نسخه بدلها + و.

۲. قم: تعترک؛ لب: معتراک.

۳. آط، آب، آه، آج، لب: صبر کردند.

۴. آط، آه، آج، لب: است.

۵. اساس: ینبغی؛ به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

۶. لب: لَأَنَّ.

۷. جميع نسخه بدلها: آن است.

۸. سورة یونس (۱۰) آیه ۶۸.

۹. جميع نسخه بدلها: مرا آن است.

۱۰. آج، لب: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ.

۱۱. آج، لب: آنچه خلاف کردند.

۱۲. جميع نسخه بدلها: دلیل است بر او.

دروغزن بودند در آن دعوی که کردند و سوگند که خوردند فی قولهم: لَا يَتَّبِعُ اللَّهُ
مَنْ يَمُوتُ.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ - الآية، معنی آیت آن است که ما چون خواهیم که چیزی^۱
کنیم از اِحیاء مَوْتِی و جز آن، مرا^۲ رنجی نرسد و مشقتی نباشد، از طریقِ مَثَلِ بَیْسِ
از آن نباشد که گوید^۳: كُنْ؛ بباش، بباشد. و این بر سبیلِ تقریب است به خاطر ما و
بر طریق تشبیه، چون^۴ یکی از ما چون کاری خواهد بفرماید به لفظ امر و عقیب آن
مأمور به حاصل آید هم چونین^۵ عقیب^۶ ارادت او مراد حاصل آید چون از فعل او باشد
و این بیان که کردیم^۷ باطل شود^۸ طاعنانی^۹ که طعن زدند و گفتند از دو بیرون نباشد
یا مقدور را در حال عدم گوید: كُنْ، یا در حال وجود؛ اگر در حال وجود گوید؛
موجود را گفتن^{۱۰} بباش وجهی ندارد، و اگر معدوم باشد^{۱۱} خطاب حکیم با معدوم
نیکنو نباشد^{۱۲}؛ جواب آن است که گفتیم این نه بر سبیل حقیقت است بر توسع و
مجاز و تشبیه است. و بعضی متکلمان محقق^{۱۳} از اصحاب اشعری به این آیت
تمسک کردند و استدلال کردند به او بر قدیم قرآن، و گفتند: چون خدای تعالی خلق
که آفریند و فعل که کند به این قول کند که: كُنْ، اگر این کلام مُخَدَّث باشد آن
را^{۱۴} نیز کلامی و قولی باید و آن^{۱۵} قول را نیز قولی - حَتَّى يُؤَدَّى إِلَى مَا لَا يَتَّبَعُهَا - پس
باید تا فعل مُخَدَّث به کلام نامُخَدَّث [۹۱-پ] کند و این گوینده فاضل را شرم
نیامد^{۱۶} از چنین فضل و عرض کردن این فضل، و گمان برد که خدای تعالی فعل به
کلام کند، ندانست^{۱۷} که خدای تعالی فعل به قادری کند، إِمَّا بِهِ قَدْرَتِ بِنَزْدِيكَ

۱. آط، آب، آن، آج، لب: فعلی.
۲. قم: ما را.
۳. قم: گویم.
۴. جمع نسخه بدلها: همچین.
۵. جمع نسخه بدلها: عقب.
۶. آج، لب: عقب.
۷. قم: به این که گفتیم؛ آط، آب، آن، آج، لب: و به این بیان که کردیم.
۸. جمع نسخه بدلها + سؤال.
۹. جمع نسخه بدلها: طاعنان.
۱۰. قم: بود.
۱۱. آط، آب، آن، آج، لب: کن.
۱۲. آط، آب، آن، آج، لب: را گوید.
۱۳. قم: نبود.
۱۴. قم: ندارد؛ آط، آب، آن، آج، لب: محققان.
۱۵. جمع نسخه بدلها: این را.
۱۶. جمع نسخه بدلها: این.
۱۷. آط، آب، آن، آج، لب: نیاید.
۱۸. آط، آب، آن، آج، لب: نداند.

ایشان، به دلیل آن که اگر قادر نبودی بر فعل اجسام و اعراض و سالیان می گفتی: **کُنْ**، فعل حاصل نشدی باتفاق، پس او را در فعل کردن به گفتار^۱ حاجت نیاید چه این قول نه مقتضی فعل است نه آلت فعل، بل بر سبیل توسع و تشبیه است چنان که گفتیم. دگر آن که اگر چنین بودی قدیم عالم لازم آمدی برای آن که چون قول «کُنْ» قدیم باشد^۲ عقیب آن بلا فصل فعل حاصل بود باید تا فعل با قول به یک^۳ جای حاصل باشد در ازل، و آن که در ازل موجود بود^۴ قدیم بود و قدیم را بر مُخَدَّث تقدیم باشد^۵ - بِمَالًا يَتْنَاهِي از تقدیر اوقات- و آن که به تقدیر بر یک وقت متأخر باشد از قدیم مُخَدَّث نباشد و چون مُخَدَّث نباشد به «کُنْ» حاجت نبود او را.

آیه ۴۱ **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبَوِّنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**؛ آنان که هجرت کردند در خدای از پس آن که برایشان ظلم کردند، جای دهیم ایشان را در دنیا نیکوی، و مزد آخرت^۱ بزرگتر است اگر دانند^۲.

آیه ۴۲ **الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**؛ آنان که شکیبایی کردند و بر خدایشان توکل کنند.
آیه ۴۳ **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**؛ نفرستادیم از پیش تو^۱ الا^۲ مردانی^۳ را که وحی کردند به ایشان، پرسی اهل ذکر اگر شما ندانی.

آیه ۴۴ **بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**؛ به دلایلی و کتابها و فرود فرستادیم بر تو^۱ قرآن تا بیان کنی مردمان را آنچه فرستادند به ایشان تا همانا ایشان اندیشه کنند.

آیه ۴۵ **أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ**

۱. جمیع نسخه بدلها + کن.
۲. جمیع نسخه بدلها + و.
۳. جمیع نسخه بدلها: باشد.
۴. جمیع نسخه بدلها: باید.
۵. قم: مرای باز پسین.
۶. قم: اگر بودند دانستندی.
۷. آب: کردند.
۸. قم، آطه، آب، آج، لب: مگر.
۹. قم، لب: مردمانی.
۱۰. قم، آطه، آب، آج، لب: به تو.

الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ ایمن شده اند آنان که حیلت کردند بدیها^۱ که فروبرد
خدای ایشان را به زمین؟ یا آید به ایشان عذاب از آن جا که ندانند؟

آیه ۴۶ **أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ؛** یا بگیرد ایشان را در گشتن ایشان،
نیستند ایشان عاجز کننده^۲.

آیه ۴۷ **أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ؛** یا بگیرد ایشان را بر
نقصان^۳، خدای شما مهربان و بخشاینده است.

آیه ۴۸ **أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ
سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ؛** نمی بینند^۴ آنچه آفریده است خدای از چیزی می فگند
سایه های او از راست و از چپ سجده برنده^۵ خدای را و ایشان ذلیل^۶ باشند؟

آیه ۴۹ **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ
لَا يَسْتَكْبِرُونَ؛** و خدای را سجده کند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جنبده^۷
و فریشتگان و ایشان تکبر نکنند.

آیه ۵۰ **يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ؛** می ترسند از خدایشان از بالای
ایشان و می کنند آنچه فرمایدشان.

آیه ۵۱ **وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ الْوَاحِدِ فَاتَّيَأَى فَازْهَبُونِ؛** گفت
خدای: مگیری دو خدای که اوست یک خدای^۸، از من بترسی.

آیه ۵۲ **وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَبِّرَ اللَّهُ نَتَقُونَ؛** و او راست
آنچه در آسمانها و زمین است^۹ او راست دین همیشه، از جز خدای^{۱۰} می ترسی؟

آیه ۵۳ **وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ؛** و آنچه هست به
شما از نعمت خدای، از خداست^{۱۱} پس چون به شما رسد رنجی با او گریزی.

۱. قم، آب: به بدیها؛ آط، آج، لب: به بدی.

۲. قم: عاجز کننده گان.

۳. قم + بدرستی که.

۴. قم: سجده کننده؛ آب: برند.

۵. قم: ذلیلان.

۶. قم: خدای است یکی.

۷. قم: آسمانهاست و در زمین؛ آط، آب، آج: در آسمانهاست و در زمین است.

۸. قم: پس جز از خدای.

۹. قم: نعمتی از خدای است.

آیه ۵۴ **ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ** ؛ پس چون بردارد^۱ رنج^۲ از شما که نگه کردی^۳ گروهی از ایشان^۴ به خدایشان شرک می آرند.

آیه ۵۵ **لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ** ؛ تا کافر شوند به آنچه دادیم ایشان را، برخوردار شوی^۵ که بدانی.

آیه ۵۶ **وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ** ؛ و کنند آن را که ندانند بهره ای از آنچه روزی کردیم ایشان را، به خدای که پیرسند^۶ از آنچه دروغ می گفتمی.

آیه ۵۷ **وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ [۹۲-] سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ** ؛ و کردند^۷ خدای را دختران، منزّه است او و ایشان راست آنچه خواهند.

آیه ۵۸ **وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ** ؛ چون مژده دهند یکی را از ایشان به مادینه ای^۸ باشد همه روز و ریش سیاه^۹، و او خشم فرو می برد^{۱۰}.

آیه ۵۹ **بِتَوَارِيهِ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** ؛ پنهان می کند از مردمان^{۱۱} از بدی آنچه مژده داده باشند^{۱۲} به آن^{۱۳} بداردش بر خواری یا پنهان کند او را در خاک؟ بد است آنچه حکم می کنند!

آیه ۶۰ **لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** ؛ آنان را که ایمان نیارند به آخرت مثل بد بود و خدای را^{۱۴} مثل بلندتر، و او بی همتا و محکم کار است^{۱۵}.

آیه ۶۱ **وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ**

۱. قم: بگشاده؛ آط، آب، آج، لب: برگشاید.

۲. قم + را.

۳. کذا در اساس و قم؛ آط، آب، آج، لب: آنگه گردد.

۴. قم، آط، آب، آج، لب: از شما.

۵. قم + پس زود بود.

۶. قم، آط، آب، آج، لب + شمارا.

۷. قم: می کنند؛ آط، آج، لب: کنند؛ آب: می گردانند.

۸. آط، آب، آج، لب: به ماده.

۹. آط، آب، آن آج، لب: سیاه باشد هر روز روی او.

۱۰. قم: خشم فرو خورنده بود.

۱۱. قم: گروه.

۱۲. آط، آب، آج، لب + او را.

۱۳. قم + یا.

۱۴. قم؛ آج، لب: خدای راست.

۱۵. قم: و اوست عزیز محکم کار؛ آط، آب، آن آج، لب: و او عزیز محکم کار است.

أَجَلٍ مُّسَمًّى فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ؛ و اگر بگیرد
خدای مردمان را به بیدادشان^۱، رها نکند بر زمین از هیچ رونده‌ای و لکن باز پس
می دارد ایشان را تا به وقتی نام زده^۲، چون آید وقتشان باز پس ندارد^۳ یک ساعت و
نه در پیش دارند.

آیه ۶۲ وَيَجْعَلُونَ لِنَفْسِهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ
أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ؛ و می کنند خدای [را]^۴ آنچه نخواهند و وصف می کند^۵
زبانهایشان دروغ^۶ که ایشان را باشد نکوتر^۷، حقا که ایشان را باشد آتش دوزخ و
ایشان را تقدیم کند^۸.

آیه ۶۳ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ
الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ؛ به خدای که فرستادیم به امتانی پیش از تو^۹ بیاراست
برای ایشان دیو عملهایشان^{۱۰}، او دوست ایشان است امروز و ایشان را بود^{۱۱} عذابی
دردناک.

آیه ۶۴ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً
لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ؛ و فرستادیم^{۱۲} بر تو قرآن^{۱۳} مگر تا بیان کنی ایشان را آن که^{۱۴} اختلاف
کردند در او و بیانی و رحمتی برای گروهی^{۱۵} که ایمان دارند.

آیه ۶۵ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَاهُ بِالْأَرْضِ بَعْدَ وَرَثَتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ ؛ و خدای فرو فرستاد^{۱۶} از آسمان آبی زنده کرد به آن زمین را پس از مردنش،
در آن دلیلی است^{۱۷} گروهی را که بشنوند.

۱. قم : به بیداد ایشان؛ آط، آب، آج، لب : به ظلمشان.

۲. قم، آط، آج، لب : نام زد.

۳. قم، آب : ندارند.

۴. اساس : ندارد؛ به قیاس با نسخه قم، افزوده شد.

۵. قم، آط، آج، لب : کند.

۶. قم + را.

۷. قم، آط، آب، آج، لب : نیکویی.

۸. قم، آط، آب، آج، لب : کنند.

۹. قم : از پیش تو پس.

۱۰. قم : کارهای ایشان پس.

۱۱. قم : ایشان راست.

۱۲. قم + ما.

۱۳. قم : کتاب را؛ آط، آب، آج، لب : کتاب.

۱۴. قم، آط، آب، آج، لب : آنچه.

۱۵. آط، آب، آج، لب : قومی.

۱۶. قم، آط، آب، آج، لب : بفرستاد.

۱۷. قم : بدرستی که در این آیتی است.

قوله تعالى: **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ** - الآية، **الَّذِينَ**، در موضع رفع است به ابتدا و قوله: **لِنُبَيِّنَهُمْ**، در جای خبر اوست. حق تعالی گفت: ^۱ آنان که هجرت کردند در ره^۲ خدای و برای خدای از مکه به مدینه آمدند، و «هَاجَرُوا» و «هِجْرَان» مفارقت باشد و «هِجْرَة» فعلة باشد از او^۱، این بنا هیأت را بود **كَالْحِلْيَةِ^۳ وَالْمِشْيَةِ^۴ وَالْقَعْدَةِ^۵**. و در شرع مخصوص است به رفتن از مکه به مدینه پیش از فتح مکه. از این جا گفت ^۵ رسول - علیه السلام: **لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ**. این هجرت شرعی است و آن که گفت: **لَا هِجْرَةَ بَعْدَ ثَلَاثٍ**، آن هجرت لغوی است یعنی نشاید که مسلمانان از یک دیگر ببرند و یک دیگر را رها کنند بالای سه روز، پس این اسم از اسماء مخصوصه است، **كَالصُّومِ وَالْحَجِّ^۶**. **مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا**؛ پس از آن که برایشان ظلم کردند.

مفسران گفتند: آیت در شأن بلال و صُهَيْب و عَمَار و خَبَاب و عَابِس و ابوجندل ^{۱۰} ابن سهل ^۶ آمد و جماعتی که مشرکان مکه^۷ ایشان را عذاب کردند. قتاده گفت: مراد امت محمداند - صلی الله علیه و علی آله^۸ - که از ظلم اهل مکه بجستند و به حبسه شدند؛ آنکه خدای مدینه را به دارالهجرت^۹ رسول کرد، تا رسول - علیه السلام - با آن جا شد و صحابه^{۱۰}، و آن جا انصار پدید آمدند او را، و ایوا کردند ^{۱۱} **لِنُبَيِّنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً**، گفتند: **أُنزِلَهُمُ الْمَدِينَةَ وَأَطْعِمَهُمُ الْغَنِيمَةَ**؛ ایشان را به مدینه فرود آورم ^{۱۲} و غنیمت به طعمه ایشان کنم، **يُقَالُ: بَوَاتُ^{۱۳} مَوْضِعًا كَذَا فَبَوَّأُوا**؛ ای **أُنزِلْتُمْ فَنَزَلْنَا**، و «لام» و «نون» ^{۱۴} تأکید جواب قسمی مقدر است؛ ای **وَاللَّهِ لِنُبَيِّنَهُمْ**.

۱. همه نسخه بدلها + و. ۲. همه نسخه بدلها: راه.

۳. قم، آط، آب، آز، آج: كالجلسة.

۴. قم: والزكبة والمشية؛ آب، آز: والمشيدة؛ آج، لب: والمشية.

۵. آط، آب، آز، آج، لب: والقعدة.

۶. کذا در اساس؛ قم: ابوجندل بن سهل؛ آط، آج، لب: ابوجنده ابن سهل؛ آب، آز: ابوجنده بن سهل

۷. آط، آب، آز، آج، لب: به مکه. ۸. قم: علیه السلام.

۹. قم: به دار هجرت. ۱۰. قم: با صحابه.

۱۱. آج، لب: دیوار کردند. ۱۲. آج، لب: آوردیم.

۱۳. همه نسخه بدلها: بواته.

۱۴. آط، آب، آز، آج، لب: ولاونون؛ قم: وونون.

در خبر است که: عمر خطاب^۱ چون چیزی به مهاجری^۲ دادی، گفتی: خُذْ بَارِكَ اللَّهُ لَكَ فِيهِ^۳، هَذَا مَا وَعَدَكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا؛ این آن است که خدای تعالی تو را وعده داد در دنیا و آنچه برای تو نهاده است^۴ [۹۲-پ] در بهشت بهتر است. آنگه این آیت بر خواندی، و معنی آیت آن که با ایشان در دنیا احسان کنیم، وَلَا أُجْرُ الْأُخْرَةَ؛ خیر و ثواب آخرت مهتر و بهتر باشد اگر بدانند ایشان.

آنگه وصف کرد ایشان را، گفت: الَّذِينَ صَبَرُوا؛ آنان که صبر کردند بر بلا و مشقت کافران مکه و بر خدای توکل کنند، در نجات و رستگاری از ایشان.

قوله: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ، گفت: و^۶ نفرستادیم از پیش تو، آلا مردانی را که به ایشان وحی کردیم. گفتند: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند: خدای از آن بزرگتر است که رسول او آدمی باشد، و اگر رسولی به ما فرستد، آلا فریشته ای نباشد، حق تعالی این آیت فرستاد و گفت: ما از پیش تو پیغامبران^۷ جز مردانی^۸ نفرستادیم از بشر و وحی کردیم به ایشان. و برای آن گفت: إِلَّا رِجَالًا، تخصیص کرد مردان را که ایشان اعتقاد کرده بودند که فریشتگان زنان اند و دختران خدا اند چنان که گفت: وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانًا.^۹

فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ بپرسی^{۱۰} از اهل ذکر اگر ندانی. عبدالله عباس و مجاهد گفتند: مراد به «أَهْلُ الذِّكْرِ» اهل کتاب اند، و بعضی دگر گفتند: مؤمنان اهل کتاب اند چون عبدالله سلام و جز او عبدالله عباس^{۱۱} گفت: مراد اهل قرآن اند. رُمَانِي وَأَزْهَرِي وَرَمَاح^{۱۲} گفتند: مراد به اهل ذکر اهل علم اند به اخبار امتان

۱. قم، آط، آب + رضی الله عنه؛ آج، لب + علیه ما يستحق.

۲. آط، آب، آن آج، لب: به مهاجر.

۳. قم: بارک الله فیک.

۴. همه نسخه بدلها: نهاد.

۵. همه نسخه بدلها: یوحی، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۶. همه نسخه بدلها: ما.

۷. قم: به پیغامبری.

۸. قم + را.

۹. سورة زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

۱۰. اساس: بپرس؛ به قیاس بانسخه قم، تصحیح شد.

۱۱. همه نسخه بدلها: ابن زید.

۱۲. همه نسخه بدلها: زجاج.

گذشته از مؤمن و کافر. و «ذکر» ضمه سهو باشد و مرجع او با علم است. جابر الجعفی روایت کرد از باقر-علیه السلام- که گفت: نَعْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، ما اهل ذکریم از ما باید پرسیدن.

بِالْبَيِّنَاتِ، خلاف کردند در آن که این «با» تعلق به چه دارد. بعضی گفتند: تعلق به آرسلنا دارد و «إلا» معنی غیر^۱ است و تقدیر آن^۲ است: وَمَا آرسلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالرُّبْرِ غَيْرِ رِجَالٍ، و مثله قولهم: مَا ضَرَبَ إِلَّا أَخُوكَ عَمْرًا^۳، أَيْ مَا ضَرَبَ عَمْرًا^۴ غَيْرُ أَخِيكَ. وَقَالَ أَوْسُ بْنُ حَجْرٍ^۵:

أَبْنِي لَبِينِي لَسْتُمْ بِبِيدٍ إِلَّا بَدُّ لَبِينَتِ لَهَا عَضُدٌ
أَيْ، غَيْرُ بِيدٍ. وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ...^۶، أَيْ؛ غَيْرُ اللَّهِ، وَ
قَالَ الشَّاعِرُ^۷:

۱۰

نَسِبَهُ تَهُمْ عَدُّوا بِالنَّارِ جَارَتَهُمْ وَهَلْ يُعَذِّبُ إِلَّا اللَّهُ بِالنَّارِ
أَيْ، غَيْرِ اللَّهِ. بَعْضِي دَگَرٌ^۸ كَقَوْلِهِمْ فَعَلِي دَگَرٌ^۹ مَقْدَرِ اسْتِ: وَمَا آرسلْنَا مِنْ
قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا آرسلْنَاهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، وَمثله قول الاعشى^{۱۰}:

وَلَيْسَ مُجْبِرًا إِلَّا أَنَّى الْحَمِي خَائِفٌ وَلَا قَائِلٌ إِلَّا هُوَ الْمُتَمَعِّبُ

والمعنى: فَانَهُ^{۱۱} يَجِيرُ^{۱۲} الْمُتَمَعِّبُ. بِالْبَيِّنَاتِ، أَيْ، بِالذَّلَائِلِ وَالْحُجَجِ وَالرُّبْرِ^{۱۳}
أَيْ الْكُتُبِ^{۱۴}، يَعْنِي مَا يَسْغَمِرَانِ^{۱۵} رَا كَه فَرَسْتَادِيمِ از آدمیان به حجتها و كتابها
فَرَسْتَادِيمِ. وَ«رُبْر» جَمْعُ رُبْرٍ بِشَدِّ فَعُولٍ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ، وَاشْتِقَاقُ أَوْ از «رُبْر»
اسْتِ وَ آن نوشتن باشد. وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ؛ وَ ما فرستادیم به تو این قرآن تا بیان
کنی برای مردمان آنچه بر تو فرستاده اند. وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ وَ تا باشد که اندیشه کنند.

۱. اساس: خیره؛ به قیاس یا نسخه آط، تصحیح شد.

۳. اساس: عمرو؛ یا توجه به قم تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها: این.

۵. آرز + شعر.

۴. آط، آب، آرز: عمرو.

۷. آب، آرز + شعر.

۶. سورة انبیا (۲۱) آیه ۲۲

۹. آب، آرز: وما قائل.

۸. آج، لب: دیگر.

۱۱. آط، آج، لب: الخیره؛ آب، آرز: الخیر.

۱۰. قم: إینه.

۱۲. آج، لب: بالکتب.

۱۳. آن، آب، آج، لب: پیغمبرانی.

أَفَا مِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ هَمْزَه اسْتِفْهَامِ اسْتِ وَمَعْنَى تَقْرِيعٍ وَتَخْوِيفٍ^۱،
گفت: ایمن شده اند آنان که مکر می کنند و بدیها می اندازند از کافران مکه و
جزایشان از مشرکان که خدای تعالی زمین فرو برد بایشان^۲ و گفته اند^۳، از مقلوب
است یعنی ایشان را به زمین فرو برد و آن^۴ در تازی راست است، در پارسی مقلوب
می نماید برای آن که در مفعول اول «با» در آمده است، یُقَالُ: خَسَفَتْ عَيْنُهُ^۵، إِذَا
غَارَتْ خَسْفًا وَخَسَفَتِ الْقَمَرُ إِذَا اسْوَدَّ خُسُوفًا وَخَسَفَتِ اللَّيْلُ بِهِ الْأَرْضِ خَسْفًا. أَوْ يَأْتِيهِمُ
الْعَذَابُ بِعَذَابٍ بِهِ إِشَانِ آيِدِ مِنْ أَنْ جَاءَ بِهِ إِشَانِ نَدَانْدِ.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقْلِيْبِهِمْ^۶؛ یا بگیرد ایشان را در گشتن ایشان و آمدششان^۷ در
راهها و سفرها و شبها و روزها^۸. فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ إِشَانِ خَدَايَ رَاعَا جَزَنْتَوَانْدِ كَرْدِنِ.
أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ^۹؛ یا بگیرد ایشان را بر تَخَوُّفِ. کَلْبِي وَضَحَاكِ
گفتند: «تَخَوُّفٌ» تَفَعَّلَ بِأَشْدَّ مِنْ تَخَوَّفَ، يَعْنِي كَرِهِي رَا بَغِيرِدْ بِهٖ عَذَابِ وَ كَرِهِي رَا
رَهَا كَنْدِ [۹۳-ر] تا آنان که مانده باشند که بترسند به عذاب از^{۱۰} هلاک شدگان که
مبادا که مثل آن به ایشان رسد، و دگر مفسران گفتند: مراد به تَخَوُّفِ، تَنْقِصُ اسْتِ وَ
مراد نقصان ایشان است به هلاک، یعنی تَنْقِصُهُمْ^{۱۱} مِنْ أَطْرَافِهِمْ وَ نَوَاحِيهِمْ شَيْئًا بَعْدَ
شَيْءٍ، یُقَالُ: تَخَوَّفَهُ الدَّهْرُ وَ تَخَوَّنَهُ إِذَا تَنْقَصَهُ وَأَخَذَ مَالَهُ، وَ تَخَوَّفَهُ إِذَا تَنْقَصَهُ وَأَخَذَ مِنْ
حَافَاتِهِ، وَقَالَ الشَّاعِرُ^{۱۲}:

تَخَوُّفُ السَّيْرِ^{۱۱} مِنْهَا [تَايِكَا]^{۱۲} قَرْدًا

كَمَا تَخَوُّفُ^{۱۳} عَوْدَةِ السَّبْعَةِ السَّفَنِ

وقال آخر:

تَخَوُّفٌ عَذْرُهُمْ مَالِي وَأَهْلِي

سَلَابِلُ فِي الْخُلُوفِ^{۱۴} لَهَا صَبْلُ

۱. آط، آب، آن، آج، لب: توییح.
۲. قم: با ایشان.
۳. قم + که این؛ بقیه نسخه بدلها + این.
۴. همه نسخه بدلها بجز قم: عنه.
۵. آط: آمدشان؛ آب، آژ، آج، لب: آمدنشان.
۶. همه نسخه بدلها بجز قم و آن: پشته ها و رودها؛ قم، آن: به شبها.
۷. همه نسخه بدلها بجز قم: این.
۸. همه نسخه بدلها بجز قم: آن.
۹. همه نسخه بدلها بجز قم: نقصهم.
۱۰. آج، آژ + شعر.
۱۱. اساس: الناس؛ به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.
۱۲. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.
۱۳. اساس: ترموو، که با توجه به قم و دیگر نسخ و مآخذ شعر تصحیح شد.
۱۴. آج، لب: الخلوف.

و از عبدالله عباس روایت کردند که او گفت: عَلِيٌّ تَخَوُّفِي، أَي عَلِيٌّ تَفْرِيعٌ. فَإِنَّ رَبِّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ؛ که خدای شما بر شما مهربان و بخشاینده است، برای آن تعجیل نمی فرماید به عقاب و مهلت داده است این کافران را تا باشد که اندیشه کنند و با راه حق آیند.

- ۵ **أَوْلَمْ يَرَوْا، حمزه و كسائي و خَلْفٌ خواندند: أَوْلَمْ تَرَوْا، به «تا» ی خطاب و**
 باقی قرآ به «یا» خواندند، خَبِرًا عَنِ الْغَايِبِ حَمَلًا عَلَيَّ قَوْلُهُ: أَنْ يُخَسِفَ اللَّهُ
 بِهِمُ الْأَرْضَ. و قَوْلُهُ: أَوْ بِأَيُّهِمْ، و قَوْلُهُ: أَوْ يَأْخُذَهُمْ. حق تعالی گفت: نمی بینند و نظر
 نمی کنند^۱ و اندیشه نمی کنند^۲، إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ بِآنچه^۳ خدای آفریده است بر
 عموم گفت و اگر چه لفظ صالح است خصوص را، آنکه به «مِنْ» تبیین تخصیص
 کرد گفت: مِنْ شَيْءٍ؛ از چیزی و مراد به این شیء جسمی قائم است که آن را
 سایه باشد به قرینه يَتَفَيَّوْا ظِلَالَهُ. و معنی لفظ آن است که يَرْجِعُ، مِنْ فَأَاءٍ إِذَا رَجَعَ.
 عبدالله عباس گفت: يَرْجِعُ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ؛ از جایی به جایی^۴ می شود سایه
 آن به گردیدن آفتاب از او. و بعضی دیگر گفتند: يَتَفَيَّوْا، أَي يَقَعُ فِيهِ، مِنْ الْفَيْءِ، و
 هُوَ الظِّلُّ بَعْدَ الزَّوَالِ؛ و آن سایه را که بامداد باشد پیش از آفتاب عرب آن را ظِلَّ
 خواننده و آن که از پس زوال باشد آن فَيْءٌ خوانند مِنْ فَأَاءٍ إِذَا رَجَعَ قَالَ الشَّاعِرُ:
 ۱۵ قَلَّا الظِّلُّ مِنْ بَرْدِ الضُّحَى تَشْتَبِهُهُ وَلَا الْفَيْءُ مِنْ بَرْدِ الْعَيْشِ تَذُوقُهُ^۵
 عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ؛ از راست و چپ برای آن که بامداد که آفتاب بر آید
 سایه چیزها از دست راست قبله بیفتند^۶ باز چون زوال آفتاب بیاید سایه آن چیزها از
 دست چپ بیفتند. و برای آن یمن به و خدان گفت و شمائل به جمع، که آن واحد در
 ۲۰ جای جمع نهاد، چنان که شاعر گفت:
 فِي الشَّامِتِينَ التُّرْبُ إِنْ كَانَ هَدْنِي زَرِيئَةُ شِبْلِي مُخْدِرِي الضَّرَائِمِ

۱. آج، لب: نمی کنید.
 ۲. همه نسخه بدلها: باجای.
 ۳. همه نسخه بدلها بجزقم: گویند.
 ۴. اساس: العضا، باتوجه به نسخه بدلها، تصحیح شد.
 ۵. آط، آج، لب: با آنچه.
 ۶. آط: گفتن.
 ۷. آج، آج، لب: با آنچه.
 ۸. قم: بذوق.
 ۹. قم: بیفتند.
 ۱۰. قم: لئن.

أراد: بأفواه، وقال آخر:

الْوَارِدُونَ وَتَيْمٌ ۱ فِي ذُرَى ۲ سَبَلٍ قَدْ عَضَّ أَعْنَاقَهُمْ جِلْدُ الْجَوَامِيسِ ۳

اراد: جلود الجواميس. ووجهی دیگر آن است که یمین بر جنس گفت و جنس صالح باشد واحد^۴ و جمع را. و ابو عمرو و یعقوب خواندند: تَتَقَيَّوْا به «نا» و باقی قرأ به «یا». آن که به «تا» خواند برای آن که گفت که^۵ جمع است و جمع مؤنث باشد. و آن که به «یا» خواند برای آن که گفت: فِلال بر وزن واحد است، چون جدار و حِمار و قوله: سَجَدًا لِلَّهِ؛ ای مایلات، مِنْ قَوْلِهِ ۶: سَجَدَتِ النَّخْلَةُ إِذَا مَالَتْ، وَأَسَجَدَتِ النَّاقَةُ إِذَا أَمَلَتْهَا يَتَرَكَّبَهَا. آنکه آن مثل^۷ را بر سبیل تشبیه سجده خواند. مجاهد و قتاده و ضحاک گفتند: به اول روز همه سایه های چیزها خدای را سجده کنند^۸ و به آخر روز هم چونین^۹. عبدالله عمر گفت که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ چیز نباشد و إلا خدای را پیش از نماز^{۱۰} و پس از زوال سجده کند، آنکه این آیت بر خواند: يَتَقَيَّوْا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ سَجَدًا لِلَّهِ. و هم چونین^{۱۱} در خبر آمد: که چون کافر سجده کند بت را سایه او سجده کند خدای را و تأویل آیت و اخبار آن است که گفتیم. وَهُمْ دَاخِرُونَ، ای، صَاغِرُونَ خَاضِعُونَ. يُقَالُ: دَخَرَهُ ۱۵ دَخْرًا إِذَا ذَلَّ ۱۳، وَ دَخَرَهُ إِذَا ذَلَّ ۱۴، قَالَ ذُو الرِّمَّةِ:

فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا دَاخِرٌ ۱۵ فِي مَخِيَسٍ وَمُنَجِّحٌ فِي غَيْرِ أَرْضِكَ فِي جُحْرِ
ووجهی دیگر گفتند، در تأویل آیت که سَجَدًا و قوله:
وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ. و قوله: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ

۱. آرز الوار دون تيم.
۲. آط، آب، آن آج، لب: ذراء.
۳. آط: الجواميس؛ آب، آرز الجواميس.
۴. قم + را.
۵. قم: ندارد.
۶. همه نسخه بدلها: قولهم.
۷. قم: مل؛ بقية نسخه بدلها: ميل.
۸. همه نسخه بدلها: همچنين.
۹. همه نسخه بدلها: همچنين.
۱۰. همه نسخه بدلها: همچنين؛ قم: در خبر چنین آمد.
۱۱. همه نسخه بدلها: همچنين؛ قم: همچنين؛ قم: در خبر چنین آمد.
۱۲. همه نسخه ها: اذل.
۱۳. همه نسخه ها: اذل.
۱۴. همه نسخه ها: اذل.
۱۵. قم: داخراً.

بِحَمْدِهِ^۱ ...، أي، يدلُّ عَلَى خَالِقِهِ لَهُ [۹۳-پ] مُسْتَحَقِّ لِلسُّجُودِ وَالتَّسْبِيحِ؛ خدای را سجده کنند^۲ هر چه در آسمانها و زمین است، بر این تأویلها که گفتیم. مِنْ دَابَّةٍ، «مِنْ» تبیین راست^۳؛ از رونده ای. وَالْمَلَائِكَةُ؛ و از فریشتگان او را سجده کنند، وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ؛ و تکبر نکنند و بزرگواری.

- ۵ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ؛ ترسند از خدای خود از بالای ایشان. و در تأویل او دو قول گفتند: یکی آن که يَخَافُونَ عِقَابَ رَبِّهِمْ مِنْ فَوْقِهِمْ، عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَ إِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ. و عقاب که آید از بالای سر ایشان آید. و وجه^۴ دیگر آن که چون خدای تعالی موصوف است بِأَنَّهُ عَلَى وَ مُتَعَالٍ، بر سبیل توسع، فَوْقِ دَرَجَاتِهِ وَ اجراء کرد. و وجهی دیگر آن است که این کنایت است از قدرت و قهر و غلبه چنان که ما قاهر را گوئیم زبردست^۵ است، و مثله قوله: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ^۶، و قوله: حِكَايَةَ عَنِ فِرْعَوْنَ: وَ أَنَا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ^۷. وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ؛^۸ بکنند این فریشتگان آنچه ایشان را فرمایند و هیچ نافرمانی نکنند، چنان که گفت: لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ^۹.

و گفتند: معنی آیت آن است که هر چه درون اوست همه خاشع و خاضع او بند

- ۱۵ چنان که گفت: مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذَةٌ بِنَاصِيَتِهَا^{۱۰}!

اما قوله: وَالْمَلَائِكَةُ، تخصیص به ایشان به ذکر با آن که ایشان از جمله آنان اند که در آسمان و زمین اند، جاری مجرای آن است که گفت: وَقَلَائِكُنَّ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَالَ...^{۱۱} و قوله: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...^{۱۲} و وجهی دیگر آن است که ملائکه را برای آن عطف کرد بر دابته که ملائکه

۱. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۴.

۲. همه نسخه بدلها: کند.

۳. قم: تبیین است.

۴. همه نسخه بدلها: و نیز.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: وجهی.

۶. آط: زور دست.

۷. سورة انعام (۶) آیه ۶۶.

۸. سورة اعراف (۷) آیه ۱۲۷.

۹. همه نسخه بدلها بجز آب + و.

۱۰. سورة تحریم (۶۶) آیه ۶.

۱۱. سورة هود (۱۱) آیه ۵۶.

۱۲. سورة بقره (۲) آیه ۹۸.

۱۳. سورة احزاب (۳۳) آیه ۷؛ جميع نسخه بدلها + و این را تخصیص بالذكر خوانند.

را بر زمین دبیب^۱ نباشد. و وجهی دگر آن که اعتقاد ایشان در فریشتگان آن بود که دختران خداوند. خدای تعالی گفت: ایشان نیز مرا بندگان خاضع^۲ ساجدند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ، آنکه حکایت آن کرد که خدای تعالی خلقان را به توحید فرمود گفت: خدای تعالی گفته است^۳: لَا تَتَّخِذُوا؛ دو خدای مگیری^۴ چه او بر حقیقت یک خداست. فَإِذَا يَافَوْهُمُ ابْنُ مَرْيَمَ مَمْنُونٌ، از من بترسی و ضمیر منصوب متصل^۵ برای آن تقدیم کرد تا دلیل کند که معنی آن است که از من بترسی و از جز من مترسی، و مثله قوله: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ^۶؛ نَعْبُدُكَ لِأَنَّكَ غَيْرُكَ وَنَسْتَعِينُكَ لِأَنَّكَ غَيْرُكَ. و مثله قول الشاعر^۷:

إِيَّاكَ أَدْعُو فَتَقَبَّلْ مَلَقِي

و قولهم فی المثل: إِيَّاكَ أَعْنِي وَ اشمعي يا جاره.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ او راست هر چه در آسمانها و زمین است، وَلَهُ الدِّينُ وَأُصِيبَ، ای الظاعه. دین او راست، یعنی طاعت و إخلاص او راست. وَأُصِيبَ، ای دَائِمًا ثَابِتًا. عبدالله عباس گفت: و اصبأ ای واجباً، و این قول مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید است، و منه قوله:... وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَأُصِيبُ^{۱۰}، ای دَائِمًا، يُقَالُ: مِثْلُهُ وَصَبَّ الدِّينُ يَصِبُ وَصَبًا وَ وُضُوبًا. قال أبوالاسود:

لَا أَبْتِغِي الْحَمْدَ الْقَلِيلَ بِقَاوَةٍ

بِئْسَ مَا بَدَمَ الدَّهْرُ اجْتَمَعَ وَأُصِيبَ

ای دَائِمًا. وقال حسان^۸:

غَيْرَتُهُ الرِّيحُ تَسْفِي^{۱۱} بِهِ

و وَصَبُ، ألم باشد از رنج خستگی به دوام عمل، يقال: منه وَصَبَ يُوَصَّبُ وَصَبًا، قَهُو وَصِبٌ. قال الشاعر^۹:

۱. آز: دبیب؛ آج، لب: دست.

۲. آط، آب، آز، آج، لب + و.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم: خدای فرموده است.

۴. قم، آب، آز، آج، لب: مگیری دو خدای؛ آط: مگیری دو خدای.

۵. همه نسخه بدلها: منفصل.

۶. اساس: تقدیر، با توجه به قم و اتفاق نسخه ها تصحیح شد.

۷. سوره فاتحه (۱) آیه ۴؛ همه نسخه بدلها + ای.

۸. آب، آز + شعر.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: عشی.

۱۰. سوره صافات (۳۷) آیه ۹.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: یسقی.

لَا تَغْمِزُ السَّاقَ مِنْ أَيْنٍ وَلَا وَصْبٍ^۱ وَلَا تَعْصُ عَلَىٰ شُرُوفِهِ الصَّفْرُ
 بعضی اهل معانی گفتند معنی آیت آن است که: طاعت او را رسد که دارند و
 اگر چه در او و صب و تعب باشد، چه طاعت بر وجه عبادت جز خدای را نرسد که
 منعم است بر مکلّفان به اصول نعم. أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَقْوَنَ؟ از جز خدای می بررسی؟
 استفهام است بر سبیل انکار و تقریر و تهدید.^۲

۵

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، در «ما» دو وجه گفتند: یکی آن که به معنی
 الذی است و لکن متضمن است معنی جزا را، برای آن در جواب او «فا» می آید، و
 مثله قوله: قُلْ إِنْ الْمَوْتُ الَّذِي تُفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ^۳، و يَقُولُ الْقَائِلُ: مَا لَكَ
 فَهَوَّلِي، و نشاید تا گوید: [۹۴-ر] «مالک» به رفع «لام»، فَهَوَّلِي با «فا»، برای آن
 که چیزی است^۴ نه بر طریق جزا. و وجه دوم آن است که «ما» جزاست و فعلی در
 او مضمّر باشد و تقدیر آن که: وَمَا يَكُنْ مِنْ نِعْمَةٍ بِكُمْ فَمِنَ اللَّهِ. و هر چه هست به شما
 از نعمت^۵ خدای است - جلّ جلاله - چه منعم بر حقیقت اوست و نعمت همه منعمان
 موقوف است بر نعمت او از اصول نعم که حیات و قدرت و شهوت و نفرت و کمال
 عقل است پس همه نعمتها مضاف است با او بهری به اصالت بهری با آن که به
 واسطه^۶، همه نعمت اوست. ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ؛ پس آنکه چون بلایی برسد و آفتی
 و بیماری، فَإِنَّهُ تَجْرُؤُنَّ؛ با او گریزی و فزع با او کنی و او را بخوانی و استغاثه با
 او کنی. و اصل او از «جُوَار» باشد و آن آواز گاو باشد^۷ چون آواز^۸ مُنْكَرْ کند از ترس
 یا از گرسنگی. و قال الأعشى يَصِفُ بَقْرَةَ^۹:

وَطَافَتْ^{۱۰} ثَلَاثًا بَيْنَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَكَانَ التَّكْبِيرُ أَنْ تَضْبِقَ وَتَجْأَرَا
 و قال أيضاً^۱:

۲۰

۱. اساس: نصب؛ به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

۳. سورة جمعه (۶۲) آیه ۸.

۴. همه نسخه ها بجز قم: این خیر است.

۵. همه نسخه بدلها + از.

۶. قم: و بهری به واسطه پس؛ دیگر نسخه بدلها: و بهری با آن که به واسطه.

۷. همه نسخه بدلها: بود.

۸. همه نسخه بدلها: آوازی.

۹. آب، آز + شعر.

۱۰. قم، آب: فطافت؛ آج، لب: وظافت.

وَمَا آيِبِيٌّ عَلَيَّ هَبْكَ
بِنَاهُ وَصَلْبٍ^۱ فِيهِ وَصَارَا
بُرُوحٌ مِّنْ صَلَوَاتِ الْمَلِكِ
ظُوراً سَجُوداً وَظُوراً جُؤَارَا
وَقَالَ عَدِيُّ بْنُ زَيْدٍ^۲:

۵
إِنِّي وَاللَّهِ فَأَقْبَلْ حَلِيفِي^۳ بِأَيْبِي^۴ كَلَّمَا صَلَّيْتُ جَارَ
ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ^۵ ؛ چون آن بلا کشف کند و بردارد و برگشاید از شما
که بنگری جماعتی از شما با و^۵ شرک آرند تا در رنج و بلا باشند اخلاص بیشتر کنند
چون بلا برود با سر کفر و شرک روند.

لِيَكْفُرُوا ؛ تا کفران آرند به آن نعمت که ما ایشان را داده باشیم. فَتَمَتُّوْا ؛
۱۰ برخوردار شوی که بدانی عاقبت و مال کفر خود، و این بر سبیل تهدید و وعید گفت.
وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَغْلِبُونَ، آنگه باز نمود که این کافران از مال و آنچه ما ایشان
را نصیب داده ایم و روزی کرده نصیبی می کنند آن را که نمی دانند از بتان که
ایشان مستحق آنند چه در ایشان خیری و شری و نفعی و ضرری نیست و شرح این در
سورة الانعام رفته است، فَيَقُولُ: وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا^۶.
۱۵ الآية. آنگه قسم یاد کرد و سوگند خورد و گفت: قَالَ لِلَّهِ؛ به خدای که ایشان را
بپرسند از آنچه می کنند و آن دروغ که می گویند و فرو می بافند^۷. آنگه حق تعالی
بیان کرد آن محال را که ایشان گفتند و اعتقاد کردند از آن که فریشتگان را
دختران^۸ خدای خواندند.

گفت^۹: وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ؛ می کنند خدای را دختران. و این جعل به معنی
۲۰ قسمت^{۱۰} است و مثله قوله: وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا نَأْتِي

۱. اساس: صلت؛ به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد. ۲. آب، آرزو، شعر.

۳. قم: خلقتی؛ اط: خلقتی؛ آب، آن، آج، لب: خلقتی.

۴. اساس: باشل، که با توجه به دیگر نسخه ها و مأخذ بیت تصحیح شد.

۵. قم: با او. ۶. سورة انعام (۶) آیه ۱۳۶.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: فرامی بافند. ۸. لب: دختر.

۹. قم: گفتند. ۱۰. همه نسخه بدلها: نسیت.

۱۱. سورة زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

حق تعالی خود را از آن تنزیه کرد، گفت: **مُبْحَانُهُ**؛ منزّه است او و دور از آنچه به او لایق نباشد. **وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ**؛ و ایشان را باشد آنچه خواهند و آرزوی ایشان بود^۱ از پسران و فرزندان نرینه. و محل «ما» از اعراب محتمل است دو وجه را: یکی نصب، **حَمَلًا عَلَى قَوْلِهِ: وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ مِنَ الْبَنِينَ**، تا مفعول «يَجْعَلُونَ» باشد. و وجه دیگر رفع، بر ابتداء «وَلَهُمْ» در جای خبر او باشد، و التقدير: **وَلَهُمُ الْبَنُونَ**.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ؛ چون بشارت دهند یکی را ایشان را به فرزندی [مادینه]^۲ همه روز سیاه روی باشد از اندوه. و «ظَلَّ» از اخوات «كَانَ» باشد در عمل، و معنی آن باشد که همه روز کاری کند، و مصدر او «ظَلُّوا» باشد. و **هُوَ كَظِيمٌ**^۳؛ عبدالله عباس گفت: **حَزِينٌ**. ضحاک گفت: **كَمِيدٌ**، و آن دل تنگی باشد^۴ که دم نزند^۵ از دل تنگی. و اشتقاق او از کظامه بود و آن بیستن سر قریبه باشد.

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ - الآية؛ پنهان می شود از مردمان از بدی آن بشارت که او را داده باشند آنگاه اندیشه می کند که از دو کاربرد با او چه کند^۶. **أَيْمَسِكُهُ عَلَى هُونٍ**؛ بدارد او را برهوان و مذلت و خواری، **أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ**؛ یا در خاک پنهان کند او را؟ یعنی **وَأَد كُنْدٌ**^۷ و او را زنده در گور کند. و **الهُونُ** [۹۴-ب]؛ **الهُوانُ**، قال الشاعر^۸:

لَسْتُ بِرَوَاقِفِ عَلَى الْهُونِ

وقال الحطّيبية^۹:

فَلَمَّا خَشِينَا الْهُونَ وَالْعَبْرُ^{۱۰} مُمْسِكٌ عَلَى رَغْمِهِ^{۱۱} مَا أَتَبَتِ الْخَبْلُ^{۱۲} حَاوِرَةٌ^{۱۳}

۱. قم: باشد.

۲. بانوجه به سیاق عبارت از قم افزوده شد.

۳. قم + از اندوه.

۴. همه نسخه بدلهای بجز قم: کنند.

۵. آب، آرز + شعر.

۶. آج، لب: الفیر.

۷. همه نسخه بدلهای بجز قم: الخبل.

۸. اساس: کظیم.

۹. قم: که مردم نزند.

۱۰. آط: واده کند؛ آج، لب: داده کند.

۱۱. همه نسخه بدلهای: خشیت.

۱۲. آن آج، لب: زعم.

أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ^۱ و بد حکم^۱ است آنچه ایشان می کنند. و آن آن بود که در جاهلیت کسی را دختر^۲ آمدی او را زنده در گور کردند^۳ از دو وجه: یکی از ترس^۴ درویشی چنان که خدای تعالی گفت: وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ^۵... و دیگر آن که تا ناسزائی به خواستن او فرار نیاید، چنان که شاعر^۶ گفت در تشکی^۷ از مثل این حال:

تَبَعَى ابْنُ كُوَيْزٍ وَالسَّفَاهَةَ كَأَسْمِيهَا
فَمَا أَكْثَرَ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي حَزَازَةَ
فَلَا تَطْلُبْنَهَا^۸ يَا بَنَ كُوَيْزٍ فَإِنَّهُ
وَإِنَّ النَّسِي^۹ حُلِدَ تُسْمُوا فِي أَنْوْفِنَا^{۱۰}
لَيْسْتَ تَدْرِي مِنْهَا^{۱۱} إِنْ شَتَوْنَا لِيَابِنَا
يَا بَنَ أُنْتِ مَرْزُوقٌ لَعَلَّكَ وَرَازِبَا^{۱۲}
غَدَّ النَّاسُ مَذَقَامَ النَّسِي^{۱۳} الْجَوَارِبَا
وَاعْنَاقِنَا مِنْ الْإِبَاءِ كَمَا هِيَ

چون اسلام آمد خدای تعالی در این معنی آیات فرستاد و نهی کرد از این. و رسول - علیه السلام - بر این تهدید کرد و عقی بود فرزدق را نام او صَعَصَعَه. او چون خبر یافت^{۱۴} که کسی را دختر آمده است او را چند شتر به هدیه فرستادی تا او در وجه تجهیز او کردی و او را زنده دفن نکردی^{۱۵}. فرزدق این در جمله مفاخر خود باز گفت، فی قوله:

وَعَمِي الَّذِي مَتَعَ الْوَأَيْدَاتِ
أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ؛ نظيره قوله: أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى، يَلِكُ إِذَا قِسْمَةٌ
ضَمِي^{۱۶}.

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: حکمی.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: دختری.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم: یکی ترس.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: کردی.

۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۱.

۶. قم: شاعرشان، دیگر نسخه بدلها: شاعر ایشان.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم و آج: تشنگی.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: آکیر.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: متا.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: زاریا.

۱۱. آط، آب، آرز، مزوریا.

۱۲. آط: تطلینها.

۱۳. آج، لب: انوقنا.

۱۴. قم: الذی.

۱۵. همه نسخه بدلها بجز قم و آط: کردی.

۱۶. همه نسخه بدلها بجز قم: یافتی.

۱۷. سوره نجم (۵۳) آیات ۲۱ و ۲۲.

۱۸. اساس: تُوید؛ به قیاس نسخه آج تصحیح شد.

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قَتْلُ السَّوْءِ، گفت: آنان را که به قیامت ایمان ندارند از کافران، ایشان را مثل بد باشد از احتیاج به فرزند و شهوت فرزند نرینه و کراهت مادینه و خوف درویشی و رغبت ناکردن اکفاء در وی و اقرار دادن بر خود به بخل چنان که رسول - علیه السلام - گفت: **أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ ۳** **ثُمَّ تَقْتُلُ ۴** **وَلَدَكَ خَيْفَةً ۵** **أَنْ يَأْكُلَ ۶** **مَعَكَ ۷** **ثُمَّ أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ ۸**، گفت: ۵ بزرگتر کبیره ای آن است که با خدا همتا^۸ بداری و او آفریدگار تو است و فرزندت را بکششی ترس آن را که با تونان خورد، پس آنکه^۶ با زن همسایه ات^۷ زنا کنی. **وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى ۹**؛ و خدای را باشد و او را رسد مثل بلندتر، بعضی مفسران گفتند: مراد شهادت **أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است^{۱۱}. و بعضی اهل تأویل گفتند: مراد به مثل صفت است، یعنی صفات بید مذمومه کافران راست و صفات علیا و مثل اعلی و ۱۰ **أَسْمَاءُ حُسْنَى خَدَايَ رَامَتْ** از آن جا که لایق به او این است و لایق به ایشان آن است. **وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۱**؛ و او خدایی است عزیز و محکم کار **وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ ۱۲**؛ اگر چنان که خدای تعالی مردمان را بگیرد به ظلمی که می کنند از کفر و معصیت و ظلم بر خود و ظلم بر غیر، رها نکند بر پشت زمین هیچ رونده ای را. و قوله: **عَلَيْهَا كُنَائِي ۱۳** است از زمین، **كِنَايَةٌ عَنْ غَيْرِ مَذْكُورٍ ۱۵** کقوله: **حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ۱۴**. **وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ ۱۵**؛ و لکن به فضل و کرم خود تأخیر می کند ایشان را و مهلت می دهد تا بوقتی مسمی؛ نام زد کرده و آن منتهای آجال و انقضای اعمار ایشان باشد. چون آن وقت آمده باشد که در سابق علم ما، صلاح ایشان در حیات تا آن جا بود، یک ساعت ایشان را باز پس ندارد، و نه نیز یک

۱. آج، لب: يجعل؛ آن نجل.

۳. قم: خالفتک؛ دیگر نسخه بدلها: خلقکم.

۵. همه نسخه بدلها: خشية.

۷. قم: جارتک.

۹. قم، آط: آن که.

۱۱. قم: هست.

۱۳. قم: کنایت.

۲. آط، آب، آن: انداد.

۴. آج، لب: یقبل.

۶. اساس: تأکل؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

۸. قم: همتای؛ آج، لب: همسایه.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: همسایه.

۱۲. همه نسخه بدلها + گفت و.

۱۴. سورة ص (۳۸) آیه ۳۲.

ساعت در پیش دارد^۱.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ ؛ و می کنند خدای را آنچه ایشان کاره اند آن را از دختران، یعنی آنچه به خود نمی پسندند به خدای می پسندند. وَ تَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكَذِبَ ؛ و زبانشان وصف دروغ می کند یعنی زبانشان دروغ می گوید. و اضافت فعل با آلت برای تحقیق اضافت فعل کرد با فاعلش، كما قال الله: بِمَا قَدَّمْت يَدَاكَ^۲، و: بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ^۳. أَنْ لَهُمُ الْحُسْنَى، دروغ این است^۴ که ایشان می گفتند که: ایشان را نیکویی خواهد بودن. و محل «أَنْ» مع اسمیها وَ خَبَرِها [۹۵-ر] نصب است بر بدل «كَذِبَ».

و عبدالله عباس و حسن بصری در شاذ خواندند: وَ تَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكُذْبُ، به ضم «کاف» و «ذال» و رفع^۵ «با» بر صفت أَلْسِنَتِهِ، وَ هُوَ جَمْعُ كَذُوبٍ، كَرَسُولٍ وَ رُسُلٍ وَ صَبُورٍ وَ صَبْرٍ وَ شُكُورٍ وَ شُكْرٍ، یعنی وصف می کنند [زبانهای]^۶ دروغزنان که ایشان را نیکویی خواهد بودن لاجرم، حَقًّا که ایشان را دوزخ خواهد بودن. وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ، عبدالله عباس گفت: أَنَّهُمْ مَثْبُوتُونَ فِي النَّارِ ایشان را در دوزخ فراموش کنند. و سعید جبیر گفت: «مُتَبَعُونَ»؛ بدور کرده باشند. مُقَاتِلٍ گفت: مَثْرُوكُونَ؛ رها کرده باشند. قَتَادَةَ گفت: مُعْبَلُونَ إِلَى النَّارِ ایشان را به دوزخ شتابانند^۷. فَرَّكَ گفت: مُقَدَّمُونَ إِلَى النَّارِ ایشان را تقدیم کنند و پیش از همه کس به دوزخ برند. نافع خواند: «مُفْرَطُونَ» به کسر «را» مخفف؛ ای مُسْرِفُونَ. و ابو جعفر خواند: به کسر «را» مُشَدِّدِ ای مُقْصِرُونَ مُضَيِّعُونَ أَمْرَ اللَّهِ؛ تقصیر کرده باشند و فرمان خدای ضایع کرده.

قَالَ لِلَّهِ ؛ به خدای، و این «تا» از جمله حروف قسم است و بَدَلِ «واو» است و در هیچ اسم نشود مگر در این یک اسم که الله است. لَقَدْ أَرْسَلْنَا؛ به خدای که ما

۱. همه نسخه ها بجز قم: ندارد.

۲. سورة حج (۲۲) آیه ۱۰.

۳. سورة شوری (۴۲) آیه ۳۰.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: آن است.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس باقم، افزوده شد.

۶. قم: ندارد.

۷. قم: ایشان به دوزخ شتابند؛ آن: ایشان را به دوزخ شتابانند (کذا).

فرستادیم پیغامبران را به امتان^۱ که از پیش تو بودند، چنان که تو را به اینان فرستادیم شیطان برای ایشان اعمال ایشان بیاراست، اعمالی خبیث که ایشان بر آن بودند از روی إغراء و إغواء و وسوسه. فَهَوَّوْا لِيَهُمْ ؛ و^۲ امروز دوست ایشان است و متولی کار ایشان و به ایشان اولی تر. وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ؛ و ایشان را در آخرت عذابی سخت مولم باشد.

۵

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ ، آنکه حق تعالی باز نمود که غرض من در کتاب فرستادن به تو چیست. گفت: ما فرستادیم کتاب قرآن به تو^۳ برای آن تا بیان کنی آن چیزها^۴ که در آن خلاف می کنند از دین و احکام. وَهُدًى ؛ و بیانی باشد ایشان را و لطفی و رحمتی بر خصوص گروهی را که ایمان آرند. محلّ «هُدًى» و «رَحْمَةً» نصب است عَظْفًا عَلَى مَحَلِّ قَوْلِهِ ؛ لِیُبَيِّنَ ؛ برای آن که تقدیر آن است که: إِلَّا بَيَانًا وَ هُدًى وَ رَحْمَةً. و نصب جمله بر مفعول له باشد.

۱۰

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ؛ و خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی، یعنی آب باران، و زمین را زنده کرد به او پس از آن که^۵ مرده بود. این بر سبیل توسع و تشبیه است، زمین خشک بی برقی منفعت را مرده خواند برای آن که در او خیری و نفعی^۶ نباشد، و زمین با زرع و نبات را زنده خواند برای نفع و نمو و زیادت را^۷ إِنْ فِي ذَلِكَ ، در این فعل که بیان کرد از باران فرستادن از آسمان و زمین شکافتن به نبات^۸، آیاتی و بیناتی و علاماتی و دلالتی هست آنان را که بشنوند به گوش دل و در او اندیشه کنند.

۲۰

وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِيُذَكَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ وَمِمَّا مِنْ خَلْفَهُمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ لِيُسْئِلَكُمْ فِي مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

آیه ۶۶

۱. قم، آط، آج، لب: انتانی.

۲. قم، آط، آب، آژ + را.

۳. قم، آط، آب، آژ، آج، لب: پس آن که.

۴. قم: نمود زیادت را؛ آط، آن آب، آج: نمو و زیادت؛ لب: نمود زیادت.

۵. قم: ندارد.

۶. قم: و بدرستی که شمارا.

۷. قم: شراب می دهیم.

۸. همه نسخه بدلها: او.

۹. قم: علی قوله.

۱۰. آج، لب: نفعی و خیری از چیزی و نفع.

از آنچه در شکمهای آن است از میان سرگین و خون شیری ویژه گوارنده برای خورندگان.

آیه ۶۷ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ؛ و از میوه‌ها درخت^۱ خرما و انگورها می‌گیری^۲ از او آنچه مستی کند و روزی نکو^۳ در آن^۴ دلیلی است گروهی را که خرد^۵ دارند.

آیه ۶۸ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ؛ وحی کرد خدای توبه مگس^۶ انگبین که بگیری از کوهها خانه‌ها و از درختان^۷ و از آنچه چفته می‌بندند.

آیه ۶۹ ثُمَّ كَلَّمِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَأَسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ؛ پس بخوری از هر^۸ میوه‌ها و بروی^۹ بر راههای خدایت مسخر بیرون آید^{۱۰} از شکمهای ایشان شرابی بخلاف یک دیگر گونه‌های آن در وی شفا است^{۱۱} مردمان را^{۱۲} در آن دلیلی هست گروهی را که اندیشه کنند.

آیه ۷۰ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّعُكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ؛ و خدای بیافرید^{۱۳} شما را پس جان بستاند شما را و از شما کس باشد که باز برند باخسیس تر عمری تا نداند^{۱۴} از پس دانش چیزی که خدای دانا و تواناست.

آیه ۷۱ وَاللَّهُ [۹۵-ب] فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ؛ و خدای تفضیل^{۱۵} داد بهری را از شما بر بهری در روزی، نیستند آنان که ایشان را

۱. قم، آط، آب، آج، لب: درختان.

۲. قم + شما.

۳. قم، آط، آب: نیکو.

۴. قم: بدرستی که در این.

۵. قم: خیر.

۶. قم: منج.

۷. قم، آط، آب: درخت.

۸. قم، آط، آب: همه.

۹. قم: پس بروی.

۱۰. آط، آب: برون آرد.

۱۱. قم: در او شفای است.

۱۲. قم + بدرستی که.

۱۳. آط: بیافریده.

۱۴. آط: ندانند.

۱۵. آب: فضل.

آیه ۷۶ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى
 قَوْلِيهِ أَتِنَّمَا بُوجِّهُهُ لِآيَاتٍ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ
 مُسْتَقِيمٍ؛ و بزد خدای مثلی: دو مرد یکی از ایشان گنگ باشد قادر نبود بر چیزی و
 او گران باشد بر خداوندش هر کجا فرستد او را نیاید به چیزی. راست بود او و آن
 کس که فرماید داد^۱ و او بر رو راست باشد؟

آیه ۷۷ وَإِلَيْهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ
 إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ و خدای راست نهان^۲ آسمانها و زمین و نیست کار
 قیامت الا چون نگریدن^۳ چشم یا آن نزدیکتر^۴ که خدای بر همه چیزی
 تواناست^۵.

قوله تعالى: وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ، قديم - جلّ جلاله - در این چند آیت تذکیر
 کرد ما را و یاد داد بعضی نعمتهای او بر ما، تا ما شکر آن کنیم تا این^۶ نعمت بر ما
 پاینده شود و زیادت گردد، و نیز برای آن تا ما نظر و اندیشه کنیم^۷ در او و ما را علم بر
 علم و بصیرت بر بصیرت زیادت شود تا مستحق ثواب شویم. گفت: شما را در این
 چهار پایان عبرتی هست از شتر و گاو و گوسفند، و عبرت آن باشد که چون در او
 نگرند^۸ به او، اعتبار بر گیرند^۹. و این جا^{۱۰} در جای دلالت است نُسْقِيكُمْ؛ شراب
 می دهیم شما را. نافع و ابن عامر و ابوبکر عن عاصم خواندند: «نُسْقِيكُمْ» به فتح
 «نون»، آنکه اهل لغت خلاف کردند در آن که فرق چه باشد بین سَقَى و أَسْقَى.
 بعضی گفتند: هر دو به یک معنی باشد و هر دو لغت است، کقولهم: سَرَى وَأَسْرَى،
 و به قول لبید استشهاد کردند که گفت:

سَقَى قَوْمِي بَنِي نَجْدٍ وَأَسْقَى
 نَمِيرًا وَالْقَبَائِلَ مِنْ هِلَالِ

۱. قم: به داد.
۲. قم، آط، آج، لب: نهانی.
۳. قم: برهم زدن؛ آط، آج، لب + به.
۴. قم، آط، آب، آج، لب + است.
۵. آط، آب، آج، لب: قادر است.
۶. همه نسخه بدلها: تا آن.
۷. قم: نظر کنیم و اندیشه کنیم؛ دیگر نسخه بدلها: اندیشه و نظر کنیم.
۸. همه نسخه بدلها بجز قم: درنگرند.
۹. قم: اعتبار گیرند.
۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: و آن جا.
۱۱. همه نسخه بدلها: بنی مجید.

کسانی گفت: سَقَيْتُهُ آن باشد که او را یک شربت دهی، وَأَسْقَيْتُهُ آن باشد که او را شربی^۱ دائم کنی^۲ از جویی یا از شیر چهارپایی^۳. بعضی^۴ گفتند: سَقَيْتُهُ ماءٌ وَأَسْقَيْتُهُ، جَعَلْتُ لَهُ شِرْبًا، ای نصیباً، پس آنچه به دست بدی تا به دهن باز خورد فعل از او سَقَيْتُهُ آید، و آنچه بدی تا زرع او بخورد^۵، أَسْقَيْتُهُ كَذِي^۶. بعضی^۷ گفتند: سَقَيْتُهُ يَدِي وَأَسْقَيْتُهُ؛ دَعَوْتُ لَهُ بِالسُّبْيَا^۷، ای قُلْتُ لَهُ سَقَاكَ اللَّهُ. قال ۵
ذُو الرِّمَّةِ:

وَقُلْتُ عَلَى رَنْعٍ [لَيْمِيَّةً]^۸ نَافِيًى وَأَسْقَيْتُهُ^۹ حَتَّى كَادَ مِنَّا أَيْتُهُ
فَمَا زِلْتُ أَبْكِي عِنْدَهُ وَأَخَاطِبُهُ
نُكَلِّسُنِي أَحْجَارَهُ وَمَلَأَعْبُهُ

وقوله: مِمَّا فِي بُطُونِهِ؛ در آن که چرا کنایت مذکر گفت و در پیش جمع رفته است و جمع مؤنث باشد خصوصاً جمع تکسیر، سه قول گفتند: [۹۶-ر] یکی آن که ۱۰
أنعام و نعم به یک معنی آمده است اورژ کنایت با واحد کرد. سیبویه گفت: اسم واحد بر افعال آمده است و آنشد:

و طَابَ الْبَانُ^{۱۱} الْفَاحِ قَبْرَهُ^{۱۲}

ذَهَبَ إِلَى اللَّبَنِ دَوْمِ آن که حمل بر معنی کرد، یعنی بَطُونٍ مَا ذَكَرْنَا^{۱۳} مِنَ الْأَنْعَامِ» كَمَا قَالَ الصَّلْبَانِ الْعَبْدِيُّ^{۱۴}؛ ۱۵

إِنَّ السَّمَاخَةَ وَالْمُرْوَةَ هُمَيْنَا قَبْرًا يَمْرُو عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ
وَلَمْ تَقُلْ ضَمَنْتَا لِأَنَّهُ ذَهَبَ إِلَى الْبُحُودِ وَالْإِحْسَانِ. سَيَوْمَ^{۱۵} آن که او در معنی
«ای» است، یعنی نُشْقِيكُمْ مِنْ بَطُونِ آيِ الْأَنْعَامِ لَهَا^{۱۶} الْبَنُّ، برای آن که همه چهار-

۱. آط، آز، شربی.

۲. آط، آج، لب: کند.

۳. قم: از شتر و چهارپای.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: از او باز خورد.

۵. اساس السقيا باتوجه به همه نسخه بدلها تصحیح شد. ۸. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۹. اساس: واسقیته؛ به قیاس بانسخه قم و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۰. آب، آز، ورد؛ آج، لب: دراورده.

۱۱. آن آب: فیرد.

۱۲. قم، آط، آج، لب: سهام؛ آب، آز: سیم.

۱۳. همه نسخه بدلها: بها.

پای شیر ندارد^۱. ابو عُبَیْدَه و اخفش گفتند: «نعم» را هم تذکیر کنند و هم تانیث. آن که تانیث کند برای جمع کند، و آن که تذکیر کند برای لفظ کند. قال الشاعر فی تذکیره :

أَكَلْ أَعَامٍ نَعَمٌ يَخْوُونَهُ ۱ بُلْفِحُهُ ۲ قَوْمٌ وَيَنْسِجُونَهُ

آزبانۀ نوکی^۳؛ فلا یخموئنه^۴

۵

و بعضی تفسیر دادند علی الشیء والشخص، چنان که گفت شاعر:^{۱۱}

وَعَفْرَاءُ أَذْنَى النَّاسِ مِنِّي مَوَدَّةٌ ۱ وَعَفْرَاءُ عَنِّي ۲ الْمُعْرِضُ الْمُتَوَانِي

وقال آخر^۳:

إِذِ النَّاسُ نَاسٌ وَالْبِلَادُ بِبِطْطَةٍ ۱ وَإِذْ أُمَّ عَمَّارٍ صَدِيقٌ مُسَاعِفٌ

مِن بَيْنِ قَرْثٍ وَدَمٍ ۲؛ از میان سرگین و خون شما را شیری دهد خالص گوارنده

۱۰

خوردگان را، نه بوی سرگین دارد و نه رنگ خون دارد.

عبدالله عباس گفت: چهار پای چون علف بخورد و در گرش او قرار گیرد،

سرگین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میانه^۴. پس قدیم تعالی جگر را بر این

قسمت^۱ مسلط کرده است تا این هر سه بیخشد: خون به رگها فرستد و شیر به پستان

و قرث در گرش رها کند. و نصب او بر مفعول دوم «نُسْقِيكُمْ» است.

۱۵

وقوله: وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ^{۱۱}؛ و نیز شراب می دهیم شما را از

میوه ها، جمع «ثَمَرَة» باشد و درختان خرما و انگور، یعنی انواع خرما و انگور. و روا

باشد که «واو» استیناف بود، والتقدير: وَيَتَّخِذُونَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ، تا

«مِنْ» تعلق دارد به این فعل محذوف اتكالا^{۱۱} اَعْلَى بَيَانِهِ مِنْ بَعْدِ، بِقَوْلِهِ: تَتَّخِذُونَ مِنْهُ،

و بر این قول «واو» عطف نباشد. تَتَّخِذُونَ؛ می گیری از او. ضمیر عاید است با

۲۰

۱. همه نسخه بدلها: نه همه چهار پای شیر دارد. ۲. همه نسخه بدلها: فی كَلِي.

۳. اساس: يلحقه، با توجه به قم و معنی بیت تصحیح شد.

۴. اساس: أُوْبَانَةٌ تَرَكَةٌ، با توجه به قم تصحیح شد؛ آج، لب: له بانه نوکی.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: فلا یخونه.

۶. همه نسخه بدلها: چنان که شاعر گفت؛ آب، آژ + شعر. ۷. قم: مٹی.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: میان. ۹. همه نسخه بدلها بجز قم و آن قسم.

۱۰. قم، آط، آج + ای، و نُسْقِيكُمْ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ. ۱۱. اساس: ان الا؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

- معنی، وَ هُوَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الشَّجَرِ مِنَ الثَّمَرِ، برای آن تذکیر کرد. سَكَرًا، قومی گفتند: مراد به «سَکَر» خمر است و به روزی نیکو سرکه است و دوشاب و خرما و میویز^۱ و آنچه حلال است از آنچه از خرما و انگور گیرند. گفت: از او خمر می گیری و روزی نیکو. و آنان که این قول گفتند، گفتند: این آیت پیش از تحریم خمر آمد، هنوز خمر حرام نبود برای آن که نشاید که خدای تعالی به حرام ممت نهاد چه حرام محظور و ممنوع باشد، و در آیت دلیل است بر آن که حرام روزی نباشد که چرا^۲ حرام را قسمتی کرد و روزی را قسمتی. اگر حرام روزی باشد^۳ این قسمت محال باشد. و این قول که گفتیم که مراد به «سَکَر» خمر است، قول عبدالله مسعود است و عبدالله عمرو و سعید جبیر و ابوزین و ابرهیم و حسن و مجاهد و کلبی و ابن ابی لیلی. و یک روایت از عبدالله عباس که گفت: «سَکَر» آن است که از میوه ایشان حرام است و رزق حسن آنچه حلال باشد؛ قتاده گفت: اما «سَکَر» خمرهای [اعاجم] ^۴ باشد و روزی نیکو این سرکه و دوشاب. شعبی گفت: «سَکَر» آن باشد که باز خورند و رزق حسن آنچه بخورند^۵، آن را بر مشروب^۶ تفسیر داد و این را بر ما کول. عوفی روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت: حبشه سرکه را «سَکَر» خوانند. بعضی دیگر گفتند: «سَکَر» نبیذ مُسَکِر^۷ باشد از نقیع^۸ خرما و میویز^۹ چون [۹۶-پ] سخت شود و عصیر مطبوخ. و این قول ضحاک و شعبی است^{۱۰} به روایت مجالد و قول نخعی و ابو روق است. و البی گفت از عبدالله عباس که: «سَکَر» نبیذ التمر باشد. و گفت: رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفته است: خمر آن بود که از انگور گیرند و سَکَر از خرما و نقیع^{۱۱} از انگبین و مرز^{۱۲} از گاوریس^{۱۳}. ابو عبیده

۱. همه نسخه بدلهای جز قم: میویز.
 ۲. قم: بودی.
 ۳. اساس: ندارد؛ از قم، افزوده شد.
 ۴. آط: مشرب.
 ۵. آج، لب: نفع.
 ۶. همه نسخه بدلهای: بیع.
 ۷. همه نسخه بدلهای: و غیرا از گندم. و من که رسول ام، نهی می کنم شما را از هر چه مستی کند.
 ۸. همه نسخه بدلهای: خدای؛ آرزو تعالی.
 ۹. همه نسخه بدلهای: است.
 ۱۰. آط، آج، لب: نخورند.
 ۱۱. آج، لب: سکر.
 ۱۲. قم: ضحاک است و شعبی.
 ۱۳. قم: آط: مرز، که بر متن راجع می نماید.

گفت: سَكَرَ طَعْمٌ بِشَدِّهِ، يُقَالُ: هَذَا سَكَرَ لَكَ، أَي طَعْمٌ وَ «أُنشِدْ»:

جَعَلْتُ عَيْبَ الْأَكْرَمِينَ سَكَرًا

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ؛ در این آیتی هست و علامتی و دلیلی مر
عاقلان را که خرد کار بندند.

۵ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ ؛ وحی کرد خدای توبه نحل یعنی إلهام داد ایشان
را، و مرجع معنی^۱ إلهام با علم بود جز که علم در عقلا مستعمل باشد و به إلهام در جز
عقلا^۲، و نخل، مُنْجِ انگبین باشد و یکی^۳ را نَخْلَةٌ گویند مِن بَابِ تَمْرٍ وَ تَمْرَةٍ. أَنِ
أَتَّخِذِي ؛ که بگیری از کوهها خانه ها برای خود و نیز از درختان. وَ هِمَّا يَغْرِسُونَ ؛ و
از آنچه مردم چسفته می بندند. ابن زید گفت: مراد چفته زراست، و بعضی دگر
گفتند: مراد سقفهاست^۴. ابو عُبَيْدَةَ گفت: وحی در کلام عرب بر وجوه است: وحی
نسبت، کفوله تعالی: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ^۵، و وحی به معنی امر
باشد، کفوله تعالی: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ^۶، و گفته اند: این وحی هم
إلهام است و القای فی القلب، و وحی به معنی اشارت است، فی قوله: فَأَوْحَىٰ
إِلَيْهِمْ أَنْ سَيِّحُوا بُكْرَةً وَ عُشِيًّا^۷، ای أشار الیهم، و وحی به معنی إسرار آمد، یقال:
۱۵ أَوْحَىٰ إِلَيْهِ كَلَامًا، إِذَا أَسْرَأَ إِلَيْهِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ
الْقَوْلِ عُرُورًا^۸، و الوحی، الکیثابة ایضاً، کَمَا قَالَ لَبِيدُ:

كَمَا ضَمِنَ الْوَحْيَ سِلَاقَهَا

۲۰ واصلی «وحی» إلقاء الشيء إلى الغير علی وجه الإسرار و وحی را تعدیه هم به «لام»
کنند و هم به «الی». قال الله تعالی: يَا أَيُّهَا رَّبُّكَ أَوْحَىٰ لَهَا^۹. و بیشتر به «الی»
تعدیه کنند، و قال العجاج:

وَحَىٰ لَهَا الْقَرَارَ، فَاسْتَفَرَّتْ

۱. اساس: عنب، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

۲. آب، آرز و معنی آج، لب: منها.

۳. قم: جز در عقلا.

۴. آج، لب + از آن.

۵. آج، لب: اسقفهاست؛ آب، آرز: چفته ذراست.

۶. سورة نساء (۱) آیه ۱۶۳.

۷. سورة قصص (۲۸) آیه ۷.

۸. سورة مریم (۱۹) آیه ۱۱.

۹. سورة انعام (۹) آیه ۱۱۲.

۱۰. سورة زلزلة (۹۹) آیه ۵.

ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ، و نیز از جمله وحی که نحل را داد، آن است که گفت: گفتیم او را که از هر میوه پاکیزه بخورد و این «کل» این جا به معنی استغراق نیست، بل چنان است که گفت: ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا^۱...، و قوله: وَأَوْتَيْتَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ^۲...، و قوله: نُذَقِيرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَقْرِ رَيْبِهَا...، از هر میوه ای و شکوفه پاکیزه ای خوش بوی خوش طعم.

۵

فَأَسْأَلُكَ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا ؛ و بر راه خدا بروم ذلول^۵، یعنی مطیع و فرمان بردار. بعضی دیگر گفتند: حال است از «نحل». و بعضی دیگر گفتند: حال است از «سُبُل»^۶. بر قول اول حال باشد از فاعل، و بر قول دوم حال باشد از مفعول، یعنی؛ هیچ راه بر تو دشوار^۷ نباشد که خواهی تا آن جا روی.

آنکه گفت: يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ ؛ از شکم او بیرون می آید شرابی به رنگهای گوناگون: از سپید و زرد و سرخ^۸. فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ؛ در او شفامت مردمان را. در ضمیر خلاف کردند که عاید با کیست؟ مجاهد گفت: با قرآن، یعنی در قرآن شفامت مردمان را، و باقی مفسران گفتند: راجع است با شراب، یعنی عسل و این لایق است به ظاهر.

در خبر است که مردی به نزدیک رسول - علیه السلام - آمد و گفت: یا رسول الله! برادرم را از درد شکم رنج می باشد، گفت: اسقيه عَسَلًا ؛ برو انگبین ده او را برفت و او را انگبین داد، باز آمد و گفت: یا رسول الله! سود نداشت. گفت: برو انگبینش ده، صَدَقَ اللَّهُ وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ ؛ که خدای راستیگر است و شکم او دروغزن برفت و انگبین داد او را، نیک شد. عبده الله مسعود گفت: الْعَسَلُ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَالْقُرْآنُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ؛ انگبین شفای مردمان است و [۹۷-ر] قرآن شفای دلهاست، یعنی مِنَ الشَّكِّ وَالشُّبْهِه^۹، و هم او گفت: عَلَيْكُمْ بِالشِّفَائِينَ: الْقُرْآنُ وَالْعَسَلُ ؛

۲۰

۱. سورة بقره (۲) آیه ۲۶۰.
۲. سورة نمل (۲۷) آیه ۲۳.
۳. سورة احقاف (۴۶) آیه ۲۵.
۴. لب: برود.
۵. قم: ذلیل.
۶. قم: سبیل.
۷. آج، لب: دشوار.
۸. همه نسخه بدلها: سپید و سرخ و زرد.
۹. همه نسخه بدلها: رامتگو.
۱۰. همه نسخه بدلها: والشبه.
۱۱. آط، آب، آز: بالشفاء من القرآن؛ آج، لب: بین القرآن.

برشماست که این دو شفا به کار داری؛ یکی قرآن^۱، یکی انگبین. و لفظ «نأس» اگرچه ظاهر او عموم است حمل^۲ بر اغلب باید کردن^۳ و شفا دهندة برحقیقت خداست^۴ - جل جلاله - و لکن به اسباب. **إِنَّ فِي ذَلِكَ**؛ در این که رفت آیاتی و علاماتی هست گروهی را که اندیشه کنند.

۵ **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ**؛ خدای بیافرید شما را، **ثُمَّ يَتَوَقَّعُكُمْ**؛ پس وفات دهد شما را و جان^۵ بردارد بر اختلاف احوالتان، بهری را به طفولیت و بهری را به برنایی و بهری را به کهنلی و بهری را به پیری، و بهری را رها کند **إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ**؛ تا به عمری رذال تر^۶ و فرومایه تر. **يَقَالُ: رَذَلٌ يَرَذُلُ رَذَالَةٌ وَرَذُلْتُ ۗ أَنَا فَهُوَ مَرْدُودٌ**. عبدالله عباس گفت: **مَعْنَاهُ أَسْفَلُ الْعُمُرِ**. مقاتل گفت: پیری بغایت، ابن زید گفت: یعنی، خرفی و فرتوتی. بعضی دگر گفتند: هفتاد سال^۸ باشد، بعضی دگر گفتند: هفتاد پنج سال^{۱۰} باشد. و این روایت **أَصْبَحَ نُبَاتَه** است از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام؛ **لِيَكُنِيَ لَا يَعْلَمُ ۱۰ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا**؛ تا نداند چیزی پس از آنکه دانست، یعنی در این عمر از پیری و خرفی که باشد باز با حال طفولیت شود از نادانی هم چنان نادان شود که اول بود،^{۱۱} ذکر و حفظ و ذهن و عقل نقصان یابد، و این «لام»^{۱۲} به صورت «لام»^{۱۳} غرض دارد و «لام» عاقبت است بر آن تفسیر که بیان کردیم چند جایگاه. **إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱۳**؛ که خدای تعالی بر همه چیز قادر است، از تغییر و تصریف خلقتان بر آن جمله که می خواهد.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ، آنکه بیان تفاوت أرزاق کرد به

۱. همه نسخه بدلهای + و.
۲. آج، لب: ظاهر عموم است حمل او.
۳. همه نسخه بدلهای بجز قم: کرد.
۴. آط، آج، لب: و شفا دهندة خداست برحقیقت.
۵. آن، آب: چنان.
۶. همه نسخه بدلهای: رذال تر.
۷. همه نسخه بدلهای بجز قم: رذلت.
۸. قم: هفتاد ساله.
۹. قم: هفتاد پنج ساله؛ دیگر نسخه بدلهای: هفتاد و پنج سال.
۱۰. اساس و همه نسخه بدلهای بجز لب + من، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.
۱۱. لب + و.
۱۲. همه نسخه بدلهای: این «لام» صورت.
۱۳. کذا در اساس، قم، آط، آب، آن آج؛ لب: **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ**، که با ذیل آیه انطباق دارد.

- حسب مصالح، گفت: خدای تفضیل می دهد بهری را از شما بر بهری در باب روزی به حسب مصلحت. چه حق تعالی قسمت روزی متفاوت فرموده است چنان که صلاح خلق شناخته است در اندکی و بسیاری و آن^۱ را که روزی فراخ است به آن که^۲ صلاح او در آن است، لقوله تعالی: **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ**^۳، آنکه بخل مردمان را وصف کرد گفت: **فَمَا الَّذِينَ فَضِّلُوا بِرِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ**؛ آنان را که ایشان را در روزی فضله^۴ کرده اند و زیادتی داده، آن زیادتی^۵ و فضله بآنان^۶ نمی دهند که زیردستان ایشانند از بندگان و پرستاران^۷ و رعایا و خدمتکاران تا متساوی شوند. در این باب این روا نمی دارند و روا می دارند که اصنام و طواغیت را در عبادت با من مساوات کنند و انباز دارند، و این بر سبیل مذمت و ملامت گفت در حق ایشان. این قول عبدالله عباس است و قتاده و مجاهد. و وجهی دگر گفتند معنی آن است که اینان و ایشان^۸ که مفضل و منقوص اند در باب مرزوقی یکی اند هر دو گروه مرتزق اند از جهت من چه بی قوت و معونت من کس کس را روزی نتواند دادن^۹، **أَقْبِنِعْمَةَ اللَّهِ يَجْحَدُونَ**؛ اینان به نعمت خدای انکار می کنند؟ و عاصم به روایت ابوبکر خواند: **«تَجْحَدُونَ»** به «تا»ی خطاب حملاً علی قوله: **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّعُكُمْ** و دیگران به «یا» خواندند، **خَبْرًا عَنِ الْغَثَّيْبِينَ**، لقوله تعالی: **فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ**.
- عبدالله عباس گفت: آیت در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند: **الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ**^{۱۰}، حق تعالی این آیت فرستاد بر سبیل مثل که: ایشان با من در عبادت شریک روا می دارند! و مثله قوله فی سورة الروم:
- ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ**

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: آنان.

۲. همه نسخه بدلها: یا تنگ.

۳. سورة شوری (۴۲) آیه ۲۷.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: زیادتی.

۵. آج، لب + را.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: برایشان.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: داد.

۸. سورة توبه (۹) آیه ۳۰.

۹. قم، آط، آن آب + و با خود در روزی روا نمی دارند؛ آج، لب + و با خود روزی روا نمی دارند.

فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ ۱. وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، حق تعالی به این آیت منت نهاد بر خلقان، گفت: خدای -جل جلاله- بیافرید برای شما هم از شما^۲ [۶۷-پ] زنانی که در استیناس جفت شما باشند و شما را ورایشان^۳ قضای شهوت و نسل^۴ اولاد باشد، و ایشان را هم از جنس شما آفرید تا شما را آنس باشد. و گفته اند: مراد حواست که خدای تعالی او را از پهلوی چپ آدم آفرید. وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ؛ و کرد شما را از زنان شما فرزندان نرینه، و برای آن تخصیص کرد پسران را که ایشان به پسران شادمانه بودندی و به دختران دلتنگ. وَ حَفَدَةٌ، عبد الله مسعود و نخعی و سعید جبیر و أبو الفصحی گفتند: مراد به حفده اصهاراند، یعنی اَخْتَانٌ^۵ الرَّجُلِ عَلَى بَنَاتِهِ؛ دامادان یعنی شوهران دختران مرد^۶. زَرَّ حُبَيْشٌ^۷ گفت: بر عبد الله مسعود قرآن می خواندم به این آیه رسیدم مرا گفت: دانی تا «حَفَدَةٌ» چه باشد؟ گفتیم: حَشَمٌ مرد^۸. گفت: نه، و لکن دامادان او باشند، و این روایت والیبی است از عبد الله عباس. عَكْرَمَةُ گفت و حسن و ضحاک و مجاهد^۹: خدم و حَشَمٌ باشند، و ابومالک گفت و مجاهد به روایتی^{۱۰}: أَنْصَارٌ وَأَعْوَانٌ مرد باشند^{۱۱}، مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ: حَفَدَةٌ، إِذَا أَعَانَهُ. قَالَ جَمِيلٌ:

حَفَدَةُ الْوَلَدِ حَوْلُهُنَّ وَأَسْلَمَتْ بِأَكْفِهِنَّ أَزْمَةَ الْأَجْمَالِ ۱۵

عطا گفت: فرزندان و فرزندزادگان مرد باشند. قَتَادَةُ گفت: چاکران مرد باشند، مقاتل و کلبی گفتند: «بَنِينَ» فرزندان کوچک اند و «حَفَدَةٌ» فرزندان بزرگ. مجاهد و سعید جبیر گفتند: فرزند فرزند باشد. ابن زید گفت: پسران زن باشند از شوهر دیگر، قُتَيْبِيُّ گفت: اصل او از حَفَدَاتٍ و آن متابعت گام باشد و سرعت مشی، یعنی اینان مسرع^{۱۱} باشند در خدمت و نصرت مرد. و در دعای وَتَرَّآمِدَةٌ است: ۲۰
اللَّهُمَّ إِنَّا إِلَيْكَ نَسْعِي وَنَعْفِدُ، أَي نُسْرِعُ، قَالَ الرَّاعِي:

۱. سوره روم (۳۰) آیه ۲۸.

۲. همه نسخه بدلهای بجز قم: برای شما هم از شما بیافرید.

۳. همه نسخه بدلهای: در ایشان.

۴. اط: اختار.

۵. قم، اط، آب: زَرَّ حُبَيْشٌ؛ آرز زَرَّ حُبَيْشٌ.

۶. قم، آب، آج، لب: چشم.

۷. همه نسخه بدلهای بجز قم و آج: باشد.

۸. همه نسخه بدلهای بجز قم: مسرع.

۹. همه نسخه بدلهای بجز قم: مسرع.

۱۰. همه نسخه بدلهای بجز قم: مسرع.

۱۱. همه نسخه بدلهای بجز قم: مسرع.

كَلَّفْتُ مَجْهُولَهَا نُوقِنًا يَمَانِيَةً إِذَا الْحُدَاهُ عَلَىٰ أَكْسَانِيهَا حَفَدُوا

و «فَعَلَهُ» از جمله بناهای جمع فاعل باشد، کالسفرة والبررة والحملة. وَرَزَقَكُمْ مِنَ الظَّلِيْبَاتِ ؛ و روزی کرد شما را از ملاذو مشتبهات حلال پاکیزه. أَقْبَالَ بَاطِلِي يُؤْمِنُونَ، به باطل ایمان می آرند؟ عبدالله عباس گفت: مراد اصنام است و به نعمت خدای کافرند یعنی توحید او؟ و گفته اند: مراد به باطل شیطان است که ایشان را ۵ بَحِيْرَةٌ وَسَائِبَةٌ وَوَصِيْلَةٌ وَحَامٌ فرمود. وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ، یعنی محللات که خدای تعالی مباح کرده باشد کافرند.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّٰهِ ؛ و می پرستند فرود خدای، و گفته اند: جز خدای را

مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا. «مَا» نكرة موصوفة است؛ چیزی که مالک و قادر نیست برایشان که ایشان را روزی دهد از آسمان و زمین، نه از آسمان باران تواند آوردن ۱۰ و نه از زمین نبات رو یاند. و قوله: شَيْئًا، فَرَأَىٰ كَفَرًا: نصب او بر آن است که مفعول «رَزَقَ» است مصدر در او عمل فعل کرده است، كَأَنَّهُ قَالَ: أَنْ يَرْزُقُوهُمْ شَيْئًا، و مثله قوله: أَوْ اطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعِيَةٍ، يَبْسُماً... و قوله: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا، ۷، جز که این نصب بر حال است و آن بر مفعول به و التقدير: تكفتم أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا. و وجهی دیگر در نصب او آن است که بدل «رَزَقًا» باشد، و التقدير: ۱۵ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا لَا قَلِيْلًا ۸ وَلَا كَثِيْرًا. وَلَا يَسْتَطِيْعُونَ ؛ و نتوانند و قادر نباشند.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْأَمْثَالَ ؛ با خدای تعالی امثال و اشباه ۹ فرومداری بل او ۱ را یکی دانی که خدای داند خطای آن کس که او با خدای مثل و مانند بدارد و شما ندانی خطای آن از صواب، برای آن که نظر نکرده ای تا شما را به علم رساند.

آنکه حق تعالی مثل زد و گفت: ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا؛ خدای مثلی بزد و آن آن ۲۰ است که بنده مملوک که بر هیچ قادر نباشد، یعنی مالک خود نباشد [۹۸-ر] و

۱. قم + به.

۲. قم: نیستند بر آن که؛ آج، لب: بر آن که.

۳. آج، لب: توانند.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: آورد.

۵. آج، لب: رو یانند؛ آب: رو یالید.

۶. سوره بند (۹۰) آیه ۱۴ و ۱۵.

۷. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵.

۸. قم: رزقاً قلیلاً.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: و او.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: اشباه و امثال.

تصرفاتش مملوک بود بر او و آن را که ما^۱ او را روزی دهیم از خزاین خود روزی نیکو^۲ و او از آن جا نفقه می کند پنهان و آشکارا راست باشند با هم؛ یعنی^۳ نباشند، استفهامی است به معنی جحد.

در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی مثل زد بنده بی مال بی تصرف مملوک را به کافر، و مؤمن را مثل زد به مرد^۴ سخی مال دار، یعنی چنان که آن دو با یک دیگر^۵ راست نباشند اینان نیز با یک دیگر راست نباشند، این قول عبد الله عباس است و قتاده. مجاهد گفت: مثل زد خدای تعالی اصنام ایشان را به بنده چونین^۶ و خود را مثل زد به آزادی سخی بسیار مال بسیار خرج.

آنگه گفت: راست باشند^۷ با یک دیگر و این بر سبیل تقریب و توییح^۸ کافران گفت [تا تنبیه کند ایشان را بر خطایشان^۹ در عبادت اصنام و ترک عبادت خدای آنگه گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**، یعنی **لَا يَسْتَوُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ**، راست نباشد بحمد الله و مته. بعضی دگر گفتند: **الْحَمْدُ لِلَّهِ** برای آن گفت که این اصنام را که ایشان می پرستند مستحق هیچ حمد نیستند **إِنَّمَا حَمْدٌ وَمِثْلُهَا بِرِ حَقِيقَتِ خَدَائِ رَاسِتٍ - جَلَّ جَلَالُهُ**. آنگه گفت: **بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ بل بیشتر مردمان ندانند، یعنی کافران که این اندیشه نکرده باشند و تفکر ندانند و ایشان بیشترین قوم بودند.

آنگه مشلی دیگر زد، گفت: **وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ**، مثل زد دو مرد را: یکی گنگ که^{۱۰} قادر نباشد بر سخن گفتن و عاجزی و مدبری باشد [و او و بال و بار گران بود بر پسر عمش هر کجا فرستد او را چون باز آید خیری^{۱۱} نیارد از مدبری و عاجزی]^{۱۲} و بی آلتی و بی زبانی که نداند که مردمان چه گویند و او را چه جواب باید داد^{۱۳}. او راست باشد با مردی عادل که عدل کند و عدل فرماید و برره راست

۱. همه نسخه بدلهای بجزقم: و آن که ما.

۲. همه نسخه بدلهای بجزقم + راست.

۳. آ، آب، آرز: آن به یک دیگر.

۴. آ، آب، آرز: به سیاست باشند؛ آج، لب: راست باشد.

۵. آط، آب، آرز، آج، لب: خطای ایشان.

۶. همه نسخه بدلهای بجزقم: که او.

۷. همه نسخه بدلهای بجزقم: داد.

۸. همه نسخه بدلهای بجزقم: نیک.

۹. قم: مردی.

۱۰. قم، آب، آرز، آج، لب: چنین.

۱۱. همه نسخه بدلهای بجزقم: توییح و تقریب.

۱۲. اساس افتادگی دارد، ازقم، افزوده شد.

۱۳. آط، آب، آرز: چیزی.

باشد؟ این مثلی است که خدای^۱ زد اصنام بی حیات^۲ بی قدرت بی علم را با خود که قادر بی آلت است و عالم بر کمال است و حی بی آفت است. قادر است بر هر چه خواهد چنان که خواهد. این دو بهم راست نباشند^۳، یعنی کدام عاقل باشد که عبادت خدای موصوف به این صفات کمال رها کند و بت پرستد؟ و گفته اند: مثل مؤمن و کافرزد چنان که گفتیم در آیت اول و هر دو وجه محتمل است. واللّه أعلم^۴ بمراده. و قوله: وَهُوَ كَلٌّ، فالکل؛ الثقل. آنگه بر سبیل مبالغت وصف کرد مرد را به^۵ مصدر، کقولهم: بسر^۶ وعدن^۷ و صوم. و کل عن الامر^۸، إذا ثَقُلَ عَنْهُ فَلَمْ يَنْبَغِثْ إِلَيْهِ كَلًّا. و كلُّ إِسَانَةٍ، إذا ثَقُلَ فَلَمْ يَنْبَغِثْ فِي الْكَلَامِ. و كلُّ الرَّجُلِ مِنَ الْإِعْيَاءِ كَلًّا [بِهَذَا الْمَعْنَى، وَ كَلُّ السِّكِّينِ كُلُّوًّا]^۹، و كِلَّةٌ، إذا لَمْ يَقْطِرْ. پس اصل همه یکی است. عطا گفت: آیت در ابی خلف آمده و در حمزه عبدالمطلب.

۱۰

و لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ؛ آنگه گفت: خدای راست علم غیب در آسمانها و زمینها و او مختص است به علم غیب و جز او نداند. وَهَا أَفْرُ السَّاعَةِ؛ و کار قیامت نیست، در سرعت، الا چنان که یکی از شما چشم بر هم زند، یا نزدیک تر. و این تشبیهی است بر سبیل مبالغت و خدای بر همه چیز قادر است از این و جز این^{۱۰}. آیت در کافرانی آمد که استعجال می کردند قیام ساعت را و از رسول - علیه السلام - می پرسیدند که: أَيَّانَ مُرْسِيهَا^{۱۱}؛ کی خواهد بودن؟ [گفت، بگوی ای محمد که: این غیب است و غیب جز خدای نداند، جز آن است که زود خواهد بودن]^{۱۲} از^{۱۳} چشم زخم زودتر خواهد بودن^{۱۴} بر طریق مثل^{۱۵}.

آیه ۷۸ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ خدای بیرون آورد شما را از شکمهای

۱. همه نسخه بدلها + تعالی.

۲. آط، آب، آز: بی صوت؛ آج، لب: بی صورت.

۳. همه نسخه بدلها: نباشد.

۴. همه نسخه بدلها: بتر.

۵. آج، لب: عن المراد.

۶. آط، آب، آن، آج، لب: از این.

۷. آط، آب، آن، آج، لب: از این.

۸. آط، آب، آن، آج، لب: از این.

۹. آط، آب، آن، آج، لب: از این.

۱۰. آط، آب، آن، آج، لب: از این.

۱۱. آط، آب، آن، آج، لب: از این.

۱۲. آط، آب، آن، آج، لب: از این.

مادرانتان، ندانستی چیزی و کرد شما را گوش و چشمها و دلها تا همانا شما شکر کنی.

آیه ۷۹ **أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الظُّلُمِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** ؛ نبینی^۲ مرغان را مذل کرده^۳ در هوای آسمان^۴ نمی دارد ایشان را جز خدای. ^۵ در آن هست آیاتی گروهی را که ایمان آرند.

آیه ۸۰ **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ** ؛ و خدای^۶ کرد برای شما از خانه هایتان^۸ آرامگاهی و کرد برای شما از پوستهای چهارپایان خانه هایی که سبک داری آن را روز رفتنتان^۹ و روز مقامتان و از پشمهای آن و پشمهای شتر^{۱۰} و موهای ایشان^{۱۱} آلاتی و متاعی تا به وقتی^{۱۲}.

آیه ۸۱ **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ [۹۸-پ] مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ** ؛ و خدای کرد برای شما در آنچه^{۱۳} بیافرید سایه ها و کرد برای شما از کوهها خانه ها و کرد برای شما پیراهنها^{۱۴} که بپاید^{۱۵} شما را از گرما و پیرهنها^{۱۶} که بپاید شما را از کالزار^{۱۷}، هم چونین^{۱۸} تمام کرد^{۱۹} نعمت او^{۲۰} بر شما تا همانا شما اسلام آری^{۲۱}.

۱. قم : الم تَرَوُا. ۲. قم : نمی بینند؛ آب : نیستند؛ آج، لب : نبینید.

۳. قم : بکرده. ۴. قم + نگاه. ۵. قم + بدرستی که.

۶. اساس : اوصافها، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۷. آط : الله. ۸. قم : خانه های شما.

۹. قم : رفتن شما. ۱۰. قم + از آن؛ آط، آب، آج، لب : ایشان.

۱۱. قم : موهای بز. ۱۲. آب : تا وقت.

۱۳. آب، آج، لب : از آنچه. ۱۴. قم، آج، لب : پیرهنها.

۱۵. قم، آب : نگاه دارد. ۱۶. قم : پیراهنها.

۱۷. قم : کارزارتان؛ آط، آب، آج، لب : حربتان. ۱۸. همه نسخه بدلها : همچین.

۱۹. همه نسخه بدلها : تمام کند. ۲۰. قم، آب : نعمت خود را؛ آط، آج، لب : نعمتش.

۲۱. آط : سلامت یا وی؛ آب، آج، لب : سلامت یابید.

- آیه ۸۲ **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ**؛ پس اگر برگردند^۱ بر تو رسانیدن است و روشن کردن^۲.
- آیه ۸۳ **يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ**؛ می شناسند نعمت خدای پس انکار می کنند آن را و بیشترین^۳ ایشان کافرانند^۴.
- آیه ۸۴ **وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا** ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ؛ و آن روز که برانگیزیم از^۵ هر امتی گواهی پس دستوری ندهند آنان را که کافر شدند و نه رها کند^۶ تا طلب رضای خدای کند^۷.
- آیه ۸۵ **وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفْ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ**؛ و چون بینند آنان که ظالم اند^۸ عذاب را^۹، سُبک بار نکنند از ایشان و نه برایشان رحمت کنند.
- آیه ۸۶ **وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ**؛ و چون بینند آنان که مشرکان باشند^{۱۰} انبازانیشان را^{۱۱}، گویند: خدای ما اینان انبازان ما اند^{۱۲} که ما بودیم می خواندیم^{۱۳} ایشان را از فرود تو بینداختند به ایشان سخن^{۱۴} که شما دروغزنی^{۱۵}.
- آیه ۸۷ **وَالْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ**؛ و بینداختند به خدای آن روز سلام^{۱۶} و گم شد از ایشان آنچه فرو بافته بودند^{۱۷}.
- آیه ۸۸ **الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَا لَهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا**

۱. قم + بدرستی که.

۲. قم: بر تو است رسانیدن روشن؛ آط، آج، لب: بر تو رسانیدن روشن است؛ آب: بر تو رسانیدن روشن.

۳. قم: بیشترین.

۴. قم: کافران اند.

۵. اساس: فی، با توجه به نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۶. اساس: دو، با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

۷. قم: رضا کنند.

۸. آط، آب، آج، لب: ظلم کردند.

۹. آط: عذاب خدا تو را؛ آج، لب: مشرک باشند.

۱۰. آج، لب: مرانباز ایشان را.

۱۱. قم، آج، لب + آنان.

۱۲. قم + را.

۱۳. آط، آب: آنان که خواندمانی.

۱۴. قم: دروغزنانی.

۱۵. قم، آج، لب: اسلام.

۱۶. قم: آنچه بودند که فرا می یافتند؛ آب، آج، لب: آنچه فرا بافته بودند.

يُفْسِدُونَ ؛ آنان که کافر شدند و منع کردند از ره خدای، بیفزایم^۱ ایشان را عذاب^۲ بر بالای عذاب به آن فساد که کردند^۳.

آیه ۸۹ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جُنَابِكِ شَهِيدًا عَلَي هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ؛ و آن روز که برانگیزیم در هر امتی گواهی برایشان از نفس ایشان؛ و بیاریم تو را گواه بر اینان و فرو فرستادیم بر تو قرآن بیان هر چیزی و لطفی و رحمتی و مرده ای مسلمانان را.

آیه ۹۰ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَايَ ذِي الْقُرْبَى وَ يُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ؛ خدای می فرماید عدل^۴ و داد و نیکوی و دادن خداوندان نزدیکی و نهی می کند از زشتی و منکر و ظلم و بیداد، پند می دهد شما را تا همانا اندیشه کنی.

آیه ۹۱ وَ آوَفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ؛ وفا کنی به عهد خدای چون عهد کنی و مشکافی^۵، سوگند پس سختیش و کرده ای خدای را بر شما^۶ پایندان^۷ که خدای داند آنچه شما می کنی^۸.

آیه ۹۲ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَصَتْ غَزَلُهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَانًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ؛ و مباشی چون آن زن^۹ که باز شکافت ریسمانش از پس قوت^{۱۰} آنها باز داده می گیری سوگندتان^{۱۱} مکر و خدیعت میان شما که باشند

۱. قم، آط، آب، آج، لب: بیفزایم.

۲. قم: عذاب.

۳. قم: به آنچه بودند که تباهی می کردند.

۴. قم: از تنهاشان؛ آج، لب: نفسهای ایشان.

۵. آط: مشکافی؛ آج، لب: مشکبید.

۶. آط، آج، لب: کفیل.

۷. قم، آج، لب: به عدل.

۸. قم: و بدرستی که کرده ای شما خدای را بر خود.

۹. قم: می کند.

۱۰. قم، آط، آب، آج، لب: سختی.

۱۱. قم: مباشی شما چنان زن.

۱۲. قم: می گیری شما سوگندهاتان را.

گروهی بیشتر^۱ از گروهی می آزماید^۲ شما را خدا و بیان کند شما را روز قیامت آنچه^۳ در او خلاف کرده باشی.

آیه ۹۳ **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**؛ و اگر خواستی^۴ خدای کردی شما را یک گروه^۵؛ و لکن گمراه کند آن را که خواهد و ره نماید آن را که خواهد و پیرسد^۶ از شما آنچه شما کرده باشی^۷.

آیه ۹۴ **وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُم فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**؛ مگیری سوگندتان^۸ خیانتی^۹ نهانی میان شما که بخیزد^{۱۰} پای پس^{۱۱} از آن که بر جای باشد و بچشی بدی به آنچه منع کرده باشی از ره خدای، و شما را عذابی بود بزرگ.

آیه ۹۵ **وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ [۹۶-۹۹] هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**؛ و مخری پیمان خدای بهای اندک که آنچه بنزدیک^{۱۲} خداست، آن بهتر است شما را اگر شما دانای^{۱۳}.

آیه ۹۶ **مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ آنچه بنزدیک^{۱۴} شماست، برسد و آنچه بنزدیک خداست بماند و پاداشت دهند^{۱۵} آنان را که صبر کردند مزدشان نیکوتر آنچه کرده باشند^{۱۶}.

آیه ۹۷ **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ هر کس که عمل صالح کند^{۱۷} از نریا ماده^{۱۸}، و او

۱. قم: گروهی آن زیادتر.

۲. قم: بیازماید؛ آج، لب: بیان کند.

۳. قم: + بودی شما که.

۴. قم: آط، آب، آج، لب: ائت.

۵. آط، آج، لب: خواهد.

۶. قم: از آنچه بودی می کردی.

۷. قم، آط، آب، آج، لب: پرسند.

۸. قم، آط، آب، آج، لب: مکر و خدایت.

۹. قم: می گیری شما سوگندتان را.

۱۰. آط، آب، آج، لب: + ثابت شدن.

۱۱. اساس: بخیزند؛ به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

۱۲. قم: اگر هستی شما که می دانای؛ آج، لب: کرده بدانید.

۱۳. آط، آب، آج، لب: نزد.

۱۴. قم: آنچه بودند که می کردند.

۱۵. آط، آب، آج، لب: جزا دهند؛ قم: پاداشت دهید.

۱۶. قم: هر که کند نیکوی.

۱۷. قم: از نرینه و مادینه.

مؤمن بود، زندگانی دهیم او را، زندگانی خوش و پاداشت کنیم^۱ ایشان را مزدشان به نیکوتر آنچه کرده باشند.

آیه ۹۸ **فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**؛ پس چون خوانی^۲ قرآن، پناه با^۳ خدای ده از دیو ملعون^۴.

آیه ۹۹ **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**؛ که نیست او را دستی بر آنان که ایمان آرند^۵ و بر خدایشان توکل کنند.

آیه ۱۰۰ **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**؛ بر حقیقت دست او^۶ بر آنان بود که به او تولا کنند و آنان که ایشان به او انباز گیرند^۷.

۱۰. قوله^۸: **وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ** - الآية، در این آیت خدای تعالی

منت نهاد بر بندگانش، گفت: و خدای بیرون آورد شما را از شکم مادرتان^۹.

لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا؛ شما چیزی ندانستی برای آن که شما را عقل^{۱۰} و علمی نبود و این

جمله که **لَا تَعْلَمُونَ** [است، در محل حال است، ای غیر عالمین. **وَجَعَلَ لَكُمْ**

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ؛ و شما را گوش و چشم و دل بیافرید که آلت بینایی و

شنوایی و دانایی است تا همانا^{۱۱} شاکر^{۱۲} شوی و شکر این نعمت بگزاری^{۱۳}؛ و «جعل»^{۱۴}

به معنی خلق است در این آیت، متعدی به یک مفعول.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الظُّلُمِ مُسْحَرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ، آنکه ما را تنبیه فرمود بر نظر،

۱. قم : دهیم.

۲. قم : پس چون بخوانی.

۳. آج، لب: پناه بر.

۴. آج، لب: دارند.

۵. قم : که بر حقیقت سلطان او؛ آج، لب: دست است او را.

۶. قم : شریک آرند.

۷. همه نسخه بدلها : مادرتان.

۸. همه نسخه بدلها : عقی.

۹. همه نسخه بدلها : شما.

۱۰. همه نسخه بدلها، افزوده شد.

۱۱. آج، لب : شکر.

۱۲. آج، لب : بگذارید.

۱۳. آج، لب : بگذارید.

۱۴. آج، لب : بگذارید.

۱۵. اساس و دیگر نسخه بدلها: **أَلَمْ نَرَوْا** که ترجمه آیه هم با همین ضبط تطبیق می کند؛ با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

گفت: نمی بینی این مرغان را در هوای آسمان، یعنی این هوا که میان آسمان و زمین است؟ و قوله: «مُسَخَّرَات»، نصب بر حال است از مفعول. و حمزه و يعقوب «الْمُ تَرَوْنَ» خواندند، به «تا»ی خطاب و باقی قرا به «یا» بر خیر از غایب^۱. **فِي جَوِّ السَّمَاءِ**، جو این فتق و گشادگی است میان آسمان و زمین. قال الانصاری:

وَبِئْسَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ ۚ جَزَّ خَدَايَ تَعَالَى كَيْسَتْ كَمَا قَادِرٌ اسْتَبْرَأَنَ كَمَا امْسَاكُ
 وَإِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ ۚ فِي آيَاتِي وَعَلَامَاتِي وَدَلَالَاتِي هِيَ آيَاتِي أَنَّ كَمَا خَدَايَ^۶ إِيْمَانُ دَارِنْدُ.
 ۵ وَلَا هَكَذَا الَّذِي فِي الْأَرْضِ مَطْلُوبٌ

آنکه منت نهاد بر بندگانش به نوعی^۷ از نعمت، گفت: **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا**، گفت: خدای آن است که کرد شما را از این خانه ها که در او نشسته ای سکنی^۸. و «سکن» جایی مسکون باشد؛ و بنای فعل در مفعول بسیار است، كالقبض والنقض^۹ والخلف. و این مساکنی است که شما را باشد در حضره. **وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا**؛ و شما را نیز کرد از پوست چهار پایان خانه ها که سبک باشد بر شما و سبک داری آن را شما. **يَوْمَ ظَنَنْتُمْ**؛ روز رحلت و سفرتان، یعنی^{۱۰} ادیم و جز ادیم از پوستهای چهار پایان؛ و نیز آنرا شاید^{۱۱} که در سرایها و جایها^{۱۲} بنا کنند و بزنند برای خفت را. نافع و ابن کثیر و ابو عمر و خواندند: [یوم ظَنَنْتُمْ، به تحریک «عین»، و باقی قراء به تسکین «عین» خواندند؛ و هما لغتان]^{۱۳} مثل: **سَمِعَ وَسَمِعَ**^{۱۴} و **شَعْرٌ وَشَعْرٌ** و **نَهْرٌ وَنَهْرٌ**^{۱۵}، يقال: **ظَنَّ الرَّجُلُ ظَنًّا**، اذا رَحَلَ

۱. آط، آب، آز، آج، لب: خیر غایب.

۲. لب: سواء.

۳. آج، لب: طاله.

۴. آط، آب، آز، آج، لب: ولا کهذا.

۵. همه نسخه بدلهها + به آن.

۶. آج، لب + تعالی.

۷. قم: مسکن.

۸. همه نسخه بدلهها + خیمه های.

۹. آط، آز، آب، آج، لب: كالقبض والنقض.

۱۰. همه نسخه بدلهها: بشاید.

۱۱. همه نسخه بدلهها: بشاید.

۱۲. قم، آب: خانه ها.

۱۳. اساس افتادگی دارد؛ از قم افزوده شد.

۱۴. قم، آب: شَمِعَ و شَمِعَ؛ آط، آز، آج، لب: سمع و شمع.

۱۵. آج، لب: نَهْرٌ وَنَهْرٌ.

والظعينة؛ الزوج^۱، وبذلك سُميت المرأة في الهودج ظعينة وجمعها ظعاین. وَ مِنْ أَصْوَافِهَا^۲، أَيْ^۳ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَصْوَافِهَا. وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَانًا^۴، «صوف» گوسپند را باشد، و شَعْر، بزرا، و وَبْر، شتررا؛ و «اثاث» متاع خانه باشد و این جا مراد گلیم و زیلوا^۵ و نمد است و آنچه از این مویها کنند و بافند. خلیل گفت: اصل او از کثرت است [۹۹-پ] و اجتماع بعضی با بعضی، من قولهم: شَعْرُ أَثِيثٍ، ای کثیر و آث شَعْرُهُ يَأْتُ أَثًا إِذَا كَثُرَ^۶ و التفت^۷، قال امرؤ القيس:

أَثِيثٌ كَفَيْتُ النَّخْلَةَ الْمُتَعَنِّكِلِ

وقال الشاعر في الأثاث^۸:

أَهَا جَشَكَ الظَّعَائِنُ يَوْمَ بَانُوا^۹ بِبَدِي الرِّيِّ^{۱۰} الْجَمِيلِ مِنَ الْأَثَانِ
 ۱۰ وَ قَتَا عَا؛ وَ الَّتِي كَهْ بِهَ أَنْ تَمْتَعْ كُنِي، إِلَى حَبِينٍ؛ تَابَهُ رَوْزْگَارٌ يَعْنِي أَيَّامَ حَيَاتِهِ تَابَهُ وَقْتُ وِفَاتِهِ، وَ كَفْتَهُ أَنْدَ تَابَهُ أَنْگَه كَهْ كَهْنِ شُودِ وَ از كَارِ بِنْفَتْدِ.
 وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا^{۱۱}، أَنْگَه نَوْعِي دِيگَرِ انْعَمْتِ يَادِ دَادِ وَ كَفْتِ:
 خَدَايَ تَعَالَى كَرْدَ بَرَايَ شِمَا از أَنْجَه آفَرِيْدَه اسْتِ سَايَه هَا [تَا شِمَا رَا بَه أَنْ اسْتِرَاحْتِ
 بَاشْدِ از گَرْمَايَ آفْتَابِ از سَايَه دَرِخْتَانِ وَ سَقْفِهَا وَ دِيوَارِهَا^{۱۲}] وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ
 ۱۵ أَكْثَانًا؛ وَ شِمَا رَا از كَوَه غَارِهَا سَاخْتِ كَه شِمَا رَا بَازِ پُوشْدِ وَ آسَايشِ بُوْدِ از سَرْمَا وَ
 گَرْمَا، وَ اَحْدَهَا «كِرٌّ» وَ هَوْمَا وَ اَرَاكٌ^{۱۳}. وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ، وَ اَحْدَهَا سِرْبَالٌ؛ وَ
 كَرْدَ شِمَا رَا پِيْرَاهِنِهَا^{۱۴} كَه شِمَا رَا وَ قَايْتِ كَنْدِ وَ بَازِ پَايْدِ از گَرْمَا از اَنْوَاعِ مَلَابِسِ از رِنْبِه

۱. همه نسخه بدلها: الهودج.

۲. اساس: اوصافها، که با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۳. همه نسخه بدلها + و.

۴. زیلوا / زیلو.

۵. قم، آط، آن، آج، لب: اکثر.

۶. قم، آط، آب: والتفت.

۷. اساس: الإيات؛ به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه ها تصحیح شد.

۸. اساس: اناجیک؛ به قیاس نسخه آط، تصحیح شد.

۹. اساس: یائی؛ به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه ها تصحیح شد.

۱۰. اساس: وایدی الذی؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد چاپ شعرانی: بدی الری.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.

۱۲. همه نسخه بدلها: به روزگاری.

۱۳. اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

۱۴. آط، آج، لب: سقفهای دیوارها.

۱۵. آط، آن، آج: پیرهنها.

۱۶. آط، آن، آب، آج: وراء ک.

و کتان و خز و قز. اهل معانی گفتند: ارَادَ تَقْيِكُمْ الْحَرَّ وَالْبَرْدَ، فَكَتَفَى بِذِكْرِ أَحَدِهِمَا عَنِ الْآخَرِ. مراد آن است که این پیراهنها^۱ شما را بازپاید از گرما و سرما^۲ جز که اکتفا کرد به ذکر یکی^۳ از دیگر. وَ سَرَابِيلَ تَقِيَكُم بِأَسْكُمُ، و نیز پیراهنها^۱ که شما را در کالزار^۴ نگاه دارد از زره و جوشن و آنچه در کالزار^۴ دارند [وَ ارَادَ تَقْيِكُمْ مَضْرَبَةً بِأَسْكُمُ فَحَذَفَ الْمُضَافَ وَ أَقَامَ الْمُضَافَ إِلَيْهِ مَقَامَهُ يَعْنِي آفَتِ كَارِزَارِ از شما بگرداند]^۵ و شما را نگاه دارد از وقع سلاح و طعن نیزه] و ضرب شمشیر.

عطاء خراسانی^۶ گفت: قرآن بر حسب عادت و آلت^۷ عرب آمد، نبینی که خدای گفت: مِنَ الْجِبَالِ أَكْثَانًا؟ و آنچه برای ما^۸ پدید کرد بیشتر و بهتر است و لکن ایشان اصحاب جبال اند و زمین ایشان کوهستان است هم چونین^۹ گفت: وَ مِنَ أَضْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا، و آنچه برای ما پدید کرد^{۱۰} ابریشم و خز و قزو و قطن و کتان بیشتر و بهتر است و لکن ایشان اهل بادیه اند و ایشان را چهار پایان باشند^{۱۱} و اثاث ایشان^{۱۲} از سوی چهار پایان^{۱۳} بود و هم چونین^{۱۴} گفت: تَقْيِكُمُ الْحَرَّ؛ و آنچه سرما باز دارد بهتر باید و لکن بلاد ایشان گرمسیر است برای آن منت^{۱۵} نهاد به بازداشت گرما^{۱۶}؛ کذلک قوله: مِنَ الْجِبَالِ فِيهَا مِنْ بَرْدٍ... و این تلج و برف که ما را باشد بیش از آن و به از آن و بی آفت تر از آن است؛ و لکن در بلاد ایشان نباشد و نشناستند^{۱۷} آن را. این جواب طاعنی^{۱۸} است اگر به این چیزها بر قرآن طعن زند. كَذَلِكَ يُنَمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ؛ نعمت خویشتن بر شما^{۱۹} هم چونین تمام می کند تا باشد که شما اسلام آری و گردن بنهی و طاعت داری او را. و از عبدالله عباس روایت کردند که او خواند:

۱. آط، آب، آج، لب: پرهنها.

۲. آط، آب، آج، لب: سرما و گرما.

۳. قم: بریکی.

۴. همۀ نسخه بدلهها: کارزار.

۵. آط: خوراسانی.

۶. آط: خوراسانی.

۷. قم: آلت و عادت.

۸. همۀ نسخه بدلهها + در زمین سهل.

۹. آط، آب، آج، لب: همچنان.

۱۰. قم، آط، آب، آج: چهار پای باشد.

۱۱. قم: آن چهار پایان بیشتر بود.

۱۲. همۀ نسخه بدلهها + که.

۱۳. همۀ نسخه بدلهها + که.

۱۴. قم، آط، آب، آج: نهاد؛ آج، لب + نهها.

۱۵. سورة نور (۲۴) آیه ۴۳.

۱۶. قم: و نعمتی شناستند.

۱۷. قم: طاعن: آب، آج، لب: طاعنی.

۱۸. همۀ نسخه بدلهها: همچنین بر شما.

۱۹. همۀ نسخه بدلهها: همچنین بر شما.

لَعَلَّكُمْ تَسَلَّمُونَ بفتح التا واللام، مِنَ السَّلَامَةِ؛ تا مگر شما سلامت یابی از آفت سرما و گرما^۱ و آفت کالزار^۲. و این از روی معنی نکوست جز که از^۳ شواذ قرآن است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا، آنکه گفت: اگر اینان روی بر گردانند از تو و از فرمان تو عدول کنند و اعراض نمایند. فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ بر تو هیچ تاوان نیست انما بر تو بلاغ و بیان است، بر تو آن است که برسانی و بیان کنی از آن پس آنچه ایشان کنند از کفر و نافرمانی، و بال آن بر ایشان است آنکه ایشان را وصف کرد، گفت: يَقْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا؛ ایشان نعمت خدای می شناسند^۴؛ ولیکن جحود و انکار می کنند. سُدی گفت: مراد به نعمت این جایگه^۵ رسول است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ^۶. مجاهد گفت مراد این نعمتهاست که در این سورت بر شمرده است. ایشان گفتند: این خود ما راست بهری موروث و بهری مکتسب. کلبی گفت ایشان گفتند چون رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - این نعمتها بر ایشان شمرد که این از خدای است ایشان گفتند: از خدای است و لکن به شفاعت خدایان ما [۱۰۰ - ر]. عون عبدالله^۷ گفت: این آن است که یکی از ما گوید: لولا فلان؛ اگر نه فلان بودی^۸، اضافه نعمت خدای با دیگران کنند. وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ^۹؛ و بیشترین ایشان کافراند^{۱۰}.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ، آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت رسول را^{۱۱} و مراد امت^{۱۲}: یاد کن ای محمد آن روز که ما بر انگیزیم از هراتمی و قرنی گواهی، یعنی پیغامبران را. مراد روز قیامت است، نظیره: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ^{۱۳} - الآية . ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا؛ آنکه دستوری ندهند کافران را در آن که عذری خواهند یا

۱. همه نسخه بدلها: گرما و سرما.
۲. آط، آج، لب: جز از آب، آژ: جز آن که.
۳. همه نسخه بدلها + و می شناسند.
۴. آط، آب، آج، لب: آن جایگه.
۵. آط، آب، آژ، لب: علیه السلام.
۶. همه نسخه بدلها: عون بن عبدالله.
۷. آط، آب، آژ، لب + و اگر نه فلان بودی.
۸. اساس، قم، آط، آب، آژ، آب: الكاذبون که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.
۹. اساس، قم، آط، آب، آژ، آج: دروغزنند که مطابق است با معنی کاذبون با توجه به نسخه لب تصحیح شد.
۱۰. همه نسخه بدلها: نذ کبر کرد رسول را.
۱۱. همه نسخه بدلها + گفت.
۱۲. سورة نساء (۴) آیه ۴۱.

توبه کنند. نظیره قوله: **وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ** ^۱. **وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ**، ای
 لایمکنون من إرضاء الله؛ و ایشان را استرضا نکنند، یعنی تمکین نکنند از آنچه توبه
 کنند و رضای خدا حاصل کنند و نیز ایشان را تمکین نکنند از آن که با دنیا آیند و
 توبه کنند و رضای خدای حاصل کنند و نه نیز ایشان را تمکین کنند از آن که با دنیا
 آیند و توبه و رضای خدای حاصل کنند ^۲ و این آیت دلیل است بر بطلان مذهب
 ۵ **نَجَّانَ** و آن که گوید در قیامت تکلیف باشد و خلقان مکلف باشند و ایمان و توبه
 قبول کنند چه آنجا خلقان ملجأ باشند و با إلجاء تکلیف نبود؛ و بر این مذهب لازم
 آید که هیچ کافر و فاسق به دوزخ نشود برای آن که چون بهشت و دوزخ و منافع
 و مضار آن بینند ملجأ شوند به توبه و ایمان، توبه کنند و ایمان آرند لامحال و همه به
 بهشت شوند.

۱۰

وَإِذْ أَرَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ، و نیز ظالمان چون عذاب بینند و دوزخ عیان
 شود ایشان را بعد از آن که به خبر شنیده باشند از ایشان تخفیف عذاب نکنند و نه نیز
 ایشان را مهلت دهند ^۳ و این آیت نیز دلیل بر بطلان آن مذهب است.

۱۵

وَإِذْ أَرَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ، گفت: و چون مشرکان شریکان خود را
 یعنی بتان را که عبادت کرده باشند ببینند، **قَالُوا: كُونُوا كَمَا كُنْتُمْ**؛ **رَبَّنَا**؛ خدای ما! **هَؤُلَاءِ**؛
 اینان انبازان مانند در عبادت تو که ما اینان را خوانده ایم و پرستیده بدون تو. **قَالَ قَوْمٌ**
إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ، ایشان جواب دهند و گویند: دروغ می گوی، ما شما را دعوت نکردیم
 با إلهیت خود و عبادت خود و شما را نگفتیم ما را پرستی؟ **إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ**؛ شما در
 این دعوی دروغزنی، يقال: ألقى إليه القول إذا خاطبته وإلقاء القول، عبارة عن
 الكلام لأنه يلفظه ^۴ عن فيه أي يرميه.

۲۰

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ، ای الاسلام؛ و بیندازند ایشان آن روز به خدای
 اسلام و استسلام، یعنی کافران روز قیامت به خدای ایمان آرند و گردن نهند و

۱. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۳۶.

۲. چنین است نسخه اساس و ظاهراً معنی عبارت مکرر شده است.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم: و نیز ایشان را مهلت ندهند.

۴. همه نسخه بدلها + بتند.

۵. آط، آن آب، آج، لب: یلفظ.

فرمان^۱ او را خاضع شوند؛ چو روز قیامت علوم ضروری باشد و هیچ کس را شک و شبهت نماند^۲ چه هر چه به خبر^۳ شنیده باشند، به عیان ببینند، چنان که گفت: **ثُمَّ لَتَرَوْهَا غَيْنَ الْيَقِينِ**^۴.

۵ **وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ**؛ و گم شود از ایشان آنچه در دنیا^۵ ساخته و فرو بافته^۶ باشند به دروغ از اصنام و اوثنان و آنچه بدون خدای پرستیده باشند. و از ایشان هیچ غنا نکند و سود ندارد.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ آنان که کافر شوند و از ره^۷ خدای که شرع و منهاج مسلمانی است^۸ صدود^۹ و اعراض نمایند یا دیگران را منع کنند از آن که در اسلام آیند: یکی از صدود باشد^{۱۰} و یکی از **صَدَّ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ**؛ ما بیفزاییم ایشان را عذاب بر بالای عذاب.

۱۰ عبد الله مسعود گفت در این آیت که: زیادت عذاب کثر [د] مانی^{۱۱} باشند که ایشان را دندانهایی باشد^{۱۲} چون درختان^{۱۳} خرما. عبد الله عباس و مقاتل گفتند^{۱۴}: این زیادت عذاب، پنج جوی باشند^{۱۵} از مسی گداخته چون آتش، از زیر عرش بیرون می آید، ایشان را به آن^{۱۶} عذاب کنند: سه بر مقدار روز و دو^{۱۷} [۱۰۰ - پ] بر مقدار شب. سعید جبیر گفت: مارانی باشد و کزدمانی که کمینه ماران چند شتری بُختی

۱. اط، آن، آب، آج، لب: گردن نهند فرمان.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: نباشد.

۳. آب، آرز: به خیر.

۴. سوره نکاتر (۱۰۲) آیه ۷.

۵. قم، اط + بر.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: فرافته.

۷. قم، آج، لب: زاه.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: مسلمانان است.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

۱۰. اساس: باشند؛ به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه ها، تصحیح شد.

۱۱. کذا در نسخه اساس یا سه نقطه؛ قم، اط، آب، آج، لب: کزدمان؛ آرز: کزردمان. یا توجه به استعمال

کلمه در چند سطر بعد، دال داخل قلاب افزوده شد.

۱۲. قم، اط، آج، لب: دندانها باشد؛ آب، آرز: دندانها باشند.

۱۳. آرز: دختران.

۱۴. همه نسخه بدلها: عبد الله عباس گفت و مقاتل.

۱۵. همه نسخه بدلها: باشد.

۱۶. قم: ندارد.

۱۷. آرز: بر مقدار دو روز.

باشد^۱ و کمینه کژدمان^۲ چند شتری باشد^۳ که یک زخم که بزنند تا چهل سال ساکن نشود^۴، و گفتند^۵. آن باشد که ایشان از گرمای دوزخ بنالند و بستوه آیند خدای تعالی زمهریری پدید آرد و سرماییی که ایشان از آن بگریزند و در میان آتش شوند. و گفته اند^۶: زیادت عذاب آن است که امثال آن عذاب که بر اتباع ایشان باشد، بر ایشان نهند برای اضلال ایشان اتباع را، چنان که گفت: **وَأَنْفَالاً^۷ مَعَ أَنْفَالِهِمْ^۸...**^۵ و گفته اند: مراد آن است که عذاب ایشان مضاعف کنند، **بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ**، به آن فساد که ایشان در زمین کرده باشند^۹ از کفر و منع مردمان از ایمان. و «ما» مصدریّه است، ای بفسادِهِمْ.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ^{۱۰}؛ و یاد کن ای محمد آن روز که ما برانگیزیم در هر امتی گواهی برایشان هم از ایشان، یعنی روز قیامت که ما پیغمبران را برانگیزیم تا بر امت گواهی^{۱۰} دهند، و برای آن گفت که از ایشان که هر پیغامبر که خدای فرستاد به قومی از ایشان، از قبیله ایشان و شهر ایشان فرستاد. **وَ جُنّاً يَكُ شَهِدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ؛** و تورا بیاریم تا گواهی^{۱۱} دهی بر اینان که تو پیغامبر اینانی، و از اینانی و «شهِدًا» اول منصوب است بر مفعول به، و **دَوْمٌ مِّنْصُوبٍ** است بر حال. **وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ؛** و بفرستادیم کتاب قرآن بر تو، **تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ**؛ بیان و شرح هر چیزی. **وَيَفْعَال**^{۱۵} بنای^{۱۱} مبالغه باشد و نصب او بر مفعول له است، ای لِّلْبَيَانِ وَالْهُدَايَةِ و روا بود که مصدری بود در جای حال، ای مُبَيَّنّاً^{۱۲} وَهُدًى. وَ هُدًى؛ و لطفی^{۱۳} مقرب به طاعت^{۱۴} و خیرات،^{۱۵} و رحمتی و بخشایشی از خدای تعالی بر بندگانش به عاجل و آجل. **وَبُشْرَى؛** و بشارتی و مرّده ای مسلمانان را که فرمان خدای را گردن نهاده

۱. همه نسخه بدلهای بجز قم: باشند. ۲. کژدمانی که باشند. ۳. همه نسخه بدلهای: باشند

۴. همه نسخه بدلهای بجز قم: نشوند. ۵. قم، آب، آن، آج، لب: گفته اند.

۶. قم + این.

۷. اساس: انقالند، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۸. سورة عنکبوت (۲۹) آیه ۱۳. ۹. همه نسخه بدلهای بجز قم: کرده اند.

۱۰. قم: گواهی. ۱۱. همه نسخه بدلهای بجز قم: به نای.

۱۲. اساس: متیناً، به قیاس نسخه قم، تصحیح شد. ۱۳. همه نسخه بدلهای بجز قم: لطف.

۱۴. همه نسخه بدلهای: طاعات. ۱۵. قم + وَرَحْمَةً.

باشند. آنکه گفت: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**؛ خدای تعالی عدل و دادستان^۱ می فرماید با مردمان. و عدل در کلام عرب راستی باشد، و معادله مناصفه باشد، و عدل تنگ بار باشد برای آنکه معادل صاحبش بود. والبی گفت از عبدالله عباس که: عدل توحید است این جا و احسان ادای فریض. روایتی دیگر^۲ از او آن است که: عدل شهادت آن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است و احسان اخلاص به جای آوردن در او. عطا^۳ گفت: عدل آن است که با او انبازنداری، و احسان آن است که او را به راستی؛ چنان^۴ پنداری که او را می بینی مقاتل گفت: عدل توحید است و احسان عضو بکردن^۵ از مردمان و گفته اند: **الْعَدْلُ فِي الْأَفْعَالِ**^۶، و **الْإِحْسَانُ فِي الْأَقْوَالِ**. آن که در فعل عادل باشد^۷ و در قول محسن. این قولها که مفسران گفتند دلیل آن است که عدل از توحید جدا نیست تا بدانند که موحد نباشد^۸ آن که عدلی^۹ نبود. و **إِيتَاءُ ذِي الْقُرْبَىٰ**؛ وصلت رحم کردن به صلوات و عطیات، و **إِيتَاءُ عِطَاءٍ** باشد یعنی خویشان را بر کردن و عطا دادن. **وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**، و نهی می کند از فحشا. عبدالله عباس گفت: مراد به فحشا زناست و به منکر آنچه در شریعت اسلام نشناسند، و بغی کبر^{۱۰} و ظلم است ابن عیینه گفت: عدل استواء السیر و العلانية آن بود که نهان و آشکارا^{۱۱} راست بود، و احسان آن بود که سیرت^{۱۲} از علانیه نیکوتر باشد. و فحشاء و منکر گفت آن است که آشکارایت^{۱۳} از نهان نیکوتر^{۱۴} باشد. **يَعْظُمُكُمْ**؛ پند می دهد شما را تا باشد که متعظ شوی.

قتاده گفت: خدای تعالی ما را در این آیت مکارم اخلاق می فرماید و معالی آن و ما را نهی می کند از دنیای اخلاق و مذام و سفاسف آن. عبدالله مسعود گفت: از

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: داستان؛ قم: راستی.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: دگر.

۳. قم، آط، آب، آز: پرستی؛ آج، لب: پرسی.

۴. همه نسخه بدلها + که.

۵. قم: العدل فی الاحوال.

۶. همه نسخه بدلها: بجز قم: نبود.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: ظلم و کبر.

۸. آط، آب، آج، آز: سیرت.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: نیکوتر.

۳. آج، لب: عطا.

۶. همه نسخه بدلها: عفو کردن.

۸. قم، آب، آز: باشی.

۱۰. قم: عادل؛ آز، لب: عدل.

۱۲. قم: آشکارات.

۱۴. همه نسخه بدلها: آشکارات.

- این جامع تر در قرآن آیتی نیست. شهر^۱ بن حوْشَب گفت از عبدالله عَبَّاس که: یک روز رسول -صلی الله علیه و علی آله- در سایه خانه کعبه^۲ نشسته بود عثمان بن مظعون بگذشت. و هنوز ایمان نیاورده بود- تبسمی کرد با رسول -علیه السلام- گفت: [۱۰۱-ر] بیا بنشین. بیامد و در برابر رسول -علیه السلام- بنشست و با رسول -علیه السلام- حدیث می کرد. رسول -علیه السلام- چشم در آسمان زد و می نگرید^۳ و چشم بتدریج فرود می آورد^۴ تا به جانب دست راست چشم فرود آورد و روی به آن جانب کرد- کَالْمُضْغَى إِلَى أَحَدٍ؛ چون کسی که گوش با کسی دارد، و سر می جنبانید چون کسی که مستفهم باشد چیزی راه آنکه دگر باره^۵ [چشم رها کرد در آسمان چون کسی که از پی چیزی نگردد ساعتی نیک. آنکه]^۶ روی با من کرد و راست بنشست. عثمان بن مظعون گفت: یا محمد تا من با تو می نشینم ندیدم که چونین^۷ کردی که امروز، این به رأی^۸ کردی؟ این چشم در آسمان رها کردن به دو نوبت و گوش باز کردن و سر جنبانیدن چرا بود؟ با که می گفتی و از که می شنیدی؟ رسول -علیه السلام-^۹ گفت بدان که رسول خدای به من آمد و پیغامی آورد مرا از خدای. گفت: چه پیغام آورد؟ گفت: این آیت که: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ - الْإِيه، الی قوله: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**. آیت بر او خواند. عثمان مظعون^{۱۰} گفت: از آن روز اسلام در دل من قرار گرفت و رسول را -علیه السلام- دوست بداشتم. عِکْرِمَه روایت کرد که رسول -علیه السلام- این آیت بر ولید^{۱۱} خواند، گفت: **يَا بْنَ أَخٍ بَارِ خَوَانٍ**.^{۱۲} رسول -علیه السلام- باز خواند، گفت: **إِنَّ لَهٗ وَاللَّهِ لَحَلَاوَةً وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَرَاوَةً**^{۱۳}، **وَإِنَّ أَعْلَاهُ لَمُشْرٌ، وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ، وَمَا هُوَ بِقَوْلِ الْبَشَرِ**، گفت: **وَاللَّهِ** که در او حلاوتی و شیرینی هست و بر او طراوتی^{۱۴} و تازگی هست و بالای

۱. اساس: سهل، به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخه ها، تصحیح شد. ۲. همه نسخه بدلها بجز قم: درخانه کعبه.

۳. قم: رسول گفت -علیه السلام-. ۴. همه نسخه بدلها بجز قم: می نگریست.

۵. همه نسخه بدلها: فرومی آورد. ۶. همه نسخه بدلها: دگر بار.

۷. همه نسخه بدلها: چنین. ۸. همه نسخه بدلها بجز قم: رسول خدای.

۹. همه نسخه بدلها: برای چه. ۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: پیغمبر.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: طراوت. ۱۲. همه نسخه بدلها بجز قم: طراوتی، قم: طلاوت.

۱۳. همه نسخه بدلها: لطلاوة.

آن میوه دار است وزیر او شاخ آور است^۱. و این نه کلام آدمیان است. قوله: **إِنَّ اللَّئِمَةَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** امر به عدل، بر سبیلِ وجوب است و احسان بر سبیلِ نَدب و در آیت دلیل است بر آن که امر از حکیم هم به واجب باشد و هم به مندوب. **وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ**، در تفسیرِ اهل البیت چنان است که مراد به «ذی القربی» اهل بیت رسول اند. **عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّلَاةُ** و مراد به «ایتاء» دادن خمس است آن جا که گفت: **فَأَنَّ لِيْلَهُ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ**^۲... و گفته اند: **وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ**، مراد معصیتی است که مرد کند با نفس خود که ظاهر نبود بر دیگران، و «مُنْكَرًا» معصیتی بود که ظاهر بود^۳ بر دیگران تا^۴ برایشان واجب بود که از آن نهی کنند. و بغی معصیتی باشد متعدی به غیری، و این لفظ بلیغ تر است در این معنی از ظلم، چه ظلم هم بر نفس خود باشد و هم بر غیر. و در این قول جواب است از سؤالِ سائل، اگر گویند: نه فحشا و منکر و بغی یکی باشد چرا تکرار کرد؟

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ، خدای تعالی در این آیت مکلفان را فرمود که چون عهده^۵ کنی با خدا به آن عهده وفا کنی و آن عهده که وفا کردن^۶ واجب بود به آن هر فعلی باشد نیکو که او عهده کند در آن با خدای و نذر کند که بکند یا نکند و بر آن عزم کرده باشد وفا به آن^۸ واجب بود و خلاف آن نشاید کردن. **أَمَّا** چون چیزی به از آن پیش آید بنزدیک فقهاء کفارت عهده و سوگند بکنند و بنزدیک ما بر او کفارت نباشد. **وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا**؛ و سوگند را نقض مکنی **بَعْدَ تَوْكِيدِهَا**؛ پس از آن که استوار و مؤکد کرده باشی^۹، و «توکید» لغت اهل حجاز است، **فَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ: وَ كَذَّبْتُمُ الْأَمْرَ تَوْكِيدًا**. و لغت اهل نجد: **اَكْذَبْتُ تَأْكِيدًا**. نهی است ما را از نقض عهده و مخالفت سوگند - **أَلَا مَا أَخْرَجْنَا لِدَلِيلٍ**^{۱۰} **مِنْ نَذْرِ الْمَعْصِيَةِ وَ عَهْدِهَا**. و در آیت دلیل است بر آن که نذر معصیت را وفا واجب نبود و منعقد نباشد، چه اگر منعقد

۱. قم : بر آور است.
 ۲. سورة انفال (۸) آیه ۴۱.
 ۳. همه نسخه بدلها : شود.
 ۴. قم : یا.
 ۵. قم : گوید.
 ۶. قم : عهدی.
 ۷. قم، آط، آب، آز + آن.
 ۸. آط، آج، لب: بر آن.
 ۹. همه نسخه ها: بجز قم: بکرده باشید.
 ۱۰. همه نسخه بدلها: اخرجنا الدلیل.

بودی به ظاهر این آیت نقضش روا نبود، و نقض در بنا معلوم است و در رسن، فاما در معانی، معنی او مخالفت^۱ باشد، کالفِعْلِ وَ التَّرْکِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ التَّوْبَةِ وَ الْعَوْدِ^۲. آنکه اگر آن چیز حق باشد نقضش باطل بود و اگر باطل بود نقضش حق باشد. وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا^۳؛ «واو» حال است یعنی نقض عهد مکنی^۴، و حال آن که خدای را بر خود کفیل و ضمین و حسیب کرده باشی. و در ضمان و کفالت کرده که وفا کنی [۱۰۱-پ]. بعضی مفسران گفتند: اگر چه حکم آیت عام است، آیت در آنان^۵ آمد که با رسول - علیه السلام - بیعت کردند. خدای فرمود ایشان را که: وفا کنی. مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند: آیت در سوگند اهل الجاهلیه^۶ آمد آنکه حق تعالی^۷ مثل زد ناقض عهد را، گفت:

- ۱۰ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا، گفت مباحی چنان که آن زن که^۷ ریسمان خود را تاب باز دهد پس از آن که محکم کرده باشد. و در قوت دو قول گفتند: یکی آن که به معنی ایرام و احکام است، یکی آن که: الْقُوَّةُ؛ الطَّاقَةُ مِنَ الْجَبَلِ، یک تَوَازِ رَسَنِ رَا قُوَّتَ خَوَانِدٍ وَ جَمْعُهَا: الْقُوَى. کلبی و مقاتل گفتند: این زنی بود کم خرد از قریش او را ریبه بنت عمرو گفتند و هو عمرو بن سعد بن کعب بن زید بن مناة^۸ بن تمیم، و لقب او جَعَلٌ بود. او دوکی بکرده بود مقدار یک ارش^۹، نهکی در سر آن کرده به مقدار انگشتی و باد ریشه ای بزرگ در خور آن در او افکنده و پشم و موی رشتی به آن و پرستاران را فرمودی تا از آن می رشتندی از بامداد تا نماز پیشین، چون نماز پیشین بودی بفرمودی تا آنچه رشته بودندی تاب باز دادندی. خوی و عادت او بر این بود. اَنْكَائًا، اى اَنْقَاضًا، وَاِجْدُهَا: يَنْكُثُ وَيَنْقُضُ، وَ هُمَا فِعْلٌ، بِمَعْنَى مَفْعُولٍ.
- ۱۵ حق تعالی مثل زد آنان را که عهد و سوگند بستند و بشکستند^{۱۰} به این زن که قصه او برفت. تَتَّخِذُونَ اِيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ، سوگندان خود را به دخل می کنی در میان

۱. همه نسخه بدلها: مخالفت.

۲. آج، لب: والعهد.

۳. آط: نكنى؛ آب، آن، آج، لب: نكنيد.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: آن.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: اهل جاهليت.

۶. قم + گفت و.

۷. قم: چنان زن که.

۸. آب، آج، مسابن؛ آج، لب: میان بن.

۹. همه نسخه بدلها: بیندند و بشکستند.

۱۰. همه نسخه بدلها: بیندند و بشکستند.

شما. و دخل چیزی باشد که در میان کاری برند بر وجه فساد. و گفتند: دخل و دخل به یک معنی باشد، و هومین الإبدال كالمَدْحِ وَالْمَدْحِ، برای آن که «خا» و «غین» از یک مخرج اند و از جمله حرف حلق است، و برای آن دخل گویند آن را که داخل القلب باشد، و هوقفل، به معنی مفعول، كَالْقَبْضِ وَالنَّقْضِ. دخل به معنی مدخول. و گفته اند: دَخَلَ أَي غَلًا وَغَشًّا، و یقال: أَنَا أَعْلَمُ دَخَلَ فُلَانٌ وَ دُخِلَ لَهُ وَ دَخَلَتْهُ وَ دُخِلَتْهُ^۱، ای سیره و باطنه. حق تعالی وصف حال ایشان کرد که ایشان سوگند را به دست او زار کنند و آنکه خلاف آن در دل دارند که بر زبان رانند و آن سوگند بر سبیل غل و غش خورند. و گفتند: آیت در شأن کسانی آمد که ایشان با قومی سوگندی خوردندی چون قومی^۲ را بیش از ایشان و به از ایشان^۳ یافتندی، آن سوگند؟ رها کردندی و با ایشان سوگند خوردندی. و نصب او بر مفعول دوم باشد از اتخاذ. أَن تَكُونِ أُمَّةً هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ، برای آن که گروهی از گروهی بیشتر باشند، چنان که گفتیم. و «ربا» زیادت باشد، وَ مِثْلُ الرَّبَا فِي التَّبِيعِ، و منه قوله: اِهْتَرَّتْ وَ رَبَّتْ...؟ أَي اِنْتَفَخَتْ وَ زَادَتْ. إِنَّمَا يَبْلُغُكُمُ اللَّهُ بِهِ عَدَايَ شِمَا رَا بِهِ أَن امْتِحَانِ مِی كُنْد، یعنی در تکلیف با شما معامله آنان می کند که چیزی ندانند بیازمایند تا بدانند. و این امتحان از این جاست که مردی با جماعتی عهده کند آنکه جماعتی را یابد به^۴ از ایشان و بیش از ایشان، دلش^۵ مطالبت آن کند که: کاشک تا عهد با اینان کرده بودمی. خدای تعالی گفت: من آن جایگه امتحان ثبات قدم شما می کنم تا کیست از شما که ثابت قدم است و جانب خدای را مراعات می کند و عهد نگاه می دارد. آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت: خدا بیان کند روز قیامت برای شما آنچه در آن خلاف می کنی.

قوله: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، گفت اگر خدای خواستی شما را یک امت کردی، یعنی همه را جمع کردی به قهر بر ایمان تا میان شما خلاف نبودی

۱. قم: قومش.

۱. همه نسخه بدلها: دخیله.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: سوگندها.

۳. همه نسخه بدلها: به از آن.

۴. قم: بیش.

۵. سورة فضلت (۴۱) آیه ۳۹.

۷. قم: نه دلش.

و همه یک ملت و یک مقالت بودیتان^۱، چنان که گفت: **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ**^۲، و چنان که گفت: **وَلَوْ شَاءَ رَبِّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً... ۲** و این مشیت جبر و اکراه است چنان که بیان کردیم در دیگر جایها. **وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ**؛ و لکن ایضال کند به خذلان یا بر طریق حکم به ضلال و تسمیه و گمراهی^۳ و یا به معنی ایضال از ره بهشت و ثواب. **وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**؛ و هدایت دهد آن را که خواهد به انواع الطاف و تکثیر^۴ و زیادت^۵ الطاف.

آنگه بر سبیل وعید گفت: **پیرسم شما را روز قیامت از آنچه کرده باشی.**
 قوله [۱۰۲-ر]: **وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ**، آنگه گفت: این سوگندها را دست افزار مکنی^۶ و خدیعه و غل و خیانت مسازی در آنچه میان شما باشد چنان که سوگند خوری با کسی تا بر شما اعتماد کند و از مکر و غوائل شما ایمن گردد،^۷ آنگه سوگند را خلاف کنی و عهد بشکافی.

فَتَنَزَّلُ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا؛ تا پای بخیزد پس از آن که بر جای باشد. و این عبارت باشد از هلاک. عرب آن^۸ را که مبتلا شود پس از سلامت یا در ورطه ای اوفتند، او را گویند: **زَلَّتْ قَدَمُهُ**، و قال الشاعر: **تَكَايَبُوا بِرُؤْيَايَ**
سَبِغْتُ مِنْكَ السَّبِقُ إِنْ كُنْتُ سَابِقًا **وَتَقَتَّلُ إِنْ زَلَّتْ بِكَ الْقَدَمَانِ**^۹
 مراد آن است که سوگند به دروغ مخوری و در عهد و سوگند خیانت مکنی که پس هلاک شوی و در معصیت افتی. و نصب او علی جواب النّهی بالفاء باشد و به اضممار «أن» و التقدير: **فَتَنَزَّلُ قَدَمٌ لَكُمْ** **بَعْدَ ثُبُوتِهَا**، یعنی قدم شما، و روا بود که به قدم معاهد ایشان خواست، یعنی او نیز دلیر شود بر سوگند خلاف کردن و نقض عهد کردن و این زلت قدم ایشان باشد، **وَتَذُوقُوا السُّوءَ**؛ ای العذاب؛ و عذاب بپوشی.
بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، «با» مجازات راست و «ما» مصدری است، ای

۱. آط، آب، آن آج، لب: بودی.

۲. سورة انعام (۶) آیه ۳۵.

۳. سورة هود (۱۱) آیه ۱۱۸.

۴. همه نسخه بدلها: تمکین.

۵. قم، آن آج، لب: به گمراهی.

۶. قم: مکر.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: زیادات.

۸. آط، آب، آن آج، لب: زلت.

۹. آط، آب، آن آج، لب + کس.

۱۰. قم: فتَنَزَّلُ لَكُمْ قَدَمٌ.

۱۰. همه نسخه بدلها + یعنی ان اخطأت.

بِصَدِّكُمْ^۱؛ به منع که کردی مردمان را از ره خدای، یعنی از دین مسلمانی. وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ و شما را عذابی عظیم باشد.

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا؛ و مخری به عهد خدای بهای اندک، یعنی عهد خدای مفروشی به بهایی اندک. و این از جمله مقلوب باشد و «اشتری» به

معنی بیع باشد، و مقلوب را امثله بسیار گفته اند^۲ من قولهم: «إِسْتَوَى الْعُودُ عَلَى الْحِزْبَاءِ» و غیر ذلك، و التقدیر: إِسْتَوَى الْحِزْبَاءُ عَلَى الْعُودِ. و وجهی دیگر که تا آن

کلام^۳ بر ظاهر مآند آن است وَلَا تُبَدِّلُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا؛ بدل مکنی به بهای اندک از حطام دنیا به عهد خدای، یعنی عهد خدای از دست رها مکنی و حطام دنیا

مستانی. و این وجهی سدید است برای آن که در مبیعت معنی معاوضه باشد که خریدار و فروختار هر دو معاوضه می کنند؛ این متاع می دهد و او به عوض بها

می دهد. إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ؛ که آنچه بنزدیک خداست شما را بهتر است از ثواب خدای -جل جلاله- اگر شما دانی. و «ما» موصوله است برای آن که «ما» از «إِنَّ» جدا

باید نوشتن که اسم است و آن جا که «ما» کافه بود و حرف باشد پیوسته نویسند، فَرَقًا بَيْنَهُمَا، وَ هَذَا مِنْ عِلْمِ الْخَطِّ^۴، قوله: إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، دو وجه دارد: یکی آن

که اگر شما چیزی دانی. و دوم آن که اگر شما دانی فَضْلُ مَا بَيْنَ الْعِوَضَيْنِ، که چه تفاوت است ثواب خدای را بر این که شما اختیار کرده ای از حطام دنیا.

آنکه تفصیل داد آن را و بیان کرد، گفت: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَعُكُمْ؛ آنچه بنزدیک

شماست برسد و آن را بُوْنُ در آید از حطام دنیا، و آنچه بنزدیک خدای است از ثواب و نعیم بهشت، آن باقی ماند^۵. وَلَتَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا، عاصم خواند به «نون» علی

إِخْبَارِ اللَّهِ عَنِ نَفْسِهِ، و باقی قرا به «یا» خواندند، إِنْشَادًا إِلَى اسْمِ اللَّهِ؛ و ما پاداشت دهیم یا خدای پاداشت دهد آنان را که صبر کنند بر عهدهای خدای و وفا کنند در

سراء و ضراء مزد و ثواب ایشان، بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ به نیکوتر آنچه ایشان

۱. آط، آب، آر، لب: يَصِدُّكُمْ.

۲. قم: گفتیم؛ آط، آب، آر، آج، لب: گفته ایم.

۳. قم: الخط.

۴. آط، آب، آر، آج، لب: به آن.

۵. همه نسخه بدلها + تعالی.

۶. قم، آط، آج، لب: بماند.

کرده باشند، چه ثواب خدای به هر حال^۱ بهتر و بیشتر از عمل ماست.
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا، آنکه گفت: هر کس که او عمل صالح کند و کار نیکواز مردان و زنان، **وَهُوَ مُؤْمِنٌ**، «واو» حال است^۲؛ و او مؤمن باشد، ما او را زنده داریم زندگانی خوش.

مفسران خلاف کردند در این حیاتِ طیبه: سعید جُبیر و عطا و ضحاک گفتند: ۵
 مراد روزی حلال است برای آن که مرد عاجلاً دراحت^۳ بود و آجلاً از تبعه ایمن^۴ بود.
 و این روایت ابومالک و ابوالزبیر^۵ است [۱۰۲-پ] از عبدالله عباس.
 حسن بصری گفت و زید بن وهب بن مُتبه: مراد قناعت است. این روایت
 عکرمه است از عبدالله عباس.

۱۰ **مُقَاتِلِ بْنِ حَيَّانٍ**^۶ گفت: **الْعَيْشُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ**؛ زندگانی در طاعت خدای.
 ضحاک گفت: هر که او ایمان دارد و عمل صالح کند اگر درویش باشد اگر
 توانگر^۷، زندگانی او خوش بود [و هر که او تارک باشد عمل صالح را و ذکر خدای
 را، زندگانی او ناخوش بود]^۸ ابوزوق^۹ گفت: مراد حلاوت طاعت است. والبی
 گفت از عبدالله عباس: سعادت است. مجاهد و قتاده و ابن زید و حسن گفتند: مراد
 حیات بهشت است که زندگانی **إِلَّا فِي بَهْشٍ خَوْشٍ** نباشد. **وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ**^{۱۰}
 ۱۵ **بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ ما جزای طاعت ایشان و مزد^{۱۱} ثواب ایشان بدهیم
 نیکوتر آن که^{۱۲} کرده باشند. ابوصالح گفت: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی از
 جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هر کس گفت ما بهتریم و فاضل تر^{۱۳}،
 خدای تعالی این آیت فرستاد: **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا**.

۱. همه نسخه بدلهایجزقم: حالی.

۲. همه نسخه بدلهای: راست.

۳. کذا در اساس؛ دراحت / در راحت؛ دیگر نسخه بدلهای: در راحت.

۴. قم: نیت آمن.

۵. همه نسخه بدلهایجزقم: ابوزبیر.

۶. آط، آج، لب: مقاتل حیان؛ آب، آرز، مقاتل.

۷. آط، آب، آرز: تونگر.

۸. اساس ندارد، ازقم افزوده شد.

۹. همه نسخه بدلهای: ابوبکر و زوق.

۱۰. اساس ندارد، یا توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلهای، افزوده شد.

۱۱. همه نسخه بدلهای + و.

۱۲. همه نسخه بدلهای: آنچه.

۱۳. همه نسخه بدلهایجزقم: فاضل تر ایم.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ ، تقدیر آیت آن است که : فَإِذَا أَرَدْتَ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ ؛ چون قرآن خواهی خواندن ^۱ . و مثله قوله : إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ... ، یعنی إِذَا أَرَدْتُمْ الْقِيَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ؛ چون به نماز بر خواهی خاستن . و مثله قول الشاعر :

إِذَا ظَلَعْتِ فَأَبْدَتِي بِالْمَيْمَةِ ^۵

یعنی ، إِذَا أَرَدْتَ الظُّحْنَ ، فَأَسْتَعِذُ بِاللَّهِ ؛ پناه با خدای ده از شیطان رجیم ، یعنی از دیولعین . و «استعاذت» ، طلب پناه کردن باشد و این را «سین» طلب گویند . و گفتند : «عَادَ» و «استَعَادَ» به یک معنی باشد و «بَا» از صله این فعل است و هم چونین ^۶ یقال : عَادَ بِكَذَا مِنْ فُلَانٍ . و «شیطان رجیم» را شرح داده ایم ^۷ در اول کتاب .

فَأَمَّا حُكْمُ آيَةِ نِيْزَانٍ كَمَا فِي هَذَا ، امر امر است به مندوب به دلالت اجماع و اگر دلیل نبودی از روی ظاهر محمول بودی بر وجوب چه حکم او امر قرآن این باشد که حمل او بر وجوب کنند . و اتفاق جمله فقهاست [که استعاذت پیش از قراءت قرآن در نماز و جز نماز سنت است] ^۸ جز مالک که او گفت : استعاذت در نوافل ماه رمضان باید کردن ^۹ او تمتک کرد به حدیثی که از رسول - علیه السلام - روایت کردند که : إِنَّهُ كَانَ يَفْتَتِحُ ^{۱۰} الصَّلَاةَ بِالحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ : و تأویل این حدیث آن است که يَفْتَتِحُ القِرَاءَةَ . او افتتاح قراءت ^{۱۱} به این سورت کردی ، نبینی که اجماع است که افتتاح نماز به تکبیر کنند؟ پس معلوم شد که خبر متروک الظاهر است و دلیل صححت این قول که گفتیم پس از اجماع حدیث جُبیر بن مطعم است که او گفت ، رسول را دیدم که نماز می کرد گفت : اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيراً وَ سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ مِنْ نَفْخِهِ وَ نَفْثِهِ وَ هَمْزِهِ . ^{۱۲}

۱ . همه نسخه بدلها بجز قم : خوانند . ۲ . سوره مائده (۵) آیه ۶ . ۳ . قم : فاذا .

۴ . اساس : قاهری ؛ به قیاس یا نسخه قم ، تصحیح شد . ۵ . آط ، آج ، لب : بالهميته .

۶ . آج : اردتم . ۷ . همه نسخه بدلها : همچنين .

۸ . قم ، آب ، آن : برفته است ؛ آط ، آج ، لب : رفته است .

۹ . همه نسخه بدلها بجز قم : وانما . ۱۰ . همه نسخه بدلها : بدان که .

۱۱ . اساس : ندارد ، از قم افزوده شد . ۱۲ . آط ، آب ، آن ، آج ، لب : باید کرد .

۱۳ . قم ، آط ، لب : بفتح . ۱۴ . همه نسخه بدلها بجز قم : قرآن .

- عبدالله مسعود گفت نَفَخَ شَيْطَانٌ كَبْرًا، وَنَفَثَ اَوْشَعْرًا، وَهَمَزًا، وَدِيَوَانًا^۱.
استعاذت پیش از قراءت باشد. و ابوهزیره گفت: پس از قراءت باشد و این مذهب داوود
است، و مالک در قیام ماه رمضان هم این گفت که پس از قراءت باشد و احتجاج به ظاهر
قرآن کردند، و دلیل صحت این قول حدیث ابوسعید خدری است که گفت^۲، رسول
- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - پیش از قراءت گفتی: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**. ^۵ **أَمَّا**
محلّ او در نماز، مذهب ما و مذهب شافعی و عامّه فقها آن است که محلّ او در اوّل
رکعت باشد پیش از قراءت. و شافعی گفت: اگر در هر رکعتی بگوید^۴ پیش^۵
قراءت، منیکو باشد جز که امر^۶ نیامده است به او. و ابن سیرین گفت: در هر رکعتی
بگوید^۴ پیش از قراءت [**أَمَّا** جهر و إخفات به استعاذت اگر نماز از آن باشد که
قراءت]^۷ در او به إخفات خوانند به اتفاق آواز بر نباید داشتن به استعاذت، و اگر
نماز^۸ آن باشد که جهر کنند به او به استعاذت جهر نباید کردن بنزدیک ما و بیشتر
فقها و شافعی را در او دو قول است و اختیار اصحاب او بر إخفات است تا فرق باشد
میان قرآن و جز قرآن. **أَمَّا** لفظ استعاذت بنزدیک ما و بنزدیک شافعی و بیشتر فقها آن
است که بگوید: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** [۱۰۳-ر] چه نصّ قرآن این است و
۱۵ اخبار متواتر بر این لفظ آمد و در اخبار مسلسلات می آید به اسناد از زرّ حُبَيْش^۹ که او
گفت: بر عبدالله عباس^{۱۰} خواندم **أَعُوذُ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ**، گفت: نه چنین^{۱۱}، بگو: **أَعُوذُ**
بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، چه من بر رسول - علیه السلام - خواندم چنین که تو خواندی،
مرا گفت: بگو **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**. و رسول - علیه السلام - گفت: من بر
جبریل^{۱۲} خواندم و جبریل گفت: من در لوح محفوظ چنین دیدم و بعضی مقریان بر
آند که: **أَسْتَعِيذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**.

۱. قم، آط، آب + باشد؛ همه نسخه بدلهها + آنکه علما خلاف کردند وقت استعاذت، جمهور علما گفتند وقت.

۲. آط، آج، لب: گفتند.

۳. آج، لب + در.

۴. همه نسخه بدلهها بجز قم: بگویند.

۵. همه نسخه بدلهها + از.

۶. همه نسخه بدلهها بجز قم: اثر.

۷. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۸. قم، آج، آب + از.

۹. آط، آج، لب: حبش.

۱۰. قم: عبدالله مسعود.

۱۱. همه نسخه بدلهها بجز قم + بالله السميع.

۱۲. همه نسخه بدلهها بجز قم + است.

۱۳. همه نسخه بدلهها + چنین.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ ، «إِنَّهُ» ضمیر شأن و کاراست، گفت: شأن و کارچنین افتاد که او را سلطان و دست^۱ قهر نیست بر مؤمنانی^۲ که توکل بر خدای کنند. سفیان ثوری^۳ گفت: مراد آن است که او به قهر کس را حمل نتواند کردن بر گناهی^۴ در دست او جز وسوسه ای نیست.

۵ إِنَّمَا سُلْطَانُ أَوْ ۵ فرمانِ او بر آنان روا^۶ باشد که تولا به او کنند. وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ در ضمیر خلاف کردند فی قوله «به»: بعضی گفتند راجع است با نام خدای یعنی، وَالَّذِينَ هُمْ بِاللَّهِ مُشْرِكُونَ. سلطان او بر متولیان او باشد و بر آنان که به خدای شرک آرند، بعضی دگر گفتند: کنایت راجع است با شیطان^۷ برای آن که به سیاق آیت^۸ لایق تر است. آنگه آن را دو معنی گفتند: یکی آن که، شرک صورت نیندد جز میان دو کس فرقی نباشد میان این قول و قول اول در معنی، برای آن که به خدای شرک معنی آن باشد که شیطان را شریک خدای گویند و بر این قول معنی آن باشد که خدای را شریک شیطان گوید. و این هر دو از روی معنی یکی باشد. و وجه دیگر آن است که «به»، أَيْ بِسَبَبِهِ وَ غُرُورِهِ وَ وَسْوَسَتِهِ، و آنان که^۹ به غرور و وسوسه شیطان مشرک شوند، و مثله قولهم^{۱۰}: صَارَ فُلَانٌ بِي رَئِيسًا، فلان به من رئیس شد^{۱۱}، یعنی به سبب من و سعی من^{۱۲}.

آیه ۱۰۱ وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ؛ چون بدل کنیم آیتی^{۱۳} به جای آیتی و خدا داناتر است؛ به آنچه فرستد، گویند^{۱۴}: تو فرومی بافی^{۱۵}؛ بل بیشترین^{۱۶} ایشان نمی دانند.

۱. همه نسخه بدلها + و.
۲. همه نسخه بدلها بجز قم: مؤمنان. ۳. همه نسخه بدلها: ندارد.
۴. همه نسخه بدلها بجز قم: حمل نکند بر گناه. ۵. قم، لب: انما سلطانه که. ۶. همه نسخه بدلها بجز آرز: روان.
۷. اساس وقم: شیطان، به قیاس با سایر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد.
۸. همه نسخه بدلها بجز آرز + این.
۹. آج، لب: آنان را که.
۱۰. قم: قوله.
۱۱. قم: رئیسی گشت.
۱۲. همه نسخه بدلها بجز قم و آب + قوله تعالی؛ آب: قوله تعالی؛ گفتار خدای تعالی.
۱۳. آط، آب + را.
۱۴. آط، آب، آج، لب: گفتند.
۱۵. آط، آج، لب: فرا می بافی؛ آب: فرا بافنده. ۱۶. همه نسخه بدلها: بیشتر.

آیه ۱۰۲ **قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ** ؛ بگو فرو فرستاد آن را جبریل از خدای تو، بدرستی تا بر جای بدارد آنان را که ایمان آوردند و لطفی باشد و بشارتی مسلمانان را.

آیه ۱۰۳ **وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ** ؛ ما دانیم که ایشان می گویند که می آموزد^۱ او را کسی^۲ زبان آن کس که میل کند به او اعجمی است و این زبانی است عربی روشن.

آیه ۱۰۴ **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** ؛ آنان که ایمان ندارند به آیتهای خدای، ره ندهد ایشان را خدای و ایشان را عذابی بود دردناک.

آیه ۱۰۵ **إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** ؛ فروبافند^۳ دروغ آنان که ایمان ندارند به آیتهای خدای، و ایشان دروغزن^۴ باشند.

آیه ۱۰۶ **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** ؛ هر که کافر شود به خدای از پس ایمانش^۵ الا^۶ آن کس که ستم کنند بر او و دل او ساکن بود به ایمان و لکن آن کس که شرح کند به کفر دل را، برایشان باشد خشم از خدا و ایشان را بود عذابی بزرگ.

آیه ۱۰۷ **ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** ؛ آن به آن است که ایشان^۷ اختیار کردند زندگانی دنیا بر آخرت و خدای ره^۸ ننماید گروه کافران را.

آیه ۱۰۸ **أُولَئِكَ الَّذِينَ ظَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ** ؛ ایشان آنانند که مهر نهاد خدای بر دلهایشان و گوشهایشان و چشمهایشان و ایشان غافلان^۹ اند.

۱. آط، آب: می آموزند.

۲. لب: یکی.

۳. آط، آب، آج، لب: فرا؛ قم: فرو بافند.

۴. قم، آط، آب، آج، لب: دروغزنان.

۵. آج، لب: مگر.

۶. لب: برایشان.

۷. آط، آب، آج، لب: راه؛ قم: راه ندهد.

۸. آط، آج، لب: غافل اند.

آیه ۱۰۹ لَاجِرْمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ؛ لاجرم ایشان در آخرت زیانکار باشند.

آیه ۱۱۰ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ؛ پس خدای تو آنان را^۱ که هجرت کردند از پس آن که به فتنه آوردند^۲، پس جهاد کنند و شکیبایی کنند^۳. خدای تو از پس آن آمرزنده و بخشاینده است.

آیه ۱۱۱ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ نَجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ؛ آن روز^۴ که آید هر تنی جدل کند^۵ از خود^۶ و تمام بدهند هر نفسی را^۷ آنچه کرده باشد^۸ و برایشان ظلم نکنند.

آیه ۱۱۲ وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قُرْبَةَ كَانَتْ أُمَّةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ؛ بزد خدای مثلی دهی که ایمن بوده است ساکن می آید به او روزی او گوارنده از هر جای^۱، کافر شدند به نعمتهای خدای، بچشانید خدای ایشان را لباس گرسنگی و ترس به آنچه کرده بودند^۲.

آیه ۱۱۳ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ؛ آمد به ایشان پیغامبری از ایشان به دروغ داشتند او را، بگرفت ایشان را عذاب و ایشان ستمکاره بودند^۱!

آیه ۱۱۴ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ؛ بخوری از آنچه روزی کرد شما را خدای حلال پاکیزه^۱ و شکر کنی نعمت خدای را اگر شما او را می پرستی.

۱. قم، آط، آب، آج، لب: راست.

۲. آط، آب، آج، لب: ایشان را به فتنه آرند؛ قم: آرند ایشان را.

۳. قم + که. ۴. آط، آب، آج، لب: روزی.

۵. آط، آج، لب: می کنند؛ قم: می کند.

۶. آط، آب، آج، لب: خویشان.

۷. آط، آب، آج، لب: تنی را.

۸. آط، آب، آج، لب: باشند.

۹. آط، آج: جایی؛ قم: جایگاهی پس.

۱۰. آط، آب، آج، لب: کردند؛ قم: بودند می کردند.

۱۱. آط، آب، آج، لب: ستمکاران اند؛ قم: ستمکاران بودند.

۱۲. آط، آب، آج، لب: پاک.

آیه ۱۲۱ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبِيَهُ وَهَدِيَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ؛ شاکر^۱ بود نعمتهای او را برگزید او را و ره نمود^۲ او را به ره^۳ راست.

آیه ۱۲۲ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ؛ و دادیم^۴ او را در دنیا نیکوی^۵ و او در آخرت از جمله نیکان است^۶.

آیه ۱۲۳ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ؛ پس وحی کردیم به تو که پیروی کن^۷ دین ابراهیم^۸ را مسلمان و نبود از آنان که انباز گرفتند^۹ او را.

آیه ۱۲۴ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَبِخَيْرٍ مِمَّنْ يَتَّبِعُونَ الْقِيَمَةَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ؛ کردند شبه بر آنان که خلاف کردند^{۱۰} در او و خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه در آن خلاف می کنند^{۱۱}.

آیه ۱۲۵ أَدْخِلْ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ؛ بخوان با ره^{۱۲} خدایت^{۱۳} به سخن درست و پند نیکو، و خصومت کن با ایشان^{۱۴} به آنچه آن نیکوتر بود که خدای تو اوست که داناتر است^{۱۵} به آن کس که گمراه شود^{۱۶} از ره^{۱۷} او و اوست داناتر^{۱۸} به ره یافتگان^{۱۹}.

آیه ۱۲۶ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ [۱۰۴-ر]؛ و اگر عقوبت کنی^{۲۰}، عقوبت کنی^{۲۱} به مانند آنچه عقوبت کردند^{۲۲} شما را

۱. آب : شکر کننده. ۲. آط، آب، آج، لب : راه نمود.

۳. آب، آج : راه؛ قم : باراهی. ۴. آط، آب، آج، لب : بدادیم.

۵. آط، آب، آج، لب : نیکوی. ۶. آط، آب، آج، لب : از نیکان باشد.

۷. آط، آب، آج، لب : متابعت کن؛ قم : پیروی کن. ۸. اساس : ابراهیم.

۹. آط، آج، لب : کنند. آب : بازگیرند. ۱۰. آط، آب، آج، لب : می کردند.

۱۱. آط، آب، آج، لب : راه خدای تو؛ آب : راه خدای خود.

۱۲. آط، آج، آب، لب : به ایشان. ۱۳. آط، آب، آج، لب : خدای تو عالم تراست.

۱۴. آج، لب : گمراه شد. ۱۵. آط، آب، آج، لب : راه.

۱۶. آط، آب، آج، لب : او عالم تراست. ۱۷. آط، آب، آج، لب : به آنان که راه یابند.

۱۸. آط، آب، آج، لب : کنند.

به آن و صبر کنی آن بهتر بود صابران را.

آیه ۱۲۷ **وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ؛**

و صبر کن و نیست صبر تو مگر به خدای و اندوهگن مباش برایشان و مباش در تنگی از مکر ایشان^۱.

آیه ۱۲۸ **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ؛** که خدای با آنان^۲ است که

پرهیزکار^۳ باشند و آنان که ایشان نیکوکار باشند^۴.

فوله تعالی: **وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ**، حق تعالی در این آیت احوال کفار گفت

و قول ایشان^۱ برایشان عیب کرد. گفت: چون ما بدل کنیم آیتی^۲ به آیتی، یعنی

آیتی منسوخ کنیم به آیتی دیگر، **إِمَّا قِرَاءَةً أَوْ حُكْمًا؛** **إِمَّا** از روی قراءت یا از روی

حکم یا از هر دو وجه، چنان که بیان^۳ رفته است. و تبدیل رفع چیزی باشد از جای

خود و وضع دیگری به جای او، **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ،** «او» **إِمَّا** حال را باشد، و **إِمَّا**

استیناف کلامی دیگر را. و خدای^۴ عالم تر است به آنچه فرو فرستد از آسمان که

صلاح مکلفان در چیست آنچه فرماید کردن به حسب صلاح مکلفان فرماید در

تکلیف. **قَالُوا؛** این کافران گویند: **إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ؛** تو نیستی مگر دروغزنی که این

کلام از بر خود^۱ می نهی. آنکه گفت: **بَلْ أَكْثَرُهُمْ،** «بل» **اضراب^{۱۱}** باشد، یعنی آن

نیست که ایشان می گویند سبب آن است گفتن ایشان را که بیشترین^{۱۲} ایشان

نمی دانند که این آیات^{۱۳} وحی خداست و این نسخ احکام و قراءت به فرمان اوست^{۱۴}.

بگوای محمد: **نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ؛** که^{۱۵} قرآن جبریل فرود آورد از خدای

۱. قم، آط، آب، آج، لب + اگر.

۲. آط، آب، آج، لب: از آن مکر که ایشان می کنند؛ قم: از آنچه بد می سگالند.

۳. آط: با آن. ۴. آط، آب، آج، لب: متقی.

۵. آط: آنان که نیکو کنند؛ آب: آنان که نیکوکاران اند؛ قم، آج، لب: نیکویی کنند.

۶. آج، لب + را. ۷. آط، آب، آن آج، لب + را.

۸. همه نسخه بدلها + آن. ۹. آج، لب + تعالی.

۱۰. آط، آب، آن آج، لب: از خود. ۱۱. همه نسخه بدلها + را. ۱۲. همه نسخه بدلها بجز قم: بیشتر.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم: آیت. ۱۴. همه نسخه بدلها + قل. ۱۵. همه نسخه بدلها + این.

جلّ جلاله^۱ - به حق و درستی و راستی^۲ ، لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا؛ تا مؤمنان را لطف^۳ و توفیق بر جای بدارد. وَهُدًى وَبُشْرَى^۴ ؛ و تا هدایت و لطف باشد و بشارت و مژدگان^۵ مسلمانان را، یعنی این قرآن. و موضع «هُدًى» و «بُشْرَى» نصب باشد، عَلَى أَنَّهُ مَفْعُولٌ لَهُ. و روا باشد^۶ که دو مصدر^۷ باشد در جای حال، ای هادياً و مُبَشِّرًا.^۵

آنکه رسول را علیه السلام - تسلیت کرد و دلخوشی^۸ داد و گفت: مامی دانیم، وَ لَقَدْ نَعَلِمُ ؛ بر ما پوشیده نیست که ایشان می گویند که تو را که محمدی این قرآن آدمیی می آموزد^۹. علما در این بشر خلاف کردند: عبدالله عباس گفت، مردی بود آهنگر در مکه نام^{۱۰} او بلعام ترسا بود و اعجمی زبان بود، رسول - علیه السلام - او را دعوت می کرد و چیزی می آموخت؛ و قتها بنزدیک او شدی. مشرکان مکه گفتند: این قرآن محمد را بلعام می آموزد. خدای تعالی این آیت فرستاد^{۱۱}!

و عِكْرِمَةَ وَ قَتَادَةَ گفتند: غلامی بود ولید مغیره را، نام او بفس^{۱۲} و چیزی دانستی خواندن. رسول - علیه السلام - او را قرآن می آموخت. مشرکان گفتند: محمد را این قرآن آن غلام^{۱۳} می آموزد. فَرَّاءُ گفت: غلامی بود حُوَيْطِبُ بن عبدالعزیز را، نام او عایش و اعجمی بود^{۱۴} و مسلمان شد و نیک مسلمانی بود. بنزدیک رسول - علیه السلام - بسیار آمدی و از او قرآن آموختی^{۱۵}. قریش گفتند: محمد این قرآن از او می آموزد. خدای تعالی این آیت فرستاد.

محمد بن اسحاق گفت: غلامی بود نصرانی رومی^{۱۶} بنده^{۱۷} مردی حَضْرَمِيّ.

۱. آط، آب، آز، آج؛ عز و جل.

۲. همه نسخه بدلها: و راستی و درستی.

۳. همه نسخه بدلها: به لطف.

۴. اساس: بُشْرًا، یا توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: مژدگانی.

۶. همه نسخه بدلها: بود.

۷. اساس: در مصدر؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

۸. آط، آج، لب: دلخوشی.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: به نام.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: نفیس.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: بنده.

۱۲. آط، آز: آموختی.

۱۳. آط: ندارد.

۱۴. آط: ندارد.

۱۵. آط: ندارد.

۱۶. همه نسخه بدلها: رومی نصرانی.

۱۷. همه نسخه بدلها: بنده.

رسول - علیه السلام - بنزدیک مَرَوَه با او بسیار نشستی مشرکان حوالت قرآن بر او کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

طَلْحَةَ بن عمرو^۱ گفت: خدیجه وقتها بنزدیک این غلام رفتی به مهماتی که او را بودی. مشرکان گفتند: این غلام خدیجه را می آموزد و خدیجه محمّد را^۲.
خدای تعالی این آیت فرستاد.

۵

عبدالله بن مسلم الحَضْرَمِیّ گفت: ما را دو غلام بودند از اهل عین التمر: یکی را یسار گفتند و یکی را جبر^۳، و شمشیرگر بودند در مکه و توریت و انجیل دانستند و خواندندی^۴. وقتها رسول - علیه السلام - به ایشان بگذشتی و بایستادی و قراءت ایشان می شنیدی، مشرکان گفتند: از ایشان می آموزد. سُدی گفت: در مکه غلامی ترسا

۱۰

بود او را ابُو مَبْسُره گفتند و رومی زبان بود، رسول - علیه السلام - وقتها بر او بنشستی، مشرکان گفتند: محمّد این قرآن^۵ از او می آموزد. ضحاک گفت: مراد به این بشر سلمان [پ ۱۰۴] پارسی^۶ است، و بعضی علما گفتند: این قول سدید نیست، برای آن که سلمان به مدینه اسلام آورد و این آیت به مکه فرود آمد، قوله: لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ؛ زبان آن کس که ایشان به او میل می کنند و بر او حوالت می کنند پارسی است، و مراد به لسان لغت است، من قولهم؛ فَلَا تُنْكَلُ بِلسَانِ الْعَرَبِ وَ بِلِسَانِ الرُّومِ، آئی بِلَغْتِهِمَا^۷. و منه قوله تعالی: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ... آئی بِلَغْتِ قَوْمِهِ. وقال الشاعر:

۱۵

لِسَانُ الشُّوْبِ تُهْدِيهَا^۸ إِلَيْنَا
وَحِثَّتْ^۹ وَمَا حَسِبْتُكَ أَنْ تَحِينَا^{۱۰}
و قوله: يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ، حمزه و کِسَائِي خواندند: يُلْحِدُونَ، بفتح «یا»^{۱۱} و باقی

۱ - آط، آج، لب: عمر.

۲ - آط، آب، آج، آز + نا.

۳ - قم: جبر. آط، آج، لب: جبل.

۴ - قم: دانستندی و خواندندی؛ دیگر نسخه بدلها: دانستندی خواندن.

۵ - قم: این قرآن محمّد؛ آط، آب، آز، آج، لب: این قرآن محمّد را.

۶ - همه نسخه بدلها: فارسی.

۷ - همه نسخه دلها بجز قم: بلغتها.

۸ - آط: تهدينا؛ آب: يهدينا؛ آج، لب: يهدينا.

۹ - آط، آج، لب: حيث.

۱۰ - آط: تهدينا؛ آب: يهدينا؛ آج، لب: يهدينا.

۱۱ - آط، آج، لب: حيث.

۱۲ - همه نسخه بدلها + «حا» از بنای ثلاثی.

قراء يُلجِدون خواندند، به ضم «یا» و کسر «حا»، من الالحاد، يقال: ألحد، يلجدُ
إلحاداً، فهو ملحد و لحدّ، يلحدُ، لحداً فهو لاحد و ذاك ملحد لغتان، وقيل لحدّه
فی القبر، فهو ملحد و ألحد فی الدین فهو ملحد. والإلحاد، الميل عن الصواب و منه
اللحدُ لِمِيلِهِ عَنِ سَنَنِ الْقَبْرِ حَقَّ تَعَالَى كَقَوْلِهِ: رَبِّ انصُرْنِي بِقَوِّهِمْ أَوَّلَ
بَعْدِ أَوَّلِهِمْ وَبِأَعْيُنِنَا جَهَنَّمَ لَمَّا نَمُوتُ أَوْ نَكُونُ نَارًا أَوْ نَكُونُ لَهَا
شَهِيدًا أَوْ نَكُونُ مِنْهَا حَقْدًا أَوْ نَكُونُ مِنْهَا حَقْدًا أَوْ نَكُونُ مِنْهَا حَقْدًا
إِذَا كَانَ غَيْرَ فَصِيحٍ وَإِنْ كَانَ مِنَ الْعَرَبِ. وَرَجُلٌ عَجَمِيٌّ، مَنْسُوبٌ إِلَى الْعَجَمِ وَإِنْ كَانَ
فَصِيحَ اللِّسَانِ. وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ؛ وَابْنُ قُرَّانٍ لَغْتِي اسْتِ عَرَبِيٌّ مَنْسُوبٌ بِأُ
عرب و روشن و مبین است در او اشکالی نیست.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ، آنکه حق تعالی خبر داد که
آنان که به خدا ایمان ندارند خدا^۱ ایشان را هدایت ندهد، یعنی لطف نکند با ایشان
لطفی که با مؤمنان شاید کردن، چه اگر با ایشان کند، ایشان را لطف نباشد، یا
حکم نکند به هدایت ایشان، و ایشان را مهتدی نخواند، تا^۲ ایشان را هدایت نکند به
بهشت. این هر سه تأویل محتمل است. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ [و ایشان را عذابی
مولم دردناک باشد و حمل کردن هدایت را بر ثواب در این آیت اولی تر است به قرینه
وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] چه این از احکام آخرت باشد.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ؛ گفت: انما به حقیقت آن
کس دروغ فروه بافد بر خدای که به آیات خدای ایمان نیارد. ردّ است این آیت بر
آنان که گفتند: إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ، و گفتند: محمد فروه می بافد این قرآن، وَأُولَئِكَ
هُمْ الْكَافِرُونَ؛ و آنان که چنین کنند، دروغزن^۳ باشند، و «هُم»، عماد باشد و
بصریان فصل خوانند او را، و معنی او تحقیق باشد چنان که قایلی^۴ گوید: هؤلاء هم
الرجال. عبد الله بن جرّاد گوید، رسول را - علیه السلام - گفتیم: یا رسول الله! مؤمن
زنا کند؟ گفت: باشد که کند. گفتیم: دزدی کند؟ گفت: باشد که کند. گفتیم:

۲. قم، آط، آب: خدای.

۴. اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

۶. قم: دروغزنان.

۱. آط، آن آج، لب: نسبت می کنند؛ با او.

۳. آط، آب، آن آج: یا.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: فرا.

۷. همه نسخه بدلها: قایل.

دروغ گوید؟ گفت: نه؛ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكٰذِبَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِآيٰتِ اللّٰهِ ، اگر خبر درست باشد، این کذب مخصوص باشد بالكذب على الله؛ به دروغ بر خدای با اعتقاد جواز آن. و از بعضی صحابه روایت کردند که او گفت: اِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَاِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلاِيمَانِ ، گفت: دور باشی از دروغ گفتن، که دروغ گفتن بجانب ایمان است، یعنی با ایمان به یک جا نباشد بر این تاویل که گفتیم.

۵

مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْۢ بَعْدِ اٰيمَانِهٖ ، نحویان خلاف کردند در این «مَنْ» و محلّ او از اعراب.

کوفیان گفتند: «مَنْ» شرط است و محلّ او رفع است به ابتداء، و قوله: مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا، بدل است از او، و قوله: فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ، این جمله جواب هر دو شرط است برای آن که دو جمله است شرطی، متعلق به یک دیگر، قالوا و مثله قول القائل: مَنْ يَأْتِنَا فَمَنْ يَكْرِمُنَا، مِنْهُمْ فَلَهُ مَثَلُ الْاَكْرَامِ.

و بصریان گفتند: «مَنْ»، موصوله است و او بدل است از آن جمله که در پیش رفت من قوله: إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكٰذِبَ الَّذِيْنَ ، «مَنْ» بدل الذین است، یعنی إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكٰذِبَ غَيْرَ الْمُؤْمِنِينَ الْكَافِرُونَ. آنکه استثنا کرد از ایشان مکرهان را، گفت [۱۰۵-ر]: إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ ؛ مگر آن را که^۱ مکره باشد که حکم او مخالف این حکم^{۱۵} باشد و روا بود که «مَنْ» استفهامی باشد و معنی آن بود^۲ که که باشد که کافر شود از پس ایمان؟ إلا آن کس که^۳ مکره بود^۲، یعنی هیچ عاقل اختیار ارتداد نکند و نه اظهار کلمت کفر از پس ایمان، الا بر سبیل اِكْرَاهٍ. و این وجهی قریب است. واللّٰه اعلم بمراده.

عبداللّٰه عباس گفت: آیت در عثمان یاسر آمد که مشرکان مکه او را بگرفتند و پدرش^۴ یاسر را و مادرش سُمَيَّةَ را و صُهَيْبَ^۵ را و خَبَّابَ را و بِلَالَ را و سالم را و ایشان را عذاب می کردند به انواع عذاب. اما سُمَيَّةَ را در میان دو شتر بسته بودند و عذاب

۱. قم، آط، آب + او؛ آج، لب + او را

۲. همه نسخه بدلهای بجز قم: باشد.

۳. همه نسخه بدنها + او.

۴. قم: پدرش را یاسر را؛ آط، آب، آج، لب: پدرش را یاسر.

۵. قم، آط: صهبا.

می کردند و گفتند: رسنی از لیف تافته^۱ و سر آن گره بر زده^۲، بر سر او می زدند تا کور شد و او می گفت: خدا یکی است، تا او را بکشتند. و گفتند: نیزه ای^۳ بر اندام او زدند و او را بکشتند. و یاسر را نیز در زیر عذاب بکشتند. عمار یاسر چون چنان دید، گفت: بس^۴ فسوس باشد که مرا در اسیری بکشند^۵، آنچه ایشان می خواستند از دشنام و نابایست در حق رسول - علیه السلام - بگفت. او را رها کردند. و یاسر و سمیه اول کس^۶ بودند در اسلام که ایشان را بکشتند. قتاده گفت بنوالمغیره عمار را بگرفتند و در چاه میمون کردند او را و گفتند: اگر به محمد کافر شوی والا این چاه بر تو بینباریم. او آنچه ایشان می خواستند از او، بگفت به اکراه ایشان^۷ و دلش به ایمان مطمئن و ساکن بود. رسول را - علیه السلام و الصلوة - گفتند^۸ که: عمار کافر شد، گفت: کَلَّا إِنَّ عَمَارًا مَّالِيٌّ إِيْمَانًا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَى قَدِيمِهِ وَأَخْتَلَطَ الْإِيْمَانُ لَحْمَهُ^۹ وَ دَقَّهُ^{۱۰}، گفت: عمار پر از ایمان است از سر تا پای^{۱۱} و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است. عمار با نزدیک رسول آمد - علیه السلام - گریان و می گفت: یا رسول الله! شرمسارم از کلمتی که نه به اختیار، بل به اکراه بر زبان من رفته است. رسول - علیه السلام و الصلوة - چشم او می سترد و می گفت: ^{۱۲} با کی نیست اگر دگر بار در مثل این حال گرفتار شوی و از تو خواهند تا مانند آن گویی، بگو که بر تو حرج نیست. خدای تعالی در حق او این آیت فرستاد و عمار از جمله اَجَلًا و بزرگان صحابه^{۱۳} است و او را در اسلام قدمی^{۱۴} و قدمی^{۱۵} تمام است.

راوی خبر گوید که: آن روز که مسجد رسول - علیه السلام و الصلوة - بنا می کردند، رسول صحابه را تحریض و ترغیب می کرد و می گفت: هر کس که او

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: یافته بودند.

۲. قم: و سر آن را گره زده.

۳. آج، لب: پس.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: کسی.

۵. همه نسخه بدلها: خبر دادند.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: به پای.

۷. همه نسخه بدلها + هیچ.

۸. همه نسخه بدلها: قدم.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم + آج.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم + بوده.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم + قدم.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز قم + آج.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم + آج.

خشتی بر گیرد، فله کذا و کذا؛ او را چندین و چندین^۱ ثواب باشد. هریکی از صحابه می رفتند و یک یک خشت^۲ می آوردند، مگر عمار که او می رفت و دو دو خشت می آورد. رسول - علیه الصلاة والسلام - گفت: چرا تو دو دو خشت می آری؛ که رنجور شوی! گفت: یا رسول الله! واحدة منی^۳ و واحدة منک^۴؛ یکی برای خودم می آرم و یکی برای تو؛ چه قدر تو از آن رفیعتر است که تو را رها کنند تا خشت برداری و نمی خواهی که [آن ثواب که]^۵ گفتمی تو را نباشد یکی به نصیب خود می آرم و یکی به نیابت تو. رسول - علیه السلام - گفت: جزایک الله خیراً؛ خدای تو را جزای خیر کند. و رسول - علیه السلام - او را خبر داد گفت: سَيَقْتُلُكَ^۶ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ وَآخِرُ زَادِكَ صِيَاحٌ^۷ مِنْ لَبَنِي، گفت تو را گروه باغیان کشند و آخر زاد تو شربه ای^۸ شیر باشد با آب آمیخته، و این حدیث از رسول^۹ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بیشتر صحابه بشنیدند^{۱۰} تا روز صفین عمار در لشکر امیر المؤمنین علی بود و منادی بر آمد و آواز داد^{۱۱}: يَا خَيْلَ اللَّهِ اِزْكَبِي؛ ای لشکر خدای بر نشینی. عمار پاره ای خطمی بر سر نهاده بود و سرخواست شستن روا نداشت که چندان^{۱۲} توقف کند که آن خطمی از سر فرو شوید. سلاح خواست و بپوشید و به کارزار^{۱۳} آمد و اسب را ناورد می داد^{۱۴} و می گفت:

۱۵

نَحْنُ صَرَبْنَاكُمْ عَلَي^{۱۵} تَنْزِيلِهِ
صَرَبًا بُزِلَ الْهَامَ عَنْ مَقِيلَةٍ
أَوْ يَرْجَعِ الْحَقُّ إِلَى سَبِيلَةٍ
فَالْبَيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَي تَأْوِيلِهِ
وَبُذْهِلَّ الْخَلِيلَ عَنْ خَلِيلَةٍ
بِأَرْبَابِ إِي قَوْمُنْ بِقِيلَةٍ [۱۰۵-ب]

۱. آط، آج، لب: چندینی.
۲. همه نسخه بدلها: و یک خشت.
۳. همه نسخه بدلها بجز قم: منک.
۴. همه نسخه بدلها بجز قم: منی.
۵. اساس ندارد، از قم، افزوده شد.
۶. دیگر نسخه بدلها: ستقتلک.
۷. لب: صالح؛ آج، صیاح.
۸. اساس: ندارد، از قم، افزوده شد.
۹. آط، آب، آج: بیشتر بشنیدند؛ آج، لب: پیش نشینند.
۱۰. آط، آب، آج، لب: پیش نشینند.
۱۱. قم + که؛ آط، آب، آج، لب + و گفت.
۱۲. همه نسخه بدلها: چندان.
۱۳. همه نسخه بدلها: کارزار.
۱۴. آج، لب: عن.
۱۵. قم: می زد.

و مبارز می افکنند از چپ و راست تا مجروحش بگردند^۱ و جراحات بسیار بر اندامش کردند^۲ بیامد و آبی خواست شربه ای^۳ شیر به او دادند. او آن شربه^۴ شیر بستد و گفت: **صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ**^۵. خدا و پیغامبر راستیگرند^۶ چون او را بکشتند هر دو لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکرش باغی اند، از قتال امیرالمؤمنین باز ایستادند. عمرو و عاص گفت: نمی دانی شما که او را علی کشت که اگر علی او را به کالزار^۷ نیاوردی او کشته نشدی. ایشان دل خوش شدند و با سر کالزار^۸ شدند. امیرالمؤمنین را بگفتند که: عمرو چه گفت؟ گفت: ای ملعون که اوست اگر چنین باشد پس هر کس^۹ را که رسول به کالزار^{۱۰} برد در بدر و^{۱۱} حنین و اُحد و دیگر وقایع همه را پیغامبر کشته باشد. و در مسائل پسر کوا که امیرالمؤمنین را پرسید، از عمارش پرسید، گفت: **لَخَالِقُ الْإِيمَانِ لَخِمَةٌ وَذَقَهُ وَهُوَ مَحْرَمٌ عَلَى النَّارِ**، گفت: ایمان با گوشت و خون عمار آمیخته شده است و او^{۱۲} بر آتش حرام است. و اخبار در فضایل عمار بسیار است.

مجاهد گفت: آیت در جماعتی مسلمانان آمد از اهل مکه که ایمان آورده بودند^{۱۳} مهاجریان گفتند: اگر هجرت نکنی^{۱۴} و با مدینه نیایی^{۱۵} از ما هیچ نه^{۱۶} ای. برخاستند تا با مدینه آیند، قریش ایشان را در راه بگرفتند و عذاب کردند. ایشان کلمت کفر گفتند^{۱۷} بر کراهت خود.

محمد بن سیرین گفت: آیت در عیاش بن ابی ریبعه آمد و او از جمله مهاجران اول بود و او سخت طاعت دار مادر و پدر بود و^{۱۸} بزر بود به مادر، مادرش از مکه پیغام فرستاد و گفت: من نذر کرده ام که طعام سیر نخورم و در سایه نشیم تا تو را

- | | |
|-----------------------------------|--|
| ۱. آب، آرز کردند. | ۲. آط، آج، لب: بکردند. |
| ۳. آب، آن آج، لب: شربت. | ۴. آط، آب، آن آج، لب: شربت. |
| ۵. آب، آرز رسول الله. | ۶. همه نسخه بدلها بجزقم، عبارت عربی را معنی نکرده اند. |
| ۷. همه نسخه بدلها: کالزار. | ۸. آج، لب: هر کسی. |
| ۹. قم + در. | ۱۰. همه نسخه بدلها: آن. |
| ۱۱. همه نسخه بدلها بجزقم: آوردند. | ۱۲. آرز: نکند. |
| ۱۳. قم: نیاید؛ آرز: نیاید. | ۱۴. آرز: نه آید. |
| ۱۵. آط، آب، آن آج، لب: بگفتند. | ۱۶. همه نسخه بدلها بجزقم + او. |

نبینم، و این پیغام بر دست برادری فرستاد از آن عیاش، برادر او بود از مادر و کافر بود و کافری دیگر با او بود او از آن جا که بر مادر مهربان بود گفت: بروم و مادر را ببینم^۱. صحابه او را گفتند: مرو که مادرت چون گرسنه شود^۲ طعام بخورد^۳ و چون از آفتابش^۴ رنج بود با سایه شود^۵. گفت: بروم و با برادر^۶ که فرعون نام بود^۷ و کافر^۸، در راه افتاد و با کافری دیگر^۹ مکی، چون به میانه راه رسیدند، آن کافران تیغ برآهختند^{۱۰} و گفتند: اگر به محمد کافر شوی، و آلا^{۱۱} تو را بکشیم او چون دید که حال حال اِکراه است کلمت کفر با اِکراه بر زبان راند، خدای تعالی آیت فرستاد.

مقاتل گفت: آیت در جُبیر^{۱۲} آمد بنده عامر الحَضْرَمِی که او مسلمان بود و سیدش او را بر کفر اِکراه می کرد، او برای دل سید اظهار کلمت کفر کرد و دلش به ایمان ساکن بود. خدای تعالی در حق او این آیت فرستاد و پس از آن خواجه او نیز ایمان آورد، ایمان او نیکو بود.

قوله: **وَلٰكِنْ مِّنْ شَرَحٍ بِالْکُفْرِ صَدْرًا**؛ و لکن آن کس که دل خود^{۱۳} مشروح کرده باشد به کفر و دل باز گشاده برای قبول کفر. و این عبارت است از آن که^{۱۴} او عمد^{۱۵} و قصد کند به کفر و عمداً کافر شود، **فَعَلَيْنٰهُمْ غَضَبٌ**، در اول ضمیر با لفظ بُود^{۱۶} و در دوم با معنی، برای آن^{۱۷} یکی موحد است و یکی مجموع، برایشان خشم باشد از خدا، و خشم از خدای ارادت عقاب بود به مستحقش^{۱۸}. **وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ**؛ و ایشان را عذابی عظیم بود، و در آیت دلیل است بر آن که ایمان و کفر به

۱. همه نسخه بدلها + و باز آیم.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: بود.

۳. اساس: نخورد، با توجه به قم و اتفاق نسخه ها تصحیح شد. ۴. آب، آرز: آفتاب.

۵. همه نسخه بدلها + او.

۶. آط، آج، لب: برادری.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: داشت.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: بود.

۹. آب، آرز: کافر دیگر.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: و اگر نه.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: و اگر نه.

۱۲. لب + را.

۱۳. قم: آن کس که؛ آط، آب، آرز، آج، لب + آن کس که.

۱۴. همه نسخه بدلها: برد.

۱۵. قم: عهد.

۱۶. همه نسخه بدلها + که.

۱۷. قم: مستحقش را؛ آج، لب: به مستحق.

۱۸. همه نسخه بدلها: بود.

دل تعلق دارد و آنچه بر زبان رود^۱ حکایت کفر و ایمان باشد.
 اما حکم آیت اجماع علماست بر آن که آن را که او را اکراه کنند بر کفر یا بر
 معصیتی از معاصی: به تهدید قتل و ضرب و ایذا و ایلام، او را روا باشد که آنچه او را
 بر آن اکراه می کنند، بکند [۱۰۶-ر] و آنچه دون قتل بود اولیتر آن بود که تحمل
 کند برای خدای تا ثوابش بیشتر باشد. ۵

اما اکراه در بیع و عقد^۲ و سایر عقود شرعی آن عقد به اکراه^۳ نبندد^۴ باتفاق.
 اما طلاق، فقها در او خلاف کردند: اهل عراق طلاق مُکَرَّه روا دارند و گویند:
 واقع باشد، و هم چونین^۵ گویند: در اکراه بر نذور^۶ و سوگند و رجعت و آنچه مانند
 این بود. و مذهب اهل البیت^۷ و مالک و اوزاعی و شافعی آن است که طلاق مُکَرَّه و
 نذور^۸ سوگند او بر نیفتند^۹ و این قول بیشتر صحابه است. و شعبی را در طلاق قولی
 است^{۱۰} مخالف اجماع، و آن آن است که گفت: چون^{۱۱} اکراه از سلطان باشد واقع
 نبود و چون از سلطان نباشد واقع بود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ، «ذَلِكَ» اشارت است به عذاب و
 غضب؛ گفت آن برای آن است که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیا^{۱۲} بر آخرت و
 خدای تعالی هدایت ندهد کافران را بر آن تا ویلها که گفته شد^{۱۳} از لطف یا^{۱۴} حکم
 و^{۱۵} تسمیت یاره^{۱۶} بهشت.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ ؛ پس خدای تو ای محمد آنان راست یعنی رضای خدای تو و ثواب
 او، عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَ إِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَهُ ؛ آنان راست که هجرت کنند و
 وطن خود رها کنند و از مکه در موافقت^{۱۷} رسول به^{۱۸} مدینه آیند پس از آنکه ایشان را

- | | |
|--------------------------------------|--|
| ۱. آط: بود. | ۲. همه نسخه بدلها: عتق. |
| ۳. همه نسخه بدلها: با اکراه. | ۴. آرز: بندد. |
| ۵. همه نسخه بدلها: همچنین. | ۶. همه نسخه بدلها بجز قم: نذر. |
| ۷. همه نسخه بدلها بجز قم: اهل بیت. | ۸. همه نسخه بدلها: نفر و. |
| ۹. همه نسخه بدلها بجز قم: بر نیفتند. | ۱۰. همه نسخه بدلها: هست. |
| ۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: چو. | ۱۲. همه نسخه بدلها + را. |
| ۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم: گفته شده. | ۱۴. آط، آج، لب: و؛ آب، آرز: و یا. |
| ۱۵. آب، آرز + یا. | ۱۶. قم، آب، آرز: و یا راه؛ آط، آج، لب: یا راه. |
| ۱۷. قم: به موافقت. | ۱۸. همه نسخه بدلها بجز قم: یا. |

مفتون بکرده باشند^۱ و ممتحن به عذاب، چنان که قصه آن گذشت^۲ در حدیث
عمار و جز او. **ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبِرُوا**، آنکه جهاد کنند و صبر کنند برایمان و هجرت
و جهاد. **إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا**، ای^۳ بعدالفتنه؛ خدای تو از پس آن فتنه، غفور و رحیم
است آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد ایشان را و رحمت کند.

- گفتند: آیت در عیاش بن ابی ربيعة آمد، برادر ابوجهل بود از رضاعت و ابوجندل^۵
بن شهیل بن عمرو بن الولید بن المغیره و سلمة بن هشام [و عبدالله بن]^۴ اسد
الشقی. مشرکان ایشان را عذاب کردند تا بعضی التماس ایشان بجای آوردند و این
فتنه در آیت این است. آنکه هجرت کردند تشویر زده، حق تعالی برای تسلیت ایشان
چون از ایشان اخلاص دانست این آیت فرستاد در حق ایشان. حسن و عکرمة گفتند:
آیت در عبدالله بن سعید بن^۶ ابی سرح آمد. و او کاتب پیغمبر بود. مرتد شد و
برگشت و با مکه شد. رسول علیه السلام روز فتح مکه بفرمود تا او را بکشند.^۷
عثمان^۸ در حق او شفاعت کرد رسول او را رها کرد او پس از آن اسلام آورد و
اسلامش درست شد. خدای تعالی این آیت فرستاد. و اگر این روایت درست باشد
از^۹ اول منافق بوده باشد، چه ارتداد از مؤمنان در وجود نیاید برای وجوهی که
گفتیم.

۱۵

عبدالله عامر خواند: **فَتَنُوا**، به فتح «فا» و «تا» اعتباراً بقوله: **ثُمَّ جَاهِدُوا وَ**
صَبِرُوا. و باقی قرآ خواندند **فَتَنُوا**، بر فعل مجهول اعتباراً بقوله: **إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ**؛ آنکه
جهاد کنند و صبر کنند بر جهاد و بلیات.

- يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ نَجْدِلُ عَنْ نَفْسِهَا**، گفت: یاد کن ای محمد آن روز که
آید هر نفسی و جدل می کند از خویشتن و خصومت می کند برای خود. و «عن»،
برای آن آورد کانه قال: **دَفَعاً عَنْ نَفْسِهَا**. **وَتُوقَى كُلُّ نَفْسٍ**؛ و بدهند هر نفسی را
تمام آنچه کرده باشند. **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**؛ و برایشان ظلم نکنند و حق ایشان نقصان نکنند.

۱. همه نسخه بدلهای بجز قم: کرده باشند.

۲. آط: گزشت.

۳. آرزو بن.

۴. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۵. قم، آط، آج، لب: امید.

۶. قم: مسعودین؛ آرزو، آج، لب: سعد بن.

۷. قم، آب، آرزو، آج، لب: بکشند.

۸. آج، لب + علیه مایستحق؛ آط: مرضی الله عنه.

۹. آط، آب، آرزو، آج، لب: او.

صالح المُرّی روایت کرد^۱ عن جعفر بن زید که، یک روز عمر خطاب^۲،
 گمب احبار را گفت: یا کعب! ما را وعظی کن و تنبیهی. گفت: به آن خدای که
 جان من به امر اوست که اگر فردای قیامت مثل عمل هفتاد پیغامبر بیاری،
 [۱۰۶-پ] بر تو تاراتی^۳ و حالاتی آید و تو را در آن حال هیچ همت نباشد مگر نفس
 خود^۴ و دوزخ نفیری^۵ زند که هیچ فریشته مقرب و پیغامبر مرسل منتجب نماند و آلا به
 زانو در آید تا ابراهیم^۶ در آید و می گوید: بار خدایا! تو دانی که من خلیل توأم و از تو
 هیچ نمی خواهم با درجه خلّت که مراست الا نفس خود نمی خواهم. و تصدیق این
 در کتاب خداست آن جا که گفت: **يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا.**
 عِكرمه روایت کرد از عبدالله عباس که: فردا^۷ قیامت میان مردمان به انواع
 خصومت باشد تا خصومت با جان و تن افتد، جان گوید: بار خدایا مرا تو آفریدی و از
 فعل تو صادر شدم، مرا دستی گیرنده بدادی^۸ و پای^۹ رونده^{۱۰} و چشمی بیننده. تن
 گوید بار خدایا! مرا بیافریدی به مانند پاره ای هیزم و در دستم گیرایی نبود و در پایم
 روایی^{۱۱} نبود و در چشمم بینایی نبود، این روح آمد چون شعاع نور، به او^{۱۲} زبانم
 گشاده^{۱۳} شد و^{۱۴} دستم گیرنده شد و پایم رونده شد. بار خدایا! عذاب او را کن.
 خدای تعالی برای ایشان مثلی زند که: نایبایی و مبتلایی در دیوار بستنی شدند^{۱۵} که
 در او درختان خرما بود. نایبنا گوید: [من نمی بینم که خرما کجاست؟ مبتلا گوید:
 من می بینم ولیکن نمی توانم گرفتن]^{۱۶} نایبنا گوید مبتلا را: من تو را بردارم تا تو خرما
 بگیری. نایبنا مقعد را بردارد تا او خرما بگیرد، عذاب بر هر دو باشد که هیچ دوهی-
 یک دیگری به کار نیامدندی.

- | | |
|-------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. همه نسخه بدلها: کند. | ۲. آج، لب + علیه مایستحق. |
| ۳. آط، آن آج، لب: بارانی. | ۴. آط، آب، آن آج، لب + را. |
| ۵. همه نسخه بدلها: زفری. | ۶. اساس، آط: ابرهیم. |
| ۷. قم، لب: فردای. | ۸. آط، آب، آن آج، لب: ندادی. |
| ۹. آج: پای. | ۱۰. آط، آن آب، آج + ندادی. |
| ۱۱. قم، آط، آب، آن لب: روالی. | ۱۲. آط، آب، آن آج، لب: نور او یافتم. |
| ۱۳. قم: بگشاده. | ۱۴. قم + او. |
| ۱۵. همه نسخه بدلها: شوند. | ۱۶. اساس: ندارد؛ از قم افزوده شد. |

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً، حق تعالی گفت: بزد خدای تعالی مثلی^۱، دیهی و شهری، یعنی مکه. کانت آینه^۲؛ ایمن^۳ بود. هذا من باب نهاره صائم و ليله قائم، یعنی مردم در او ایمن^۴ بودند^۵؛ کس را در او خوفی نبود. مُظْمِنَةً؛ شهری آرامیده، حاجت نبود مردم را به انتقال کردن از شهر^۶ برای انتجاع، چنان که عرب را عادت بود. يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ؛ روزیشان می آمد نوش و گوارنده و بسیار از هر جای^۷ که اندیشه نبود ایشان را از بر و بحر آن جا می بردند. نظیره قوله: يُجْهِبِي إِلَيْهِ تَمْرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا^۸.

فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمَ اللَّهُ؛ به نعمت خدای کافر شدند. خدای تعالی بپشانید ایشان را لباس گرسنگی و ترس و ایشان را امتحان کرد به گرسنگی هفت سال. و رسول - علیه السلام - بفرمود تا عرب طعام آن جا^۹ ببرند^{۱۰} بر عادتی که ایشان را بود چه انواع طعام مکه از بیرون آرند که آن جا زرع نباشد تا کار ایشان در تنگی^{۱۱} و سختی به جایی رسید که استخان^{۱۲} سوخته می خوردند و مردار و خون تا رؤسای مکه^{۱۳} با رسول این سخن گفتند، و گفتند: انگار که تو را با مردان^{۱۴} معادلتی^{۱۵} هست زنان و کودکان از گرسنگی می میرند. رسول - علیه السلام - بفرمود تا طعام آن جا بردند^{۱۶}، تا طعام فراخ شد برایشان، و ایشان هنوز مشرک بودند. وَالْخَوْفِ؛ و ترس، و ترس ایشان هم از رسول - علیه السلام - بود و از بعموث و سرایای او که پیرامن^{۱۷} مکه می گردیدند. و یک روایت از ابو عمرو آن است که: الخوف خواند، به نصب، عطفاً علی قوله: «لباس». و در «قریه»، سه قول گفتند: عبدالله عباس و قتاده و مجاهد گفتند: مکه است. و روایت کردند از حفصه که او گفت: مدینه است. سلیمان بن عشر^{۱۸} گفت

۱. همه نسخه بدلهها + قریه.
۲. آج، لب: بود.
۳. آج، آره، لب: جایی.
۴. آط، آب، آج، لب: با آن جا.
۵. همه نسخه بدلهها + در این باب.
۶. آط، آب، آج، لب: معادلتی.
۷. همه نسخه بدلهها + بجز قم: گرد.
۸. قم: از تنگی؛ آط، آب، آج، لب: به تنگی.
۹. آط، آب، آج، لب: مردمان.
۱۰. آط، آب، آج، لب: برند.
۱۱. آط، آره، آج، لب: برند.
۱۲. آط، آره، آج، لب: حسن.
۱۳. آط، آب، آج، لب: امین.
۱۴. همه نسخه بدلهها: شهری.
۱۵. آط، آب، آج، لب: ببرند.
۱۶. آط، آب، آج، لب: استخوان.
۱۷. آط، آب، آج، لب: مردمان.
۱۸. آط، آب، آج، لب: برند.

که: ما در آن وقت که مردم^۱ بر عثمان خروج کردند با حفصه بنت عمر از مکه می آمدیم. او در راه خبر عثمان پرسید از دو سوار که از مدینه می آمدند. گفتند: هُوَ مَحْضُورٌ بِالْمَدِينَةِ؛ او در مدینه محبوس^۲ است. سرای بر او حصار کرده اند. حفصه گفت: مدینه آن شهر است که خدای گفت: ضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا قَرْنَةً - الآية. و دیگر مفسران گفتند: مراد مدینه است نامعین، هر شهر که باشد چه^۳ غرض خدای مثل است نه تعیین شهر. فاما قوله: بِأَنْعَمِ اللَّهِ، [۱۰۷-ر] در واحد او دو^۴ قول گفتند: یکی نعمة، کشته و آشد، و یکی نَعْم، من قول العرب: کتا فی ایام^۵ نَعْم و طَعْم. و مثله قولهم^۶: وَدَّ و آوَدَّ. یقال: فلان ودّی و القوم اوّدی. و قول سهام^۷ جمع نعاء باشد، کَبَأَسَاءَ وَ أَنْوَسَ وَ ضَرَّاءَ وَ أَضَرَ، قال الشاعر:

وَعِنْدِي قُرُوضٌ^۸ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ كَلِيهِ فَبُؤُسٌ^۱ لِيذِي بُؤْسِي وَنُعْمِي بِأَنْعَمِ

و این جمع قلیل باشد. قوله: بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ [این را «با»ی مجازات^{۱۱} خوانند و یا بَدَل، ای جَزَاءَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ]^{۱۲} و بدله، و برای آن لباس گفت که این عذاب بر ایشان مشتمل بود، کاللباس علی لابیسه کانه قال: فاذا قهّم^{۱۳} عذاباً، شاملاً بهم مُشْتَمِلاً عَلَيْهِمْ.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ؛ به ایشان آمد، یعنی به اهل مکه پیغامبری هم از ایشان، یعنی محمد صلی الله علیه و علی آله. فَكَذَّبُوهُ؛ بدروغ داشتند او را و دروغزن خواندند او را. یقال: كَذَّبْتَهُ إِذَا نَسَبْتَهُ إِلَى الْكَذِبِ. فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ؛ عذاب ایشان را بگرفت. وَهُمْ ظَالِمُونَ، «واو» حال است^{۱۴} در آن حال که ایشان ظالم بودند و عذاب ایشان به دست رسول بود، چون ایشان را بکشت به بدروغ دیگر وقایع. و

۱- همه نسخه بدلها بجز قم: مردمان.

۲- همه نسخه بدلها بجز قم: که.

۳- همه نسخه بدلها: سه، که با توجه به دنباله مطلب بر متن مرجح می نماید.

۴- همه نسخه بدلها: ایام.

۵- آط، آز، آب، آج، لب: سیم.

۶- آط، آج: فیوسا.

۷- آط، آز، آب، آج، لب: این راجعازات.

۸- قم: ندارد.

۹- قم: ندارد.

۱۰- همه نسخه بدلها: چون محبوسی.

۱۱- همه نسخه بدلها: سه، که با توجه به دنباله مطلب بر متن مرجح می نماید.

۱۲- آط، آز، آب، آج، لب: قول.

۱۳- آط، آز، آب، آج، لب: قول.

۱۴- آط، آز، آب، آج، لب: قول.

- این عذاب که گفت: **فَإِذَا قَهَّ اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ**.
- آنگه ایشان را برسبیل ایاحت به صورت امر گفت: **فَكُلُوا**؛ بخوری^۱ از آنچه خدای شما را روزی کرده است، **تَحَلَّالًا**، نصب او بر حال است از مفعول، **قَلْبِيًّا**؛ پاکیزه، **وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ**؛ و نعمت خدای را شکر کنی اگر او را می پرستی، و ایضافت نعمت با او می کنی. و معنی نه آن است که اگر او را عبادت نمی کنی ۵ شکر جز او کنی، بل معنی آن است که چون دعوی عبادت او می کنی شکر او را کنی که نعمت شما از اوست. و برای آن گفتیم که این ایاحت است به صورت^۲ امر، چه^۳ خدای تعالی این را مُرید نیست که در ارادت این غرضی نیست، و این ارادت عبث باشد و خدای تعالی منزّه است از عبث. چون ایاحت کرد آنچه روزی است بیان کرد و آنچه نه روزی است، بل حرام است، تا از آن اجتناب کنند. ۱۰
- گفت: **إِنَّمَا حَرَّمَ**؛ بحقیقت خدای حرام کرد بر شما مردار آنچه جان از او برفته باشد نه به تذکیه و^۴ کشتن. **وَالْدَّمَ** و خون و گوشت خوک، **وَمَا أَهْلٌ لِيَغْيِرَ اللَّهُ بِهِ**؛ و هر ذبیحه که عند آن نام جز خدای برده باشند و نه به نام خدای کشته باشند، این جمله حرام است. **فَمَنْ اضْطُرَّ** هر که او مضطر شود و ضرورت او را به آن آرد که از این چیزهایش^۵ تناول باید کردن^۶، **غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ**؛ که او باغی و عادی نباشد، و ۱۵ نصب «غیر» بر حال است، و شاید که استثنا بود. و اختلاف اقوال در باغی و عادی بگفتیم در سورة المائدة، و درست تر^۷ اقوال آن است که «باغی» آن باشد که خروج کند بر امام عادل، و «عادی» آن که تعدی کند بر غیری^۸ در راه زدن. و گفته اند: «غیر باغ» ای غیر طالب للمیته «و لا عادی» ای لا یتعدی شعبه؛ یعنی بی آن که طلب کند یا از رخصت در گذرد و آن مقدار که^۹ امساک رفق بود بی آن که به سیری ۲۰ رسانند خود را. **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**؛ خدای غفور و رحیم است، بیامرزد او را و بر او

۱. آط: بخری.

۲. قم: صورت. ۳. قم: ندارد.

۴. قم: به کشتن و تذکیت. دیگر نسخه بدلهای: نه به کشتن و تزکیه.

۵. همه نسخه بدلهای: چیزهایش. ۶. همه نسخه بدلهای بجز قم: کرد.

۷. آط: درستتر. ۸. همه نسخه بدلهای بجز قم: بر غیر.

۹. قم، آط، آب: را.

رحمت کند^۱. نه این جا بر او حَرَج باشد و نه به قیامت بر او تبعه ای^۲ باشد.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ ، «مَا» موصوله است و گفته اند: مصدری است. حق تعالی گفت: مگوی آن را که وصف می کند زبانهای شما آن را به دروغ. و نصب «كَذِبَ» به وصف است، يُقَالُ: وَصَفْتُهُ كَذَا وَبِكَذَا، والتقدير: وَلَا تَقُولُوا^۳ لِيُوصَفَ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ. اگر «مَا» مصدریه گویند و اگر موصوله گویند، تقدیر این^۴ باشد: وَلَا تَقُولُوا لِلَّذِي^۵ تَصِفُهُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ بدل ضمیر باشد، و قوله: هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ؛ محل او نصب است بِوُقُوعِ الْقَوْلِ عَلَيْهِ. و عبدالله عباس خواند: الْكُذْبُ به ضم «کاف» و «ذال» و رفع «با» عَلَى أَنَّهُ نَعَتْ لِلْأَلْسِنَةِ، وَهُوَ جَمْعُ كَذُوبٍ؛ یعنی آنچه زبان دروغزنان^۷ می گوید و وصف می کند. و حسن بصری [۱۰۷-پ] خواند: «الْكُذْبُ» بِالْجَزْرِ عَلَى أَنَّهُ صِفَةٌ لِي«مَا»، أَيْ لَا تَقُولُوا لِلْكُذْبِ^۸ الَّذِي^۹ تَصِفُهُ أَلْسِنَتُكُمْ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ. و این وجوه از روی معنی قریب است جز که در قراءت^{۱۰} مشهور نیست در شواذ است. خدای تعالی^{۱۱} نهی کرد عرب را و جز عرب را از آن که از خویشان تحلیل و تحریم کنند. آنگه گفت: این وصف که شما می کنی اشیا^{۱۲} را به حلال و حرام^{۱۳} دروغ است، چه آنچه حلال است حرام می گویی^{۱۴} و آنچه حرام است حلال می گویی^{۱۵} آن را. و آن به خلاف راستی است^{۱۶} دروغ باشد چه دروغ چیزی بود که مخبر به خلاف آن بود^{۱۷} و مراد آنچه ایشان حرام کردند از بحیره و سائبه و حام و وصیله. و قولهم: مَا فِی بَطْنِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُونِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَى أَرْوَاجِنَا، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْجَهَالَاتِ. آنگه

۱. همه نسخه بدلهای: و رحمت کند بر او.

۲. قم: تبعه.

۳. قم، آط، آج، لب: آن.

۴. آج، آن، آج، لب: الفعل.

۵. همه نسخه بدلهای بجز قم: للذی.

۶. همه نسخه بدلهای بجز قم: بصفه.

۷. همه نسخه بدلهای: حق تعالی.

۸. آج، لب: به حرام.

۹. قم: خوانی؛ آط: می خوانی؛ آب، آن، آج، لب: می خوانید.

۱۰. آج، لب: به حرام.

۱۱. آج، آن، آج، لب: می خوانید.

۱۲. آج، آن، آج، لب: به حرام.

۱۳. آج، آن، آج، لب: به حرام.

۱۴. آج، آن، آج، لب: به حرام.

۱۵. آج، آن، آج، لب: به حرام.

۱۶. آج، آن، آج، لب: به حرام.

۱۷. آج، آن، آج، لب: به حرام.

حق تعالی باز نمود که غرض شما در این باب آن است تا دروغ بر خدای فرو می بافی ۱. آنگه گفت: آنان که دروغ بر خدای فرو بافند ۲ ایشان فلاح و ظفر و بقا نیابند ۳ و از این خیر محروم باشند.

و قوله: **مَتَاعٌ قَلِيلٌ**، خبر مبتدای محذوف است، والتقدير: ما لهم فيه من حُطَامِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ قَلِيلٌ، آن را که ۴ ایشان در آند از متاع دنیا، متاعی است اندک و تمثلی ۵ که عن قریب با فنا شود. **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**؛ و ایشان را در آخرت عذابی سخت مولم باشد به تحلیل حرام و به تحریم ۵ حلال.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا، آنگه بیان کرد و گفت: ما حرام کردیم بر جهودان، **مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ**؛ آنچه قصه آن بر تو گفتیم ۶ و مراد آن که قصه آن برفته است در سورة الانعام فی قوله: **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُلْمٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُوقَهُمَا** ۷ - الآية ۸. **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ**؛ ما به این که ۹ کردیم بر ایشان ظلمی و ستمی نکردیم و بخشی و نقصانی نکردیم حظ ایشان را. چه تحلیل و تحریم در شرع به حسب مصلحت ۱۰ باشد، و لکن ۱۱ ایشان بر خود ظلم کردند ۱۲ به کفر و معصیت که کردند عند آن مصلحت ایشان بگشت، بعضی محلات برایشان حرام کردند ۱۳ **لَعُقُوبَةَ لَهُمْ عَلَى ذَلِكَ**. ۱۵

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ، گفت پس از این که رفت، خدای تو ای محمد آنان را که ایشان به جهالت و داعی جهل ۱۴ از اعتقادات باطل و ظنون بد که ایشان را بود کفر و معصیت کردند آنگه توبه کردند از آن و ۱۵ پشیمان شدند و عزم

۱. قم: فرو بافی؛ اط: فرا بافی؛ آب، لب: فرا بافید؛ آج، آز: فرا بافند.

۲. همه نسخه بدلهای بجز قم: فرا بافند.

۳. قم: نیاوند.

۴. همه نسخه بدلهای این که.

۵. همه نسخه بدلهای: تحریم.

۶. همه نسخه بدلهای بجز قم: با تو گفتیم.

۷. سورة انعام (۶) آیه ۱۴۶.

۸. آج، لب: آنگه گفت؛ قم، اط، آب، آز + آنگه گفت.

۹. همه نسخه بدلهای بجز قم: ما این که.

۱۰. همه نسخه بدلهای بجز قم: مصالح.

۱۱. آج، لب: ولیکن.

۱۲. همه نسخه بدلهای بجز قم: ستم کردند.

۱۳. همه نسخه بدلهای بجز قم: کردیم.

۱۴. آج، لب + اند.

۱۵. همه نسخه بدلهای بجز قم: و از آن.

کردند که با مانند آن رجوع نکنند، و مصلح شدند، ایشان را آمرزنده و بخشاینده است. و قوله: [مِنْ بَعْدِهَا، ضمیر عاید است با توبه و قوله] ^۱: عَفُورٌ رَحِيمٌ، خبر ^۲ هر دو مبتداست، الّذی هو قوله: إِنَّ رَبَّكَ . و گفتند: خبر در جمله اول محذوف است، حَذْفُهُ اِتِّكَالَ عَلَى الْخَبَرِ الثَّانِي، و قوله: لِلَّذِينَ، تعلق دارد این «لام» به قوله: عَفُورٌ رَحِيمٌ، ای عَفُورٌ رَحِيمٌ لَهُمْ. ۵

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ، گفت: ابراهیم خلیل - علیه السلام - امتی بود. آنکه در او خلاف کردند: بعضی مفسران گفتند ^۳: إِمَامًا يُقْتَدَى بِهِ؛ ابراهیم ^۴ امامی بود مقتدی ^۵ که خلقان در خیر به او اقتدا کردند.

عبدالله مسعود گفت: كَانَ مَعْلَمًا لِلْخَيْرِ، و او بعضی صحابه رسول را وصف [کرد] ^۶ بَانَةٌ، كَانَ أُمَّةً قَانِتًا. او را گفتند این ابراهیم ^۷ بود گفت: دانی تا معنی «أُمَّةٌ قَانِتًا» چه باشد؟ گفتند: بگو. گفت: «امت» مَعْلَمٌ خَيْرٌ بَاشَدُ و «قَانِتٌ» مطیع، و این مرد چنین است.

مُجَاهِدٌ گفت: برای آتش امت خواند که در عهد او، مؤمن، او بود ^۸ و در ^۹ عصر او همه کافر بودند از این جا که ^{۱۰} منفرد بود بدین مسلمانی، حق تعالی او را امت خواند. ۱۵
و مِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُبْعَثُ زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ أُمَّةً وَحْدَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.
قتاده گفت: برای آتش امت خواند که اهل هیچ دین نبودند و إلا او را پیسندیدند ^{۱۱} از جهودان و ترسایان و گبران و مسلمانان.

شهر بن حَوْشَبٌ گفت: در هر روزگار خدای تعالی زمین به برکت و دعای چهارده کس بدارد [۱۰۸-ر] جز در عهد ابراهیم - علیه السلام - که در روزگار او جز او مؤمن نبود که خدای به برکت او زمین برجای بداشت و اهل زمین را روزی داد، ۲۰

۱. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۲. آط، آج، لب: ندارد.

۳. همه نسخه بدلها + ای.

۴. اساس: ابرهیم.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: مقتدی بود.

۶. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۷. اساس، آط: ابرهیم.

۸. قم: مؤمن بود.

۹. همه نسخه بدلها: اهل.

۱۰. قم، آب، آژ: از آن جا که؛ آط، آج، لب: آن جا که.

۱۱. آج، لب: پیسندیدند.

برای این او را امت خواند^۱، که هر خصلت که در امتی و عالمی باشد پراکنده^۲ در او مجموع بود، چنان که شاعر گفت^۳:

وَلَيْسَ لِلَّهِ بِمُتَسَنَّكِرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ

و گفتند: برای آنش امت خواند که قوام امت به او بود، و امت، فُعْلَةٌ باشد من امته، إذا تَبِعَهُ وَقَصَدَهُ، پس فُعْلَةٌ باشد به معنی مفعول كَالطُّعْمَةِ وَالْأَكْلَةِ وَاللُّقْمَةِ والخبرة^۴ و غیر ذلك. و این قَوْتُ آن قول است که گفتند به معنی امام است.

قائناً، ای دائم الطاعة؛ دائم طاعت بود، والقنوت؛ ذوام الطاعة و ذوام القيام فی الصلاة. آنکه به عرف شرع عبارت است از^۵ دعا که در رکعت دوم نماز، قَبْلَ الرُّكُوعِ و بعد القِرَاءَةِ، خوانند^۶، لِقَلِّهِ؛ مطیع بود خدای را، حَنِيفاً؛ مسلمان بود. آنکه اشتقاق او یا از مِثْل باشد یا از استقامت، چنان که بیان کرده ایم^۷. و اُخْتَفَ گویند مَائِلُ الْقَدَمِ را، و نیز آن را که همه پای او بر زمین نشیند، و از جمله مشرکان نبود.

شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ؛ و نیز شاکر بود نعمتهای خدای را. و «شُكْرًا» اعتراف باشد به نعمت مُنْعَمٍ با ضَرْبِی تعظیم او. اجْتَبِيَهُ؛ برگزید خدای تعالی او را، و هَدْيِيَهُ؛ و راه نمود او را به انواع الطاف و توفیق بر ره^۸ راست که ره^۹ مسلمانی است و دین حق. وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً؛ و ما او را در دنیا نیکوی^{۱۰} دادیم از رسالت و خَلَّتْ^{۱۱} و ثنای^{۱۲} نیکو.

مُقاتِلِ حَيَّانٍ^{۱۳} گفت: یعنی آن نمازها که او را فرمودند و به آن تخصیص کردند او را. و گفتند: به تکلیف امت ما^{۱۴} که بر او صلوات^{۱۵} فرستند فی قولهم: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی

۱. آط، آب، آن آج: خواندند، همه نسخه بدلها بجز قم + بعضی دگر گفتند: برای آنش امت خواند.

۲. قم: پراکنده باشد.

۳. آب، آن آج، لب + شعر.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: اتبعه.

۵. آج، لب: و آن.

۶. همه نسخه بدلها + آن.

۷. آط، آج، لب: كَالطُّعْمَةِ وَاللُّقْمَةِ.

۸. همه نسخه بدلها: کردیم.

۹. قم: خواندند.

۱۰. قم: به راه؛ آط، آب، آج: به ره.

۱۱. قم: او را خدای تعالی.

۱۲. آج، لب: نیکی.

۱۳. قم، آج، لب: راه.

۱۴. آط، آج، لب: چنان.

۱۵. آط، آج، لب: رسالت خَلَّتْ.

۱۶. آط، آب، آج، لب: صلوات.

۱۷. قم: ندارد.

فُحْمِدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ. وگفتند: مراد به این حسنه فرزندان مطیع اند که او را داد در وقت پیری و نومیدی. و گفتند که: قبول عام خواست که او را بود در همه امتان. وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ؛ و او در آخرت از جمله صالحان و نیکان ^۱ باشد و بنزدیک خدای تعالی ^۲ درجه و منزلت ایشان دارد تا جمع باشد او را خیر دنیا و آخرت و بعضی دیگر گفتند: در آیت تقدیم و تأخیری هست و مجاز او این است: وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ^۳ حَسَنَةً وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ، گفت: ^۴ وحی کردیم به تو، أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ؛ که ملت و دین او را متابعت کنی، ^۵ یعنی اقتدا کن به او در دعوت با دین خدای از توحید و عدل و نفی ^۶ از کفر و شرک و بر طریق و سیرت او برو. و مراد آن است ^۷ که بر شرع او عمل کن، چه رسول ^۸ - علیه السلام - به شرع هیچ پیغمبر متعبد نبود، عَلِيُّ وَجْهِ الْإِقْتِدَاءِ بِهِ وَالْمُتَابَعَةِ لَهُ، چه اگر چنین بودی از امت او بودی و آن پیغامبر به از او بودی، چه پیغامبر به از امت باشد و مقتدا به از مقتدی ^۹، و این خلاف اجماع است. اما اگر بعضی مسایل ^{۱۰} به اتفاق موافقت باشد آن را با شرع ^{۱۱} دیگر پیغامبران، پیغامبر - علیه السلام - مکلف ^{۱۲} باشد که به آن نه بر سبیل متابعت و اقتدا به ایشان ^{۱۳} باشد بل بر سبیل اتفاق الشرعین ^{۱۴} باشد. و لفظ إِتْبَاعٍ بر توسع و تشبیه باشد، لِاتِّفَاقِ الْفِعْلِ ^{۱۵} فِي الصُّورَةِ. و گفتند ^{۱۶}: مراد به «ملت» تکالیف عقلی است، عَلِيُّ هَذَا التَّوَلَّى. حَنِيفًا ، نصب او بر حال باشد و روا بود که از فاعل بود یا ^{۱۷} حال باشد از رسول

۱. همه نسخه بدلها: باشد و نیکان.
۲. همه نسخه بدلها: بجز قم + در.
۳. آب، آج، لب: و الآخرة؛ آط: ندارد.
۴. همه نسخه بدلها بجز قم: کن.
۵. همه نسخه بدلها: نه آن است که.
۶. قم، آط، آج، لب: مقتدی به از مقتدی.
۷. همه نسخه بدلها بجز قم: دیگر شرع.
۸. قم: به آن.
۹. همه نسخه بدلها: الفعلین.
۱۰. همه نسخه بدلها: نا.
۱۱. همه نسخه بدلها: بجز قم + که.
۱۲. آط، آب: اتفاق شرعین.
۱۳. آط، آج، لب: گفتن.
۱۴. همه نسخه بدلها: باشد و نیکان.
۱۵. همه نسخه بدلها: باشد و نیکان.
۱۶. همه نسخه بدلها: باشد و نیکان.
۱۷. همه نسخه بدلها: باشد و نیکان.

- علیه السلام- و روا بُود که از مفعول بُود یا ^۱ حال بُود از ملت ابراهیم ^۲، و ما کانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ و ابراهیم ^۲، - علیه السلام- از جمله مشرکان نبود. و برای آن تکرار فرمود نفی شرک را از ابراهیم ^۲، که مشرکان گفتند: ما بر ملت ابراهیم ایم، و جهودان و ترسایان همین ^۳ گفتند تا خدای تعالی رد کرد بر ایشان، بقوله: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا [پ - ۱۰۸] وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ ^۵

آنگه گفت: إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ، گفت: روز شنبه تو را به آن ^۵ کردند که در او خلاف کردند، حسن بصری گفت: معنی آن که یعنی ^۶ برایشان کردند یعنی بد بود بر ایشان، و ایشان را نبود بل برایشان بود از آن جا که ایشان را در این روز لعنت کردند و مسخ کردند برای آن که در این روز تعدی [ی] ^{۱۰} کردند و ماهی گرفتند که برایشان حرام بود، فی قوله تعالی: كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ^۷...، و فی قوله: وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ ^۸ - الآیه. و اختلاف ایشان در این روز آن بود که بعضی گفتند: این روز حلال است، و بعضی گفتند: حرام است، بعضی گفتند: أَكْبَرُ الْأَيَّامِ است به حرمت، و بعضی گفتند: نیست، بل یک شبه است. و بعضی دگر گفتند: معنی آیت آن است که ^{۱۵} خدای تعالی تعظیم روز شنبه ^۹ نکرد إلا بر آنان که در او خلاف کردند از جهودان. و آن بود که خدای تعالی تعظیم روز آدینه برایشان واجب کرد ^{۱۰} و عباداتی ^{۱۱} فرمود ایشان را در این روز؛ ایشان خلاف کردند و گفتند: ما این تعظیم روز شنبه را کنیم که خدای تعالی در شش روز آسمان و زمین بیافرید، ^{۱۲} روز آدینه نماز دیگر فارغ شد و روز شنبه بیاسود، ما آن روز ^{۱۳} را تعظیم کنیم. خدای تعالی عند آن تکلیف تعظیم ^{۲۰}

۱. همه نسخه بدلها: نا.

۲. اساس، آط: ابرهیم.

۳. قم: هم این.

۴. سورة آل عمران (۳) آیه ۶۷.

۵. همه نسخه بدلها: روز شنبه بر آنان.

۶. همه نسخه بدلها: ندارد.

۷. سورة نساء (۴) آیه ۱۷.

۸. سورة بقره (۲) آیه ۶۵.

۹. همه نسخه بدلها + واجب.

۱۰. آن، لب: نکرد؛ آج: بکرد.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: عبادتی.

۱۲. همه نسخه بدلها + و.

۱۳. قم: این روز.

روز شنبه برایشان سخت کرد. و بر این قول تقدیر آیت آن بود که: *إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ* *فَرَضاً عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْيَهُودِ*. و گفتند: اختلاف ایشان در شنبه و یکشنبه افتاد^۱. جهودان گفتند: شنبه فاضلتر است، و ترسایان گفتند: یکشنبه.

کلبی گفت: خدای تعالی موسی را فرمود تا بنی اسرائیل را فرماید که تعظیم روز آدینه کنید^۲. گفتند: ما جز شنبه را تعظیم نکنیم که شنبه آن روز است که خدای تعالی در او بیاسود از خلقی اشیاء، و خلاف کردند بر موسی - علیه السلام - چون عیسی بیامد - علیه السلام - و ترسایان را تعظیم روز آدینه فرمود، خلاف کردند و گفتند: ما این روز نخواهیم، چه ما را نباید که عید ما پس از عید ایشان باشد^۳ ما از اول اسبوع روزیک شنبه عید خود کنیم^۴، *فَهَذَا هُوَ اخْتِلَافُهُمْ فِيهِ فِي قَوْلِهِ الْكَلْبِيُّ*.

همام ابن مُنَبِّه روایت کند از ابوهریره که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: *نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ*؛ ما آخرین امتان و پیغامبرانیم^۵ و سابقانیم روز قیامت؛ *إِلَّا أَنَّهُمْ أَوْثُوا الْكِتَابَ قَبْلَنَا*؛ جز آن است که ایشان را کتاب پیش از ما دادند و ما را پس از ایشان مردمان تبع مانند، امروز ما را، یعنی آدینه، و فردا جهودان راست، یعنی شنبه، و پس فردا ترسایان را، یعنی روزیک شنبه.

مکحول گفت: عمر خطاب را بر جهودی چیزی بود او را مطالبت کرد و سوگند خورد به خدایی که محمد را بر همه آدمیان بگزید که مفارقت نکند از او تا حق خود نستاند از او. جهود گفت: خدای محمد را بنگزید^۶ بر خلقان^۱. عمر تینچه ای بر روی او زد، جهود گفت: میان من و تو حاکم ابوالقاسم باشد، یعنی رسول - علیه السلام - آمدند پیش رسول جهود حکایت کرد آنچه رفته بود، رسول - علیه السلام - گفت^{۱۰} عمر را: *أَمَّا بِرَأْسِ لَطْمَةٍ* که بر او زدی دل او خوش کن، و *أَمَّا تَوَائِي يَهُودِي* بشنوبدان که آدم صفی الله بود، و *إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ اللَّهِ*، و *مُوسَى نَجِيَّ اللَّهِ*، و *عِيسَى رُوحَ اللَّهِ*، و *أَنَا*

۱. همه نسخه بدلهای بجز قم: بود؛ همه نسخه بدلهای + که ۲. همه نسخه بدلهای: کنند.

۳. همه نسخه بدلهای بجز قم: بود.

۴. همه نسخه بدلهای بجز قم: عید کنیم.

۵. همه نسخه بدلهای بجز قم: پیغامبران.

۶. همه نسخه بدلهای بجز قم: غیر.

۷. اساس: تواتر کتاب.

۸. همه نسخه بدلهای بجز قم: بنگزید.

۹. آب، آن از خلقان.

۱۰. همه نسخه بدلهای: عمر را گفت.

حبیب اللہ. بلی یا یہودی! خدای تعالیٰ مرا دو نام از نامہای خود اشتقاق کرد؛ او را «سلام» نام است و امت مرا «مسلم» خواند، و او را مؤمن نام است و امت مرا مؤمن خواند. بلی یا یہودی! شما روزی طلب کردی کہ آن روز خدای تعالیٰ ذخیرہ کردہ بود ما را، و آن روز آدینہ است؛ امروز ما راست و فردا شما را و پس فردا ترسایان را. بلی یا یہودی! شما در روزگار^۲ پیش از ما ای^۳ و ما پس از شما ایم در مدت؛ و لکن^۴ پیش شما ایم در قیامت. بلی یا یہودی! بہشت بر پیغامبران حرام است، تا من در او شوم^۵، و بر اوصیای پیغامبران^۶، تا وصی من در او شود^۷ و بر امتان، تا امت من در شوند^۸.

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، [۱۰۹ - ر] آنکہ حق تعالیٰ

رسول را امر کرد، گفت: دعوت کن خلقان را با راہ خدای تعالیٰ، یعنی با دین^{۱۰} خدای. بِالْحُكْمَةِ؛ بہ سخن^۸ درست. وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ؛ و ہند نیکو^۹، وَ جَادِلْهُمْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ؛ و مجادلہ کن و مناظرہ با ایشان بر وجہی کہ نیکوتر باشد. مفسران گفتند: معنی آن است کہ ایذا مکن ایشان را، و رسالت گزاردن رها مکن. و بعضی مفسران گفتند: این آیت منسوخ است بہ آیت قِتَال. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ؛ خدای تو عالمتر است بہ آن کس کہ گمراہ شود از راہ او کہ دین حق است^{۱۵} و عالمتر است بہ آن کہ بر راہ راست و بر طریق^{۱۱} ہدایت باشد، و این بر سبیل تہدید و وعید است^{۱۱}!

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ، مفسران گفتند: این سورت مکی

است مگر این سہ آیت کہ در آخر اوست من قوله: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ، تا بہ آخر سورت کہ در حق کشتگان أحد آمد، و سبب نزولش آن بود کہ مسلمانان چون ہدیدند کہ

۱. ہمہ نسخہ بدلہا + امت.

۲. قم: در این روزگار.

۳. آب، آج، لب: پیش ماہید.

۴. قم + حرام است.

۵. قم: در او شوند؛ آط؛ در او شود؛ آب، آج، لب: در شود؛ ہمہ نسخہ بدلہا + قوله.

۶. ہمہ نسخہ بدلہا بجز قم: یا سخن.

۷. ہمہ نسخہ بدلہا: نیکو.

۸. ہمہ نسخہ بدلہا + قوله.

۹. ہمہ نسخہ بدلہا: وطریق.

مشرکان چه قتل کرده اند^۱ از مسلمانان و چه مُثله کرده اند^۱ و کسان را شکم بشکافته اند،^۲ و خصوصاً حمزه^۳ عبدالمطلب را^۴ و گفتند از مسلمانان کس نماند که او را مُثله نکردند مگر حنظله بن الزّاهب را که پدرش ابوعامر الزّاهب بود و با ابوسفیان^۵ بود برای او حرمت حنظله^۶ از مُثله رها کردند.

۵ مسلمانان چون چنان دیدند گفتند: اگر ما را دست باشد بر اینان^۷، بتر^۸ از این و بیشتر از این کنیم که ایشان کرده اند^۹؛ و مُثله ای کنیم که در عرب کس به کس نکرده است^{۱۰}. و حمزه بن عبدالمطلب را هنده^{۱۱} بنت عُتبه مُثله کرده بود و شکم بشکافته^{۱۲} و جگر او بگرفته^{۱۳}، خواست تا بخورد در دهنش سنگ شد تا بینداخت. رسول را - علیه السلام - بگفتند. رسول - علیه السلام - گفت: حمزه از آن گرامتر است بر خدای که بعضی از او به آتش بسوزد، چه حمزه اهل بهشت است و هند اهل دوزخ، خدای تعالی نخواست که تا^{۱۴} خون حمزه به أحشای^{۱۵} هند مختلط شود.

آنکه گفت: رَحِمَ اللّٰهُ حَمْزَةَ؛ خدای بر حمزه رحمت کناد که من او را نشناختم إِلَّا فَعَالَ خَيْرٍ بُوَدَ وَ رَحِمَ بِيُوَدَ بُوَدَ،^{۱۶} و اگر نه آنستی که قومی محزون شوند بر این، رها کردمی تا خدای او را از شکم^{۱۷} جانوران حشر کردی.

۱۵ آنکه گفت: اگر خدای مرا ظفر دهد بر اینان^{۱۸}، هفتاد کس را به عوض حمزه مُثله کنم. خدای تعالی این آیت فرستاد: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ؛ اگر عقوبت کنی عقوبت به

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: کردند.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: بشکافتند.

۳. همه نسخه بدلها + بن.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم + رضی الله عنه.

۵. همه نسخه بدلها: الزّاهب با ابوسفیان.

۶. کذا: در اساس؛ قم: برای حرمت او حنظله را مُثله نکردند؛ دیگر نسخه بدلها: برای آن حنظله را از مُثله رها کردند.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: ایشان.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: بدتر.

۹. آب، آه، آج، لب: کردند.

۱۰. قم: در عرب کس نکرده است؛ آط، آه، آج، لب: نکرده بود؛ آب: نکرده باشد.

۱۱. همه نسخه بدلها: هند.

۱۲. قم: شکافته.

۱۳. همه نسخه بدلها + و.

۱۴. همه نسخه بدلها: نخواست تا.

۱۵. قم: با احشای.

۱۶. همه نسخه ها بجز قم: ندارد.

۱۷. آج، لب: او را شکم.

۱۸. همه نسخه بدلها بجز قم: ایشان.

مثل ^۱ آن کنی که ایشان کرده باشند شما را. و لفظ «عقوبت» فی قوله: بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ، مجازاست چه آن از ایشان ابتدا بود و ابتدا عقاب نباشد، عقاب آن بود ^۲ که عقیب ^۳ فعلی ^۴ باشد بر وجه استحقاق جز که برای ازدواج لفظ آن را «عقاب» خواند، مثل قوله: وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ^۵...، و قوله: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ...، و این را نظایر بسیار است. و اگر صبر کنی، لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ؛ آن بهتر ^۵ باشد ^۶ صابران را. رسول - علیه السلام - گفت: صبر کنم و آنچه عزم کرده بود ^۷ رها کرد. عبدالله عباس و ضحاک گفتند: این از پیش نزول سورت براءة بود. [آنکه ^۸ خدای تعالی رسول را فرموده بود که قتال با آن کس کن که او با تو قتال کند و ابتدا به قتال مکن] چون سورت براءة فرود آمد و خدای تعالی جهاد فرمود، این آیت منسوخ ^{۱۰} بکرد.

آنکه او راحت کرد بر صبر کردن و ترغیب کرد، گفت: وَأَصْبِرْ؛ صبر کن که صبر تو ^{۱۱} نیست مگر به خدای، ای بِمَعُونَةِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ، به توفیق خدای ^{۱۲} توانی کردن ^{۱۳}! وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ؛ و دلنگ مباش بر اعراض و عدول ایشان از تو. وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ؛ و مباش در تنگی از مکاری که ایشان می کنند. این کثیر خوانند این جا و در سورة التمل: «فی ضیق» به کسر «ضاد» و باقی قرآ به فتح ^{۱۴} خواندند. بعضی گفتند: دو لغت است به یک معنی. و بعضی فرق کردند، گفتند: الضیقُ فی القلبِ والصدرِ؛ والضیقُ فی المعاشِ ^{۱۵} و المساکن. و أبو عمرو گفت، بصریان گفتند: ضیق به فتح، غم باشد و به کسر، شدت. فراء گفت، کوفیان گفتند: هر

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: عقب.

۳. سورة شوری (۱۲) آیه ۴۰.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم + یعنی صبر بهتر باشد.

۵. قم، اط، آب، آز: آن عزم که کرده بود؛ آج، لب: آن عزم که کرده.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم + که.

۷. قم: به تو.

۸. قم: توان کردن.

۹. آج، لب، والصدور.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: باشد.

۱۱. همه نسخه بدلها: فعل.

۱۲. سورة بقره (۲) آیه ۱۶۴.

۱۳. همه نسخه بدلها + صبر.

۱۴. همه نسخه بدلها + ضاد.

۱۵. اط، آز، آج، لب: فی العیش.

دو لغت است، مثل: رَظْلٌ وَرِظْلٌ^۱ [۱۰۹- پ] و قتیبی گفت: ضَیْقٌ تَخْفِيفٌ ضَیْقٌ باشد، كَهَيِّنٌ وَهَيِّنٌ وَلَيِّنٌ وَلَيِّنٌ، و بر این تأویل صفت موصوفی محذوف باشد، كَأَنَّهُ قَالَ: وَلَا تَكُ فِي أَمْرِ ضَیْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ. «مَا» مصدریه است، أَي مِنْ مَكْرِهِمْ. ۵

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا؛ که خدای با متقیان و پرهیزکاران است، وَالَّذِينَ هُمْ مُخْسِنُونَ، و با آنان که نیکوکار^۲ باشند. هَرِمُ بْنُ حَيَّانٍ^۳ را گفتند: ما را وصایتی^۴ کن. گفت: أَوْصِيكُمْ بِالْآيَاتِ الْآخِرَةِ^۵ مِنْ سُورَةِ النَّحْلِ، أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ- إلى آخر السورة. گفت: بر این آیات کار کنی که در آخر سورة النحل است، این سه آیت. وَقَوْلُهُ: «مَعَ»، به معنی نصرت است و معاونت^۶.



مرکز تحقیقات کتاب و تفسیر علوم اسلامی

۱. آرز: رطل برطل.

۲. همه نسخه بدلها قم: نیکو کاران.

۳. آرز: جنان.

۴. همه نسخه بدلها: وصیتی.

۵. آج، لب: الآخر.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: نصرت و معاونت است.

سورت بنی اسرائیل

بدان که این سورت صد و یازده آیت است و هزار و پانصد و سی و سه کلمت است و شش هزار و چهارصد و شست^۱ حرف است. و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که، رسول -صلی الله علیه و علی آله^۲- گفت^۳: هر که او سورت بنی اسرائیل بخواند دلش رقیق شود^۴، آن جا که ذکر مادر و پدر است^۵، خدای تعالی او را در بهشت دو قنطار مزد بدهد، و قنطاری هزار و دو بیست اوقیه باشد، هر اوقیه^۶ بهتر باشد از دنیا و هر چه در دنیاست.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۷

آیه ۱
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ منزّه است آن خدای که ببرد بنده^۸ش را به شب از مسجد الحرام به مسجد دورتر، آن که ما برکه کردیم^۹ پیرامن آن^{۱۰} تا باز [به او]^{۱۱} نماییم از آیتهای [ما]^{۱۲} که او شنوا و بیناست .

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: شصت.

۲. قم، آط، آج، لب: علیه السلام؛ آب، آرز: علیه الصلوات والسلام.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم + که.

۴. آط + و.

۵. قم + و.

۶. قم: هر اوقیه ای.

۷. قم، آج، لب ترجمه کرده است به: به نام خدای بخشاینده مهربان.

۸. قم: بنده خویش؛ دیگر نسخه بدلها: بنده اش.

۹. قم، آج: برکت کردیم؛ آب: برکت کرده ایم؛ آط، لب: برکه کرده ایم.

۱۰. قم: او.

۱۱. از آج، افزوده شد.

۱۲. از آط، افزوده شد.

آیه ۲ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ آلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي
وَكَيْلًا؛ و دادیم^۱ موسی را کتاب^۲ و کردیم آن را بیانی و لطفی^۳ پسران یعقوب را که
مگیری از دون^۴ من و کیلی.

آیه ۳ ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا؛ فرزندان آنان که برگرفتیم با
نوح^۵ - علیه السلام - که او بود بنده‌ای شکر کننده.

آیه ۴ وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ
عُلُوًّا كَبِيرًا؛ و خبر دادیم پسران یعقوب را در کتاب فساد می‌کنی^۶ در زمین دوبار و
بلندی شوی بلندی بزرگ.

آیه ۵ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيِّهَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
الْدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا؛ چون آید وعده^۷ یکی از آن دوبار، برانگیزیم بر شما
بندگانی^۸ از آن ما خداوندان شجاعت سخت تا در شوند در میان سرایها و این وعده‌ای
باشد کرده^۹.

آیه ۶ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا؛
پس برگردانیم^{۱۰} شما را دولت بر ایشان و مدد کنیم^{۱۱} شما را به مالها و پسران و کنیم
شما را بیشتر به یاران.

آیه ۷ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا
وُجُوهُكُمْ وَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا؛ اگر
نیکوی کنی^{۱۲} نیکوی کنی با خود^{۱۳} و اگر بدی کنی و را باشد، چون آید وعده^{۱۴}
باز پسین تا دژم کند^{۱۵} رویهای شما و تا در مسجد شوند^{۱۶} چنان که شدند^{۱۷} در او

۱. همه نسخه بدلها: بدادیم.

۲. همه نسخه بدلها: بیان و لطف.

۳. همه نسخه بدلها: بیانی و لطف.

۴. قم: و انوح؛ آط، آب، آج، لب؛ ما با نوح.

۵. قم: و را.

۶. قم: و ما.

۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸. همه نسخه بدلها: برای خود.

۹. قم: و ما.

۱۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱. همه نسخه بدلها: برای خود.

۱۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۳۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۴۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۵۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۶۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۷۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۸۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۹۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۰۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۱۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۲۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۳۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۴۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۵۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۶۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۷۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۸۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۶. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۷. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۸. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۱۹۹. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۰۰. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۰۱. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۰۲. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۰۳. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۰۴. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۰۵. همه نسخه بدلها: و مدد دهیم.

۲۰۶. همه نسخه بدلها: و مدد ده

نخست بار تا هلاک کنند آنچه بلند کرده باشند هلاک کردنی.

آیه ۸ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمۡ وَإِنْ عُذْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا؛
باشد که خدای شما^۱ رحمت کند و اگر بازایی^۲ باز آییم و کردیم دوزخ برای کافران
بازدارنده.

آیه ۹ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَفْوَمٌ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا^۳؛ این قرآن ره نماید به آنچه^۴ راست تر^۵ است و مرده
دهنده^۶ مومنان را، آنان که عمل نکو کنند^۷ که ایشان راست مزدی بزرگ.

آیه ۱۰ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ و آن که
آنان که ایمان ندارند به آخرت بنهاده ایم^۸ برای ایشان عذابی دردناک.

آیه ۱۱ وَيَذَعُ الْإِنسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ، وَكَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا؛ و بخواند آدمی
به بدی خواندنش^۹ به نیکی و بود آدمی شتاب زده.

آیه ۱۲ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ أَن يَتَذَكَّرَ أَوْ أَرَادَ أَن يَسْتَرْحِمَ أَوْ أَرَادَ أَن يَسْتَعْجِلَ
فَضْلًا مِّنۡ رَبِّكُمۡ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَنَا بِقِسْرٍ وَأَن نُّنۡزِلَ
الْقُرْآنَ نُنۡزِلُهُ آيَاتٍ لِّتَذَكَّرَ أَزۡوَاجًا وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلِتَسْتَشِيرَ
فِي شَأْنِهَا وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلِتَسْتَشِيرَ فِي شَأْنِهَا وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلِتَسْتَشِيرَ فِي شَأْنِهَا

آیه ۱۳ وَكُلُّ إِنسَانٍ لِّرَبِّهِ أَفۡوۡهُ وَأَنۡزَلْنَا إِلَيْكَ الْقُرْآنَ فَذَعۡهُ عَنۡكَ وَتَذَكَّرَ
فِي شَأْنِهَا وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلِتَسْتَشِيرَ فِي شَأْنِهَا
کردیم شب^{۱۰} و روز را دو علامت، بسترديم^{۱۱} علامت شب^{۱۲} و کردیم^{۱۳} علامت روزیما
تا طلب کنی فزونی^{۱۴} از خدایتان و بدانی شمار سالها و حسابها^{۱۵}، و هر چیزی را جدا
کردیم^{۱۶} جدا کردنی.

آیه ۱۳ وَكُلُّ إِنسَانٍ لِّرَبِّهِ أَفۡوۡهُ وَأَنۡزَلْنَا إِلَيْكَ الْقُرْآنَ فَذَعۡهُ عَنۡكَ وَتَذَكَّرَ
فِي شَأْنِهَا وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلِتَسْتَشِيرَ فِي شَأْنِهَا
قیامت نامه ای که بیند^{۱۷} آن را افلاخته^{۱۸}.

۱. آج، لب: بر شما.

۲. اساس: واگره بازایی؛ بانوجه به اتفاق نسخ و معنی آیه، لفظ «نه» حذف شد.

۳. قم + که.

۴. قم + آن.

۵. قم، آط: راستر.

۶. همه نسخه بدلها: مرده دهد.

۷. قم: آنان که کنند نیکیها؛ آط، آب، آج، لب: آنان را که عمل صانع کنند.

۸. آط: بیجاریم؛ قم: بنهاده ایم؛ آب: آماده کنیم؛ آج، لب: مهیا کنیم.

۹. آط، آج، لب: خواندش.

۱۰. قم + را.

۱۱. قم + ما.

۱۲. آج، لب + را.

۱۳. قم: فزونی.

۱۴. آط، آب، آج، لب: شمار.

۱۵. قم + ما آن را.

۱۶. قم، آب: افراشته؛ آط، آج، لب: افراخته.

۱۷. آط، آب، آج، لب: بینند.

۱۸. آط، آب، آج، لب: افراشته.

آیه ۱۴ اِفْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ حَسِيْبًا؛ بخوان نامه ات^۱ بس یاد به تو^۲ امروز بر تو محاسب^۳.

آیه ۱۵ مَن اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا؛ هر که راه یابد^۴ برای خود راه یابد و هر که گمراه شود^۵ گمراه شود بر خود و برنگیرد^۶ برگیرنده ای بار دیگری، و نبودیم ما عذاب کننده تا نفرستیم^۷ پیغامبری را.

فوله: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا، «سبحان» مصدر است از بنای سَبَّحَ يُسَبِّحُ تَسْبِيْحًا و سُبْحَانًا. و نصب او بر مصدر است، و تقدیر او آن است که: أَسْبَحَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ سُبْحَانًا. آنکه فعل بسفگند و مصدر را اضافه کرد با مفعول، و مثله: وَعَدَّ اللَّهُ، و كِتَابَ اللَّهِ، أَيْ وَعَدَّ اللَّهُ وَعَدًّا^۸ وَ كَتَبَ كِتَابًا. جز که این جا اضافه مصدر است با فاعل^۹، و أبو عَبِيدَةَ گفت، اهل مدینه گفتند: سُبْحَانَ اسْمِي است به جای مصدر نهاده چون كُفْرَانَ، وَقَالَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ:

سُبْحَانَهُ ثُمَّ سُبْحَانًا نَعُوذُ بِهِ وَقَبْلَنَا سَبَّحَ الْجُودِي وَالْجُمُدُ
و بعضی دیگر گفتند: نصب او بر نداست، و التقدير: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ، و معنی او تنزیه باشد و تبعید از هر چه لایق نباشد به او^{۱۰}. طلحة بن عبدالله گفت از رسول -عَلَيْهِ السَّلَامُ- پرسیدم که: معنی سُبْحَانَ اللَّهِ چه باشد؟ گفت: تَنْزِيَهُ اللَّهِ مِنْ كُلِّ سُوءٍ؛ دور کردن از خدای هر بدی؛ و به معنی نماز آمده است، کقوله: فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ^{۱۱}، أَيْ مِنَ الْمُصَلِّينَ؛ و نماز نافله را سُبْحَةَ گویند. و در حدیث آمده است: كَانَ ابْنُ عُمَرَ [يُصَلِّي] سُبْحَتَهُ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ الْمَكْتُوبَةَ؛ یعنی عبدالله عمر نماز نافله هم در آن مسجد کردی که نماز فریضه کردی. و به معنی

۱. قم: نامه خویش را.

۲. قم: بس است به تن تو؛ آط، آج، لب: بسی تو؛ آب: بس است نفس تو.

۳. قم: شمار کننده.

۴. آط، آج، لب: راه نماید.

۵. آج، لب: بفرستیم. ۸. آط، آب، آج، آن، آج، لب: وَعَدَّ وَعَدًّا.

۹. آج، لب: بفرستیم. ۱۰. همه نسخه ها بجز قم + به اولایق نباشد.

۱۱. سورة صافات (۳۷) آیه ۱۴۳. ۱۲. اساس: ندارد؛ از قم، افزوده شد.

استثنا آمده است [فی قوله: **لَوْلَا تُسَبِّحُونَ**،^۱ اى هَلَا تَسْتَتُونَ؟. و این لغت بعضی یمنیان است، و سبحة به معنی «نور» آمده است]^۲ در آن خبر که: **لَوْلَا ذَلِكْ لَأَخْرَقْتُ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ**، اى نُورُ وَجْهِهِ. و مبرد گفت: وجه این آن باشد که اگر بیننده ای بیدیدی بگفتی: **سُبْحَانَ اللَّهِ**؛ و در جای تعجب آمد^۳: چنان که **أَعشى**^۴ گفت^۵:

أَقُولُ لَمَّا جَاءَنِي فَخْرُهُ سُبْحَانَ مِنْ عِلْقَمَةَ الْفَاجِرِ

- و در بعضی احادیث آمد که یکی از جمله بزرگان گفت: هرگز ندانستم که گفتن **سُبْحَانَ اللَّهِ** معصیت باشد، حتى دَخَلْتُ عَلَى فُلَانٍ؛ تا در نزدیک فلان کس شدم، مردی حاضر بود آن جا، نامه ای در آوردند و پیش صاحب صدر بنهادند او برگرفت و می خواند. این مرد که حاضر بود گفت: **سُبْحَانَ اللَّهِ**! صاحب صدر گفت: ۱۰ چه خواستی به این تسبیح؟ گفت: تعجب آن که چون فلانی چونین مخاطبه به تو نویسد! مرد در خشم شد و بفرمود تا او را حاضر کردند و بر او استخفاف کرد و او را برنجانید. من گفتم: این آن جای است که **سُبْحَانَ اللَّهِ** گفتن بر این وجه معصیت باشد. **الَّذِي أُسْرِي**؛ که ببرد بنده یش را^۶، يقال: **سُرِيَ يَسْرِي سُرْيًا**، [۱۱۰-پ] و **أُسْرِي يُسْرِي إِسْرَاءً**، لغتان، و **هُوَ سَيْرٌ اللَّيْلِ**، و بر این قول «با» تعدیه را باشد. بعضی ۱۵ دیگر گفتند: و **سَرَيْتُ سُرْيًا** لازم باشد، و **أُسْرَيْتُ غَيْرِي إِسْرَاءً** [متعدی]^۷، بر این قول «با» زیادت باشد، و مثله: **تُثِبْتُ بِالذُّهْنِ**، قال الشاعر:

وَلَيْلِي ذَاتِ دُجَى سَرَيْتُ وَلَمْ يَلْتَنِي عَنْ سُرَاهَا لَيْتُ

- نصب او بر ظرف باشد، و بعضی علما گفتند: تکبیر او دلیل کرد بر آن که این اسرا در بعضی شب بوده است و دلیل این قول قراءت **حُذِيفَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ مَسْعُودَ** است ۲۰ **مِنَ اللَّيْلِ، مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**، «مِنْ» ابتدا غایت راست و «إِلَى» در برابر او انتها

۱. سوره قلم (۶۸) آیه ۲۸.

۲. دیگر نسخه بدلها: **يَسْتَتُونَ**، که با توجه به ضبط آیه در قرآن کریم درست تر بنظر می آید.

۳. اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

۴. **آز، آج، لب**: آمده است.

۵. **قم**: علقمه؛ **آج، لب**: عیسی.

۶. **آب، آز + شعر**.

۷. **قم**: خویش را؛ دیگر نسخه بدلها: بنده اش را.

۸. نسخه بدلها: ندارد؛ به قیاس چنانچه مرحوم شعرانی، افزوده شده؛ شاید نظر ابوالفتح آرد بوده است که با ذکر

کلمه «غیری» که قطعاً مفعول «اسریت» است جمله بی نیاز از ذکر کلمه متعدی است.

غایت را.

در این دو روایت است: یکی آن که، رسول - علیه السلام - گفت من در مسجد الحرام بودم در حجر میان خفته و بیدار که جبریل آمد و براق آورد، و این روایت انس است و مالک بن صغصعه. و روایت دیگر آن است که، رسول - علیه السلام - گفت: مرا از حجره ام هانی به آسمان بردند، و تأویل کردند این آیت را بر آن که حرم را جمله مسجد خوانند، و این روایت کلبی است و ابوصالح از ام هانی که او گفت: رسول را - علیه السلام - از حجره من به آسمان بردند نماز خفتن [بکرد و من با او نماز خفتن] ^۱ بکردم و بخفتم و او را در نماز گاه رها کردم بیدار نشدم تا او مرا بیدار کرد ^۲ برای نماز بامداد، مرا گفت: برخیز یا ام هانی تا تو را حدیثی کنم ^۳. گفتم: یا رسول الله! احادیث و احوال ^۴ تو همه عجایب ^۵ باشد.

آنگه نماز بامداد بکرد. چون فارغ شد، گفت: بدان که دوش ^۶ نماز خفتن بگزاردم جبریل آمد و من هم این جا نشسته بودم، مرا گفت: برخیز و بیرون آی ^۷، برخاستم و بیرون شدم، فرشته ای ایستاده بود و اسپه، مرا گفت: برنشین. من برنشستم، هر کجا به نشیبی رسیدم، دستهایش دراز شد ^۸ و پایها کوتاه، و هر کجا به فرازی رسیدیم ^۹ پایهایش دراز شدی و دستها ^{۱۰} کوتاه تا به بیت المقدس رسیدم و آن جا نماز بکردم. و ساق الحدیث ^{۱۱} الی آخره. و اکنون نماز بامداد با شما بکردم.

مقاتل گفت: شب معراج پیش از هجرت بود به یک سال، و گفتند: یک بار بود، و گفتند: دو بار بود؛ یک بار از مسجد الحرام و یک بار از خانه ^{۱۲} ام هانی بنت ابی طالب. و گفته اند: بسیار بارها بود.

۱. اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

۲. اساس: نکرد؛ به قیاس قم و اتفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

۳. قم، آط، آج، لب: گویم؛ آب، آن: گویم.

۴. آج، لب: اقوال.

۵. قم: عجب.

۶. همه نسخه بدلها + چون.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم + من.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: رسیدی؛ قم: رسیدم.

۹. قم: رسیدم؛ دیگر نسخه بدلها: رسیدی.

۱۰. آط، آج، لب: شدی.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: حجره.

۱۲. آب، آن: دستهاش.

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا؛ به مسجد دورتر، یعنی به مسجد بیت المقدس. برای آتش^۱ «أقصى» خواند که دورتر مسجدی است که آن را زیارت کند. الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ، آن مسجد که ما برکه کردیم^۲ بر پیرامن^۳ آن. گفتند: از جویها و آبها و درختان میوه خواست. مجاهد گفت: برای آتش مبارک خواند که مقرر آنبیا بود و مهبط فریشتگان و وحی خدای تعالی. و آن صخره و سنگ که خدای تعالی خلقت آن را روز قیامت از او حشر کند^۴ آن جاست، لِيُثْرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا تا با او نماییم از آیات و علامات و عجایب ما، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ که او خداوندی شنوا و بیناست.

اما قصه معراج قصه ای دراز است و در او اختلاف بسیار کرده اند^۵، و روایات واهی ضعیف. و ما آنچه معتقد است بر سبیل اختصار بگوییم. إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

- ۱۰ بدان که مسلمانان خلاف کردند در معراج: بعضی نفی کردند^۶، و گفتند: نبود و رفتن رسول - علیه السلام - بیشترنا به بیت المقدس نبود که ظاهر قرآن بیش از این نیست، و آن معتزلیان اند^۷. و جماعتی دگر گفتند: رسول - علیه السلام - این در خواب دید، و آن نجاریانند^۸. و بعضی حشویان گفتند: روح او به معراج بردند و تن او در مکه^۹ بود. و آنچه درست است آن است که رسول - علیه السلام - را به آسمان بردند به نفس و تن او و آسمانها به او عرضه^{۱۰} کردند و بهشت و دوزخ بر او عرض کردند و او ۱۵ معاینه بدید چنان که گفت: [۱۱۱-ر] مَرَّضْتُ عَلَى الْجَنَّةِ حَتَّى هَمَمْتُ أَنْ أَقْطِفَ مِنْ ثَمَرَاتِهَا وَ مَرَّضْتُ عَلَى النَّارِ حَتَّى انْقَبْتُ خَرَّهَا بَيْدِي، چنان که در سیاق قصه بیاید.

اما سیاق^{۱۱} قصه به روایت انس بن مالک و ابوهریره و عبدالله عباس و عایشه و

۱. آط، آج، لب: بر آتش.

۲. قم: برکت کرده ایم؛ آط، آج، لب: برکت کردیم؛ آژ: برکت گردانیم.

۳. آط، آب، آج، لب: پیرامن. ۴. همه نسخه بدلها: کنند.

۵. همه نسخه بدلها: ندارد؛ قم + و نیز حشو بسیار آورده اند؛ دیگر نسخه بدلها + و در او حشو بسیار آورده اند و خلاف بسیار کرده اند.

۶. آط، آج، لب: بعضی گفتند: نبود و نفی کردند؛ آب، آژ: بعضی گفتند و نفی کردند.

۷. آط، آج، لب: معتزله اند.

۸. اساس: نجار باشد؛ با توجه به نسخه قم و اتفاق همه نسخه بدلها تصحیح شد.

۹. قم: به مکه. ۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: عرض.

۱۱. آط: سیاق.

ام هانی و مالک بن صعصعه به اختلاف الفاظ و اتفاق معانی، و حدیث بعضی داخل است در حدیث بعضی، آن است که: رسول -صلی الله علیه و علی آله- گفت: من به مکه بودم^۱، بَيْنَ النَّائِمِ وَالْيَقْظَانِ؛ میان خفته و بیدار^۲. به یک روایت گفت: در حجر بودم و آن جایی است در پس^۳ خانه کعبه، و به یک روایت در خانه ام هانی. و مرا گفتند^۴: برخیز^۵، برخاستم و بیرون آمدم و مرا فرمودند^۶ تا به آب زمزم غسل کنم. و به یک روایت اینایی بیاوردند و آب کوثر با خود داشتند^۷ با آب زمزم بیامیختند^۸ مرا فرمودند تا از آن آب وضو کردم.

و اما حدیث^۹ شق البطن و غسل^{۱۰} القلب، این^{۱۱} حدیثی منکر است عقلاً و شرعاً و وجوه فساد آن گفته شود. اِنْ شَاءَ اللهُ فِي قَوْلِهِ: اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ^{۱۲}.

آنکه مرا از مسجد بیرون^{۱۳} آوردند بر در مسجد براق ایستاده^{۱۴} بود، و آن اسپ بود از خر مهتر و از شتر^{۱۵} کهتر^{۱۶}، رویش چون روی آدمیان بود، و دنبالش چون دنبال شتر^{۱۵} و سم او چون سم گاف^{۱۶} و برش چون برش اسپ، و دست و پایش چون دست و پای شتر بود، و سینه اش^{۱۷} چون یاقوت سرخ بود و پشتش چون در سپید بود، زینی از زینهای بهشت بر او نهاده، و او را دو پر بود چون پرتاووس، رفتنش چون برق بود و یک گام او^{۱۸} چشم زخم بود. آن اسب را پیش من کشیدند و گفتند: برنشین که این اسب ابراهیم خلیل است که بر او خانه کعبه را زیارت کردی. چون خواستم

۱. آج، لب + و.

۲. آط، آج، لب: بیدار.

۳. همه نسخه بدلها: از پس.

۴. قم: جبریل مرا گفت؛ آط، آب، آن: جبریل آمد. علیه السلام. و مرا گفت؛ آج: جبریل. علیه السلام. آمد و مرا گفت.

۵. همه نسخه بدلها + من.

۶. قم، آب، آن: فرمود.

۷. همه نسخه بدلها + و.

۸. قم: قلب.

۹. سورة انشراح (۹۴) آیه ۱.

۱۰. آط، آج، لب: ایستاده.

۱۱. آج، لب + و دنبالش چون دنبال شتر بود و برش او چون برش اسپ بود.

۱۲. همه نسخه بدلها: سینه اش.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم + یک.

۱۴. قم + تا.

۱۵. آط، آج، لب: واحادیث.

۱۶. قم: آن.

۱۷. آج: برون.

۱۸. قم: استر.

- تا بر نشینم سرباز زد، جبریل گفت: بیارام ای بُراق که بهترین خلقان^۱ بر تو خواهد نشستند^۲ و این فخر که تو را خواهد بود از جنس توهیج چهار پای^۳ را نیست. گفت: بلی یا^۴ جبریل ولکن به شرطی، و آن آن است که فردای قیامت^۵ چون من بسیار پیش او کشند با من شرط کند که جز بر من ننشینند که من طاقت مفارقت او ندارم. رسول - علیه السلام - شرط کرد گفت: دست بر پشت او نهادم خوی بریخت از حیا و شرم و چنان متطاطی شد تا نزدیک آن بود که شکمش به زمین رسد^۶.
- و در روایت سلیمان^۷ اعمش و عطاء بن السائب از امیرالمؤمنین - علیه السلام -^۸ و شعبی از عبدالله مسعود که: رسول - علیه السلام - گفت: چون جبریل آمد و مرا از حجره ام هانی بیرون آورد میکایل را دیدم عنان اسپ^۹ گرفته که آن را بُراق می گفتند به سلسله ای از زر بسته، رویش چون روی آدمیان و خدش چون خد اسپ و^{۱۰} برشش^{۱۱} از مروارید به مرجان سرخ برهموده^{۱۲} و موی پیشانی از یاقوت سرخ و گوشهایش^{۱۳} از زمرد سبز و چشمهایش چون زهره و مریخ، آغز^{۱۴} مُحَجَّل، پرهایش چون پره‌های کرکس، دنبالش چون دنبال گاف^{۱۵} شکمش چون سیم سپید بود و گردنش^{۱۶} و سینه و پشتش چون زر سرخ.
- جبریل - علیه السلام -^{۱۷} عُرف^{۱۸} او بمالید و او را پیش من کشید و من بر نشستم. او^{۱۵} ساعتی می رفت به گام و ساعتی می دوید و ساعتی می پرید و جبریل بر دست راست من بود، از من مفارقت نمی کرد و روی به جانب بیت المقدس نهادیم از دست راست آوازی شنیدم که می گفت: ای محمد^{۱۹} یک ساعت بایست تا از تو چیزی^{۲۰} بپرسم من براندم و التفات نکردم چون پاره ای برفتم از دست چپ ندایی شنیدم که^{۲۱}: یا محمد

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: خلق.

۳. آج، لب: چهار پایان.

۵. آط: فرداد قیامت / در قیامت.

۷. قم: سلیمان.

۹. آج، لب + را.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم: برپیموده.

۱۳. همه نسخه بدلها: گاو.

۱۵. آب، آج، لب: عرق.

۱۷. آج، لب: خبری.

۲. همه نسخه بدلها بجز قم: نشست.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: ای.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: شکم بر زمین نهاد.

۸. آن: علی.

۱۰. آن: پوشش؛ آج: برش؛ لب: پرش.

۱۲. همه نسخه بدلها: گوشهایش.

۱۴. همه نسخه بدلها: گردن.

۱۶. همه نسخه بدلها: پا.

۱۸. آط، آب، آج، آرز + گفت.

بایست تا از تو چیزی پرسم. من براندم و التفات نکردم.
 چون از آن جا برفتم^۱ عجوزی^۲ پیش من آمد آراسته به انواع زینت [۱۱۱-پ] مرا گفت^۳: توقف کن تا تو را چیزی گویم. من اسب براندم و به او نگاه نکردم.
 چون از آن جا بگذشتم من جبریل را گفتم: یا جبریل این^۴ که بود که مرا ندا کرد از دست راست؟ گفت: آن داعیه^۵ جهودان بود، نیک کردی که جوابش ندادی که اگر او را جواب دادیت^۶، امت توبه جهود میل کردند. گفتم: آن که بود که از چپ مرا ندا کرد؟ گفت: آن داعیه ترسایان بود و اگر^۷ جواب دادیت^۸ او را، امت توبه ترسای^۹ میل کردند. گفتم: آن عجوز که بود که از پیش من برآمد^{۱۰}، مرا گفت توقف کن؟ گفت: آن^{۱۱} دنیا بود و اگر او را جواب دادیت^{۱۲} امت توبه دنیا میل کردند. ۱۰

چون از آن جا برفتیم^{۱۳} دو انا^{۱۴} پیش من آوردند: یکی را آب در بود و یکی را خمر^{۱۵}، من انای آب بستدم و باز خوردم. چون خمر عرضه کردند، گفتم: نخواهم که سیراب شدم. جبریل مرا گفت: نیک کردی که خمر نخواستی والا امت تو موله شدند به خمر خوردن. گفتم: از آن جا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی می کشتند و حالی به بر^{۱۶} می آمد و می درویدند^{۱۷} و دیگر باره می کشتند. من گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت: اینان^{۱۸} مجاهدان اند در سبیل خدا، که حسنات ایشان مضاعف می کنند به هفتصد^{۱۹} ضعف و آنچه نفقه کنند از مال خدای، عوض باز دهند^{۲۰} ایشان را. ۱۵

۱. آط، آب، آج، لب: برفتم.

۲. همه نسخه بدلها + یا محسد.

۳. قم: دادی؛ آط، آج، لب: داده ای؛ آب، آن: می دادی.

۴. آط، آب، آن: آج؛ اگرش.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: به ترسای.

۶. آط، آب، آن: آج + زن.

۷. همه نسخه بدلها: برفتم.

۸. قم: در یکی آب بود و در یکی خمر؛ لب: آب ذرا بود و یکی را خمر.

۹. قم: بیرون؛ آط، آب، آن: آج، لب: به درو.

۱۰. آط، آن: آج، لب + را.

۱۱. آط، آج: هفتصد.

۱۲. قم + دیدم.

۱۳. آب، آن: آج، لب: آن.

۱۴. قم، آب، آن: لب: دادی؛ آط، آج: دادی.

۱۵. آط، آب، آن: آج: باز آمد.

۱۶. آط، آج، لب: انای؛ آن: انای.

۱۷. قم: درویدند.

۱۸. قم، آط، آن: آج، لب: این.

۱۹. قم: دهد.

از آن جا بگذشتم، جماعتی را دیدم مردمانی را بگرفته بودند و سرهای ایشان به سنگ می‌کوفتند، هرگه که بکوفتندی دگر باره درست شدند^۱. بار دیگر به سنگ بکوفتندی هم چونین^۲. من گفتم یا^۳ جبریل اینان که اند؟ گفت اینان آنان اند که در نمازهای فریضه تقصیر کرده اند و در نماز کسلانی کرده اند و از نماز خفتن^۴ بخفته اند نماز نا کرده. اینان را هم چونین^۲ عذاب می‌کنند تا روز قیامت.

۵

از آن جا بگذشتم جماعتی را دیدم هر یکی را^۵ خرقه پاره ای بر عورت نهاده ایشان را به جانب دوزخ می‌رانند^۶ چنان که چهار پایان را رانند به ضریح و زقوم و حمیم و سنگهای دوزخ. گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت: آنان اند که زکات مال نداده اند^۷، اینان به این عذاب گرفتار^۸ باشند تا به قیامت، وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.

۱۰

از آن جا بگذشتم جماعتی را دیدم پاره ای گوشت پاکیزه پخته در پیش ایشان نهاده و پاره ای گوشت پلید خام^۹، ایشان گوشت پاک پخته رها می‌کردند و گوشت پلید خام می‌خوردند. من گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت: اینان گروهی اند از امتی تو که ایشان را زنان حلال پاکیزه باشند^{۱۰} ایشان را رها کنند و تعرض حرام کنند و از زنان هم چونین^{۱۱}، شوهران خود را رها کنند و میل به مردان^{۱۲} نامحرم کنند.

۱۵

آنگه گفت: در راه چوبی^{۱۳} دیدم که هر کس^{۱۴} که به او بگذشت جامه اش^{۱۵} بدرید و اندامش بخراشید. گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این مثل مردمانی است از امتی تو که بر راهها^{۱۶} بنشینند و راه زنند. آنگه این آیت بر خواند: ... وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ - الْآیة ۱۷.

۱. همه نسخه بدلها: شدی.

۲. همه نسخه بدلها: ای.

۳. همه نسخه بدلها بجز آژ + رقه ای از.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم: می رانند.

۵. همه نسخه بدلها گرفتارند.

۶. آج، لب: باشد.

۷. قم: میل مردان.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: از آن جا بگذشت.

۹. آج، لب: به راهها.

۱۰. همه نسخه بدلها: همچنین.

۱۱. همه نسخه بدلها + نا کرده.

۱۲. آط، آب، آج، لب: ندادند.

۱۳. قم: کال.

۱۴. همه نسخه بدلها بجز قم: همچنین.

۱۵. قم: خاری.

۱۶. قم: جامش + آط: جامه یش.

۱۷. سوره اعراف (۷) آیه ۸۶.

آنکه به مردی بگذشتم^۱ که او پشته ای^۲ هیزم بسیار جمع کرده بود^۳ و درهم بسته، می خواست تا برگردد نمی توانست^۴ پاره ای دیگر بر سر می نهاد. گفتم: ای جبریل این کیست؟ گفت: این مثال مردی است از امت تو که امانات مردمان^۵ پیش او باشد و او به آن قیام نتواند کردن، دگر می ستاند و اضافت می کند با آن.

گفت: از آن جا بیامدم^۶ جفاعتی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهای ایشان به مقاریض آهن^۷ می بریدند، هر گه که ببریدند باز هم چنان شد^۸ که بود. من گفتم: اینان کیستند^۹ ای جبریل؟ گفت: هُوَ لَا يَخْطِبُ الْفِئْتَةَ^{۱۰}، گفت: اینان خطیبان فتنه اند.

گفت: آنگاه^{۱۱} برسیدم به جایی که سوراخی بود کوچک از او گاوی بزرگ بیرون^{۱۲} می آمد باز می خواست تا با جای^{۱۳} شود نمی توانست. گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این مثال^{۱۴} مردی است که سخنی از دهن بیرون اندازد [۱۱۲-ر] بزرگ پس پشیمان شود، باز خواهد تا رد کند و باز جای برد^{۱۵}، نتواند.

گفت: از آن جا بیامدم به وادی رسیدم بویی شنیدم^{۱۶} خوش و آوازی. گفتم: ای جبریل این چه بوی است و این چه آواز است؟ گفت: این بوی بهشت است و آواز خازنان اوست، می گوید: بار خدایا آنچه مرا وعده کرده ای انجاز فرمای که شرف و عُرف^{۱۷} من بلند شد و سندس و استبرق و حریر من بسیار شد و لؤلؤ و مرجان و زرو سیم من بسیار شد^{۱۸} و اکواب و اباریق من و آب و شیر و می و انگبین من به غایت رسید. آنچه مرا وعده کرده ای بفرمای تا به من آرند. گفت: لَكَ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ،

۱. اساس: بگذشت؛ با توجه به قم و اتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلهای: پشته.

۳. آج، لب + و دیگر بر آن بالا می نهاد.

۴. آط، آج، لب: مردمانی.

۵. همه نسخه بدلهای: بگذشتم.

۶. آط، آب: کنید؛ آج، لب: که اند.

۷. همه نسخه بدلهای: بجز قم: آهنین.

۸. آط، آج، لب: برون.

۹. آط، آج، لب: امثال.

۱۰. همه نسخه بدلهای: آنگه.

۱۱. آط، آج، لب: آرز، باز جای؛ آج، لب: باز جایی.

۱۲. همه نسخه ها بجز قم: خواهد تا باز پوشد.

۱۳. همه نسخه بدلهای: بگذشتم.

۱۴. آط، آج، لب: یافتم.

۱۵. همه نسخه بدلهای: شرف و عُرف.

۱۶. آط، آج، لب: از حد بگذشت.

گفت: تو راست هر مؤمنی و مؤمنه ای که ایمان دارد^۱ به من و پیغامبر^۲ من و شرک نیارد به من^۳ و عمل صالح کند. هر که از من ترسد، ایمن^۴ شود و هر که از من چیزی خواهد، بدهمش و هر که قرضی به من دهد، مکافاتش کنم [و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم]^۵ که من خداوندی ام که جز من خدایی نیست و وعده^۶ خلاف نکنم. **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ^۷، تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۸**. بهشت گفت راضی شدم^۹.

از آن جا بگذشتم آوازی منگر شنیدم از وادی و بویی کریه^{۱۰}، گفتم: ای جبریل! این چه بوی است و این چه آواز است؟ گفت: این بوی دوزخ است و آواز بانیکان^{۱۱} که می گویند: بار خدایا! آنچه وعده بکرده ای مارا، بده که سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم من، و سعیر و ضریع من، و عَسَاق و عذاب من بسیار شد. قعر^{۱۲} من دور شد و گرمای من سخت شد. گفت: تو راست هر مشرک و مشرکه ای و کافری و کافره ای و خبیثی و خبیثه ای و کُلُّ جَبَّارٍ لَا يُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ. گفت: راضی شدم. پس رسیدم به جایی، جبریل مرا گفت: فرود آی و نماز کن. این جا من فرود آمدم و نماز کردم. مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی؟ گفتم: نه. گفت: به طیبه، یعنی^{۱۳} مدینه، **وَأَلَيْهَا الْمُهَاجِرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ - وَآلَهُ هَجْرَتُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.^{۱۴} از آن جا برفتم چندان که خدای خواست، مرا گفت: فرود آی و نماز کن من فرود آمدم و نماز کردم، مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی^{۱۵}؟ به طور سینا که خدای تعالی با موسی مناجات کرد.

از آن جا برفتم به جایی رسیدم جبریل مرا گفت: فرود آی و نماز کن من فرود آمدم و نماز کردم. مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی^{۱۶}؟ به بیت اللحم که مولد عیسی است - **عَلَيْهِ السَّلَامُ**..

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: آرد.

۲. قم: و هر که به من شرک نیارد.

۳. اساس: ندارد؛ از قم افزوده شد.

۴. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱.

۵. همه نسخه بدلها + گفت.

۶. قم + یافتیم از وادی.

۷. آواز بانیکان/ آواز زبانیگان (زبانیه) که ضبط اغلب نسخه بدلها نیز چنین است.

۸. آج، لب + به.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم + گفتم: نه، گفت.

۱۰. قم: پیغامبران.

۱۱. قم: آمن.

۱۲. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم + گفت.

۱۴. همه نسخه بدلها بجز قم + گفتم: نه، گفت.

از آن جا برفتم تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فریشتگان را دیدم آن جا که از آسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا تحیت کردند^۱ و بشارت دادند به کرامت از جهت خدای تعالی. مرا گفتند: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا حَاشِرُ، من جبریل [را]^۲ گفتم: این چه خطاب است که اینان می گویند؟ گفت: می گویند: سلام بر تو^۳ ای اول، یعنی تو اول کسی که فردا^۴ قیامت از گور برخیزد^۵. و آخری^۶ به آن معنی که ختم و آخر پیغامبرانی، و حاشری بآن معنی که حشر قیامت به تو و امتی تو برخیزد.

برفتم تا^۷ در مسجد بیت المقدس رسیدیم^۸. جبریل - علیه السلام - گفت: فرود آی. من فرود آمدم او اسپ مرا در حلقه در مسجد بست به خطامی از حریر بهشت [و گفت: این آن حلقه است که پیغامبران چهار پایان خود در او بستندی، چون این جا آمدندی.]^۹ چون در مسجد شدم پیغامبران را دیدم آن جا.

و در حدیث ابوالعالیه چنان است که گفت: ارواح پیغامبران^{۱۰} دیدم آن جا از عهد ادریس و نوح تا به روزگار عیسی - علیه السلام - خدای تعالی ایشان را جمع کرده بود، بر من سلام کردند و مرا همان تحیت کردند که فریشتگان کرده بودند. من گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت: اینان برادران تواند از انبیا و رسولان، قریش دعوی می کنند که خدای را انباز است، و جهودان و ترسایان می گویند خدا را^{۱۱} فرزند است. بپرس از پیغامبران تا خدا را شریک هست؟ و ذلک قوله^{۱۲}: **وَ أَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ**^{۱۳}. ایشان اقرار دادند خدای را به ربوبیت و توحید.

آنکه همه را جمع کرد و با فریشتگان [۱۱۲-پ] به صفها بداشت و دست من گرفت و مرا در پیش ایشان داشت تا بایشان^{۱۴} امامت نماز کردم، دو رکعت نماز

۱. قم: گفتند. ۲. از قم، افزوده شد. ۳. قم + باد.

۴. قم، آج، لب: فردای. ۵. همه نسخه بدلها بجز قم: برخیزی.

۶. همه نسخه بدلها: و آخر. ۷. همه نسخه بدلها + به.

۸. آب، آرز: رسیدم. ۹. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۱۰. قم، آب، آرز: علیهم السلام. ۱۱. همه نسخه بدلها بجز قم + زن و.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز قم + زن و. ۱۳. همه نسخه بدلها + تعالی.

۱۴. سورة زخرف (۴۳) آیه ۴۵. ۱۵. همه نسخه بدلها: با ایشان.

بکردم. آنگه پیغامبران - صلوات الله علیهم^۱ - بر خدای تعالی ثنا گفتند^۲ به آن نعمت که بر ایشان کرد.

ابراهیم^۳ گفت: اسپاس^۴ آن خدای را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکی عظیم داد و مرا امتی^۵ قانت کرد که خلقان به من اقتدا کنند و آتش^۶ بر من نبرد و سلام کرد.^۵

آنگه موسی - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، گفت: اسپاس^۷ خدای را که با من سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بردست^۸ من کرد و بنی اسرائیل را به من نجات داد و از امت من قومی را کرد^۹ که به حق راه نمایند و به حق داد دهند.

آنگه داود - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، گفت: اسپاس^{۱۰} خدای را که مرا ملکی عظیم داد و مرا زیور بیاموخت و آهن نرم بکرد برای من و کوهها را مسخر کرد تا با من تسبیح کردند و مرا حکمت داد و فصل الخطاب.

آنگه سلیمان بر خدای ثنا گفت، و گفت: سپاس آن خدای را که باد^{۱۱} مسخر من کرد و شیاطین را در فرمان من کرد تا برای من محاریب و تماثیل^{۱۲} کردند، و ذلک قوله: **يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ...**^{۱۳} و منطق الطیر مرا بیاموخت و مرا بداد از هر^{۱۴} فضلی و مرا ملکی داد که^{۱۵} کس را از پس من نباشد.

آنگه عیسی - علیه السلام - بر خدای ثنا گفت، بقوله: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي كَلِمَةً مِيثَةً؛** سپاس آنخدا را که مرا کلمتی کرد از او، و مثل^{۱۶} من چون مثل آدم کرد که او را از خاک بیافرید و مرا کتاب و حکمت بیاموخت و توریت و انجیل و بردست من مرده زنده کرد و اُکمه و ابرص را به دعای^{۱۷} من شفا داد و مرا رفیع^{۱۸} کرد و پاک^{۱۹}

۱. همه نسخه بدلها بجز قم + اجمعین.

۲. قم: کردند.

۳. اساس، قم، آطه، آن، آج: ابرهیم.

۴. همه نسخه بدلها: سپاس.

۵. آن آج، لب: ائت.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم + نمرود.

۷. همه نسخه بدلها: سپاس آن.

۸. همه نسخه بدلها بجز قم: به دست.

۹. قم: کرد قومی را.

۱۰. همه نسخه بدلها + را.

۱۱. اساس: محاریب، بآنوجه به قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۱۲. سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳.

۱۳. قم: از بهر.

۱۴. قم: بردست.

۱۵. همه نسخه بدلها بجز قم: رفع.

بکرد و مرا و مادرم را پناه داد از شیطان رجیم.

آنگه من گفتم: شما همه بر خدای ثنا گفتمی و من نیز بر خدای ثنا گویم^۱ به احسانی که با من کرد سپاس خدا را که مرا به رحمت جهانیان کرد و مرا به کافّة الناس فرستاد به بشارت و انذار^۲ و قرآن بر من انزل کرد که در او بیان همه چیزی است^۳، و ائت مرا بهترین امتان کرد و ائت مرا امتی^۴ وسط کرد و ائت مرا اولینان و آخرینان کرد، و مرا شرح صدر کرد و بار گران از من فرو نهاد، و ذکر من رفیع کرد^۵ و مرا به فاتح^۶ و خاتم کرد. ابراهیم^۷ - علیه السلام - گفت بهذا فضلكم مُحَمَّدٌ؛ محمّد را این^۸ بر شما فزون آمد آنگه سه انا بیاوردند سر پوشیده: یکی را آب در بود و یکی را شیر و یکی را می. من اناى آب بستدم و باز خوردم اُنْد کى و اناى شیر بستدم و باز خوردم تمام. چون خمر عرضه کردند^۹ من گفتم: مرا حاجت نیست که من سیراب شدم. مرا گفت: این بر ائت تو حرام خواهند کردن^{۱۰}، گفتند: اگر آب بسیار باز خوردیت^{۱۱} ائت^{۱۲} به غرق مبتلا شدندى^{۱۳}. و اگر خمر مى باز خوردیت^{۱۴} ائتت به خمر مولع شدندى و اجتناب نکردندى^{۱۵}.

آنگه جبریل - علیه السلام - دست من گرفت^{۱۶} و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده بود، و آن صخره بیت المقدس است پای معراج بر آن سنگ^{۱۷} بود و بالای آن^{۱۸} به آسمان پیوسته بر صفتى که از آن نکوتر هیچ ندیده بودم یک قائمه او از یاقوت سرخ بود و یک قائمه از زمرد سبز و پایهای او یکی از سیم و یکی از زر بود و یکی از زمرد و مکمل^{۱۹} به دُر و یاقوت و آن، آن معراج^{۲۰} است که ملک الموت از او

۱. اساس: گوئیم، با توجه به قم و دیگر نسخه بدلهها تصحیح شد.

۳. آط، آب، آج: کرده؛ آن، لب: کرده است.

۲. قم: نذارت.

۵. قم: مراد ذکر رفیع کرد؛ آب، آج: ذکر من رفیع کرد.

۴. همه نسخه بدلهها بجز قم: ائت.

۷. اساس، قم، آط، آب، آن: ابرهیم.

۶. آب، آن: مرا فاتح.

۹. همه نسخه بدلهها بجز قم: عرض کردند.

۸. همه نسخه بدلهها: محمّد به این.

۱۱. همه نسخه بدلهها بجز قم: می خوردی.

۱۰. همه نسخه بدلهها + مرا.

۱۳. همه نسخه بدلهها بجز قم: می شدند.

۱۲. آن، لب: ائت تو.

۱۴. همه نسخه بدلهها بجز قم: می شدند و اجتناب نمی کردند.

۱۷. قم، آط، آب، آن: او.

۱۵. آج، لب: بگرفت.

۱۹. همه نسخه بدلهها: و این آن معراج.

۱۶. قم + نهاده.

۱۸. همه نسخه ها: زمرد مکمل.

پدید آید چون قبض ارواح کند و آن آنگاه^۱ بُود که بیمار را چشم رها شود و متحیر بماند آن بود که این معراج بر او ظاهر شود او از حُسن او^۲ متحیر بماند جبریل- علیه السّلام- از آن جامرا بر پر گرفت^۳ و بر آن معراج مرا به آسمان دنیا برد و در بزد. گفتند: کیست؟^۴ گفت: جبریل است. گفتند: با تو کیست؟ [۱۱۳-ر] گفت: محمّد است. گفتند: محمّد را بفرستادند گفت: آری. گفتند: مَرَّحَبًا بِه حَيَّاهُ اللهُ مِنْ ۵
 آخٍ وَمِنْ خَلِيفَةٍ فَيَنْعَمُ الْآخُ وَيَنْعَمُ الْخَلِيفَةُ وَيَنْعَمُ الْمَجِيءُ جَاءَ؛ تحیت کناد خدای او را از برادری و خلیفت^۵ که نیک برادری^۶ و نیک خلیفه ای، و نیک آمدی^۷، و در بگشادند و ما در رفتیم. من در آسمان دنیا می رفتم، خرومی^۸ را دیدم موی گردن او سبز و سروتی او سپید که از آن نکوتر سبزی و سپیدی ندیدم^۹. پایهای او در زیر هفتم زمین بود و سر او در زیر عرش، گردن دو تا کرده دو بال داشت که اگر بر افلاختی^{۱۰}
 به مشرق و مغرب برسدی. چون شب به آخر رسد^{۱۱} او پرها بر افلاجد^{۱۲} و به هم باز زند^{۱۳} و خدای تسبیح کند و گوید^{۱۴}: سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ. چون آواز او بشنوند خروهان زمین^{۱۵} جمله به آواز آیند و خدای را تسبیح کنند و بال بر هم زنند. چون او ساکن شود، خروهان^{۱۷} زمین نیز ساکن شوند. چون دگر باره او بجنبد و آواز کند به تسبیح، خروهان زمین هم چونین^{۱۸} کنند به ۱۵
 موافقت او و جواب او. رسول- علیه السّلام- گفت تا او را بدیدم^{۱۹}، مرا آرزوی دیدار اوست تا دگر باره باز بینم او را.

از آن جا بگذشتم به فریشته ای رسیدم که نیمه تن او از آتش بود و نیمه ای از

- | | |
|--|--|
| ۱. قم: آنگاه. | ۲. همه نسخه بدلها بجز آب: آن. |
| ۳. آط، آب، آرز، لب: برگرفت. | ۴. قم: تو کیستی. |
| ۵. همه نسخه بدلها: از خلیفه ای. | ۶. قم: برادر. |
| ۷. قم: نیک آینده که آمد. | ۸. همه نسخه بدلها بجز قم: خرومی. |
| ۹. قم: ندیده بودم؛ دیگر نسخه بدلها: ندیده ام. | ۱۰. قم: برافراختی؛ دیگر نسخه بدلها: برافراشتی. |
| ۱۱. قم: آرز رسید. | ۱۲. قم: برافراخت؛ دیگر نسخه بدلها: باز کند. |
| ۱۳. قم: باز زد. | ۱۴. قم: خدای را تسبیح کرد و گفت. |
| ۱۵. همه نسخه بدلها بجز قم: الله. | |
| ۱۶. همه نسخه بدلها بجز قم: چون خروسان زمین آواز او بشنوند. | |
| ۱۷. همه نسخه بدلها بجز قم: خروسان. | ۱۸. قم، آط: هم چنین؛ دیگر نسخه بدلها: همچین. |
| ۱۹. آج، لب: ندیدم. | |

برف، که نه آتش برف را می‌گذاخت^۱ و نه برف آتش را می‌کشت. تسبیح او این بود که به آوازی بلند فصیح^۲ می‌گفت: **اللَّهُمَّ مُؤَلَّفًا^۳ بَيْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ**، گفتم: ای جبریل این کیست؟ گفت: این فرشته‌ای است او را حبیب^۴ گویند. خدای تعالی او را موکل بکرده است^۵ براکناف آسمان و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمینی^۶ را و تسبیح او آن است که گفتم از آنکه که خدای تعالی او را آفریده است.

گفت: آنگاه^۷ از آن جا بگذشتم به فرشته‌ای رسیدم^۸ بر سربری نشسته که^۹ همه دنیا جمع کرده بود^{۱۰} و درپیش او نهاده و در دست او لوحی بود از نور، او در آن لوح می‌نگرید، از چپ و راست نگاه نمی‌کرد^{۱۱} و بر هیأت^{۱۲} مردی دلتنگ حزین بود. گفتم: ای^{۱۳} جبریل! این کیست؟ که من به هیچ فرشته بنگذشتم^{۱۴} که مرا از او خوفی در دل آمد جز این فرشته. گفت: ما همه چونین^{۱۵} خایفیم از او^{۱۶}، او ملک السوت است موکل به قبض ارواح و از همه فریشتگان کار او با رنج تر است. من گفتم^{۱۷}: **كَفَى بِالْمَوْتِ طَائِفَةً فَقَالَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَطْمٌ وَأَعْظَمُ**، گفتم: مرگ^{۱۸} بس باد طاقه و انبارنده. گفت: آنچه از پس مرگ است، از مرگ عظیم تر است و هایل تر. گفتم: یا جبریل! هر که بمیرد لابد او را ببندند؟ گفت: آری. گفتم: من می‌خواهم تا نزد او روم و بر او سلام کنم و از او چیزی بپرسم^{۱۹}. جبریل - علیه السلام - مرا پیش^{۲۰} برد. من بر او سلام کردم. او جبریل را به اشارت گفت: این کیست؟ جبریل گفت: این محمّد است - نبیّ الرّحمه -؛ پیغامبر رحمت و رسول عرب. مرا گفت: **مَرْحَبًا بِنَبِيِّ الرَّحْمَةِ**، و مرا تحیت نیکو کرد و بشارت داد به کرامت و مرا گفت: بشارت باد تو را

۱. قم: می‌گذاخت. ۲. همه نسخه بدلها بجز قم: به آواز فصیح.
 ۳. اساس: مؤلف؛ باتوجه به آب، تصحیح شد. ۴. اساس: حرف، باتوجه به قم و بیشتر نسخه‌ها تصحیح شد.
 ۵. همه نسخه بدلها: کرده است. ۶. همه نسخه بدلها: زمین.
 ۷. همه نسخه بدلها: آنکه. ۸. قم: رسیدیم.
 ۹. قم + گفتم. ۱۰. قم: بودند.
 ۱۱. قم، آط، آب، آرز می‌کرد. ۱۲. آج، لب: هیبت.
 ۱۳. همه نسخه بدلها: یا. ۱۴. آط: بنگریشتم.
 ۱۵. قم: هم چنین؛ دیگر نسخه بدلها همه چنین. ۱۶. همه نسخه بدلها بجز قم + و.
 ۱۷. همه نسخه بدلها بجز قم + که. ۱۸. لب: هر که.
 ۱۹. آرز پرسم. ۲۰. همه نسخه بدلها + او.

ای محمّد که من همه آثار خیر در امت تومی بینم. من گفتم: **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَنَّانِ بِالْيَقِينِ**، گفتم: این لوح چیست که در دست داری؟ گفت: لوحی است آجال خلاق در او نوشته. گفتم: نام آنان که قبض ارواح^۱ ایشان [کرده‌ای]^۲ در روزگار گذشته؟ گفت: آن در لوحی^۳ دیگر است. گفتم: یا ملک الموت! تو چگونه توانی قبض ارواح اهل زمین کردن^۴ و تو بر جای خود نشسته‌ای؟ گفت: نمی‌بینی که همه دنیا در پیش من است از مشرق تا به مغرب و دست من به همه جای برسد^۵، دنیا در پیش من بمنزله خوانی است پیش کسی نهاده تا چنان که خواهد دست دراز می‌کند و از آن جا که خواهد می‌گیرد. [۱۱۳-پ] چون بنده‌ای را اجل بنزدیک^۶ رسد^۷، من در او نگرم و در اعوانان^۸ خود نگرم، اعوانان^۹ من بشتاسند، نظر^{۱۰} من در او و در ایشان بدانند که قبض روح او می‌باید کردن^{۱۱}، معالجه قبض روح او کنند چون روح او به^{۱۲} حلق^{۱۱} رسد، از پیش من باشد^{۱۳}، بر من پوشیده نبود. دست دراز کنم^{۱۴} و جان او بستانم تولای^{۱۵} قبض روح او جز من کس نکند کار من چنین بود با خلقان خدای در قبض ارواح. من از حدیث او بگریستم.

چون از او بگذشتم^{۱۵} برسدیم^{۱۶} به فریشته‌ای دیگر عابس الوجه، کریه المنظر، شدید البطش، ظاهر الغضب؛ من در او نگریدم از او بترسیدم سخت. گفتم: یا جبریل! این فریشته کیست که من از او سخت بترسیدم؟ گفت: ما همه در ترس از او به این منزلت ایم، این مالک^{۱۷} است، خازن دوزخ تا خدای او را بیافرید باز خندیده نیست^{۱۸} و هر چه روز آید خشم و عبوس او زیادت است بر دشمنان خدای و بر اهل معصیت

۱. همه نسخه بدلها: روح.
 ۲. در اساس جای این کلمه سفید است، از قم افزوده شد.
 ۳. قم: آن لوحی.
 ۴. قم: توانی کردن.
 ۵. قم، آط: به همه جای می‌رسد؛ آب، آه، آج، لب: به همه جا می‌رسد.
 ۶. همه نسخه بدلها: نزدیک.
 ۷. لب: رسید.
 ۸. همه نسخه بدلها، بجز قم: اعوان.
 ۹. همه نسخه بدلها: به نظر.
 ۱۰. همه نسخه بدلها: نظر.
 ۱۱. همه نسخه بدلها: کرد.
 ۱۲. همه نسخه بدلها + و.
 ۱۳. همه نسخه بدلها بجز قم: فراز کنم.
 ۱۴. آط: بگذشتم.
 ۱۵. آط: بگذشتم.
 ۱۶. قم، آط، آب: برسدیم.
 ۱۷. آج، لب: مالکی.
 ۱۸. همه نسخه بدلها: نختابده است.

او^۱ تا از ایشان انتقام کشد^۲. گفتم: مرا نزدیک او بر تا از او چیزی بپرسم مرا نزد^۳ او ببرد. من بر او سلام کردم و جبریل سلام کرد، او سر برداشت. جبریل گفت: یا مالیک! هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ الْقَرَبِ؛ این محمد است رسول^۴ عرب. او سر برداشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد. گفتم: چند گاه است تا دوزخ می تابی؟ گفت: از آنگاه که خدای تعالی دوزخ آفرید تا به اکنون و هم چونین^۵ تا قیامت ساعت^۶ خواهم تافتن. جبریل [را]^۷ گفتم: بفرمای تا ظرفی از دوزخ به من نماید. او گفت: ظرفی^۸ دوزخ به محمد نمای. او یک گوشه برگشاد در فشی برآمد از دوزخ آتشی سیاه^۹ دودی کدر تاریک با او که آفاق از او پر شد^{۱۰}، از آن هولی عظیم دیدم و کاری مُنْکَر که وصفش ندانم بگفتن^{۱۱} هوش از من برفت و نزدیک بود تا جانم هلاک شود.^{۱۲}

از آن جا بگذشتم^{۱۳} فریشتگان بسیار را دیدم که عدد ایشان جز خدای نداند فریشتگان بودند در میان ایشان که ایشان را رویها بود بر سینه و^{۱۴} پشت و بر هر^{۱۵} روی دهنها بود و در هر دهنی زبانها بود و ایشان به هر زبانی خدای را^{۱۶} تسبیح می کردند به انواع لغات.

و در خبری آمد که رسول^{۱۷} علیه السلام - گفت: رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي مَلَكًا لَهُ أَلْفُ أَلْفِ رَأْسٍ، عَلَى كُلِّ رَأْسٍ أَلْفُ أَلْفٍ وَجْهٍ عَلَى كُلِّ وَجْهٍ أَلْفُ أَلْفٍ فِيمَ فِي كُلِّ فِيمَ أَلْفُ أَلْفٍ لِسَانٍ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى بِكُلِّ لِسَانٍ بِأَلْفٍ^{۱۸} أَلْفٍ لُغَةٍ، گفت: شب معراج فریشته ای را دیدم که او را هزار هزار سر^{۱۹}، هر سری هزار هزار روی^{۲۰}، بر هر روی هزار هزار دهن بود، در هر دهنی هزار هزار زبان بود، تسبیح می کرد خدای^{۲۱} به هر زبانی به هزار هزار لغت. یک روز بر خاطر این فریشته بگذشت^{۲۲} که همانا در

۱. همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد. ۲. قم: کشند. ۳. همه نسخه بدلها بجز قم: نزدیک.

۴. قم، آط، آج: پیغامبر دیگر نسخه بدلها: پیغمبر. ۵. همه نسخه بدلها: همچنین.

۶. قم: قیام الساعة؛ دیگر نسخه بدلها: تا به قیام ساعت ۷. از قم، افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها بجز آرز + از. ۹. قم + و.

۱۰. همه نسخه بدلها + من. ۱۱. قم + گفتن.

۱۲. قم، آب، آج، لب: بگذشتیم؛ آط: بگزشتیم. ۱۳. همه نسخه بدلها + بر.

۱۴. قم: هر دو. ۱۵. قم + تعالی.

۱۶. اساس: الف؛ به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد. ۱۷. همه نسخه بدلها + بود.

۱۸. همه نسخه بدلها + را. ۱۹. آط: بگزشت.

آسمان و زمین کس نباشد که تسبیح و عبادت او برابر تسبیح و عبادت من باشد. حق تعالی گفت: مرا بنده ای است که تسبیح و عبادت او و ثواب تسبیح او بیش از تسبیح و ثواب^۱ تو است گفت: بار خدایا دستور باش تا من به زمین روم و او را ببینم. حق تعالی او را دستور^۲ داد، و پیامد^۳ بر آن^۴ بنده موکل بود سه شبان روز^۵ او را یافت که جز فرایض نمی کرد^۶ جز که به عقب^۷ فرایض کلماتی می گفت، گفت: بار خدایا من نمی بینم که او عبادتی^۸ گران می کند، گفت: بلی او در تعقیب^۹ نماز کلماتی می گوید که آن بلیغ تر از تسبیح تو است و آن کلمات این است: سُبْحَانَ اللَّهِ كَلِمًا^{۱۰} سَبَّحَ اللَّهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُسَبَّحَ وَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يَتَّبِعُنِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلَالِهِ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَلِمًا حَمِدَ اللَّهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُحَمَدَ وَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يَتَّبِعُنِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلَالِهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمًا هَلَّلَ اللَّهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُهَلَّلَ وَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يَتَّبِعُنِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلَالِهِ [۱۱۴-ر] وَاللَّهُ أَكْبَرُ كَلِمًا كَبَّرَ اللَّهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُكَبَّرَ وَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمَا يَتَّبِعُنِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلَالِهِ. این کلمات در باب تسبیح و تهلیل^{۱۲} از گفتار و تسبیح تو بلیغ تر است. رَجَعْنَا إِلَى سِيَأَقَةِ الْحَدِيثِ. گفت: از آن جا بگذشتیم برسیدم^{۱۳} به مردی تمام خلق نکو^{۱۴} صورت در او هیچ ضعفی و نقصانی نبود، چنان که در مردمان تمام سال^{۱۵} باشد. بر دست راست او دری بود از آن جا بوی خوش می دمید^{۱۵} و بر دست چپ او دری بود از آن جا بوی کریه می آمد هر گاه^{۱۶} با دست راست نگریدی با آن^{۱۷} در شادمانه شدی و بخندیدی و چون^{۱۸} با دست چپ نگریدی دل تنگ شدی^{۱۹} و بگریستی. گفتم: ای

- | | |
|---|--|
| ۱. قم: عبادت. | ۲. همه نسخه بدلها بجزمل: دستوری. |
| ۳. همه نسخه بدلها: اویامد. | ۴. همه نسخه بدلها: براین. |
| ۵. قم: سه شبان؛ دیگر نسخه بدلها: شبانه روز. | ۶. قم، آه، آب، آن، نمی گزارد؛ آج، لب: نمی گذارد. |
| ۷. همه نسخه بدلها: در تعقیب. | ۸. آن، آج، لب: عبادت. |
| ۹. همه نسخه بدلها بجز قم: عقب. | ۱۰. آج، لب: کما. |
| ۱۱. آج، لب: اکبر. | ۱۲. قم: ندارد. |
| ۱۳. آط، آب، آن، آج، لب: بگذشتیم برسیدیم. | ۱۴. همه نسخه بدلها بجز مل: نیکو. |
| ۱۵. آب، آن، می رسید. | ۱۶. مل: هرگاه؛ دیگر نسخه بدلها: هر گاه که. |
| ۱۷. همه نسخه بدلها: به آن. | ۱۸. مل: هرگاه. |
| ۱۹. مل: غمناک گشتی. | |

جبریل این کیست^۱؟ گفت: این پدر تو است آدم، و این در که بر^۲ راست اوست در بهشت است و این^۳ در که بر چپ اوست در دوزخ است، چون بنگرد^۴ از فرزندان او یکی را به بهشت آرند شادمانه شود و بخندد^۵ و چون ببند که یکی را از فرزندان او^۶ به دوزخ برند دل‌تنگ شود و بگرید.

گفت: از آن جا برفتم^۷ تا به آسمان دوم. جبریل - علیه السلام - گفت: در بگشای^۸. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: با تو کیست؟ گفت: محمد. گفتند: خدای او را بفرستاد؟ گفت: آری. گفتند: حَیَّاهُ اللهُ مِنْ اِخٍ وَ^۹ خَلِیْفَةٍ فَنِعْمَ الْاِخُ وَ نِعْمَ الْخَلِیْفَةُ وَ نِعْمَ الْمَجِیُّ جَاءَ . و در بگشادند و ما در رفتیم در آسمان دوم، دو برنا را دیدم. من گفتم: یا جبریل! این دو برنا کیستند؟ گفت: یکی عیسی مریم است و یکی یحیی زکریا، پسران خاله یک دیگراند.

از آن جا برفتم^{۱۱} تا به آسمان سه ام^{۱۲}. جبریل گفت: در بگشای، همان گفتند و جبریل همان جواب داد و اهل آسمان سه ام^{۱۳} مرا همان تحیت کردند. در آسمان سه ام^{۱۴} رفتم، مردی را دیدم که او را بر خلقان در حُسن چندان تفضیل بود که ماه را در شب بدر^{۱۵} بر ستارگان. گفتم: ای جبریل! این کیست؟ گفت: این برادر تو است یوسف - علیه السلام.

از آن جا برفتم^{۱۵} به آسمان چهارم. جبریل در بزد و بگفتند^{۱۶} که: با تو کیست؟ او بگفت^{۱۷} که: محمد نَبِیُّ الرَّحْمَةِ و رسول العرب، و ایشان مرا تحیت کردند و در بگشادند و ما بر آسمان چهارم رفتیم. در آن جا مردی را دیدم پشت باز داده به جایی، گفتم: یا جبریل! این کیست؟ گفت: ادریس است که خدای تعالی او را رفیع

- | | |
|---|---|
| ۱. مل: این کیست، ای اخی جبریل. | ۲. قم + دست. |
| ۳. همه نسخه بدلها: آن. | ۴. قم، آب، آز + که. |
| ۵. اساس: بخندند؛ با توجه به قم، تصحیح شد. | ۶. همه نسخه بدلها: از فرزندان او یکی را. |
| ۷. همه نسخه بدلها بجز آز: برفتم. | ۸. آج، لب: بگشایند. |
| ۹. قم، آج، لب: گفت. | ۱۰. همه نسخه بدلها بجز مل + من. |
| ۱۱. همه نسخه بدلها: برفتم. | ۱۲. قم: سوم؛ آط، آج، لب: سیم؛ آب، مل، آز: سیوم. |
| ۱۳. آط، آب، آز، آج، لب: سیم؛ مل: سیوم. | ۱۴. قم: ندارد. |
| ۱۵. همه نسخه بدلها بجز مل: برفتم. | ۱۶. همه نسخه بدلها: گفتند. |
| ۱۷. همه نسخه بدلها: گفت. | |

بکرده است به این جای بلند و او پشت به دیوان خلایق باز نهاده است که در آن جا امور و احوال ایشان است.

از آن جا برفتم^۱ به آسمان پنجم رسیدم^۲. در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند چنان که به دگر^۳ درهای آسمان کرده بودند و من در آسمان پنجم رفتم، مردی را دیدم نشسته و پیرامن او قومی را، و^۴ برای ایشان حدیث می کرد و قصه می گفت،^۵ گفتم: یا جبریل! این مرد کیست و ایتان که اند؟ گفت: این هارون است که محبوب بود به^۶ بنی اسرائیل و این قوم پیرامن او بنی اسرائیل اند امت او و^۷ موسی.

از آن جا بر آسمان ششم رفتیم^۸ و جبریل استفتاح کرد و در بگشادند و مرا تحیت کردند. در آسمان ششم مردی را دیدم نشسته، چون مرا دید بگریست. گفتم: ای جبریل! این کیست؟ گفت: این موسی عمران است. گفتم: چرا می گرید؟ گفت:^۹ برای آن که بنی^{۱۰} اسرائیل دعوی کردند که از او گرمی تر خدای را بنده ای نیست و تو از پس او به سالهای دراز آمدی^{۱۱} و پایه تو این است، و نیز می گوید: هر پیغامبری^{۱۲} به امت باشد و نیز امت تو از امت او بیشترند و بهتر.

از آن جا برفتم^{۱۳} به آسمان هفتم و در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند، هم چونان که^{۱۴} آنان که پیش^{۱۵} ایشان بودند. در آسمان هفتم مردی که^{۱۶} بر در بهشت بر کرسی نشسته. بنزدیک او جماعتی نشسته بودند با جامه های سپید و رویهای سپید و جماعتی دیگر که در گونه های^{۱۷} ایشان کدرتی^{۱۸} بود برفتند و در آبی رفتند و از آن^{۱۹} آب خویشتن بشستند، گونه ایشان صافی شد بعضی صفا، و از آن جا بر آمدند و

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل: برفتم.

۲. همه نسخه بدلها: رسیدیم.

۳. قم: به دیگر: مل: بر دگر.

۴. مل: بر.

۵. همه نسخه بدلها: او.

۶. قم: رفتم.

۷. همه نسخه بدلها + امت.

۸. قم: آمده ای به سالهای دراز.

۹. همه نسخه بدلها بجز مل: بنو.

۱۰. همه نسخه بدلها: برفتم.

۱۱. آط، آب، آرز، آج، لب + را فخر.

۱۲. قم: هم چنان که؛ دیگر نسخه بدلها: همچنان که. ۱۳. مل + از.

۱۴. قم: مردی را دیدم که؛ آط، آب، آرز، آج، لب: مردی که؛ مل: چون نگاه کردم مردی که؛ مل: دیدم.

۱۵. همه نسخه بدلها: گونه.

۱۶. همه نسخه بدلها بجز آب: کدورتی.

۱۷. مل: به آن.

در جوی^۱ دیگر^۲ [۱۱۴-پ] شدند و از آن جوی غسل کردند. الوان ایشان نیک نیک صافی شد. بیامدند و با نزدیک اصحاب خود آمدند. من گفتم: یا جبریل! این مرد کیست و اینان که اند پیرامن او و این جوینها چیست؟ گفت: این پدر تو است ابراهیم^۳ خلیل-علیه السلام- و او اول کسی است که بر زمین پیر شد. اما این جماعت که روی ایشان سپید است^۴ و صافی آنان اند که: **أَقْمُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا** ۵ **إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ** ۵...؛ که ایمان آوردند و ایمان خود به ظلم و فسق^۶ پوشیده نکردند و اما آنان^۷ که در الوان ایشان چیزی^۸ بود، آنان اند که **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا** عمل صالح با عمل بد برآمیختند آنکه^۹ توبه کردند. خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد. و اما این جوینهای سه گلانه: یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور و ابراهیم^{۱۰}- علیه السلام- پشت به خانه باز داده بود، گفتم: یا جبریل! این خانه چیست؟ گفت: بیت المعمور است که هر روز هفتاد هزار فریشته در او شود تا قیامت نوبت با اولیان^{۱۱} نرسد.

از آن جا برفتم^{۱۲} تا به سدره منتهی رسیدیم، درختی دیدم بر او برگهایی بود هر برگی چندان که دنیا و اهل دنیا را سایه کند و بر او ببری بود و میوه ای چون نبق^{۱۳} به بزرگی چندان که^{۱۴} تلهای^{۱۵} هجره از بن^{۱۶} آن درخت چهار چشمه بیرون می آمد^{۱۷} دو ظاهر و دو پنهان؛ اما^{۱۸} دو ظاهر: نیل بود و فرات و آن دو جوی پنهان به بهشت می رفت و از اصل^{۱۹} چهار جوی به درمی آمد از آب و شیر و می و انگبین، و هی قوله تعالی: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ** ۲۰- الآیه. و این درخت بر حد آسمان هفتم است از جانب بهشت و شاخهای آن در زیر کرسی است.

- | | |
|------------------------------------|--|
| ۱. آط، آج، لب: جوی. | ۲. قم، مل: دگر. |
| ۳. اساس، قم، آط، آب، آژ: ابرهیم. | ۴. آط، آب، آژ، آج، لب: شد. |
| ۵. سوره انعام (۶) آیه ۸۲. | ۶. قم، آب، آط، آج، لب + مخلط؛ مل، آژ + مخلط. |
| ۷. همه نسخه بدلها: اینان. | ۸. قم: کدورتی. |
| ۹. مل: آنگاه. | ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز لب: ابرهیم. |
| ۱۱. آط، آب، آژ، آج، لب: به اولیان. | ۱۲. قم: برفتم. |
| ۱۳. لب: طبق. | ۱۴. قم: چون؛ آط، آج، لب: چند. |
| ۱۵. آط، آج، لب: قلّه ها. | ۱۶. آط، آب، آژ، آج، لب: زیر. |
| ۱۷. آژ می آید. | ۱۸. آط، آب، آژ، آج، لب، مل + آن. |
| ۱۹. همه نسخه بدلها + او. | ۲۰. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵. |

رسول - علیه السلام - گفت: چون به سدره منتهی رسیدم می شناختم که آن درخت سدره است به شاخ و برگش جز که نوری بر آن درخت نشست از نورهای خدای تعالی که وصف آن کس نداند و هو قوله: إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ۱. و فریشتگان^۲ که عدد ایشان جز خدای نداند بر صورت ملخ زرین پیامدند و بر آن درخت نشستند و چندانی^۳ فریشته بودند^۴ گروه گروه^۵ پیرامن آن که عدد ایشان جز خدای

نداند.

و در مسایل عبدالله سلام آمد که از رسول^۶ - علیه السلام - از سدره منتهی پرسید. گفت: درختی است در آسمان هفتم او را هزار هزار شاخ است، بر هر شاخی هزار هزار ازگ است بر هر ازگی هزار هزار برگ است، هر برگی^۷ چندان که هزار هزار کردوس فریشته را سایه کند در هر کردوسی هزار هزار فریشته. گفت^۸: مقام جبریل^{۱۰} در میان آن درخت بود، چون به آن جا رسیدیم^۹ جبریل باز ایستاد و مرا گفت^{۱۰}: پیش رو. گفتم: یا جبریل تو پیش رو. گفت: نه. تو بر خدای گرمی تری از من و مقام من بیش از این نیست، و ذلك قوله: وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ^{۱۱}.

و روایت دیگر^{۱۲} آن است که جبریل - علیه السلام - رسول را پیش کرد و او بر اثر^{۱۳} می رفت، گفت تا برسیدیم^{۱۴} به حجابی که آن را «حجاب فراش^{۱۵} زر»^{۱۵} گویند. جبریل - علیه السلام - حجاب بجنبانید. گفتند^{۱۶}: کیست؟ گفت: جبریل است و محمد با من است، فریشته موکل^{۱۷} بر حجاب گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ و دست از حجاب بیرون کرد و مرا در بر گرفت^{۱۸} و جبریل - علیه السلام - از من باز ایستاد. من جبریل [را]^{۱۹} گفتم در چنین جای مرا رها می کنی؟ گفت: یا محمد! این جای

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۱۶.
۲. قم: فریشتگانی.
۳. همه نسخه بدلها بجز قم: چندان.
۴. همه نسخه بدلها: بودند.
۵. قم، مل: گرد برگرد؛ دیگر نسخه بدلها: گردا گرد.
۶. قم + مل: و بر هر یک برگی.
۷. مل: و بر هر یک برگی.
۸. قم + مل: و؛ دیگر نسخه بدلها: و گفت.
۹. قم، آط، آز، آج، لب: رسیدم.
۱۰. مل + تو در.
۱۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۶۴.
۱۲. همه نسخه بدلها: دیگر.
۱۳. مل + رسول علیه السلام.
۱۴. آز، برسیدم.
۱۵. قم: فرش.
۱۶. اساس: گفت، با توجه به قم، تصحیح شد.
۱۷. قم: فریشته ای که موکل بود.
۱۸. مل: مرا بر گرفت.
۱۹. از قم، افزوده شد.

نهایت مقام خلقان است هیچ کس را نیست که از این حجاب فرگذرد و هیچ فریشته زهره ندارد تا پیرامن این حجاب گردد و مرا به حرمت تو دستوری دادند تا نزدیک حجاب رفتم. گفت: آن فریشته که صاحب «حِجَابِ الذَّهَبِ» بود مرا برد تا به حجابی که آن را «حِجَابِ اللُّوْلُو» گویند. حجاب بجنبانید، صاحب حجاب^۱ گفت: تو کیستی؟ گفت: من صاحب حجاب زرم و محمد با من است، رسول العرب. فریشته موکل بر حجاب [۱۱۵-ر] تکبیر کرد و دست از حجاب بیرون کرد و مرا از آن فریشته بستد و برد تا به حجاب دیگر هم چونین^۲ حجاب بجنبانید و آن فریشته بگفت: کیست؟ گفت: صاحب حجاب لؤلؤ و محمد که رسول عرب است با من است. او تکبیر کرد و مرا از او بستد و به دگر^۳ حجاب رسانید و به صاحب حجاب سپرد و هم چونین^۴ مرا از حجاب به حجاب می بردند تا هفتاد حجاب پبریدم مطبری هر حجابی پانصد ساله راه، و از حجاب تا حجاب پانصد ساله راه. پس از آن جا رفوی سبز فرو گذاشتند^۵ که نور آفتاب را غلبه می کرد چشم من در آن نور خیره شد^۶ و مرا بر آن رفر ف نهادند و به عرش رسانیدند. چون عرش بدیدم هر چه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر گشت. خدای تعالی مرا به مستد^۷ عرش مقرب کرد^۸ و آن جا که مستند^۹ اوست مرا برسانید و از عرش قطره ای بچکید و بر زبان من آمد به طعمی که چشندگان از آن شیرین تر هیچ نچشند^{۱۰} و خدای تعالی مرا خبر داد از خبر اولینان و آخرینان و زبان من برگشاد. پس از آن که زبان من^{۱۱} کند گشته بود^{۱۲}. از آن هیبت و عظمت، من گفتم: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ [و] الصَّلَوَاتُ الطَّاهِرَاتُ. خدای تعالی گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. من گفتم: السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، خدای تعالی مرا گفت: یا محمد! دانی تا ملأ اعلی در چه

۱. قم، مل: صاحب الحجاب؛ آط، آب، آن لب: صاحبش.

۲. قم، آط، آب، آن آج، لب: همچین؛ مل: هم چنین.

۳. قم: دیگر.

۴. قم، مل: هم چنین؛ آج، لب: چنین.

۵. آط، آب، آن آج، لب: می شد.

۶. آط: گذاشتند.

۷. قم، آب، مل: بکرد.

۸. اساس: مستد، با توجه به قم، تصحیح شد.

۹. قم: نچشیدند؛ مل: نچشیده بودند.

۱۰. مل: مستد.

۱۱. مل: گنگ بود.

۱۲. قم، مل: زبانم.

۱۳. از قم، افزوده شد.

- خصوصیت کردند؟ گفتیم: بار خدایا تو عالم تری که علام الغیوبی. گفت: خلاف ایشان در درجات و حسنات بود. ای محمد تو دانی تا درجات چه باشد و حسنات چه باشد؟ گفتیم: بار خدایا تو عالم تری^۱. **أَمَّا الدَّرَجَاتُ فَاِسْبَاغُ الوُضوءِ [فِي المَكْرُوهَاتِ وَالمَشْيُ عَلَى الأَقْدَامِ إِلَى الجَمَاعَاتِ وَانتِظَارُ الصَّلَوَاتِ بعد الصَّلَوَاتِ] ^۱ وَأَمَّا الحَسَنَاتُ فَاِفْشَاءُ السَّلَامِ وَاطْعَامُ القَلْعَامِ وَالتَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَالتَّاسُّ نِيَامًا؛** درجات؛ اسبغ وضو باشد در مکروهات و به پای رفتن به جماعات و انتظار نماز از [پس]^۲ نماز. و اما حسنات: سلام کردن بر همه کس و طعام دادن به هر کس و بیدار بودن در شب که خلقان خفته باشند. آنکه گفت: [یا محمد]^۳، **أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ**^۳... من گفتیم: نعم ای رب^۴ **وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلِكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ**^۳ **كَمَا فَرَّقَ^۵ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى**^۶؛ مؤمنان ایمان دارند به خدا و فریشتگان و کتابها و پیغامبران، و جدا نمی کنیم^۷ میان پیغامبران چنان که جهودان و ترسایان کردند. گفتند: **نُؤْمِنُ بِنِعْمِ رَبِّنَا وَنُكْفِرُ بِبَغْضِ^۸ رَبِّنَا**، گفت: مؤمنان چه گفتند؟ گفتیم گفتند: **سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا**^۳ ای؛ و سَمِعْنَا قَوْلَكَ وَاطَعْنَا أَمْرَكَ. گفت: راست گفتمی، **سَلِّ نَعْفًا**؛ بخواه تات بدهند. من گفتیم: **عُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ المَصِيرُ**^۳. گفت: **عَفَرْتُ لَكَ وَإِلَيْكَ**؛ بیامرزیدم تورا و امتت را. **سَلِّ نَعْفًا**؛ بخواه تات بدهند، گفتیم: **رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا**^۸... گفتیم: بار خدایا! ما را مگیر اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم، گفت: **قَدْ رَفَعْتُ الخَطَا وَالتَّسْيَانَ عَنْكَ وَعَنْ أُمَّتِكَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ**. گفت: بیامرزیدم تورا و اقت تورا خطا و نسیان، و از ایشان برگرفتم این دو چیز و آنچه ایشان را بر آن دارند به گره. من گفتیم: **رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا**^۹... بار خدایا! بر ما منه بار گران، چنان که نهادی بر آنان که پیش ما بودند،

۱- همه نسخه بدلها + گفت.

۲- اساس ندارد، از قم افزوده شد.

۳- سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.

۴- قم، آط، مل، آج، لب + گفت.

۵- قم، مل: فرقت.

۶- همه نسخه بدلها + بار خدایا رسول تو.

۷- اساس و قم نمی کنند، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۸- سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰.

۹- سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶.

یعنی جهودان. حق تعالی گفت: **ذَلِكَ لَكَ وَإِلَٰمِيكَ**؛ آن^۱ تو راست و اومت تورا. من گفتم: **رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ**^۲...؛ بار خدایا چیزی بر ما منه که ما طاقت آن نداریم. حق تعالی گفت: بکردم آن به تو و اومت تو. من گفتم: **رَبَّنَا! وَأَعْفُ عَنَّا وَأَغْفِرْ لَنَا...^۳**؛ ما را عفو کن^۳ ازخسف، **وَأَغْفِرْ لَنَا مِنَ الْقَذْفِ**؛ و ما را بیامرز از قذف، **وَأَرْحَمْنَا مِنَ الْمَسْخِ**؛ و ما را بیخشا از مسخ. **أَنْتَ قَوْلَانَا**؛ تو [۱۱۵-پ] خداوند مای، نصرت ده ما را بر کافران. حق تعالی گفت: بکردم این به تو و اومت تو.

گفتم: بار خدایا پیغامبرانی را که پیش از من^۴ بودند کرامتها دادی، ابراهیم^۵ را خلیل گرفتی^۶ و با موسی سخن گفتی و ادریس را مکان^۷ بلند دادی و سلیمان را ملکی عظیم دادی و داوود را زبور دادی. بار خدایا! مرا چیست؟ گفت: یا محمد! تورا حبیب^۸ گرفتم چنان که ابراهیم را خلیل گرفتم و با تو سخن گفتم چنان که با موسی، و تورا فاتحة الكتاب دادم و خواتیم^۹ سورة البقره. و آن از کنزهای عرش است. و از پیش توبه هیچ پیغامبر^{۱۰} ندادم. و تورا به جمله اهل زمین فرستادم [به سیاه و سپید و انس و جن، و از پیش تو هیچ پیغامبر را چنین نفرستادم] و برو بحر^{۱۱} را مسجد^{۱۲} و ظهور تو کردم^{۱۳} و اومت تو [و اومت تورا فیء و غنیمت حلال کردم و پیش از تو کس را نبود] و تورا به ترس نصرت کردم تا دشمنان تو از تومی ترسند بر یک ماهه راه، و قرآن که سید کتابهاست بر تو آنزله کردم و ذکر تو رفیع کردم تا هر چه تورا یاد دادم از شرایع و دین تو^{۱۴} همه یاد داری و تورا به جای توریت «مثنائی» دادم و به جای انجیل «مایین»^{۱۵} دادم و به جای زبور «حوامیم»^{۱۶} و تورا بمفضل

۱. آرزو این. ۲. سورة بقره (۲) آیه ۲۸۶. ۳. قم: بکن.
 ۴. همه نسخه بدلها غیر از مل: پیش من.
 ۵. اساس، قم، آط، آرزو، مل: ابرهیم.
 ۶. مل: کردی.
 ۷. قم: مکانی.
 ۸. آج، لب + خود.
 ۹. همه نسخه بدلها بجز قم: خواتم.
 ۱۰. مل: هیچ پیغامبر را؛ آج، لب: به هیچ اومت.
 ۱۱. اساس، افتادگی دارد، از قم افزوده شد.
 ۱۲. همه نسخه بدلها + زمین، از قم، افزوده شد.
 ۱۳. همه نسخه بدلها: به مسجد.
 ۱۴. آط، آج، لب: کرده ام.
 ۱۵. اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.
 ۱۶. همه نسخه بدلها: خود.
 ۱۷. آط، آج، لب: ماین؛ مل: مائی؛ آب، در حاشیه با خطی متفاوت با متن: پس.
 ۱۸. قم + دادم.

- تفضیل دادم و شرح صدر کردم تورا و بار گران از تو فرو نهادم^۱ و امت تورا بهتر^۲ امتان کردم و امت تورا امتی وسط کردم و ایشان را اول و آخر کردم، فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ^۳؛ آنچه تورا دادم بستان و از جمله شاکران باش^۴.
 آنکه با من چیزهایی گفت که مرا نفرمود^۵ که با شما گویم. آنگاه بر من و بر امت من پنجاه نماز فرض کرد^۶. چون برگشتم مرا بر آن رقف سبز نهادند تا به سدره^۷ فرود آمدم. جبریل را می دیدم از پس پشت خود به دل چنان که از پیش روی می دیدم او را به چشم. جبریل مرا گفت: بشارت باد تورا ای محمد که تو بهترین خلقتی و گزیده خدای^۸ از پیغامبران خدا^۹. آنچه خدا تورا داد کس را نداد از [فریشتگان مقرب و پیغامبران مُرسل و توبه جایی رسیدی که هیچ کس از اهل آسمان و زمین آنجا نرسید گوارنده باد تورا این کرامت، و آنچه تورا داد از] رفع منزلت. این^{۱۰} بستان و خدای را بر آن شکر کن که او^{۱۱} شاکران را دوست دارد.
 آنکه جبریل گفت: یا محمد! بیا^{۱۲} تا تورا به بهشت برم و با تو نمایم آنچه خدای تورا نهاده است تا تورا رغبت بیفزاید در آخرت و زهدات بیفزاید در دنیا. آنکه فرود می آمدم^{۱۳} از باد سبک تر و از تیر سریع تر تا به بهشت رسیدیم. به فرمان خدای مرا دل ساکن شد و هوش با من آمد و جبریل را می پرسیدم^{۱۴} از آن عجایبی که در علیین دیده^{۱۵} بودم از دریاها و آتوها و نورها و جز آن. او گفت: سبحان الله! آن سرا پرده های حَرَس^{۱۵} رَبِّ الْعَرْشِ^{۱۶} که به عرش او محیط است آن پرده ای است میان خلائق و میان عرش و حجابهایی از نور و اگر نه آن حجابها امتی، هر چه زیر عرش است از نور عرش بسوختی و آنچه تو ندیدی بیشتر است و عجبت. من گفتم: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ مَا أَكْثَرَ عَجَائِبَ خَلْقِهِ.

۲۰

۱. مل: و با دگران از تو فوق نهادم.
۲. همه نسخه بدلها: بهترین.
۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۴.
۴. همه نسخه بدلها + و.
۵. مل، آج، لب: نفرمود.
۶. قم: فریضه کرد.
۷. قم + المنتهی.
۸. قم، آط: خدای.
۹. قم: خدای.
۱۰. قم: خدای.
۱۱. قم: آمدیم.
۱۲. قم: پرسیدم.
۱۳. قم، آط، آج، لب: بیای.
۱۴. قم: پرسیدم.
۱۵. همه نسخه بدلها + است.

آنکه گفتم: یا جبریل! آن فریشتگان که بودند که من ایشان را دیدم در آن دریا^۱ صف کشیده، پنداشتی بناهایی اند^۲ از ارزیز ریخته؟ گفتند^۳: یا رسول الله! ایشان روحانیانند^۴ که خدای تعالی می گوید: **يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِكَةُ صَفًّا**^۵... الروح الاعظم از ایشان است که روز قیامت یک^۶ صف بایستند^۷ و همه فریشتگان یک صف. آنکه از پس آن اسرافیل است. گفتم: یا جبریل! آن یک صف چیست که از بالای همه صفهاست در بحر اعلی که از گرد عرش درآمده است^۸؟ گفت: آن کروبیان اند که اشراف و عظمای فریشتگان اند و هیچ فریشته زهره ندارد که در ایشان نگرند و شأن ایشان از آن عظیم تر است که من وصف ایشان توانم^۹ کردن و وصف ایشان آن بس که تو معاینه دیدی.

آنکه جبریل مرا در بهشت بگردانید، هیچ جای نماند در بهشت و الا بر من عرضه کرد و به من نمود. کوشکها دیدم از در و یاقوت و زبرجد. و درختان دیدم^{۱۰} از زرسرخ شاخهای آن از لؤلؤ سفید^{۱۱} [۱۱۶-ر] و بیخ آن از سیم سفید^{۱۲} در زمین مشک اذفر فرو شده تا چنان بدیدم و بشناختم که گویی دَرَج و عُرف^{۱۳} و اشجار و قصور و منازل آن بهتر شناسم از این مسجد که سالهاست که در او می آیم و می شوم^{۱۴}. و در بهشت جویی دیدم از آب، سفیدتر از شیر و شیرین تر از انگبین. رنگ^{۱۵} آن از دُر و مرجان و گِل او از مشک اذفر. جبریل گفت: این حوض^{۱۶} است که خدای تعالی به تو داده است، فی قوله: **اِنَّا اَعْظَمْنَاكَ الْكُوْتُرَ**^{۱۷}، و مادّت او از تسنیم است که از زیر عرش بیرون می آمد و از آن جا منشعب^{۱۸} می شود به سرایها و کوشکها و غرفه های

۱. همه نسخه بدلها: دریاها.

۲. همه نسخه بدلها: بناها اند.

۳. قم، آب، آرز، آج، لب: روحانیان اند؛ اط: روحانیان اند؛ مل: روحانیانند.

۴. سوره نبا (۷۸) آیه ۳۸.

۵. همه نسخه بدلها: به یک.

۶. همه نسخه بدلها: درآمده اند.

۷. مل: گندم.

۸. مل، آج، لب: سفید.

۹. مل: می روم.

۱۰. همه نسخه بدلها + وانهار.

۱۱. مل، آج، لب: رنگ.

۱۲. مل، آج، لب: رنگ.

۱۳. مل، آج، لب: رنگ.

۱۴. مل، آج، لب: رنگ.

۱۵. همه نسخه بدلها: درآمده اند.

۱۶. مل: گندم.

۱۷. مل، آج، لب: سفید.

۱۸. مل، آج، لب: سفید.

۱۹. مل، آج، لب: سفید.

۲۰. مل، آج، لب: سفید.

۲۱. مل، آج، لب: سفید.

۲۲. مل، آج، لب: سفید.

۲۳. مل، آج، لب: سفید.

۲۴. مل، آج، لب: سفید.

۲۵. مل، آج، لب: سفید.

۲۶. مل، آج، لب: سفید.

۲۷. مل، آج، لب: سفید.

۲۸. مل، آج، لب: سفید.

۲۹. مل، آج، لب: سفید.

۳۰. مل، آج، لب: سفید.

۳۱. مل، آج، لب: سفید.

۳۲. مل، آج، لب: سفید.

۳۳. مل، آج، لب: سفید.

۳۴. مل، آج، لب: سفید.

۳۵. مل، آج، لب: سفید.

۳۶. مل، آج، لب: سفید.

۳۷. مل، آج، لب: سفید.

۳۸. مل، آج، لب: سفید.

۳۹. مل، آج، لب: سفید.

۴۰. مل، آج، لب: سفید.

۴۱. مل، آج، لب: سفید.

۴۲. مل، آج، لب: سفید.

۴۳. مل، آج، لب: سفید.

۴۴. مل، آج، لب: سفید.

۴۵. مل، آج، لب: سفید.

۴۶. مل، آج، لب: سفید.

۴۷. مل، آج، لب: سفید.

۴۸. مل، آج، لب: سفید.

۴۹. مل، آج، لب: سفید.

۵۰. مل، آج، لب: سفید.

۵۱. مل، آج، لب: سفید.

۵۲. مل، آج، لب: سفید.

۵۳. مل، آج، لب: سفید.

۵۴. مل، آج، لب: سفید.

۵۵. مل، آج، لب: سفید.

۵۶. مل، آج، لب: سفید.

۵۷. مل، آج، لب: سفید.

۵۸. مل، آج، لب: سفید.

۵۹. مل، آج، لب: سفید.

۶۰. مل، آج، لب: سفید.

۶۱. مل، آج، لب: سفید.

۶۲. مل، آج، لب: سفید.

۶۳. مل، آج، لب: سفید.

۶۴. مل، آج، لب: سفید.

۶۵. مل، آج، لب: سفید.

۶۶. مل، آج، لب: سفید.

۶۷. مل، آج، لب: سفید.

۶۸. مل، آج، لب: سفید.

۶۹. مل، آج، لب: سفید.

۷۰. مل، آج، لب: سفید.

۷۱. مل، آج، لب: سفید.

۷۲. مل، آج، لب: سفید.

۷۳. مل، آج، لب: سفید.

۷۴. مل، آج، لب: سفید.

۷۵. مل، آج، لب: سفید.

۷۶. مل، آج، لب: سفید.

۷۷. مل، آج، لب: سفید.

۷۸. مل، آج، لب: سفید.

۷۹. مل، آج، لب: سفید.

۸۰. مل، آج، لب: سفید.

۸۱. مل، آج، لب: سفید.

۸۲. مل، آج، لب: سفید.

۸۳. مل، آج، لب: سفید.

۸۴. مل، آج، لب: سفید.

۸۵. مل، آج، لب: سفید.

۸۶. مل، آج، لب: سفید.

۸۷. مل، آج، لب: سفید.

۸۸. مل، آج، لب: سفید.

۸۹. مل، آج، لب: سفید.

۹۰. مل، آج، لب: سفید.

۹۱. مل، آج، لب: سفید.

۹۲. مل، آج، لب: سفید.

۹۳. مل، آج، لب: سفید.

۹۴. مل، آج، لب: سفید.

۹۵. مل، آج، لب: سفید.

۹۶. مل، آج، لب: سفید.

۹۷. مل، آج، لب: سفید.

۹۸. مل، آج، لب: سفید.

۹۹. مل، آج، لب: سفید.

۱۰۰. مل، آج، لب: سفید.

مؤمنان. و ذلك قوله: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ^۱.

- آنکه در بهشت می رفتیم^۲ تا به درختی رسیدیم که در بهشت از آن نکوتر درختی نبود به شکل و منظر و تداخل اغصان، از هر لون^۳ که خدای آفریده است بر آن درخت بود جز سیاهی. از او بویی شنیدم^۴ که در بهشت از آن خوش تر نشنیده بودم^۵. بر او میوه ای بود مانند قلّه‌های^۶ بزرگ که از هر میوه که خدای آفریده است در آسمان و زمین از الوان و انواع مختلف به رنگ مختلف و به طعم^۷ مختلف و به بوی مختلف و به طبع مختلف. من از حُسن او به تعجب فرو ماندم^۸. گفتم: ای جبریل! این چه درخت است؟ گفت: این درخت طوبی است که خدای تعالی گفت: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأْوٍ^۹، و بسیاری از امت تو را در سایه آن^{۱۰} مقلیل^{۱۱} باشد و در بهشت آن دیدم از نعیم که: لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبٍ بَشَرٍ، که هیچ چشم^{۱۲} چنان دیده نیست و هیچ گوش چنان شنیده نیست و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست؛ از همه پرداخته و تمام کرده و مُعَدَّ نهاده گوش صاحبش می دازند تا به او سپارند. مرا عظیم آمد آنچه دیدم^{۱۳}، گفتم: لِيُمِثِلَ هَذَا فَلَئِمَعَلِ الْعَامِلُونَ^{۱۴}.
- آنکه از آن جا بیامدم^{۱۵}، دوزخ بر من عرضه کردند تا من سلاسل و اغلال او^{۱۶} دیدم و ماران و کژدمان^{۱۷} او و حمیم و زقوم^{۱۸} و غساق و یحْموم او. در دوزخ قومی را^{۱۹} دیدم لبهای ایشان چون لبهای شتر^{۲۰} و جماعتی^{۲۱} موکل بر ایشان که لبهای ایشان می بریدند سنگها از آتش در دهان ایشان می نهادند^{۲۲} و از زیر ایشان می فتاد. من گفتم: ای جبریل! اینان که اند؟ گفت: اینان آنان اند که مال یتیمان خورده اند به

۱. سوره انسان (۷۶) آیه ۶.
 ۲. همه نسخه بدلها: می رفتیم.
 ۳. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: لونی.
 ۴. قم: بوی نیافته بودم.
 ۵. قم: بوی نیافته بودم.
 ۶. قم: به رنگ و طعم.
 ۷. قم: به رنگ و طعم.
 ۸. همه نسخه بدلها + حسن.
 ۹. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۹.
 ۱۰. مل، آج، لب: مقلیل.
 ۱۱. همه نسخه بدلها + و.
 ۱۲. همه نسخه بدلها + و.
 ۱۳. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.
 ۱۴. همه نسخه بدلها بجز قم: آن.
 ۱۵. کذا در اساس، آط، مل، لب، با سه نقطه؛ قم، آب، آژ، آج: کژدمان.
 ۱۶. همه نسخه بدلها + او.
 ۱۷. قم + را دیدم.
 ۱۸. آط، آب، مل، آژ: اشتر.
 ۱۹. قم: و بر سنگهایی از آتش می نهادند.
 ۲۰. قم: و بر سنگهایی از آتش می نهادند.

ظلم، و ذلك قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَّا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...^۱

از ایشان بگذشتم^۲، جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان، مانند خانه های فراخ بود و ایشان بر ره گذر^۳ قوم فرعون بودند. چون آل فرعون به ایشان رسیدندی که^۴ ایشان از ثقل آن شکمهاشان بیوفتادندی^۵ تا آل فرعون بر ایشان برفتندی و ایشان را در پای گرفتندی هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بر دوزخ عرض کردند^۶، کما قال: **الْتَارُ يُغْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا**^۷...، گفتم: ای جبریل! اینان که اند؟ گفت: اینان آنان اند که ربا خورده اند^۸ در دنیا، و ذلك قوله: **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَسْوَمُونَ إِلَّا كَمَا يَسْوُمُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ**^۹...، از آن جا برفتم^{۱۰}، زنانی را دیدم^{۱۱} به پستانها آویخته و بعضی به پایها آویخته نگوسار^{۱۲}. گفتم: اینان که اند؟ گفت: اینان آنان اند که در دنیا زنا کرده اند و فرزندان^{۱۳} کشته^{۱۴}.

آنکه از آن جا بیرون آمدیم و روی به جانب زمین نهادیم و فرو^{۱۵} می آمدیم از آسمانی تا به آسمانی. چون بنزدیک موسی رسیدیم^{۱۶}، مرا گفت: چه کردی و چه دیدی و چه فرمودند تورا و امت تورا؟ گفتم: هر خیر^{۱۷} و کرامتی. و بر من و امت من پنجاه نماز فریضه کردند^{۱۸}. گفتم: من مردمان را بهتر از تو آزموده ام و با ایشان مقاسات بیشتر از تو کرده ام. امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند که ایشان [۱۱۶-پ] ضعیف ترین امتان اند. مراجعت کن با خدای تا تخفیف کند. من مراجعت کردم و

۱. سورة نساء (۴) آیه ۱۰.

۲. آط: بگزشتم.

۳. آط: ره گزر.

۴. قم، آط: ندارد.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: بیفتادندی.

۶. مل: عرضه کردند.

۷. سورة مومن (۴۰) آیه ۴۶.

۸. مل: خوردند.

۹. سورة بقره (۲) آیه ۲۷۵.

۱۰. قم: برفتم.

۱۱. قم: دیدیم.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز آب: سرنگوسار؛ آب: سرنگوسار.

۱۳. همه نسخه بدلها + را.

۱۴. آط، آب، آن آج، لب: کشته اند؛ مل: واز اطاعت و فرمان شوهران بدر آمده اند، و روی خویش و آواز خویش از نامحرم نهوشیده اند.

۱۵. آج، لب: فرود.

۱۶. آط، آج، لب: رسیدم.

۱۷. همه نسخه بدلها: خیری.

۱۸. آط: فرض کردن.

تخفیف خواستم. ده نماز مرا نظر کرد^۱ تا چهل شد. باز آمدم. گفت: چه کردی؟ گفتم: ده تخفیف افتاد و چهل ماند. گفت: امت تو طاقت چهل نماز ندارند. مراجعت کردم تخفیف خواستم^۲. ده دیگر^۳ تخفیف افتاد همی^۴ هم چنین مراجعت می‌کردم تا با پنج آمد^۵. موسی گفت: از این نیز تخفیف خواه. من گفتم: از خدای شرم دارم بیش از این مراجعت^۶ کردن. خدای تعالی گفت: این پنج نماز^۵ فرض کردم^۷ و هر نمازی را ده ثواب باشد. هر که این پنج نماز به جای آرد، هم چنان^۸ باشد که پنجاه نماز گزارده^۹ و این خبر^{۱۱} ضعیف است و ما برای سیاق حدیث آوردیم و آن که در روایت آمده است و اگر چه این را تأویل گفته اند که روا بُود^{۱۱} مصلحت به اول پیش از مراجعت اقتضای پنجاه نماز کرده باشد آنگه عند^{۱۲} مراجعت مصلحت بگردد و هم چونین^{۱۳} تا پنج آمدن هر بار که مراجعت نباشد مصلحت آن مقدار بود. چون مراجعت کنند، مصلحت بگردد؛ چه آنچه متعلق باشد به مصلحت به اوقات و اشخاص اسباب مختلف شود. و این وجهی است که مشایخ ما در تأویل این حدیث گفتند^{۱۴}.

و سید - رحمت الله علیه - در تنزیه الانبیا هم این وجه گفت^{۱۵} که این خبر باطل است از وجهی دیگر^{۱۶} و آن آن است که: نَسَخُ الشَّيْءِ قَبْلَ دُخُولِ وَقْتِهِ يَكُونُ بَدَأً^{۱۷}؛ نسخ چیز^{۱۸} قبل فعل^{۱۹} روا باشد^{۲۰} و قبل دُخُولِ وَقْتِهِ روا نباشد که بدا بود، و بدا بر آن کس روا بُود که عالم بُود به علم مُحدَث. و قدیم - جل جلاله - از این منزّه است، پس این حدیث از این وجه که گفته شد مُعتمد نیست.

۱. قم: نظر کردند؛ مل: طرح کرد. ۲. قم: مراجعت کن و تخفیف خواه، من مراجعت کردم ده دیگر تخفیف کرد.

۳. آرز ده نماز دیگر. ۴. همه نسخه بدلها: ندارد.

۵. مل: نماز. ۶. قم + نتوان.

۷. قم: فریضه کردم. ۸. آرز: همچنین.

۹. قم + بود. ۱۰. مل + سخت.

۱۱. همه نسخه بدلها + که. ۱۲. مل + آله.

۱۳. قم، آج، لب: همچنین؛ آط: هم چنین. ۱۴. آط، آب، آرز، آج، لب: گفته اند.

۱۵. همه نسخه بدلها + جز. ۱۶. همه نسخه بدلها: دگر.

۱۷. آج، لب: ابتدا. ۱۸. آط، آب، آرز، آج، لب: چیزی.

۱۹. همه نسخه بدلها: فعله. ۲۰. آج، لب: نباشد.

گفت: آنکه بازگشتم^۱ و جبریل در صحبت من بود تا آنگاه که با خوابگاه^۲ آورد مرا، و این همه در یک شب بود از این شبهای^۳ عادتی که هست. من سید وُلِدِ آدمم وَلَا فَخْر، ولوای حمد به دست من باشد وَلَا فخر، و آدم و هر که دُونِ آدم است [روز قیامت]^۴ در زیر لوای من باشند وَلَا فخر، و کلیدهای بهشت و دوزخ در دست^۵ من باشد وَلَا فخر. و اجل من نزدیک است پس از آن که من آیات و عجایب خدا دیدم و همه هوا و مراد من آن است که با جوار رحمت خدای شوم و با^۶ مرافقت آن دوستان از اولیای خدای -عز و جل-. و آنچه دیدم از لقای ثواب خدای تعالی برای^۷ اولیایش وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى^۸...

رسول -علیه السلام- گفت: چون باز^۹ از معراج باز آمدم، به وادی «ذی طوی» جبریل را گفتم: ای^{۱۰} جبریل! این قوم مرا باور ندارند چون با ایشان این حدیث کنم. عبدالله عباس گفت: بامداد آن^{۱۱} شب که رسول را به معراج بردند، نشسته بود دلتنگ از آن که دانست که کس^{۱۲} او را باور ندارد که به یک شب به آسمان شد و هفت آسمان بیرید و بهشت و دوزخ بدید. ابوجهل به او بگذشت، بیامد و به پهلوی او بنشست و بر طریق استهزا او را گفت: بتازگی تو را از خدا چه فایده بود؟ گفت: آری دوش مرا به بیت المقدس بردند. گفت: به یک شب به بیت المقدس شدی و باز آمدی؟ گفت: بلی. ابوجهل گفت: که با من نگویی؟ گفت: نگویم^{۱۳}. آواز داد و گفت: یا معشر بنی کعب بن لوی! بیایی بشنوی که محمد چه می گوید! می گوید: دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند! قوم گرد آمدند و گفتند: چه می گویی یا محمد؟ گفت: هم چونین بود، دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند. ایشان به

۱. قم: بازگشتم.

۲. همه نسخه بدلها: تا با خوابگاه خود.

۳. قم، آب، مل، آز از شبهای.

۴. از قم، افزوده شد.

۵. همه نسخه بدلها: به دست.

۶. آج، لب: تا.

۷. قم: بر.

۸. سوره قصص (۲۸)، آیه ۶۰ و سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۶.

۹. قم: ندارد؛ آط، آب، آن آج، لب: ما؛ مل: من چون.

۱۰. همه نسخه بدلها: یا.

۱۱. آط، آب، آن آج، لب: این.

۱۲. آج، لب + سخن.

۱۳. قم: این که با من گفتم با قوم بگویم؟ گفت: بگوی؛ دیگر نسخه بدلها: این که با من گفتم با قوم بگویم؟

گفت: بگویم؛ مل + او.

تعجب و تکذیب یکی دست بر هم می زد و یکی دست بر سر می نهاد و یکی صغیر می زد و یکی^۱ منگری می کرد^۲ و جماعتی از آن مستضعفان که مظهر ایمان بودند و مُبطن^۳ نفاق برگشتند و مرتد شدند و گفتند: این دروغی صریح است. مشرکان این جماعت محققان اصحاب^۴ را گفتند: نبینی^۵ تا محمد چه می گوید، می گوید که: مرا به یک شب به بیت المقدس بردند و باز آوردند. گفتند: راست می گوید و ما او را پیش از این و بدیع تر از این باور داریم. گفتند: چگونه؟ گفتند: ما او را اخبار آسمان و وحی خدای - عز و جل - باور می داریم [۱۱۷-ر] رفتن^۶ به بیت المقدس به یک شب او را باور نداریم؟ آنگه در میان قوم جماعتی بسیار بودند که آنجا سفر کرده بودند و آن راه دیده و علاماتی که در آن راه بود و مسجد دیده بودند مرا گفتند: اگر راست می گویی نشانهای آن راه با ما بگویی، من گفتم^۷: علامات مسجد هم چنین نزدیک آن بود که بعضی مشتبه شود^۸ بر من. حق تعالی مثال آن در برابر من بداشت در پیش سرای عقیل تا من در او می نگریدم و می گفتم، گفتند: والله اَمَا التَّعْتُّ فَقَدْ أَصَابَ؛ اما وصف همه راست می گوید و نشان راست می دهد و ایشان دانستند که او آن راه^۹ نکرده است.

و ایشان را کاروانی به شام بود، گفتند: یا محمد! خبر کاروان ما چه داری؟^{۱۵} گفت: ایشان را به روحا رها کردم شتری گم کرده بودند و جایها به طلب شتر می گشتند و در رحل ایشان قدحی آب بود و من تشنه بودم برسیدم و آن قدح آب بازخوردم و قدح تهی با جای نهادم. چون در آیند بپرسی از ایشان تا در قدح آب یافتند. گفتند: این آیتی است، گفت: فلان و فلان بر شتری نشسته بودند شتر ایشان از من بر مید و فلان را بیفگند^{۱۰} و دستش بشکست. چون در آیند بنگری تا هم چنین باشد که گفتم. گفتند: این آیتی دگر است. گفتند: این کاروان که به خاص ما تعلق دارد، خبر ایشان چیست و نشان ایشان بگویی؟ گفتم: ایشان را به تنعیم رها

۱. قم، آب، مل، آن، لب: هریکی.

۲. قم: می کردند؛ آط، آج، لب: هر منگری که بود می کردند.

۳. آج، لب: بطن.

۴. قم: اصحاب؛ آط، آب، آن، آج، لب: صحابه.

۵. آب، آن، آج، لب: ببینید؛ قم + که.

۶. همه نسخه بدلها: به رفتن.

۷. همه نسخه بدلها: می گفتم.

۸. آن، شوند.

۹. آب، آن + سفر.

۱۰. آط، آب، آن، آج، لب: بینداخت.

کردم و مشغول بودم از وصف ایشان، آنکه حق تعالی مثال ایشان نصب چشم من کرد تا من در او می‌نگریدم و نشانها یک یک می‌گفتم که عدد ایشان و عدد شتران ایشان چند است و چه بارها دارند؛ و گفتم: اکنون به حَزْوَرَه رسیده باشند^۲ و مردان^۳ را نام می‌گفتم که در کاروان بودند و در پیش کاروان شتری هست نر^۴ خاک رنگ بر او دو غراره^۵ دوخته نهاده است، چون آفتاب برآید ایشان درآیند از پس این کوه. گفتند: این آیتی دگر است.

آنکه برفتند^۶ و راه ثنیّه^۷ مراقبت می‌کردند و بر آمدن آفتاب^۸ و می‌گفتند: والله که محمد قصه ای عجب می‌گوید. آنکه انتظار طلوع شمس می‌کردند تا باشد که آفتاب برآید و کاروان نیاید تا او را دروغزن کنند. یکی از میان قوم گفت^۹: هَذِهِ الشَّمْسُ قَدْ ظَلَعَتْ؛ والله که آفتاب برآمد. و دیگر^{۱۰} گفت: والله هَذِهِ الْأَبْلُ^{۱۱} قَدْ ظَلَعَتْ يَتَقَدَّمُهَا جَمَلٌ أَوْرَقٌ وَفِيهَا^{۱۲} فُلَانٌ وَفُلَانٌ كَمَا قَالَ؛ گفت: اینک کاروان برآمد^{۱۳} با طلوع آفتاب، شتری اوراق در پیش ایشان ایستاده و آنان را که گفت همه در کاروانند چنان که او گفت: والله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم. إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ هَبِينٌ^{۱۴}؛ این سحری است مبین^{۱۵}، اگر گویند خدای تعالی گفت: أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، او را گفت به مسجد اقصی بردم نگفت او را به آسمان بردم، جواب آن است که گوئیم: ابتدای معراج، اسری بود به مسجد اقصی؛ از آن جاش بر^{۱۶} معراج به^{۱۷} آسمان بردند. و اگر اول بار^{۱۸} گفستی او را به آسمان بردم، ایشان را تعجب پیش بودی و در تکذیب مبالغت بیش^{۱۹} کردند اول گفت در

۱. همه نسخه بدلها: گفت.
۲. همه نسخه بدلها: رسیده اند.
۳. قم، اط، آب، مل، آج، مردمان.
۴. مل، آج، لب: بر.
۵. همه نسخه بدلها: بدویدند.
۶. قم، آب، مل، آن لب + را.
۷. همه نسخه بدلها: دیگری.
۸. قم + واقه.
۹. همه نسخه بدلها: آنها: لب: آنها.
۱۰. اساس: امل، با توجه به قم و اتفاق نسخ، تصحیح شد.
۱۱. آط: آنها؛ آن آج، لب: آنها.
۱۲. آط، آب، آج، لب: بیامد؛ آب: بیابد.
۱۳. سورة مائده (۵) آیه ۹۱ و سورة انعام (۶) آیه ۷ و سورة هود (۱۱) آیه ۷.
۱۴. آط: آنها؛ آن آج، لب: روشن.
۱۵. همه نسخه بدلها بجز مل: به.
۱۶. همه نسخه بدلها بجز مل: بر.
۱۷. قم: بدیا.
۱۸. آط، آب، آن آج، لب: بیشتر.

این سورت که او را به مسجد اقصی بردم چون این در دلشان^۱ قرار گرفت حدیث معراج و آن که او به آسمان شد و به عرش نزدیک شد در سوره والتجم بگفت فی قوله: ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى، فَكَانَ^۲ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى^۳.

وَآتَيْنَا^۴ مُوسَى الْكِتَابَ، آنکه گفت: ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریت، و وجه اتصال آیت به^۵ آیت مقدم آن است که: کَمَا أَسْرَيْنَا بِمُحَمَّدٍ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ؛ چنان که محمد را به آسمان بردیم موسی را کتاب دادیم وَجَعَلْنَاهُ؛ و کردیم آن را، یعنی کتاب توریت را، هُدًى؛ بیان و لطف بنی اسرائیل [۱۱۷-پ] و شاید که ضمیر راجع بُوَدَ با موسی و مراد لطف باشد، چه پیغامبر امت را لطف بُوَدَ تا^۶ «هدی» به معنی هادی بُوَدَ، كَقَوْلِهِمْ: رَجُلٌ عَدْلٌ وَ زَوْرٌ وَ صَوْمٌ وَ فِطْرٌ، لفظ مصدر باشد و معنی^۷ فاعل أَلَّا تَتَّخِذُوا، «أَنْ» مع الفعل در محل نصب باشد، بتضمین^۸ هَذَا الْفِعْلِ الظَّاهِرِ قَوْلًا يَلِيقُ^۹ بِهِ وَ يَنْصِبُهُ، وَ التَّقْدِيرُ: وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ لَا تَتَّخِذُوا، عامه قَرَأَ تَتَّخِذُوا خواندند به «تا»ی خطاب و ابوعمر و عبدالله عباس و مجاهد خواندند به «یا» و این اختیار ابو عبیده است. گفت برای آن که خیر است از ایشان، و در مثل این جایگاه هر دو روا باشد.

و مثله قوله: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سُنُغْلُونَ وَ نُحُشْرُونَ^{۱۰}... هر دو خواندند^{۱۱} به «تا» و «یا»^{۱۲} و هر دو محتمل است و معنی دار، ما ایشان را گفتیم و وحی کردیم به ایشان که وکیلی نگیرند بدون من، یا گفتیم^{۱۳} که: مگیری وکیلی بدون من. ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا، در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که مفعول اولی «لَا تَتَّخِذُوا» است و التقدير^{۱۴}: لَا تَتَّخِذُوا ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ [وکیلا، و وجه دوم آن که

۱. قم: ایشان.

۲. اساس: وکان، که باتوجه به ضبط قرآن مجید اصلاح شد.

۳. سوره نجم (۵۳) آیات ۸ و ۹.

۴. همه نسخه بدلها: قوله و آتینا.

۵. همه نسخه بدلها: باشد.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: به معنی.

۷. همه نسخه بدلها: فالألیق.

۸. همه نسخه بدلها: خوانده اند.

۹. همه نسخه بدلها: و تقدير آن که.

۱۰. همه نسخه بدلها: و تقدير آن که.

۱۱. همه نسخه بدلها: و تقدير آن که.

۱۲. همه نسخه بدلها: و تقدير آن که.

۱۳. همه نسخه بدلها: و تقدير آن که.

۱۴. همه نسخه بدلها: و تقدير آن که.

منصوب است بر ندا و این وجه بهتر است، کَأَنَّهُ قَالَ: يَا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ لَّا تَتَّخِذُوا مِنِّي دُونِي وَكَيْلًا. و برای آن گفت: ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ،^۱ که نوح را^۲ -علیه السلام- آدم دوم خوانند^۳ چه در عهد او جهان به طوفان خراب شد و مردم همه هلاک شدند جز آنان که در کشتی بودند پس از ایشان هر چه در عالم هستند از نسل ایشان اند.^۵

پس این خطاب بمشابت آن است که: يَا بَنِي آدَمَ، و تقدیر چنان^۴ است که: يَا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ. و مورد آیت مورد تهدید و توبیخ است، کَأَنَّهُ قَالَ: يَا بَقِيَّةَ الْهَالِكِينَ، چنان که ما گوئیم: يَا بَقِيَّةَ السَّيْفِ.

آنگه نوح را مدح کرد، گفت: إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا؛ که نوح بنده ای شکور^۵ بود مرا، و فعول بناء مبالغت باشد در فاعل. و در خبر است که شکر او آن بود که او^۶

طعام خواستی خوردن گفتی: بِسْمِ اللَّهِ، و چون فارغ شدی گفتی: الْحَمْدُ لِلَّهِ، و این مطابق آن^۷ خبر است که رسول -صلی الله علیه و علی آله- گفت: إِنَّ اللَّهَ يَرْضِي عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الْأَكْلَةَ فَيَحْمَدُهُ^۸ عَلَيْهَا أَوْ يَشْرِبَ الشَّرْبَةَ فَيَحْمَدُهُ عَلَيْهَا، گفت: خدای از بنده^۹ راضی شود که طعامی بخورد و شرابی باز خورد، خدای را بر آن شکر کند^{۱۰}. و در خبری دیگر آمد که او را برای آن شکور خوانند^{۱۱} که چون طعامی خوردی^{۱۲}

گفتی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي وَلَوْ شَاءَ أَجَاعَنِي، و چون شربه ای^{۱۳} باز خوردی گفتی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَقَانِي^{۱۴} وَلَوْ شَاءَ أَطْفَمَانِي، و چون جامه در پوشیدی گفتی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي وَلَوْ شَاءَ أَعْرَانِي، و چون نعلین در پای کردی گفتی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَذَانِي وَلَوْ شَاءَ أَخْفَانِي. و چون قضاء حاجت کردی گفتی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَ عَنِّي آذَاهُ فِي عَاقِبَةِ وَلَوْ شَاءَ حَبَسَهُ.^{۲۰}

۱. اساس، افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

۲. قم + آهم.

۳. آط، مل، آج، لب: خواندند.

۴. همه نسخه بدلها: شاکر.

۵. قم: ندارد؛ آط، آج، لب: او چون؛ مل، آژ: چون او.

۶. همه نسخه بدلها: این.

۷. آط: بنده ای.

۸. قم: فحَمَدَهُ.

۹. آط، آب، آژ، آج، لب: گوید.

۱۰. همه نسخه بدلها: بخوردی.

۱۱. اساس: خواندند، یا توجه به قم، تصحیح شد.

۱۲. آط، آژ، آج، لب: اسقانی.

۱۳. آط، آژ، آج، لب: شربت آب.

۱۴. آط، آژ، آج، لب: شربت آب.

قَوْلُهُ: وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ، «قضى» در لغت بر چند قسمت^۱ است: یکی به معنی خلق و احداث، فی قولِهِ: فَقَضَيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ^۲... و به معنی فصل^۳ حکم، فی قولِهِ: وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ^۴... و به معنی امر، فی قولِهِ: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِنَاءَهُ^۵... و به معنی اخبار و اعلام، فی هذه الآية، قَوْلُهُ: وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ، و اصل کلمت من الاحکام و الا تمام باشد، فی قولِهِ: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ^۶... و مِنْ قَوْلِهِ: فَوَكَّرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ^۷... و مرجع این اقسام همه با اوست، مِنْ قَوْلِهِ: فَقَضَيْنَهُنَّ، ای أَنْتَ خَلَقْتَهُنَّ وَ أَحْكَمْتَهُنَّ^۸، وَ قَضَىٰ رَبُّكَ، ای أَمَرَ، عَلَىٰ وَجْهِ الْإِلْزَامِ وَ الْإِجْرَامِ، وَ قَضَى الْقَاضِي بكَذَّاءٍ، إِذَا أَحْكَمْتَهُ وَ أَنْفَذَهُ. وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، ای أَعْلَمْنَا هُمْ، عَلَىٰ وَجْهِ الْمُبَالَغَةِ وَ إِتْمَامِ الْبَيَانِ لَهُمْ، وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ، قَوْلُ الشَّاعِرِ:

وَعَلَيْهِمَا مَسْرُودَتَانِ قَضَاهُمَا
دَاوُدُ، أَوْ صَنَعَ السَّوَابِغَ تُسَبِّحُ
أَي أَحْكَمْتَهُمَا وَ أَنْتَ نَسَجْتَهُمَا.

حق تعالی در این آیت گفت: ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریت که شما دو بار در زمین فساد کنی و خون بناحق ریزی و ظلم کنی و عُلو و عُتُو کنی و تجبر و تکبر^۹. و این خبری است که خدای تعالی داد ایشان را بر سبیل معجز برای آن که^{۱۰} خبر است از غایبات [۱۱۸- ر] و مخبر بر وفق خیر آمد و این نتوان دانستن جز به اعلام علام الغیوب، و هم چونین^{۱۱} خبر دادن رسول ما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - ایشان را به این قصه^{۱۲} هم بر وجه معجز بود.

آنکه گفت: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَئِهِمَا؛ چون وعده مره اول^{۱۳} و کَرَّتْ نخست آید

یعنی چون ظلم و تعدی بنی اسرائیل به غایت رسد ما بفرستیم بر ایشان. خطاب^{۱۴} با^{۱۵}

۱. مل، لب: قسم.

۲. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۲.

۳. اساس: فصل و، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۳.

۵. سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.

۶. مل، واحکم.

۷. مل، آب، آرز + شعر.

۸. مل، آب، آرز، آج، لب + این.

۹. مل: قضیه.

۱۰. مل + نه.

۱. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲۰.

۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

۳. مل + واحکم.

۴. اساس: کتم، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها: همچین.

۶. مل + آید.

ایشان کرد که: بفرستیم بر شما، و معنی بعث در آیت تخلیت و تمکین است بر سبیل خذلان به جزای^۱ کفر و معصیت ایشان چنان که گفت: **أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوذُّهُمْ أَرَا**! این قول حسن بصری است، و ابوعلی گفت: معنی امر است پیغامبران و پادشاهان بنی اسرائیل را به قتال ایشان بر سبیل جهاد، **عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ**؛ بندگانی از آن ما خداوند^۲ قوت و شجاعت سخت. عبدالله عباس و قتاده گفتند: آن که مبعوث و مسلط بود بر ایشان در نوبت^۳ اول جالوت بود، تا آنگاه که خدای تعالی او را هلاک کرد بر دست داود^۴. سعید بن المسیب^۵ گفت: بُخْتُ - نُصِرَ بود. سعید جیبی گفت: سنخاریب^۶ بود^۷. قوله: **فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ**؛ بجستند میان سرایها^۸، **وَالجَوَسُ**؛ تَخَلُّلُ الدِّيَارِ طَائِلًا مَا فِيهَا، وَالجَوَّسَانِ، ایضاً مصدر له، و قال حسان: ۱۰

وَمِنَّا الَّذِي لَاقَى بِسَيْفٍ مُّحْتَمِدٍ
فَجَاسَ بِهِ الْأَعْدَاءَ عَرَضَ الْعَسَاكِرِ

و گفته اند: «جوس^۱» طلب^۲ به استقصا باشد.

و كَانَ وَعَدًّا مَّفْعُولًا، و آن وعده ای بود لامحال^۳ کائن و بودنی و کردنی، و در قرب وجود بمثابة^۴ کرده.

آنگه گفت: **ثُمَّ زَكَّيْنَا لَكُمْ الْكِرَّةَ عَلَيْهِمْ**؛ پس از آن^۵ ما شما را بر ایشان دولت و کَرَّت و رجعت دادیم و شما را دست بر ایشان قوی کردیم و مدد کردیم شما را به مالها و فرزندان نرینه، یعنی شما را مدد و عُدَّة^۶ دادیم تا توانگر^۷ و بسیار شدی. و **جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا**؛ و شما را کردیم بیشتر به انصار و اعوان، و نصب او بر تمییز است. زجاج گفت: روا بود که نفیر جمع نفر باشد، کعبید. فراء گفت، گفته اند: نام مردی است که خدای تعالی او را بر گماشت تا بُخْتُ نُصِرَ را بکشت و مُلک با ۲۰

۱. مل: گناه.

۲. سورة مريم (۱۹) آیه ۸۳.

۳. قم، آط، آب، آن، آج، لب: خداوندان.

۴. مل: نوریت.

۵. همه نسخه بدلها + در مملکت طالوت.

۶. مل: سعید جیبی.

۷. قم، آط، آب، آن، آج، لب: سنخاریب.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل + حسن بصری گفت عمالقه بودند

۹. آط، مل، آج، لب: سراها.

۱۰. آج، لب: لافی. ۱۱. آط، آج، لب: چون.

۱۲. آط، آج، لب: طالب.

۱۳. همه نسخه بدلها: لامحاله.

۱۴. آط، آب، آن، آج، لب: نشانه.

۱۵. آط، آب، آن، آج، لب: ایشان.

۱۶. همه نسخه بدلها: عدد.

۱۷. آط، آب، آن، تونگر.

بنی اسرائیل داد.

- حذیفه بن الیمان^۱ گفت: در قضاة این آیات، من قوله: قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَىٰ قَوْلِهِ: وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا^۲، که رسول -صلی الله علیه وعلی آله- گفت: چون بنی اسرائیل تعدی و ظلم از حد بُردند و پیغامبران را کشتن گرفتند، خدای تعالی ملک پارس^۳ بُخت نصر را بر ایشان مسلط کرد و مُلک و پادشاهی او ۵ هفتصد سال بود پیامد با لشکری بسیار به در بیت المقدس فرو آمد و آن را حصار داد^۴ و بگشاد و هفتاد هزار مرد را بر خون یحیی زکریا بکشت و اهل بیت المقدس را برده کرد و آن شهر^۵ به غارت داد و سلب و حُلّی بیت المقدس بیاورد در^۶ آن ۷ صد^۸ هفتاد هزار^۹ گردون گران بار از مالها و^{۱۰} حُلّی ایشان، از آن جا بیاورد.
- حذیفه گفت، من گفتم: یا رسول الله بیت المقدس همانا جایی بزرگوار بوده است. ۱۰ گفت: اصل آن را سلیمان بن داوود بنا کرد از دُر^{۱۱} و یاقوت و زبرجد و ملاطش زر بود و انگرش^{۱۲} سیم بود و ستونهایش زر^{۱۳} بود از آن مالها که خدای داده بود سلیمان را و شیاطین مسخر او بودند تا آنچه او خواست می آوردند از اقصای عالم، بخت نصر این همه مالها بُرد و به بابل آمد و اسیران بنی اسرائیل را با خود به آن جا برد و ایشان در دست او صد سال بماندند^{۱۴}، ایشان را به بندگی می داشت و بُخت نصر و لشکرش ۱۵ گبرکان^{۱۵} بودند و در میان این بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغامبرزادگان بودند خدای تعالی بر زبان بعضی^{۱۶} پیغامبران امر کرد پادشاهی را از پادشاهان پارس نام او گورش - و او مردی مؤمن بود- که: برو و بنی اسرائیل را از دست بُخت نصر بستان و حُلّی [۱۱۸-پ] بیت المقدس از او بستان و باز جای بر.

۱. آرز: الیمانی.
 ۲. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸.
 ۳. آط، آب، مل، آن، آج، لب + را.
 ۴. مل، آج، لب + را.
 ۵. همه نسخه بدلها + جمله.
 ۶. آط، آب، آن، آج، لب + از.
 ۷. همه نسخه بدلها + هزاره.
 ۸. آط، آب، آن، آج، لب + از.
 ۹. آط، آب، آن، آج، لب: خشتش.
 ۱۰. آط، آب، آن، آج، لب: خشتش.
 ۱۱. آط، آب، آن، آج، لب: خشتش.
 ۱۲. آط، آب، آن، آج، لب: خشتش.
 ۱۳. آط، آب، آن، آج، لب: خشتش.
 ۱۴. آط، آب، آن، آج، لب: خشتش.
 ۱۵. آط، آب، آن، آج، لب: گبر.
 ۱۶. آط، آب، آن، آج، لب: گبر.
 ۱۷. آط، آب، آن، آج، لب: گبر.

او برفت با بُخت نَصْر کالزارا^۱ کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد و حُلّی بیت المقدس باز گرفت^۲ و باز جای آورد و بنی اسرائیل پس از آن صد سال^۳ بر طاعت و استقامت بایستادند. باز دیگر باره^۴ با سرِ معصیت شدند، خدای تعالی پادشاهی را بر ایشان^۵ مسلط کرد نام او انطیا^۶. چون به غزای بنی اسرائیل با بیت المقدس آمد و اهلش را به برده بیاورد^۷ و بیت المقدس^۸ بسوخت و ایشان را گفت: ای بنی اسرائیل! اگر با سرِ معصیت شوی ما با شما با سرِ شیعی و غارت شویم.

بنی اسرائیل با سرِ معصیت شد^۹ خدای تعالی^{۱۰} بر ایشان پادشاهی را مسلط کرد از روم، نام او فاقس بن اسبیانوش^{۱۱}، پیامد و با ایشان کالزارا^{۱۲} کرد در بر و بحر، و بر ایشان غارت کرد و حُلّی بیت المقدس بیاورد و بیت المقدس^{۱۳} بسوخت.

آنکه رسول گفت - صلی الله علیه و علی آله - که: مهدی - علیه السلام - در روزگار خود حُلّی بیت المقدس باز جای^{۱۴} فرماید بردن در هزار و هفتصد کشتی، و خدای تعالی خلق اولین و آخرین را در بیت المقدس جمع کند.

محمد بن اسحاق بن یسار گفت: از جمله آنچه بر موسی - علیه السلام - انزله کرد خدای تعالی در جمله اخبار بنی اسرائیل و احداثی که ایشان کنند، این بود که در این آیات بگفت، من قوله: وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ، الٰی قوله: وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا، و بنی اسرائیل چون احداث در ایشان^{۱۵} بسیار شدی خدای تعالی پیغامبری فرستادی به ایشان تا اعدار و انذار کند و تجدید احکام تورات کند تا چون عذاب به ایشان آید خدای تعالی عذر انگیزنده باشد و اول وقعتی که ایشان را

۱. قم، مل، آن، آج، لب: کارزار؛ آط، لب: ندارد. ۲. قم: برگرفت؛ آژ: بگرفت.

۳. آط، آب، آن، آج، لب: به چند سال. ۴. قم: بارد گر؛ آب، آط، آن، آج، لب: باز گر.

۵. آج، لب: بر او.

۶. قم، مل: انطیا خوش؛ آط، آب، آن، آج، لب: انطیا حورس.

۷. آط، آب، آن: به بردگی ببرد؛ آج، لب: به بردگی برد.

۸. آج، لب + را.

۹. آط، آب، آن، آج، لب: شدند. ۱۰. مل + دیگر باره.

۱۱. قم: ندارد؛ آط: اسبیانوش؛ آب، آن، اسابوس؛ آج، لب: اسابوش.

۱۲. همه نسخه بدلها: کارزار. ۱۳. آج، لب + را.

۱۴. همه نسخه بدلها: با جایگاه.

۱۵. آط، آب، آن، آج، لب: احداث ایشان.

افتاد به سبب احداث و جنایات که می‌کردند، آن بود که پادشاهی نام او صدیقه^۱ هم از ایشان پادشاه شد و در روزگار او خدای تعالی شعیان امضیا را به پیغامبری بفرستاد و او از پیش زکریا و یحیی و عیسی آمد، و او آن بود که بنی اسرائیل را بشارت داد به عیسی - علیه السلام - و به محمد - صلی الله علیه و علی آله - گفت: آبِ شری اوری شلم^۲ الآن یأتیک را کِبُ الْجِمَارِ وَ مِنْ بَعْدِهِ صَاحِبُ الْبَعْرِ، گفت: بشارت و مژده باد تورا^۳ ای پادشاه که مردی پیاید که بر خرنشیند و از پس او مردی که صاحب شتر^۴ باشد.

مدتی این مرد پادشاهی کرد در بنی اسرائیل و مقام او در بیت المقدس بود، چون مدت^۵ او به سر آمد و او را وفات^۶ نزدیک رسید و شعیای پیغامبر با او^۷ بود، خدای تعالی سنخاریب^۸ را، قلیک بابل را، بر ایشان مسلط کرد بیامد با سیصد^۹ هزار سوار گرد بیت المقدس بگرفتند و صدیقه ملک را بیماری^{۱۰} رسیده بود و قرحه ای به پایش^{۱۱} برآمده بود، چون خبر سنخاریب^{۱۲} بشنید دل‌تنگ شد. شعیای پیغامبر بنزدیک او آمد و گفت: یا ملک بنی اسرائیل چه تدبیر می‌داری در کاری سنخاریب^{۱۳}؟ گفت: من بیمارم چنان که^{۱۴} تومی بینی و لکن خدای بر تو هیچ وحی کرد در باب سنخاریب^{۱۵}؟ گفت: نه.

ایشان در این بودند خدای تعالی وحی کرد به شعیای پیغامبر که پادشاه را بگو که وصیت بکن و خلیفه ای فرودار^{۱۶} بر قوم. شعیای گفت^{۱۷}: خدای وحی کرد به من تا^{۱۸} تو را بگویم که وصیت بکن و خلیفتی فرودار^{۱۹} از اهل البیت خود کسی را که اهلیت این دارد^{۲۰}. چون پادشاه این بشنید از شعیای، روی به قبله آورد و بگریست و دعا و

۱. ضبط اساس قدری ناروشن است و «صد نغته» خوانده می‌شود؛ به قیاس استعمال آن در سطرهای بعدی، و ضبط همه نسخه بدلها در تمام موارد بدین صورت آورده شد، در هر حال امکان تحریف در این کلمه می‌رود.

۲. آط، آب، آن، اوزی شلم؛ قم، مل؛ ندارد. ۳. قم؛ اشتر.

۴. قم + پادشاهی. ۵. آط، آب، آن، آج، لب؛ وفات او.

۶. قم؛ پیغامبر او. ۷. آط، آب، مل، آن، سنخاریب؛ آج، لب؛ سنخاریب.

۸. همه نسخه بدلها؛ ششصد. ۹. قم؛ بیماری.

۱۰. قم؛ از پایش قرحه؛ آط؛ به یالش؛ آج، لب؛ به بالش.

۱۱. آط، آب، مل، آن، سنخاریب؛ آج، لب؛ سنخاریب. ۱۲. همه نسخه بدلها؛ چنین که.

۱۳. قم، آط، آب، مل + یا ملک؛ آج، لب + ای ملک. ۱۴. آط، آب، آن، آج، لب؛ فرادار.

۱۵. همه نسخه بدلها؛ که. ۱۶. بجز مل، دیگر نسخه بدلها این جمله اخیر را ندارد.

تضرع کرد و به دلی^۱ مخلص و نیتی صادق خدای را بخواند، و گفت: اَللّٰهُمَّ رَبَّ
 الْاَرْضِ الْاَبْوَابِ وَ اِلٰهَةِ الْاَلِهَةِ قُدُّوسَ الْمُقَدَّسِينَ^۲ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيْمُ يَا رَوْفُ الَّذِي لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ
 وَلَا نَوْمٌ اَذْكُرْكَ^۳ بِفِعْلِي وَ عَمَلِي وَ حُسْنِ قَضَائِي عَلٰى بَنِي اِسْرَائِيْلَ وَ كَانَ ذٰلِكَ كَلِمَةً
 مِنْكَ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمِثِّي سَرِي وَ عَلَانِيَتِي. خدای تعالی دعای او بشنید و صدق نیت
 او شناخت [۱۱۹-ر] وحی کرد به شعیا که پادشاه را بگو که صدق نیت تو بشناختم^۴
 و بدانستم، دعای تو اجابت کردم^۵ و اجل تو تأخیر کردم^۶ پانزده سال، و او را و لشکر
 او را^۷ از سنخاریب^۸ برهانیدم. شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد^۹، او در حال تندرست
 شد و درد از او^{۱۰} برفت و او در شکر خدای بیفزود و در تضرع، و پیغامبر را گفت: از
 خدای در خواه تا باز نماید ما را به وحی تا ما با این^{۱۱} پادشاه ظالم سنخاریب^۸ که به
 ما آمده است چه کنیم. او درخواست. خدای تعالی وحی کرد که من شر او کفایت
 کنم^{۱۲} شما را و فردا که شما بر خیزی همه لشکر او مرده باشند مگر سنخاریب^۸ با پنج
 کس که زنده باشند^{۱۳}.

چون بر دگر روز بود منادی ندا کرد که: یا ملک بنی اسرائیل! خدای تعالی تورا
 شر دشمن کفایت کرد و ایشان را هلاک کرد. پادشاه از شهر بیرون آمد لشکرگاه بر
 جای بود و هیچ آدمی زنده نبود آن جا. بفرمود تا سنخاریب^۸ را طلب کردند. او را
 نیافتند در میان مردگان کس فرستاد در طلب^{۱۴} او تا او را بگیرفتند با آن پنج کس که
 مانده بودند، و از آن پنج کس یکی بخت نصر بود، و ایشان را بند بر نهادند و پیش او
 آوردند. او چون ایشان را بدید به روی در آمد^{۱۵} پیش خدای سجده^{۱۶} شکر آن نعمت را
 و از بامداد تا نماز دیگر در آن سجده بود.

۲۰ آنگه سر برداشت و [سنخاریب را گفت: چون دیدی نعمت خدای بر ما و

۱. قلم، آب، آن آج، لب: و به دل.
 ۲. قلم، آب، آن آج، لب: اذکرتی.
 ۳. قلم + در.
 ۴. قلم: تورا و لشکر تورا.
 ۵. لب، آج: خبر کرد.
 ۶. قلم: از این؛ آط، آب، آن آج، لب: به این.
 ۷. قلم: قلم + در.
 ۸. قلم: از این؛ آط، آب، آن آج، لب: به این.
 ۹. قلم: آج: خبر کرد.
 ۱۰. قلم: درد او.
 ۱۱. قلم: از این؛ آط، آب، آن آج، لب: به این.
 ۱۲. قلم: از این؛ آط، آب، آن آج، لب: به این.
 ۱۳. همه نسخه بدلها: که او زنده ماند.
 ۱۴. همه نسخه بدلها: به طلب.
 ۱۵. قلم: مل: به روی در افتاد؛ دیگر نسخه بدلها: به روی افتاد.
 ۱۶. آط، آب، آن آج، لب: ندارد.

- نصرت او ما را و دمار و هلاک که چون از شما برآورد^۱، و ما و شما از آن غافل؟^۲ سنخاریب او را گفت: من شنیده بودم که نعمت خدای شما بر شما عظیم است و نصرت و رحمت او شما را پیایی است. پیش^۳ آن که این جا آمدم و نصیحت کنندگان مرا گفتند که مرو آن جا که تو با خدای بنی اسرائیل بر نیایی^۴. من نصیحت نشنیدم و^۵ نپذیرفتم و شقاوت مرا دامن گرفت و قلت^۶ عقل کار بستم لاجرم در بلا افتادم. صدیقه خدای را شکر زیادت کرد^۷. آنگه امیری^۸ فرمود که: این اسیران را با پادشاهانشان^۹ هم چونین^{۱۰} با بند^{۱۱} در این شهرها بگردان و برایشان ندا کن که این جزای آن کس است که بر خدای بیرون آید^{۱۲} و دلیری کند. ایشان را ببردند و هفتاد روز در شهرها بگردانیدند و هر روز هر یکی را دو نان جوین^{۱۳} بیش ندادند. سنخاریب کس فرستاد به پادشاه بنی اسرائیل و گفت ما را کشتن از این آسان ترست^{۱۴} بفرما تا ما را بکشند که ما را زندگانی چونین به کار نیست^{۱۵}. او بفرمود تا ایشان را بازندان بردند بر آن که بکشند. خدای تعالی وحی کرد به پیغامبر که بفرمای پادشاه را تا سنخاریب را با این پنج کس رها کند تا به بابل روند و خبر دهند مردمان را به^{۱۶} آنچه خدای کرد با ایشان. ملک ایشان را رها کرد و گفت: بروی و مردمان را خبر دهی از آنچه خدای با شما کرد و با ما کرد^{۱۷}. برفتند و با بابل شدند و سنخاریب قوم خود را جمع کرد و آن قصه^{۱۸} ایشان بگفت. دانایان قوم گفتند: ما تو را گفتیم که^{۱۹}: مرو که کسی^{۲۰} با خدای بنی اسرائیل بر^{۲۱} نیاید. این در مرت اول بود و سنخاریب از

۱. آط، آب، آز، آج، لب: دمار و هلاک برآوردن.

۲. اساس افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها + از.

۴. آط، آب، آز، آج، لب: آن جا.

۵. مل: نه ایستی؛ دیگر نسخه بدلها: نه بسی.

۶. قم + بند.

۷. آج، لب: قلب.

۸. آط، آب، آز، آج، لب: کرد زیادت.

۹. همه نسخه بدلها + را.

۱۰. آط، آب، آز: پادشاهانشان؛ قم، مل، آج، لب: پادشاه ایشان.

۱۱. همه نسخه بدلها: همچنین.

۱۲. آط، آب، آز، آج، لب: در بند؛ مل: پایند.

۱۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۱۴. آط: جوین.

۱۵. همه نسخه بدلها، بجز مل: چنین نمی آید.

۱۶. همه نسخه بدلها: از.

۱۷. همه نسخه بدلها + ایشان.

۱۸. قم، مل + با؛ آط، آب، آز، آج، لب + به.

۱۹. آج، لب: ندارد.

۲۰. همه نسخه بدلها: کس.

۲۱. قم: بس.

پس آن هفت سال بماند آنگاه بمرد و پسرزاده اش را بخت نصر را خلیفه کرد بر قوم، و بخت نصر نیز در ملک او در بابل هفده^۱ سال مقام کرد. آنگه خدای تعالی صدیقه را که ملک بنی اسرائیل بود وفات داد و بنی اسرائیل در هرج و مرج افتادند و برای ملک قتال کردند و یکدیگر را بکشتند^۲ و خونهای ناحق^۳ بسیار ریخته شد و شعیا ایشان را وعظ می کرد و پسند می داد، از او قبول نکردند و خدای تعالی وحی کرد به شعیا که برخیز^۴ و این وحی من به بنی اسرائیل رسان^۵ و از قیل من این پیغام^۶ به ایشان^۷ گذار^۸. او برخاست و گفت: یا سماءِ استیمی و یا ارضِ انصیتی فَإِنَّ اللَّهَ يُرِيدُ أَنْ يَقُصَّ شَأْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. گفت: ای آسمان بشنو و ای زمین گوش دار^۹ که خدای تعالی می خواهد تا قصه بنی اسرائیل گوید. آنگه گفت: بدانی^{۱۰} که خدای تعالی بنی اسرائیل را به نعمت پرورده^{۱۱} و برای خود برگزید و به کرامت بداشت^{۱۲} [۱۱۹-پ] و بر بندگان تفضل کرد^{۱۳} و ایشان چون گوسپند^{۱۴} ضایع بودند که شبان ندارد^{۱۵}. رمنندگان^{۱۶} را باز آورد و گم شدگان را جمع کرد و شکستگان را باز بست و بیماران را دوا کرد و لاگران را فربه کرد و فربهان را نگاه داشت. چون این همه نعمت بکرد با ایشان، ایشان را بظن گرفت و با یکدیگر به سر و زدن درآمدند و یکدیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی در دست نماند که شکسته ای پناه با او دهد. وای^{۱۷} بر این امت گناهکار که نمی دانند که آفت ایشان از کجاست، و شتر داند که گیاه زار او کجاست تا^{۱۸} آن جا می شود^{۱۹} و چهار پای داند که آخر علف او کجاست، روی آن

۱. آط، آج، لب: هوده؛ آب، آز: هزده.

۲. قم: کشتن گرفتند.

۳. همه نسخه بدلهای بجز قم: ندارد.

۴. قم: خیز.

۵. آج، لب: ندارد.

۶. همه نسخه بدلهای بجز قم: بگذار.

۷. آج، آب، آز، آج، لب: بدانید.

۸. قم، مل: تخصیص کرد؛ آط، آب، آز، آج، لب: برگزید.

۹. همه نسخه بدلهای: تفضیل داد.

۱۰. آط، آب، آز: گوسپندان؛ آج، لب: گوسفندان؛ مل: گوسفند.

۱۱. آط، آب: نداشتند؛ آج، لب: ندانستند.

۱۲. آط، آب، مل، آز، آج، لب: رمیدگان.

۱۳. قم: این.

۱۴. همه نسخه بدلهای بجز مل: شود؛ مل: تا کجاست.

۱۵. همه نسخه بدلهای بجز مل: با.

۱۶. همه نسخه بدلهای بجز مل: تا کجاست.

جا نهد^۱ و گاو داند که معلق او کجاست، قصد آن جا^۲ کند و این قوم از این^۳ بهائم باز پس تراند که نمی دانند که خیرشان^۴ از کجا می آید و ایشان خداوندان عقل و خرد و بصایراند خر و گاو نه اند، من برای ایشان مثلی خواهم زدن باید تا گوش و هوش دارند. بگو ایشان را چه گویی در زمینی که مدتی دراز خراب و موات^۵ باشد در او عمران نبود و آن را خداوندی بود^۶ قوی^۷ حکیم، روی به آن زمین کند به عمارت و نخواهد تا زمینش بیران باشد^۸ دیواری محکم گردد آن براند و در آن جا کوشکی بنا کند و کاریزی آب^۹ بیارد و در آن زمین درختان نشانند^{۱۰} از انواع غرس از خرما و نار و زیتون و انگور و انواع میوه و این عمارت به نفس خود تولا کند بر وجه مبالغت و بر آن جا نگاهبانان برگمارد، حفیظ، امین قوی؛ و منتظر می باشد میوه^{۱۱} آن را. چون وقت آن آید^{۱۲} که درختان به بر آیند درختان به جای میوه خروب^{۱۳} برآرند^{۱۴}، گویند: بد^{۱۵} زمین^{۱۵} است این! سزای آن است که دیوارش بیران^{۱۶} کنند و کوشکش پست کنند و جویش بآنیارند و غرسش^{۱۷} بسوزند تا باز همچنان شود که بود، موات خراب که در او عمران نباشد.

آنکه گفت: خدای می گوید این دیوار بست ذمت^{۱۸} من است و این کوشک شریعت من است و این جوی کتاب من است و این قیم پیغامبر من است و درخت نشانده^{۱۹} ایشانند و بر درختان که خروب آمد^{۲۰} اعمال^{۲۱} خبیث ایشان است و من در این باب بر ایشان آن حکم کنم که ایشان بر خود کنند، و این مثلی است که خدای تعالی برای ایشان بزد. تقرّب می کنند^{۲۲} به گاو و گوسپند کشتن و گوشت و خون آن به من

۱. آط، آب، آرز، آج، لب: قصد آن جایگاه کند.

۲. آرز، آج، لب: ندارد.

۳. مل: بیات؛ آج، لب: ممانت.

۴. قم + و.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: ندارد.

۶. قم: ندارد.

۷. آب: حرود؛ مل: حرق؛ آرز محروب.

۸. قم، آط، آب، آرز زمینی.

۹. آج: عرشش.

۱۰. قم، آط، آب، مل، آرز نشاننده.

۱۱. آج، لب: افعال.

۱۲. آب، آرز، آج، لب: جایگاه.

۱۳. همه نسخه بدلها: خیر ایشان.

۱۴. اساس: نبود؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

۱۵. قم، آط، آب، آج، لب: ویران شود؛ آرز: بیرون شود.

۱۶. قم: درخت بنشانند.

۱۷. آج، لب: در آید.

۱۸. قم: برآید؛ دیگر نسخه بدلها: به برآید.

۱۹. همه نسخه بدلها بجز مل: ویران.

۲۰. آج، لب: اقت.

۲۱. مل: برآمد.

۲۲. قم، آط، آب، مل، آرز + به من.

فرسد و من گوشت آن نخورم. و تقرب به من آن باشد که پرهیزکار باشند و دست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای ایشان از آن آلوده است و جامه های ایشان از آن رنگین. مسجدها می نگارند و پاکیزه می کنند و دلهای ایشان پلید است، و تنهای ایشان مدنس است، مرا چه حاجت است به مسجد نگاشتن و آن جای نشست من نیست! و بناهای آن رفیع کردن و مراد آن جا آمد و شد نیست. من فرمودم تا ۵ مسجدها رفیع کنند به ذکر من و تسبیح من و عبادت و نماز برای من. می گویند اگر خدای قادر بودی بر آن که دلهای ما را الفت دهد بدادی، و اگر توانستی تا دلهای ما را اعلام کردی بکردی.

ای شعیا! دو چوب بگیر خشک^۲ و آن را به مجمع ایشان بر و آن چوبها برابر ایشان بدار بگو که: ای چوبها، خدای شمارا می فرماید تا یکی شوی. همچنان کرد. آن دو چوب یک چوب گشتند^۳. خدای تعالی گفت: بگو ایشان را که من قادرم بر آن که دو چوب خشک را که عقل ندارند^۴ الفت دهم قادر نباشم بر آن که میان شما الفت دهم؟ و چگونه نتوانم تا دلهای شما را اعلام کنم^۵ و دلهای شما من نگاشته ام و آفریده. می گویند ما روزه می داریم، روزه ما پذیرفته^۶ نمی شود و نماز می کنیم و نماز ما مقبول نمی شود، و صدقه می دهیم صدقه ما نما و زکا^۷ نمی پذیرد^۸. دعا ۱۵ می کنیم بمائند ناله مرغان و می گوئیم^۹ به آواز؛ به آواز بهایم و از ما مسموع نیست و دعای ما اجابت نمی کنند^{۱۰}. بتوس^{۱۱} از اینان تا چه منع است از اجابت دعای ایشان؟ نه من أَسْمَعُ السَّامِعِينَ ام و أَبْصُرُ النَّاطِرِينَ و أَقْرَبُ الْمُجِيبِينَ و أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؟^{۱۲} [۱۲۰-ر] برای آن است که خزانه^{۱۳} من کم شده است تا دستهای من از خیر بسته

۱. آط، آب، آن، آج، لب: آمد شد.
۲. همه نسخه بدلهای: دو چوب خشک بگیر.
۳. آط، آب، آن، آج: گشت.
۴. آط، آب، آن، آج، لب: ندارد؛ همه نسخه بدلهای + میان ایشان.
۵. مل: آگاه کنم.
۶. آب، آن، آج، لب: من نورا.
۷. همه نسخه بدلهای: پذیرفته.
۸. قم: زکا و نما؛ آط، آب، آن، آج، لب: زکات.
۹. همه نسخه بدلهای بجز مل + و.
۱۰. قم، آب، مل، آن، آواز ما؛ آط: آوازمان.
۱۱. قم، آب، مل، آن، آواز ما؛ آط: آوازمان.
۱۲. همه نسخه بدلهای بجز قم: بپرس.
۱۳. آط، آب، آن، آج، لب: خزینه.
۱۴. آب، آن، آج، لب: این نه.

شده است، دستهای رحمت و روزی من به خیرگشاده است^۱، تا چنان که خواهم می بخشم و می بخشایم! نه کلیدهای خزاین بنزدیک من است! جز از من کس نداند گشادن یا برای آن است که رحمت من تنگ^۲ است! لابل رحمت من فراخ است بر همه چیزها و از^۳ رحمت من همه رحمت کنندگان بر یکدیگر رحمت کنند، یا بخلی مرا دریافته است! نه من اکرم الا کرمین ام! و نفاق^۴ به خیرانتم، اگر اینان برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند، دلهایشان^۵ منور شود به رحمت؛ و لکن ایشان دین به دنیا بفروخته اند و به دنبال هوای نفس می روند^۶ و نمی دانند که دشمن تر دشمن^۷ ایشان را نفس ایشان است، من روزه ایشان چگونه پذیرم و آن به دروغ و ریت منسوب^۸ است و روزه گشادن ایشان بر طعام^۹ حرام است و نماز ایشان چگونه مقبول^{۱۰} کنم و دلهای ایشان مایل است به دشمنان و محاربان با من؛ و صدقات ایشان چگونه مقبول کنم و زاکی شود و ایشان^{۱۱} مال دیگران به صدقه می دهند، نه مال خود. مزد و ثواب که^{۱۲} باشد خداوندان^{۱۳} مال را باشد که از ایشان غصب کردند^{۱۴}، یا دعای ایشان چگونه اجابت کنم؛ و آن قولی است به^{۱۵} زبان، بی یقین^{۱۶}، دل با آن مصاحب^{۱۷} نیست. من دعای آن کس اجابت کنم که از صدق دل او دعا کند مرا، و آواز ضعفا و مساکین بر درگاه من مسموع باشد، و علامت رضای من رضای درویشان^{۱۵} باشد. اگر اینان بر درویشان رحمت کنند و ضعیفان را به خود نزدیک دارند، و انصاف مظلوم بدهند، و مغضوب^{۱۸} را نصرت کنند و بر غایبان عدل کنند و حق یتیم و بیوه به^{۱۹} ایشان دهند^{۲۰} و هر حق وری را با حق خود رسانند، من نور چشم ایشان باشم

۱. همه نسخه بدلها: نه دستهای من به روزی و رحمت گشاده است.

۲. آط، آب، آن آج، لب + شده.

۳. آط، آب، آرز + سبب.

۴. قم، آط، آب، آج، لب: دلهاشان.

۵. قم: فجاج.

۶. آط، آب، آرز: دشمنی.

۷. همه نسخه بدلها: می شوند.

۸. آط، آب، آن آج، لب: به طعام.

۹. مل: ریت و غیبت منسوب.

۱۰. مل: که ایشان.

۱۱. قم، مل: منور؛ آط، آب، آن آج، لب: قبول.

۱۲. قم، آط، آب، آرز + آن.

۱۳. آط، آب، آن آج، لب + را.

۱۴. آط، آب، آن آج، لب: بر.

۱۵. قم: کرده اند.

۱۶. مل: موافق.

۱۷. همه نسخه بدلها: که یقین.

۱۸. مل: با.

۱۹. آط، آب، آرز، آج، لب: مظلوم.

۲۰. آط، آب، آن آج، لب: رسانند.

و سمع گوش ایشان باشم و عقل دلهای ایشان باشم و قوت دست و پای ایشان باشم و دلها و عقلهای ایشان برجای دارم.

چون کلام من نشنوند^۱ و رسالات^۲ من به ایشان می رسد، می گویند: اقاویلی منقول است و احادیثی متوازن^۳ است و تألیف سحره و گفته است. و می گویند: اگر ما خواهیم چنین بگوییم در^۴ علم غیب از وحی شیاطین مطلق شویم. آنکه می خواهند تا از من پوشیده دارند و من بر اسرار و ضمائر ایشان مطلقم و پنهان^۵ و آشکارای ایشان دائم. من حکم کرده ام آن روز که آسمان و زمین آفریدم، حکمی که بر خود واجب کردم و در پیش آن اجلی مؤجل نهادم؛ اگر دعوی علم غیب می کنند بگو تا بگویند که آن گوی خواهد بود^۶، و چگونه خواهد بود^۶؟ و انصار و اعوان او کی^۷ خواهند بود^۶؟ چه در قضای من رفته است آن روز که آسمان و زمین آفریدم که نبوت در مزدوران کنم و مملکت در شبانان^۸، و عزت در ذلیلان و قوت در ضعیفان و توانگری^۹ در درویشان و بسیاری در اندکان، و شهرها در بیابان، و علم در جاهلان، و حکم در اقیان^{۱۰}؛ و من از این جمله پیغامبری خواهم فرستادن اقی از میان جماعتی جاهلان گم شده در اقیان^{۱۱} ایشان، مردی که درشت نباشد و بدخو^{۱۲} نباشد و بلند آواز نباشد در بازارها بخصوصیت بر زبان او فحش نرود و جامع باشد خصال خیر را و به خوی کریمان باشد؛ سکینه لباس او باشد^{۱۳} و بر شعار او، و تقوی ضمیر او باشد، و حکمت معقول او باشد، و صدق و وفا طبیعت او باشد، و عفو و معروف خلق او باشد، و عدل سیرت او باشد، و هدی پیشرو او باشد، و اسلام ملت او باشد، و احمد نام او باشد. به او راه نمایم گم شدگان را و بیاموزم به او جاهلان را، و به او رفیع گردانم بی نامان را، و به او معروف گردانم مجهولان را، و به او بسیار کنم اندکان را و عزیز کنم ذلیلان

۱. قم: می نشنوند؛ آط، آب، آژ، آج، لب: من می شنوند؛ مل: من شنوند.

۲. آط، آب، آژ، آج، لب: رسالت.

۳. مل: متواتر.

۴. همه نسخه بدلها: و بر.

۵. آط، آب، آژ، آج، لب: بود.

۶. آط، آب، آژ، آج، لب: + کنم.

۷. مل: اقیان؛ آژ، اقیان.

۸. همه نسخه بدلها: بدخوی.

۹. آط، آج، لب: بود.

۱۰. همه نسخه بدلها: در میان.

۱۱. آط: توانگری.

۱۲. همه نسخه بدلها: در میان.

۱۳. آط، آج، لب: بود.

- را، و جمع کنم پراگندگان را و جمع کنم^۱ دل‌های مختلف را و هواهای پراکنده را و امتان متفرق^۲ را، و امت او را بهترین امتان کنم که امر معروف کنند و نهی منکر کنند از سر ایمان و توحید و اخلاص، نماز برای من کنند [۱۲۰-پ]، در عبادت^۳ من گاهی در قیام باشند و گاه در قعود و گاه در رکوع و گاه در سجود، و در روز من جهاد کنند صف زده، برای رضای من هجرت کنند و نشیمن خود رها کنند، در رفتن و نشستن و خفتن و^۴ گشتن و مقام کردن خود مشغول باشند به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و توحید من؛ طهارت^۵ نماز نکو کنند و برای پاکیزگی جامه از ساق بردارند، قربان به خونهای خود کنند، کتابهای ایشان دلها باشد^۶، به شب عابدان باشند، به روز^۷ شیران، و این فضل من است به آن کس دهم^۸ که من خواهم.
- ۱۰ چون شعبا^۹ از این خطبه برداخت و این کلام به آخر آورد، بنی اسرائیل^{۱۰} آهنگ او کردند تا او را بکشند، از ایشان بگریخت. خدای تعالی درختی بر^{۱۱} او بشکافت تا او در آن جا گریخت و درخت فراهم آمد. شیطان بیامد و گوشه‌ی جامه او از درخت بیرون کشید، تا ایشان بدیدند^{۱۲} تدبیری ندانستند در بیرون آوردن او از آن جا^{۱۳} جز آن که آزه بیاوردند و او را در آن درخت بریدند. خدای تعالی از پس او بر^{۱۴} بنی اسرائیل^{۱۵} خلیفتی فرو داشت^{۱۶} نام او ناسیة بن اموص^{۱۷} و در عهد او خضر را به پیغامبری بفرستاد و نام او ارمیابن^{۱۸} حلقیا^{۱۹} بود و از^{۲۰} سبط هارون بن عمران بود و او را برای آن خضر خواندند که او بر پوستینی سپید نشست، چون برخاست سبز بود^{۲۱}. و گفتند: برای آن

۱. در اساس لفظ «کنم» تکرار شده است؛ قم + به او. ۲. مل: متفرق.

۳. قم: عبادتگاه.

۴. اط: خواستن و؛ آج: و خاستن.

۵. آج، لب: و طهارت.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: دل‌های ایشان بود؛ قم: دلها بود.

۷. همه نسخه بدلها: و به روز.

۸. اط، آب، آن، آج، لب: خواهم.

۹. قم + علیه السلام.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: بنی اسرائیل.

۱۱. همه نسخه بدلها: برای.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: بدانستند.

۱۳. مل: آن درخت.

۱۴. همه نسخه بدلها بجز قم: بنی اسرائیل.

۱۵. اط، آب، مل، آج، لب: فرا داشت.

۱۶. قم، آب، آن، امرص.

۱۷. اط، مل، آن، آج، لب: ارمیابن.

۱۸. قم: خلقیا؛ اط، آب، آج، لب: حلقیا؛ مل: خلقیا؛ آن، حلقیا.

۱۹. قم، آج، لب: و او از.

۲۰. مل: شد.

خضر خواندند او را که هر کجا بنشستی زمین به گیاه سبز شدی. خضر در میان ایشان برخاست به دعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید عهد و احکام تورات. و در عهد او بخت نصر بیرون آمد و چندانی از ایشان بکشت تا آسیا بر خون بگردانید. و قصه او در سورة البقره برفته است. این نوبت دوم بود که بنی اسرائیل^۱ در زمین فساد کردند و غلو و تکبر. چون حال چنین بود، «ارمیا» بگریخت و در بیابان شد، جایی که جز وحوش نبودند^۲ و بخت نصر^۳ بیامد و ولایت شام بستد و بنی اسرائیل را بکشت و بیت المقدس خراب کرد، و وقت آن که برخواست^۴ گشتن، لشکر را بفرمود تا هریکی سپری^۵ که داشت پُر از خاک بیاورد و در بیت المقدس انداخت تا اثر آن ناپدید شد و کوهی^۶ خاک پدید آمد آن جا، آنکه برگشت با غنیمتی بسیار و بزرگان^۷ بنی اسرائیل^۸ آنکه از آن اسیران و بردگان هفتاد هزار کودک را برگزید. چون وقت قسمت غنیمت بود، ملوک و امرای لشکر او گفتند^۹ که: نصیب ما از غنیمت تو را؛ این کودکان بنی اسرائیل را بر ما قسمت کن. همچنان کرد، هریکی را از ایشان چهار کودک برسد، و از جمله کودکان یکی دانیال بود و خانیای^{۱۰} و عزاریا^{۱۱} و میشابیل^{۱۲}، و هفت هزار از اهل بیت^{۱۳} داود پیغامبر بودند^{۱۴}، و یازده هزار از سبط یوسف بن یعقوب و برادرش بنیامین^{۱۵}، و سه هزار از سبط اراسر بر بن^{۱۶} یعقوب، و چهار هزار^{۱۷} از سبط بالون^{۱۸} بن یعقوب و نفتالی^{۱۹} بن یعقوب و چهار هزار^{۲۰} از سبط یهودا^{۲۱} بن یعقوب. و چهار هزار^{۲۲} از سبط روییل^{۲۳} و لاوی پسران یعقوب و بخت نصر جمله بنی اسرائیل را

۱. همه نسخه بدلها به جز قم: بنی اسرائیل.
۲. آط، آب، آز، آج، لب: نبود.
۳. اساس، قم، آط، آز، بخت نصر.
۴. آج، برخاست.
۵. مل: شتری.
۶. آب: کوی.
۷. آط، مل، آج، لب: بردگان؛ آب، آز: بردنکار.
۸. قم + امیر گرفت.
۹. قم، مل + بخت نصر را.
۱۰. قم، آب، مل، آز، خانیای؛ آط: جنانیا.
۱۱. قم: عزاریا؛ مل، آج، لب: عزاریا.
۱۲. آط، آج، لب: میشابیل؛ مل: هشابیل.
۱۳. آط، آج، لب: ندارد.
۱۴. قم: بود.
۱۵. قم، آز، آج، لب: ابن یامین.
۱۶. قم، آط، آب، آز، آج، لب: اشربن.
۱۷. قم: یازده هزار؛ آط، آب، مل، آج، لب: چهارده هزار.
۱۸. قم، آب: ریالون؛ آز: دبالون.
۱۹. اساس: بدون نقطه؛ آب: نفتالی؛ آز: نفتال؛ مل: بمالو.
۲۰. قم، آط، آب، آج، لب: چهارده هزار.
۲۱. آط، آج، لب: یهودا.
۲۲. آج، لب: چهارده هزار.
۲۳. اساس: وییل، یا توجه به قم تصحیح شد.

به سه گروه بنهاد^۱، گروهی را بکشت^۲ و گروهی را اسیر و برده کرد^۳ و با خود به بابل برد، و گروهی را به شام رها کرد. بهری گفتند: این واقعه دوم بود. بعضی گفتند: این^۴ واقعه اول بود، که خدای تعالی گفت: **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيهِمَا؛** چون نوبه وعده^۵ اول آمد^۶، از آن دو گروه^۷ و اولی تأنیث اول باشد^۸ و فعلی^۹ مقصور در تأنیث افعال تفضیل قیاسی مُطَرَّد است کَالْأَكْبَرِ وَالْكُبْرَى وَالْأَصْفَرِ وَالصُّغْرَى.

بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ، ای ذوی قوه^{۱۰} منیعه و شجاعة شدید^{۱۱} و البأس والبؤس الشدة، یعنی بُخت نصر و اصحاب او. و ابتدای کار بخت نصر آن بود^{۱۲} که: ابن جریج روایت کرد از یعلی بن مسلم از سعید جبیر، که او گفت مردی از بنی اسرائیل این قصه می خواند در توریت که خدای تعالی حکایت آن در قرآن^{۱۳} باز گفت: فی قوله: **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيهِمَا** - الآیه. بگریست و دفتر در^{۱۴} هم زد و گفت بار خدایا^{۱۵} این مرد را که هلاک بنی اسرائیل بر^{۱۶} دست او خواهد بود^{۱۷} با من نمای. [۱۲۰-ر] او^{۱۸} در خواب دید مردی را که او را گفت^{۱۹}: این مرد را که تو می خواهی تا^{۲۰} ببینی او را^{۲۱} درویشی ضعیف^{۲۲} است به بابل. او را بُخت نصر خوانند^{۲۳}، و این اسرائیلی^{۲۴} مردی توانگر بود، برخاست^{۲۵} و مالی برگرفت و غلامانی که داشت، و ساز^{۲۶} سفر کرد. مردم او را گفتند: کجا می روی؟ گفت: به تجارت،

۱. آط، آب، آن آج، لب: نهاد.

۲. آز: بکشتند.

۳. مل: اسیر کرد و برده.

۴. آج، لب: ندارد.

۵. همه نسخه بدلها: وعده نوبت.

۶. قم، آط، آب، آن آج، لب: بود.

۷. قم: کرت؛ آز: گروه.

۸. قم: است.

۹. آط، آج، لب: فعل؛ مل: این جمله راتا اول آیه ندارد. ۱۰. همه نسخه بدلها: ذی قوه.

۱۱. آج، لب: سدید.

۱۲. قم: بر.

۱۳. آط، آب، آن آج، لب + حکایت آن.

۱۴. آج، لب: در.

۱۵. آط، آج، لب: ندارد.

۱۶. آط، آج، لب: ندارد.

۱۷. قم، آط، آج، لب: بود.

۱۸. آج، لب: ندارد.

۱۹. آج، لب: می گفت.

۲۰. آط، آب، آن: ضعیفی.

۲۱. قم، مل: او؛ دیگر نسخه ها: ندارد.

۲۲. آج، لب: ندارد.

۲۳. همه نسخه بدلها: گویند.

۲۴. آج، آب، آن: برخاست.

۲۵. آط، آب، آن آج، لب: قصد.

۲۶. آز: اسرائیل.

و آمد تا به بابل و سرای ^۱ به مزد گرفت و کس فرستاد و درویشان آن شهر را می خواند و با ایشان بر و اکرام می کرد تا درویشان سر به او ^۲ نهادند، او پرسید که در این شهر هیچ درویش ^۳ ماند که این جا نیامد و از من چیزی نستند ^۴؟ گفتند: کس ^۵ نماند مگر ^۶ یک درویش که ^۷ به فلان محله باشد، او را بخت نصر گویند، بیمار است، به آن سبب ^۸ بر تو نتوانست آمدن ^۹. غلامان را گفت: خیزید تا آن جا رویم، برخاستند و آن جا رفتند و او را بدید و پرسید و گفت: نام تو چیست؟ گفت: بُخت نصر. غلامان را گفت: این را برگیری و با خانه ما بری تا این را تعهد کنیم که پس اسیر و درمانده است. او را برگرفتند و با خانه ^{۱۰} بردند و تعهد کردند تا نیک شد. او را جامه ^{۱۱} کرد و برگ داد ^{۱۲}، چون خواست تا از آن جا بیاید ^{۱۳}، او را گفت: من بخواهم رفتن، هیچ کاری و حاجتی هست تو را؟ بُخت نصر بگریست، مرد گفت: چرا می گویی؟ گفت: از مفارقت تو و از آن که تو این همه نعمت ^{۱۴} کردی بجای من، و مرا دسترس ^{۱۵} نیست که ^{۱۶} تو را مکافات می کنم ^{۱۷}! اسرائیلی گفت: بلی! در دست تو چیزی هست با من عهد کن که ^{۱۸} نوپادشاه شوی سخن من بشنوی و جانب من مراعات کنی. او گفت: ای مرد بر من استهزا می کنی از آن که من درویشم؟ گفت: استهزا نمی کنم، حقیقت می گویم، چندان که می گفت او بیش از آن نمی گفت که ^{۱۹} استهزا می کنی بر من و عهد نکرد با او. مرد بگریست و گفت: همانا خدای را در این چیزی هست که من این همه رنج بردم و مقصود من حاصل نشد و این حدیث بر کتاب خود نبشت ^{۲۰}.

- | | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| ۱. آج: سرایی. | ۲. مل: سروپا. |
| ۳. قم: کس. | ۴. آط: نستند. |
| ۵. آط، آب، آن آج، لب: کسی. | ۶. آط، آب، آن آج، لب: الآ. |
| ۷. همه نسخه بدلها + او. | ۸. مل: انا از سستی. |
| ۹. قم: آمد. | ۱۰. آط، آب، آن + خود. |
| ۱۱. آب: جامه ای. | ۱۲. آج، لب: جامه داد و برگ کرد. |
| ۱۳. آط، آب، آن آج، لب: باز جای رود. | ۱۴. آط، آب، آن آج، لب + که. |
| ۱۵. مل: دسترسی. | ۱۶. قم، آط، آب، آن آج، لب: تا. |
| ۱۷. مل: باز کنم لب: کنی. | ۱۸. آط، آب، آن آج، لب + چون. |
| ۱۹. آط، آب، آن آج، لب: نوشت. | |

چون روزگاره به این^۱ بر آمد. صیحون^۲ پادشاه پارس بود و در بابل بود. گفت: تدبیر آن باید ساخت که طلیعه ای^۳ به زمین شام فرستم^۴ تا بنگرد تا هیچ فرصتی باشد^۵ ما را بر آن. گفتند: روا باشد. آنگه یکی را اختیار کرد^۶ و صد هزار مرد به او داد. او برفت با برگ و ساز تمام. این بُخت نَصْر در مطبخ او بود به طمع آن^۷ تا چیزی به او دهند تا بخورد. چون به شام رسیدند ولایتی دیدند آبادان با لشکر بسیار. سوار و پیاده، بی حد؛ دندانش کند شد و دانست که هیچ نتواند کردن^۸. بخت نَصْر بیامد و در شام رفت و به مجالس ایشان می گردید و ایشان را می گفت: چه منع می کند شما را از آن که بروی و به زمین بابل روی و آن شهر بستانی و خزانه های^۹ جهان نهاده است آن جا برداری، چه آن شهر^{۱۰} حصنی ندارد و آن جا بس لشکر^{۱۱} نیست. ایشان گفتند: ما اهل کالزار^{۱۲} نه ایم^{۱۳} و ما کالزار^{۱۴} عادت نکرده ایم^{۱۵}. بُخت نَصْر بیامد و صاحب^{۱۰} طلیعه را این حدیث بگفت تا^{۱۴} او بازگشت و صیحون را گفت^{۱۵}: آن^{۱۶} شهری است بس قوی و لشکرهای بسیار^{۱۷}، و من هیچ مطمح^{۱۸} ندیدم آن جا. صیحون از سر کار برفت. بخت نَصْر در لشکر می گردید و همی^{۱۹} گفت: بتزدیک من خبری^{۲۰} هست از اخبار^{۲۱} شام و سرنی از اسرار آن با کس نگویم مگر با ملوک. این می گفت تا زبان به زبان به ملک رسید. او را بخواند و گفت: این^{۲۲} چیست که از تومی گویند؟ گفت: بلی، یا^{۱۵} ملوک! من در شام رفته ام و احوال ایشان تفحص کرده و بدانسته و بشناخته، و آن قصه با او بگفت^{۲۳}، اما^{۲۴} فلان که تو او را فرستادی او بر ظاهر شهر^{۲۵} فرود آمد و از احوال

۱. مل: بر این.

۲. لب: طلعه.

۳. آط، آب، آن آج، لب: هست.

۴. قم، آط، آب، مل، آب، لب + که.

۵. آط، آب، آن آج، لب: که خزینه های.

۶. آط، آب، مل، آن آج، لب: که خزینه های.

۷. آط: نه بیم.

۸. همه نسخه بدلها بجز مل: بگفت.

۹. آط، آب، آن آج، لب: لشکر بسیار.

۱۰. همه نسخه بدلها: می.

۱۱. آط: اخباری.

۱۲. آط: بگفته؛ لب: می گفت.

۱۳. آج، لب: صحنون؛ آب: صخون؛ آن: صیخون.

۱۴. قم، آط، مل، آج، لب: فرستیم.

۱۵. مل: کردند.

۱۶. قم: کرد.

۱۷. مل + حصارو.

۱۸. همه نسخه بدلها: کارزار.

۱۹. آج، لب: با.

۲۰. مل: این.

۲۱. آط، آب، آن آج، لب: طمع.

۲۲. آط، آب، آن آج، لب: آن.

۲۳. آط، آب، آن آج، لب: آن.

۲۴. همه نسخه بدلها: و اما. ۲۵. آج، لب: و شوهر.

شهر خبر نداشت و این تفحص که من کردم او نکرد. مدتی^۱ به این^۲ برآمد، یک روز پادشاه گفت: اگر چنان باشد که لشکری فرستم بر بفته ناگاه تا به شام روند اگر بگشایند و الا باشد که اثری کنند و نکایتی. گفتند: روا باشد. آنگاه گفتند^۳ که^۴: این کار^۵ را که شاید^۶ هر کس می گفت: فلان و فلان. ملک گفت: [۱۲۱-پ] آن مرد باید که مرا آن خبر داد، که همانا در او کفایتی هست و دهایی^۷ به آن نوبت^۸ آن کرد که گفت مرا، او را^۹ بخواند و گفت: لشکری بگیر^{۱۰} و به شام رو. او بیامد از میان لشکر چهار هزار مرد خیاره را^{۱۱} بگزید و به شام رفت و شام بستند و غارت کرد بر ایشان، و سرایهای^{۱۲} ایشان و نهانیهای^{۱۳} ایشان بیرون^{۱۴} آورد، و ذلک قوله: **فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ.**

در مدت آن که بخت نصر به شام بود، صیحون ملک پارس^{۱۵} فرمان یافت، لشکر خواستند تا خلیفه ای اختیار کنند تا بر^{۱۶} جای او بنشینند. گفتند: توقف باید کردن تا این قوم از شام باز آیند که ایشان وجوه لشکراند و خیار قوم اند. چون بخت نصر باز آمد شام بگشاده بود و غنیمت^{۱۷} بسیار آورده، به^{۱۸} لشکر اندک، گفتند: پادشاهی این را شاید، او را پادشاه کردند.

سدی گفت به استادش^{۱۹} که: در بنی اسرائیل یکی در خواب دید که هلاک بنی اسرائیل و خراب^{۲۰} بیت المقدس بر دست غلامی یتیم خواهد بودن^{۲۱}. - بیوه

۱. قم: نامدنی.

۲. مل: بر این.

۳. آط، آب، آن آج، لب: گفت.

۴. قم، مل، آز + باشد که.

۵. آط، آب، آن آج، لب: بشاید.

۶. قم، آط، آب، مل، آن تا به نوبت اول آج، لب: بابت.

۷. قم، آج، لب: مرا و او را.

۸. آط، آب، آن آج، لب: ندارد.

۹. آط، آب، آن آج، لب: سرهای، مل، لب: سرهای.

۱۰. آط، آب، آن آج، لب: نهنها.

۱۱. آط، آب، مل، آن آج، لب: به.

۱۲. آط، آب، آن آج، لب: خیر.

۱۳. آط، آج، لب: به استادش.

۱۴. آط، آب، آن آج، لب: بود.

۱۵. آط، آب، آن آج، لب: بود.

۱۶. آط، آب، آن آج، لب: بود.

۱۷. آط، آب، آن آج، لب: بود.

۱۸. آط، آب، آن آج، لب: بود.

۱۹. آط، آب، آن آج، لب: بود.

۲۰. آط، آب، آن آج، لب: بود.

- زاده‌ای^۱ از اهل بابل^۲، او را بُخت نَصْر گویند، و این خواب کسی دیده بود که خوابهای او راست بودی^۳. این مرد برخاست و به بابل آمد و نشان او می‌پرسید تا راه نمودند او را به این غلام. برفت و به خانهٔ مادر او فرود آمد، گفت: پسرِت بُخت نَصْر کجاست؟ گفت: برفته است تا همیشه گنَد^۴. ساعتی بود، غلام^۵ می‌آمد و پشته‌ای هیزم می‌آورد. این اسرائیلی^۶ سه‌درم به او داد، گفت: برو برای ما طعامی و شرابی^۷ بیاور. او برفت و به درمی نان بخريد و به درمی گوشت و به درمی خمر. آن^۸ طعام بخوردند و شراب باز خوردند. روز دوم و سیوم^۹ همچنین کرد. چون از طعام و شراب خوردن فارغ شدند، اسرائیلی^{۱۰} گفت: من سه روز است که تو را در سرای تو میزبانی می‌کنم^{۱۱}، مرا حقّی واجب شد. گفت: بلی. گفت: مرا بر تو آرزوی^{۱۲} هست و آن آن است که، برای من امانی بنویسی که اگر وقتی تو پادشاه شوی مرا از تو امان باشد.^{۱۳} گفت: سخریّه^{۱۴} می‌کنی از من؟ گفت: نه، حقیقت می‌گویم، گفت: این چه حدیث است؟ مرا پادشاهی از کجا باشد؟ گفت: تو را از این هیچ زیان نیست و بسیاری الحاح کرد. مادرش گفت: مُراد او بده؛ اگر تو را پادشاهی باشد^{۱۵} هیچ زیان نبود بر تو از آن. او امانی بنوشت برای او، که او ایمن^{۱۶} است از بُخت نَصْر. مرد گفت: اگر من این امان خواهم که بر تو عرضه کنم و نشوایم به تو رسیدن از زحمت لشکر،^{۱۷} گفت: این نوشته^{۱۸} بر سرِ گله‌ای کن^{۱۹} بردار تا من ببینم. آن‌گه مرد او را جامه داد و عطا داد و برگشت و با بنی اسرائیل شد^{۲۰}. پادشاه بنی اسرائیل یحیی زکریّا را^{۲۱} مقرب داشتی و اکرام کردی و با او در کارها مشورت کردی و از او فتوی پرسیدی و از فرمان او در نگذشتی، و این پادشاه زنی داشت و آن زن را دختری بود از شوهری دیگر، و این زن پیر شده بود، پادشاه خواست تا زنی جوان کند، زن گفت: چرا این دختر مرا

۱. آط، آج، لب: بیوه‌زادی؛ آژ، پیوه زاده.
 ۲. آط، آب، آژ، آج، لب: بود.
 ۳. آط، آب، آژ، آج، لب: غلامی.
 ۴. همه نسخه بدلها: بیار.
 ۵. قم: سه ام؛ آج، لب: سیم.
 ۶. آط، آب، آج، لب: آرزوی.
 ۷. همه نسخه بدلها: نباشد.
 ۸. همه نسخه بدلها: و.
 ۹. همه نسخه بدلها: و.
 ۱۰. آط، آب، آژ، آج، لب: کردم.
 ۱۱. قم: سخریت.
 ۱۲. قم: امن.
 ۱۳. قم: علیهم السلام.
 ۱۴. همه نسخه بدلها: و.
 ۱۵. قم: نبشته.

به زنی نکنی که جوانی با جمال^۱ است؟ گفت: نکنم تا از یحیی زکریا نپرسم. اگر او رخصت دهد همچنین^۲ کنم. از یحیی پرسید. یحیی گفت: تو را حلال نباشد بر او نکاح بستن. پادشاه^۳ گفت: یحیی می گوید، تو را حلال نباشد. آن زن حقد یحیی در دل گرفت، و گفت: من با او کیدی کنم که از آن باز گویند! رها کرد تا پادشاه به شراب بنشست، دختر را بیاراست به انواع جامه ها و زیورها، و او را گفت: برو پادشاه را ساقی^۴ کن تا مست شود، چون مست شود، خویشتن بر او عرض^۵ کن و در خود طمع افکن او را. چون خواهد که تعرض تو کند منع کن و گو: حاجت تو روا نکنم تا حاجت من روا نکنی. چون گوید، حاجت تو چیست؟ بگو: سربیحی زکریا خواهم که پیش من آرند در طشتی. او برفت و پادشاه را شراب داد تا مست شد^۶. تعرض کرد. دختر^۷ گفت: ممکن نیست تا حاجت من روا نکنی؟ گفت: حاجت تو چیست؟ گفت: سربیحی زکریا در این طشت بفرمایی تا^۸ پیش من آرند. او گفت: و یحک! [۱۲۲-ر] چیزی دگر^۹ خواه که این ممکن نیست، گفت: مرا حاجت جز این نیست، چندان بگفت تا پادشاه کس فرستاد تا یحیی را^{۱۰} بکشند و سر او در طشتی پیش او بردند و آن سر به زبانی^{۱۱} فصیح می گفت: لَا یَجِلُّ لَکَ لَا یَجِلُّ لَکَ؛ این تو را حلال نیست و خون او در آن طشت می جوشید. بفرمود تا پاره ای خاک بر آن جا ریختند، خون از بالای خاک برآمد. پاره ای دیگر خاک بر او ریختند، از بالای آن نیز برآمد^{۱۲}. چندان که خاک بیشتر می ریختند بر او، خون غالبتر^{۱۳} می شد بر آن تا چندان^{۱۴} خاک بر او ریختند که با باره شهر راست شد. این خبر به صیحون رسید، لشکری ساخت تا آن جا فرستد به کارزار^{۱۵} پادشاه چون خواست

- | | |
|-----------------------------------|---|
| ۱. آط، آب: جوان با جمال. | ۲. همه نسخه بدلها بجز قم: چنین. |
| ۳. همه نسخه بدلها بجز قم + زن را. | ۴. آط، آب، آزه، آج، لب: ساقی گری. |
| ۵. قم، آط، آب، مل، آج، لب: عرضه. | ۶. آط، آب، آزه، آج، لب: او را و بگو. |
| ۷. قم + که. | ۸. همه نسخه بدلها بجز مل + چون مست شد. |
| ۹. قم + را. | ۱۰. مل + ببرند، آن دختر همچنان کرد و حاجت از او بخواست. |
| ۱۱. آط، آب، آزه، آج، لب: دیگر. | ۱۲. قم + علیه السلام. |
| ۱۳. قم: زفانی؛ آط، آب، مل: زبانی. | ۱۴. قم، مل: تجل. |
| ۱۵. قم، آط، آج، لب: به زیر آمد. | ۱۶. آط، آب، مل، آج، لب: غالب. |
| ۱۷. قم: چندان. | ۱۸. همه نسخه بدلها: کارزار. |

تا بر ایشان امیری بدارد، بُخت نصر بیامد و گفت: مرا بر این لشکر امیر کن^۱ که آن مرد را که از آن بار^۲ فرستادی مردی ضعیف بود و من در شام رفته ام و احوال شهر و مردمان شناخته^۳. او را امیر کرد و لشکر^۴ به او سپرد و او برفت و به در شهر فرود آمد. ایشان شهر حصار کردند^۵ و بخت نصر بر در شهر فرود آمد و شهر را حصار می داد، هیچ ممکن نبود گشادن. مقامش دراز شد و لشکری بر گ شدند، خواست تا باز گردد ۵
پیرزنی بیامد^۶ از شهر و در لشکرگاه آمد و گفت: مرا پیش امیر بری. او را پیش بخت نصر بردند، گفت: شنیدم که بازخواهی گشتن این شهر تا گشاده و مقصودی حاصل ناکرده. گفت: آری! که مقام دراز شد^۷ این جا و لشکر را برگ نماند، گفت: من تو را تدبیری بیاموزم که این شهر تو را گشاده شود، به شرط آن که آن را ۱۰
کشی که من گویم، و آن را رها کنی که من گویم. گفت: همچنین کنم. گفت: ۱۰
تدبیر آن است که فردا لشکر^۸ به چهار قسمت کنی و به چهار گوشه شهر فرستی^۹؛ هر قسمتی را به گوشه ای بداری، بگوی تا دست بر آسمان دارند و گویند^{۱۰}: بار خدایا به حق خون [یحیی] زکریا که این شهر گشاده کنی تا گشاده شود. و روایت دیگر^{۱۱} آن است که گفت، بگوی: اِنَّا نَسْتَفْتِيكَ يَا اللهُ لِيَدْمَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا؛ ما گشادن^{۱۲} تو ای شهر برای خون یحیی زکریا می خواهیم. گفت: چون این بگفتند از چهار سوی باره^{۱۳} ۱۵
شهر بیفتاد^{۱۴} و لشکر در شهر شد. آن زن بیامد و او را به سر خون یحیی زکریا آورد^{۱۵}، گفت: خون بر سر این خون می ریز^{۱۶} و مردم را بر این خون می کش تا ساکن شود. او چندان مردم بر سر آن خون کشت تا هفتاد هزار آدمی را بکشت؛ ساکن نمی شد تا آنگاه که آن زن را که زنی پادشاه بود با دست^{۱۷} آوردند، خون او بر آن خون ریختند تا ساکن شد. آنگاه آن عجوز گفت: اکنون دست بدار از این خون ریختن که خدای ۲۰
تعالی چون پیغامبری را بکشند راضی نشود تا کشندگان او را و هر چه^{۱۸} در خون او

۲- قم: به امیر کن. ۳- همۀ نسخه بدلها بجز قم: شناخته ام.
۴- قم: کز آن باز. ۵- قم، مل: گرفتند.
۶- قم: دراز گشت. ۷- همۀ نسخه بدلها: لشکر را.
۸- قم + چون. ۹- قم: بگویند.
۱۰- قم، افزوده شد. ۱۱- قم: دگر، آط، آب، آژ، آج، لب: و به روایتی دیگر.
۱۲- قم: این شهر برای. ۱۳- قم: بیوفتاد.
۱۴- همۀ نسخه بدلها + و. ۱۵- آج، لب: به دست آوردند.
۱۶- آج، لب: همۀ نسخه بدلها: هر که.

سعی کرده باشد^۱ و رضا داده^۲ نکشند^۳ او را. ایشان^۴ جمله کشته شدند و علامتش آن است که این خون ساکن شد و آن مرد که آن امان^۵ نامه داشت پیامد و عرض کرد و او را و اهل البیت او را امان دادند^۶. بُخْت نُصْر^۷ بیت المقدس خراب کرد و بفرمود تا جثتهای^۸ آن کشتگان دروا^۹ انداختند و او^{۱۰} وجوه و معروفان بنی اسرائیل را با خود به بابل برد به اسیری، و دانیال در میان ایشان بود و رأس الجالوت و قومی از فرزندان پیغامبران چون به زمین بابل رسید، پادشاه بابل مرده بود، او را به پادشاه کردند، و چون دانیال را بدید و بیازمود و عقل و رای و علم و دیانت او بدید، او را اکرام کرد و مقرب بکرد تا ممکن^{۱۱} شد.

وَهُب مَنبَه^{۱۲} گفت: بُخْت نُصْر در آخر عمرش در خواب دید صنمی سرش از زرو سینه اش از سیم و شکمش از مس و رانهایش از آهن و پایهاش^{۱۳} از گل خشک، آنگه سنگی دید که از آسمان بیفتاد^{۱۴} و بر او آمد و آن را پست کرد، آنگه^{۱۵} آن سنگ بزرگ می شد تا چندان شد که از مشرق تا مغرب بر رسید و درختی دید که بیخ آن در زمین بود و سرش در آسمان، و مردی بر سر آن درخت توری^{۱۶} به دست گرفته و منادی ندا می کرد که شاخهای [۱۲۲-پ] این درخت بزن تا مرغان از او پراگندند^{۱۷} و سباع و وحوش از زیرش بشوند، این خواب از دانیال پرسید. دانیال گفت: تعبیر خواب آن است که این صنم که دیدی تویی^{۱۸} و فرزندان تو و پادشاهانی که از پس تو باشند. اما سرش که از زر بود تویی^{۱۹} که بهترین ایشان؛ و اما سینه^{۲۰} که از سیم بود، پسر تو باشد که از توبه او چندان فرق باشد که از زر تا سیم^{۲۱}؛ و اما شکم او که از مس بود،

۱. آط، آب، آز، آج، لب: بود.

۲. آط، آب، آز، آج، لب: بکشند؛ آط: بکشند.

۳. آط، آب، آز، آج، لب: بکشند؛ آط: بکشند.

۴. مل: امانت.

۵. همه نسخه بدلها: و بخت نصر.

۶. مل: فرو؛ آج، لب: در.

۷. آط، آب، آز، آج، لب: تا نزدیک او متمکن.

۸. قم، مل: ساقهاش؛ آط، آب، آز، آج، لب: ساقها.

۹. مل: آن ساعت.

۱۰. قم: پرکنند.

۱۱. آط، آب، آز، آج، لب: آن تویی.

۱۲. مل: به سیم.

۱۳. آط، آب، آز، آج، لب: تیر؛ آب، آز، تیر.

۱۴. اساس و قم: توی.

۱۵. مل: سینه اش.

۱۶. آط، آب، آز، آج، لب: تیر؛ آب، آز، تیر.

۱۷. اساس و قم: توی.

۱۸. مل: سینه اش.

۱۹. آط، آب، آز، آج، لب: آن تویی.

۲۰. مل: به سیم.

۲۱. آط، آب، آز، آج، لب: آن تویی.

پادشاهی است^۱ که از پس او باشد بتر از او؛ و رانها^۲ که از آهن بود، دیگری^۳ باشد پس از او و فروتر از او؛ و پایهاش^۴ که از گل کوزگران^۵ بود پادشاهی باشد ضعیف و او باز پسین^۶ ایشان بود؛ و اما آن سنگ که از آسمان بیامد و بر او آمد و او را بشکست^۷ و آنگه بزرگ شد^۸ تا همه زمین بگرفت، پیغامبری باشد که خدای تعالی او را بفرستد در آخر زمان^۹ که ملک و ملت او از شرق تا غرب^{۱۰} برسد؛ و اما آن درخت که دیدی^{۱۱} مرغان بر شاخهای او و سیب در زیر او، و آن که فرمودند که^{۱۲} آن درخت بزنی، تعبیر^{۱۳} او آن است که: خدای تو را به مسخ^{۱۴} با مرغی کند که کرکس باشد، که پادشاه مرغان است. آنگه خدایت^{۱۵} با شیری کند که پادشاه سیب است؛ آنگه مسخ^{۱۶} کند با گاوی که قویترین دواب است. هفت سال همچنین در این باشی و دلت داند آنچه بر تو می رود، تا بدانی که ملک آسمان و زمین خدای راست^{۱۷} و اوقاهر است هر چیز^{۱۸} را که دون اوست؛ و آنچه دیدی که اصل درخت بر جای بماند ملک تو باشد که بر جای باشد^{۱۹}؛ پس^{۲۰} بر نیامد^{۲۱} این حدیث تا گبران^{۲۲} حسد بردند بر دانیال و تقرب^{۲۳} بخت نصیر او را به خود. بیامدند و گفتند: یا ملک^{۲۴} دانیال را چنین مقرب می داری و او^{۲۵} خدای را^{۲۶} پرستد و ذبیحه شما نخورد و دین شما ندارد. او و اصحاب او. بخت نصیر کس فرستاد و او را حاضر کرد و گفت: مرا^{۲۷}

۱. مل: باشد.
 ۲. آب، آرز، رانهایش.
 ۳. آرز، دیگری.
 ۴. آط، آب، آرز، آج، پایها، لب: پایهای.
 ۵. همه نسخه بدلها بجز قم: گوزه گران.
 ۶. قم: باز پس.
 ۷. قم، آب، مل، آرز، آج، لب: پست کرده آط: به پست کرد.
 ۸. آط، آج، لب: می شد.
 ۹. آط، آرز، آخر الزمان.
 ۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: تا به غرب.
 ۱۱. آب: دیدیدی.
 ۱۲. مل، افزوده: درختان بچیانند و مرغان را و سیب را از وی دور کنند.
 ۱۳. آرز: نصیر.
 ۱۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: مسخ.
 ۱۵. قم: مسخ؛ دیگر نسخه بدلها: به مسخ.
 ۱۶. مل: به مسخ؛ آط، آب، آرز، آج، لب: مسخت.
 ۱۷. آط، لب، آج: همه چیزی.
 ۱۸. آط، آب، آرز، آج، لب: بماند.
 ۱۹. قم، آط، آب، مل، آرز، آج، لب: به.
 ۲۰. قم، آب، آرز، آج، آط، لب: قربت.
 ۲۱. آط، آب، آرز، آج، لب: گبران.
 ۲۲. همه نسخه بدلها + تو.
 ۲۳. مل: خدای می پرستد.
 ۲۴. آب، آرز، آج، آط، لب: قربت.
 ۲۵. آط، آب، آرز، آج، لب: قربت.
 ۲۶. آط، آب، آرز، آج، لب: قربت.
 ۲۷. آط، آب، آرز، آج، لب: قربت.

چنین ^۱ گفتند که شما دین من نداری ^۲ و معبود مرا نپرستی ^۳ و ذبیحه ما نخوری ^۴.
 دانیال گفت: اجل، آری ^۵، همچنین است. ما خدای آسمان و زمین را می پرستیم ^۶
 و دین شما نداریم و ذبیحه شما نخوریم. او به خشم آمد و فرمود تا چاله ای فراخ
 بکنند و دانیال را با پنج کس از قوم او در آن جا کردند. آنگاه شیران را گرسنه
 بکردند و در آن جا کردند ^۷ و ایشان به صید رفتند، گفتند: چون ما باز آییم از اینان
 جز استخوان مانده نباشد ^۸. چون باز آمدند، درو ^۹ نگریدند، ایشان را دیدند ^{۱۰} نشسته و
 شیران پیش ایشان خفته و دیگری با ^{۱۱} ایشان نشسته، ایشان ^{۱۲} هفت کس بودند.
 بخت نصر گفت: اینان شش ^{۱۳} بودند، این هفتم از کجا آمد؟ گفتند: ما نمی دانیم. آن
 هفتم فرشته ای بود که خدای تعالی فرستاده بود او را، تا ایشان را نگاه دارد ^{۱۴}. از
 آن جا برآمد ^{۱۵} و پنجه ای ^{۱۶} بر روی بخت نصر زد و خدای تعالی او را مسخ کرد و از او ^{۱۷}
 برمید در بیابان با وحوش و سیاح مختلط شد و هفت سال ممسوخ می بود گاهی به
 صورت کرکس و مدتی به صورت شیر و مدتی به صورت گاو. چنان که دانیال گفته
 بود و تعبیر خواب او کرده ^{۱۸}.
 و هب گفت: از آن پس خدای ملک او با او داد. و هب را پرسیدند که: ایمان
 آورد یا نه؟ گفت: اهل کتاب در او خلاف کردند؛ بعضی گفتند: ایمان آورد و توبه
 کرد ^{۱۹} و بعضی گفتند: او پیغامبران را کشته بود و مسجدها سوخته. خدای توبه او
 قبول نکرد. سُدی گفت: سبب هلاک او آن بود ^{۲۰} در نوبت دوم که بخت نصر دانیال

۱. آط، آب، آرز، آج، لب: ندارد.
۲. آب، مل، آرز، آج، لب: ندارید.
۳. آب، مل، آرز، آج، لب: نپرستید.
۴. آب، مل، آرز، آج، لب: نخورید.
۵. مل: بلی.
۶. آج، لب: می پرستم.
۷. آرز و آن جا کردن.
۸. مل: ایشان را استخوان نمانده بود.
۹. قم، مل: فرو.
۱۰. قم، آط، آب، مل، آرز، آج: یافتند.
۱۱. مل: بر.
۱۲. همه نسخه بدلها: جمله.
۱۳. آط، آب، مل، آرز + کس.
۱۴. مل: می داشت.
۱۵. لب: بر آمدی.
۱۶. همه نسخه بدلها: واو.
۱۷. قم، آط، آب، مل، آج، لب: در تعبیر خواب او.
۱۸. قم: ایمان آورده بود و توبه کرده؛ لب: آوردی توبه کرد.
۱۹. آب، آرز، آج، لب: که
۲۰. آب، آرز، آج، لب: که

را سخت مقرب داشتی. گیرکان او را احسد کردند. گفتند: دانیال مردی است که بول باز نتواند داشتن^۲ و او مجالست ملوک را نشاید. بُخت نصر خواست تا^۳ بیازماید^۴ کس فرستاد و او را بخواند، در شب. و طعام بخوردند و دربان را گفت: اگر کسی بیرون آید تا اراقتی کند این چوب بر سر او زن، و اگر گوید: من^۵ بخت نصرم، گو مرا بخت نصر فرمود^۶. خدای تعالی آن رنج بر دانیال آسان کرد تا او را حاجت نبود به اراقت^۷ [۱۲۳-ر] و بخت نصر را حاجت آمد برخاست^۸ و از سرای بیرون آمد. تبختر کنان^۹ جامه در پای فگنده و شبی تاریک بود. دربان بر پای جست^{۱۰} و آن چوب نزد بر سر او^{۱۱}. گفت من بُخت نصرم. گفت: مرا بخت نصر فرمود و چندان چوب^{۱۲} بر سر او می زد تا او را بکشت. این روایت سُدی است. محمد بن اسحاق گفت: سبب هلاک او آن بود که چون ملک زمین او را مسخر شد، خواست تا تعرض ملک آسمان کند و آن قصه در سورة البقرة گفته ایم در حدیث نمرود. مثل آن روایت کرد در حق بُخت نصر و گفت: هلاک او به سراسکی^{۱۳} بود که در دماغ او شد و دماغ او می خورد و همه راحت او در آن بودی^{۱۴} که چیزی بر سر او می زدندی^{۱۵} تا او بیاسودی^{۱۶}، گفت^{۱۷}: چون من بمیرم مغز من بشکافی تا خود چیست در او؟ همچنان کردند، از مغز او سراسکی^{۱۸} پیرید. خلقان بدانستند که کس با خدای مضادیت^{۱۹} نتواند کردن. خدای ۱۵ تعالی بنی اسرائیل را از آن محنت برهانید و توریت که سوخته بود بر ایشان مجدد کرد بر زبان^{۲۰} عَزْریر علیه السلام. گفتند: آنان را که کشته بودند، بخت نصر و قومش ایشان

۱. آط، آب، آرز، آج، لب: ندارد. ۲. قم، آج، لب: داشت؛ مل: باز نتواند بست.

۳. مل + او را. ۴. آن بیان نماید.

۵. آط، آب، آن آج، لب: ندارد. ۶. آط، آب، آرز، آج، لب: فرموده است.

۷. مل، ندارد. ۸. آب، آن لب: برخاست.

۹. آب، آن: بیختنصر کنان.

۱۰. قم، آج: خاست؛ آط، آب، آن لب: خواست؛ مل: برخاست.

۱۱. مل: بخت نصر. ۱۲. قم، مل: از آن چوب چندان.

۱۳. مل: سراسک؛ آط، آب، آن آج، لب: پشه. ۱۴. آج، لب: بود.

۱۵. آط، آن آج، لب: می زدندی؛ مل: زدندی.

۱۶. آط، آب، آن آج، لب: تا آسایش یافتی؛ مل: تا ساعتی بیاسودی.

۱۷. آط، آب، آن آج، لب: گفتی. ۱۸. آط، آب، آن آج، لب: پشه؛ مل: سراسک.

۱۹. آج: به زمان. ۲۰. مل: عداوت.

را به دعای غزیر زنده کرد و از آن پس مدتی در نعمت بودند و ذلك قوله: **ثُمَّ زَكَّيْنَا لَكُمْ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ** - الايه. این قصه بخت نصر است و بدایت کار او و سبب هلاکش، جز آن است که بیشتر اهل سیر و تواریخ و اخبار انبیا برآنند که اول گفتیم که بخت نصر به کالزار^۱ بنی اسرائیل، آنگه آمد که: ایشان شعیا را بکشتند در^۲ عهد ارمیای بن^۳ حلقیا^۴ و آن وقعه^۵ الاولی^۶ بود.

آنگه حق تعالی گفت: **فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولِيهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ**؛ یعنی بخت نصر و لشکر او. و گفتند: از عهد ارمیا و تخریب بخت نصر بیت المقدس را تا به قتل یحیی زکریا، چهارصد^۷ سال بود و شصت و یک سال. برای آن^۸ گفتند: از عهد خراب بیت المقدس تا آنگه که آبادان کردند^۹ در عهد کیرش^{۱۰} ابن احشوا^{۱۱} برش^{۱۲} اصفهید^{۱۳} بابل از قبل بهمن بن اسفندیار هفتاد سال بود و از آنگاه که آبادان کردند تا آنگاه که اسکندر رومی بستد و حوز^{۱۴} کرد با ملک خود هشتاد و هشت سال بود و از مملکت^{۱۵} اسکندر تا به مولد یحیی زکریا - علیهما السلام - سیصد و شصت^{۱۶} سال بود و آنچه صحیح و معتمد است در این باب، آن است که محمد بن اسحاق بن یسار روایت کرد که: چون بنی اسرائیل با شام رفتند و بیت المقدس آبادان کردند. پس از آن که بخت نصر خراب کرده بود، و بنی اسرائیل را به برده برده و غزیر فرمان یافته بود. بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و خدای بر ایشان نعمت می کرد و پیغامبران را می فرستاد و اعذار و انذار می کرد و ایشان بر این نمی افزودند^{۱۷} که خدای تعالی گفت: **فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ**^{۱۸}. تا به آخر پیغامبران که فرستاد به ایشان زکریا بود و یحیی و عیسی - علیهم السلام. و اینان از نبیره^{۱۹} داوود بودند؛ زکریا

۲. آز: و در.

۴. آط، آب، آج، لب: حلقیا؛ آز: خلقیا؛ مل: خلقیا.

۶. قم، آط + و شصت و یک سال.

۸. قم، آط، آب، آز، آج، لب + که.

۱۰. قم، آب، احشوا؛ مل: احسو.

۱۲. قم: اصفهید.

۱۴. آط، آب، آز، آج، لب: ملک؛ مل: مملکت.

۱۶. قم + مگر تکذیب پیغامبران و کشتن ایشان چنان.

۱۸. آط، آز، آج، لب: نبیرگان.

۱. همه نسخه بدنها: کارزار.

۳. آط، آج، لب: ارمیای بن.

۵. قم: واقعه؛ مل: وقعه اول.

۷. آط، آج: کردن.

۹. آط، آب، آز، آج، لب: کرش.

۱۱. آط، آج، لب: برس.

۱۳. قم: چوز؛ آط، آج، لب: حوز؛ آز: حوز؛ آب: چو.

۱۵. همه نسخه بدنها + سه.

۱۷. سوره مائده (۵) آیه ۷۰.

بمرد و یحیی را بکشند] به سبب نهی او از نکاح دختر زن. عبدالله عباس گفت: نهی او از دختر برادر بود. محمد بن اسحاق گفت: چون عیسی را علیه السلام را به آسمان بردند و یحیی را بکشند^۱ و بعضی اهل سیر گفتند: زکریا را نیز بکشند، خدای تعالی پادشاهی بر ایشان مُسلط کرد از پادشاهان بابل که او را خردوس گفتند. او با لشکری عظیم بیامد تا در شام رفت و شام بگشاد، آنگاه امیری را نصب کرد که او را بیورزادان^۲ گفتند و او را به شهر فرستاد و گفت: من با خدای خود عهد کردم که اگر بر اهل بیت المقدس ظفر یابم از ایشان چندان بکشم که خون ایشان در میان^۳ لشکرگاه من برود^۴ الا که دگر کس نماند از ایشان. اکنون توبه شهر رو و از ایشان چندان^۵ بکش که^۶ خون ایشان^۷ به لشکرگاه من رسد. این امیر به شهر آمد و به قربانگاه ایشان آمد، خونی دید که از آن جایگاه می بر جوشید^۸، پرسید که این خون^۹ چیست؟ گفتند: این خون قربانی^{۱۰} است که ما بکردیم؛ از ما قبول نکردند؛ برای این می جوشد. و ما هشتصد^{۱۱} سال است که این جا قربان می کنیم، هیچ قربان مردود نشد بر ما مگر این یکی. گفت دروغ می گوی^{۱۲}. آنگاه بفرمود تا بر آن خون مردم^{۱۳} کشتن [۱۲۳-پ] گرفتند تا هفتصد^{۱۴} هزار و هفتاد هزار مرد را از جمله رؤسا و معروفان ایشان و زنان ایشان را [نیز]^{۱۵} بکشند و خون ساکن نشد، بفرمود تا هفت هزار دیگر را از مردان و زنان بر سر آن خون کشتند، هم ساکن نشد. چون بدید که خون ساکن نمی شود گفت: و یلکم یا بنی اسرائیل! با من راست گویی^{۱۶} و الا چنان کنم که از شما کس بنماند که باد در آتش کند که دیر است^{۱۷} که شما به مراد خود

۱. اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

۲. قم: بتور زادان؛ آب، آرز، سوز زادان؛ آج، لب: سوز زادان.

۳. آط، آب، آج، لب: در جوی به.

۴. قم، آرز، آب، آج، لب: چندان.

۵. قم، آرز، آب، آج، لب + در جوی.

۶. همه نسخه بدلیها: بر می جوشید.

۷. قم: کیست؟

۸. آط، آب، آج، لب: می گویند؛ آب، می گویند؛ مل، آرز، می گویند.

۹. مل: مردمان.

۱۰. آط، آب، آج، لب: دیری است.

۱۱. اساس: ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۱۲. آط، آب، آج، لب: گویید؛ آرز، گویید.

۱۳. آط، آب، آج، لب: گویید؛ آرز، گویید.

۱۴. آط، آب، آج، لب: گویید؛ آرز، گویید.

۱۵. آط، آب، آج، لب: گویید؛ آرز، گویید.

زندگانی می‌کنید. اکنون بلا به سران آمد. چون بدیدند که فایده^۱ نیست، گفتند: راستی آن است که ما را پیغامبری بود که ما را نهی کردی از کارهای بسیار^۲ که در آن سخط خدای بودی، و اگر ما فرمان او کردمانی ما را بهتر بودی ما او را بکشیم این خون اوست از آنگاه در^۳ می‌جوشد و ساکن نمی‌شود و او ما را خبر داده است به این وقعت و بلیت که ما در آنیم و ما او را باور نداشتیم. پیورزادان گفت: نام او چه بود؟ گفتند: یحیی زکریا. گفت: این حدیث راست است، دیدی خدای تعالی انتقام کشید^۴ برای اولیای خود. آنگه به روی در افتاد به سجده و خواص خود را گفت: بروی و این لشکر خردوس را بیرون^۵ کنی از شهر و درهای شهر ببندی. آنگه بیامد و بر سر آن خون بایستاد^۶ و گفت: ای خون یحیی^۷ زکریا! خدای تو و آن ما داند که چه رسید به بنی اسرائیل^۸! برای تو ساکن شو به فرمان خدای پیش از آن که از بنی اسرائیل کس نماند، آن خون ساکن شد به فرمان خدای و پیورزادان^۹ قتل از ایشان برداشت و گفت: ایمان آوردم به آنچه بنی اسرائیل^{۱۰} ایمان داشتند به آن و گواهی^{۱۱} دادم که جز خدای، خدای^{۱۲} نیست؛ و خدای تعالی وحی کرد به پیغامبری^{۱۳} که آن وقت^{۱۴} بود که: پیورزادان^{۱۵} حیون صدوق؛ و حیون به زبان^{۱۶} عبرانی حدیث الایمان باشد، گفت: ای مردی^{۱۷} نومسلمان، مردی راستینه است. آنگه پیورزادان^{۱۵} گفت که این دشمن خدای خردوس، مرا گفته است که: از شما چندان^{۱۸} بکشم تا خون در این جوی به لشکرگاه او رسد و من نتوانم فرمان او را عصیان کردن. آنگه بفرمود تا خندق عظیم بکنند و گفت: بروی و هر چه داری از گاو و گوسفند و شتر^{۱۹} بیاری،

۱. قم: فایده‌ای.

۲. مل: زشت.

۳. اط، آب، آج، لب: بر.

۴. اط، آب، آج، لب: چنین کشد؛ مل: چگونه کشد. ۵. اط، آج، لب: برون.

۶. اط: بستاد؛ آب، آج، باستاد. ۷. مل: یحیی بن.

۸. اط: اسرائیل را؛ مل، آورده: که آنچه سزای بنی اسرائیل بود به ایشان رسید.

۹. آب، آج، بنورزادان؛ آج، لب: بنورزادان. ۱۰. آج: بنو اسرائیل.

۱۱. همه نسخه بدلها: گواهی.

۱۲. قم: کرد پیغامبری را.

۱۳. قم: کرد پیغامبری را. ۱۴. آب، آج: که در آن زمان.

۱۵. آج، لب: بنورزادان. ۱۶. قم: زقان.

۱۷. همه نسخه بدلها: این مرد. ۱۸. همه نسخه بدلها: چندانی.

۱۹. اط، آب، آج: اشتر.

بیاوردند. بفرمود تا می‌کشتند و خون ایشان در آن جوی می‌ریختند و تنهای ایشان در آن خندق می‌انداختند تا چندانی بکشت که خون به لشکرگاه^۱ او رسید. خردوس کس فرستاد و گفت: بس کن از قتل و کشتن که خون به ما رسید. آنگه از آن جا برگرفت و به بابل رفت و قتلی عظیم در بنی اسرائیل برفت. این وقعت^۲ دوم بود که به بنی اسرائیل فرود آمد و^۳ فتنه و فساد دوم که کردند، چنان [که]^۴ حق تعالی از ایشان باز گفت: وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ. در این دو قول گفتند: یکی آن که، قَضَيْنَا، به معنی اَعْلَمْنَا^۵ است و مراد به کتاب تورات است، و عبدالله عباس گفت: «قضا»^۶، به معنی حُکْم است، و مراد به کتاب لوح محفوظ است. و «إِلَىٰ» به معنی «عَلَىٰ»^۷ است، یعنی قضا کردیم بر بنی اسرائیل در لوح محفوظ، و معنی آن^۸ باشد که ما را از ایشان چنان^۹ معلوم بود بر حسب معلوم در لوح ثبت کردیم، و وجه^{۱۰} اول بهتر است برای آن که کلام با او بر ظاهر خود است و تفسیر این قضا بر فعلی باید کردن که به «إِلَىٰ» متعدی شود چون وحی. و معنی وحی این جا الهام و اعلام باشد، و مثله فی معنی الوحی قوله تعالی: وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُولَاءِ مَقْطُوعٌ مُّضْبِحِينَ^{۱۱}، ای اوحینا الیه. لَتَنْفُسُهُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرْبُورِينَ؛ که فساد کنی دوبار در زمین: نوبت اول به بخت نَصْر مَقهور شدند و نوبت دوم به خردوس، چنانکه ذکر آن برفت. پس از آن در شام بنی اسرائیل را رایتی برنداشتند و ملک از شام و نواحیش با روم و یونان افتاد؛ جز آن که بقایای بنی اسرائیل بسیار شدند و در عالم پراکنده شدند^{۱۲} و ایشان را دیانت و ریاست بود در بیت المقدس و نواحی او^{۱۳}. ملک نبود ایشان را اما نعمت و عزت و منعت^{۱۴} بود. دگر باره^{۱۵} بظن گرفتند ایشان^{۱۶} و احداث پیشه گرفتند

۱. قم، آط، آب، مل + خردوس.

۲. آط، مل، آن، آج، لب: وقع.

۳. همه نسخه بدلها: در.

۴. از قم، افزوده شد.

۵. اساس: علمنا، به قیاس نسخ قلم، تصحیح شد.

۶. آج، لب: قَضَيْنَا.

۷. مل: اعلیٰ.

۸. قم: این چنان.

۹. قم: چنین.

۱۰. سوره حجر (۱۵) آیه ۶۶.

۱۱. قم: گشتند.

۱۲. قم، آب، مل + و.

۱۳. آط، آب، مل، آج، لب: منعت: آن شفت.

۱۴. آط، آب، آن، آج، لب: دگر بار.

۱۵. قم، آط، آب، آن، آج، لب: گرفت ایشان را.

[۱۲۴-ر] و تغییر و تبدیل کردن گرفتند. خدای تعالی ابطوس بن^۱ اسانوس^۲ الرومی را بر ایشان مسلط کرد تا شهرهای ایشان خراب کرد و ایشان را آواره کرد و ریاست نیز از ایشان بستد به شوم^۳ معاصی ایشان و ذلت و مسکنت بر ایشان زد^۴ و ایشان را ذلیل و مهین کرد^۵ به جزیت، و بیت المقدس خراب بماند^۶ تا به ایام عمر خطاب، از آن پس مسلمانان عمارت کردند آن را.

ابو بشیر^۷ گفت: سعید جبیر را پرسیدم از این آیات^۸، گفت: اما آنان که فُجَّاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ صِخَابَةَ الْخَزْرَى^۹ بود و لشکر او.

آنکه گفت: ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكِرَّةَ عَلَيْهِمْ، الی قوله: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ. قوله: عِبَادًا لَنَا أَوْلَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ، بُخْتِ نَصْرَ اسْتِ و لشکر او، که بیت المقدس خراب کردند: ۱۰

بار دیگر^{۱۱} خدای تعالی دولت با بنی اسرائیل داد فی قوله: غَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُذْتُمْ عُذْنَا، گفت: اگر با سر معصیت شوی، ما با سر عقوبت شویم^{۱۲}. ایشان با^{۱۳} معصیت شدند، خدای تعالی ملک الروم را بر ایشان مسلط کرد. باز دگر باره^{۱۴} چون با معصیت رجوع کردند، خدای تعالی پادشاه ری را بر^{۱۵} ایشان مسلط کرد و نام او اوزن^{۱۶} بود، دگر باره رجوع کردند با معصیت، خدای تعالی شاپور ذوالاكتاف^{۱۷} را بر ایشان مسلط کرد.

فتاده گفت: در این آیات قضایی کردند بر این قوم، چنان که بینی در این آیات^{۱۸} به نوبت اول جالوت بر ایشان مسلط شد، وَهُمْ الَّذِينَ جَاسُوا^{۱۹} خِلَالَ الدِّيَارِ، ثُمَّ

۱. قم، آب، آن آج، لب: ططوس بن؛ مل: ملطوس بن.

۲. آن: اسیانوس؛ آج، لب: اسالوس.

۳. مل: در آمد.

۴. مل: رهین کرده.

۵. قم، آب، آن آج، لب: شد.

۶. مل: آیت.

۷. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۸. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۹. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۰. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۱. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۲. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۳. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۴. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۵. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۶. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۷. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۸. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

۱۹. قم، آب، آن آج، لب: ابو بشیر.

رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ، پس دولت با ایشان داد^۱ در ایام داوود - علیه السلام - که او جالوت را بکشت. آنکه پس از آن چون با سر معصیت شدند و تغییر و تبدیل شدند، بخت نصر بر ایشان مسلط شد، فی قوله: **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ**.

پس باز بر ایشان رحمت کرد، فی قوله: **عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ**، باز^۲ با سر معصیت شدند، خدای تعالی رسول را^۳ بر ایشان مسلط کرد تا بهری را بکشت و بهری^۵ را جزیت بر نهاد و این مذلت بر ایشان بماند تا به قیامت. و قوله: **لَتُفْسِدُنَّ، «لام» و «نون»** تأکید جناب قسمی محذوف است، والتقدير؛ والله لتفسدنَّ ولتعلننَّ،^۴ ای لتستکبرنَّ.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيهِمَا، عبدالله مسعود گفت: فساد اولی ایشان، کشتن زکریا

بود، و این روایت ابوصالح است از عبدالله عباس^۵. محمد بن اسحاق گفت: زکریا به^{۱۰} مرگ خود مرد^۶؛ و انما^۷ شیعا بود که او را بکشتند، **فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ،** ای دَخَلُوا الدِّيَارَ وَ تَخَلَّلُوهَا طَالِبِينَ مَا فِيهَا، و عبدالله عباس خواند: «فجاسوا» بالحاء غیر المعجمة و معنایها واحد، **وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا،** ای؛ کائنا واقعا لا محالة. ابن جریر گفت: طافوا، یعنی می گردیدند. قتیبی گفت: عاثوا^۸ و افسدوا. ابو عبیده گفت: طلبوا.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ، ای الرجعة والدولة. حق تعالی گفت: ما پس از^{۱۵} آن شما را یعنی بنی اسرائیل را - و خطاب با ایشان است - دولت دادیم و روزگاری شما دادیم و شما را مدد دادیم به مالها و فرزندان^۹، **وَ جَعَلْنَا كُمْ أَكْثَر نَفِيرًا؛** و کردیم شما را بیشتر به عدد^{۱۱}. مجاهد گفت: اکثر رجالاً، بعضی دگر گفتند: اکثر انصاراً؛ و اصل او آن باشد^{۱۱} که جماعتی که چون^{۱۲} استغاثه^{۱۳} کند در نصرت^{۱۴} بر میند^{۱۵} و مسارعت نمایند؛ و این فعل به معنی فاعل است، کالتقدير والتقدير والتقدير والتقدير والتقدير. ^{۲۰}

۱. قم: آمد.

۲. آط، آب، مل، آن، آج، لب: پس.

۳. قم + علیه السلام.

۴. اساس: و، یا توجه به نسخه قم تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها + و.

۶. آط، آب، آن، آج، لب: به مرگ بمرد.

۷. مل: آن.

۸. آط، آب، مل، آج، لب: عاقوا؛ آن، عاقراً.

۹. آط، آب، مل، آج، لب: به فرزندان.

۱۰. مل: به عدد آج، لب: و عدد.

۱۱. قم: بود.

۱۲. همه نسخه بدلها: چون او.

۱۳. همه نسخه بدلها: استعانت.

۱۴. همه نسخه بدلها + ای.

۱۵. لب: برهند.

۱. **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ**، حق تعالی در این آیت باز نمود که: هر کس که چیزی^۱ کند از نیک و بد، با خود کند؛ نیکی برای خود و بدی برای^۲ خود. گفت: اگر نیکی^۳ کنی برای خود کنی، یعنی خیر آن و^۴ ثواب آن شما را باشد؛ و اگر اساءت و بدی کنی عقاب و وبال آن بر شما باشد، و قوله: **فَلَهَا**^۵، اهل معانی گفتند: مراد آن است که «فعلیها». و «لام» به معنی علی است، برای آن که عرب نقیض بر نقیض حمل کنند^۶، چنان که نظیر [۱۲۴-پ] بر نظیر حمل کنند^۷، و مثله قوله: **فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ**^۸. ای، عَلِيَّكَ. محمد بن جریر گفت: **فَلَهَا**، آئی فَا لِيَهَا أَسَاءً، مِنْ قَوْلِهِمْ: أَحْسَنَ إِلَى فُلَانٍ وَأَسَاءَ إِلَيْهِ، كَمَا قَالَ: بَانَ زَيْتُكَ أَوْحَى لَهَا^۹، ای، ایها؛ ای فَا لِيَهَا جزاؤها؛ جزای آن اساءت با او کند^{۱۰}. اگر بر ظاهر حمل^{۱۱} کنند روا باشد و معنی آن که: فلها عقابها؛ عقاب آن اساءت او را باشد نه دیگری را. و حسین بن الفضل گفت: ای **فَلَهَا رَبُّ يَغْفِرُ الْإِسَاءَةَ**، او را خدای^{۱۲} هست که اساءت بیامرزد^{۱۳}. این قول خوشترست^{۱۴}، جز آن که ظاهر بر او دلیل نمی‌کند. **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ**، ای التَّوْبَةُ الْآخِرَةَ؛ چون وعده بار دیگر آمد از آن دوبار که گفت: **لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ** و نوبت اول را گفت: **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا** این نوبت باز پسین بود و این^{۱۵} نوبت دیگر بر قولی^{۱۶} **قَتَلَ يَحْيَىٰ زَكَرِيَّا** بود و بر قولی دیگر قصد کشتن عیسی مریم^{۱۷} تا خدای تعالی او را به آسمان برد از میان ایشان^{۱۸}، خدای تعالی

۱. آط، مل، آج، لب: خیری. ۲. قم، آط، آب، آن، آج، لب: بر.

۳. قم: نیکوی؛ آط، آب، مل، آن، آج، لب: نیکویی.

۴. قم: جزاؤ.

۵. قم، مل + بعضی؛ آط، آب، آن، آج، لب + بعضی از.

۶. قم: کند. ۷. سوره واقعه (۵۶) آیه ۹۱.

۸. سوره زلزله (۹۹) آیه ۵. ۹. همه نسخه بدلها: کنند و.

۱۰. همه نسخه بدلها: رها.

۱۱. اساس: رَبُّ لَا يَغْفِرُ، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

۱۲. آط، آج: خدایی. ۱۳. اساس: بیامرزد، به قیاس با قم و اتفاق نسخه هانصحیح شد.

۱۴. همه نسخه بدلها: قولی خوش است. ۱۵. قم: آن.

۱۶. اساس: قول، با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

۱۷. قم، آط، آن، آج، لب: علیه السلام؛ آب: علیهما السلام.

۱۸. قم + و.

پارس را و روم را برایشان مسلط کرد^۱. خردوس را و ططوس را که قصه ایشان برفت^۲. **لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ**، این [لام]^۳ تعلق دارد به مخذوفی که نسق کلام بر او دلیل می‌کند و هو قوله: **بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا**، چون در نوبت اول **بَعَثْنَا** در ظاهر کلام بود در وعده کرة اخري^۴ این فعل بیفکنده اعتماداً علی الموجود فی الکلام، والتقدير: فاذا جاء وعد الاخرة؛ ای الکرة الاخرة، **بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا**، **لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ**، ۵ [علی قراءت من قرأ بالجمع او عبداً لنا لیسوء ووجوهکم، یعنی چون نوبت وعده دوم آمد و شما با سرفساد رفتی]^۵ بر سر شما فرستادم^۶، بنده مسلط را تا روی شما درم^۷ کنند. کسائی خوانند: **لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ**، به نون اضافه با خدای تعالی بر سبیل تعظیم، اعتباراً بقوله: **بَعَثْنَا وَقَضَيْنَا، وَرَدَدْنَا، وَأَقْدَدْنَا**. و این قراءت از امیرالمؤمنین^۸ - علیه السلام - روایت کردند^۹ و بیان این قراءت اُبی است. **لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ**، به نون تأکید خفیف^{۱۰}، کفوله: **لَتَسْفَعَنَّ بِالتَّاصِيَةِ**، و دیگر قراء کوفه خوانند: **لَيْسُوا**، به «یا». آنکه آن را دو تا ویل بود: اما آن که اضافه با خدای بود، آئی، **لَيْسُوا اللَّهُ وَجُوهَكُمْ** و **إِنَّمَا لَيْسُوا وَتَوَعَّدُ وَالْعَبْدُ الْمَلِكُ الْمَسْلُطُ**، و باقی قراء خوانند: **لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ**، بر جمع^{۱۱} اسناداً الی **عِبَادًا لَنَا أُولَى تَأْسٍ شَدِيدٍ**. و علامت نصب حذف نون است، یعنی ما ایشان را برانگیختیم تا رویهای شما درم^۷ کنند، يقال: ۱۵ **سَاءَ إِذَا أَخْرَجْتَهُ مَسَاءً. وَلَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ**، و تا در مسجد بیت المقدس شوند، چنان که نوبت اول شدند. **وَلَيَتَّبِعُوا مَا عُلِّمُوا**؛ و تا هلاک کنند آن را که بر او غالب شده باشد از دیار و اموال شما هلاک کردنی **مِنَ النَّبَارِ وَهُوَ الْهَلَاكُ**؛ و «لام»، روا بود که «لام» غرض باشد، علی سبیل العذاب و العقوبة لهم، و شاید که «لام» عاقبت بوده بر آن تفسیر که گفته ایم. فاما قوله: **لَيْسُوا وَجُوهَكُمْ**، به وجه کنایت کرده است از جمله **تَنْ**، کما قال^{۱۲} تعالی: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...^{۱۳}** و

۱. قم + و.

۲. همه نسخه بدلها + و قوله.

۳. اساس: ندارد؛ از قم، آورده شد.

۴. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۵. قم: آخره آج، لب: آخرین.

۶. آط، آب، آج، لب: غمگین.

۷. قم، مل، لب: فرستادیم.

۸. آط، آب، آج، لب: کرده اند.

۹. قم، آط، آب، آج، لب + علی.

۱۰. آط، آب، آج، بر جمیع.

۱۱. قم: به نون تأکید تخفیف خوانند.

۱۲. آط، آب، آج، بر جمیع.

۱۳. آط، آب، آج، مل + الله.

۱۴. سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸.

كقوله: **وَجُودٌ يَوْمِيذٍ نَاضِرَةٌ**، **وَوَجُودٌ يَوْمِيذٍ بَاسِرَةٌ**، **وَوَجُودٌ يَوْمِيذٍ مُسْفِرَةٌ**، **ضَاحِكَةٌ**...^۳، و غیر ذلك. و كقول الشاعر وهو التابغة:

أَفَارِجٌ عَوْفًا لَا أَحَاوِلُ غَيْرَهَا **وَجُودٌ فُرُودٌ تَسْتَفِي مَنْ تُجَادِعُ**

مراد در آیات و بیت ذُو وَالْوَجُوهُ^۲ است.

۵ **عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم**، آنکه رسول را گفت، بگو بنی اسرائیل را که: همانا خدای بر شما رحمت کند، اگر توبه کنی و رجوع کنی به اطاعت او. و برای آن عسی گفت تا اعتماد نکنند و اتکال و تقصیر نکنند در طاعت خدای، بل تا میان خوف و رجا باشند و قطع نکنند بر رحمت تا مُغْرَا نشوند بر قبیح^۶. مفسران گفتند: **عَسَىٰ**، در قرآن از خدای واجب باشد. و وجه اول معتمد است. **وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا**؛ و اگر با سر گناه شوی ما با سر عقوبت شویم، بر قول عبدالله عباس. قتاده گفت: با سر معصیت

۱۰ شدند، خدای تعالی بر دست رسول ایشان را عقوبت کرد به قتل و آسرو جزیت و مذلت و مسکنت. **وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا**؛ اما^۷ دوزخ را به زندان کافران کردیم [۱۲۵-ر] **مِنَ الْحَصْرِ الَّذِي هُوَ الْحَبْسُ وَالْحَصْرُ اخْتِيسُ الْبَطْنِ**، و **مِثُّهُ الْحِصَارُ لِأَنَّهُ يَخْتَبَسُ مَنْ فِيهَا، وَالْحَصُورُ الْبَخِيلُ لِحَبْسِهِ^{۱۱} الْمَالِ وَ سُمِّيَ الْمَلِكُ حَصِيرًا** **لِاخْتِجَابِهِ عَنِ النَّاسِ**، قال الشاعر:

۱۵ **وَمَقَامَةُ غُلَبِ الرِّقَابِ كَانَهُمْ^{۱۱}** **جِنٌّ لَدَىٰ بَابِ الْحَصْرِ فِيمَا**

ای، باب الملک، والحصر^{۱۲} الذي هو الجمع والعد من هذا لان فيهما^{۱۳} المنع^{۱۴}. و حسن بصری گفت: مراد حصیر^{۱۵} است که باز فگنند^{۱۶} ای فراشا و مهادا، و گفتند^{۱۷}:

۱. سورة قیامه (۷۵) آیه ۲۲.

۲. سورة قیامه (۷۵) آیه ۲۴.

۳. اساس: تجاور؛ قم، آط، آج، لب: تجاود؛ آب، آن، یجاور؛ با توجه به دیوان شاعر و مأخذ معتبر تصحیح شد.

۴. قم، آب، آن، ذو والوجه؛ آط، مل، آج، لب: ذو والوجه.

۵. اساس: تفتیح، باتوجه به قم، تصحیح شد، آج، لب: قبح.

۶. همه نسخه بدلها بجز مل: ما.

۷. اساس: لا، که باتوجه به نسخه قم تصحیح شد.

۸. آج، لب: الحصر.

۹. اساس: حبه، که باتوجه به نسخه قم، تصحیح شد.

۱۰. اساس: الحصر، که به قیاس بانسخه قم، تصحیح شد.

۱۱. قم: کانه.

۱۲. همه نسخه بدلها + معنی.

۱۳. قم، آط: حصر.

۱۴. قم: افگنند؛ آط، آج، لب: بارفگنند.

۱۵. همه نسخه بدلها: گفت.

عرب [بساط] ^۱ خود را حصیر خوانند ^۲.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، گفت: این قرآن هدایت کند و راه نماید و لطف باشد به طریقتی و ملتئی که آن راست تر ^۳ است و مستقیم تر ^۴، وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ، و مرده ^۵ دهد مؤمنان را که عمل صالح [کنند به آن که ایشان را مزدی بزرگ و ثوابی عظیم بود بر عمل صالح که] ^۶ کرده باشند ^۷.

۵

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ آَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا، و نیز خبر می دهد که: آنان را که به قیامت ایمان ندارند ما نهاده ایم و بجارده ^۸ برای ایشان عذابی سخت دردناک.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ؛ و دعا می کند آدمی دعای بد، یعنی نفرین. همچنان که

- دعای خیر کند یعنی در حال ضجارت و ملالت بر خویشتن و بر دیگران از فرزندان و ^{۱۰} اقربای خود، و اگر چه در وقت دوم پشیمان بود. و این قول عبدالله عباس است نحو قوله: ^۹ اللَّهُمَّ الْعَنهُ وَاهْلُكُهُ وَذَمَّرْ عَلَيْهِ، و اگر خدا اجابت کند بر او سخت آید. و قول دیگر آن است که: آدمی به تعجیل طلب چیزهایی کند که او را بتر باشد به گمان انتفاع؛ چنان که دعا کند به آن چه او را بهتر باشد، و آیت در معنی جاری مجرای آن بود که گفت: ^{۱۵} وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ... وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا؛ و آدمی همیشه شتابزده بوده است. بعضی مفسران گفتند مراد آن است که: در جمله کارها مستعجل است. و بعضی دگر گفتند، مراد آن است که: آدمی عجول است در دعای بد که وقت دوم بر آن پشیمان باشد. این قول مجاهد است و جماعتی مفسران. عبدالله عباس گفت: عجول است، یعنی ضجراست؛ حسیر ندارد بر سزاء و سزاء. بعضی دگر مفسران گفتند: مراد به انسان، آدم است. سلمان پارسی ^{۱۱} گفت: ^{۲۰} خدای تعالی از آدم، اول سرش بیافرید که حواس بر اوست تا او می نگرید و دیگر اندامهای او می آفرید و او اعتبار می گرفت. و نماز دیگر بود، خدای تعالی پایهای او را

۱. اساس ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۲. اط، آب، آن، آج، لب: خوانند.

۳. قم، آن، راست.

۴. قم + بود.

۵. آج، لب: مزد.

۶. اساس، ندارد؛ از قم افزوده شد.

۷. قم، اط، آب، مل، آج، لب: بجارده.

۸. قم، اط، آب، مل، آج، لب: بجارده.

۹. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶.

۱۰. قم + علیه السلام.

۱۱. همه نسخه بدانها بجز قم: فارسی.

روح می درآفرید، یعنی حیات، او گفت: اللَّهُمَّ عَجِّلْ خَلْقِي قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ؛ بار خدایا تعجیل فرمای در آفریدن من پیش از آن که آفتاب فرو شود، فذلک قوله: وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا. ضحاک گفت از عبدالله عباس: چون روح به ناف آدم رسید تعجیل کرد، خواست تا برخیزد نتوانست، فذلک قوله: وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا، و حمل کردن بر عموم اولی تر باشد.

۵ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ، گفت: ما شب و روز را دو آیت و دو علامت و دلالت کردیم بر وجود و وحدانیت ما، و بر کمال قادری و عالمی ما. فَمَحْوُنَا آيَةَ اللَّيْلِ؛ بسترديم آیت شب. ابوالطفیل گفت: پسرکوا پرسید از امیرالمؤمنین علیه السلام- از این سواد^۱ که در میان ماه است^۲، گفت: آن آیت شب است^۳ که خدای تعالی آن را محو کرد، آن اثر محو است. عبدالله عباس گفت: خدای تعالی نور آفتاب هفتاد جزو کرد، و نور ماه همچنین و آنکه از نور ماه شست^۴ و نه جزو محو کرد و به آفتاب داد، اکنون آفتاب را صد و سی و نه جزو است از نور، و ماه را یک جزو. وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً؛ و آیت روز را بینا کردیم، یعنی روشن و تابنده. ابوعمرو بن العلاء گفت: [یعنی] دَيُّبَصْرُ بِهَا، وَهَذَا مِنْ بَابِ لَيْلَةٍ قَائِمَةٍ وَنَهَارَةٍ صَائِمَةٍ. کسائی گفت، هُوَ مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ: أَبْصَرَ النَّهَارُ إِذَا أَضَاءَ وَصَارَ بِحَالَةٍ يُبْصَرُ بِهَا. بعضی دگر اهل علم گفتند: هَذَا مِنْ بَابِ قَوْلِهِمْ: رَجُلٌ مُجْرَبٌ إِذَا كَانَ ذَا اِبْلِ جَرَبِي وَرَجُلٌ مُعْطَشٌ إِذَا كَانَ ذَا اِبْلِ عَطَاشٍ. وَقَالَ^۵: كَقَرِيَّةٍ^۶ ذِي الثَّلَاثَةِ الْمُعْطَشِ. وَرَجُلٌ مُضْعِفٌ^۷، إِذَا كَانَ أَصْحَابُهُ ضَعْفَاءً^۸، وَكَذَلِكَ النَّهَارُ مُبْصِرٌ [۱۲۵-پ] إِذَا كَانَ أَهْلُهُ بُصْرَاءً^۹! لِيَبْتَغُوا، آنکه غرض پیدا کرد، گفت: تا طلب کنی در این روز روشن فضل و نعمت و روزی خدای، [وَلِيَتَعَلَّمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ؛ و تا بدانی عدد سالها و حساب] "وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا؛ و هر چیزی را تفصیل دادیم و روشن کردیم روشن کردنی.

۲. اساس و دیگر نسخه ها: ماهست / ماه است.

۱. مل: سؤال؛ آج، لب: سواد.

۴. آط، مل، آز، آج، لب: شست.

۳. مل: چیست.

۶. آب، آز + شعر.

۵. اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

۸. آز، معطش.

۷. آج، لب: کفریه.

۱۰. اساس: بصیراً به قیاس نسخه فم تصحیح شد.

۹. آب، آز، ضعیفاً؛ آج، لب: ضعفاً.

۱۱. اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

عِکْرِمَه گفت از عبدالله عباس، از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که گفت: خدای تعالی چون چیزها بیافرید، از نور عرش دو آفتاب بیافرید؛ اما آن که در سابق علم او آن بود که آفتاب خواهد بودن آن چندان بود که همه دنیا از مشرق تا مغرب^۱، و اما آنچه در سابق علم او بود که آن را^۲ نخواهد کردن تا ماه شود و محو کند نور آن آن را دون آفتاب آفرید در جرم و برای آن^۳ ما کوچک می بینیم آن را که مسافت بس^۴ ۵ بعید است. و اگر خدای نور ماه بر حد نور آفتاب رها کردی، مردم شب از روز نشناختندی، و مزدور ندانستی که از گئی تا کی کار کند؛ و روزه دار ندانستی که از کی تا کی روزه دارد؛ و زن ندانستی که عده^۵ چند گاه دارد؛ و مسلمانان ندانستندی که وقت نمازشان کی باشد و وقت حجشان کی باشد؛ و وام دار ندانستی^۶ که حلول اجل^۸ کی باشد؛ و ندانستندی که وقت زرع و حصادشان کی^{۱۰} باشد؛ و ندانستندی که گئی بیسایند و گئی طلب روزی کنند. خدای تعالی به حسن نظرش برای بندگان جبریل را بفرستاد تا پیر خود سه بار بر روی ماه بمالید تا روشنای^۹ او با این مقدار آمد که می بینند^{۱۱} تا شب از روز جدا شود^{۱۲}، و ذلک قوله: وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ - الْآيَةَ.

۱۵ وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ، عبدالله عباس گفت: معنی آیت آن است که هر آدمی را عمل و کردارش در گردن او کنند^{۱۳} تا از او جدا نباشد^{۱۴}. بعضی دگر گفتند: آنچه تقدیر کرده اند او را و بر او، طائره، ای ماله و علیو. مقاتل و کلبی گفتند: طائره، ای خیره و شره، نیک و بدش با او باشد؛ از او مفارقت نکند^{۱۵} تا حساب او بر آوردن. حسن گفت: یمنه و شومه؛ خجستگی و ناخجستگی او، آنگه گفت: یابن آدم! تو را نامه ای هست افلاخته^{۱۶} و دو فرشته^{۱۷} موکل یکی بردست راست و ۲۰

۱. قم، آط: به مغرب.

۲. همه نسخه بدلها + محو.

۳. مل: برا آن.

۴. همه نسخه بدلها: سخت.

۵. همه نسخه بدلها: عتت.

۶. مل: تا چه وقت باید داشتن.

۷. مل: نداند.

۸. همه نسخه بدلها + او.

۹. آط، آن، آج، لب: روشنایی؛ مل: روسیاهی.

۱۰. آج، لب: می بیند.

۱۱. قم، مل: شد؛ آط، آب، آن، آج، لب: باشد.

۱۲. مل: افگنند.

۱۳. آط، آن، آج، لب: نشود و.

۱۴. قم، مل: نکند.

۱۵. آط، آب، آن، آج، لب: برافراخته.

۱۶. مل + مقرب.

یکی بردست چپ، چون فعلی بکنی بر تو نویسد و در گردن تو فگنند. مجاهد گفت طایره^۱؛ عمله و رزقه؛ مراد عمل و روزی مرد است، و گفت: هیچ کس از مادر نزاید و الا بر گردن او و رقی^۲ باشد بر او^۳ نوشته^۴ که او شقی است یا سعید. اهل معانی گفتند: مراد به طایره، آن حکم است که بر او کند^۵ از سعادت و شقاوت به حسب استحقاق او، و از آن به طایره عبارت کرد بر عادت^۶، من سوانح الطیر و بوارحها.

ابوعبیده و قتیبی گفتند: مراد حظ اوست از خیر و شر، من قولهم: طارستهم فلان بكذا و جرى له الطائر بكذا. در شاذ حسن و مجاهد و ابورجا، خواندند: طیره، بی الف و تخصیص گردن برای آن کرد که آن جای علامت و داغ بود، و جای قلاده^۷ طوق بود. و گفتند: جای بر آن که^۸ عرب به او کنایت کنند از ذمت و جوب؛ نبینی که گویند: مرا بر گردن او وامی است و در گردن او عهدی و سوگندی است. و کذا: فَكَ رَقَبَةٍ^۹ و عِثُّ رَقَبَةٍ. وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يحيى بن وثاب خواند: یخرج به «یا» ای اضافت الی الله تعالی؛ یعنی بخدای بیرون آرد، و نُخْرِجُ بِقِرَاءَتِ عَامَّةٍ قِرَاءَةً بِه نون ما بیرون آریم حملاً علی قوله: أَلزَّمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ. و یعقوب خواند و در شاذ حسن و مجاهد و ابن مُحَيِّصِينَ^{۱۰} يُخْرِجُ به «یا» مفتوح و ضم «را» علی الفعل الثلاثی علی تقدیر: و یخرج الطائر له يوم القيامة بصیر کتاباً. و ابوجعفر خواند يُخْرِجُ به ضم «یا» و فتح «را»، علی الفعل المجهول والتقدير و یخرج الطائر له يوم القيامة كتاباً، نصباً علی الحال، يَلْقَاهُ مَنشُوراً^{۱۱} که آدمی آن نامه را افلاخته^{۱۲} بیند و ابن عامر و ابوجعفر خواندند: يُلْقَاهُ به ضم «یا» و تشدید قاف یعنی؛ یلقى الانسان ذلك الكتاب منشوراً. چنان که مفعول اول که^{۱۳} فعل با او مسند است مقدر باشد و ها ضمیر کتاب باشد و محل او نصب بود علی المفعول الثاني. ابوالسوار العَدَوِيُّ این [۱۲۶-ر] آیت بخواند و گفت: نَشْرَتَانِ وَ طَيَّةٌ^{۱۴}، سه حال^{۱۵} است. گفت: نامه تورا در دو حال

۱- آب، آژ + ای.

۲- مل: برقی.

۳- همه نسخه بدلها: بر آن جا.

۴- قم: نیسته.

۵- همه نسخه بدلها: کنند.

۶- همه نسخه بدلها + عرب.

۷- آج، لب: و.

۸- همه نسخه بدلها + و.

۹- همه نسخه بدلها: برای آن که.

۱۰- سورة بلد (۹۰) آية ۱۳.

۱۱- قم، آط: محیص؛ آج، لب: مختص.

۱۲- آط، آب، آن آج، لب: افراخته.

۱۳- قم، مل + اول.

۱۴- آط، آج، لب + گفت.

۱۵- قم: حالت.

افلاخته^۱ باشد و در یک حال پیخته^۲، تا زنده ای نامه تو افلاخته^۳ است. هر چه خواهی املا می‌کن،^۴ چون بمیری نامه‌یت^۵ در پیچند. باز چون به قیامت تو را زنده کنند باز نامه‌ت^۶ بر افلاچند^۷.

اِقْرَأْ كِتَابَكَ، مضموری هست در آیت و هو قوله یقال^۸ له گویند او را^۹: از آن جایها است که گفتیم که، اضمار قول کنند لدلالة الکلام علیه. خداوند نامه^۵ را گویند: بر خوان نامه‌یت^۵. قتاده گفت: فردای قیامت آن کس نیز که خواننده نباشد نامه او خود خواند^{۱۰}، كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيَّكَ حَسِبًا، بس است نفس تو بر تو محاسب تو، یعنی؛ تو خود حساب خود کن^{۱۱}. حسن بصری گفت: عدل کرده باشد آن که ترا به محاسب تو کند و حساب تو با تو افکنند^{۱۲}.

- ۱۰ مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ هر که^{۱۳} اجتهاد کند و نظر و ره راست یابد برای خود کند یعنی ثواب آن او^{۱۴} را باشد وَمَنِ ضَلَّ؛ و هر که^{۱۵} گمراه شود به ترک نظر و طلب علم بر خود گمراه شود و بال آن^{۱۶} بر او باشد وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و هیچ برگرفته^{۱۷} بار دیگری برنگیرد. یعنی به گناه^{۱۸} گناهکاری، دیگری را عقوبت^{۱۹} نکنند و بیان کردیم که اصل و زر ثقل و گرانی باشد. وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ لَهُمْ مَا عَذَابُ نَكْتِمِ هیچ امت را تا پیغامبری به ایشان نفرستیم که اعدار و انذار کند و تنبیه کند ایشان را^{۱۵} اقامت حجت و قطع عذر را تا حجت ما بلیغ باشد بر مکلفان.

آیه ۱۶ قوله تعالی: وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا

۱. آط، آب، آن آج: برافراخته؛ لب: برافروخته.
۲. آط، آب، آن آج، لب: نوردیده.
۳. همه نسخه بدلها بجز قم: افراخته.
۴. آن آج، لب + که.
۵. همه نسخه بدلها بجز قم: نامه‌ات.
۶. همه نسخه بدلها: نامه‌ات.
۷. قم: برافلاخند؛ آط، آب، آج، لب: باز واکنند؛ آن بار و کنند.
۸. همه نسخه بدلها: فیکال.
۹. قم + این.
۱۰. قم، آط، آب، مل، آن: خود او خواند؛ آج، لب: خود را خواند.
۱۱. همه نسخه بدلها: بکن.
۱۲. همه نسخه بدلها: فکنند.
۱۳. مل: هر چه.
۱۴. لب: ورکه.
۱۵. لب: ورکه.
۱۶. همه نسخه بدلها: عقاب و وبال.
۱۷. آب، آج، لب: برگزیده.
۱۸. مل، آج، لب: ندارد.
۱۹. آج، لب: عقوبت و وبال آن.
۲۰. قم: «حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا» علاوه دارد.

الْقَوْلُ قَدَمَرْنَا هَا تَدَمِيرًا ؛ چون خواهیم که هلاک کنیم شهری را، بفرماییم نعمان آن جای را فاسق شوی^۱ در آن جا^۲ واجب شود برایشان گفتار، هلاک برآریم^۳ ایشان را^۴ هلاک برآوردن^۵.

آیه ۱۷ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛ و بس که هلاک کردیم از جماعات^۱ از پس نوح و بس باد^۲ خدای توبه گناههای^۳ بندگانش آگاه^۴ و بینا.

آیه ۱۸ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا؛ هر که^۱ خواهد دنیا زود کنیم برای او در آن جا آنچه خواهیم آن را که خواهیم پس کنیم برای او دوزخ ملازم بود با آن نکوهیده و رانده.

آیه ۱۹ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا؛ و هر کس که خواهد آخرت^۱ و سعی کند برای آن سعیش و او مؤمن بود ایشان را سعی و عملشان به موقع شکر باشد.

آیه ۲۰ كَلَّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَ هُوَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛ همه را مدد دهیم اینان را و ایشان را از عطای^۱ خدایت و نبوده است عطای^۲ خدای تو باز داشته.

آیه ۲۱ أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لَآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا؛ بنگر که چگونه تفضیل دادیم بهری^۱ ر^۲ بر بهری و آخرت مهتر است به پایتها^۳ و بزرگتر به فضل.

آیه ۲۲ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُومًا؛ مکن^۱ با خدای خدای دیگر که بنشیننی^۲ نکوهیده رها کرده.

۱. قم، اط، مل، آن، آج: شوند. آب و لب: شدند.

۲. قم: قم؛ پس.

۳. مل: گردانیم.

۴. قم: آن را. آج، لب: از ایشان.

۵. قم، اط، آب، آج، لب: برآوردنی.

۶. قم، آب، آج، لب: است. مل: کفایت است. اط: بسند.

۷. قم، آب، مل، آج، لب: گناه.

۸. قم + بود.

۹. قم، آب، مل: دانا.

۱۰. قم: سرای بازبین.

۱۱. قم، اط، آب، مل، آج: دهش.

۱۲. قم + از ایشان.

۱۳. مل: دهش.

۱۴. قم، آب، مل، آج، لب: مگیر.

۱۵. قم، آب، مل، آج، لب: مگیر.

۱۶. مل: بنشینید.

آیه ۲۳ وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا؛ بفرمود خدای تو که: نپرستی الا اورا و به پدر و مادر نکوی کنی^۱، اگر برسند بنزدیک توبه پیری یکی از ایشان یا هر دو، مگو ایشان را آف و باز مزن^۲ ایشان را و بگو ایشان را گفتاری کریم.

آیه ۲۴ وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا؛ فرو نه برای ایشان بال مذلت از بخشایش و بگو بار خدایا رحمت کن برایشان چنان که پیوریدند^۳ مرا کوچک^۴

آیه ۲۵ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا؛ خدای شما داناتر است به^۵ آنچه در نفس شماست اگر باشی صالح^۶ او توبه کاران را آمرزنده است.

آیه ۲۶ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا؛ و بده خویشاوند^۷ را حقش^۸ و درویش را و رهگذری^۹ را و اسراف مکن اسراف کردنی.

آیه ۲۷ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ [۱۲۶-پ] كَفُورًا؛ که اسراف کنندگان باشند برادران شیطان و بوده است دیو خدایش را کافر.

آیه ۲۸ وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا؛ و اگر بگردی از ایشان طلب رحمتی از خدای تو او مید داری^{۱۰} آن را بگو ایشان را گفتاری نیکو.

آیه ۲۹ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوبَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا؛ و مکن دستت^{۱۱} بسته با گردنت و مگستر آن را همه گسترندی^{۱۲}، [پس]^{۱۳} بنشیننی نکوهیده^{۱۴} و حسرت زده.

۲. مل: باز مران.

۱. مل، آج، لب: نیکوی کنید.

۴. آط، آب، خرد؛ آج، لب: خورد؛ مل: کوچکی.

۳. قم: پیوریدند؛ آط، آب، آج، لب: پیوریدند.

۶. قم: نیکان.

۵. قم: بدانچه؛ مل: بر آنچه.

۸. قم، آط، آب، آج، لب: حق او.

۷. همه نسخه بدلها: خویشاوندان.

۱۰. آج، لب: امیدوارید.

۹. مل: راهگذریان.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز مل: گستردن.

۱۱. قم، آب: دستت را.

۱۴. آط، آب، آج، لب: ملامت زده.

۱۳. اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

آیه ۳۰ **إِنَّ رَبَّكَ بِبَسْطِ الرِّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛**
 خدای^۱ تو بگسترده^۲ روزی آن را که خواهد و تنگ کند که او به بندگانش آگاه است و بینا.

آیه ۳۱ **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا؛**
 مکشی فرزندانان را ترس^۳ درویشی را ما روزی دهیم ایشان را و شما را که کشتن ایشان خطای بزرگ است.

آیه ۳۲ **وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْنِيَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا؛**
 زشت بوده است و بد راه است. و مگردی گرد^۴ زنا که آن

آیه ۳۳ **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا؛**
 کرد خدای مگر بحق، و هر که را بکشند به ستم، ما کردیم ولی^۵ او را دستی، اسراف نکنند در کشتن که آن باشد یاری کرده.

آیه ۳۴ **وَلَا تَقْرُبُوا مَا لِلْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛**
 مگردی گرد مال یتیم الا به آنچه نیکوتر باشد تا برسد به حد بلوغ، وفا کنی به عهد که عهد از آن پرسند.

آیه ۳۵ **وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛**
 تمام بدهی پیمودن^۶، چون پیمایی^۷ و برسنجی^۸ به ترازو^۹ راست آن بهتر بود و نیکوتر به تاویل.

آیه ۳۶ **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛**
 همه را از او^{۱۰} پرسند. به دنبال آن مروا^{۱۱} که نباشد تورا به آن علمی که گوش و چشم و دل این

آیه ۳۷ **وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا؛**

۱. قم، مل: بدرستی که خدای.
۲. قم، آج، لب: بگستراند.
۳. مل: از ترس؛ آط، آج، لب: ترسیدن.
۴. قم: تن.
۵. قم: پیمانۀ.
۶. مل، آج، لب: برسنجید.
۷. قم: پیمانۀ.
۸. آط، آب، آج، لب: پیمایند؛ مل: پیمانۀ.
۹. آج، لب: ترازوی.
۱۰. قم: بود از او که.
۱۱. قم + آنچه را.

و مرو در زمین به نشاط که تو بندری زمین را و نرسی بر کوهها به درازی.

۳۸ یه **كُلُّ ذٰلِكَ كَانَ سَيِّئَةً عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهُمَا**؛ این همه را بدیش^۱ بنزدیک خدایت ناخواست^۲ باشد.

۳۹ یه **ذٰلِكَ مِمَّا اَوْحٰى اِلَيْكَ رَبِّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اٰخَرَ فَتُلْفٰى فِى جَهَنَّمَ قُلُوْبًا قَدْ حُوْرًا**؛ این از آن است که وحی کرد به تو خدایت از حکمت^۳ و مکن با خدای، خدای دیگر که پس در اندازند تو را در دوزخ سرزنش کرده و رانده.

قوله- تبارک و تعالی و اِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُّهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيْهَا- الایه. بدان که: ظاهر

این آیت به آن ماند که خدای تعالی می گوید: چون ما خواهیم که شهری هلاک کنیم، بفرماییم مترفان و منعمان آن شهر را تا فاسق شوند^۴ در آن جا^۵، عذاب بر ایشان واجب شود و ما ایشان را هلاک^۶ برآریم. و اگر چنین باشد، خدای تعالی امر به فسق کرده باشد؛ و نشاید که خدای تعالی امر به فسق کند. گوییم: از این چند جواب است. یکی آن که: مأمور به از کلام محذوف است، و تقدیر آن است که: اَمَرْنَاهُمْ بِالطَّاعَةِ فَفَسَقُوا فِيْهَا، ما ایشان را طاعت فرماییم ایشان نافرمانی کنند. و واجب نبود که برای آن که ذکر فسق عقیب امر باشد که او مأمور به باشد؛ نبینی که گویند: ۱۵ اَمَرْنٰهُ فَعَصٰى وَ دَعَوْنٰهُ قَابِىْ. [اَمَرْنٰهُ بِالطَّاعَةِ فَعَصٰى وَ دَعَوْنٰهُ اِلَى الرَّشِدِ قَابِى]،^۷ و اهلاک، به مجرد خود نه حسن باشد و نه قبیح؛ بل اگر واقع بود بر وجهی که ظلم باشد قبیح باشد، و اگر بر وجه استحقاق یا امتحان بود، حسن باشد و اراده خدای تعالی تعلق ندارد الا باهلاکی مستحق نیکو.

اگر گویند: چه فایده است در تعلق اهلاک^۸ به امر^۹ و گفتن: اِذَا اَرَدْنَا اَمْرًا، و ۲۰ امر، او؛ ارادت^{۱۰} را حسن بنکنند اگر قبیح باشد و این ارادت یا تعلق دارد باهلاکی مستحق یا نامستحق. اگر مستحق بود به معاصی متقدم نه به این فسق که در آیت ذکر کرده است فایده تی نباشد تعلق^{۱۱} او را به امر، و اگر تعلق دارد باهلاکی که مستحق

۱. آط، آج، لب: بد است.

۲. آب: ناخواست.

۳. آط، آب، آج، لب: فسق کنند.

۴. قم + تا.

۵. مل: دمار از ایشان.

۶. اساس ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۷. قم: اهلاکش.

۸. آط، آب، آن، آج، لب: به اول.

۹. قم، آط، مل: امر و ارادت.

۱۰. همه نسخه بدانها: تعلق.

۱۱. همه نسخه بدانها: تعلق.

باشد به این فسق که در آیت هست، این آن است که از آن می‌گریزی شما، برای آن که مؤذی است با آن که خدای تعالی [۱۲۷-ر] مرید بود اهلاک نامستحق را و جواب از این آن است که گوئیم: این ارادت تعلق ندارد الا باهلاکی مستحق به معاصی متقدم و آنچه وجه حسن تعلیق این ارادت است به امر مذکور در آیت فی قوله: **إِذَا أَرَدْنَا... أَمَرْنَا**، آن است که در تکرار امر به طاعت اعذار و انذار است و تنبیه و اقامت حجت بر فاسقان تا چون عصیان کنند پس از تکرار امر مستحق وعید و اهلاک باشند، فکانه تعالی، قال: **وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً**، **بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ الْهَلَاكِ بِمَا فَعَلُوا مِنَ الْكُفْرِ وَالْبُغْيَانِ أَمَرْنَاهُمْ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَىٰ وَكَّرَرْنَا عَلَيْهِمُ الْأَمْرَ إِعْذَارًا لَهُمْ وَأَنْذَارًا وَاجِبًا لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ**. و جواب دوم در تاویل آیت آن است که: **أَمَرْنَا مُتَرَفِّعِيهَا** از صفت قریه باشد، و جواب «اذا» نبود، فکانه قال: **إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً**، من صفتها انا **أَمَرْنَا مُتَرَفِّعِيهَا بِالْعَلَاةِ فَفَسَقُوا فِيهَا** و بر این جواب، «اذا»، را جوابی نبود ظاهر در آیت، برای آن که در کلام دلالت است بر حذف او، و نظیر این آیت فی حذف جواب «اذا» قوله: **حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ**^۱ - الایات. و جوابی نیست «اذا»، را در طول این کلام برای آن که او مستغنی است^۲، و مثله قول الهدلی:

حَتَّىٰ إِذَا سَلَكُوهُمْ فِي فَنَائِدَةٍ سَلَا كَمَا تَنْظُرُ^۳ الْجَمَالَةُ الشُّرْدَا

و جواب «اذا»، نیامد در این کلام برای آن که بیت آخر قصیده است. و وجه سهام^۴ در جواب آیت آن است که ذکر ارادت در آیت مجاز و اتساع است و این عبارت باشد از آن که معلوم بود از حال قوم و مآل کارایشان. و تفسیر^۵ آیت چنین باشد که: چون ما شهری را هلاک خواهیم کردن، و مثله قوله: **جَدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ^۶**؛ دیواری که بخواست افتادن. و مثله: **إِذَا أَرَادَ التَّاجِرُ أَنْ يَفْتَقِرَ اتَّه^۷ التَّوَابُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ^۸**؛ چون بازرگان^۹ زیان خواهد کردن، و این آن ارادت است که آن را بر «کاد» تفسیر می‌کنند، یعنی **إِذَا كِدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً**؛ و معنی آن که: **إِذَا قَرَّبَ**

۱. سورة زمر (۳۹) آیه ۷۳.

۲. همه نسخه بدلها: از او مستغنی اند.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم: **يَنْظُرُ**.

۴. همه نسخه بدلها بجز مل: **سِيم**؛ مل: **سِوَم**.

۵. مل + این.

۶. سورة كهف (۱۸) آیه ۷۷.

۷. قم: **اتيه**.

۸. آج، لب: **وجهه**.

۹. قم: **بازارگان**.

هَلَاكِ أَهْلِ قَرْيَةٍ، جَدَدْنَا عَلَيْهِمُ الْأَمْرَ وَكَرَّرْنَاهُ فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْعَذَابُ. ووجه چهارم آن که: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تلخیص و تقدیر او آن که: اذا أَمَرْنَا مُتْرَفِي قَرْيَةٍ بِالطَّاعَةِ فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ أَرَدْنَا، یعنی چون اهل شهری را بفرماییم تا طاعت کنند، ایشان به بدلی آن فسق و عصیان کنند تا عذاب بر ایشان واجب شود؛ ما خواهیم تا ایشان را هلاک کنیم، پس هلاک برآریم ایشان را. ۵

يعقوب خواند و در شاذ حسن و قتاده و ابوحيوه: أَمَرْنَا بِالْمَدْيِ^۱ أَيْ أَكْثَرْنَا مِنْ قَوْلِهِمْ أَمْرَ الْقَوْمِ يَأْمُرُونَ أَمْرًا إِذَا كَثُرُوا وَآمَرْتُهُمْ، أَيْ أَكْثَرْتُهُمْ، وَقَالَ لَبِيدٌ^۲:

كُلُّ بَنِي حُمْرَةَ مَصِيرُهُمْ قُلٌّ وَإِنْ أَكْثَرُوا مِنَ الْعَدَدِ
إِنْ بُغِبَطُوا يَهْبِطُوا وَإِنْ أَمَرُوا يَوْمًا يَصْبِرُوا لِلْهَلِكِ وَالْفَتْدِ^۳

و ابو رجاء العطاردي و ابو عثمان النهدي و ابوالعاليه و الربيع و مجاهد، خواندند: أَمَرْنَا، ۱۰ به تشدید «ميم» ای سَلَطْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ امْرَاءَ، و این هر دو قراءت برای آن اختیار کردند که گفتند: امر و تکلیف عام است همه مکلفان [را]،^۴ اختصاص ندارد به مترفان دون درویشان، و دیگر فراراً من ذلك السؤال، و اما قول الرسول^۵ - عليه السلام: خَيْرُ الْمَالِ سِكَّةٌ مَأْبُورَةٌ وَفَهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ، دلیل نکند بر آن که امر متعدی باشد، بل مراد مأبوره، مؤمره، امر است،^۶ من آمرته^۷ اذا اکثرته؛ و لکن برای ازدواج مأبوره را با ۱۵ مأبوره کرد و مراد بسیار نسل است و مأبوره درخت خرما پیراسته بر برافکننده باشد، یعنی پیوند کرده؛ و المترف؛ الْمُتَعَمِّمُ، الْمُبْقِي فِي الْمَلِكِ أَنْ يَأْتِيَ مَا فِيهَا مِنْ مَالٍ وَمَلِكٍ وَنِعْمَتٍ رَهَا كُنْتُمْ. فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ، [۱۲۷-پ] ای. وَجَبَ عَلَيْهَا الْعَذَابُ. قَدَمَرْنَاهَا، ای أَهْلَكْنَاهَا مِنَ الدَّمَارِ^۸، و هو الهلاك.

زهری گفت: یک روز رسول - عليه السلام - در نزدیک زینب شد و گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِئْسَ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ؛ وای عرب از شری که نزدیک رسید، آنکه گفت: از سیدی یاجوج، امروز آن مقدار گشاده شد و انگشت سبابه حلقه کرد بر انگشت ابهام. زینب گفت: یا رسول الله ما هلاک شویم و در میان ما صالحان

۱. قم: بکذی. ۲. آب، آز + شعر.

۳. اساس: و الفسد، به قیاس با نسخه قم، تصحیح شد.

۴. اساس ندارد، از قم افزوده شد. ۵. همه نسخه بدلها: التبی.

۶. همه نسخه بدلها: مؤمره است. ۷. اساس: امراته، که باتوجه به نسخه قم، تصحیح شد.

۸. اساس: الدیار، که باتوجه به نسخه قم، تصحیح شد. ۹. آط، آب، آن، آج، لب: برعرب.

باشند؟ گفت: بلی! چون فساد بسیار شود.

قوله: **وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ**، حق تعالی گفت: بس که هلاک کردیم از قرن‌ها و جماعات کفار که پیغامبران ما را تکذیب کردند از پسر نوح - علیه السلام. و مورد آیت تهدید و وعید است کفار مکه را. **وَ كَفَىٰ بَرْتِکًا**، و بس است، خدای تعالی به گناه پندگان دانا و بینا، و معنی تهدید و وعید است. ۵

قرون، جمع قرن باشد. خلاف کرده اند در معنی قرن. عبدالله ابی^۱ اوفی^۱ گفت: صد^۲ سال باشد، آنکه گفت: رسول را در اول^۳ قرن فرستادند، و آخر قرن یزید بن معاویه بود. محمد بن القاسم روایت کرد^۴ از عبدالله بن بشر المازنی^۵ که گفت: رسول - علیه السلام - دست بر سر من نهاد و گفت: این غلام قرنی بماند، گفتند: یا رسول الله! قرن^۶ چند باشد؟ گفت: صد سال. محمد بن القاسم^۷ گفت: ما سال او می شمردیم تا به صد رسید، آنکه بمرد. کلبی^۸ گفت: هشتاد سال باشد. ابن سیرین گفت: چهل سال باشد. ۱۰

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ، یعنی الذار العاجلة، گفت: هر که او این سرای معجل خواهد، یعنی دنیا، **عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ**؛ تعجیل کنیم برای او آنچه خواهیم آن را که خواهیم بر وفق مصلحت، یعنی؛ چندان که مفلسیت نباشد، چه اگر کسی در دنیا تمنای مال و ملک کند و ما دانیم که صلاح او نیست، ندهیم او را آنچه او خواهد؛ آن دهیم که^۹ خواهیم به مقدار آن که ما خواهیم [آن را که ما خواهیم] یعنی^{۱۰} بنزدیک ما بس محل ندارد. اگر بعضی کافران را مُراد و آرزوی ایشان بدهیم نه کرامت ایشان باشد که پس از آن عاقبتی ذمیم باشد، چه اگر برای کرامت ایشان بودی چونان^{۱۱} بودی^{۱۲} که رسول - علیه السلام - گفت: **لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَرْتُّنًا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَىٰ كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ**، و مثله: قوله - عز وجل: **وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ** ۱۵ ۲۰

۱. همه نسخه بدلها: عبدالله بن ابی اوفی.

۲. همه نسخه بدلها: صد و بیست.

۳. همه نسخه بدلها بجز مل + آن.

۴. همه نسخه بدلها: کند.

۵. آج، لب: عبدالله عباس.

۶. قم، آن، آج، لب: قرنی.

۷. مل: محمد بن ابی القاسم.

۸. همه نسخه بدلها + ما.

۹. اساس ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۱۰. همه نسخه بدلها + دنیا.

۱۱. همه نسخه بدلها: چنان.

۱۲. قم: نبودی.

الْذُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ۱

ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ، آنگه دوزخ^۲ به جای^۳ و بازگشت نصیب او کنیم، بَصَلِيهَا، تا ملازم شود با آن، مَقْدُمُومًا، نکوهیده، مَقْدَحُورًا، رانده و خوار کرده، يقال: ذِقْتُهُ وَ دَأَمْتُهُ وَ دَمَمْتُهُ فهو مَذِيمٌ وَ مَذُومٌ وَ مَذْمُومٌ، وَالذَّخْرُ، اللَّعْنُ^۴ وَالظَّرْدُ وَالتَّبْعِيدُ، ایشان را از رحمت خدا دور کردیم^۵. و نصب هر دو بر حال باشد از فاعل.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ؛ و هر که او آخرت خواهد و سرای باز پسین، وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا؛ و سعی آن سرای کند از ایمان و عمل صالح، فَأَوْلِيكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا؛ سعی ایشان مشکور باشد و عمل مقبول^۶ و به موقع جزا و ثواب افتاده. قتاده گفت: ایشان را به محل مشکور فرود آرند^۷ در حُسن جزا، و ذکر شکر مجاز است، چنان که ذکر قرض مجاز است، فی قوله: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...^۷، و^{۱۰} روا بود که شکر، به معنی حمد باشد تا محمول بود بر حقیقت، یعنی سعیشان محمود و مرضی باشد.

قوله: كَلَّا نُمِدُّ نَصْبٌ كَلَّا بِرُئُوسِهِمْ^۸ است مفعول به؛ همه را مدد دهیم هَوْلًا و هَوْلًا؛ اینان را و ایشان را، یعنی مریدان دنیا را و مریدان آخرت را از عطای ما، یعنی هر کس را آنچه خواهد بدهیم به حسب مصلحت، وَ مِنْ تَهْنِئَةٍ رَاسِتٍ. و ما^{۱۵} كَانَ عَطَاءٌ رَبِّكَ مَحْظُورًا، «ما»، نفی است و عطای خدای تو ممنوع نباشد، یعنی روزی او از کافر و مؤمن و بر و فاجر، و قوله: هَوْلًا و هَوْلًا بدل کل است و محل او نصب است علی البدل.

أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، آنگه گفت: بنگر [که چگونه تفضیل دادیم بهری را بر بهری در روزی و عطای دنیا و الْآخِرَةَ، و «لام»، جواب قسمی^{۲۰} محذوف است و آخرت بزرگ تر است به درجات و پایها و نصب او بر تمیز است، وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا یعنی علی الدنيا؛ و تفضیل او بر دنیا بیشتر است از آن که علم شما به

۱. سوره شوری (۴۲) آیه ۲۰.

۲. همه نسخه بدلهای + را.

۳. آب، آرز جای؛ مل: مقام.

۴. قم: واللن.

۵. آط، آب، آرز، آج، لب: خود دور کنیم.

۶. مل: مقبوله.

۷. سوره بقره (۲) آیه ۲۴۵.

۸. قم: تمیز.

۹. قم، مل: فرزندان.

آن محیط شود^۱ و نصب او^۲ بر تمییز است.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، با خدای، خدای^۳ دیگرمدان، یعنی با او همتا و انباز^۴ مگیر. فَتَقْعُدَ که پس بنشینی، مذموم^۵، نکوهیده. مخذول^۶، رها کرده از نصرت. و نصب تَقْعُدَ، بر جواب نهی است به «فا». و نصب این هر دو اسم بر حال است از فاعل. این خطاب با رسول است - علیه السلام - و مراد امت، و مراد نه قعود است که خلاف قیام باشد؛ بل مراد صبرورت است، یعنی چنین شوی.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ، گفتند: قَضَىٰ در آیت به معنی امر است، یعنی؛ خدای فرمود که: جز او را نپرستی، و این قول عبدالله عباس است و حسن و قتاده. زکریا بن سلام گفت: مردی بنزدیک حسن بصری آمد، گفت: یا حسن! زن را سه طلاق دادم؛ گفت: در خدای عاصی شدی و زن جدا شد از تو. مرد گفت: خدای بر من قضا کرد. حسن گفت: مَا قَضَىٰ اللَّهُ عَلَيْكَ؛ خدای تو بر تو این قضا نکرد، إِنَّمَا قَضَىٰ خدای خدا بر بندگانش آن است که گفت: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ - الآية.

مجاهد و ابن زید گفتند: معنی آن است که: اوصی^۷ رَبُّكَ، خدای وصیت کرد. و دلیل این تأویل قراءت علی^۸ و عبدالله مسعود^۹ و اَبی است که ایشان خواندند: و وَصَىٰ. و ضحاک گفت: قراءت و وصی است، لُحْلُلَ از نویسنده افتاد که «واو» در «صاد» بست تا به «قَضَىٰ» بخواندند، و این شاذ است. و قراءت عامه قراء «وَقَضَىٰ» است. ربیع بن انس گفت: أَوْجَبَ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا، «أَنَّ» مَعَ الْفِعْلِ در محل نصب است، [۱۲۸-ر] عَلَىٰ أَنَّهُ مَفْعُولٌ بِهِ، اِئْتَى نَفْيَ عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ. و «إِيَّاكَ» را فعل در او عمل نکند، اِلَّا که مؤخر باشد از مفعول جز که فاصله ای باشد میان فعل و مفعول [به] ۹. اَلَا يَقُولُ الْعَرَبُ: إِيَّاكَ عَنِيتُ وَايَاكَ دَعَوْتُ وَا عَنِيتُ إِلَّا إِيَّاكَ وَمَا دَعَوْتُ إِلَّا إِيَّاهُ! وَا بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، و آن که با مادر و پدر نیکوی کنی، و نصب او بر اضممار فعلی بود، وَالتَّقْدِيرُ: وَأَنَّ تُحْسِنُوا بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، و روا بود که عطف بود علی

۱. اساس ناخواناست؛ از قم، افزوده شد.

۲. قم + هم.

۳. آط: خدایی.

۴. آط: هنباز.

۵. آط، آب، آن آج، لب؛ مَذْمُومًا؛ قم: مذموم و.

۶. آط، آب، آن آج، لب؛ مخذولاً.

۷. آط، آب، آن آج، لب؛ مخذولاً.

۸. قم: است و اَبی.

۹. آط، آب، آن آج، لب؛ مَذْمُومًا؛ قم: مذموم و.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم: اِيَّاكَ.

محلّ أَنْ مَعَ الْفِعْلِ، ای نَفَى عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ وَ إِحْسَانًا بِالْأَوْلَادِینِ اِمَّا یَتْلُغَانِ^۱: و التَّقْدیر: اِنْ مَا^۲؛ اِنْ، حرف شرط است و «ما» زیادت. حمزه و کسائی و خلف خواندند؛ یَتْلُغَانِ به «الف» تشبیه و کسر «نون»، و باقی قراء خواندند: یَتْلُغَنَّ، بر وحدان بی «الف» به «نون» تأکید مشدد. بر این قراءت أَحَدُهُمَا مرفوع است بر فاعلیت. و بر قراءت اول بدل باشد از الف تشبیه، و مثله قوله: **وَ أَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِینَ ظَلَمُوا^۳ ... وَ آن^۴** ۵ بدل بعض باشد از کلّ برای آن که یبلغان تشبیه بود، وَ أَحَدُهُمَا؛ یکی و یکی از دو بعضی باشد، و مثاله قولهم: جاءنی القوم اشراقهم. و روا بود که مرفوع باشد أَحَدُهُمَا به فعلی محذوف که یبلغان بر او دلیل کند، و التَّقْدیر: یبلغ أَحَدُهُمَا او کِلَاهُمَا، و شاید که مرفوع بود عَلَى السُّؤَالِ وَ الْجَوَابِ، کَمَا نُهُ لَمَّا قَالَ اِمَّا یَتْلُغَانِ عِنْدَكَ الْکَبِیرَ فَسَأَلَ^۵ سَأَلَ^۶ وَقَالَ^۶ مَنْ ذَلِكَ قَالَ أَحَدُهُمَا او کِلَاهُمَا وَعَلَى هَذَا یُحْمَلُ، اَيْضاً قَوْلُهُ: ... وَ أَسْرُوا^{۱۰} النَّجْوَى الَّذِینَ ظَلَمُوا^۳ ...، و مراد به «کبیر» شیخوخت^۷ است، گفت: اگر مادر و پدرت یا یکی از ایشان به پیری رسند و تو بر جای باشی و ایشان پیش تو و بنزدیک تو پیر شوند، فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ؛ ایشان را اف مگو^۸ و ابن کثیر و ابن عامر و یعقوب خواندند: أُفٌّ به فتح «فا» بی تنوین، و اهل مدینه و حفص خواندند: أُفٍّ به کسر «فا» با^۹ تنوین، و باقی قرا به کسر «فا» بی تنوین أُفٍّ. و در سورت الاحقاف هم ۱۵ چونین^{۱۱} اختلاف بر این گونه است. و در «اِفٍّ»، هفت لغت است: أُفٍّ و «اُفٍّ»^{۱۱} و «أَفٍّ»^{۱۲} و «أَفَّا»^{۱۳} و «أَفٍّ»^{۱۴} و «أَفٍّ»^{۱۵} و «أَفٍّ»^{۱۶} و «أَفٍّ»^{۱۷} و «أَفٍّ»^{۱۸} و «أَفٍّ»^{۱۹} و «أَفٍّ»^{۲۰} و «أَفٍّ»^{۲۱} و «أَفٍّ»^{۲۲} و «أَفٍّ»^{۲۳} و «أَفٍّ»^{۲۴} و «أَفٍّ»^{۲۵} و «أَفٍّ»^{۲۶} و «أَفٍّ»^{۲۷} و «أَفٍّ»^{۲۸} و «أَفٍّ»^{۲۹} و «أَفٍّ»^{۳۰} و «أَفٍّ»^{۳۱} و «أَفٍّ»^{۳۲} و «أَفٍّ»^{۳۳} و «أَفٍّ»^{۳۴} و «أَفٍّ»^{۳۵} و «أَفٍّ»^{۳۶} و «أَفٍّ»^{۳۷} و «أَفٍّ»^{۳۸} و «أَفٍّ»^{۳۹} و «أَفٍّ»^{۴۰} و «أَفٍّ»^{۴۱} و «أَفٍّ»^{۴۲} و «أَفٍّ»^{۴۳} و «أَفٍّ»^{۴۴} و «أَفٍّ»^{۴۵} و «أَفٍّ»^{۴۶} و «أَفٍّ»^{۴۷} و «أَفٍّ»^{۴۸} و «أَفٍّ»^{۴۹} و «أَفٍّ»^{۵۰} و «أَفٍّ»^{۵۱} و «أَفٍّ»^{۵۲} و «أَفٍّ»^{۵۳} و «أَفٍّ»^{۵۴} و «أَفٍّ»^{۵۵} و «أَفٍّ»^{۵۶} و «أَفٍّ»^{۵۷} و «أَفٍّ»^{۵۸} و «أَفٍّ»^{۵۹} و «أَفٍّ»^{۶۰} و «أَفٍّ»^{۶۱} و «أَفٍّ»^{۶۲} و «أَفٍّ»^{۶۳} و «أَفٍّ»^{۶۴} و «أَفٍّ»^{۶۵} و «أَفٍّ»^{۶۶} و «أَفٍّ»^{۶۷} و «أَفٍّ»^{۶۸} و «أَفٍّ»^{۶۹} و «أَفٍّ»^{۷۰} و «أَفٍّ»^{۷۱} و «أَفٍّ»^{۷۲} و «أَفٍّ»^{۷۳} و «أَفٍّ»^{۷۴} و «أَفٍّ»^{۷۵} و «أَفٍّ»^{۷۶} و «أَفٍّ»^{۷۷} و «أَفٍّ»^{۷۸} و «أَفٍّ»^{۷۹} و «أَفٍّ»^{۸۰} و «أَفٍّ»^{۸۱} و «أَفٍّ»^{۸۲} و «أَفٍّ»^{۸۳} و «أَفٍّ»^{۸۴} و «أَفٍّ»^{۸۵} و «أَفٍّ»^{۸۶} و «أَفٍّ»^{۸۷} و «أَفٍّ»^{۸۸} و «أَفٍّ»^{۸۹} و «أَفٍّ»^{۹۰} و «أَفٍّ»^{۹۱} و «أَفٍّ»^{۹۲} و «أَفٍّ»^{۹۳} و «أَفٍّ»^{۹۴} و «أَفٍّ»^{۹۵} و «أَفٍّ»^{۹۶} و «أَفٍّ»^{۹۷} و «أَفٍّ»^{۹۸} و «أَفٍّ»^{۹۹} و «أَفٍّ»^{۱۰۰}

۱. کذا در اساس و قم، دیگر نسخه بدلها: یبلغن.

۲. آب، آن، اِما.
 ۳. سورة انبیاء (۲۱) آیه ۳.
 ۴. قم: آن؛ بقیة نسخه بدلها: این.
 ۵. آج، لب: فیقال.
 ۶. آج، لب: فائل.
 ۷. مل: شیخوخیه؛ آن شیخوخه.
 ۸. قم، آط، آب، آن، مگوی.
 ۹. آط، آب، آن، آج: و.
 ۱۰. همه نسخه بدلها: همچین.
 ۱۱. آن، آب: أُفٍّ.
 ۱۲. آب، آن، أُفٍّ؛ مل، آج: أَفَّا.
 ۱۳. آب، آن، أُفٍّ؛ مل، أُفٍّ؛ مل: أُفٍّ.
 ۱۴. آب، آن، أَفَّا؛ مل، لب: أُفٍّ.
 ۱۵. قم: امالت.
 ۱۶. آط، آب، آن، آج، لب: أَفَّهُ له.

فعل کردند، بنا کردند بر فتح، نحو قولهم: سرعان و شتان و رؤید. این حجت ابن کثیر است و موافقان او، و آن که به تنوین خواند، گفت: تنوین برای تنکیر است کُرُویداً و صبه و مه، و آنان که «أف» خواندند به کسری تنوین، گفتند: اسمی است مبنی مُعَرَّفٌ كُصَهٗ^۱ و غاقو^۲، و موضع او موضع جمله است، جمله فعلی. و ۵
 أف، به کسر، بی تنوین بیشتر است و معروفتر؛ معنی او در اصل لغت و سَخِ الاذن باشد؛ چرک گوش و نف و سَخِ الاظفار باشد؛ چرک ناخن و در جای تَبْرُم و تَصْجِر استعمال کنند. مقاتل گفت: کلامی غلیظ ردی باشد. ابو عبید گفت: أف و تُف، و سَخِ انگشتان باشد، و گفته اند: أف، عرق مغابن باشد و تُف و سَخِ انگشتان.
 و رضا - علیه السلام - روایت کرد از پدرش کاظم - علیه السلام - از صادق - علیه السلام - که او گفت: اگر خدای تعالی دانستی که در مکروهات کلمتی هست خوارتر و اندک تر از أف، مکلفان را از آن نهی کردی. اگر گویند ظاهر آیت دلیل^۳ آن می کند که پیش از آن که ایشان به کبیر و پیری رسند ایشان را أف گفتن روا باشد. برای آن که مشروط است به این شرط. گوئیم: همچونین باشد اگر دلیل الخطاب درست بود، چون دلیل الخطاب درست نیست، این لازم نباشد مگر آنان را که به ۱۰
 دلیل الخطاب گویند. و اگر گویند: ظاهر آیت دلیل آن می کند که ما را نهی کرده اند از این کلمت و ماسوی ذلک دلیلی نیست بر آن که منهی است، گوئیم آنچه جز این کلمت است [۱۲۸-پ] که رنج آن بیشتر از گفتن اف باشد، نهی آن بدحوی الخطاب دانند، برای آن که عقلاً بضرورت دانند که چون ایشان را عَنْ اَدْنَى الْمُكَارَهِ نهی کنند در ضمن آن نهی باشد از آنچه از آن بیشتر باشد و این معنی از ۱۵
 عُرْف بضرورت داند آن کس که او تعارف^۴ شناسد. اگر گویند: چون بر این جمله است که شما گفتی چرا قید زد این معنی را به حال کبیر، گوئیم: برای آن تخصیص کرد حالت^۵ کبیر را که آن حالت ضعف باشد و مساس حاجت به خدمتکار و مراعی، و برای این در مثل آورده اند که: فَلَانُ اَبْرُمِنَ النَّسْرِ، برای آن که کرکس چون پیر شود ۲۰

۱. اساس: کفصه، که با توجه به نسخه قم تصحیح شد.

۲. آج، لب: عاف.

۳. اط، آب، آز، آج، لب: دلالت.

۴. مل: تفاوت.

۵. قم، آب، آز: حال.

- و او را نهوضی نباشد بچگان او او را زقه کنند بمانند آن که مادر و پدر ایشان را زقه کرده باشند، و مثله قوله: **وَتَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا...** سخن در گاهواره^۲ عجب است و معجز، اما^۳ حال کهولت^۴ همه کس سخن گوید، گوئیم: فایده این آن است که او را بمانند تا کهل شود و با مردمان سخن گوید و دعوت کند ایشان را و مانند^۵ آیت ما در معنی قوله تعالی: **وَالْأَمْرُ يُؤْفِقُ لِلَّهِ**. اگر گویند بر قول آن کس که گفت و آن قول بیشتر مفسران است که قضی به معنی امر است، امر امر نشود الا به ارادت آمر مأمور به را و ارادت به نفی تعلق ندارد، جواب آن است که گوئیم، معنی آن است که: خدای نهی کرد از آن که جز او را پرستند و کاره است آن را، پس امر به معنی نهی باشد و ارادت به معنی کراهت. اگر گویند: «بأبجحه تعلق دارد فی قوله: **وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا**، گوئیم: روا بود که به امر تعلق دارد، يقال: امرته کذا و بكذا. وگفتند: به تقدیر اوصی است، یعنی: **وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** و اوصی احساناً بالوالدین، قوله: **وَلَا تَنْهَرُهُمَا، إِي وَلَا تَزْجُرُهُمَا**؛ زجر مکن ایشان را و باز مزین ایشان را، یعنی سخن درشت مگو ایشان را و بانگ برایشان مزین، **وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا**؛ و ایشان را سخنی نیکو، کریم، شریف گوی؛ که ایشان را به آن اکرام کنی.
- وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ**؛ و فرو نه برای ایشان بال مذلت از روی رحمت و این از استعارتی لطیف است، یعنی تواضع کن با ایشان؛ غایت تواضع. و سعید جبیر خواند: **جَنَاحَ الذَّلِيلِ**، و هما لغتان: و قيل: **الذَّلِيلُ** مصدر الذَّلُول، و **الذَّلِيلُ** مصدر الذَّلِيل، يقال: **دَابَّةٌ ذَلُولٌ بَيْنَ الذَّلِيلِ وَرَجُلٌ ذَلِيلٌ بَيْنَ الذَّلْتِ وَالْمَذَلَّةِ**. **وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْنَاهُمَا** کما رَبِّيَانِي صَغِيرًا؛ و بگو که: بار خدایا برایشان رحمت کن چنان که مرا پیروردند و من کوچک بودم. بعضی مفسران گفتند: آیت منسوخ است بقوله: **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلِيَا قُرْبَىٰ**...^۷ و درست آن است که آن آیت ناسخ این نیست و إنما مخصص این است.

۲. همه نسخه بدلها: گهواره.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰.

۳. همه نسخه بدلها: بجزم + عجب نیست.

۳. همه نسخه بدلها + در.

۶. سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۹.

۵. آب، مل، آز + این.

۷. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۳.

عبدالله عمر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: رِضَا^۱ اللهُ قَع رِضَا^۲
 الْوَالِدَيْنِ وَ سَخَطُ اللهُ قَع سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ؛ رضای خدا با رضای مادر و پدر است، و
 خشم خدا با خشم مادر و پدر است. عایشه^۳ روایت کرد از رسول - علیه السلام - که
 او گفت، خدای تعالی عاق را گوید: که هر چه خواهی می کن که تورا بیامرزم، و
 ۵ باز را گوید هر چه خواهی می کن که تورا بیامرزم؛ و این بر طرق مثل و مبالغت گفته
 است. عطا روایت کرد از عبدالله عباس که، رسول - صلی الله علیه و علی آله - گفت:
 هر که در روز آید و مادر و پدر از او خوشنود باشند^۴ دو در از بهشت بر او گشایند، و اگر
 یکی باشند از ایشان در یکی باشد^۵. و هر که در روز آید و مادر و پدر بر او به خشم^۶
 باشند، دو در از دوزخ بر او گشایند، و اگر یکی باشند یکی^۷ در. یکی گفت: یا
 رسول الله! وَاِنْ ظَلَمْتُ، وَاِنْ ظَلَمْتُ، وَاِنْ ظَلَمْتُ؟ او ظلم کنند؟ گفت: وَاِنْ ظَلَمْتُ
 ۱۰ مادر و پدر^۸ ظلم کنند؛ سه بار تکرار کرد. ابو عمر^۹ اليحصبی^{۱۱} روایت کرد از رسول
 علیه السلام که: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! مرا عملی بیاموز که مرا
 به رحمت خدای نزدیک گرداند، گفت: مادر و پدر داری؟ گفت: آری یا رسول الله!
 [۱۲۹-] گفت: برو و یا ایشان مبرّت^{۱۲} کن که با بر ایشان عمل اندک کفایت باشد.
 ۱۵ رَبِّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ، آنکه گفت خدای شما عالمتر است به آنچه در
 دلهای شماست از نیکوی^{۱۳} با مادر و پدر و از عقوبت در ایشان، اِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ؛
 اگر شما صالح باشی و نیک مرد^{۱۴} و نیکوکار با مادر و پدر و قیام کننده به دیگر
 طاعات، فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُفُورًا؛ خدای تعالی آمرزنده توبه کاران است، یعنی؛
 اگر پیش از آن در حق مادر و پدر شما را هفتوی یا جفای^{۱۵} رفته باشد^{۱۶}، توبه کنی و با

۱. آب، آرز، رضی.

۲. آب، آرز، آج، لب: رضاء.

۳. قم: رضی الله عنها.

۴. قم، آط، مل، آج، لب: باشد.

۵. قم: یک در.

۶. آج، لب: به خشمی.

۷. قم: یکی باشد از ایشان، یک در؛ آط، آب، آرز، آج، لب: در یکی باشد.

۸. همه نسخه بدلها + بر او.

۹. قم، آط، آب، مل، آرز بر او؛ آج، لب: بروی.

۱۰. آط، آب، آج، لب: عمرو.

۱۱. قم، آط، آب، آرز، الحصبی.

۱۲. آرز مودت.

۱۳. آط، آب، آرز، لب: نیکویی.

۱۴. آب، آرز نیکومرد.

۱۵. آط، آب، مل، آج، لب: جفایی.

۱۶. قم، آط، آب، آرز، آج، لب + آنکه؛ مل + آنگاه.

سر صلاح شوی؛ خدای بیامرزد شما را که 'آمرزنده توبه کاران است. و فایده «کَانَ»، آن است که گفتیم چند جای، که معنی آن است که: لَمْ يَزَلْ كَذَلِكِ.

سعید جبیر گفت: آیت در حق کسانی است که از ایشان در حق مادر و پدر هفتونی باشد و غرض ایشان خیر بود و اگر ایشان کاره باشند آن را خدای تعالی بیامرزد آن^۲. و مفسران در معنی «اَوَاب»، خلاف کردند: سعید مسیب گفت: آن بود که گناه کند پس توبه کند، پس گناه کند پس توبه کند. سعید جبیر گفت: اَوَاب، رجوع باشد؛ یعنی کثیر الرجوع. مجاهد گفت: آنان باشند که گناه خود یاد کنند در خلوت استغفار کنند از آن. عمرو بن دینار گفت: آن باشد که چون جایی بنشیند در آن مجلس حدیثها رود و گفتا گوی^۳، چون بر خواهد خاستن^۴، گوید: بار خدایا بیامرز ما را از آنچه در این مجلس گفتیم و کردیم. و اَوَاب، فعال باشد مِنْ اَبٍ اِذَا رَجَعَ، ۱۰ قال عُبيد بن الأبرص:

وَكُلُّ ذِي غَيْبَةٍ يَسُؤِبُ وَغَائِبُ الْمَوْتِ لَا يَسُؤِبُ

عمرو بن شرحبیل گفت: تسبیح کنندگان باشند، و این روایت سعید جبیر است از عبدالله عباس، گفت: دلیلش قوله تعالی: يَا جِبَالُ أَوِیْبِي قَعَّةٌ...^۷ ای سبخی، والبی گفت از عبدالله عباس^۸: مطیعان و محسنان باشند. قتاده گفت: نماز کنان باشند، بیان آن که از امیرالمؤمنین - علیه السلام - روایت کردند که: مردی بنزدیک رسول آمد، گفت: یا رسول الله! گناهی کردم^۹ و نمی دانم که از آن گناه چگونه توبه کنم؟ و بر آن پشیمانم. گفت: تا آن گناه کردی نماز کردی هیچ؟ گفت: بلی! گفت: نماز توبه باشد از گناه، چه او رجوع است با درگاه خدای تعالی. محمد بن المنکدر گفت: آنان باشند که نماز نافله کنند، میان نماز شام و خفتن. ۲۰

روایتی دیگر^{۱۱} از سعید جبیر آن است که گفت: «اَوَاب» کثیرالدعاء باشد، قوله: **وَابِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ**، گفت: بدهی هر خویشی را حقش، مراد صلت رَجِم است و بَرَّ

۱. همه نسخه بدلها + او.

۲. قم، اَط، اَب، اَج، لَب + چه.

۳. مل: گفت گوی؛ لب: گفتا گویی.

۴. اَط، اَج، لب: الاوب.

۵. قم + که.

۶. مل: رسول گفت. مَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَالَهُ.

۳. اَط، اَب، اَج، لَب + را.

۵. اَط، اَب، اَج، لَب: خواست.

۷. سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۰.

۹. اَط، اَب، اَج، لَب: کرده ام.

۱۱. قم، مل: دیگر.

و احسان کردن با خویشان. بعضی مفسران گفتند: مراد قرابت رسول است - علیه السلام - و این اختیار^۱ اصحابان ماست. و سُدی روایت کرد عن ابی الدیلمی^۲ که علی بن الحسین^۳ مردی را گفت از اهل شام: قرآن دانی؟ گفت: آری! گفت: در بنی اسرائیل^۴ نخوانده‌ای: **وَآیة ذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ**، گفت: و شما از آن قرابتی که خدای فرمود که حقی به ایشان دهند؟ گفت: آری! و در خبر است که چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - فاطمه را بخواند و فدک به او داد. مُدَّت حیات رسول در دست او بود و در تصرف او و دخلش و خرمایش^۵ مصروف با مصالح او و فرزندان او. چون رسول - علیه السلام - از دنیا برد، از او باز گرفتند. چون طلب میراث پدر کرد^۶، گفتند: تو را از پدر میراث نرسد^۷ که ما شنیدیم^۸ که رسول گفت: **نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِیَاءِ لَا نُورَثُ**؛ ما جماعت^۹ پیغامبران را میراث نباشد، **مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ**؛ آنچه ما رها کنیم، صدقه بود. **وَلَا تُبَدِّرُ تَبْدِیراً**؛ و اسراف مکن اسراف کردنی. و گفتند: مراد به تبذیر نفقه^{۱۰} معصیت است. یکی از عبدالله مسعود پرسید که: تبذیر چه باشد؟ گفت: مال خرج^{۱۱} کردن نه در حق خود. شعبه گفت: می‌گذشتم با ابواسحاق در بعضی راههای کوفه بنای^{۱۲} می‌کردند به گرچ^{۱۳} و انکر^{۱۴}، گفت: هذا هو التبذیر. مجاهد گفت: اگر کسی همه مال خود خرج کند^{۱۵} تبذیر نباشد و اسراف. [۱۲۹-پ] و اگر یک مُد در باطل خرج کند، اسراف باشد.

إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَأَنَّهُمْ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ؛ اسراف کنندگان برادران و قرینان دیو باشند. و عرب هر ملازم قومی که بر طریقت ایشان باشد، گویند: او برادر اوست، **یقال: فلان أخو الحرب و أخو الیلم**. **وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً** و شیطان همیشه کافر نعمت بوده است در خدای خود.^{۱۶}

۱. قم، مل: اخبار.
۲. آب، آز: ابی ابن دیلمی؛ آج، لب: ابی دیلمی.
۳. قم + علیهما السلام؛ آز: علیه السلام.
۴. آط، آب، آن، آج، لب: خرمایش.
۵. قم: نرسید.
۶. آط، آب، آن، آج، لب: شتودیم.
۷. قم + در.
۸. آب، آز، آج: بنایی؛ لب: پناهی.
۹. آط، آب، آن، آج، لب: آجر.
۱۰. قم + درحق؛ آط، آب، آن، آج، لب: درحق خرج کند.
۱۱. آط، آب، آن، آج، لب: گرچ.
۱۲. قم + درحق؛ آط، آب، آن، آج، لب: بجز قم: اخ.

- قوله: **وَإِنَّمَا تَغْرِضْنَ**، اصل او «إِن مَّا» بوده است، «نون» در «میم» ادغام کرده است. «إِن»، حرف شرط است و «ما» زیادت، چنان که گفتیم. و از جمله این مواضع که نون تأکید در او شود، یکی شرط است، و التقدير: **وَإِن تَغْرِضْنَ عَنْهُمْ**؛ از ایشان؛ از آنان که خدای فرمود که حقی به ایشان ده، یعنی اگر اعراض کنی از آنان که چیزی خواهند از تو. آیت در آن معنی آمد که اوقاتی کسانی آیند از درویشان و مستحقان و از تو چیزی خواهند و در وقت نباشد، تو از ایشان روی بگردانی بشم. **إِيتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ**؛ طلب رحمتی و روزی از خدای تو که امید داری آن، و نصب او بر مفعول له است. **فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا**، ایشان را، یعنی آن سایلان را در وقت نابودن چیزی بنزدیک تو سخنی گوی نیکو، نرم، سهل، مثل قولک: **وَسِعَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَغْنَاكَ وَكَفَاكَ** و ما شبه ذلك، و برای این گفته^۱ - **عليه الصلاة والسلام**: **أَلْكَلِمَةُ الْقَلِيئَةُ صَدَقَةٌ**؛ سخن خوش صدقه باشد، و کما قال تعالی: **قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى...**، یعنی در وقت تنگی سائل را جواب نیکو ده. **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ**، گفت: دستهایت بسته مکن با گردن؛ و آن کنایت است از بخل بر سیل مبالغت، یعنی در بخل و امساک به مثبت کسی مباش که او را دست با گردن بصدند تا چیزی نتواند کردن، **وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ**؛ و دست گشاده مدار همیشه^۲ گشادگی، یعنی اسراف مکن در عطا که پس بنشیننی ملامت زده سرزنش کرده و غمناک و حسرت زده. و گفتند: نظم آیت بر سیل تقسیم است. گفت: **بُخْلٌ** مکن که از عاقلانت ملامت و مذمت رسد، و در عطا اسراف مکن که باز متحیر^۳ و غمگین شوی، چون تو را هیچ نماند و محتاج باشی.
- ۲۰ جابر عبدالله گفت: سبب نزول آیت ان بود که روزی رسول - علیه السلام - نشسته بود، کودکی پیامد و گفت: یا رسول الله! مادرم تو را دعا می کند و می گوید پرهنی^۴ ده مرا که به آن نماز کنم. رسول - علیه السلام - گفت: وقتی دگر بیای^۵ که وقت را

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: کردند.

۲. همه نسخه بدلها: گفت.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کاری.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: متحیر.

۵. قم، آط، مل، آج، لب: پرهنی؛ آب، آن: پرهانی.

۸. آط، آج، لب: بیایی؛ آب، آن: بیاید؛ مل: بیا.

چیزی نیست که او را شاید. برفت و باز آمد و گفت، می‌گوید: این پرهن^۱ که تو پوشیده داری بده. و رسول - علیه السلام - شرم داشت، برخاست و در خانه شد و پرهن^۱ برکنند^۲ و به او داد و برهنه بنشست. وقت نماز درآمد و بلال بانگ نماز بکرد، رسول - علیه السلام - بیرون نمی‌آمد^۳. صحابه^۴ دل مشغول شدند، یکی برخاست^۵ و در حجره شد، رسول - علیه السلام - پرهن^۱ نداشت، خدای تعالی این آیت فرستاد، و قوله: **مَخْسُوراً**، من قولهم حَسْرَتُهُ بِالْمَسْأَلَةِ إِذَا أَلْحَمْتُ عَلَيْهِ فَأَخْرَجْتُ جَمِيعَ مَا فِي يَدِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ: بَعِيرٌ حَسِيرٌ إِذَا كَانَ مُغْيِباً كَأَنَّهُ اسْتُخْرِجَ جَمِيعُ سَيْرِ وَقَبِيٍّ وَلَا سِيرَ عِنْتَهُ، وقوله: **يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَائِسًا وَهُوَ حَسِيرٌ** ای کلیل، کَأَنَّهُ قَدْ أَعْيَا مِنَ النَّظَرِ. و قتاده گفت: **مَخْسُوراً** ای نادماً بر این قول لفظ^۶ از حسرة باشد.

۱۰ **إِنَّ رَبَّكَ**؛ خدای تو^۸ بگستراند روزی آن را که خواهد از بندگانش **وَيَقْدِرُ** و تنگ کند بر آن که خواهد بقال قدر علیه و قتر علیه^۹ **إِذَا ضَيَّقَ عَلَيْهِ**؛ **وَالْقَدْرُ وَالْقَسْرُ** التضييقُ فِي التَّفَقُّهِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتَّقْتِيرِ مَبَالِغَةٌ فِي ذَلِكَ. **إِنَّهُ كَانَ يِعْبَادُهُ خَيْرًا بَصِيرًا**؛ که او به بندگانش دانا و بینا بوده است همیشه. حق تعالی در این آیت باز نمود که مالک روزی اوست^{۱۰}! بر وفق مصالح و او به احوال ایشان عالم است که صلاح هر یکی در چیست از فراخ روزی و تنگ روزی^{۱۱} [۱۳۰-ر] و مثله قوله: **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ**^{۱۲} - الآية. آنگه گفت: چون می‌دانی^{۱۳} که روزی به امر و فرمان من است فرزندان را از بیم درویشی چرا بکشی، نهی کرد ایشان را گفت: **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ**؛ مکشی فرزندان^{۱۴} را از بیم درویشی. آیت در حق آنان آمد از عرب که ایشان دختران^{۱۵} را زنده در گور کردند و ذلك قوله تعالی: **وَإِذْ الْمُرُودَةُ سَأَلَتْ بِأَيِّ**

۱. آط، آب، مل، آج، لب: پرهن.

۲. آط، آب، آن، آج، لب: برکشید.

۳. آط: برون نیامد.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + رسول.

۵. آب، آن، لب: برخاست.

۶. سورة ملك (۶۷) آیه ۴.

۷. قم + که.

۸. قم + **يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ**.

۹. آط، آب، آن، آج، لب: ندارد.

۱۰. قم، آط، آب، مل، آج، لب + و قبض و بسط آن به امر و فرمان اوست.

۱۱. همه نسخه بدلها: فراخ روزی و تنگ روزی.

۱۲. سورة شوری (۴۲) آیه ۲۷.

۱۳. آب، آن، می دانند.

۱۴. قم، آن، آج، لب: فرزندان را.

۱۵. آط، آب، آن، آج، لب: فرزندان را.

- ذَنْبٌ قُتِلَتْ^۱ و این از بیم^۲ درویشی کردند و قوله: خَشِيَةَ إِفْلَاقٍ، نصب او بر مفعول له است و اِفْلَاقٌ، اَلْفَقْرُ و اصله اَلْحَمْلُ عَلَى الْمَلَقِ فَإِنَّ الْفَقِيرَ يَمْلَقُ. نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ آيَاتِكُمْ که ما روزی می دهیم ایشان را و شما را إِنْ قَتَلْتَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً؛ که کشتن ایشان خطای^۳ بزرگ است. ابو جعفر و ابن عامر خواندند خَطَاً به فتح «خا» و «طا» علی وزن فَعَلٍ. و ابن کثیر خواند خِطَاءً به کسر «خا» و به مَدَّ، علی وزن فِعَالٍ و باقی قراءه^۴، خِطَاءً، به کسر «خا» و سکون «طا»، علی وزن فِعَالٍ. هر سه لغت است. ابوعلی گفت: قراءت ابن کثیر بر آن حمل توان کردن خِطَاءً مصدر خَاطَأَ مُخَاظَةً وَ خِطَاءً باشد، و يقال: خَطِيءٌ يَخْطَأُ خِطَاءً وَ أَخْطَأَ يُخْطِئُ إِخْطَاءً. بعضی گفتند: هر دو لغت به یک معنی است و بعضی فرق کردند. گفتند: خَطِيءٌ إِذَا تَعَمَّدَ الذَّنْبَ فَهُوَ خَاطِئٌ، وَ أَخْطَأَ إِذَا لَمْ يَتَعَمَّدْ وَ يُسْتَعْمَلُ أَحَدُهُمَا فِي مَعْنَى الْآخَرِ، قَالَ الشَّاعِرُ فِي اخْطَا بِه مَعْنَى خَطِيءٌ^۵:

عِبَادُكَ يُخْطِئُونَ وَأَنْتَ رَبُّ كَرِيمٌ لَا يَلْسِقُ بِكَ الذُّمُّومُ

و قال آخر في خَطِيءٌ بِمَعْنَى اخْطَا.

وَالنَّاسُ يَلْحُونَ الْأَمِيرَ إِذَا هُمُ خِطِئُوا الصَّوَابَ وَلَا يَلَامُ الْمُرْشِدُ

- وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا؛ و گرد زنا مگردی. يقال قَرِبْتُ الشَّيْءَ اقْرَبَهُ قَرِيبَانَا وَ قَرِبْتُ مِنْ الشَّيْءِ اقْرَبْتُ قُرْبًا، إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً؛ که زنا همیشه در قدیم ایام کاری^۶ زشت بوده است و راهی بد. معنی آیت نهی است از زنا و مذمت زنا است و نصب سبباً بر تمیز است. وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، و نهی کرد مکلفان را از خون ناحق ریختن^۷، مکشی آن نفس^۸ را که خدای تعالی کشتن او به حرام کرد. إِلَّا بِالْحَقِّ یعنی الّا^۹ که مستحق کشتن باشد إِمَّا بِقُودٍ وَ قِصَاصٍ وَ إِمَّا بِهِ وَجْهِي أَوْ وَجْوهِ که شرع سائغ^{۱۰} بکرده باشد از زنای پیریا محصن^{۱۱} و از لواط و قطع الطریق و مانند این. وَ مَن قَتَلَ

۱. سوره التکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

۲. آب، آز، ندارد.

۳. همه نسخه بدلها: اصله.

۴. آب، آز، خطایی.

۵. قم + خواندند.

۶. اط، آب، آن، آج، لب: خطأ.

۷. آج، لب: ندارد.

۸. اط، آب، آن، آج، لب: ندارد.

۹. همه نسخه بدلها بجز مل: + گفت.

۱۰. اط، آب، آن، آج، لب: نفسی.

۱۱. اط، آب، آن، آج، لب: مگر.

۱۲. قم، آب، عل، آز، زنای پیر محصن.

مَظْلُومًا؛ و هر که او را بکشند مظلوم. و نصب او بر حال است از مفعول. فَقَدْ جَعَلْنَا
 لِيُولِيهِ سُلْطَانًا؛ ما ولی او را دستی^۱ و ولایتی کردیم بر قاتل، و شارع را فرمودیم تا
 دست او قوی دارد که او منصور و یاری کرده بود از جهت شرع تا اگر خواهد قصاص
 جوید و اگر خواهد دیت خواهد اگر قاتل بدهد. و قوله فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ حمزه و
 ۵ کسائی و خلف خواندند: فَلَا تُسْرِفُ، عَلَي نَهْيِ الْمُخَاطَبِ بَالْتَا. آن که یا خطاب
 قاتل باشد یا خطاب رسول - علیه السلام - و مراد امت؛ و شاید^۲ که خطاب با طالب قود
 بود یعنی به بدل یک کشته بیشتر از یکی باز مکشی^۳ و یا آن را که مجرم نباشد و قاتل
 او را مکشی و باقی قراء خواندند: فلا يُسْرِفُ، بر نهی مغایبه. رسول را می گوید بگو تا
 اسراف نکنند؛ قاتل و یا طالب قصاص، و قوله: إِلَّا بِالْحَقِّ. تفسیر او خبر رسول است
 - علیه السلام - که گفت: أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُواهَا
 ۱۰ عَصَمُوا دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ قِيلَ وَمَا حَقُّهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ:
 زِنَا بَعْدَ إِحْصَانٍ وَكُفْرٌ بَعْدَ إِيمَانٍ وَقَتْلُ نَفْسٍ فَيُقْتَلُ^۵ بِهَا. گفت: مرا فرمودند که با
 مردمان کالزار کنم تا بگویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. چون بگفتند، [۱۳۰-پ] خون و مال
 خود در حمایت گرفتند الا به حَقِّش، و حسابشان بر خداست. گفتند: یا رسول الله! و
 ۱۵ حَقِّش چیست؟ گفت: کفر از پس ایمان و زنا از پس احصان و کشتن نفسی که او
 را باز کشند او را به او^۶. و مفسران خلاف کردند در اسراف در قتل، بعضی گفتند:
 مراد آن است که جز قاتل را باز نباید کشتن^۸. این قول عبدالله عباس است. حسن و
 ابن زید گفتند: عَرَبٌ چون در جاهلیت کسی را بکشتندی از آن ایشان^۹ طلب آن
 کردند که کسی شریف تر از مقتول خود باز کشتندی و قاتل را رها کردند.
 ۲۰ خدای تعالی از آن نهی کرد و رسول علیه السلام گفت: عَاتِيْ اِثْرَ كَسِيٍّ وَعَاصِيٍّ تَرِ
 كَسِيٍّ بِرِخْدَايِ تَعَالَى سَهْ كَسِيٍّ بَاشُنْدِ اَنْ كَسِيٍّ كِهْ اُو دَرِ طَلْبِ قِصَاصِ نَهْ قَاتِلِ رَا بَاز
 كَشْدِ وَ كَسِيٍّ كِهْ اُو بَهْ كِيْنَهْ جَاهِلِيَّتِ كَسِيٍّ رَا بَكَشْدِ وَ كَسِيٍّ كِهْ كَسِيٍّ رَا دَر حَرَمِ

۱. قم: دستی و قوتی و...؛ آط، آب، مل، آن، آج، لب: قوتی و دستی و...

۲. آط، آب، آژ: نباید.

۳. قم: مه کشی؛ آب، مل، آن، آج، لب: مکشید.

۴. همه نسخه بدلها: نکند.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: یقتل.

۶. قم: باز کشند به او.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: «از آن ایشان» ندارد.

۸. قم: کشت.

۹. امل: عادی تر.

- بکشد. ضحاک گفت: این آیه به مکه فرود آمد. و رسول - علیه السلام - به مکه بود و این اول آیتی است که در شأن قتل فرود آمد. مشرکان صحابه رسول را می‌کشتند. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: اگر چه^۱ ایشان شما را می‌کشند نباید تا کینه آن شما را حمل کند بر آن که پدر و برادر و خویش از^۲ قاتل را بکشی که او جانی باشد^۳ و اگر چه مشرک باشد و این آیت پیش از سورت برانت آمد که در او مردمان را فرمودند^۴ که: **أُقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ**^۵. سعید جبیر گفت: معنی آن است که به یک کشته دورا یا بیشتر باز مکشی. و قتاده گفت و طلق بن حبيب^۶ و ابن کيسان: مراد آن است که قاتل را مثله مکنی. و در خبر است که چون عبدالرحمن ملجم را که قاتل امیرالمؤمنین^۷ بود پیش او بردند، گفت: **إِنِّي عِشْتُ رَأَيْتُ فِيهِ زَأْبِي وَإِنِّي مِثُّ فَاقْتُلُوهُ فِي**^۸ **ضَرْبَةِ بَضْرِيهِ وَلَا تُعْتَلُوا بِالرَّجُلِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَى عَنِ الْمِثْلَةِ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ**، گفت: اگر من زنده مانم رأی خود در او بینم و اگر بمیرم بکشی او را ضربه ای به ضربه ای^۹ و مثله مکنی او را که رسول - علیه السلام - گفت: مثله مکنی و اگر همه سگ گزنده را بود^{۱۰} **إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا**، مجاهد گفت: در دنیا منصور است به قصاص و در آخرت به ثواب یعنی عیوض^{۱۱}.
- ۱۵ **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**. و گرد مال یتیم مگردی، الا بر وجهی که نیکوتر باشد از آن که به او تصرف کنند و تجارت کنند تا او را در آن نفعی باشد **حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ**؛ تا آنکه که^{۱۲} او به بلوغ رسد؛ و اختلاف^{۱۳} مفسران در معنی **أشده** برفت. بعضی گفتند: بلوغش باشد و بعضی گفتند: هرده^{۱۴} سال باشد و قول اول درست تر است که چون بالغ شود کمال عقلش پدید آید و رشدش ظاهر شود. **وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**؛ و وفا کنی به عهد که از عهد بخواهند پرسیدن شما را. گفتند: مراد به عهد، وصیت است در حق یتیم و مال او. بعضی دگر گفتند: مراد

۱. آط، آب، آن چند. آج، لب: چندان.

۳. همه نسخه بدلها بجز مل: نباشد. مل: نیست.

۵. سوره توبه (۹) آیه ۵.

۷. همه نسخه بدلها + علی.

۹. مل، آن آج، لب: ضربه بضریه.

۱۱. آط، آب، آج، لب: تا آن که او.

۱۳. آج، لب: هرده.

۲. آط، آب، آن آج، لب: این. مل: آن.

۴. آط، آب، مل، آن آج، لب: فرمود.

۶. آط، آج، لب: طلق بن حسین.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل: بی.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: به عیوض.

۱۲. مل: خلاف.

جمله او امر و نواهی خداست. و اقسام عهد پیش از این گفته ایم. و قوله: **إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**. در او دو قول گفتند: یکی آن که مراد **مَسْئُولٌ** عنه است برای جزاء، ای **يُسْأَلُ** عَنْهُ لِجَزَاءٍ و قولی دیگر آن است که از عهد پرسند، گویند: **لِمَ نَقِضْتَ؟** چرا بشکافتند تو را. کفوله تعالی: **وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟**

۵ **وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ**، گفت: کیل تمام پیمایی^۱ چون خواهی پیمودن، و **زِنُوا بِالْقَيْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ**؛ و آنچه سنجی به ترازو^۲ راست سنجی. کوفیان خواندند^۳. **الآ** ابوبکر عن عاصم: **بِالْقَيْطَاسِ**، به کسر «قاف» و باقی قراء به ضم «قاف»^۴، و هر دو لغت است. زجاج گفت: ترازو باشد اگر کوچک بود و اگر بزرگ. حسن بصری گفت: **قِیَانٌ** باشد. مجاهد گفت: **عَدْلٌ** باشد به زبان رومی و آن قرسطون باشد. و بعضی دیگر گفتند: شاهین ترازو باشد [۱۳۱-ر]. **ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا**؛ که آن

بہتر باشد. یعنی کیل تمام و ترازو راست بہتر باشد و نیکوتر^۵ به عاقبت و تاویل تفعیل باشد از اول و آن رجوع باشد^۶. آنگه گفت: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**، و به دنبال آن مشو که تو را به آن علمی^۷ نباشد. یعنی آنچه ندانی تتبع مکن. **يَقَالُ: قَفَاؤُهُ يَقْفُوهُ إِذَا تَبِعَهُ**، و منه **الْقِيَافَةُ** و **مِثْلُهُ الْقَافِيَةُ**، و اصله **مِنَ الْقَفَا**. برای آن که تابع به قفا سابق شود. ابو عبيد گفت و **مَبْرَدٌ: قَفْوَاؤُهُ** غیبت باشد و سخن بد گفتن و در شاذ خواندند: **وَلَا تَقْفُ**، به سکون «فا»، **مِنْ قَافٍ يَقُوفُ**. و این از مقلوب باشد. چنان که جذب و جذب. **يَقَالُ: قَفَا يَقْفُو قَافٍ يَقُوفُ**، یعنی غیبت و عصبیت مکنی و بد مسلمانان مگوی. **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ**؛ که گوش و چشم و دل را از او پرسند یعنی مکلف را از این اعضا پرسند که به گوش چه شنیدی؟ و چرا شنیدی؟ و به چشم چه دیدی؟ و چرا دیدی؟ و به دل چه اندیشه کردی؟ و چرا کردی؟ **كُلُّ أَوْلِيكَ**. برای آن گفت و **كُلٌّ** ذلک، نگفت که اولاء، برای جمع قلیل باشد مذکر و مؤنث را. و **أَقْلٌ**^۸ جمع سه باشد. قال:

۱. قم، مل: سئل عنه.
۲. لب: لِمَ يَقِضُ.
۳. سورة التکویر (۸۱) آیه ۹-۸.
۴. قم: دهی.
۵. آط، آب، آن، آج، لب: به ترازوی راست.
۶. آج، لب: گفتند.
۷. همه نسخه بدلها بجز قم + خواندند.
۸. آط، آب، آن، آج، لب: نکوتر.
۹. همه نسخه بدلها: بود.
۱۰. همه نسخه بدلها بجز مل: علم.
۱۱. اساس: قفا يقفوا.
۱۲. مل: اول.

دَمُ الْمَنَازِلِ بَعْدَ مَنزِلَةِ الْيَمُودِ وَالْعَيْشَ بَعْدَ أَوْلَيْكَ الْإِبْرَامِ
چون جمع کثیر خواهند، لفظ تأیید آورند، گویند: هذه وتلك، و به این آیت
استدلال^۲ کردند بر بطلان قیاس و عملی به خبر واحد، برای آن که این هر دو ایجاب
علم^۳ نکنند؛ ایجاب ظن کند. وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا، نهی کرد رسول را، و
مراد است، از آن که در زمین رود به بطور و نشاط. و نصب مَرَحًا بر مفعول له باشد،
یعنی: تکبر مکن و مثله قوله: وَأَقْصِدْ فِي مَشِيكَ...^۴

إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ، که توبه قوت زمینی^۵ بتوانی^۶ دریدن و به بالای کوه
نباشی به درازی. وقوله: طَوَّلًا، نصب او بر تمیز است، كَلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئًا، این
کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند: سَيِّئًا به «نا» و تنوین نصب بر خبر «کان» و اسمش
مضمرباشد ای کان هُوَ سَيِّئَةٌ مَكْرُوهًا و برای آن مکروهه نگفت، که حمل کرد بر
معنی؛ ای ائماً و ذنباً و حرجاً. و باقی قراء خواندند: سَيِّئًا، به اضافه با ضمیر و رفع
او بر اسم «کان» باشد و نصب مکروهها بر خبر او. و گفت: این جمله که برفت^۷ از
شنیدن باطل به گوش و نگریدن حرام به چشم و اندیشه محال به دل، این همه سیئی
است مکروه ناخواست بنزدیک خدای تعالی که خدای تعالی آن را کاره بود. و آیت
دلیل است بر بطلان مذهب مجبیره از دو وجه: یکی آن که ایشان علی اختلافهم
اثبات کارهی نکنند^۸ خدای را و خدای تعالی در این آیت اثبات کارهی کرد خود
را. دیگر آن که گفت: من کارهم این جمله را از شنیدن باطل و نگریدن حرام و
اندیشه معصیت. و مجبیره گفتند: خدای مرید باشد این همه^۹ را.

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ، این از جمله آن است که خدای
تعالی وحی کرد به تواز حکمت. و ذَلِكَ اشارت است به آنچه ذکر او^{۱۰} برفت در
آیات مقدم. آنکه^{۱۱} گفت: وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ؛ و با خدای، خدای^{۱۲} دیگر
مپرست و فرو مدار که پس تورا در دوزخ افکنند ملامت رسیده، رانده، دور کرده از

۱. اط، آج، لب: دام.

۲. قم: دلیل کردند.

۳. قم: عمل.

۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۹.

۵. همه نسخه بدلها: زمین.

۶. اط، آب، آن آج، لب: توانی.

۷. اط، آب، آن آج، لب: رفت.

۸. آج: کارهی نکنید؛ لب: کاری نکنید.

۹. آب، آن این سه را.

۱۰. اط، آب، آن آج، لب: آن.

۱۱. مل: آن گاه.

۱۲. اط، آج، لب: خدایی.

رحمت خدای. و نصب هر دو بر حال است از مفعول. و قوله فَنُتَلِّقِي، محلّ او نصب^۱ بر جواب نهی به «فا».

آیه ۴۰ أَفَأَضْفِيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا؛ بگزید شما را خدای شما به پسران و بگرفت از فریشتگان دختران؟ شما می‌گوی سخنی^۲ بزرگ.

آیه ۴۱ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا؛ بگردانیم^۳ ما در این قرآن تا تأمل کنند^۴ و نمی‌فزاید ایشان را مگر رمیدن.

آیه ۴۲ فُلٌ لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَآتَفَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا؛ بگو اگر بودی با او خدایانی چنان که شما می‌گوی، پس طلب کردند^۵ به خداوند عرش راهی

آیه ۴۳ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا؛ منزّه^۶ است او و بزرگوار از آنچه ایشان^۷ می‌گویند بلندی^۸ بزرگوار.

آیه ۴۴ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ [پ. ۱۳۱] بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا؛ تسبیح می‌کند او را آسمانهای هفت^۹ و زمین^{۱۰} و آنان^{۱۱} که در او اند، و نیست^{۱۲} چیزی و الا تسبیح می‌کند^{۱۳} به حمد^{۱۴} او و لکن شما ندانی تسبیح ایشان که او^{۱۵} بردبار و آمرزنده^{۱۶} بوده است^{۱۷}.

آیه ۴۵ وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا؛ و چون خوانی قرآن، کنیم^{۱۸} میان تو و میان آنان که ایمان ندارند به قیامت حجابی پوشیده.

۱. تمام نسخه بدلها + است.

۲. قم: بدرستی که بگردانیدیم. آط، آج، لب: بگردانیدیم. مل: به حقیقت ما بگردانیدیم.

۳. آج، لب: یاد کنید. آط، آب: یاد کنند.

۴. همه نسخه بدلها: «ایشان» ندارد.

۵. مل: شریف.

۶. مل: آسمانها، هفتگانه.

۷. قم، آط، آب، آج، لب: بلندی.

۸. قم، آب: از چیزی.

۹. آط، آب، آج، لب: آن که. مل: آنچه.

۱۰. قم: به شکر او. آط، آب، مل، آج، لب: به ستایش او.

۱۱. آج: الابه تسبیح می‌کند.

۱۲. قم: آمرزگار.

۱۳. قم، آج، لب: او بود. مل: او باشد.

۱۴. قم: گردانیم.

۱۵. تمام نسخه بدلها «بوده است» ندارد.

آیه ۴۶ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى آذَانِهِمْ نُفُورًا؛ و کنیم بردلهای ایشان^۱ پوششها^۲ در آن که ندانند و در گوشهایشان گراتی و چون یاد کنی خدایت را در قرآن تنها پشت برکنند برپشتهای ایشان به گریختن^۳.

آیه ۴۷ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَسْبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا؛ ما داناتریم^۴ به آنچه گوش باز کرده اند با آن^۵. چون گوش باز می دارند^۶ با تو و چون ایشان راز می گویند چون می گویند ظالمان^۷ متابعت نمی کنی مگر مردی جادوی کرده^۸.

آیه ۴۸ أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا؛ بنگر که چگونه زدند برای تو مثلها، گمراه شدند نمی توانند راهی.

آیه ۴۹ وَقَالُوا عَادًا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرِفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا؛ گفتند چون ما باشیم استخوانها^۹ پوسیده، ما برانگیخته خواهیم شدن خلقی نو؟

آیه ۵۰ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا؛ گو' باشی سنگها یا آهن.

آیه ۵۱ أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِدُّنَا قُلُوبًا فَطَرَكُمُ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُقْضَىٰ عَلَيْكُمْ رُءُوسُهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلُوبًا عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا؛ یا خلقی از آنچه بزرگ آید در دل^{۱۱} شما می گویند که باز آرد ما را؟ بگو آن که بیافرید شما را اول بار، می جنبانند به تو سرهایشان^{۱۲} و می گویند کی باشد آن. بگو که شاید نزدیک باشد.

آیه ۵۲ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنَّا لَنَبْتُدِّعُكُمْ إِلَّا قَلِيلًا؛ آن روز که بخواند شما را اجابت کنی به سپاس^{۱۳} او، گمان بری که بنه ایستادی لالا اندک.

۱. همه نسخه بدلها بجز مل: دلهاشان.

۲. اساس: نوشته ها، که با توجه به نسخه قم، تصحیح شد.

۳. مل: بگریختن.

۴. قم: استماع می کند آن را.

۵. مل: ستمکاران.

۶. مل: آقا، آب، آج، لب: مادانیم.

۷. قم: باز کرده اند.

۸. آقا، آب، آج، لب: جز مردی جادو کرده را.

۹. همه نسخه بدلها: استخوانها.

۱۰. تمام نسخه بدلها: بگو.

۱۱. قم، آب: دلها، شما.

۱۲. قم: سرهای خویش را.

۱۳. قم: شما به شکر او. آقا، آب، آج، لب: به ستایش.

- آیه ۵۳ وَ قُلْ لِيَعْبَادِيَ يَقُولُوا اَللّٰهُمَّ اِنِّ السَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ اِنَّ السَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ؛ بگویندگان مرا تا گویند آنچه نیکوتر باشد که دیو تباہ کند میان ایشان که دیو آدمی را دشمنی بوده است آشکارا^۲.
- آیه ۵۴ رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ يَشَاءُ يَرْحَمْكُمْ اَوْ اِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا ؛ خدای^۳ شما داناترست به شما اگر خواهد ببخشد^۴ شما را و اگر خواهد عذاب کند شما را و نفرستادیم تو را بر ایشان وکیل.
- آیه ۵۵ وَ رَبُّكَ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّنَ عَلٰى بَعْضٍ وَ اَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ؛ و خدای تو عالم تره است به آن که در آسمانها و زمین است. ما تفضیل دادیم بهری پیغامبران را بر بهری، و دادیم داوود را زبور.
- آیه ۵۶ قُلِ الْاٰمُوۡا الَّذِيۡنَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُوۡنِهٖ فَلَا يَمْلِكُوۡنَ كَشَفِ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَّلَا تَحْوِيۡلًا ؛ بگو بخوانی آنان را که دعوی کردی از فرود او که نتوانند بر گشادن آفت از شما و نه بگردانیدن.
- آیه ۵۷ اُولٰٓئِكَ الَّذِيۡنَ يَدْعُوۡنَ يَسْتَفُوۡنَ اِلٰى رَبِّهِمُ الْوَسِيْلَةَ اِلَيْهِمْ اَقْرَبُ وَيَرْجُوۡنَ رَحْمَتَهٗ وَ يَخَافُوۡنَ عَذَابَهٗ اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُوۡرًا ؛ ایشان آنانند که می خوانند طلب می کنند به خدایشان سبب تا کدام نزدیکتر است امید می دارند رحمتش^۵ ترسند از عذابش که عذاب خدای تو حذر کرده بود.

قوله: اَفَاَصْفِيْكُمْ، همزه، استفهام راست و معنی انکار. آیت ردّ است و انکار بر آنان که گفتند: فریشتگان دختران خدای اند. خدای تعالی گفت: خدای تعالی برگزید شما را به پسران و فرزندان نرینه، و از فریشتگان دختران گرفت برای خود. این تشبیه است ایشان را بر خطایشان، يقال: اصفیته بكذا، ای اخترته به، و صفوالشیء و صفوته خیاره، یعنی که این هیچ کس نکند که شما بر خدای حکیم حواله^۶ می کنی. آنکه گفت: اِنَّكُمْ لَتَقُوۡلُوۡنَ قَوْلًا عَظِيْمًا ؛ شما سخنی بزرگ می گوی

۱. مل: شیطان. ۲. اط، آب + و روشن.

۳. مل: پروردگار. ۴. مل: بیمارزد، آب، آج، لب: رحمت کند.

۵. قم، آج، لب: داناترست؛ مل: داناست.

۶. مل: آموزش خدای. ۷. قم، اط، آب، آل، آج، لب: حوالت.

و چیزی بر خدای روا می داری که بر او روا نیست.

- وَلَقَدْ صَرَّفْنَا، حمزه و کسائی به تخفیف خوانند در همه قرآن من الصَّرْف، از ثلاثی مجرد. و باقی قراء به تشدید عین الفعل من التصريف، و این برای تکلیف^۲ فعل باشد. لَيْدٌ كَرُوا، ای لیتد گروا، آنکه «تا» را در «ذال» ادغام کردند. و بصریان گفتند: اَوَّلُ قَلْبٍ كَرَدَدٌ «تا» را با «ذال»، [۱۳۲-ر] آنکه در ذال ادغام کردند، حق^۵ تعالی گفت: ما در قرآن از هر گونه ای مثلی زدیم و بگردانیدیم و بیان کردیم تا مکلفان تأمل و تدبیر کنند. و «لام»، غرض راست. و در معنی او، دو قول گفتند: یکی آن که ما این قرآن را یک نوع نکردیم، بل انواع از وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی، کتصریف الافعال ماضياً و حالاً و مستقبلاً و فاعلاً و مفعولاً و امراً و نهیاً، و کتصریف الریاح شمالاً و جنوباً و صباءً و دبوراً. قول دوم^{۱۰} آن که: به یک بار فرو نفرستاد بل نجماً بعد نجم، چنان که گفت: وَقَرَّاناً فَرَفْنَاهُ. الآیه^۳، و در آیه^۴ دلیل است بر بطلان قول مجبران، که گفتند: خدای تعالی از کافران کفر می خواهد، و خدای تعالی گفت: من از ایشان تأمل و تدبیر می خواهم. آنکه گفت: وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا؛ و نمی فزاید این قرآن یا تصریف امثال در او ایشان را، مگر نفور و رمیدن، یعنی ایشان نمی فزایند عند نزول قرآن و تصریف امثال^{۱۵} در او الا نفار و رمیدن، چنان که بیان کردیم در سوره التوبه، فی قوله: وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ آيَاتُهَا هِيَ آيَاتُهَا. الآیات^۵.

- فَلَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ؛ آنکه گفت: بگوای محمد که: اگر با خدای خدایانی بودند، چنان که شما گفتی،: لَا تَتَّبِعُوا، پس آنکه طلب کردندی به خداوند عرش راهی، و این معنی دلیل ممانعت است، و مثله قوله: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...^۶، و این هم دلیل ممانعت است. آنکه در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که، لَا تَتَّبِعُوا، ای طَلَبُوا إِلَيْهِ وَإِلَى قُرْبِهِ وَالذُّنُوبُ مِنْهُ سَبِيلًا، ایشان طلب آن کردند که راه آن جستندی که به خدای رسند و به او نزدیک شوند از آن که راغب باشند به این معنی از عظمت و جلالت خدای بنزدیک ایشان. و این قول قتاده و زجاج است. و

۲. همه نسخه بدلها: تکثیر.

۴. همه نسخه بدلها: آیت.

۶. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۲.

۱. اط، آب، آن آج، لب: فرا.

۳. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۶.

۵. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۱.

حسن بصری و جَبَّاشی گفتند: لَا بُتَغُوا، إِلَىٰ مُعَالِيَّتِهِ وَمُضَادَّتِهِ سَبِيلاً. و این قول است که از او دلیل ممانعت برانگیخته اند متکلمان.

آنکه گفت: سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ؛ منزّه است او و متعالی از آنچه ایشان می‌گویند، علوی و رفعتی بزرگ. ابن کثیر و حفص خواندند: تَقُولُونَ به «تا» علی تقدیر: قُلْ لَهُمْ يَا مُحَمَّدُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا تَقُولُونَ انتم، و قوله: عُلُوًّا كَبِيرًا، مصدر، لا من لفظ الفعل كقولہ: وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً^۱.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ، ابو عمرو و يعقوب و حمزه و كسائي و حفص خواندند: تسبیح به «تا» و باقی قرآء به «یا». آن که به «تا» خواند، برای جمع و تأنیث خواند، و آن کس که به «یا» خواند، لتقدم الفعل علی الفاعل خواند. آنکه حق تعالی بر سبیل تعظیم و اجلال و ثنا بر خود گفت: آسمانها^۲ هفت و زمین^۳ خدای را تسبیح کند^۴. وَقَدْ فِيهِنَّ؛ و هر که در آسمانها و زمین است، یعنی خلق آسمانها و زمینها دلیل می‌کند بر آن که آسمانها و زمینها را خالق و آفریدگاری هست مستحق تسبیح. پس بمنزلت آن است که آن تسبیح ایشان کرده‌اند برای آن که حامل و باعث بر^۵ تسبیح اوست. از آن جا که نظر در او است و معنی تسبیح تنزیه است چنان که گفتیم: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ؛ و هیچ چیز نیست و الا به حمد او تسبیح کند.

عبدالله عباس گفت: إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، آیت مخصوص است به احياء، دون جمادات؛ یعنی هیچ چیز نیست از جمله زندگان و الا به حمد او تسبیح کند. حسن و ضحاک گفتند: مراد هر چیزی است که در او روح^۶ بود. قتاده گفت: مراد حیوانات است و نباتات^۷ و چیزهای فزاینده چون: درخت و نبات. عکرمه گفت: درخت تسبیح کند و ستون تسبیح نکند^۸ ابوالخطاب گفت: ما با یزید قاشی بودیم و حسن بصری بر طعام، چون خوان بنهادند، یزید حسن را گفت: یا با سعید! این خوان تسبیح کند خدای را؟ گفت: وقتی تسبیح کردی، از آن خبری که روایت کردند که، رسول

۲. آط، آب، آن، آج، لب: آسمانهای.

۴. آط، آب، آج، لب: می‌کند.

۶. مل: روحی.

۸. آط، آب، آج، لب: کند.

۱. سورة مزمل (۷۳) آیه ۸.

۳. آط، آب، مل، آج، لب: زمینها.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم + نظر.

۷. قم، مل: نامیات؛ آط، آب، آن، آج، لب: نامیان.

- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - گفت: مَا عُضِّهَتْ عِضَاءَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا التَّسْبِيحَ، گفت: هیچ [۱۳۲-پ] درختِ تاه^۱ بنبرند الا برای آن که تسبیح نکند. ابراهیم گفت: طعام تسبیح کند. زید اسلم روایت کرد از عبدالله، که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - گفت: خبر دهم شما را به چیزی که نوح - عَلَيْهِ السَّلَام - پسرش را فرمود. گفتند: بلی یا رسول الله! گفت، نوح گفت: یا بُنِي، بگو: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، که این نماز خلق است و تسبیح ایشان، و ایشان را به آن روزی دهند. قال اللهُ تَعَالَى: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، وهب منبه^۲ گفت^۳: بقعه نباشد که آن را به مسجد کنند و الا سیصد سال خدای را تسبیح کرده باشد. مقدم بن معذی کرب گفت: خاک خدای را تسبیح کند مادام تا تر نشده باشد، چون تر شد تسبیح رها کند و مُهْرَگ^۴ تا بر جای خود باشد تسبیح کند، چون از آن جا بردارند تسبیح رها کند، و برگ تسبیح کند ۱۰ مادام تا بر درخت باشد، چون از درخت بیفتد^۵ تسبیح رها کند^۶. و آب تسبیح کند، مادام تا روان باشد؛ چون بایستد تسبیح رها کند^۷. و جامه^۸ تسبیح کند مادام تا نو باشد، چون چرکن شود تسبیح رها کند. و وحش تسبیح کند مادام تا بانگ کند، چون خاموش شود تسبیح رها کند. و جامه^۹ خَلْقِ در اولی روز ندا می کند: بار خدایا پیامرزان را که مرا^{۱۰} بَدَل کند. ۱۵
- انس مالک گفت: ما بنزدیک رسول بودیم، او کفی سنگ ریزه برگرفت، آن سنگ ریزه بر دست او تسبیح کرد، چنان که ما تسبیح او بشنیدیم. آنکه بر دست ما کرد، بر دست ما تسبیح نکرد. ابویزید العکلی روایت کرد از عمرو بن احب^{۱۱}، از صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - از پدرانش، که: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - بیمار بود، جبریل آمد و از بهشت او را طبقی نار^{۱۲} و انگور آورد. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - از آن بخورد، بر دست رسول ۲۰

۱. آط، آب، آن آج، لب: ناق.

۲. آط، آب، آن آج، لب: وهب بن منبه.

۳. همه نسخه بدلها + هیچ.

۴. کذا: در اساس و آب؛ مُهْرَگ / مُرْگ / مرغ.

۵. قم، آط، آب، آن آج، لب: بیوفتد.

۶. آج، لب + و مرغ تسبیح کند تا بانگ کند، چون خاموش شود، تسبیح رها کند.

۷. آط، آب، مل، آژ + مرغ تسبیح کند مادام تا بانگ کند، چون خاموش شود، تسبیح رها کند.

۸. آط، آب، آن آج، لب + نو.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ما را.

۱۰. آج، لب: احسب.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: انار.

تسبیح می‌کرد و امیرالمؤمنین علی^۱ از آن بخورد، بر دست او نیز تسبیح کرد. و حسن و حسین -علیهما السلام- از آن بخوردند، بر دست ایشان نیز تسبیح کرد. یکی از جمله صحابه دست دراز کرد و یکی از آن برگرفت بر دست او تسبیح نکرد. جبریل -علیه السلام- گفت: این طعام بهشت است و طعام بهشت در دنیا نخورد الا پیغامبری یا وصی پیغامبری یا فرزند پیغامبری. **وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيْحَهُمْ**؛ و لکن شما تسبیح ایشان ندانی. و تاویل این از دو وجه باشد: إما من حیث الدلالة، چنان که گفتیم، و إما از وجه تخصیص به عقلا و مکلفان، **اِنَّهُ كَانَ حَلِيْمًا عَفُوْرًا**؛ که خدای تعالی همیشه حلیم و آمرزنده بوده است.

وَ اِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ - الایه، حق تعالی گفت: چون تو قرآن خوانی ما از میان تو و کافرانی که به قیامت ایمان ندارند حجابی کنیم پوشیده. قتاده گفت: مراد به این حجاب آن ائمه است که ایشان گفتند: **فَلُوْبُنَا فِیْ اَکِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُوْنَ اِلَیْهِ...**^۲ و این قول نیک نیست برای آن که اگر بر این حمل کنند در آیت تکرار^۳ باشد که حدیث ائمه عقیب این آیت می‌آید^۴ و گفتند: مستور به معنی ساتر است، کقوله تعالی: **اِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا**^۵ ای، آتیا، مفعول به معنی فاعل است. و بعضی دگر از مفسران گفتند: مراد به حجاب، حجابی است که حقیقت باشد، و مراد به مستور آن^۶ است که از چشم شما^۷ پوشیده باشد. و بیان این قول، آن خبر است که سعید جبیر روایت کرد که چون **تَبَّتْ يَدَا اَبِي لَهَبٍ**^۸ فرود آمد زن ابولهب بیامد تا رسول را ایذا کند و او زنی سلیطه دراز زبان بود^۹. یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول الله، این زن آهنگ تو دارد و زنی بد^{۱۰} است و پلید زبان نباید تا سخنی گوید که تو را رنجی با دل آید، اگر بروی و احترامی^{۱۱} بکنی. رسول -علیه السلام- گفت: **سُبْحَانَ اللهِ بَيْنِي وَبَيْنَهَا**؛ گفت این تسبیح میان من و اوست، یعنی تا حجاب کند. او بیامد رسول را ندید. این صحابی را گفت این صاحب تو ما را هجو کرده است. صحابی گفت: او شعر نگوید

۱. قم، آن آج، لب + علیه السلام.
 ۲. سورة فضلت (۴۱) آیه ۵.
 ۳. اط: بتکرار.
 ۴. اط، آب، آن آج، لب: آید.
 ۵. سورة مریم (۱۹) آیه ۶۱.
 ۶. اط، آب، آن آج، لب: این.
 ۷. قم: ما.
 ۸. سورة تبت (۱۱۱) آیه ۱.
 ۹. قم، اط، آب، آن آج، لب: سلیطه بود دراز زبان.
 ۱۰. قم، اط، آب، آن آج، لب: بدیه.
 ۱۱. اط، آب، آن آج، لب: احترام کنی.

و شاعر نیست. گفت راست می‌گوی. آنکه برگشت. صحابی گفت: یا رسول الله او تو را ندید. گفت: فرشته‌ای پیامده بود و مرا از او در حجاب کرده^۲ [۱۳۳-ر] و میان من و او حایل شده^۳ تا او برفت.

کلبی روایت کرد از مردی شامی از کعب که او گفت: رسول علیه السلام

- خویشتن را از مشرکان به سه آیت پوشیده داشتی یکی این آیت. دگر آیتی مثل این در ۵
سوره الکهف و آن آیه که در سوره التحل است، **أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**
وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ، و آن آیت که در سوره الجاثیه است،
أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ،^۴ الایه، چون رسول علیه السلام.
این آیات بر خوانندی از کافران پوشیده شدی. کعب گفت: من این آیات مردی را از
اهل شام پیاموختم او را به روم به اسیری بگرفتند. بگریخت از ایشان. از قفایش ۱۰
برفتند. او این آیات بر خواند او را ندیدند و او از آن جا خلاص یافت. کلبی گفت: من
این خبر بگفتم مردی را از اهل ری. او را دیلمان^۵ به اسیری بگرفتند، از ایشان
بگریخت از پی^۶ او پیامدند تا به او رسیدند. او این آیات بخواند، به او بگذشتند تا
جامه ایشان به جامه او بسوده شد^۷ و او را ندیدند.

- وَإِذَا ذُكِرَتْ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ؛** چون تو ذکر خدای خود کنی در قرآن به ۱۵
یگانگی و وحدانیت. مفسران گفتند: چون گوی لا إله إلا الله و **لَوْأَ عَلَى أَدْبَارِهِمْ**
نُفُوراً؛ پشت برگردانند گریزان. و ذکر ادبار که جمع دُبُر باشد برای تقبیح حال ایشان
کرد که در حق دشمنان چنین الفاظ اجرا کنند تهجیناً لهم و تقبیحاً لحالهم. و نُفُور،
جمع نافر باشد، کفَعُودٍ و قَاعِيدٍ و جُلُوسٍ و جَالِسٍ؛ و نصب او بر حال است، از فاعل.
عبدالله عباس گفت: مراد شیاطین اند. و روا بود که نفور مصدر باشد، لا من لفظ ۲۰
الفعل، برای آن که «**وَلَوْأَ**» در معنی نفروا باشد. و مثله قولهم **أَعْجَبَنِي حُبّاً شَدِيداً**، و
دگر مفسران گفتند: مراد کافرانند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ، گفت: ما عالمتریم به آنچه ایشان استماع می‌کنند

۱. آط، آب، آن، آج، لب + نه، که هم: + که

۲. آط، آب، آن، آج، لب + نه، که هم: + که

۳. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: شد.

۴. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۸.

۵. سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۲۳.

۶. آج، لب: به دیلمان.

۷. مل: پس.

۸. آط: بسود؛ آج و لب: سود.

و گوش می دارند از قراءت، إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ^۱ آنکه یعنی در وقت استماع ایشان^۲ قراءت تورا، وَإِذْ هُمْ نَجْوَى، و آنکه که ایشان با یکدیگر سر گویند در حق تو. بعضی گویند: دیوانه است، و بهری گویند: کاهن است، و بهری: گویند شاعر است و بهری گویند، ساحر است و قوله نَجْوَى، مصدری است در جانی^۳ اسم فاعل و لفظ مصدر واحد و تثنیه و جمع را بشاید، يقال: رَجُلٌ عَدُوٌّ وَ رَجُلَانِ عَدُوٌّ وَ رَجُلَانِ عَدُوٌّ، وَ كَذَلِكَ إِمْرَأَةٌ عَدُوٌّ وَ إِمْرَأَتَانِ عَدُوٌّ وَ نِسْوَةٌ عَدُوٌّ. إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ؛ چون گفتند ظالمان، مفسران گفتند: مراد به این ظالمان، ولید مغیره است و اصحابش. چون کفار مکه با ایشان رجوع کردند در کار رسول - علیه السلام - و با او مشورت کردند، او گفت: إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا، پیروی نمی کنی شما آلا مردی مسحور را. و آن به معنی «مانفی است». و در «مَسْحُور» چند قول گفتند: یکی آن که با او جادوی کرده اند تا مختلط عقل شده است. و قيل: «مخدوعاً» مردی فریفته با او خدیعه کرده، و قيل: مصروفاً عن الحق، از حق برگردانیده. يقال: سحرته عن كذا اذا صرفته عنه و قيل: مسحوراً. ای بشرأ له سحروریه یعنی: آدمی است چون ما که سحر^۴ دارد در شکم یعنی شش، و گفتند: مسحوراً: ای مُغَذَّى مُرَبَّتِي بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ، يقال: هُوَ مَسْحُورٌ وَ مُسَحَّرٌ. و قال لبيد:

فَإِنْ تَسْأَلِينَا فَبِمَ نَعْنُ فَإِنَّمَا^۵ عَصَافِيرُ مِن هَذَا الْأَنَامِ الْمُسَحَّرِ
و قال آخر:

وَتُسَحَّرُ بِالطَّعَامِ وَبِالشَّرَابِ

أَيُّ نَعْدَى وَ نُعَلُّ.

۲۰ انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ: بنگر که برای تو چگونه [۱۳۳-پ] مثلها زدند. و گفتند: مراد آن است که تورا چه^۶ تشبیه ها مختلف کردند. بهری گفتند: ساحر است، و بهری گفتند: شاعر است و بهری گفتند: کاهن است و بهری گفتند: مجنون است. فَضَلُّوا: ای فَضَلُوا^۷ عنك، گمراه شدند از تو و به سرتونیوفتادند و تورا شناختند، فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا: نتوانند راهی یعنی سرگشته و متحیراند در کار تو،

۱. قم: + چون گوش باز کرده اند با تو.

۲. آط، آب، آج، لب: ندارد.

۳. آط، آب، آج، لب: ندارد.

۴. همه نسخه بدلهای: جای.

۵. آط، آج، لب: فرائنا.

۶. آط، آب، مل، آن، آج، لب: چند.

۷. مل: يَفَلُّوا.

ایشان را به توهن‌آیی نیست و راهی راست، و تو را نمی‌توانند شناخت، از آن که نظر نمی‌کنند در احوال و معجزات تو. پس برای آن که سخت دورند از شناخت تو، پنداری نمی‌توانند. و قیل، فَضَلُوا فیک، در تو گمراه شدند. یعنی به تو ایمان^۱ نیاوردند تا برای تو در ضلال افتادند.

- وَقَالُوا أَبَدًا كُنَّا عِظَامًا، گفتند: این کافران. أَبَدًا همزه استفهام راست که ۵
 آنکه که ما استخوان^۲ شویم و پوسیده گردیم و رفات هر چیزی بود که از چیزی
 بریزد^۳، و مثله: الحطام والرضاض^۴. عبدالله عباس گفت: مراد گرد است. مجاهد
 گفت: مراد خاک است. عَاِنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا؛ ما را پس از این برانگیزند
 خلقی نو؛ و این سخنی است که ایشان گفتند به تعجب و استبعاد بعث و نُشُور. قُلْ؛
 بگو ای محمد: كُونُوا حِجَابًا أَوْ حَدِيدًا؛ که شما سنگ شوی یا آهن بشدت و ۱۰
 صلابت. یا خلقی که در دل شما بزرگ آید، در آن خلاف کردند، بعضی گفتند:
 مراد کوه است، و بیشتر مفسران گفتند: مراد مرگ است. مجاهد گفت: مراد آسمان
 و زمین است. و معنی آن که اگر شما از روی مثل چیزی^۵ شوی که از آن سخت‌تر و
 عظیم‌تر نباشد از این چیزها که من شما را بمیرانم و زنده کنم و اگر به مثل مرگ
 شوی که شما را مرگ بچشانم و بمیرانم. عبدالله عباس گفت و سعید جبیر، کافران ۱۵
 رسول را گفتند: اَرَأَيْتَ لَوْ كُنَّا الْمَوْتُ: چه گوی اگر ما مرگ^۶ باشیم ما را که
 بمیراند؟ خدای تعالی گفت: از مرگ بزرگتر چیزی نیست در دل شما، اگر شما خود
 مرگ باشی که همه^۷ بمیری و باز زنده شوی. فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا، ایشان گویند: ما
 را که زنده خواهد کرد^۸؟ بگوی: آن خدای که اول بار شما را بیافرید. فَسَيُنْفِضُونَ
 إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ، ایشان سر بجنبانند بر مسیبل استهزا، يقال: أَنْفَضَ رَأْسَهُ إِذَا حَرَكَهُ ۲۰
 مستهزئاً بِهِ وَنَفَضَتْ سِنَّةٌ إِذَا تَحَرَّكَتْ وَانْقَطَعَتْ مِنْ أَصْلِهِ^۹، قال الشاعر:
- وَنَفَضَتْ مِنْ هَرَمٍ أَشْنَانَهَا

۱. قم، مل، آ، آج، لب: روی به تویاوردند.

۲. همه نسخه بدلها: استخوان.

۳. مل: بیوفند.

۴. آط، آب، آ، آج، لب: الرصاص.

۵. آط، آب، آ، مرگ.

۶. آط، آج، لب: موت.

۷. همه نسخه بدلها: هم.

۸. آط، آب، آ، آج، لب: کرد.

۹. آج، لب: نفض.

۱۰. قم: اصلها.

و قال آخر:

لَمَّا رَأَيْتَنِي أَنْغَضْتَ لِي الرِّسَا

وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ، گویند: کی خواهد بود^۱ این بعث و نُشور و اعادت. قُلْ؛

بگو ای محمد: که همانا نزدیک خواهد بود^۲. و لَعَلَّ برای آن نگفت^۳ تا ابهام وقت

کند بر مکلفان تا مغری به قبیح نباشند و ملجأ^۴ و اند جای^۵ که ذکر قیامت کرد لَعَلَّ

درآورد، من قوله: وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا^۶ و قوله: لَعَلَّ لِسَاعَةَ

قَرِيبًا^۷، برای این معنی گفت. والله اعلم بمراده^۸.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ؛ یاد کن ای محمد آن روز که خدای تعالی شما را بخواند^۹ از

گورهایتان تا به موقف قیامت^{۱۰} آیی. فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ؛ اجابت کنی به حمد و

سپاس خدای. عبدالله عباس گفت: بامره؛ به فرمان او. قتاده گفت: به معرفت و

طاعت او. و بعضی نحویان گفتند: محل^{۱۱} او نصب است بر حال، ای حامدین الله،

کَمَا يُقَالُ: جَاءَ فُلَانٌ بِغَضَبِهِ، ای جاء غضبان. و گفته اند: معنی آن است که،

اجابت کنند خدای را بر وجهی که اقتضای حمد کند. و گفتند: معترفند به آن که

حمد خدای راست. جل جلاله. برای آن که معارف اهل قیامت ضروری باشد، یعنی

این حمد^{۱۲} را که امروز میگویند [۱۳۴-ر] فردا معترف باشند^{۱۳}! و گفته اند: مراد آن

است که شما را زنده کنم بر رغم شما، و خدای محمود است بر [هر]^{۱۴} حالی،

چنان که یکی از ما گویند: چون او را مرادی^{۱۵} برآید، فلان کار تمام شد بحمدالله،

چون آن کار از نعمت خدای شناسد بر خود، چنان که شاعر گفت:

فَإِنِّي بِحَمْدِ اللَّهِ لَا تُؤْتِي فَاجِرٌ لَيْسَتْ وَلَا مِنْ عُذْرَةٍ أَنْقَعُ

و استجابت و اجابت به یک معنی باشد، وَ تَنْظُرُونَ إِنْ لَيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا؛ و گمان

بری که مقام شما اندکی بوده است. و در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که: چون

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: بود.

۲. کذا در اساس و قم: لب: آن جا، آب، آن: هر جا.

۳. سورة شوری (۴۲) آیه ۱۷.

۴. مل: بر خوانند؛ آج، لب: خوانند.

۵. مل: خدای.

۶. مل: آرزو باشید.

۷. اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها: گفت.

۹. سورة احزاب (۳۳) آیه ۶۳.

۱۰. قم، آب، مل، آن: قوله.

۱۱. آب، مل، آج، لب: قیامت.

۱۲. آب، آن: باشید.

۱۳. قم: کاری؛ لب: مردی.

۱۴. اساس ندارد، از قم، افزوده شد.

سرعتِ بعث و رجوع^۱ بینند، گمان برند که مقام ایشان در گور اندک بوده است، چنان که حق تعالی گفت: **إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا^۲**، **وَإِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا نَوْقًا^۳**. و وجه دوم: آن که مراد تقریب حال است، چنان که گفتند. حسن بصری گفت: کانک بالذنی لم تکن وبالآخره لم تزل. و چنان که شاعر گفت:

۵ **شَبَابٌ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ وَشَيْبٌ كَأَنَّ لَمْ يَزَلْ**
فتاده گفت: این حدیث بر وجه احتقار حیات دنیا گویند. حسن گفت: مراد آن است که گویند: مقام در دنیا به اضافه با مقام در^۴ آخرت. لا اِلیٰ اٰخِر- اندک است.

وَقُلْ لِّعِبَادِي، خطاب کرد با رسول و گفت: بگوای محمد این بندگان مرا^۵: تا چیزی گویند که نکوتر^۶ باشد، یعنی آن فرمایند که خدای فرمود، و از آن نهی کنند^{۱۰} که خدای نهی کرد. قولی دیگر^۶ آن است که خطاب با یکدیگر^۷ بر نکوتر و وجهی کنند، کقولهم: رَحِمَك اللهُ و عَافَاكَ اللهُ و غَفَرَ اللهُ لَكَ، و مانند این و نباید تا^۸ متابعت شیطان کنند، که شیطان میان شما تباهی کند و فساد، آنگه از او^۹ دشمنی آغازد، چنان که گفت: **إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ**.
الایه^{۱۲}؛ که شیطان همیشه آدمی را دشمنی ظاهر کرده است، قدیماً و حدیثاً، از عهد^{۱۵} آدم و تا به دامن قیامت.

آنگه گفت: **رَبُّكُمْ أَعْلَمُ**، احوال شما و مصالح شما خدای بهتر داند، اگر خواهد بر شما رحمت کند، و اگر خواهد عذاب کند شما را. اگر رحمت کند تفضل^{۱۳} و کرم کند، و اگر عذاب کند به عدل کند. و او عالم است به تفصیل^{۱۴} اعمال شما و مقادیر استحقاق شما، آنگه خطاب کرد با رسول، گفت: ما نفرستادیم تو را تا وکیل ایشان باشی و موکل برایشان و ایشان را به قهر و جبر منع کنی از کفر و معاصی

۱. قم: نشور. ۲. سوره طه (۲۰) آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. آط، آج، لب: به. ۴. قم: را.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم: نیکو. ۶. همه نسخه بدلها: دیگر.

۷. آط: یکدیگر. ۸. همه نسخه بدلها، بجز قم: نیکو.

۹. آج، لب: عافاک. ۱۰. آط، آب، آج، لب: که.

۱۱. آط، آب، آج، لب: انگیزد و. ۱۲. سوره مائده (۵) آیه ۹۱.

۱۳. همه نسخه بدلها: به فضل. ۱۴. آج، لب: تفصیل.

بل به دست تو جز اعذار و انذاری نیست، اگر اجابت کنند و الا بر توتوانی^۱ نیست، عقوبت و ملامت بر ایشان باشد.

وَرَبِّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ و خدای تو عالمتر است به آنچه در آسمان و زمین است، یعنی احوال و اعمال و ضمائر ایشان او بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه او را صلاح باشد می دارد از رفعت و ضَعَت و ضیق و سَعَة^۲، چنان که تفضیل دادیم بعضی^۳ پیغامبران را بر بعضی، آدم را صفوت دادیم^۴، و نوح را اجابت دعوت دادیم، و ابرهیم را خُلت دادیم و موسی را درجه مناجات دادیم و عیسی را انواع معجزات دادیم، و سلیمان را ملک^۵ دادیم و داوود را زبور دادیم.

آنکه تنبیه کرد ایشان را بر خطایشان^۱ در عبادت اصنام، گفت بگوای محمد: قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ؛ بگو بخوانی آنان را که دعوی می کنی^۷ که خدایانند بدون^۸ خدای تا بدانی که ایشان نتوانند بلایی و آفتی از شما بگردانیدن و دفع مضرتی کردن و کشف بیماری و درویشی و آفتهای دیگر. و نیز نتواند تحویل کردن و بگردانیدن^۹.

آنکه گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ، تقدیر آن است که: بدعونهم، آنان را که کافران می خوانند به خدای و می پرستند به الهیت، و در ایشان اعتقاد محال کرده اند، ایشان که معبودانند طلب وسیلت به خدای خود می کنند و تقرب به خدای می کنند هر کدام که [۱۳۴-پ] از ایشان نزدیکتر است، امید^{۱۰} رحمت او می دارند و از عذاب او می ترسند، که عذاب خدای حذر کردنی است. مفسران در این دو قول گفتند: عبدالله عباس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند: مراد عیسی است و مادرش و فریشتگان که کافران ایشان را می پرستیدند، و ایشان خدای را می پرستیدند. عبدالله مسعود گفت: جماعتی^{۱۱} کافران، آنان بودند که ایشان جماعتی جتّیان را می پرستیدند، آن جتّیان ایمان آوردند و خدای پرست شدند، و اینان ندانستند، اینان بر

۱. مل: تابانی.

۲. همه نسخه بدلها: سقت.

۳. همه نسخه بدلها + ادريس رارفعت دادیم.

۴. آج، لب: براو.

۵. مل، آز: خطای ایشان؛ قم، آط، آب، آج، لب: خطاشان.

۶. قم: مکت.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: می کردی.

۸. اساس: بدوانیدن؛ از قم آورده شد.

۹. مل + به.

۱۰. آب، آز: جماعت.

سر عبادت ایشان بودند و ابناء به عبادت خدای مشغول بودند. خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را بر آن [تر] غیب کرد:

آیه ۵۸ **وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا. كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا؛** نیست هیچ شهری و الا ما هلاک کنیم آن را پیش روز قیامت یا عذاب کنیم آن را عذابی سخت بوده است آن در لوح محفوظ نوشته.

آیه ۵۹ **وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا؛** و باز نداشت ما را از آن که فرستیم معجزات الا آن که دروغ داشتند آن را پیشینگان، و بدادیم قوم صالح را شتر، پیدا کفر آوردند به آن و ما نفرستیم آیات و معجزات مگر به ترسانیدن.

آیه ۶۰ **وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرَّءْيَا الَّتِي آرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنَخَوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا؛** یاد کن چون گفتیم تو را که خدای تو محیط است به مردمان، نکردیم آن خواب که با تو نمودیم مگر آزمایش مردمان و درخت لعنت کرده در قرآن و می ترسانیم ایشان را، نمی فزاید ایشان را مگر عصیان بزرگ.

آیه ۶۱ **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا؛** و چون گفتیم فریشتگان را که سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ابلیس، گفت: سجده کنم آن را که آفریدی از گل.

آیه ۶۲ **قَالَ آرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتِنُكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا؛** گفت: بینی تو این را که گرامی کردی بر من اگر باز پس داری مرا تا روز قیامت، بیرم فرزندان او را مگر اندکی را.

آیه ۶۳ **قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا؛** گفت: برو که هر کس که متابعت تو کند از ایشان، دوزخ پاداشت شماست، پاداشتی تمام.

۲. قم، مل: پیشینان.

۱. از قم، افزوده شد.

۴. همه نسخه بدنها، بجز مل: نفرستادیم.

۳. آط، آب، آج، لب: ثمود.

۶. قم: پسروی.

۵. همه نسخه بدنها: نیفزاید.

۷. قم: تمام کرده؛ آج، لب: جزای تمام.

آیه ۶۴ **وَأَسْتَفْزِزُ مَنْ اسْتَظَفَتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْبِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّتِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا؛** و بر انگیز آن را که توانی از ایشان به آواز تو گرد آر بر ایشان سوار و پیاده ات را، انبازی کن^۱ با ایشان در مالها و فرزندان و وعده ده ایشان را و نوید ندهد^۲ ایشان را دیو، مگر فریفتن.

آیه ۶۵ **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا؛** بندگان من نیست تو را بر ایشان دستی، و بس است خدای^۳ تو وکیل.

آیه ۶۶ **رَبُّكُمُ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا؛** خدای شما آن است که می راند^۴ برای شما کشتی در دریا تا بجوی^۵ از روزی^۶ او که به شما بخشاینده بوده است.

آیه ۶۷ **وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا؛** و چون برسد به شما سختی در دریا، گم شوند^۷ آنان که خوانی مگر او را چون برهاند شما را به بیابان برگردی، و بوده است آدمی کافر نعمت^۸.

آیه ۶۸ **أَفَأَمِنتُمْ أَنْ يَخِفَّ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا؛** ایمن شده ای^۹ که فرو برد به شما کناره بیابان یا فرو فرستد بر شما بادی سخت، پس نیابی شما را وکیلی.

آیه ۶۹ **أَمْ أَمِنتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيَغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا؛** یا ایمن شده ای که باز برد^{۱۰} شما را در او یک بار دیگر فرو گذارد^{۱۱} بر شما شکننده ای از باد. غرق کند^{۱۲} شما را به آن کفر که آوردی، پس نیابی خود را بر ما به آن پسروی.

آیه ۷۰ **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ**

۱. آج، لب: انباز می کن.

۲. قم: وعده.

۳. قم: خدات؛ آط، آج، لب: به خدای.

۴. اساس: می فراید؛ باتوجه به نسخه آط، تصحیح شد.

۵. آج، لب: بگویند.

۶. همه نسخه بدلها: روزی.

۷. قم، آج، لب: گم شود.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل: ناسپاس.

۹. مل، آج، لب: یا ایمن شدید.

۱۰. آج، لب: اعادت کند.

۱۱. آج، لب: بفرستد.

۱۲. آط، آب، آج، لب: غرقه کند.

الْقَلْبِيَّاتِ [۱۳۵-ر] وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ گرامی کردیم ما فرزندان آدم را و برگزفتیم ایشان را در خشک^۱ و دریا و روزی دادیم ایشان را از خوشیها^۲ حلال و فضل دادیم^۳ ایشان را بر بسیاری از آنان که آفریدیم فضل دادنی.

آیه ۷۱ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَاُولَئِكَ يَفْرَحُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا؛ آن روز که^۴ باز خوانیم هر آدمی را به امامش^۵ هر که را دهند نامه اش^۶ به دست راست ایشان بر خوانند نامه ایشان و ستم نکنند برایشان اندکی.

آیه ۷۲ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلُّ سَبِيْلًا؛ و هر که باشد در دنیا ناپیئا، او در آخرت کورتر باشد و گمراهتر.

آیه ۷۳ وَاِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوْنَكَ عَنِ الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ لِتُفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَاِذَا لَا تَخْذُوْكَ خَلِيْلًا؛ و نزدیک آن بود که بفریبند تورا از آن که وحی کردیم به تو تا فروبافی^۷ بر ما جز آن و پس آنکه تورا دوست گیرند.

آیه ۷۴ وَلَوْلَا اَنْ تَبْتَلَنَا لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكُنْ اِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيْلًا؛ و اگر نه آنستی^۸ که بر جای بداشتیم تورا، نزدیک بود که ساکن شدی^۹ با ایشان چیزی اندک.

آیه ۷۵ اِذَا لَا اَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ وَضِعْفَ الْمَمٰتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيْرًا؛ پس آنکه بچشانید مانی تورا دوچندان عذاب که در حیات^{۱۰} و ممات باشد، پس نیایی خود را بر ما^{۱۱} یاری.

آیه ۷۶ وَاِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُوْكَ مِنَ الْاَرْضِ لِيُخْرِجُوْكَ مِنْهَا وَاِذَا لَا يَلْبَثُوْنَ خِلَافَكَ اِلَّا قَلِيْلًا؛ و نزدیک آن بود که برانگیزند تورا از زمین یا^{۱۲} انا بیرون کنند تورا از آن جا و پس بنمانند از پس تو الا اندکی.

آیه ۷۷ سُنَّةٍ مِّنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيْلًا؛ طریقت آنان که فرستادیم پیش^{۱۳} تو از پیغامبران ما و نیایی طریقه ما را برگردانیدنی.

۱. قم، آط، آج، لب: بیابان.

۲. آط، آج، لب: تفضیل دادیم.

۳. آط، آج، لب: به امامشان.

۴. قم، آط، آب: فرابافی؛ آج، لب: فرابافتی.

۵. قم، آج، لب: ساکن شوی.

۶. اساس: ایشان؛ بانوجه به قم، تصحیح شد.

۷. قم، آج، لب + از.

۸. مل: پاکیزه ها.

۹. آج، لب: روزی که.

۱۰. آط، آب، آج، لب: نامه او.

۱۱. آط، آب، مل، آج، لب: ندانستی.

۱۲. قم + دوچندان عذاب که در.

۱۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

آیه ۷۸ **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ الْفَجْرَ كَانَ مَشْهُودًا**؛ به پای دار نماز به زوال آفتاب^۱ تا به تاریکی شب که نماز بامداد حاضر آیند به او^۲ فریشتگان و روز.

آیه ۷۹ **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا**؛ و از شب بیدار شو^۳ سنتی تو را باشد که برساند تو را خدای توبه جای پسندیده.

آیه ۸۰ **وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا**؛ بگو بار خدایا در بر^۴ مرا به جای راستی و بیرون آر مرا بیرون آوردن راستی، کن مرا از نزدیک تو حجتی یاری دهنده.

آیه ۸۱ **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**؛ بگو: آمد حق و باطل شد باطل، که باطل همیشه باطل بوده است^۵.

آیه ۸۲ **وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا**؛ فرو فرستیم از قرآن آنچه او شفا باشد و رحمتی مؤمنان را، و نیفزاید کافران را الا زیانکاری.

۱۵ **قوله تعالى: وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ** - الآية، [إِنْ]، به معنی «ما» ی نفی است و «مِنْ»، زیادت است برای تأکید نفی؛ و نیست هیچ شهری. و اشتقاق «قریه» مِنْ قَرَيْتِ الْمَاءِ فِي الْحَوْضِ باشد، اِذَا جَمَعَتْهُ؛ برای آن که مردم در او مجتمع باشند. **إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا**، «إِنْ» چون به معنی «ما» ی نفی باشد در بیشتر احوال، الا از پس او آید؛ **إِلَّا** و ما آن را هلاک کنیم بیشتر^۶ از روز قیامت، یا عذاب کنیم آن را عذابی سخت **به کفر و معصیت اهلش**. بعضی گفتند: مراد شهرهای کافران است، و بهری گفتند: این در آخر زمان باشد.

و در این معنی، خبری دیگر روایت کردند از امیرالمؤمنین^۸ - علیه السلام - از

۱. قم: کشف آفتاب.

۲. آج، لب: حاضرانند بر او؛ آط: حاضرانند به او؛ آب: حاضر آیند در او.

۳. لب: در شب بیدار باش؛ قم + بدو.

۴. قم: در آن.

۵. قم: مل: باطل شده.

۶. اساس: ندارد؛ از قم افزوده شد.

۷. آط، آب، آج، لب: پیش.

۸. همه نسخه بدلها + علی.

جنس ملاحظه و آن که در خطبه ای^۱ کرد. و این آیت از او پرسیدند. او خبر داد که: هر شهری از شهرها به چه هلاک شود کافران را بر سبیل عقوبت باشد و مؤمنان را بر سبیل امتحان، این قول مقاتل است. عبدالله مسعود گفت: در هر شهری که زنا و ربا در او ظاهر شود، ختای تعالی دستوری دهد در هلاک آن شهر. آنگه بیان کرد که آن لامحال خواهد بودن، و آن در لوح محفوظ نوشته است.

۵

قوله: **وَمَا مَنَعْنَا**، گفت: منع نکرد ما را از آن که آیات و معجزات و دلالات فرستیم، الا آن که اولینان آن را تکذیب کردند. عبدالله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که اهل مکه، رسول را - علیه السلام - گفتند: اگر تو پیغامبری [۱۳۵-پ] کوه صفا برای ما با زر کن^۲. خدای تعالی گفت: از این مانعی نیست الا آن که مانند این اقتراح اولینان کردند، و چون بدادیم تکذیب کردند. و اگر این که ملتمس^{۱۰} شماست بدهیم^۳، هم این کنی. آنگه حکمت اقتضای آن کند که شما را پس از آن مهلت ندهم و تعجیل عقوبت کنم، چنان که با ائمت سلف کردم، و این قول قتاده و ابن جریج است. و «منع»، وجود چیزی باشد که با او فعل در وجود نیاید از آن که بر او قادر باشد، و این در حق خدای تعالی مجازاً بود. و معنی آن باشد که ما آیات برای آن نفرستادیم تا اینان تکذیب نکنند. چنان که اولینان کردند. و قوله: **أَنْ تُرْسِلَ**،^{۱۵} محلّ او نصب است بوقوع المنع علیه. و قوله: **أَنْ كَذَّبَ**، محلّ او رفع است باستناد المنع الیه، و تقدیر آن است که: **وَمَا مَنَعْنَا** إرسال الآيات **الآ** تکذیب الاولین، و بعضی اهل معانی گفتند: «الآ» زیادت است و معنی آن که: **وَمَا مَنَعْنَا** إرسال الآيات تکذیب الاولین، و معنی بر عکس معنی اول باشد. و گفتند: «الآ» به معنی «واو» است، کقوله: **لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ...**^۵ معناه: **وَالَّذِينَ ظَلَمُوا**، و معنی آن باشد که: **مَا مَنَعْنَا** إرسال الآيات **شئ** مع **أَنْ كَذَّبَ** بِهَا **الْأَوَّلُونَ**. و این هر دو قول متعسف^۶ است و حاجت نیست در ظاهر آیت به این **تَكَلَّفَ**^۷، چه آیت بر ظاهر خود نیک است، و مانعی نیست از حمل^۸ او بر ظاهر خود.

۲. مل: برای ما زرکن.

۱. آب + یاد.

۴. حل: محال.

۳. آط، آج، لب: بدهم؛ آب: بدادیم.

۶. آط، آج، لب: متعسف.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۰.

۸. اساس: جمله؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

۷. مل: تکلیف.

قوله: **وَآتَيْنَا نَمُودَ النَّاقَةِ مُبْصِرَةً**؛ و ما دادیم قوم صالح را ناقه که خواستند ظاهر و روشن، گفتند: **مُبْصِرَةً**^۱، ای **مُضِيئَةً**^۲ بیته، کفوله: **وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا**...^۳ ای، **مُضِيئًا**. و فیل: **مُبْصِرَةً**، ای **مُبْصِرَةً**؛ به بصیرت رساننده آنان را که در او نظر کنند. و گفتند: **مُبْصِرَةً**، ای ذات ابصار علی وجه التسهبه، کقولهم: **امرأة حایض و طاهر و طامت و طالق**، ای ذات هذه الامور، و معنی هم آن باشد که **مُبْصِرَةً**. ۵

و زجاج روایت کرد که در شاذ خواندند: **مُبْصِرَةً**، علی وزن **مُفْعَلَةً**، به معنی مفعوله، ای؛ **يُبْصِرُهَا النَّاسُ وَيَتَحَقَّقُهَا**. فراء گفت: **مُبْصِرَةً**، ای موضع ابصار و استدلال کفوله. علیه السلام: **الْوَلَدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبِيئَةٌ**، قال: **وَالْكَفْرُ مَبْخَنَةٌ لِتَنْفُسِ الْمُتَكَبِّرِ**. **فَظَلَمُوا بِهَا**؛ ظلم کردند، یعنی کفر آوردند به آن. این ظلم به معنی کفر است به قرینه [با] ۴، لانه لا يقال ظلمت به انما يقال ظلمته. کفر آوردند به او و او را پی بکردند^۵، **وَمَا تُرْسِلُ بِالْآيَاتِ**؛ و ما آیات و دلالات نفرستیم^۶ الا بروجه تخویف و انذار و ترسانیدن، تا بترسند و ایمان آرند. قتاده گفت: خدای تعالی بندگان را می ترساند به آنچه خواهد از آیات تا باشد که اندیشه کنند و با درگاه او شوند. و در خبر است که در کوفه زلزله ای بود، و عبدالله مسعود آن جا بود، گفت: ای بندگان خدای! **إِنَّ اللَّهَ يَسْتَعْتِبُكُمْ فَأَعْتِبُوهُ**. خدای تعالی توبه بر شما عرض می کرد توبه کنی و شما را با رضای خود می خواند، او را به توبه و طاعت خشنود کنی. ۱۰

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ؛ یاد کن ای محمد! چون گفتیم که: خدای تو محیط است به مردمان. در او دو قول گفتند: یکی آن که علم او محیط است به احوال بندگان، داند که هر کس چه کند و چه گوید، و مستحق چه باشد، و یکی آن که خلقان در قبضه قدرت اویند، از مشیت او برون نتوانند شدن^۷، کفوله: **وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ**^۸؛ یعنی از ایشان اندیشه مدار و آنچه تو را گفته اند برسان، **وَمَا جَعَلْنَا الرُّعْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ**؛ و ما نکردیم آن خواب که با تو نمودیم، الا فتنه و امتحان و آزمایش. ۱۵

۱- قم، آط، آب: مبصرًا. ۲- قم: مضیئًا؛ آط، آب، آن: مضیئَةً.

۳- سورة یونس (۱۰) آیه ۶۷ و سورة نمل (۲۷) آیه ۸۶ و سورة مؤمن (۴۰) آیه ۶۱.

۴- قم: بها. ۵- قم: و او با ایی کردند.

۶- آط، آب، آن آج، لب + إلا تخویفًا. ۷- آط، آب، آن آج، لب: بیرون نتواند شد.

۸- سورة بروج (۸۵) آیه ۲۰.

مردمان در آن رؤیا خلاف کردند؛ عبدالله عباس و حسن و سعید جبیر و قتاده و ضحاک و مجاهد و ابن جریر و ابن زید گفتند: [۱۳۶-ر] مراد رؤیا معراج است. آنکه در تأویل آن خلاف کردند، بعضی گفتند: معراج خود به خواب دید و بعضی دگر گفتند: یک بار به خواب دید و یک بار به بیداری، و بعضی دگر گفتند: مراد به رؤیا رؤیت عیان است.

۵

- ابورجاء الطارقی روایت کرد از سمره بن جندب الفزاری^۱ که او گفت: رسول را -صلی الله علیه و علی آله- عادت بود که چون نماز بامداد بگذاردی روی به مردم کردی و گفتی: هیچ کس خوابی دیده است دوش؟ اگر کسی خوابی دیده بودی بگفتی، رسول -علیه السلام- تعبیر آن بگفتی. روزی روی به ما کرد و گفت: هیچ کس از شما دوش خوابی دید؟ ما گفتیم: نه، یا رسول الله! رسول گفت: اما من دوش چنان دیدم که دو کس بیامدندی و مرا گفتندی برخیز و با ما بیای. من برخاستم و با ایشان برفتم. مرا بردند تا به زمینی^۲ راست در بیابانی مردی را دیدم، سنگی بزرگ به دست گرفته و مردی را بیفکنده و به آن سنگ سر او^۳ می کوفت. چون سنگ از دست بینداختی باز سر او همچنان شدی که اول بودی، او دگر^۴ باره^۵ سنگ برداشتی و سر او بکوفتی، همچنان می کرد. ایشان را^۶ گفتم: این چیست؟ مرا گفتند: برو. از آن جا برفتم، مردی را دیدم به قنای^۷ افکنده^۸ و مردی را دیدم گلویی^۹ آهنین به دست گرفته و به آن دهن او می درید و گوشت از روی او بازمی گرفت^{۱۰}. چون از یک جانب بپرداختی با دگر^{۱۱} جانب آمدی که او از من^{۱۲} بپرداختی. آن جانب درست شده بودی، همچنین می کرد، من گفتم: سبحان الله! این چیست؟ گفتند^{۱۳}: برو، از آن جا برفتم، خانه ای دیدم مانند تنوری بالای او تنگ و زیر او فراخ و در او آتش^{۱۴} می شخید، در او نگریدم، جماعتی مردان و زنان را دیدم برهنه و آتشی

۱. آط، آج، لب: الفزاری؛ مل: الفزازی؛ آژ: الفزازی.

۲. آب، آژ زمین.

۳. همه نسخه بدلها بجز قم و مل + را.

۴. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: دیگر.

۵. آط، آب، آژ فکنده.

۶. آط، آب، آژ، مل: کلابی.

۷. آط، آب، آج، لب: یک.

۸. قم: برمی گرفت؛ مل: بازمی کرد.

۹. آط، آج، لب: این جانب.

۱۰. آط، آج، لب: این جانب.

۱۱. آط، آج، لب: این جانب.

۱۲. قم: و درویش.

از بُن آن تنور می برآمد^۱. چون آتش برآمدی، ایشان فریاد بر گرفتندی. گفتم: اینان که اند؟ گفتند: برو. از آن جا برفتم به جویی آمدیم از خون سرخ، و در آن جوی مردی شنا^۲ می کرد، و بر کنار^۳ جوی مردی نشسته بود و سنگهای بسیار پیش او نهاده، آن مرد سایح هر ساعت از آن آب برآمدی. این مرد که این سنگ پیش داشت سنگی از آن سنگها در دهن او نهاده، او فرو بردی و دگر باره در آن جوی شدی. همچنین می کرد^۴، گفتم: این چیست؟ گفتند: برو، از آن جا برفتم^۵. مردی را دیدم کربه المنظر، بغایت جهامت و آتشی می کرد و گیرد آن آتش می گردید، گفتم: این کیست؟ گفتند: برو. از آن جا برفتم به بستانی رسیدیم^۶ بغایت خوش و خورم^۷، در او انواع درختان و انوار و ازهار و شکوفه بسیار، و درختی بزرگ بود و در زیر آن درخت پیری نشسته بود و پیرامن^۸ او کودکان بسیار نشسته بودند، گفتم: این پیر کیست و این کودکان کیستند^۹؟ مرا گفتند: برو. از آن جا برفتم، درختی رُوح^{۱۰} دیدم سخت بزرگ که از آن بزرگتر ندیده بودم و از آن نکوتر. مرا گفتند: بر این درخت شو. من بر آن درخت شدم و ایشان با من برآمدند، از آن جا به شهرستانی رسیدیم بنا کرده به خشتهای زرین و سیمین. به در آن شهرستان رسیدیم^{۱۱} و در بزدند^{۱۲} و آن در بگشادند، ما در آن جا رفتیم، مردمانی را دیدم در آن جا^{۱۳} یک تیمه ایشان بغایت نکو و یک نیمه بغایت زشت، و جوی بود آن جا، آبی در او از شیر سپیدتر در او می رفت. این دو مرد که با من بودند، ایشان را گفتندی به این جوی فرو شوی. ایشان به آن جوی فرو شدند و برآمدندی و آن قُبج و دمامت^{۱۴} از ایشان زایل شده بودی و در^{۱۵} نکوتر صورتی^{۱۶} حاصل شده، ایشان را گفتم: این عجایب چیست که من امشب دیدم؟ گفتند: ما تو را بگوییم که این چیست.

- | | |
|---------------------------------------|---|
| ۱. همه نسخه بدلها بجز قم: بر می آمد. | ۲. قم: آشنا. |
| ۳. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: کناره. | ۴. همه نسخه بدلها: می کردند. |
| ۵. همه نسخه بدلها بجز قم: برفتم. | ۶. آط، آب، مل، آج، لب: رسیدم. |
| ۷. خورم/خرم. | ۸. آط، آب: پیرامن. |
| ۹. همه نسخه بدلها، بجز مل: که اند. | ۱۰. آج، لب: روح. |
| ۱۱. آط، آب، آن آج، لب: رفتیم. | ۱۲. مل: بزدم. |
| ۱۳. قم + نشسته. | ۱۴. آط، آب، مل، آج، لب: دمامت؛ آن: دمامت. |
| ۱۵. آط، آب، آن آج، لب: بر. | ۱۶. قم: صورت. |

اما آن دو مرد^۱ را که دیدی که سر او به سنگ [۱۳۶ - پ] می شکستند: او مردی است که قرآن داند^۲ و به نماز فریضه تقصیر کند. و آن مرد را که دیدی که به کَلُوب^۳ گوشت از روی او می گرفتند^۴ و دهن او می دریدند^۵، او مردی است که از خانه بیرون آید، دروغی گوید^۶ که به آفاق عالم برسد. و اما آن زنان و مردان برهنه که در شکل آن تنور دیدی، ایشان زنا کنندگان اند. اما آن مرد را که دیدی که سنگ در دهن او می نهادند، او رباخوار است. و اما آن مرد کریه المنظر که آتش می افروخت^۷ او مالک است - خازن دوزخ. و اما آن مرد پیر دراز بالا که درین^۸ آن درخت نشسته بود، آن ابراهیم^۹ خلیل است و آن کودکان که گرد او در بودند، آن هر کودکی است^{۱۰} که بر فطرت اسلام وفات به او برسد^{۱۱}. و اما آن قوم که یک نیمه ایشان نکوبود و یک نیمه زشت، ایشان جماعتی اند که خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا^{۱۲} ...، هم طاعت کرده اند و هم معصیت. و آن جوی که ایشان در آن جا رفتند و پاکیزه برآمدند، آن توبه است. و اما آن روضه که دیدی، بهشت عدن است. و آن شهرستان که دیدی، سرای شهیدان است. آنکه مرا گفتند: بزبالا نگر. بر نگریدم، کوشکی دیدم مانند ابری سپید. گفتم: این چیست؟ گفتند: آن^{۱۳} جای تو است، و من جبریل ام، و او میکائیل^{۱۴} است. گفتم: باز می آید؟ گفتند: پس رها کنی تا من به^{۱۵} جای خود روم. گفتند: وقت نیست، چه تو را در دنیا عملی مانده است که تمام نکرده ای، چون تمام کنی خود به این^{۱۶} جا رسی^{۱۷}. این قولی است از عبدالله عباس و جماعتی مفسران.

و قولی دیگر از او به روایت علی بن طلحه آن است که آن خواب بود که رسول

۱. آط، آب، آذ، آج، نب: این مرد.

۲. همۀ نسخه بدلها، بجز قم و مل: می داند.

۳. مل: کلاب.

۴. قم: و در دهن او می نهادند.

۵. مل: که خیانت کند و دروغ کند؛ لب: دروغ می گوید.

۶. همۀ نسخه بدلها، بجز قم: زیر.

۷. اساس: ابراهیم.

۸. مل: آن هر دو کودکی است؛ آط، آب، آذ، آج، لب: کودکانی اند.

۹. آط، آج، لب: یافته اند؛ آب، آذ، به ایشان رسیده است.

۱۰. مل: آن هر دو کودکی است؛ آط، آب، آذ، آج، لب: کودکانی اند.

۱۱. آط، آج، لب: یافته اند؛ آب، آذ، به ایشان رسیده است.

۱۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۲.

۱۳. قم، آط، آب، این: مل: خانه تو است.

۱۴. آط، آب، مل، آن آج، لب: جبرئیل و او میکائیل.

۱۵. همۀ نسخه بدلها، بجز قم و مل: با.

۱۶. آط، آج، نب: آن جا.

۱۷. مل + آن را تمام کرده باشی.

- ۵ علیه السلام عام الحديبيه^۱ دید که او در مسجد الحرام شده است با صحابه، و بهری^۲ صحابه سر^۳ تراشیده اند و بهری تقصیر کرده^۴. رسول - علیه السلام - آن خواب با صحابه بگفت و آهنگ مکه کرد. مشرکان پیامدند، و رسول را منع کردند. او از راه برگشت، برگشتن رسول جماعتی را فتنه شد. سالی^۵ دیگر برفت و مکه بگشاد و در مکه^۶ رفت. خدای تعالی آیت فرستاد. لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا بِالْحَقِّ^۷ - الايه. در^۸ خبر می آید که: چون رسول - علیه السلام - امیر المؤمنین علی را به طایف فرستاد، او برفت. چون باز آمد، رسول استقبال کرد. و چون او را بدید در کنار گرفت او را، و دست او گرفت و او را با کناری^۹ برد تنها و با او سزی^{۱۰} دراز گفت. یکی از جمله قوم گفت: بنتجیه من دونا، با او سز می گوید بی ما. رسول را بگفتند، گفت: ما انتجیته^{۱۱} بل الله انتجاه^{۱۲}؛ من با او سز نگفتم، خدای با او سز گفت. گفت: این همچنان است که گفتمی: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ...^{۱۳}؛ شما در مسجد الحرام شوی آمینین^{۱۴}؛ حلق کرده و تقصیر کرده. گفت: من نگفتم که امسال در مسجد الحرام شوی، گفتم: من در خواب دیدم و خواب من درست باشد، اگر امسال نبود، سال^{۱۵} دیگر باشد.
- ۱۵ و از صادق و باقر - علیهما السلام - روایت کردند که: این خواب آن بود که رسول - علیه السلام - در خواب دید که جماعتی بوزنگان بر منبر او می شدند و فرود^{۱۵} می آمدندی، او دلتنگ شد. جبریل آمد و او را خبر داد که بنی امیه بر منبر او تغلب کنند.
- سهل بن سعد الساعدي^{۱۶} گفت: تا رسول - علیه السلام - این خواب دید، هیچ کس

۱. آط، آج، لب: الحديبه.
 ۲. همۀ نسخه بدلها: بعضی.
 ۳. مل: موی.
 ۴. همۀ نسخه بدلها بجز قم و مل: کرده اند.
 ۵. قم: سال.
 ۶. همۀ نسخه بدلها، بجز قم و مل: را.
 ۷. سورة فتح (۴۸) آیه ۲۷.
 ۸. آط، آج، لب: با کناره؛ آب، آرز: با کناره ای؛ مل: بر کناره ای.
 ۹. آب، آرز: سز.
 ۱۰. همۀ نسخه بدلها بجز قم: انتجیه.
 ۱۱. سورة فتح (۴۸) آیه ۲۷.
 ۱۲. قم، مل: امن؛ آط، آب، آرز، آج، لب: ایمن.
 ۱۳. همۀ نسخه بدلها، بجز قم و مل: سالی.
 ۱۴. مل: فرو.
 ۱۵. همۀ نسخه بدلها، بجز قم و مل: الضاعدي.

- لب او خندان ندید تا با پیش خدای شدن^۱. حق تعالی گفت: ما آن خواب که با تو نمودیم نکردیم الا برای فتنه و اختبار مردمان و این معنی را شرح رفته است، اند جای در این کتاب، وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ، نصب او بر عطف است بر زُویا که محلّ او نصب است بوقوع الفعل علیه. گفتند، تقدیر آن است که: وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ المذكورة في القرآن. عبدالله عباس و حسن و ابومالک و سعید جبیر و ابرهیم و مجاهد و قتاده و ضحاک و ابن زید گفتند: [۱۳۷-] درخت^۲ زقوم است که خدای تعالی گفت: إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ، طَعَامُ الْآثِمِ^۳، و فتنه مردمان به او آن بود که، چون این آیت آمد ابوجهل گفت: از دروغ محمد یکی این است که، می گوید: در میان آتش درختی خواهد بودن و آتش درخت سوزد، چگونه در او درخت روید؟ عبدالله بن الزبیری^۴ گفت: که زقوم به لغت بربر، کره^۵ و خرما باشد. ابوجهل گفت: زَقْمِنًا^۶؛ ما را زقوم ده. برفت و کره^۷ و خرما بیاورد و در پیش ایشان نهاد^۸، گفت: بخوری این زقوم که این، آن است که محمد شما^۹ را می ترساند، والله که ما زقوم نمی شناسیم الا کره و خرما. خدای تعالی این آیت فرستاد. إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ، طَعَامُ الْآثِمِ^{۱۰}، و در سوره الصافات وصفش کرد، إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ^{۱۱}. و باقر علیه السلام. گفت: درخت ملعون، بنوامنه اند، وَنُخْوَفُهُمْ؛ ما می ترسانیم ایشان را به آنچه بر ایشان می خوانیم از هلاک امت سلف. فَمَا يَزِيدُهُمْ، آن تخویف ما ایشان را نمی فزاید مگر طغیانی و عصیانی بزرگ و طغیان مجاوزة الحد باشد. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ؛ و یاد کن ای محمد چون ما گفتیم فرشتگان را که سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ابلیس که او گفت: من سجده کنم کسی را که تو او را از گل آفریده ای؟ و قصه آدم و ابلیس و ترک او سجده آدم را و آن که ابلیس از جمله فرشتگان بود یا نبود و استثنا متصل است یا منقطع، رفته است در سوره البقره، وجهی ندارد باز گفتن.

۱. همه نسخه بدلها، بجزقم: شد؛ مل: رفتی.

۲. مل + درخت.

۳. سوره دخان (۴۴) آیه ۴۳ و ۴۴.

۴. آج، لب: عبدالله عباس؛ مل: عبدالله بن الزبیدی.

۵. آط، آب، آر، لب: زبده؛ آج: زید.

۶. مل: زقمنًا.

۷. مل، آج، لب: بنهاد.

۸. آط، آب، آر، آج، لب + به این.

۹. سوره دخان (۴۴) آیه ۴۳ و ۴۴.

۱۰. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۴.

۱۱. مل، بنی امیه اند.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ، گفتند: عرب این کلمه استعمال کنند در جای أَخْبِرْنِي وَقُلْ لِي، گفت: بگو مرا. و کاف را محلی نیست از اعراب، و این برای تأکید خطاب آورد. يقولون أَرَأَيْتَكَ لَوْ كَانَ كَذَا، والمعنى أَرَأَيْتَ. و در معنی آیت دو قول گفتند: یکی آن که معنی این است که خبر ده مرا تا این را که بر من تفضیل دادی چرا تفضیل دادی و او را از خاک آفریده ای و مرا از آتش. این جمله بیفکند. لدلالة الكلام عليه. و این وجه^۱ ضعیف است، لمخالفته الظاهر. و وجه^۲ دیگر آن است که: بینی این را که بر من تکریم و تفضیل دادی اگر مرا تأخیر کنی و مهلت دهی تا به روز قیامت فرزندان او را ببرم و به معصیت راه نمایم و با آن دعوت کنم، مگر اندکی را، و آن معصومانند. والاحتناک، الاجتیاح^۳ والاستیصال. یقال: احتنک فلان ما عند فلان من مال او علم او غیر ذلک اذا استقصاه^۴ و اخذه کلّه و احتنک الجراد الزرع اذا اكله کلّه. قال الشاعر:

نَشَكُوا إِلَيْكَ سَنَةً قَدْ أَجْحَقَتْ وَأَحْتَنَكْتَ أَمْوَالَنَا وَجَلَفَتْ

و اصل او من قول العرب: حنک الذبابة يحنکها، چون رسنی در آحتنک زیرین او بندند تا به منزلت لگام باشد. یعنی ایشان را چنان که من خواهم رسن در حنک بسته می گردانم الا معصومانی که خدای تعالی استثنا کرد، فی قوله:

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ^۵...، عبدالله عباس گفت: لَا أَحْتَنِكَنَّ لَا سْتَوْلِيَنَّ، مجاهد گفت: یعنی لَا أَحْتَوِيَنَّ وَلَا جَمَعَنَّ، ابن زید گفت: لَا ضَلَّئُهُمْ، حق تعالی جواب داد. گفت: إِذْهَبْ؛ بروای ابلیس که هر کس که پشرو تو باشد از ایشان فَإِنَّ جَهَنَّمَ؛ دوزخ جزا و پاداشت ایشان باشد. جزای تمام. وَالْوُفُورُ، الإِثْمَامُ؛ والوافر، الثام^۶. یقال: وَفَرْتُ عَلَيْهِ حَقَّهُ أِفْرَةً^۷ وَفَرَأ^۸ وَوُفُورًا، فَهُوَ مَوْفُورٌ، قال زهیر:

وَمَنْ يَجْعَلِ الْمَعْرُوفَ مِنْ دُونِ عِرْضِهِ يَفِرُّهُ وَمَنْ لَا يَسْقِ الشَّنَمَ يَشْتَمُ
قوله: وَأَسْتَفِرُّزُ؛ آنگاه خطاب کرد با شیطان به لفظ امر و مراد تهدید، وَأَسْتَفِرُّزُ؛

۱. آط، آب، آن آج، لب: وجهی.
۲. همه نسخه بدلها بجز مل: احتیاج.
۳. آط، آب، آن آج، لب: استقصیه.
۴. قم، آط، مل + زیر.
۵. سوره حجر (۱۵) آیه ۴۲.
۶. آط، آب، آن آج، لب: تمام.
۷. قم، اوفره.
۸. قم، فرأ.

- برانگیز و سبک گردان و از جای ببر، هر کس را که توانی به آوازت. در او دو قول [۱۳۷-پ] گفتند: عبدالله عباس و قتاده گفتند: **بِصَوْتِكَ**؛ ای بدعائک الی معصیه الله؛ به دعوت ایشان را با معصیت، و هر داعی که با معصیت دعوت کند او از لشکر ابلیس باشد. مجاهد گفت: مراد او از مزامیر است و غنا. **وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ**؛ و گرد آر بر ایشان سوار و پیاده^۱ را. مفسران گفتند: هر سواری و پیاده ای که در معصیت خدای سعی^۲ کند، او از لشکر ابلیس باشد. عبدالله عباس و قتاده و مجاهد گفتند: ابلیس را سواران و پیادگانند از جن و انس. هر سوار و پیاده ای که در معصیت خدای کالزار^۳ کند، او از لشکر ابلیس باشد^۴. حفص خواند: **وَ رَجِلِكَ** به کسر «جیم» و باقی قراء به سکون «جیم»^۵. اما آنان که به کسر «جیم» خواندند، من قولهم: **رَجَلٌ يَرَجُلُ رَجُلًا**، فهو **رَجِلٌ وَ رَاجِلٌ**، بر این قراءت لفظ واحد باشد، و آنان که به سکون «جیم» خواندند، گفتند: جمع راجل باشد، مرکب و راکب و صحب و صاحب. **وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ**؛ و مشارکت کن با ایشان در مال و فرزندان. مجاهد و حسن و سعید جبیر و عبدالرحمن بن زید و علی بن طلحه عن ابن عباس گفتند: مراد هر مالی است که از معصیت به دست آرند. عطا گفت: مراد ربا است^۶. قتاده گفت: آن است که مشرکان بر خود به حرام کردند، از ۱۵ بحیره و سائبه و وصیله و حمام. و این روایت عوفی است از عبدالله عباس^۷. ضحاک گفت: مراد آن ذبایح است که ایشان برای معبودان خود بکشتندی. **وَ الْأَوْلَادِ**؛ بعضی مفسران گفتند: مراد اولاد زنانه. و این قول مجاهد است و ضحاک و روایت عطیه از عبدالله عباس. والبی گفت^۸ از عبدالله عباس^۹: مراد آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند؛^{۱۰} مادران بکشند ایشان را. حسن و قتاده گفتند: مراد آن است که هر مولود که^{۱۱} بر فطرت اسلام زاید باغرا و اغوا^{۱۲} شیطان گبر و جهود و ترسا شود. چنان که رسول - علیه السلام - گفت: **كُلُّ مَوْلُودٍ بُرِّئٌ عَلَيَّ الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجْسِنَانِهِ**؛

- | | |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| ۱. آب، آن، آج، لب؛ پیاده ات. | ۲. قم، آط؛ کارزار. |
| ۳. قم، آط، آب، آن، آج، لب؛ کارزار. | ۴. قم؛ بود. |
| ۵. همه نسخه بدلها بجز قم + خواندند. | ۶. همه نسخه بدلها؛ رباست. |
| ۷. همه نسخه بدلها + و. | ۸. آط، آج، لب؛ روایت کرد. |
| ۹. آب، آن، آج، لب + که. | ۱۰. آب، آن، آج، لب + و. |
| ۱۱. آط، آب، آن، آج، لب + زاید. | ۱۲. قم، آط، مل، آج، لب؛ اغوای. |

ابوصالح گفت از عبدالله عباس: مشارکت او در اولاد آن است که ایشان فرزندان را عبدالحارث و عبدشمس و عبد فلان نام نهادندی. وَعَدُّهُمْ؛ نوید ده ایشان را، و مراد به این جمله تهدید و وعید است. چنان که گفت: اِعْمَلُوا مَا سِئْتُمْ^۱...، آنکه بیان کرد که نوید و وعده شیطان نباشد الا غرور و فریفتن و باطل. برای آن که هیچ غنا نکند از عذاب خدای چون به ایشان فرود آید. و محصول وعده شیطان آنچه فرمود فی قوله: اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَّكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ^۲ - الآیة. اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ؛ بندگان من آنان که در حمایت عصمت من باشند، تورا برایشان راهی و دستی و تسلطی نیست. و این بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت: تا بنماید که بندگان من آنان که در حمایت عصمت من باشند تورا برایشان راهی و دستی و تسلطی نیست، و این بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص دعوت او را اجابت نکنند و او را متابعت نکنند. آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت: هم داعی را که شیطان است و هم مجیب را که بشر است که: وَ كَفَىٰ بَرَبِكُمْ وَ كَيْلًا؛ و بس است خدای تعالی و کیل بندگانش که کارها با او گذارند^۳. والوكيل، الذي يوكل اليه الامر، فعيل به معنی مفعول.

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ؛ آنکه بندگان را تذکیر بعضی نعمتهای خود کرد، گفت: خدای شما آن است که برای شما کشتی در دریا می راند تا شما طلب روزی او کنی در تجارت. و اگر نه تسخیر او بودی. آبی که یک جو سنگ و آهن بر سر بندارد از این هر دو صد هزار من در کشتی نهند فرو نشود. چنین نبود. آنکه گفت: این نه اول رحمتی و نعمتی است که با شما کرد^۴، بل او همیشه بر شما مهربان و بخشاینده^۵ بوده است.

آنگاه [۱۳۸-ر] احوال دریا و شدت آن یاد داد ایشان را. گفت: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ؛ چون شما را سختی رسد در دریا و^۶ دریا مضطرب شود و بادهای مختلف جستن گیرد و امواج متلاطم شود و شما از غرق بر جان خود بترسی، آن

۱. سورة فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

۲. سورة ابراهيم (۱۴) آیه ۲۲.

۳. آط، آج: گزارند.

۴. آج، لب + برای.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: کردم.

۶. آج، لب: شایسته.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: یا.

معبودان را که این جا می خوانی از بتان و هر چه دون خداست از شما گم شوند و از یاد و خاطر شما فراموش^۱ شوند، کس را نخوانی در آن حال مگر خدای را -جل جلاله- و تقدیر آن است که: **ضَلَّ مَنْ تَدْعُوهُ إِلَّا آيَاهُ**، یعنی الا الله تعالی و «آیاه» ضمیر منصوب منفصل است بر استثنا. **فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ**؛ چون به فضل و رحمت خود شما را برهاند، و به خشک رساند و ایمن^۲ شوی اعراض کنی و برگردی. ۵ **وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا**؛ و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است و این بر سبیل مثل گفت. آنکه گفت:

أَفَأَمِنْتُمْ؛ ایمن شده ای که خسف کند به شما کنار زمین و شما را به زمین فرو برد. چنان که قارون را فرو برد، **أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا**؛ یا فرو فرستد بر شما بادی سخت که سنگ ریزه آرد. چنان که بر عَاد فرو فرستاد. و در «حاصب»، دو قول ۱۰ گفتند: یکی آن که بادی باشد که حصبا آرد و آن سنگ ریزه باشد و هومن باب تأمر و لابن، قال الفرزدق:

مُسْتَقْبِلِينَ شِمَالَ الشَّامِ تَضْرِبُنَا^۳ بِحَاصِبٍ كَتَدِبُفِ الْقُظُنِ مَنْشُورِ

و قولی دیگر آن است که: حاصب خود سنگ^۴ باشد من قولهم: **حَصَبَهُ بِالْحَصْبِ**؛ اذا زَمَاهُ^۵ بها. آنکه حاصب به معنی را می باشد، **أَسْتَدَّ الْفِعْلُ إِلَى الْجِبَارَةِ** ۱۵ **عَلَى وَجْهِ التَّوَشُّعِ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيْلًا**؛ پس شما آنکه وکیل دری^۶ نیابی که برای شما سخن گوید و از شما دفع کند. **أَمْ أَمِنْتُمْ**؛ یا ایمن^۸ شده ای از آن که شما را بار دیگر با دریا برد. **فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ**؛ فرو فرستد بر شما بادی شکننده من القصف، و هو الكسر، بادی که به سختی درختان بشکند و آنکه غرق کند شما را به جزا و مکافات آن کفر که بر آن اصرار می کنی. آنکه شما^۹ بر ما تابعی و ۲۰ لشکری و ناصری نیابی که شما را نصرت کند بر ما و تبیع فعل به معنی فاعل باشد. در معنی او دو قول گفتند: یکی لشکر^{۱۰} که تابع رایت باشد یکی تأیر کینه خواه که

۱. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: فرو.

۳. آط، آب، آه آج، لب: یَضْرِبُنَا.

۵. آت: بالحصا.

۷. آج، لب: درین.

۹. قم + را.

۲. قم: امن.

۴. قم: سنگ ریزه.

۶. آط، آج، لب: رقتة.

۸. قم: امن.

۱۰. قم، لب: لشکری.

تتبع کینه کند و قرآن در این آیت خلاف کردند. بعضی خواندند و آن ابو عمرو است و ابن کثیر: نَعِدْكُمْ وَ نَفَرِقْكُمْ وَ نَخِيفْ بِكُمْ وَ نُرْسِلْ عَلَيْكُمْ، جمله به «نون»، اخباراً مِنْ اللَّهِ تَعَالَى عَنْ نَفْسِهِ، لِقَوْلِهِ: عَلَيْنَا، و باقی قرآن به «یا» خواندند إِنْخَابًا عَنِ الْغَائِبِ حَمَلًا عَلَى قَوْلِهِ: إِلَّا آيَاتُهُ، مگر ابو جعفر که او خواند: فَتُفَرِّقْكُمْ، بَانثًا، رِذَاءً إِلَى الرِّيحِ. ۵

قوله: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**، آنکه از جمله نعمت‌ها بعضی دگر یاد کرد، گفت: ما گرامی^۱ کردیم فرزندان آدم را. مفسران خلاف کردند در این تکریم: میمون بن مهران گفت، از عبدالله عباس پرسیدم، گفت: این اکرام آن است که همه حیوان^۲ آنچه خورد^۳ به دهن خورد^۴ مگر آدمی که به دست بردارد و در دهن نهد. روایتی دیگر از پسر عباس^۵ آن است که: ایشان را اکرام کردیم به عقل. ضحاک گفت: به نطق و تمییز^۶. عطا گفت: به آن که قامت راست و منتصب^۷ است ایشان را، و دگر حیوانات به روی در افتاده و منبسط آید. یمان گفت: به نیکی صورت. محمد بن کعب گفت: به آن که محمد مصطفی را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - از جمله ایشان کرد. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که مردان را اکرام کرد به محاسن، و زنان را به گیسو. محمد بن جریر گفت: به آن که ایشان را بر همه حیوانات مسلط کرد، و همه را مسخر ایشان کرد، و اگر بر عموم حمل کنند جمله وجوه داخل باشد تحت او آنکه تفصیل آن تکریم بداد، گفت: **وَ حَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ**؛ ما ایشان را حمل کردیم و برگرفتیم در بر و بحر، یعنی بر و بحر مسخر [۱۳۸-پ] کردیم ایشان را تا اگر خواهند تجارت شهرها کنند و اگر خواهند تجارت دریا. و روزی دادیم ایشان را از هر طعامی و شرابی لذیذ، خوش پاکیزه. مقاتل گفت: مراد گره است^۸ و خرما و انواع شیرینیها و بعضی دگر گفتند: مراد روزی حلال است و روزی دیگر حیوانات از آن کرد که مامی دانیم. **وَ فَضَّلْنَاَهُمْ**؛ و تفصیل دادیم بنی آدم را، **عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا**؛ بر بسیاری از آنان که ما آفریده ایم فضل دادنی. گروهی به این آیت استدلال کردند بر تفضیل فرشتگان^۹ بر پیغامبران، گفتند: خلائق مکلفان سه

۱. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: اکرامی.

۲. قم: حیوانات.

۳. قم: خوردند.

۴. قم: بردارند؛ آط، آب، آن آج، لب: بردارد و خورد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: عبدالله عباس.

۶. همه نسخه بدلها، بجز آب و مل: تمییز.

۷. آط، آج، لب: منصوب است.

۸. آط، آب، آن: کرم است.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم: فرشتگان.

- جنس اند: فریشتگان^۱ و آدمیان و جنیان، اگر پیغامبران را فضل بودی بر فریشتگان^۱، نگفتی: **عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا**، بل گفتی: **عَلَىٰ مِنْ خَلَقْنَا**، او علی جمیع من خَلَقْنَا، و این معتمد نیست برای آن که حق تعالی در آیت اکرام و تفضیل، جمله بنی آدم گفت و ما نگفتیم همه آدمیان از فریشتگان بهترند و انما^۲ پیغامبران را - علیهم السلام - گفتیم که از فریشتگان بهترند. دیگر آن که اگر تسلیم کنیم که برای آن علی کثیر^۵ گفت: **تَا فَرِیْشَتِیْنَ** از او بدر شوند، گوئیم: در تفضیل^۳ مراد آدمیانی باشند که نه پیغامبرانند و پیغامبران در^۴ تفضیل بر فریشتگان مستثنی اند به ادله دیگر، و جواب معتمد از این آن است که مراد به لفظ کثیر، عموم و جمله است چنان که گویند: کثیراً ما یفعل^۵ فلان کذا، و کثیراً ما یقول، چون عادت او آن باشد که آن گوید و آن کند^۶، والدلیل علی هذا قوله تعالی: **هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلْنَا الشَّيَاطِينَ**^۷، الی^۸ قوله: **وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ**^۹، و مراد جمله شیاطین اند و عکس هذا قولهم: **إِنَّ فُلَانًا لَّقَلِيلٌ النَّظِيرُ**^{۱۰}، و قَلٌّ ما رأیت مثله، ای عدیم النظیر^{۱۱} و ما رأیت مثله. کلیبی گفت: بنی آدم مفضلند^{۱۲} بر هر چه خدای آفرید، مگر بر طایفه فریشتگان و آن جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزریایل^{۱۳} است و جماعتی کرویبان، و این قول بر آن تأویل باشد که مراد به **كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**، آدمیانی باشند که پیغامبران از آن^{۱۴} مستثنا باشند. زید^{۱۵} اَسْلَمَ گفت در این آیت که: فریشتگان خدای را گفتند: بار خدایا! تو آدمیان را^{۱۶} در دنیا انواع نعمت دادی که از آن می خورند و تنعم و تمتع می کنند، ما را عوض آن در آخرت بده. خدای تعالی گفت: من فرزندان او را که: **خَلَقْتُ بَدَنِي**^{۱۷}،...، تولای خلق او به خودی خود کردم و راست نکنم با آنان که ایشان را گفتم: «**كُنْ**»^{۱۸} بی بودند و این قول آن کس باشد که تفضیل پیغامبران گوید بر فریشتگان. جز که این^{۱۹}

۱. همه نسخه بدلهای بجز قم، فریشتگان.

۲. مل: انما.

۳. اط، آب، آج، لب: در این تفضیل بر فریشتگان.

۴. قم: به.

۵. اط، آب، آن، آج، لب: یعمل.

۶. همه نسخه بدلهای + همیشه.

۷. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۱.

۸. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۳.

۹. همه نسخه بدلهای بجز قم: النظر.

۱۰. مل: النظر.

۱۱. اط، آب، آن، آج، لب: مفضلند.

۱۲. همه نسخه بدلهای: عزرائیل.

۱۳. همه نسخه بدلهای: ایشان.

۱۴. همه نسخه بدلهای: بنی آدم.

۱۵. سوره ص (۳۸) آیه ۷۵.

۱۶. قم: باشید.

را تأویل باید کردن تا مستقیم شود. چه ظاهر حدیث مشوش است. روایت کردند که ابوهریره را پرسیدند از این آیت، گفت: **المؤمنُ اکرمُ علی الله من الملائكة الذین عنده**. مؤمن بر خدای گرامی تر است از فریشتگان که نزدیک اویند.

یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ؛ یاد کن ای محمد آن روز که ما باز خوانیم هر مردمانی را به امامشان. زجاج گفت: عامل در **یَوْمَ** هم آن است که در یوم اول بود فی قوله: **یَوْمَ نَدْعُوکُمْ**،... و عامل آن جا این است: **فَسَيَقُولُونَ مَنْ یُعِدُّنَا فِی الَّذِی فَطَرْتُمْ**،... و گفته اند: عامل در **اَوْ فَضَّلْنَاھُمْ** است، برای آن که فضل این روز پدید آید.

مفسران خلاف کردند در آن که مراد به امام چیست؛ مجاهد و قتاده گفتند: یعنی پیغامبران، و این قول روایت کرده اند از ابوهریره از رسول - علیه السلام. و ابوصالح و ابونصره^۲ و ضحاک گفتند: **بکتابہم الذی انزل علیہم**؛ به آن کتاب که خدای برایشان فرستاده باشد. جهودان را به توریت و ترسایان را به انجیل و مسلمانان را به قرآن. حسن بصری و ابوالعالمی^۳ گفتند: **باعمالہم**؛ به عملهای ایشان که کرده باشند و این روایت عوفی است از عبدالله عباس، که او گفت: ای **بما عمل و املی فکتب علیہ**؛ آنچه کرده باشند و املا کرده و فریشتگان بر او نوشته [۱۳۹-ر] قتاده گفت: به نامه عملشان، و دلیل این تأویل قوله فی سیاق الآية: **فَمَنْ اوتی کتابہ یمینہ**، و نظیرها قوله: **و کُلَّ شَیْءٍ اَحْصینَاھُ فِی اِمَامٍ مُّبِینٍ**^۴، نامه عمل را امام خواند. ابوهریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: هر که او مالی در سبیل خدای نفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که این عوض بهتر است تو را یا آن مال که خرج کردی؟ آنگه از هر دری از درهای بهشت داعیان دعوت می کنند اهل آن در را، اهل نماز را از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه. یکی از جمله صحابه گفت: یا رسول الله! و کس^۵ باشد که او را از این همه درها ندا کنند؟ گفت: بلی! و امید است که تواز آنانی. بعضی دگر گفتند: مراد به امام **لوا** است و عرب امام خواند **لوا** را برای آن که لشکر به او اقتدا کنند. بعضی دگر گفتند: به مادرانشان باز خوانند، و گفتند: در این

۲. آب، آز، ابونصر، قم، آط، ابونصره.

۱. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۵۲ و ۵۱.

۴. آط، آب، آز، آج، لب: کسی.

۳. سوره بس (۳۶) آیه ۱۲.

- سه حکمت است: موافقت عیسی - علیه السلام - و اظهار شرف حسن و حسین - علیهما السلام - و پرده فرو گذاشتن است بر اولاد زنا. سعید جهری گفت از عبدالله عباس که: به امامشان که ایشان را یا هدی یا با ضلالت خوانده باشد. علی بن طلحه گفت: **يَا أَيُّمَّتِهِمْ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَجَعَلْنَا لَهُمْ آيْمَةً يَدْعُونَ إِلَيْهَا النَّارَ^۲** - الایة، و گفته اند: بمعبودهم، ایشان را به آن معبودان باز خوانند که پرستیده باشند ابوالقاسم عبیدالله^۳ بن عامر الطائفی روایت کرد از پدرش از رضا - علیه السلام - از پدرش از پدرانش از امیرالمؤمنین - علیه السلام - که، رسول - علیه السلام - در این آیت گفت: فردا^۴ قیامت هر قومی را به چند چیز باز خوانند: به امام زمانشان که به او اقتدا کرده باشند و به سنت پیغامبرشان و به کتاب خدایشان.
- فضالة بن ایوب روایت کند: از صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - از پدرانش از رسول - صلی الله علیه وعلی آله - که گفت: چون روز قیامت باشد و خلائق را در صعید سیاست بدارند، منادیی از قبیل رب العزّه ندا کند: **ابن فلان بن فلان الإمام العادل و شيعته؟ فيقبل الإمام العادل و شيعته حوله قد أظلمت لهم عمامة من نور العظمة و على رأس الإمام العادل لواء مكتوب عليه لا إله إلا الله محمد رسول الله الإمام العادل ولي الله، أمن هو و شيعته من سخط الله** گفت: منادیی ندا کند از قبیل رب العزّه که: **كجاست فلان بن فلان؟ امام عادل او روی فراز کند و شيعت او پیرامن او ابری از نور عظمت سایه بر ایشان فگنده لواء بر بالای سر او، بر آن جا نوشته: لا إله إلا الله محمد رسول الله الإمام العادل ولي الله، ایمن^۵ است او و شيعت او از خشم خدای. آنکه منادیی ندا کند از قبیل قدیم جل جلاله: **ابن فلان بن فلان الإمام الضلالة و شيعته؟** **كجاست فلان بن فلان امام ضلالت و شيعته او؟ او روی فراز کند و شيعه او پیرامن او، ابری سیاه سایه برایشان فگنده بر بالای سر او لواء بر وی نوشته: لا إله إلا الله محمد رسول الله فلان بن فلان و شيعته آگسوز من رحمة الله؛ فلان پسر فلان و شيعت او نومیدند از رحمت خدای آنکه او را و اتباع او را در دوزخ اندازند. آنکه رسول - علیه السلام - این آیت بخواند: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ**.****

۲. سوره فصص (۲۸) آیه ۴۱.

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷۳.

۴. قم، آج، لب: فردای؛ آط: فردا و قیامت.

۳. عبدالله.

۷. قم: برخواند.

۶. همه نسخه بدلها: فرا کند.

۵. قم: امن است.

شیخ ما - رحمة الله عليه - اعنى الشيخ ابا محمد بن عبدالرحمن بن الحسينى
 الفارسى ثم الخزاعى گفتى^۱: گروهى گمان برند^۲ که این آیت وعد است و به
 خلاف آن است، چه این آیت وعید است به آن معنی که دعوت دو است: دعوت با
 ثواب و دعوت با حساب. اما دعوت با ثواب - قوله تعالى: **وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى**
دَارِ السَّلَامِ^۳... و دعوت با حساب این آیت است: **يَوْمَ نَدْعُوْا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ**،
 بیانش آن است که مفضل بن عمر^۴ روایت کند از صادق جعفر بن محمد
 - علیهما السلام - که او را از این آیت پرسیدم، گفت: **يا مفضل!** چون روز قیامت
 باشد، منادی ندا کند: **يا ايها المقتدون بالبرزة المعصومين هلتموا الى الحساب**
[۱۳۹-پ] قوالله لدعواؤکم بنا وانسابکم الینا اشد علینا من حسابکم وعذابکم؛ ای
آنان که در دنیا اقتدا به معصومان کردی به شمارگاه آیی. آنکه گفت: به خدای که
 این که شمارابه ما بازخوانند و با ما نسبت کنند در آن مجمع بر ما سخت تر آید از حساب
 شما و عذاب شما برای آن که این چو تشویری و خجالتی باشد که ناپاکی را به
 پاکی نسبت کنند و آلوده ای را به ناآلوده ای^۵ باز خوانند و عاصی را در پی معصومی
 دارند. و باقر - علیه السلام - گفت: **کونوا لنا زیناً ولا تكونوا علینا شیئاً؛ ما را زین**
باشی و بر ما شین م باشی که به خدای خدا که حیای ما از عصاة شیعت ما در قیامت
سخت تر باشد. از حیاء ایشان از گناهشان تا فردا قیامت یکی را از شیعه ما بنزدیکتر
از او آرند و بدارند با نامه سیاه و حالی تباہ. او سر در پیش فکنده از شرم گناه با
راست نگرد، مصطفی را بیند - علیه السلام - گوید او را: بد اتمت بودی مرا و با چپ
نگرد مرتضی را بیند گوید بد شیعت^۶ بودی مرا بیان این آن خبر است که، نافع
روایت کند از عبدالله عمر که رسول - صلی الله علیه وعلی آله - گفت: **الآ من ظلمتني يوم
القيامة فليظلمني عند الميزان فحماًراً وجهي عرفاً جبيني حياءً مما أخذت أمتي
بغدي، گفت: هر که مرا جوید روز قیامت، گو مرا بنزدیک تراز و جوی روی سُرُخ
شده و پیشانی خوی گرفته به شرم آنچه اتمان من از پس من کرده باشند، یا عجب^۷**

۱. همه نسخه بدلها: گفت.

۲. همه نسخه بدلها: بردند.

۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۵.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم: عمرو.

۵. قم: داردنیا.

۶. قم: چون.

۷. آب، آه، آج، لب: نالوده ای.

۸. آب، آن شیعی.

۹. همه نسخه بدلها + اگر.

- آن معصومان را از کرده تو شرم خواهد بودن تو را از کرده خود شرم نیست! باش تا فردا که تو را در موقف محاسبیت بدارند، و لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ^۱... سرها در پیش افکنده، روی آن ندارند^۲ که سر بردارند و چشم آن ندارند که چشم باز کنند، بر راست نگرند انبیا را ببینند، و بر چپ نگرند اوصیا را ببینند [از پیش نگرند ملائکه مقرب را ببینند]^۳ قاضی که رشوت نگیرد، گواهان^۴ که میل نکنند، ترازویی که در او شططی نباشد، شماری که در او غلطی نباشد، محاسبی که او را سهو نباشد، خطابی که در او لغو نباشد. آن بیچاره در چنان حالتی^۵ بر چنان مثالی هیچ فریاد رس ندارد و هیچ منقسی^۶ ندارد جز امید به رحمت خدای و شفاعت معصومانی که او امروز خود را بر فترایک ولایت ایشان بسته است، امید آن را که فردا نسبتش با او ودعوتش با او کنند که، يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ، امید است که بدوش^۷ باز خوانند و نامش از جریده او بر خوانند. بیمار را چاره از طبیب گشاید. به شرط آن که طبیب بیمار نبود، چه اگر طبیب بیمار بود او را نیز طبیبی باید^۸

طَبِيبٌ يُدَاوِي وَالطَّبِيبُ قَرِيْبٌ

- محمد بن سنان روایت کند از علی بن موسی الرضا - علیهما السلام - که او گفت: یک روز مردی بنزدیک من آمد و گفت: یا بن رسول الله! من تو را و پدران تو را دوست دارم، دوستی^۹ که به احسان نیفزاید^{۱۰} و با ساءت کم نشود، فردا قیامت مرا هیچ سود دارد؟ گفت: بلی که مرا روایت است از پدرانم از زین العابدین علی بن الحسین که او گفت: روز قیامت بنده ای را بیارند از شیعت ما که او از دنیا برفته باشد، علی اشوع الحال و حسابش بر آرند، حق تعالی فرماید که: به دوزخش برند^{۱۱}، او گوید: بار خدایا را^{۱۲}! مرا وسیلتی هست بنزدیک تو. گوید چیست آن وسیلت؟ گوید: دوستی محمد و آل محمد. حق تعالی گوید: نِعْمَتِ الْوَسِيْلَةِ؛ نیک^{۱۳} وسیلت است این، و

۲. قم: ندارد.

۱. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۲.

۴. همه نسخه بدلها: گواهانی.

۳. اساس ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۶. اساس: متنفس؛ با توجه به نسخه آط، تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها: حالی.

۸. آرز + شعر.

۷. آط، آج، لب: بدویش.

۱۰. آرز، بفرزاید.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم: دوستی.

۱۲. همه نسخه بدلها: بار خدایا.

۱۱. قم: برید.

۱۳. قم: بزرگ.

بفرماید تا او را به بهشت برند. مرد چون این بشنید، بیوفتاد^۱ و از هوش برفت از این بشارت و می‌گفت: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ**، چون ساعتی بود، بدیدند جان داده بود. **فَمَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا**، هر که را نامه^۲ به دست راست دهند، **فَاُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ**؛ ایشان نامه‌های^۳ خود بر خوانند و بر ایشان هیچ فتیلی ظلم نکنند، و فتیل آن باشد که مردم انگشت به هم^۴ بمالد، آنچه حاصل آید از چرک چو^۵ پلیته‌ای خرد^۶ و باریک [۱۴۰-ر]، آن را فتیل خوانند، فعیل به معنی مفعول. و گفته‌اند: چیزی^۷ باشد باریک در میانه^۸ شکاف استخان^۹ خرما و نقیر^{۱۰} آن گوا^{۱۱} باشد چو نقطه‌ای بر پشت استخان^۹ خرما. و قطمیر پوستکی **تُثَكُّ** باشد که لفاف استخان^۹ خرما بود و این همه عبارات و کنایات باشد از قلت و حقارت چیزی. و ظلم در لغت نقصان باشد، یعنی ایشان نامه‌شان^{۱۲} بر خوانند و حق ایشان چیزی باز نگیرند و بخش نکنند. اگر گویند نه ظاهر آیت اقتضای آن می‌کند که آنان را که نامه به دست چپ دهند بر ایشان ظلم کنند، گوئیم: این قول به دلیل الخطاب باشد و آن درست نیست بنزدیک بیشتر اهل علم. جواب دیگر از این آن است که: در جمله آنان که ایشان را نامه به دست چپ دهند، کافران باشند و ایشان را خود بنزدیک خدای حقی نباشد که از ایشان باز گیرند یا نقصان کنند. **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فُهٗوَفِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی**، حق تعالی گفت: هر که^{۱۳} در این سرای کور باشد، او در قیامت کور باشد. مفسران خلاف کردند در آن که **هَذِهِ**، اشارت به چیست. بعضی گفتند: راجع است با آن نعمتها که در آیات مقدم رفته است. **عِكْرِمَةَ** گفت: جماعتی از یمین بنزدیک عبدالله عباس آمدند و او را پرسیدند از این آیت و از این اشارت، گفت: بر خوان از پیش آیت: **رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ اِلٰی قَوْلِهِ: تَفْضِيْلًا**. آنکه گفت: معنی آیت آن است که: هر کس که او در این آیات و دلالات که مشاهد

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: بیفتاد. ۲. آرز، آج، لب: نامه‌ای.

۳. اساس و دیگر نسخه بدلها: نامها/ نامه‌ها؛ با حذف‌های بیان حرکت.

۴. مل: بدان. ۵. همه نسخه بدلها: چون.

۶. لب: خورد. ۷. آرز، آج، لب: چرکی.

۸. قم، آب، مل، آرز، لب: میان. ۹. همه نسخه بدلها: استخوان.

۱۰. آب، آرز، کر. ۱۱. آب، آرز، کر.

۱۲. آب: تفسیر؛ آج، لب: تفسیر. ۱۳. آط، مل: ایشان.

است و محسوس و معاینه می توان دیدن و بضرورت دانستن نابینا باشد و نادان در آنچه نبیند^۱ از احوال قیامت و بعث و نشور و حساب و کتاب، اولیتر که نابینا باشد و گمراهتر. بعضی دیگر گفتند: اشارت به دنیاست و اینما برای آن مصرح نگفت که قرینه آخرت با او خواست بودن، یعنی هر که در دنیا نابینا باشد از نظر کردن در آیات خدای، در آخرت هم نابینا باشد^۲. اگر گویند ظاهر آیت نه آن است که هر که در دنیا ۵ نابینا باشد، در آخرت هم نابینا، باشد و گمراه تر^۳، چگونه روا باشد که خدای تعالی کسی را نابینا آفریند، آنگه او را به قیامت بر آن عقوبت کند به نابینای^۴؟ دیگر آن که در آخرت چگونه نابینا باشد و خدای تعالی می گوید: **فَبَصُرْنَا الْيَوْمَ حَدِيدًا**^۵، و می گوید: **كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ**^۶...؟ جواب گوییم، در این آیت چهار وجه گفتند:

۱۰ یکی آن که: هر که او در دنیا نابینا باشد از آن که نظر و تفکر کند در آیاتی که او را به معرفت خدای رساند، او در نظر کردن در آیاتی که او را به علم رساند به حصول آخرت و بعث و نشور و ثواب و عقاب نابینا تر بود و از آن گمراهتر. و این معنی قول عبدالله عباس است که ما گفتیم و بر این قول هدیه، کنایت باشد از آیات، یعنی **عَنِ النَّظْرِ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ وَالْعَبْرَ. فَهَوِيَ فِي الْآخِرَةِ، اِي فِي النَّظْرِ فِي الْآدَاءِ** ۱۵ **الْمُؤَسَّلَةِ إِلَى الْآخِرَةِ أَعْمَى .**

و جواب دوم آن است: **وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ، اِي فِي الدُّنْيَا؛** هر که او در دنیا نابینا^۷ باشد از ایمان و معرفت خدای تعالی، او در آخرت نابینا باشد^۸ از ره بهشت و طریق نجات. و معنی آن که کافر روز قیامت ذلیل و مهین و عاجز و منقطع الحجة و آیس باشد از رحمت خدای.

۲۰ جواب سده ام^۹ آن است که: هر که او در دنیا نابینا باشد از ایمان^{۱۰} و معرفت او در

۱. اساس: بیند؛ به قیاس نسخه قم، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم + و گمراهتر.

۳. آب، آرز + اگر گویند به ظاهر آیت؛ آج، لب + اگر گویند.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم: نابینایی.

۵. سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.

۶. سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۴.

۷. قم: کور.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم (مل: نابینا تر).

۹. قم + از.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم: سیم.

۱۱. قم: ایبه.

آخرت سستیء الحال و بغایت نکال و وبال باشد. و لفظ «أعمى» دوم^۱ عبارت است و کنایت از خسارت و زیانکاری و یأس و نومیدی، چنان که عرب گوید آن را که از کاری برگردد به یأس و خیبت و خسارت: رجع عن ذلك الأمر عمى سخن^۲ العین، چنان که آن را که مظفر و منصور برگردد. او را گویند: رجع قریر^۳ العین؛ و منه قوله تعالی: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۴.

۵ و وجه چهارم آن است که: «عمى» اول از ایمان و معرفت است، و معنی ترک نظر در آیات خدای. و دوم «عمى»^۵: بصر است در قیامت بر سبیل عقوبت [۱۴۰-پ]، و بیان این وجه، قوله: وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى، قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، قَالَ كَذَلِكَ آتَاكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^۶. اما جمع میان آیات و میان آنچه سایل گفت من قوله: كَمَا بَدَأْنَا ۱۰ أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ^۷، آن است که این کنایت است عن شُهولةِ الإعادةِ عَلَيْهِ تَعَالَى و نَفَى التَّعَذُّرِو التَّمَسَّقَةِ عَنْهُ، نه^۸ مراد کیفیت شکل و هیأت است و نظیر^۹ او در معنی قوله تعالی: وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ^{۱۰}... و قوله: فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا^{۱۱}؛ معنی آن است که امروز تو را علم ضروری حاصل است که کافر بودی در دنیا به آنچه به دلیل ندانستی^{۱۲} آن جا الّا ترى الى قوله: فَكَشَفْنَا عَنْكَ ۱۵ غِطَاءَكَ^{۱۳}؛ پس مراد به بصر علم است و منه قولهم: فلانٌ بصيرٌ بكذا^{۱۴} او فلان ابصر بهذا من فلان. اگر گویند: مراد اعمى در آیت در هر دو جایگاه عمى^{۱۵} بصر است یا عمى^{۱۶} قلب یا حقیقت است یا کنایت، جواب گوییم: به هیچ وجه عمى اول نشاید تا آفت عین باشد که نابینایی بود برای آن که آن آفت از جهت خدای بود یا از جهت ۲۰ غیرى. و نشاید که خدای او را بر فعل غیرى مواخذت کند. پس عمى^{۱۷} اول را معنی

۱. آط، آج، لب: در آیت؛ آب، آژ + در آیت. ۲. همه نسخه بدلهای: سخن. ۳. مل: قدیر؛ آج، لب: قرین.

۴. آط، آب، آژ: در عمى دوم؛ آج، لب: عمى دوم. ۵. سورة سجده (۳۲) آیه ۱۷.

۶. سورة طه (۲۰) آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶. ۷. سورة انبیا (۲۱) آیه ۱۰۴.

۸. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: به. ۹. همه نسخه بدلهای بجز قم: نظر.

۱۰. سورة روم (۳۰) آیه ۲۷. ۱۱. سورة قی (۵۰) آیه ۲۲.

۱۲. آط، آب، آژ، لب: بدانستی؛ مل: دانستی. ۱۳. سورة قی (۵۰) آیه ۲۲.

۱۴. آط، آب، آج، لب: اعمى. ۱۵. آط، آب، آج، لب: اعمى.

۱۶. آط، آج، لب: اعمى. ۱۷. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: اعمى.

- غفلت باشد^۱ و تغافل از نظر و تفکر در آیات و بیانات و اعلام معجزات و ادله موصله به معرفت آنچه معرفت او واجب بود. وَ هَذَا مِنْ عَمَى الْقَلْبِ لِأَنَّ الْجَاهِلَ الْغَافِلَ يُسَمَّى أَعْمَى الْقَلْبِ. اما «عمی» دوم در وجهی بیان کردیم که ضلال^۲ است از طریق بهشت و ثواب. و در^۳ وجهی بگفتیم که کنایت است از یأس و فوت نظر^۴ و در وجهی که مراد او «عمی» بصر است و آفت چشم علی سبیل العُقُوبَةِ و به هیچ وجه^۵ نشاید که «عمی» دوم کنایت باشد از جهل و کوردلی. برای آن که معارف اهل آخرت ضروری باشد. چنان که بیان کرده اند در کتب اصول. اختلاف^۶ قراء در این آیت: بدان که قراء خلاف کردند در تفخیم و اماله اعمی فی الموضعین، ابن کثیر و نافع و ابن عامر، به فتح میم خواندند در هر دو جای^۷ و حمزه و کسائی و عاصم فی روایت ابی بکر به کسر «میم» خواندند. فی الموضعین، و به روایت حفص، هر دو به^۸ فتح آمد^۹ از عاصم، اما ابو عمرو اول را امانه کرد و دوم مفتوح خواند^{۱۰}؛ و هر گروهی را حجتی هست در قراءت، اما آنان که اماله نکردند^{۱۱} که بسیاری از عرب آنند^{۱۲} که اماله نکنند و تفخیم اصل است و الامالة طرأت علیه لعلته، اما حجّت آنان که اماله کردند آن است تا بدانند که این الفی است که منقلب گردد با «یا»، ألا تری الی قوله: عَمِيتْ عَيْنُهُ، و جمعُ الأعمى عُمَى و عُمِيَانٌ^{۱۳}. و اما ابو عمرو برای آن اماله نکرد^{۱۴} دوم را که او^{۱۵} اعمی دوم را افعال تفضیل گفت لقله: وَ أَضَلُّ سَبِيلًا، و چون چنین باشد اماله نکنند که اماله در اواخر^{۱۶} کلمات باشد بیشتر، و این جا مصدری^{۱۷} مضمّر است، من قوله^{۱۸}: فَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ أَعْمَى، منه فی الدنيا او اعمی من غیره، و مثله: يَتَعَلَّمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى^{۱۹}، یعنی اخفی من السرّ. و افعال تفضیل را من کذا به دنبال باشد. از این وجه را ابو عمرو اماله نکرد دوم را. اگر گویند از این دو لفظ هیچ^{۲۰} افعال تفضیل

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بود.

۳. آج، لب: درو.

۵. آن: اما خلاف.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم: آید.

۹. قم + گفتند؛ بقیه نسخه بدلها + برای آن نکردند.

۱۱. آج، لب: عُمِيَانٌ و عُمِيَانَا.

۱۳. آج، لب: آخرت.

۱۵. همه نسخه بدلها، بجز قم: لقله. ۱۶. سوره طه (۲۰) آیه ۷. ۱۷. قم، آط، آب، مل، آج، لب: + دو. آن: + در.

۲. همه نسخه بدلها: ضلالت.

۴. همه نسخه بدلها: ظفر.

۶. همه نسخه بدلها بجز قم: فی الموضعین.

۸. قم: کرد.

۱۰. آج، لب: غریبانه، مل: عرب باشد.

۱۲. همه نسخه بدلها: ندارند.

۱۴. همه نسخه بدلها: مقدری.

هست؟ جواب گوئیم: لفظ اول را معنی زه ندهد به هیچ وجه که حمل کنند بر تفضیل، و اما لفظ دوم بر قول آن که عمی^۱ آفت بصر گوید بر تفضیل حمل نتوان کرد^۲. برای آن که عرب الوان و عیوب را به لفظ افعال تفضیل نکنند او را و تعجب نکنند از او، لا یقولون هذا أَحْمَرُ مِنْ هَذَا وَلَا فُلَانٌ أَعْوَرُ مِنْ فُلَانٍ وَلَا أَحْوَلُ مِنْهُ، وَفِي التَّعَجُّبِ مَا أَحْمَرُهُ وَأَسْوَدُهُ وَأَعْوَرُهُ وَأَحْوَلُهُ؛ وَلَكِنْ مَا أَشَدَّ عَوْرَهُ وَأَظْهَرَ سَوَادَهُ وَهَذَا أَشَدُّ سَوَاداً مِنْ ذَلِكَ. وَعِلَّتْ أَيْنَ كَفْتَنَدَ كَهَ أَيْنَ خُودِ بِرِصِيغَتِ أَفْعَلِ اسْتِ بِي زِيَادَتِ وَتَعْجَبِ. چُونِ زِيَادَتِ خَوَاهِدِ بُوْدَن^۳ دَرِ اَوْ آيِدِ وَتَعْجَبِ صِيغَتِي دِگَرِ [۱۴۱-ر] بَايِد^۴ تَا بَهْ اَنِّ بَدَانَنَدِ اَيْنَ مَعْنَى نُوْرَا وَنَهْ چَنِينِ اسْتِ فَاضِلٌ وَافْضَلُ وَعَالِمٌ وَاعْلَمَ. وَعِلَّتِي دِيگَرِ اَيْنَ كَفْتَنَدَ كَه: الْوَانِ وَعِيُوبِ اَزْ لُزُومِ وَدَوَامِشِ مَشْتَبِهِ كَشْتِ بَهْ اَسْمَاءِ لَا زِمَهُ كَالْيَدِ وَالرَّجْلِ فَكَمَا لَا يُقَالُ مَا أَيْدَاهُ وَمَا أَرْجَلُهُ، كَذَلِكَ لَا يُقَالُ: مَا أَحْمَرُهُ وَأَعْوَرُهُ. وَيُقَالُ مَا أَشَدَّ سَوَادَهُ وَأَظْهَرَ حَوَلَهُ، كَمَا يُقَالُ: مَا أَشَدَّ يَدَهُ وَرِجْلَهُ. وَعِلَّتِي دِگَرِ كَفْتَنَدَ، وَآنَ اَنِّ اسْتِ كَهْ كَفْتَنَدِ ايشانِ تَعْجَبِ وَتَفْضِيلِ نَكْنَنَدِ اَزْ فَعْلِي كَهْ زِيَادَتِ بَاشَدِ بِرِسَهْ حَرْفِ الْوَانِ وَعِيُوبِ بِرِ اِفْعَلٌ وَ اِفْعَالٌ آيِدِ، نَحْوُ: اِحْمَرٌ وَ اِحْمَارٌ وَ اِحْوَالٌ وَ اِحْوَالٌ. اِگَرِ كَوِينَدِ: چَهْ كَوِي^۵ دَرِ حَوَلَتِ عَيْنِهِ وَ عَوْرَتِ؟ كَوِيْمِ: اَوْ مَنْقُولِ اسْتِ مِنْ اِحْوَالٌ وَ اَعْوَرٌ بَهْ دِلَالَتِ اَنِّ كَهْ وَاوَشِ مَنْقَلَبِ نَمِي شُودِ بَا الْفِ، لَا يِقُولُونَ: حَالٌ وَ عَارٌ، كَمَا قَالُوا: خَافٌ وَ هَابٌ. اَمَّا قِرَاءَتِ اِبُو عَمْرُو كَهْ «اعْمِي» دُومِ بِرِ تَفْضِيلِ حَمَلِ كَرْدِ، بِرِ قَوْلِ اَوْ آيَتِ رَا تَفْسِيرِ نَشَايِدِ دَادَنِ بِرِ اَنِّ كَه: مَنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا جَاهِلًا بِاللَّهِ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ اَجْهَلٌ، بِرِ اِي اَنِّ كَهْ مَعَارِفِ اَهْلِ اٰخِرَتِ ضَرُورِي بَاشَدِ^۶، يَمَسْتَوِي فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ. بِسِ مَحْسِرِ^۷ بِرِ اَيْنِ شَايِدِ دَادَنِ كَه: اَسْوَأُ حَالًا وَ اَجْهَلُ بِقَلْبِي التَّجَاةُ^۸ وَ الرَّشَادِ اِلَى سَبِيلِ الْخَلَاصِ. وَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِمُرَادِهِ، فَاَمَّا قَوْلِ الشَّاعِرِ: ۲۰

أَمَّا الْمُلُوكُ فَأَنْتَ الْيَوْمَ الْأَمُّهُمُ^۹ لَوْمًا وَابْيَضُهُمْ سِرْبَانٌ ظَبَاخُ

جواب از این است که این ابیض [نه]^{۱۰} بر تفضیل است، بل مراد آن است که: و

۱. قم: اعمی.
۲. قم: توان کرد. بقیه نسخه بدلها: نتوان کرد.
۳. آط، آب، آز، آج، لب: خواهد بود.
۴. قم: باشد.
۵. آط، آب، آز، آج، لب: چون.
۶. همه نسخه بدلها: گوئی.
۷. آط، آب، آز، آج، لب: بود.
۸. همه نسخه بدلها: بجز قم و من: تفسیرش.
۹. آج، لب: النجار.
۱۰. اساس: ندارد؛ از قم افزوده شد.

مُبَيِّضُهُمْ كَقَوْلِهِمْ فَلَانٌ حَسَنُ النَّاسِ وَجَهًا وَشَرِيْفُهُمْ^۱ خُلُقًا وَوَجْهِي دگر این گفتند: این را بر معنی حمل کرد شاعر، و اگر چه در لفظ «ابيض» گفت. مراد او نه لون است و بياض او، و انما مراد او بخل است و خساست. فَكَأَنَّهُ قَالَ: أَبْخَلُهُمْ وَأَخْسَهُمْ. واما قول المتنبي:

۵ أَبْعُدُ بَعْدَتْ بِيَاضًا لَا بِيَاضَ لَهُ لَأَنْتَ أَسْوَدُ فِي عَيْنِي مِنَ الظُّلْمِ
این نیز هم تفضیل نیست و معنی آن است: لَأَنْتَ أَسْوَدُ فِي عَيْنِي وَأَنْتَ مِنَ الظُّلْمِ، ای مِنْ عَمَلَةِ الظُّلْمِ. و «من» تبیین راست چنین که گفتیم. و از صله افعال نیست، و هم این تاویل توان گفتن^۲ فی قول الشاعر:

بَا لَيْتَنِي مِثْلَكَ فِي الْبِيَاضِ أَبْيَضُ مِنْ أُخْتِ بَنِي إِبْرَاهِيمَ
۱۰ ای من قومه و جملتها، و اما قول الشاعر:

وَأَبْيَضُ مِنْ مَاءِ الْحَدِيدِ كَأَنَّهُ شِهَابٌ يُدَاوِي اللَّيْلَ دَاجٍ عَسَاكِرُهُ
خود از این باب نیست که ما در اویم^۴، برای آن که ابيض این جا نام شمشیر است، ای سيف ابيض کاین^۶ من ماء الحديد مطبوع منه و از صله افعال نیست. این جمله برای آن گفتیم تا کسی چیزی نیارد که آن اصل را که ما مقنن^۷ کردیم قدح کند.

۱۵

قوله تعالى: وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، مفسران خلاف کردند در سبب نزول این آیت. سعید جُبیر گفت: رسول -صلی الله علیه و علی آله- استلام حَجْرَ اسود می کرد در طواف خانه. مشرکان او را منع کردند و گفتند: رها نکنیم تو را که استلام سنگ کنی الا آن که این اصنام ما را استلام کنی، بردل او بگذشت که اگر من چنین کنم و دلم به ایمان مطمئن، همانا باکی نباشد تا من از عبادت استلام بازمانم. خدای تعالی این آیت فرستاد. قتاده گفت: قریش شبی با رسول -علیه السلام- خلوت کردند و همه با او حدیث کردند و او را تعظیم و تبجیل

۲. همه نسخه بدلها: جمله -

۴. قم: درورایم.

۶. آرز: کآن.

۱. آب، آج، لب: شرفهم؛ آرز: اشرافهم.

۳. آط، آج، لب: توان گفت.

۵. قم: سيف.

۷. قم: معین؛ آط، آج، لب: متیقن.

می کردند و می گفتند: توسید مایی و پیشوای مایی و تو چیزی آورده ای که در عرب و عجم کس مانند آن نیاورد و غرض ایشان آن بود تا او را مخادعت کنند و بفریند تا باشد که او مقاربت کند و بسازد با ایشان در بعضی مراد ایشان خدای تعالی او را از آن عصمت کرد و این آیت فرستاد. عبدالله عباس گفت: وفد ثقیف بنزدیک رسول آمدند و گفتند: با ما سه کار بکن تا ایمان [۱۴۱-پ] آریم، رسول^۱ گفت: آن چیست؟ گفتند در نماز دو لا بنیاشیم و اصنام را به دست خود نشکنیم^۲ و یک سال ما را به لات تمتع داری. رسول - علیه السلام - گفت: خیری نباشد در نمازی که در او رکوع نبود و سجود^۳ و اما آن که اصنام به دست خود نشکنی^۴ این روا باشد، و اما تمتیع^۵ به لات. من این نکنم. گفتند: یا محمد ما را می باید که از میان عرب^۶ تخصیصی باشد که از دیگران متمیز باشیم. اگر گویند: چرا کردی؟ گو: مرا خدای فرمود. رسول - علیه السلام - ایشان را رها کرد و آب بخواست و وضو نماز کرد. گفتند: یا محمد^۷! اکنون ما را یک سال مهلت ده تا ما برای بتان خود هدیه ای سازیم. آنکه ایمان آریم. رسول - علیه السلام - اندیشه کرد که^۸ ایشان را مهلت دهد. خدای تعالی این آیت فرستاد:

۱۵ **وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ**؛ و نزدیک بود که این کافران تو را مفتون کنند و از جای خود ببرند. از این قرآن که ما به تو وحی کردیم تا چیزی دگر بر ما فرو بافی. وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا؛ پس آنکه تو را دوست گیرند. زجاج گفت: «إِنْ» و «لَا» صلّه است برای تأکید و «إِنْ»، مخفف است از ثقیله برای آن لام در خبر او است و التقدير: و انهم كادوا، و معنی آن است که: کادوا یفتنونک؛ نزدیک بود که تو را بفرینند و کاد فعل مقاربه است و این فتنه این جا استدلال^۹ و مکر و خدیعه است. و ۲۰ گفتند: مراد اضلال^{۱۰} است، و اصل فتنه نوعی امتحان باشد که به آن طلب کنند خلاص چیزی از آنچه با او ملامت کرده باشند. آنکه حق تعالی منت نهاد، گفت: وَ

۱. قم + علیه السلام.

۲. آج، لب: بشکنیم.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: رکوعی و سجودی نبود.

۴. همه نسخه بدلها: تمتع.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم + ما را.

۶. قم: تا.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مل: فرا.

۸. قم: استذلال.

۹. آج، لب: ضلال.

لَوْلَا أَنْ تَبْتِئَا كُفْرًا؛ و اگر نه آنستی که ما تو را بر جای بداشتیم به عصمت^۱، لَقَدْ كَذَبَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا؛ نزدیک بود که ساکن شدی با ایشان. اندکی^۲ از آن اقوال که گفتیم.

إِذَا لَا دَفْنَاكَ، جواب شرطی محذوف است. یعنی اگر چنان کردی پس

- ۵ بچشانیدمانی^۳ تو را ضعف عذاب الحیوة، دو چندان عذاب که در حیات باشد، و دو چندان عذاب^۴ که در ممات باشد. یعنی عذاب مضاعف کردمانی تو را در دنیا و آخرت از عظم موقع این معصیت و کثرت وقوع مفسدت^۵ عند آن از ضلال مردمان. فتاده گفت: چون^۶ آیت آمد رسول - علیه السلام - دعا کرد و گفت: اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي ظَرْفَةَ عَيْنٍ؛ بار خدایا مرا با من مگذار یک چشم زخم. ثُمَّ لَا تَجِدُ؛ آنگاه گفت: اگر چنین بودی تو بر ما یاری و پُشتی نیافتی که تو را بر ما یاری کردی^۷ و عذاب^۸ ما از تو باز داشتی.

- وَأِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ، و این «وَأِنْ» نیز مخفف است از ثقیله. برای این، «لام» با او ملازم^۹ است و نزدیک بود که تو را سبک گردانند از زمین لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا؛ تا تو را از آن جا بیرون کنند، یعنی^{۱۰} زمین مدینه. کلبی گفت: مراد آن است که چون رسول - علیه السلام - از مکه به مدینه آمد، جهودان را خوش نیامد آمدن رسول - علیه السلام - به آن جا. و دانستند که از او بلا کشند. گفتند: یا محمد، نه تو پیغامبری^{۱۱}؟ گفت: بلی گفتند: پس تو دانی که این نه^{۱۲} زمین پیغامبران است^{۱۳} و زمین پیغامبران شام است و ابراهیم آن جا بود^{۱۴} و دیگر پیغامبران. اگر تو پیغامبری تو را به شام باید رفتن^{۱۵} و اگر تو را آن جا از روم خوفی باشد خدای تو را نگاه دارد اگر پیغامبری و آن زمین مقدسه است و این^{۱۶} جا نه جای پیغامبران است چه این شهری

۱. مل: توفیق.

۲. آط، آب، آن، آج، لب: اندک.

۳. آط، آج، لب: بچشانیدی؛ مل: بچشانیدمی.

۴. همه نسخه بدلهای، بجز مل و آج: عذاب.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: مضرت.

۶. فم، آب، آن، آج، لب: این.

۷. آط، آب، آن، آج، لب: حق.

۸. فم، آن، لازم.

۹. همه نسخه بدلهای، بجز فم و مل + آن.

۱۰. مل: پیغمبر؛ آن، پیغامبر مایی.

۱۱. آب، آن «نه» ندارد.

۱۲. آب، آن، نیست.

۱۳. فم: بودی.

۱۴. همه نسخه بدلهای بجز فم و مل: رفت.

۱۵. آب، آن، آج، لب: آن.

مجهول است. رسول - علیه السلام - خیمه به در زد. سه چهار میل از مدینه و در بعضی روایات تا به ذوالخليفة^۱ بیامد و منتظر می بود تا اصحاب مجتمع شوند تا به شام رود چه گمان برد که جهودان این به طریق نصیحت^۲ و مودت^۳ می گویند. خدای تعالی این آیت فرستاد.

۵ **وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ، إِي أَرْضِ الْمَدِينَةِ [۱۴۲-ر].** مجاهد و قتاده گفتند: مراد اهل مکه اند، و مراد به زمین، زمین مکه است. مجتمع شدند تا رسول را بقهر از مکه بیرون کنند، و اگر بکردندی خدای ایشان را امهال نکردی به غدای تا خدای پس از آن فرمود رسول را که: هجرت کند از مکه به مدینه.

شهر بن حوشب گفت از عبدالرحمن بن غنم^۴ که: جهودان بیامدند و گفتند: یا بالقاسم^۵! اگر تو پیغامبری تو را به شام باید رفتن^۶ که آن زمین حشر و نشر است و جای پیغامبران است. رسول - علیه السلام - ایشان را باور نداشت^۷ برخاست^۸ به غزا به تبوک رفت و قصد او شام بود. چون به تبوک رسید، خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَإِنَّا كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا،** و رسول را فرمود تا با مدینه رفت و گفت: محیا و ممات تو این جاست و مبعث تو از این جاست، **وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ،** و آنکه گفت از پس تو ایشان مقام نکردندی و بنماندندی الا روزگاری اندک. و اهل حجاز و ابو عمرو خواندند: «خَلْفَكَ»، و باقی قرآء خواندند: «خِلَافَكَ» اعتبارا به قوله: **فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ...**، و معنی یکی باشد، قال الشاعر:

عَقِبَ الرَّذَاذُ خِلَافَهَا فَكَانَهَا بَسَطَ الشَّوَابِطُ بَيْنَهُنَّ حَصِيرًا

و مثله قوله: **وَإِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا!**

۲۰ **سُنَّةٌ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا، نَصَّبَ أَوْ بَرَفَعْلَى مَقْدَرًا بَاشَدَ كَه لَا يَلْبَثُونَ**
بر او دلیل می کند، یعنی **لَا يَلْبَثُونَ بَعْدَكَ إِلَّا قَلِيلًا** حتی بیهلکوا هلاک من کذبوا

۲. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: «نصیحت» ندارد.

۱. آط، آب، آن، آج، لب: ذی الخلیفه.

۴. آط، آب، آن، آج، لب: علم

۳. قم: نوذد.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: رفت.

۵. همه نسخه بدلها: ابوالقاسم.

۸. مل، آج، لب: برخواست.

۷. همه نسخه بدلها: باور داشت.

۱۰. آط، آج، لب: المراد.

۹. سوره توبه (۹) آیه ۸۱.

۱۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۶.

بالرسلِ وَ كَسَبْتِنَا فِيمَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا، همچنان که عادت و طریقت ماست، در پیغامبرانی که ما ایشان را پیش تو فرستادیم، چون اامت ایشان را تکذیب کردند^۲، ما ایشان را هلاک کردیم، با اینان نیز هم آن^۳ کنیم که با ایشان کردیم. و آن سنت و عادت آن بود که، تا پیغامبرشان در میان ایشان بودی عذاب نکردمانی ایشان را. چون پیغامبر از میان ایشان برون آمدی، ایشان را عذاب آمدی، یعنی که ایشان^۴ از عادت و سنت ما این شناخته اند، چرا اختیار آن می کنند که تو از میان ایشان بروی؛ نه^۵ عذاب بر ایشان فرود آید، چه ایشان و جز ایشان در حمایت تواند از عذاب. و ذلك قوله: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ^۶ - الایه.

وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا؛ و تو سنت ما را تحویل و تغییر و تبدیل نیابی، یعنی کس آن نتواند بگردانیدن^۷. و در نصب «سنة» کوفیان گفتند: بَنَزَّ الْخَافِضِ أَيْ كُسْتَةً مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا، وَرُبَّمَا قَالُوا بَعْدَ الْخَافِضِ وَالْمُعْتَمِدُ مَا قَدَّمْنَا^۸.

قوله: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ، این^۹ امر است رسول را - علیه السلام - و اامت را به اقامت نماز از وقت دُلُوكِ آفتاب. و در «دُلُوكِ»، خلاف کردند؛ ابراهیم التخعی^{۱۰} و مقاتل^{۱۱} حیوان و ضحاک و سدی و یمان و ابن زید گفتند: «دلوك»، غروب باشد، فرو شدن آفتاب^{۱۲}. و بر این قول امر به نماز شام باشد، قال الشاعر^{۱۳}:

هَذَا مَقَامٌ قَدَمِي رِيَّاحٍ^{۱۴} عِدْوَةٌ أَحْسَى ذَلَكْتُ بَرَّاحٍ
«رَبَّاح»، اسم سائق الإبل و «بَرَّاح»، اسم للشَّمْسِ، علم مبنی علی الكسر، كقَطَامٍ وَحَذَامٍ وَرَقَاشٍ وَبُرُوى «بَرَّاحٍ» بكسر الهاء جمع راحَة، یعنی أَنَّ الناظر يرفع كَفَّهُ عَلَى حَاجِبِهِ^{۱۵} من شعاعها لينظر ما بقى الي^{۱۶} غروبها، ويقال: ذَلَكْتُ التَّجْمُ إِذَا غَاب. قَالَ ذُو الرِّمَّةِ:

۲۰

- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. آب، آرز پیش از تو. | ۲. آرز: گردن/ کردند. |
| ۳. قم: این؛ آب، آرز همان. | ۴. مل، آرز + را. |
| ۵. قم: نا. | ۶. سوره انفال (۸) آیه ۳۳. |
| ۷. قم: کسی آن را بتواند گردانیدن. | ۸. قم: این جا. |
| ۹. مل، آج، لب: النجمی. | ۱۰. همه نسخه بدلها: مقاتل بن. |
| ۱۱. آرز افتات. | ۱۲. آرز + شعر. |
| ۱۳. آرز، آج، لب: رباح. | ۱۴. آط، آب، آج، لب: عدوة؛ آرز: عدوة. |
| ۱۵. آط، آب، آرز، آج: حاجیه. | ۱۶. آرز من. |

مَصَابِيحُ لَيْسَتْ^۱ بِاللَّوَاتِي تَقُودُهَا^۲ نُجُومٌ وَلَا بِالْأَفِلَاتِ الدَّوِ [إِلَيْكَ

و دلیل این تأویل، حدیث عبدالله مسعود است که او گفت: کان - علیه السلام - اذا غرب حاجبُ الشمسِ صَلَّى المغربَ و افطران كان صائماً. چون ابرو^۳ آفتاب فرو شدی، رسول - علیه السلام - نماز شام [۱۴۲-پ] کردی و اگر روزه داشتی، روزه بگشادی و سوگند خورد که این ساعت وقت این نماز است، و هی اَلَّتِي قَالَ اللهُ تَعَالَى: **اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ**. و عبدالله عباس و عبدالله عمر و جابر عبدالله انصاری و ابوالعالیه و عطا و قتاده و مجاهد و حسن و مقاتل و عبید بن عمیر گفتند: دلوکها، زوالها. و این روایت باقر و صادق است - علیه السلام - و دلیل این تأویل حدیث ابومسعود عقبه بن عمرو^۴ است که او گفت، رسول - علیه السلام - گفت: **اتَانِي جَبْرِيلُ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ حِينَ زَالَتْ فَصَلِّ بِي الظُّهْرَ**؛ گفت: جبریل به من آمد در وقت دُلُوكِ آفتاب چون زوال بوده بود^۵ و در پیش ایستاد^۶ نماز پیشین بکرد و من در پی او. و ابو بزره گفت: چون زوال آفتاب بودی، رسول - علیه السلام - نماز پیشین بکردی و این آیت برخواند: **اقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ**. جابر^۷ عبدالله انصاری گفت: رسول را - علیه السلام - به دعوت خواندم با جماعتی صحابه. چون طعام بخوردند وقت زوال بود، رسول - علیه السلام - از سرای^۸ بیرون آمد و گفت: **اُخْرَجُوا فَهَذَا حِينَ دَلَّكَتِ الشَّمْسُ**؛ که این آن وقت است که آفتاب به زوال رسید. و این قول اولیتر است برای آن که جامع است نماز فرایض را جمله، برای آن که چون دُلُوكِ را بر زوال تفسیر دهند، نماز پیشین و دیگر درآشود، و قوله: **[إِلَى] عَسَقِ اللَّيْلِ**، نماز شام و خفتن در او شود. **وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ**، نماز بامداد باشد. پس آیت هر پنج نماز را مستغرق بود. و دلیل دیگر بر صحت این قول آن است که: جبریل - علیه السلام - چون رسول را نماز آموخت، ابتدا به نماز پیشین کرد، چنان که ابوهریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: جبریل به من آمد، آنکه که زوال آفتاب

۱. آط، آب، آج: لیت، آزه لب: لشت.

۲. آط، آب، آن آج، لب: بقودها.

۳. قم: برو / ابرو.

۴. آج، لب: ابوسعید عقبه بن عمر.

۵. آن: شده بود.

۶. آن: استاده.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مل: جابربن.

۸. مل، آج، لب: سرا.

۹. همه نسخه بدلها: دراو.

- بود و نماز پیشین بکرد و من در پی او . برفت چون سایه هر چیز همچند آن شد، باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او . چون آفتاب فرو شد باز آمد و نماز شام بکرد و من در پی او . چون شفق^۱ فرو شد باز آمد و نماز خفتن بکرد و من در پی او . چون صبح برآمد و نماز بامداد بکرد و من در پی او . آنکه روز دیگر آمد، آنکه^۲ سایه هر چیز^۳ همچندان بود و نماز پیشین^۴ کرد و من در پی او، و چون سایه دوچندان شد باز آمد و نماز دیگر کرد و من در پی او . و چون آفتاب فرو شد نماز شام کرد و چون دو دانگ^۵ از شب برفت باز آمد و نماز خفتن کرد . و چون روز روشن شد دگر روز باز آمد و نماز بامداد کرد و گفت: ای محمد^۶! نماز پیغامبران است که از پیش تو^۷ بودند. آنکه گفت: «مَا بَيْنَ هَاتَيْنِ الصَّلَاتَيْنِ وَقْتُ»؛ از میان این وقت تا آن وقت، وقت است؛ یعنی روز اول نمازها به اول وقت کرد، و روز دوم به آخر وقت نماز کرد^۸ تا بدانند که اول کدام است و آخر کدام، و از میان اول و^۹ آخر نماز توان کردن، و مانند این خبر به روایت جابر عبدالله انصاری آمد و به روایت عبدالله عباس؛ جز که در روایت جابر آمد که: صَلَّى بِي جَبْرِئِيلُ وَأَنَا خَلْفُهُ وَالنَّاسُ خَلْفِي؛ جبریل نماز کرد و من در پی او و مردم در پی من، و باقی حدیث بر آن سیاق است که گفتیم: إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ؛ قِيلَ: غَسَقَ اللَّيْلِ ظِلَامُهُ، وَقِيلَ: أَوَّلُ ظِلَامِهِ. عبدالله عباس گفت: ۱۵ بَدَا اللَّيْلُ. قتاده گفت: صَلَاةُ الْمَغْرِبِ. مجاهد گفت: غُرُوبُ الشَّمْسِ. ابو عُبَيْدَةَ گفت: سَوَادُهُ. قَالَ ابْنُ قَيْسِ الرُّقَيَاتِ ۱.

إِنَّ هَذَا اللَّيْلَ قَدْ غَسَقَا وَأَشْتَكَبَتْ أَلْهَمٌ وَالْأَرْفَا

وَوَغَسَقَ اللَّيْلُ، يَغْفِقُ غُسُوقًا ۱۰ إِذَا أَنْظَلَمَ. وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ، أَي قِرَاءَةَ الْفَجْرِ؛ يَعْنِي

- ۲۰ صَلَاةَ الْغَدَاةِ. بَكُفْتِيمَ ۱۱: نِمَازِ شَامٍ وَخَفْتَنِ دَاخِلٌ اسْتِ دَرِغَسَقِ اللَّيْلِ [۱۴۳-ر] وَمِرَادُ بِهِ قُرْءَانَ الْفَجْرِ، نِمَازِ بَامِدَادِ اسْتِ. وَكِنَايَةُ كَرْدِ اَزْ اَوْبِهِ قُرْءَانَ، وَمِرَادُ قِرَاءَتِ ۱۲، چِه قِرَاءَتِ، اَزْ جَمَلَةُ اَرْكَانِ اَوْ رَكْنِي اسْتِ. وَدَرِ نَصَبِ اَوْ دُو وَجِهِ كُفْتِنْدِ: يَكِي اَنْ كِه

۱. قم + آفتاب. ۲. همه نسخه بدلها + که.

۳. همه نسخه بدلها + هر چیزی. ۴. قم، مل: دیگر.

۵. قم، آرز: دانگ. ۶. همه نسخه بدلها + این.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پیش از تو. ۸. قم: تا.

۹. آط، آج، لب: الزومان. ۱۰. آب، آرز: غسقا.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + که. ۱۲. مل + است.

عطف است بر صلوات، ای اقم قرآن^۱ الفجر. و دیگر بر اغراء، ای؛ علیک بصلاة الفجر، ای الزمها ولا تقصر^۲ فیها، إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً؛ که نماز بامداد نمازی مشهود^۳ است. یعنی فریشتگان شب و روز حاضر باشند به او برای^۴ آن که وقت نزول اینان باشد و صعود ایشان^۵. فریشتگان شب در آخر دیوان عملش بنویسند، و فریشتگان روز در اول دیوان، اگر به اول وقت کند. و^۶ این دلیل است بر آن که تغلیس نماز بامداد مستحب است؛ چنان که مذهب ماست؛ و در آیت دلیل است بر آن که وجوب نماز به اول وقت تعلق دارد، چنان که مذهب ماست و مذهب شافعی و بیشتر فقها خلافاً لأهل العراق. و ابوسلمه روایت کرد از ابوهزیره که، رسول -صلی الله علیه و علی آله^۷ - گفت: نماز جماعت را تفضیل داده اند بر نماز تنها به بیست و پنج نماز و نماز بامداد را فریشتگان شب و روز حاضر آیند، اگر خواهی بخوانی: إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ، «مِن» تبعوض راست از شب، یعنی در بعضی از شب بیدار شو، بِاللَّيْلِ. مفسران گفتند: «تَهَجَّد» بیداری باشد پس از خواب، یقال: هَجَّجَ إِذَا نَامَ وَتَهَجَّجَ إِذَا سَهَرَ، وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ اللُّغَةِ: تَهَجَّجَ إِذَا نَامَ وَ إِذَا سَهَرَ، وَ هُوَ مِنَ الْأَضْدَادِ. یکی از جمله انصاریان گفت: مِن یا رسول -علیه السلام- بودم در سفری، شب در آمد. گفتم، بنگرم تا رسول نماز چگونه می کند، گفت: رسول -علیه السلام- بخفت، چون بیدار شد. سرشوی آسمان کرد و پنج^۸ آیت از آخر آل عمران بخواند^۹. إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - الی قوله: إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ^{۱۰}. آنکه مسواک برگرفت و کار بست، آنکه قریب آب برگرفت و وضوی نماز باز کرد و نماز کرد - ما شاء الله، آنکه بخفت؛ آنکه برخاست^{۱۱}، همچنان کرد که اول کرده بود.

۱. آب، آرز: قراءت.

۲. آج، لب: تقصیر.

۳. اساس، آج، لب: مشهور. با توجه به معنی عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۴. مل: تا و رای آن که.

۵. آج، لب + باشد.

۶. قم + او.

۷. قم، اط، آج، لب: علیه السلام؛ آب، آرز: علیه الصلوة والسلام.

۸. اساس: چهار با توجه به نسخه آب و اشاره مجتد نسخه اساس در دو صفحه بعد، تصحیح شد.

۹. مل: بخواند.

۱۰. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴.

۱۱. مل: و پس برخاست؛ آب، لب: خواست.

- بدان که: نماز شب از جمله سنتهای مؤکد است، و رسول -صلی الله علیه و علی آله- در وصیتش امیرالمؤمنین^۱ را می گوید: **يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ؛** بر توباد که نماز شب کنی، و تکرار کرد سه بار برای تاکید. و رسول -علیه السلام- گفت: **مَنْ كَثُرَ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ،** گفت: هر که را نماز بسیار بوده به شب، به روز رُویش نکو باشد. و همچونین^۲ گفت ۵ -علیه السلام: **بَشِّرِ الْمَشَائِينَ إِلَى الْمَسَاجِدِ فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ بِالنُّورِ التَّامِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛** مژده ده روندگان را به مسجدها در تاریکی شب به نور تمام روز قیامت.
- و وقت نماز شب آنکه بود که شب به نیمه رسد در نصف آخر مستحب آن است که برخیزد و بر جامه خواب بنشیند تا ساکن شود و دعای مخصوص که هست بخواند من قوله: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنَا رُوحِي لِأَعْبُدَهُ وَأَحْمَدُهُ-** تا به آخر. آنکه مسواک بر ۱۰ گیرد و کار بندد، آنکه به میان سرای آید و در اطراف آسمان نگیرد و بگوید: **إِلَهِي غَارَبَتِ النُّجُومُ وَ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ-** تا به آخر دعا چنان که در کتب عبادات مسطور است. آنکه پنج آیت^۳ آخر آل عمران بخواند: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ -** الی قوله: **إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ^۴** آنکه برخیزد و وضوی نماز باز کند به شرایط خود. آنکه به نماز گاه آید و روی به قبله آرد و ۱۵ بگوید: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ إِلَيْهِ وَ أُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ [يَدَي] حَوَائِجِي لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ-** الی آخر الدعاء: آنکه به هفت تکبیر نماز ببندد^۵ و: **وَجَّهْتُ^۶ الْحَمْدُ^۷** بخواند، و: **الْحَمْدُ لِلَّهِ^۸** بخواند و: **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ^۹** و در^{۱۰} دوم **الْحَمْدُ^{۱۱}** و: **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ^{۱۲}**، و میان هر دو رکعت دعای هست مخصوص، اگر داند بخواند [۱۴۳-پ] و آنکه شش رکعت نماز دیگر بکند به آنچه خواهد و داند. و ۲۰ مستحب آن است که سورت‌های دراز خواند در او، چون سوره «الانعام» و «الکهف» و

۱. آط، آب، آن، آج، لب، علی؛ مل: علی بن ابی طالب. ۲. قم. کثرت.

۳. همة نسخه بدلها: همچنین.

۴. آط، آب: غادت.

۵. مل: آنگاه این آیت‌های.

۶. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴.

۷. اساس: ندارد؛ از قم (افزوده شد).

۸. قم: بیوندد؛ آط، آب، آن، آج، لب: بندد.

۹. اشاره است به سوره انعام (۶) آیه ۷۹.

۱۰. اشاره است به سوره فاتحة الكتاب (۱).

۱۱. سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱.

۱۲. همة نسخه بدلها، بجز قم و مل + رکعت.

۱۳. سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

«الانبياء» و مانند این. اگر داند و وقت دارد آنگه دو رکعت نماز شفع کند^۱، رکعت اول به «الحمد» و «سورة الملك» و دوم به «الحمد» و: هَلْ أَنِي عَلَى الْإِنْسَانِ^۲، و اگر وقت ندارد بر معوذتین اختصار کند، آنگه فصل کند میان شفع و وتر به سلام و دعای هست مخصوص بخواند آنگه نماز و ترکند. یک رکعت به آنچه خواهد از قرآن. آنگه دعای وتر بخواند و اگر دعا معین نداند، آنچه داند بخواند و خیر خود را و مسلمانان را از خدای بخواند^۳ و مستحب است که چهل مؤمن را نام بگوید یا بیشتر و از خدای بخواند. آنگه رکوع کند و چون سر بردارد از رکوع دعای مخصوص بخواند و نماز تمام کند. اگر صبح اول برآمده باشد رکعتی الفجر بکند و الا تسبیح و تهلیل می کند تا صبح برآمدن. چون صبح دوم برآید نماز بامداد کند فریضه، فهذا معنی قوله: فَتَهَجَّدُ بِهِ وَقَوْلُهُ: نَافِلَةٌ لَكَ. عبدالله عباس گفت: خاصة لك. مقاتل حیان گفت: كرامَةٌ وَعَطِيَّةٌ لَكَ. و به روایتی دیگر^۴ عبدالله عباس گفت: فریضة لك و گفت: نماز شب بر رسول - علیه السلام - واجب بود و بر دیگران سنت. و این قول اصحاب ظاهر است و اصحاب اخبار^۵. بعضی دیگر گفتند: در اول شرع نماز شب بر رسول - علیه السلام - واجب بود. آنگه خدای تعالی تخفیف کرد از او، قتاده و فراء گفتند: تطوعاً لك و فضيلةً، و عامةً فقها بر این اند و اصل نافلة^۶ ای زیادت و غنیمت را برای آن نفل خواندند که این زیادت کرامتی بود که خدای تعالی داد این امت را. و آنان که گفتند: فریضه بود بر رسول، گفتند: معنی آن است که زیادة لك عَلَى الْفَرَائِضِ. عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ، ای رجاء أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ؛ امید آن را که خدای تعالی تو را به مقام محمود رساند. و مفسران گفتند: «لعل» و «عسى» از خدای واجب باشد. و ما آنچه تحقیق آن است گفتیم در چند جای از این کتاب و آن که این طمع و رجاء راجع نیست با خدای تعالی بل با مکلف تا مغری نشود به قبیح^۷ به این امان^۸. و اما مقام محمود بیشتر اهل علم برآند که، مقام شفاعت است و آن مقامی است که يَغْبِطُهُ^۹

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل + در.

۲. سورة انسان (۷۶) آیه ۱.

۳. آج، لب: بخواند.

۴. آج، لب: اخبار.

۵. همه نسخه بدلها + زیادت بود من قوله تعالی: وَوَهَبْنَا لَهُ اسْحَقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً.

۶. آج: قبیح؛ لب: فتح.

۷. آج، آب، آزه، آج، لب: یغبط بها؛ مل: یغبط به.

۸. آج، آب، آزه، آج، لب: یغبط بها؛ مل: یغبط به.

۹. آج، آب، آزه، آج، لب: یغبط بها؛ مل: یغبط به.

بِهِ الْأُولُونَ وَالْآخِرُونَ، او را بر آن مقام تماثلاً کنند اولینان و آخرینان. عبدالله مسعود را پرسیدند از این، گفت: مقام خلت است. حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ را پرسیدند که: مقام محمود چیست؟ گفت: فردای قیامت خلائق را در صعیدی بدارند. هر کس سخن نیارد گفتن، اول کسی که او را بخوانند رسول ما باشد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - چون او را بخوانند او گوید: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ وَعَبْدُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْكَ وَبِكَ وَلَكَ وَالْبَيْتُ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ. فذلک قوله: عَمْسَى أَنْ يُتَعَنَّكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا.

- قتاده روایت کرد^۱ از انس مالک از رسول - علیه السلام - که او گفت: روز قیامت مؤمنان گناهکار مجتمع شوند. خدای تعالی ایشان را الهام دهد تا گویند: ۱۰ بیایی تا شفیع انگیزیم به خدای تعالی، تا باشد که ما را از این مقام برهاند. آنکه بیایند، بنزدیک آدم آیند^۲ و گویند: یا آدم صُفِی! تو بنده ای که خدای تعالی تو را برگزید و به دست قدرت خود^۳ بیافرید و فریشتگان را پیش توبه سجده^۴ آورد و تو را نامها پیاموخت، اگر شفاعت کنی خدای را برای ما. آدم گوید: لستُ هناك^۵؛ من این پایه ندارم، مرا خود خطیشتی هست که از آن شرم می دارم. از آن جا بیایند به^۶ نوح آیند. گویند ای نوح! تو اول پیغامبری که خدای تعالی او^۷ را به کافه خلقان فرستاد، اگر شفاعت کنی ما را گوید: من این پایه ندارم، به ابراهیم روی^۸. بنزدیک ابراهیم خلیل آیند، و گویند: ما را شفیع باش بنزدیک خدای تعالی، گوید: لستُ هناك؛ من این قوت^۹ ندارم، به موسی روی^{۱۰}. بیایند به موسی آیند، او نیز جواب دهد^{۱۱} همچونین [۱۴۴-ر] به عیسی آیند او گوید: این پایه^{۱۲} کس را نباشد مگر محمد را، که او سید اولین و آخرین است. ایشان پیش^{۱۳} من آیند و پیش من صف کشند و مرا گویند: ای سید اولین و آخرین! ما را شفیع باش بنزدیک خدای که آن پایه که تو

۱. قم: کند. ۲. همه نسخه بدلها: ندارند.

۳. آج، لب: خود. ۴. آط، آب، آن آج، لب: به سجود.

۵. آط، آب، آن آج، لب + بیتم. ۶. آط، آب، آن آج، لب: بر.

۷. آط، آب، مل، آن آج، لب: روید. ۸. آط، آب، مل، آن آج، لب: روید.

۹. قم: پایه. ۱۰. آط، آب، آن آج، لب + که به عیسی روید.

۱۱. مل: پایه و منزلت. ۱۲. قم: به نزد.

راست امروز کس را نیست. گفت: من برخیزم و ایشان دو صف کشیده پیش من و من در میان ایشان بروم و پیش خودای روم و دستوری خواهم، چون دستوری یابم به روی درآیم پیش خدای- عز و جل. حق تعالی گوید: سر بردار و بخواه تا چه می خواهی تا بدهند تورا. و شفاعت کن تا ببخشند. من سر بردارم و خدای را بستایم به تحمیدی که مرا آموخت. آنکه شفاعت کنم چندانی که مرا حد برزده باشند به من بخشند باز دگر باره مراجعت کنم و پیش خدای تعالی به روی درآیم. خدای تعالی گوید: سر بردار و بگو تا بشنوند و بخواه تا ببخشند و شفاعت کن تا قبول کنند من دگر باره به شفاعت درآیم. از خدای تا به حدی شفاعت کنم و قبول افتد و من ایشان رابه بهشت فرستم، دگر باره به روی درآیم و شفاعت خواهم گویند: سر بردار و بخواه، بخواهم، جهانی دیگر را به من بخشند. بار چهارم گویم: بار خدایا! جماعتی مانده اند که ایشان را قرآن محبوس بکرده است. یعنی به حکم قرآن محبوس اند. به حق چندانی شفاعت می کنم تا هر کس را که گوینده «لا اله الا الله» باشد و در دل او مقدار جوی ایمان بوده باشد بخواهم و به من بخشند، تا چندانی شفاعت کنم که در دوزخ جز کافری^۱ محض نماند.

۱۵ یزید بن صُهَیبُ الْفَقِیْرُ گفت: من مردی برنا بودم و بر رای خوارج بودم که «فاسق» را کافر گویند، برخاستم با جماعتی بسیار به حج رفتیم. چون به مدینه رسول آمدیم^۲، جابر عبدالله انصاری را دیدم پشت به ستونی باز داده و ذکر دوزخیان می کرد. من از سر جوانی گفتم: یا صاحب رسول الله این چه حدیث است که تو می گوی و خدای تعالی می گوید: رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ^۳ و می گوید. كَلِمًا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أَعْبُدُوا فِيهَا^۴...، مرا گفت: ای جوان تو قرآن دانی؟ گفتم: آری. گفت: مقام محمود خوانده هستی^۵. رسول را علیه السلام فی قوله تعالی: عَسَى أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَخْمُودًا، گفتم: آری آن چه مقام است؟ گفت: آن مقامی است که خدای تعالی او را آن جا بدارد و به شفاعت او خلایقی^۶ را از دوزخ بیارد. آنکه در این حدیث گرفت و آنچه از رسول

۱. همه نسخه بدلها: بجز قم: کافر.

۲. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۹۲.

۳. آط، آب، آن، آج، لب: خوانده هستی؛ مل: خوانده ای.

۴. آط، آب، آن، آج، لب: خلقی.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: درآیدم؛ مل: آمدم.

۶. سورة سجده (۳۲) آیه ۲۰.

- شنیده بود تا به آن جا رسید که صراط چگونه بر دوزخ نهند و خلقتان چگونه بر او گذر کنند؟ آنکه گفت: رسول - علیه السلام - گفت: گروهی را از دوزخ بیارند پس از آن که سوخته شده باشند و سیاه گشته چون چوب آبنوس و ایشان را به جوی از جویهای بهشت برند و بشویند از آن جا برآیند به مانند کاغذ به سپیدی^۱، ما از پر او بیامدیم و گفتیم: همانا این پیر دروغ می گوید بر رسول^۲ روزکی چند در مدینه مقام کردیم، و بایی در ما افتاد که از ما جز یک مرد از مدینه بیرون نیامد باقی بمردند.
- زهری روایت کرد از زین العابدین علی بن الحسین از پدرش از جدش از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که او گفت: چون روز قیامت باشد، خدای تعالی فرماید تا زمین را بکشند همچنان که ادیم، تا هیچ آدمی را بیش از آن جای نباشد که قدم بر او نهد^۳ اول کس که او را بخوانند من باشم و جبریل بر راست عرش^۴ باشد. من گویم: بار خدایا! این خبر داد مرا که تو اورا فرستادی بر من به پیغام. خدای تعالی گوید: راست گفت، من فرستادم او را. آنکه به شفاعت درایم، گویم: بار خدایا! بندگان تواند و تو را پرستیده اند در اطراف زمین، مرا اجابت کنند، آن مقام محمود است.
- ابوالزعراء روایت کند از عبدالله سلام که او گفت: اول شفیع^۵ روز قیامت ۱۵ روح القدس باشد. جبریل پس ابراهیم پس موسی و عیسی، پس پیغامبر شما برخیزد و شفاعت کند و کس را آن شفاعت نباشد که او را، آن مقام محمود است.
- قتاده گفت: از آنس مالک که، رسول - علیه السلام - گفت: [۱۴۴-پ] فردا قیامت براق را پیش من آرند، گویند: به آن خدای که تو را به حق به خلقتان^۶ فرستاد^۷ که بر من ننشینی تا ضمان شفاعت نکنی مرا، و روایاتی^۸ دگر آن است که: مراد به ۲۰ مقام محمود، مقام رسول است بر عرش یا بر کرسی.
- عبدالله عمر روایت کرد که رسول - علیه السلام - این آیت بر خواند آنکه گفت:

۱. آط، آب، آج، لب: کاغذ سفیدی؛ از: کاغذ سفید. ۲. همه نسخه بدلها: دروغ می گوید بر رسول.

۳. آط، آب، آن، آج، لب: پای بر زمین نهد. ۴. آط، آب، آن، آج، لب: اول کس را که.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: من. ۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ابوالزعری.

۷. آن، آج، لب: شفیع. ۸. آط، آب، آج، لب: خلق.

۹. آط، آب، آن، آج، لب: فرستاده است. ۱۰. آب، آن، روایتی.

خدای تعالی مرا چندانی نزدیک گرداند تا مرا بر عرش نشاند. و لفظ دیگر تا مرا بر سریر نشاند.

ابو وایل^۱ روایت کرد از عبدالله مسعود که، رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی ابراهیم را خلیل گرفت و صاحب شمار یعنی مرا، او خلیل خدای است و گرامی ترین خلقان بر خدای، آنکه بر خواند: عَسَىٰ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا؛ گفت تا مرا بر عرش نشاند. سیف السدوسی روایت کرد از عبدالله سلام، که او گفت: روز قیامت کرسی^۲ بیارند^۳ و در پیش عرش بنهند و پیغامبر شما بر آن جا بنشیند. ولیث، از مجاهد، حدیث عرش روایت کرد و از این امتناعی نیست؛ چه عرش خدای را - جلّ جلاله - نه جای نشست است.

۱۰ وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ، عامّة قراء «مُدخل» و «مُخرج» خواندند به ضم هر دو «میم» به معنی ادخال و اخراج. و حسن بصری مُدخِل و مُخرج خواند، به معنی الموضع^۴؛ و مفسران در تأویلش خلاف کردند. عبدالله عباس و حسن و قتاده گفتند: اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ؛ بار خدایا! مرا در جای صدق بر؛ یعنی مدینه و از جای صدق برون بر، یعنی مکه؛ و مُفْعَل هم مصدر باشد، هم موضع باشد، هم مفعول باشد. و آیت گفتند، آنکه آمد که رسول را - علیه السلام - هجرت فرمودند.

ابو حمزة الثمالی روایت کرد از صادق جعفر بن محمد - علیهما السلام - از پدرانش از رسول - علیه السلام - که: رسول - علیه السلام - این آنکه گفت که در غار شد از مکه بیرون آمده^۵. پس مراد به مدخل، غار است، و به مخرج مکه. و گفتند: مُدْخَلَ صِدْقٍ، مدینه است، و مُخْرَجَ صِدْقٍ غار است.

ضحاک گفت: اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ، گفت: مرا از مکه بیرون آر، و اَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ؛ و مرا باز مکه^۶ بر. در اول ایمن و در دوم ظافر^۷. عطیه^۸ گفت، از

۱. آب، آز، ابو وایل.

۲. کرسی را.

۳. مل: سازند.

۴. آرز، وضع.

۵. قم + بود.

۶. آرز، آج، نب: ندارد.

۷. قم، مل: با مکه؛ آط، آب: باز با مکه؛ آرز، باز به مکه؛ آج، نب: باز در مکه.

۸. آرز، ظاهر.

۹. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: عطا.

عبدالله عباس: اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقِي فِي الْقَبْرِ، مراد آن است که مرا در گور بتر، و آن جای صدق است، و مرا از گور بیرون آر به قیامت به محشر، و آن جای صدق است.

- مجاهد گفت: اَدْخِلْنِي فِي امْرِكِ الَّذِي ارْسَلْتَنِي بِهِ؛ مرا در آن کار بتر که مرا برای آن فرستادی از ادای شریعت و تبلیغ رسالت، و مرا از عهده تکلیف و تبعیت ۵ گذارد آن^۱ بیرون آر، در هر دو جای^۲ با صدق.
- کلبی گفت: این آنگه گفت که از تبوک باز گشت. گفت مرا در مدینه بر، و از مدینه بیرون آر و با مکه برفتح برآورده برای^۳ من. عطا گفت: اَدْخِلْنِي فِي طَاعَتِكَ؛ مرا در طاعت خود بر به صدق و اخلاص و از عهده آن بیرون آر چون گذارده باشم بی تقصیر^۴. قتاده گفت از حسن: اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقِي؛ مرا به بهشت بر، و اَخْرِجْنِي ۱۰ مُخْرَجَ صِدْقِي؛ مرا از مکه به مدینه بر تا دُعا جامع^۵ باشد دنیا و آخرت را. بعضی دیگر گفتند، معنی آن است که: هر کار که مرا در او خواهی بردن به صدق^۶ در بتر و^۷ به صدق بیرون آر، و مرا از آنان مکن که بدخل بوجه و بخرج بوجه؛ که بروی در شود و بروی بیرون آید، فَاِنَّ ذَا الْوَجْهِينَ لَا يَكُونُ اَمِيْنًا عِنْدَ اللّٰهِ، که دوروی بنزدیک خدای امین نباشد، وَاَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا؛ و مرا از نزدیک تو^۸ سلطانی و ۱۵ حاجتی کن منصور. مجاهد گفت: سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا، ای حجة بینه. حسن گفت: مُلْكًا قَوِيًّا؛ ملکی قوی که مرا به آن نصرت کنی بر آنان که با من دشمنی کنند^۹ و عزای ظاهر که دین توبه آن راست دارم. خدای تعالی او را به این دعا ملک پارس و روم وعده داد. قتاده گفت: رسول - عليه السلام - دانست که او را بر آن کار قوت نباشد الا ۲۰ به سلطانی^{۱۰} از قبل خدای تعالی، از خدای سلطانی خواست. منصور قوی مؤید من قبل الله. برای کتاب خدای و اقامت حدود او، و این سلطان، رحمتی باشد از خدای تعالی که اگر نه آن رحمت بودی بهری بر بهری غارت کردند، [۱۴۵-ر] و قوی

۲. همه نسخه بدلهای: حال.

۱. آب، مل، آن، آج، لب: گذاردن.

۴. آج، لب: بی تقدیر.

۳. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل: برابر.

۶. قم: درو. آط، آب، آن، آج، لب: به صدق بر.

۵. مل: خاضع.

۸. مل: خود.

۷. همه نسخه بدلهای بجز قم: ازو.

۱۰. قم: سلطان.

۹. آج، لب: بر من دشمنی کردند.

ضعیف را بخوردی. بعضی دیگر گفتند: فتح مکه خواست^۱. کلبی گفت: مراد به این، سلطان نصیر، عتاب^۲ بن اُسَید بن ابی العیص بن اُمیّه است که رسول- علیه السلام- او را بر مکه عامل کرد و گفت: برو که من تو را عامل کردم علی اهل الله؛ یعنی اهل حرم خدای. و او مردی سخت بود بر فاسقان، ولین بر مؤمنان. او گفت: والله که اگر کسی از نماز جماعت باز ایستد گردنش بزنم، که تخلف نکند از نماز جماعت الا^۳ منافقی. اهل مکه گفتند: بر اهل خدای عامل کرده ای^۴ عتاب^۲ بن اُسَید را و او اعرابی جلف جافی^۵ است.

رسول- علیه السلام- گفت: من در خواب دیدم که عتاب^۲ بن اُسَید به در بهشت فراز آمد و در بجنبانید، جنبانیدنی سخت. در بگشادند و او در رفت خدای به او اسلام را نصرت کرد و او مسلمانان را نصرت کرد بر کافران پس «سلطان نصیر» آن است. ۱۰
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ، ای جاء القرآن و ذهب الشیطان. زهق، ای بظل و هلك، این قول قتاده است. سُدی گفت: حق، اسلام است، و باطل شرک. و گفتند: حق، دین^۶ خداست، و باطل اصنام و اوثان. ابن جریج گفت: حق، جهاد است و قتال. **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**؛ که باطل، مادام زاهق بوده است و هو من قولهم: زَهَقَتْ نَفْسُهُ إِذَا خَرَجَتْ، و زَهَقَ السَّهْمُ إِذَا جَاوَزَ الْغَرَضَ؛ چون تیر از نشانه بگذرد و ضایع شود. ۱۵

عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفتند: چون رسول- علیه السلام- مکه بگشاد، پیرامن کعبه سیصد و شست بُت نهاده بودند و هر قومی روی به صنم خود کرده. رسول- علیه السلام- بر آن بتان می گردید و چوبکی^۷ در دست داشت. آهنی در سر آن زده و در چشم و روی و پهلوی آن بتان می زد و می خواند: **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**، به هربت که بگذشت^۸ به روی درآمد. مشرکان با یکدیگر می گفتند به سر: سخت ساحر است این محمد!
وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، آنکه خدای تعالی گفت: ما

۱. قم: است. ۲. همه نسخه بدلها بجز قم: غیاث.

۳. مل، آج، لب: کرد. ۴. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: عامی.

۵. مل: هم. ۶. مل: شفتکی.

۷. آط، آب، آق، آج، لب: + آن بت.

- فرو می فرستیم از قرآن آنچه او شفاست و رحمت مؤمنان را. و وجه تسمیت^۱ قرآن شفا سه معنی دارد؛ یکی آن که بردست آن کس که ظاهر شد دلیل نبوت و صدق او کرد تا مردم از حیرت^۲ ضلالت به او هدایت یافتند و خلاص، چون بیمار^۳ که از علت شفا یابد، و وجه دوم آن که در او بیان است و ادله^۴ واضحه که صاحب شک و شبهت چون در او نظر کند به علم رسد و علم، شک او زایل گرداند و چون قدیم^۵ - تعالی - شک و نفاق را به بیماری تشبیه کرد. فی قوله: **فِي قُلُوبِهِمْ قَرَضٌ**^۶، ای شک و نفاق، علوم و ادله را وصف کردن به شفا، من احسن الوصف و اوقع التشبیه باشد. و وجه سه ام آن که ممتنع نبود که مردم به او تبرک کنند و استشفا، و به او طلب شفا کنند، چه اخبار به این وارد است و از جمله نامهای فاتحه الکتاب یکی «سورة الشفا» است. و صادق - علیه السلام - گفت: هر که را بیماری باشد باید که ۱۰ بامداد چون روی از نماز برگرداند، هفت^۷ بار الحمد بخواند و باز بر او دمد و اگر به نشود روز دیگر هفتاد^۸ بار بخواند، من ضامنم به شفا، الا که بیماری باشد که اجل او در آن باشد. رسول - علیه السلام - گفت: **الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ**.
- و رجاء الغنوی گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: **قَنْ لَمْ يَسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ فَلَا شِفَاةَ لَهُ**؛ هر که او به قرآن طلب شفا نکند خدای او را شفا مدهد. و **لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا**، و این قرآن کافران را نیفزاید^۹ جز زیانکاری، برای آن که به او انتفاع برنگیرند و در او اندیشه نکنند تا به او مهتدی شوند. همام گفت، از قتاده شنیدم که او گفت: هیچ کس نباشد که با قرآن مجالست کند و الا از نزدیک او با زیادتی یا نقصانی برخیزد، یعنی قرآن شفا و رحمت است مؤمنان را و خسار^۸ و تباب است ظالمان را و کافران را و این آیت برخواند.

قوله تعالى - عز وجل:

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا^۹، آیه ۸۳

۱. آط، آب، آن، آج، لب: تشبیه.

۲. آط، آب، آج، آج، آج، و

۳. آط، آب، آج، لب: بیماری.

۴. سوره بقره (۲) آیه ۱۱ و مانده (۵) آیه ۵۲.

۵. مل: یک بار

۶. آط، مل، آج: هفت.

۷. آط، آب، آن، نیفزاید.

۸. آط، آب، آن، آج، لب: خسارت.

۹. اساس: یئوساً، که با توجه به رسم الخط قرآن مجید تصحیح شد.

چون نعمت کنیم بر آدمی، برگردد و دور کند جانب خود چون به او رسد بدی، باشد نوید.

آیه ۸۴ **قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلِيهِ [۱۴۵-پ] قَرَّبْتُكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا؛**
بگو همه کس کار کند برخوی خود، خدای شما داناتر است به آن که او راه یافته تر است.

آیه ۸۵ **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا؛**
می پرسند تو را از روح، بگو که روح از فرمان خدای من است و ندادند^۱ شما را از علم مگر اندکی.

آیه ۸۶ **وَلَئِنْ سَأَلْتَنَا لَتَذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا؛**
اگر خواهیم ببریم آنچه^۲ وحی کردیم به تو، پس نیایی تو را به آن بر ما وکیلی.

آیه ۸۷ **إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا؛**
که فضل او بر تو بزرگ بوده است. مگر بخشایشی از خدای تو

آیه ۸۸ **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ**
وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛ بگو اگر گرد آیند انسیان^۳ و جتیان^۴ بر آن که بیارند مانند این قرآن، نیارند مانند^۵ آن، و اگر باشد بهری بهری را پشت.

آیه ۸۹ **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا؛**
بگردانیدیم برای مردمان در این قرآن از هر مثلی، سرباز زدند^۶ بیشترین مردمان مگر کفران نعمت.

آیه ۹۰ **وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوتًا؛**
را، تا برآری^۷ برای ما از زمین چشمه ای. گفتند: باور نداریم تو

آیه ۹۱ **أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تُفَجِّرُهَا؛**
یا باشد تو را بستانی^۸ از درختان خرما و انگور. برانی^۹ جویها میان آن راندنی^{۱۰}.

۱- اط، آب، مل، آج، لب: ندادیم؛ قم: نه دادند. ۲- قم، اط، آب، آج، لب: به آنچه.

۳- قم، مل: آدمیان؛ اط، آب: آدمی. ۴- قم، مل: پریان؛ اط، آب، آج، لب: بهری.

۵- قم: به مانند.

۶- قم، مل: سرباز زدند / سرباز زدند با ادغام دو حرف همجنس در یکدیگر.

۷- قم: بهشتی.

۸- قم: روان کنی.

۹- قم: روان کردنی.

۱۰- قم: برآری.

آیه ۹۲ **أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كَيْفَ أَوْتَيْنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلاً؛** یا بیفگنی آسمان را چنان که گفتی بر ما پاره پاره یا بیاری خدای را و فریشتگان را گروه گروه.

آیه ۹۳ **أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ حَتَّى نُنزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا؛** یا باشد تورا خانه ای از زر، یا بر آسمان شوی^۱ و نگرویم^۲ از رفتن توتا فرو آری^۳ بر ما دفتری^۴ که ما خوانیم^۵، بگو: منزّه است خدای من، بودم^۶ إلا آدمی فرستاده^۷.

آیه ۹۴ **وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا؛** و چه باز داشت مردمان را از آن که ایمان آرند چون آمد به ایشان بیان، الا آن که گفتند: فرستاده است خدای آدمی پیغامبر؟

آیه ۹۵ **قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا؛** بگو اگر بودندی در زمین فریشتگانی که می رفتندی ساکن^۸، بفرستاده‌امی بر ایشان از آسمان فریشته ای پیغامبر.

آیه ۹۶ **قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛** بگو: بس خدای گواه میان من و میان ایشان، او به بندگانش دانا و بینا بوده است.

آیه ۹۷ **وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّمْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَبُكْمًا وَصُمًّا قَاوِيَهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا؛** هر که راه نماید خدای، او راه یافته است؛ و هر که را گمراه کند نیابی ایشان را یارانی [از فرود او]^۹، و برانگیزیم ایشان را روز قیامت بر رویه‌هایشان کوران و گنگان و کران، جای ایشان دوزخ بود، هر که فرومرد بیفزاییم آن را درفش^{۱۰}.

۱. قم: برشوی تو بر آسمان.

۲. قم: باور نداریم.

۳. قم: آب، آج، لب: فرود آری.

۴. قم: همج بودم من مگر.

۵. قم: پیغامبر.

۶. قم: ساکنان.

۷. قم: است.

۸. اساس: بهدی؛ که باتوجه به رسم الخط قرآن مجید تصحیح شد.

۹. اساس: از من؛ باتوجه به معنی آیه از آج، آورده شد.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم: آتش.

آیه ۹۸ ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا؛ آن جزای ایشان است به آن که کافر شدند به آیتهای ما، گفتند: چون باشیم ستخانها^۱ و پاره پاره^۲، ما را زنده کنند خلقی نو؟

آیه ۹۹ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَإِنِّي الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا؛ نمی دانند^۳ که خدای آن است که بیافرید آسمانها و زمین، تواناست بر آن که بیافریند مانند ایشان و کرد^۴ ایشان را وقتی که در آن شک نیست، منع کردند کافران الا کفران نعمت.

آیه ۱۰۰ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا؛ بگو اگر شما داری^۵ خزینها^۶ بخشایش خدای من، پس نفقه نکنی ترس درویشی^۷ را، و بوده است آدمی تنگ فرا گیرنده.

آیه ۱۰۱ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَنَسِيَ إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا؛ دادیم ما موسی را نه^۸ مُعْجَز^۹ روشن، پُرس از بنی اسرائیل چون آمد به ایشان، گفت او را فرعون: من می^{۱۰} پندارم تورا ای موسی جادوی رسیده.

آیه ۱۰۲ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَايِرَ [۱۴۶-ر] وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا؛ تودانی که نفرستاد این آیات مگر خدای آسمانها و زمین به بصیرتها و من گمان می برم تورا ای فرعون دیوانه ای ملعون.

آیه ۱۰۳ فَأَرَادَ أَنْ يَنْفِرَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَقَدْ جَمِعَهُ جَمِيعًا؛ خواست تا برانگیزد ایشان را از زمین مصر، غرق^{۱۱} کردیم او را و آنان که با او بودند جمله.

آیه ۱۰۴ وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جُنَابِكُمْ لَفِيضًا؛ گفتیم از پس او بنی اسرائیل^{۱۲} را: بنشین در زمین چون آید وعده^{۱۳} آخرت بیاریم شما را درهم پیخته!

۱. همه نسخه بدلها: استخوانها.

۲. آج، لب: پوسیده.

۳. آط، آب: نبینند؛ آج، لب: نه ببینید.

۴. آط، آب، آج، لب: کند.

۵. قم: ذرای.

۶. قم: خزانهای.

۷. آط، آب، آج، لب: فرونی.

۸. آط، آب، آج، لب: آیات.

۹. اساس: نمی؛ بانوجه به اصل عربی کلمه و نسخه بدلها تصحیح شد. ۱۰. آط، آب، مل، آج، لب: غرقه.

۱۱. آط، آب: فرزندان یعقوب؛ آج، لب: پسران یعقوب. ۱۲. آج، لب: درهم پیچیده.

- آیه ۱۰۵ **وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا**؛ و به حق فرستادیم آن را، و به حق فرود آمد، و نفرستادیم تو را مگر مرزده دهنده و ترساننده.
- آیه ۱۰۶ **وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا**؛ و قرآنی که پیرا گندیم آن را تا بخوانی بر مردمان بر نهادگی^۱ و فرو فرستادیم آن را فرستادنی.
- آیه ۱۰۷ **فَلْأَمْثُلُوا بِهِ أَوْلًا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْآذْقَانِ سُجَّدًا**؛ بگو ایمان آری به آن یا نیاری آنان که دادند ایشان را علم از پیش او چون بخوانند برایشان درآیند بر زنخها به سجده.
- آیه ۱۰۸ **وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا**؛ و گویند: منزّه است خدای ما [که]^۲ نوید خدای ما کرده خواهد بود.
- آیه ۱۰۹ **وَيَخِرُّونَ لِلْآذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا**؛ و در افتند به زنخها، می‌گیرند و بیفزاید ایشان را فروتنی.
- آیه ۱۱۰ **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْلَادَ الرَّحْمَنِ أَتَمًّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَاتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا**؛ بگو بخوانی خدای را یا رحمان را هر کدام که خوانی او را نامهای نکوتر است. آواز بر مدار به نمازت و پوشیده مدار آواز به آن و بجوی میان آن راهی.
- آیه ۱۱۱ **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الدُّنْيَا وَكَبِيرَةٌ كَبِيرًا**؛ و بگو: سپاس خدای را آن که نگرفت فرزندی و نبود او را انبازی در پادشاهی و نبود او را یاری از خواری و بزرگ دار او را بزرگ داشتنی.

قوله تعالی: **وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ - الآية**، حق تعالی در این آیه صفت کفران نعمت آدمی گفت، که چون ما نعمت کنیم بر آدمی از انواع نعمت: از تندرستی و روزی فراخ و کارروائی^۳ و کامربایی^۴ و نظام امور و اتساق احوال بظن

۱. قم: ناتی.

۲. اساس: اگر باشد؛ به قیاس بانسخه آج و معنی آیه، آورده شد.

۳. همه نسخه بدلها + بخوانی.

۴. مل: کارروایی.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: کامروایی؛ مل: کامرانی.

گیرد او را و بر گردد و اعراض کند وَتَأْبِجَانِيهِ؛ جانب خود از ما دور دارد ما را نخواند و از ما نخواهد و چون مستغنی شود، قیام به حق مارها کند. و «الثَّائِي»، «الْبُعْدُ» قراء در این کلمت^۱ خلاف کردند، ابو عمرو و عاصم و نافع و حمزه، فی بعض الروایات عنهم خواندند: «نای»، به فتح «نون» و اِمَالَهُ «الف» به «یا». و کِسَائِي و حمزه و خلف در سایر روایات از ایشان خواندند: «نای»^۲، به کسر «نون» و الف^۳ بر اِمَاله بر طریق اتباع کسره از پی کسره بردند، و باقی قراء خواندند: به فتح «نون» و «الف» علی التّفخیم؛ و این لغت اهل حجاز است. و ابو جعفر و ابن عامر خواندند: «وناء» به وزن «شاء»، آنگه آن را دو وجه باشد: یکی آن که، مقلوب نای بود چون: راء و رأی؛ دوم آن که: از نوء باشد و آن نهوض بود، یعنی مستقل^۴ شود به خود و نماید که من به جانب خود قیام خواهم کردن، و انشد الثُّبَرْدِيُّ^۵:

أَعْلَامٌ مُسَلَّلٌ رَأَى زُوبِيَا فَهُوَ يَهْدِي بِمَا رَأَى فِي الْمَنَامِ

اراد، رأی. این همه^۱ شاهد وجه اول است از قلب، و بعضی اهل لغت گفتند: ناء، إِذَا نَهَضَ وَإِذَا جَلَسَ، وَهُوَ مِنَ الْأَضْدَادِ، أَيْ جَلَسَ بِجَانِبِهِ^۲، یعنی به سر خود بنشیند. وَإِذَا قَسَهُ الشَّرُّ كَانَ يُوَسِّئًا^۳؛ و چون او را شری و آفتی و مضرّتی و بیماری و درویشی رسد، نومید شود، و آن علامت لوم باشد و دناءت^۴ نفس باشد که مردم در نعمت بطر باشد و در شدت جزوع و یؤوس^۵.

قُلْ، آنگه گفت: بگوای محمد اینان را که به این صفتند: كَلٌّ يَفْعَلُ عَلِيٌّ شَاكِلِيَهٗ؛ هر کس کار در خور^۱ خود کند بر عادت و جبلت^۲ او سجدت خود علی ما يُشَاكِلُهُ؛ چنان که با او ماند و در او برآزد^۳. ابن عباس گفت: عَلِيٌّ نَاجِيَتِيَهٗ، مجاهد گفت: عَلِيٌّ جِدِّيَهٗ، حسن و قتاده گفتند: عَلِيٌّ نَيْتِهٗ، ابن زید گفت: عَلِيٌّ دِينِهٗ، مقاتل

۱. آج، لب: کلیمه.

۲. آج، لب: بای.

۳. آج، لب + علی التّفخیم.

۴. آن آج، لب: مستقل.

۵. همه نسخه بدانها + عن ابی عبیده.

۶. همه نسخه بدانها، بجز مل: بیت.

۷. همه نسخه بدانها، بجز قم و مل: بجانب.

۸. اساس: یؤوس؛ که بانوجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۹. مل: کساه.

۱۰. مل: خورد.

۱۱. آط، آب، آن آج، لب: یؤوس.

۱۲. آط، آب، آن آج، لب: حالت.

۱۳. آط، آب، آن آج، لب: خورد.

گفت: علی جیلته، فراء گفت: علی طریفته، ابو عُبَیْدَه گفت: علی خلیفته، و این اقوال متقارب است و معنی آن که در پیش بگفتم.

قولی دگر گفتند، و آن آن است که: علی شاکله، ای علی اشتباهه، من قولهم:

اشکل علیه الأمر. بر قول اول، آن^۱ شکل باشد، و آن مثل است؛ و دوم^۲ از اشکال که

اشتباه است، و قولی اول [۱۴۶-پ] روشنتر است برای آن که مورد این مورد، آن مثل

است که گفتند: کُلُّ امرٍ یُشبهه فعله و کُلُّ رَجُلٍ وَضِيعته و کُلُّ اِنَاءٍ یترشح بما فیهِ.

قَرَبْتُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدَى سَبِیلاً؛ خدای شما عالمتر است به آن که بر راه راست

مستقیمتر و مهتدی تر است. و برای آن گفت عقیب آن آیت که: قُلْ کُلُّ یَعْمَلُ عَلٰی

سَکَلِیْتِهِ، تا نومید نشوند اگر در حال نعمت کفران و بظن کرده باشند، که خدای

نعمت باز نگیرد از ایشان؛ اگر چه ایشان مستحق هر عقوبت باشند؛ چه هر کس کار

در خور^۳ خود کند و آنچه به او لایق باشد. و قوله: سَبِیلاً، نصب او بر تمیز است.

قوله: وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ - الآیة، ای محمد! تو را از روح می پرسند، بگو که:

روح از^۴ فرمان خداست. عبدالله مسعود گفت: با رسول - علیه السلام - می رفتم در

مدینه، به جماعتی جهودان بگذشتیم، بعضی گفتند: از روح پُرسی او را، بعضی

دگر گفتند: پُرسی از او. عبدالله گفت: من از پَس او بودم^۵، وحی بر او فرود آمد، او

روی به جهودان کرد و این آیت برایشان خواند. ایشان گفتند: ما بگفتیم^۶ که نباید

پرسیدن^۷، آنکه گفتند: ما در توریت همچنین یافتیم که: روح از فرمان خداست.

عبدالله عباس گفت، جهودان رسول را گفتند: یا محمد! ما را خبر ده تا روح چه

باشد، و روح را در تن چگونه عذاب کنند؟ رسول - علیه السلام - جواب نداد، برای آن

که چیزی فرو نیامده بود در این معنی. جبریل - علیه السلام - آمد و این آیت آورد. و

روایت کرده اند که جماعتی جهودان گرد آمدند و قریش را گفتند: از محمد پُرسی

تا روح چه باشد؛ و از جماعتی که در اول زمان مفقود شدند، و از مردی که به شرق و

غرب زمین^۹ برسید؟ اگر از همه جواب دهد، پیغامبر است؛ و اگر از هیچ^{۱۰} جواب

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: از.

۲. همه نسخه بدلها: ویر.

۳. مل: در خورد.

۴. مل، آج، لب: در.

۵. مل: رسول الله.

۶. قم: بنزدیک رسول - علیه السلام - که.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم: نگفتیم.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: پرسید.

۹. آج، لب: جهان.

۱۰. آط، آب، آن آج، لب: همه؛ مل: بعضی.

ندهد پیغامبر نیست؛ و اگر از بعضی جواب دهد و از بعضی ندهد^۱ پیغامبر است. بیامدند و پرسیدند. خدای تعالی^۲ فرو فرستاد در باب مفقودان اول زمان: **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ**^۳ - الایه، و در باب آن مرد که به شرق و غرب زمین برسید، فرود آمد: **وَتَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ**^۴،... و در روح فرود آمد: **وَتَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ فِی الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**. ۵

مفسران خلاف کردند در آن که این روح چیست که ایشان پرسیدند: حسن و قتاده گفتند: جبریل است. علیه السلام. از امیرالمؤمنین^۵ - علیه السلام - روایت کردند در این آیت که او گفت: روح نام فرشته ای است که او را هفتاد هزار روی است، بر هر روی هفتاد هزار^۶ زبان است، به هر زبانی به هفتاد هزار لغت تسبیح می کند، از هر تسبیحی از تسبیحات او، خدای تعالی فرشته ای می آفریند که با فریشتگان می پرد تا به روز قیامت. عبدالله عباس گفت: روح، خلقی است از خلقان خدای تعالی، که خدای ایشان را بر صورت بنی آدم آفریده است^۷ و پای و سر و روی دارند؛ طعام و شراب خورند؛ فرشته نیستند. سعید جبیر گفت: خدای را هیچ خلقی نیست عظیمتر از روح جز عرش، و اگر خواهد تا هفت آسمان و هفت زمین فرو برد به یک لقمه^۸ تواند. به یک روی بر صورت فریشتگان است، و به یک روی بر صورت آدمیان. روز قیامت بر راست عرش بایستد و فریشتگان دیگر دون او؛ و او نزدیکتر فرشته ای است به^۹ خدای تعالی امروز؛ و جای او بنزدیک حجاب هفتم^{۱۰} است، و روز قیامت هم مقرّبت فرشته ای باشد و او از جمله آنان باشد که^{۱۱} شفاعت کند برای اهل توحید. اگر نه آنستی که میان او و میان فریشتگان حجابی هست از نور اهل آسمان از نور او سوخته شدند. بعضی دگر گفتند: این روح است که در آدمی مرکب است که قوام حیات به آن است که آدمی

۱. همه نسخه بدلها: نه.

۲. قم + آیت.

۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۹.

۴. سوره کهف (۱۸) آیه ۸۳.

۵. آط، آب، آن آج، لب + علی.

۶. آط، آب، آن آج، لب + دهان، در هر دهنی هفتاد هزار.

۷. اساس: آفریدست.

۸. آنز لقمه ای.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + نزدیک.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم: هفتم؛ مل: هفتاد دوم.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + روز قیامت.

با او زنده باشد و با فقد او زنده نماند. و بعضی دیگر گفتند: مراد به روح، قرآن است. و قوله: **مِنْ أَقْرَبِي**، برای آن گفت که ایشان گفتند خبریده ما را از این قرآن [۱۴۷-ر] که بر تو فرو می آید تا قدیم است یا مُحَدَّث؟ او گفت: **مِنْ أَقْرَبِي**؛ از فرمانِ خدای است؛ یعنی مُحَدَّث است و از فرمانِ خدای صادر است. بعضی دیگر گفتند: مراد عیسی است - علیه السلام - که ایشان را در او شبهت افتاد تا چگونه بی پدر پدید آمد، خدای گفت: بگو که از فرمان خدای پدید آمد و روح نامی است مشترک میان این چیزها. **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**، آنکه باز نمود که شما را که آدمیانی، از علم نصیب ندادند الا اندکی.

- قوله: **وَلَئِنْ سَأَلْتُمْ لَتَنْذِرُنَّ بِاللَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ**، آنکه گفت: اگر ما خواهیم این قرآن که بر تو وحی کرده ایم ببریم، آنکه تو بر ما به آن وکیلی نیابی که پایمردی و وکیل دری^۱ کند تو را. در این دو قول گفتند: یکی آن که، اگر ما خواهیم این شرع که بر تو فرستادیم ببریم آن را به طریقت نسخ، چنان که با پیغامبران دیگر کردیم. و قولی دیگر آن است که، اگر ما خواهیم این قرآن از میان شما برداریم و از دلهای مردمان، چنان که در خبر آمد از هشام بن عروه عن ابیه، عن عبدالله بن عمرو^۲، که: رسول - صلی الله علیه و علی آله - یک روز بیرون آمد و سربازان بسته بود از رنجی که ۱۵ می بود او را، و بر منبر شد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای کرد و صلوات داد بر محمد و آل محمد، آنکه گفت: این کتابها چیست که شما می نویسی؟ کتابی است جز کتاب خدای؟ نزدیک است که خدای تعالی خشم گیرد برای کتاب خود! هیچ ورقی رها نکند و^۳ هیچ دلی که در او آیتی قرآن باشد الا بردارد آن را. گفتند: یا رسول الله! احوال مؤمنان چگونه بود آن روز؟ گفت: هر که خدای به او خیر خواهد^۴، ۲۰ او را توفیق دهد بر ثبات بر کلمت توحید، که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. عبدالله مسعود گفت: اول چیزی که شما از دین خود نیابی امانت باشد، و آخر چیزی که نیابی نماز باشد؛ و قومی باشند که نماز کنند و ایشان را دین نباشد؛ و روز^۵ آید که شما در روز آبی و از قرآن در میان شما هیچ نباشد. گفتند: چگونه بود یا با عبدالرحمن؟ و ما در

۲. مل: عبدالله بن عمر.

۴. قم: خیری دهد.

۱. مل: وکیلی دری؛ آز: روی.

۳. قم + در.

۵. اط، آب، آزه، آج، لب: روزی.

دلها یاد داریم آن را و پدران ما ما را آموخته اند؟ و ما فرزندان را می آموزیم و در مصحف ها نوشته ایم؟ گفت: از دلهای شما بردارند، آنگه این آیت برخواند: **وَلَيِّنْ سِنًا لَتَذَهَبَنَّ بِالذِّي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ.**

هم از او روایت کردند که او گفت: طواف خانه بسیار کنی، پیش از آن که این خانه از میان شما بردارند و مردم جای او فراموش کنند، و قرآن بسیار خوانی پیش از آن که از میان شما بردارند. گفتند: ^۱ هب! که این ^۲ مصاحف بردارند، آنچه در دلهای مردان است چگونه بردارند؟ گفت: در روز آیند و فراموش کرده باشند، و نیز قول ^۳ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر قول اهل جاهلیت حاصل آیند و بر اشعار ^۴ ایشان؛ و این آنگه باشد که عذاب برایشان واجب شود. عبدالله بن عمرو ^۵ گفت: قیامت بر نخیزد تا قرآن با آن جا نشود که از او فرود آمد، و آن را دوی باشد چون دوی ^۶ مئج انگبین. ^{۱۰} حق تعالی گوید: تو را چه بوده است؟ گوید: بار خدایا! از تو آمدم ^۶ و با تو آمدم، مرا می خوانند و بر من کار نمی کنند. و این آنگه باشد که خدای تعالی تکلیف بردارد و دامن قیامت باشد، و ^۷ آ تا تکلیف بر جای بود باید تا ادله ^۸ شرع بر جای باشد.

آنگه گفت: **إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ**؛ تو را هیچ وکیل در، نباشد که این حمایت کند ^{۱۵} **إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ** که فضل و رحمت او همیشه بر تو بزرگ بوده است.

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، آنگه باز نمود که: اگر جن و انس مجتمع شوند بر ^۷ آن که تا قرآنی مانند این بیارند، نیارند و نتوانند آوردن، **إِنَّمَا مِنْ جِهْتٍ فَقَدْ عَلِمَ بِهِ نَظْمٌ وَتَرْتِيبٌ** آن، بر قول آنان که وجه اعجاز فرط فصاحت گویند، و **إِنَّمَا مِنْ جِهْتٍ** که ^۸ رها نکنیم و **عِلْمٌ نِيَا فَرِينِمْ** ایشان را به آن بر مذهب آنان که صرفه گویند، **وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا**؛ و اگر بهری یار ^۹ بهری باشند، و اگر چه متظاهر و متعاون باشند. گفتند: این آیت آنگه آمد که کفار گفتند: [۱۴۷- پ] **لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا** ^{۱۰}، و این آیت جواب آنکس است که ما را گوید: چه

۱. قم: که هب.

۲. مل: گفت: اگر این.

۳. آرز: قوه.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: شعار.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم: عبدالله عمر.

۶. آط، آج، لب: آمده ام.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: برای.

۸. همه نسخه بدلها + ما.

۹. مل: پشت.

۱۰. سوره انفال (۸) آیه ۳۸.

ایمنی^۱ از آن که در اقصای بلاد معارضه قرآن آورده باشند؛ و لکن به ما نرسیده باشد، یا^۲ اگر انسیان نیاوردند چرا نشاید تا جتیان آورده باشند؟ جواب آن است که گوئیم: اما اگر در بعضی بلاد آورده بودند می ممکن نبود که به ما نرسیده بودی. از توفیر^۳ دواعی به نشر و اذاعت آن چنان که این محالات و جزافات^۴ که گفته اند چون: فُصول و غایات و مانند آن.

۵

واقا حدیث جتیان: ما وجود ایشان به سمع دائیم همان سمع آمد و ما را ایمن کرد به این آیت از آن که ایشان این قرآن را معارضه آورده باشند، بقوله: **قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ - الْآیة.**

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ؛ و ما بگردانیدیم برای مردمان [در] این قرآن از هر گونه مثلها.

در او دو قول گفتند: یکی آن که هر نوع مثل زدیم تا مکلفان مُعْتَبِر و مُتَعَيِّظ شوند، و^{۱۰} قولی دیگر آن است که: ما این قرآن را به انواع فرستادیم، از جگم و امثال و مواغظ^۶ قصص و اخبار و^۷ نواهی تا فایده او عام بود، جز آن است که بیشترین مردمان ایا کردند و سرباز زدند، الا آنان که کافر باشند و جحود کنند.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا، بکرمه روایت کند از

عبدالله عباس که^۸: **عُثْبَةُ** و **شَيْبَةُ** پسران **ربیعہ** و **ابوسفیان بن حرب** و **نضر بن الحارث** و **ابوالبختری بن هشام** و **أسود بن المظلب** و **زعمه بن الأسود**^۱ و **الولید بن مُغیره** و **ابوجهل** ابن **هشام** و **عبدالله بن ابی امیة بن خلف** و **العاص بن وائل** و **نُبَیْهة**^۱ و **مُتَبَّه** پسران **حجاج** مجتمع شدند در پس خانه^{۱۱} پس از آن که آفتاب فرو شد. و گفتند: کس^{۱۲} فرستی تا **محمد** حاضر آید تا با او سخن گوئیم و او را عذر برانگیزیم. کس فرستادند که اشراف قوم تو مجتمع شده اند و می خواهند تا با تو سخن گویند، رسول - **علیه السلام** -^{۲۰}

۱. قم: ایمنی.

۲. قم، آط، مل، آج، لب: تا.

۳. آج، لب: توفیر.

۴. همه نسخه بدلها، بجز لب: خرافات.

۵. باتوجه به معنی از نسخه بدلها افزوده شد.

۶. همه نسخه بدلها + و.

۷. قم، آب، آز + اوامر.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + گفت.

۹. آط، آج، لب: ربیعہ بن الاسود.

۱۰. اساس: بدره؛ باتوجه به نسخه قم و اتفاق نسخ، تصحیح شد.

۱۱. همه نسخه بدلها + کعبه.

۱۲. همه نسخه بدلها: کسی.

به ایشان ظنّ خیر برد و گفت: همانا ایشان را دل نرم شده است،^۱ بعضی نرم شدن^۲. برخاست و آن جا رفت و او بغایت حریص بود برایمان و رشد ایشان، و^۳ میان ایشان بنشست، گفت: چه کار را خواندی مرا؟ گفتند: ای محمد! ما تورا برای آن خواندیم تا با تو عذر^۴ برانگیریم، والله که ما در غرب هیچ کس را نمی دانیم که بر قوم خویشتن آن آورد^۵ که تو پدران و سلف را دشنام می دهی و دین ایشان را عیب می کنی و تسفیه احلام می کنی و خدایان را دشنام می دهی و تفریق الفت و جماعت می کنی، هیچ کار قبیح نماند که تو با ما نکردی. اگر این^۶ به طمع مالی می کنی، ما هر کسی از مال خود تورا نصیبی دهیم، و اگر برای ریاست و سیادت می کنی، ما تو را سید خود کنیم، و اگر برای ملک می کنی ما تورا مملک گردیم^۷. و اگر تورا از جتّیان خیالی می باشد، تا طلب طبیب و^۸ دارو کنیم. رسول - علیه السلام - گفت: از این معانی هیچ نیست. مرانه مال می باید و نه ملک و نه ریاست؛ و لکن خدای تعالی مرا به شما فرستاده است و کتابی به من داده و مرا فرموده است تا: شما را بشارت دهم و بترسانم. من رسالت خدای برسانیدم و شما را نصیحت^۹ کردم. اگر از من بشنوی و قبول کنی، خیر دنیا و آخرت است شما را. و اگر ردّ کنی من نیز صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکم کند. گفتند: یا محمد! تو می دانی که این زمین ما تنگترین زمینهاست و کم آبرتر. اگر تو پیغامبری، از خدای در خواه تا این کوهها^{۱۰} از ما براند و زمین بر ما فراخ کند و جویهای آب پدید آرد روان، چنان که در شام و عراق هست. و این پدران ما را که رفته اند باز آرد و زنده کنند؛ و از جمله ایشان قُصّی بن کلاب را خواهیم تا زنده کنی که او پیری راستگیر^{۱۱} بوده است، تا احوال تو از او بپرسیم تا این که می گویی حق است یا باطل؟ اگر این بکنی و این مردگان زنده شده تورا تصدیق کنند، ما تورا به راست داریم^{۱۲} [۱۴۸-ر] و بدانیم که تورا از خدای

۱. آط، آج، لب: با.

۲. آج، لب: شدند.

۳. همه نسخه بدانها، بجز قم و مل: آمد و.

۴. مل: عذری.

۵. مل: أف آورد.

۶. مل + که تو می کنی.

۷. آب، آژ، ملک کردیم؛ مل: گردانیم.

۸. قم + دوا و.

۹. آط، آب، آژ، آج، لب: نصیحت شما.

۱۰. آط، آب، آج، لب: کوههای ما؛ آژ: کوهها و ما.

۱۱. مل: راستگیر؛ آط، آب، آژ، آج، لب: راستگو.

۱۲. آج، لب: به راست بداریم.

منزلتی هست و تو رسول خدای^۱. رسول - علیه السلام - گفت: مرا نه برای^۲ این فرستاده اند؛ مرا برای آن چه فرستاده اند گفتم و گزاردم^۳، اگر قبول کنی، حظ دنیا و آخرت است شما را، و اگر قبول نکنی صبر کنم تا خدای میان من و شما حکم کند. گفتند: یا محمد! اگر این نکنی از خدایت در خواه تا فریشته ای را بفرستد از آسمان که تو را تصدیق کند، و در خواه تا تو را بستانهای بدهد، و تو را راه نماید به گنجها ۵ زمین، و تو را کوشکها بدهد از زر و سیم و تو را مستغنی کند از آن که در بازار طلب معاش باید کردن تو را، چنان که ما را. یا آسمان را پاره پاره بر ما فرو فگن^۴. رسول - علیه السلام - گفت: خدای به من^۵ اگر خواهد این همه بکند، چه قادر است بر این و بیشتر از این. گفتند: ما شنیدیم که: این قرآن تو را مردی می آموزد به یمامه^۶ که او را رحمن گویند، و ما به رحمن بنگرویم. و عذر^۷ برانگیختیم با تو، و ما دست از تو ۱۰ بنداریم^۸ تا تو را هلاک نکنیم، یا تو ما را هلاک کنی^۹. یکی از جمله ایشان گفت: ما به تو ایمان نیاریم تا خدای را به ما نیاری با^{۱۰} جماعتی فریشتگان. رسول - علیه السلام - از میان ایشان برخاست دلتنگ و بیرون آمد، و عبدالله بن ابی امیة بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم^{۱۱} با او برخاست - و او پسر عمه رسول بود - عاتک^{۱۲} بنت عبدالمطلب، گفت: یا محمد! قوم تو بر تو عرضه کردند آنچه شنیدی، قبول نکردی از ۱۵ ایشان و از تو کارهایی درخواستند که به آن منزلت تو بدانند اگر تو پیغامبری؟ نکردی^{۱۳}. آنگه از تو هلاک و تعجیل آن خواستند، نکردی، به خدای که من به تو ایمان نیارم هرگز الا که راهی^{۱۴} سازی خود را بر آسمان و بر آسمان شوی به آن راه، و از آسمان نامه ای افلاخته^{۱۵} بیاری و جماعتی فریشتگان را که بر آن گوایی^{۱۶} دهند برای

۱. قم، آط، مل، آج، لب: خدایی.

۲. مل: به سوی.

۳. مل، آج، لب: گزاردم.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: افگن.

۵. همه نسخه بدلها: خدای من.

۶. آج، لب: تمامه.

۷. آج، لب: عذری.

۸. اساس و قم: بنه داریم.

۹. آط، آب، آن، آج، لب: نکنی.

۱۰. آط، آب، آج، لب: یا.

۱۱. قم، آج، لب: مخزوم.

۱۲. آط، آج، لب: عاتکه.

۱۳. آط، آب، آن، آج، لب: بکردی؛ مل: بگوی.

۱۴. آج، لب: رهی.

۱۵. مل: افلاخته؛ آط، آب، آن، افراخته؛ آج، لب: برافراخته.

۱۶. همه نسخه بدلها: گواهی.

تو، و آنکه که این همه کرده باشی، گمان چنان است که هم تورا باور نداریم ما. رسول - علیه السلام - برفت از آن جا، ابوجهل گفت با جماعت: شنیدی آنچه ما بر محمد عرضه کردیم و هیچ قبول نکرد و او به هیچ وجه از دشنام ما و دشنام خدایان ما و تسفیه احلام ما و تضعیف آرای ما باز نخواهد ایستادن؟ من هیچ چاره نمی دانم با او الا آن که فردا چون او آید و روی به کعبه کند در نماز چون به سجده شود، سنگی ۵ بردارم^۲ به آن مقدار که توانم گرفتن^۳ و بر سر او زنم و او را بکشم و از جور او باز رهیم ما و همه جهان. رسول - علیه السلام - از آن جا دلتنگ بازگشت^۴ و خدای تعالی این آیات فرستاد به تسلیت رسول - علیه السلام.

وَقَالُوا؛ گفتند این کافران که ما ذکر ایشان کردیم: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ؛ ما تورا باور نداریم و به تو نگرسیم^۵، حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا؛ تا بنگشایی برای ما از زمین چشمه ای آب، چنان که بر روی زمین روان گردد. کوفیان خواندند: حَتَّى تَفْجُرَ بِهِ فَتَحَ «تا» و ضَمَّ^۶ «جیم» مخفف، من فَعَلَ يَفْعُلُ از ثلاثی مجرد، و حَجَّتْ ایشان آن است که يَتَّبِعُ واحد است. و باقی قراء به تشدید «جیم» خواندند از بنای تفعیل، اما دَوْمُ اعنی قوله: فَتَفْجُرَ الْآبُهَا، مَقْرِبَانِ خِلَافِ نَكْرَدَنْدِ دَر تَشْدِيدِ آن، برای آن که انهار جمع است. و جمع دلیل تکثیر کند، نَحْوُ قوله تعالی: وَغَلَقَتِ الْآبُوابُ^۷... وَ يَتَّبِعُ، يَفْعُولُ باشد، من نَبْعِ الْمَاءِ إِذَا خَرَجَ^۸ مِنَ الْأَرْضِ نَبُوعًا. و این بنا برای مبالغت گویند، چون: يَعْسُوبُ وَيَعْفُورُ؛ و جمعه يَنَابِيعُ. وَالْفَجْرُ، الشَّقُّ وَالتَّفْجِيرُ، تَكْثِيرُ مِنْهُ وَ مِنْهُ: الْفَجْرُ لِلصَّبْحِ لِأَنَّهُ يَتَشَقُّ، وَ مِنْهُ الْفُجُورُ لِأَنَّهُ خُرُوجٌ إِلَى الْفَسَادِ بِشَقِّ عَمُودِ الْحَقِّ.

أَوْ تَكُونُ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ؛ یا تورا بستانی باشد بسیار درخت، که درختان اوزمین را بپوشد از آفتاب، از درختان خرما و انگور و آنکه توجویها در او روان کنی در میان آن درختان. وَ نَصَبٌ خِلَالِهَا بِرِطْفِهَا وَ نَصَبٌ أَنْهَارُ بِرِ مَفْعُولٌ بِهِ اسْت، وَ نَصَبٌ تَفْجِيرًا، بِرِ مَصْدَرٍ. وَ بَيَّانٌ كَرَدِيمُ كِه اَز پَی فَعْلٍ مَصْدَرِ چَرَا آرند. إِمَّا لِلتَّأَكِيدِ وَ تَحْقِيقِ الْفَعْلِ، اَو لِبَيَّانِ كَيْفِيَّةِ الْفِعْلِ، اَو لِبَيَّانِ الْعَدَدِ.

۱. آط، آب، آن آج، لب: ای.

۲. قم: برداریم.

۳. قم: بر توانم گرفتن.

۴. همه نسخه بدلها: بنگرویم.

۵. آن بازگشت.

۶. سورة يوسف (۱۲) آية ۲۳.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: به فتح و ضم.

۸. قم، مل: بعقوب.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: إذا أخرج.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ [۱۴۸-پ]؛ یا آسمان فرو افگنی^۱ بر ما، چنان که دعوی کرده ای پاره پاره. اهل مدینه و ابن عامر و عاصم خواندند: کِسْفًا، به فتح «سین» جمع کِسْفَةٍ، کِقِطْعَةٍ و قِطْعٍ و خِرْقَةٍ و خِرْقٍ. و باقی قراء به سکون «سین». قال ابوزید: كَسَفْتُ الثَّوْبَ الْكِسْفَةَ كِسْفًا، اذا قطعتہ. و آن کس که او به تسکین «سین» خواند، جَعَلَهُ كَسْدَرَةً و سَدْرًا، مِنْ بَابِ تَمْرَةٍ و تَمْرٍ. و الْكِسْفَةُ؛ الْقِطْعَةُ مِنَ الثَّوْبِ، و کسوف آفتاب از این جاست، لِانْقِطَاعِ نُورِهَا. و شاید که اشتقاق او من کسفت الشیء إذا اغظيته^۲ باشد. و منه قَوْلُهُمْ: فَلَا تَكَايِفُ الْبَالِ إِذَا كَانَ مُغْتَمًّا^۳ كَمَا كَانَ الْعَمَّ كَسَفَ بِالْهَاءِ، اى ستره. بر این وجه معنی آن بود که: تَسَقَطَ السَّمَاءُ عَلَيْنَا طَبَقًا، أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا؛ یا خدای را به ما آری با فریشتگان، قبیلاً. قراء گفت: کَفِيلًا بِذَلِكَ ضَمِينًا، یعنی پایندان، وَقَبِيلْتُ بِذَلِكَ، اى كَفَلْتُ بِهِ، وَمِنَهُ الْقَبَالَةُ، لِأَنَّهَا الْكِفَالَةُ بِالْمَالِ. و بعضی دگر گفتند: قَبِيلًا؛ اى مقابله؛ یعنی برابر. قتاده و ابن جریج گفتند: معنی آن است که نعاينهم معاينه؛ که ما ایشان را ببینیم معاينه، وَالْقَبِيلُ الْقَابِلَةُ فَكَانَتْهَا ضَامِيَةً بِالْوَلَدِ، قال الشاعر؛

نُصَالِحُكُمْ حَتَّى تَبُورُوا بِمِثْلِهَا كَضَرْخَةٍ حُبْلَى بَشَرْتَهَا قَبِيلَهَا

۱۵ اى قابلتها، و بعضی دگر گفتند: قَبِيلًا؛ اى جماعات جمع قبيلة، و نصب او بر حال است، و آیت دلیل است بر آن که ایشان با کفرشان مشبهی بودند، چه این معنی روا ندارد الا آن که خدای را جسم گوید. تعالی عُلُوًّا كَبِيرًا.

و قوله: أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرِفٍ؛ یا تو را خانه ای باشد از زر، فی قول ابن عباس و قتاده و مجاهد، أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ؛ یا بر آسمان شوی. و قراء گفت: برای آن فِي السَّمَاءِ گفت: و عَلَى السَّمَاءِ نَكَفْتُ، که مرادشان آن بود که: به نردبان^۴ بر روی، و عرب گوید: رَقِيتُ فِي السَّلْمِ اِرْقَى رَقِيًّا، وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ، اى لصعودك. و رُقَى بر وزن فعول است، و در اصل^۵ رَقَوِيكَ بود، جز آن که برای مجاورت «یا»، «واو» را^۶ «یا» کردند و در «یا» ادغام کردند، كَمَا فَعَلُوا فِي دُلَى؛ جمع دَلَوُ. و با

۱. همه نسخه بدلها: فرود افگنی.

۲. قم، آط، مل، آج، لب: اذا اغظيته.

۳. مل: مقيماً.

۴. قم: كفالة.

۵. آب، آرز، مقابله.

۶. آب، آرز، حين.

۷. همه نسخه بدلها بجز قم و مل: نردبانی.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: واصل او.

۹. مل: یا.

۱۰. آط، آب، مل، آرز، لجمع.

این همه برای آن که تو بر آسمان شوی ایمان نیاریم، تا برای ما کتابی یا نامه‌ای فرود آری، که ما خوانیم، که در آن کتاب باشد که ما را^۱ واجب است متابعت تو کردن. **قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ**؛ بگو منزه است خدای من. مکیان و شامیان خواندند: **قَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ**، بر خبر از ماضی، و باقی قرآ بر امر، و این لفظ بر سبیل تعجب فرمود خدای تعالی و گفتند: لفظ تنزیه برای نفی تشبیه آورد، از آنچه ایشان گفتند: **أَوْتَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا**.

هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا؛ من هستم الا آدمی فرستاده؟ و این که شما گفתי در مقدور بشر نباشد و جز فعل قادر الذات^۲ نبود.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا، آنکه بر سبیل تعجب گفت: چه منع کرده است مردمان را از آن که ایمان آرند! **إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى**، چون قرآن و بیان و ادله و معجزات به ایشان آمد، الا آن که می‌گویند: خدای آدمی^۳ را به پیغامبری فرستاده است؟ «أَنْ» اول با فعل در محل نصب است بوقوع الفعل علیه مفعول دوم منع است، و «أَنْ» دوم اعنی قوله: **إِلَّا أَنْ قَالُوا**، در محل رفع است باسناد المنع الیه، وقوله: **إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى**، محل او نصب است بر ظرف.

قُلْ؛ بگو و جواب ده، یا محمد! بگو که: اگر در زمین فریشتگانی بودندی ساکن، یعنی اگر ساکنان زمین فریشتگان بودندی^۴، ما از آسمان برای ایشان پیغامبری فرستادمانی^۵ فریشته تا از جنس ایشان بودی، چه هر پیغامبری باید تا از جنس امت بود تا امت را با او الف باشد و به او مستأنس شوند و عند نزول او ملجأ نشوند. وقوله: **فُطِّمْتَيْنِ**، نصب او بر حال است. حسن گفت: معناه قاطنین^۶ مقيمین. جَبَانِي گفتم: **فُخَلَّدِينَ عَاصِمِينَ**^۷، کما قال: **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَأَتَّبَعَ هَوِيَهُ**... برای آن که پیغامبر^۸ آن جا بهتر به کار باید^۹ که مردم و اهل عصر روی به عصیان نهاده باشند [۱۴۹-ر].

آنکه گفت: یا محمد چون طمع تو از ایمان و رشد و صلاح ایشان منقطع شد،

- | | |
|--------------------------------------|---|
| ۱. قم: برما. | ۲. قم: بالذات. |
| ۳. آط، آج، لب: آدمی؛ آب، آرز: آدمین. | ۴. آرز: بودی. |
| ۵. قم، آج، لب: فرستادی. | ۶. همه نسخه بدلهای، بجز قم وعل: قانتین. |
| ۷. همه نسخه بدلهای: عاصمین. | ۸. سورة اعراف (۷) آیه ۱۷۶. |
| ۹. آط، آب، آرز: پیغامبری. | ۱۰. قم، آط، آب، آرز: آید. |

- قُلْ؛ بگو که: كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا؛ خدای پس گواه میان من و شما تا گناه از شماست یا تقصیر از من است، که او به بندگانش دانا و بیناست.
- وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ؛ و هر کس را که خدای هدایت دهد و الطاف با او پیاپی دارد و کتاب فرستد به او و پیغامبر فرستد به او، او مهتدی و ره یافته باشد. وَمَنْ يَضِلْ؛ و هر که را او اضلال کند، یعنی خذلان کند او را. و این را یا بر لطف تفسیر باید دادن یا بر حکم و تسمیه و یا بر ره بهشت و اضلال از ره ثواب شرح باید دادن، گفت: هر که ۵ را خدای تعالی هدایت دهد به آن تفسیرها که گفته شد، او مهتدی باشد، یعنی ملطوف یا محکوم به هدایت یا واصل به ثواب. و هر که را اضلال کند بر آن اقوال که گفتیم، قُلْنَا تَجِدْ لَهُمْ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ؛ نیایی ایشان را دوستانی از فرود او. وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيًّا وَجُوْهِيَهُمْ؛ و روز قیامت حشر ایشان بر رویهایشان کنم^۱. قَتاده ۱۰ گفت از انس مالک، که او گفت: از رسول -عَلَيْهِ السَّلَام- پرسیدم که خدای تعالی کافران را چگونه حشر کند بر رویها؟ گفت: آن خدای که قادر است که ایشان را بر پایها بدواند^۲، ایشان را بر رویها برواند. و اَوْسُ بْنُ خَالِدٍ روایت کرد از ابُوْهُرَيْرَةَ که، رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ- گفت: روز قیامت خلقان را حشر کنند بر سه صنف؛ صنفی از ایشان پیاده باشند و صنفی سوار و صنفی را بر روی حشر کنند. گفتند: یا ۱۵ رسول الله! بر روی چگونه روند؟ گفت: همان خدای که ایشان را بر پایها روان کرد، ایشان را به^۳ روی برواند. قوله: عُمِيًّا وَبِكُمًّا وَصُمًَّّا؛ کوران و گنگان و کران. و نصب او بر حال است بر^۴ مفعول. اگر گویند، چگونه گفت که: ایشان کور و کرو گنگ باشند و خدای تعالی می گوید: وَرَبِّ الْمُنَجَّرُونَ النَّارَ...، و می گوید: سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيْرًا^۵، و می گوید: دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا^۶، و این آیات مناقض ۲۰ این آیت است؟ جواب گوئیم، عبدالله عباس گفت: معنی آن است که، ایشان کور باشند از آن که چیزی نبینند که ایشان را باید، و کر باشند چیزی نشوند که ایشان را خوش آید، و لال^۸ باشند از حجّت، سخنی نگویند که ایشان را در آن خیری باشد،

۱. قم: کنیم.

۲. همه نسخه بدلها: برواند.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: بر روی.

۴. سوره کهف (۱۸) آیه ۵۳.

۵. سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۳.

۶. سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۳.

۷. سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۳.

۸. آط، آب، آن آج، لب: گنگ.

چنان که مسکین الدار می گوید:

أَغْمَىٰ إِذَا مَا جَارَتِي خَرَجْتُ حَتَّىٰ يُوَارِي جَارَتِي الْخِذْرُ
وَيَضُمُّ عَمَّا كَانَ بَيْنَهُمَا سَمِعِي وَمَالِي غَيْرُهُ وَقُرُ
وقال آخر:

۵ إِنْ تَسْمَعُوا رَتْبَةَ طَارِئٍ وَابِهَا فَرَحًا مِنِّي وَمَا سَمِعُوا مِنْ صَالِحٍ دَفَنُوا
صُمْ إِذَا سَمِعُوا خَيْرًا ذَكَّرْتُ بِهِ وَإِنْ ذَكَّرْتُ بِسُوءٍ عِنْدَهُمْ أَذْنُوا

وقال آخر: أَصَمُّ عَمَّا سَاءَهُ سَمِيعٌ

حسن بصری گفت: این آن وقت باشد که، فریشتگان جان ایشان بردارند و آنکه که ایشان را به موقف رانند رویها سیاه، چشمها کور. و بهری را چشمها ازرق. مقاتل گفت: این آنکه باشد که ایشان را گویند در دوزخ: **إِخْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ**^۱، پس از آن نه چیزی بینند، نه چیزی گویند، نه چیزی شنوند. و گفته اند: در بعضی مواضع چنین باشند^۲ و در بعضی مواضع چنان باشند^۳ **مَا وَبَهُمْ جَهَنَّمُ**؛ جای ایشان دوزخ باشد **كُلَّمَا حَبَتِ زُنُحُهُمْ**؛ هر گاه که فرو میرد^۴، ما آن را درفش و لُهب و بشخیدن بیفزاییم.

۱۵ **ذَلِكِ جَزَاؤُهُمْ**؛ این جزا و پاداش ایشان است، **بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا**، «با»، مجازات و بدل راست و آن مع اسمها، و خبرها در جای مصدر است، یعنی بکفرهم بآیاتنا؛ به آن که کافر شدند به آیات ما **وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا**، و گفتند: چون ما استخوانهای^۵ پوسیده باشیم، ما باز دگر باره خلقی نو خواهیم شدن و ما را باز خواهند آفریدن، این چه تعجب است و استعظام.

۲۰ نمی بینند؛ **أَوَلَمْ يَرَوْا** که خدای تعالی آسمانها و زمینها بیا فرید با **عِظْمٍ وَرِفْعَةٍ** و سَعَتٍ و به آن فرو نماید به خلق شما با **ضَعْفَتَانِ**، و **صِغْرٍ وَجِقَارَتَانِ** هم فرو نماید، و مثله قوله: **لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ**^۶... و قوله: **ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنِيهَا**^۷. [۱۴۹-پ] **وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ** و ایشان را یعنی، کافران را اجلی کرد و وقت هلاکی و عذابی که در او شکی نیست **فَأَتَى الظَّالِمُونَ**

۱. سورة مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۸. ۲. قم، مل: باشد.

۳. آج، لب: می رود. ۴. همه نسخه بدلاها: استخوانها، آب، آرز و.

۵. سورة مؤمن (۴۰) آیه ۵۷. ۶. سورة نازعات (۷۹) آیه ۲۷.

إِلَّا كُفُورًا؛ ظالمان سرباز زدند یعنی کافران بجز کفران نعمت و وجود آیات و بینات چیزی نکردند.

فَلَوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي، آنکه گفت^۱: یا محمد! اگر شما مالک شوی بر خزاین و ملک زمین، و مراد به رحمت روزی است این جا. إِذَا، پس هم بازگیری و بُخْلِ کنی خَشِيَّةَ الْإِنْفَاقِ؛ ترس درویشی را، و نصبِ او بر مفعول له است کقولهم^۲: فَعَلْتُ ذَلِكَ مَخَافَةَ الشَّرِّ، و مراد به انفاق ما یؤدی إليه الانفاق است، و هو الاملاق. چه انفاق مؤدی بود با املاق و درویشی، وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا؛ و آدمی همیشه بخیل و مُمسیک بوده است، چه این معنی در جِبَلتِ آدمی مرکوز^۳ است.

- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ نِشْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ؛ ما بدادیم موسی را^۴ آیت روشن، در او خلاف کردند؛ عبدالله عباس و ضحاک گفتند: مراد عصاست و دست بیضا^۵ و آن عقده^۶ که بر زبانش^۷ بود که خدای تعالی برگشاد، فی قوله: **وَ أَخْلَلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي**^۸، و فَلَ ق دریا و طوفان و ملخ و کِراهه^۹ و بزغ^{۱۰} و خون. و عِكرمه گفت و قتاده و مجاهد و شعبی و عطا و مَطَرُ الْوَرِاقِ: طوفان بود و ملخ و کِراهه^{۱۱} و بزغ و خون^{۱۲} و عصا و ید بیضا و قحط و نقصان میوها^{۱۳}. محمد بن کعب القُرظی گفت، عُمر عبدالعزیز از من پرسید که: آن نه آیات کدام بود که آیات موسی بود؟ من گفتم: ^{۱۵} طوفان بود و ملخ و کِراهه و بزغ و خون، آیات مفضلات و عصا و ید بیضا و ظمُس و دریا. عمر گفت: من دانسته ام که ظمُس از جمله آیات^{۱۴} نه^{۱۵} است. محمد بن کعب گفت: مرد^{۱۶} با زن در بستر خفته بود، خدای تعالی هر دورا با سنگ کرد، عمر گفت: فقه، چنین باشد. آنکه کس فرستاد و کیسه ای پیش خواست در او چیزهای بود از آن عبدالعزیز مروان^{۱۷} که او در مصر یافته بود از بقایای^{۱۷} آل فرعون در آن جا خایه مرغ بود ^{۲۰}

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + بگو. ۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: کفوله: ۳. آج، لب: مذکور.

۴. مل: ید بیضا.

۵. قم: زفانش.

۶. آج: کرانه.

۷. قم، آط، آب، مل، آژ: کراهه.

۸. میوها/ میوه ها.

۹. همه نسخه بدلها: نه گانه.

۱۰. عبدالعزیز بن مروان.

۱۱. مل: عقده ای.

۱۲. سوره طه (۲۰) آیه ۲۷ و ۲۸.

۱۳. مل: وزغ.

۱۴. مل + آیات مفضلات.

۱۵. آط، آب، آژ، آج، لب + فلق.

۱۶. آج، لب: مردی.

۱۷. آژ آب: بقایای.

از سنگ و جوز بود از سنگ، و انواع میوه‌ها بود از سنگ و مثنی زرو و سیم بود سنگ گشته، بر این اقوال، آیات، به معنی معجزات و دلالات باشد. و بعضی دیگر از مفسران گفتند: مراد آیات کتاب است. عبدالله بن سلمه روایت کرد از صفوان بن عسال^۱ المرادی که جهودی گفت جهودی دیگر را: بیایی تا از این پیغامبر چیزی بپرسیم. برفتند، رسول را از این نه آیت پرسیدند^۲. گفت: این نه آیت آن بود که، ۵
 خدای تعالی گفت در تورات که: شرک میاری به خدای^۳، و خون ناحق مریزی و زنا مکنی و ربا مخوری، و جادوی مکنی، و سعایت مکنی کس را به سلطان، و اسراف مکنی و قذف مخصنات مکنی و از زحف مگریزی؛ و خاصه بر شما که جهودانی آن است که روز شنبه تعرض ماهی گرفتن مکنی؛ بوسه بردست او دادند و گفتند: ۱۰
 گواهی دهیم که تو پیغامبری. رسول - علیه السلام - گفت: چرا ایمان نیاری؟ گفت: بدانکه ما را گفتند که: داوود خدای را دعا کرد تا فرزندان او را از پیغامبری خالی ندارد، و ما ترسیم که اگر به تو ایمان آریم جهودان ما را بکشند، فَسَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ؛ پیرس ای محمد از بنی اسرائیل چون موسی به ایشان آمد، فرعون او را گفت که: من گمان می برم ای موسی که تو مردی مسحوری، یعنی با تو جادوی^۴
 کرده اند. این قول کلبی است. عبدالله عباس گفت: مخدوعاً، فریفته ای. محمد بن ۱۵
 جریر گفت: مُعْطَى عِلْمِ السِّحْرِ؛ علم سحر داده اند تو را تا این چیزها که می کنی به سحر و جادوی می کنی. فراء و ابو عبیده گفتند: فَسُحُورًا، ای ساحراً؛ مفعول در جای فاعل نهاده^۵، کما يقال: هو ميمون و مشوم^۶، ای یا مین و شایم. بعضی دیگر گفتند: مراد آن است که: اِنِّي لَا اُظُنُّكَ يَا مُوسَى بَشَرًا سَحِرًا، ای ربه؛ تو آدمی همچون ۲۰
 ما سحر داری^۷. تو را بر ما مزیتی نیست و بر این قول «ظن» به معنی علم باشد.
 قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ، موسی - علیه السلام - گفت به جواب فرعون: تو می دانی به

۱. آط، آب، آن، آج، لب: صفوان بن عبدالله؛ مل: صفوان بن عال.

۲. آرز: پرسیدند.

۳. آرز: خواهی.

۴. آن: گفتندی.

۵. قم، آب، مل، آرز: گفتند؛ که بر متن مرتج می نماید.

۶. آج، لب: جادویی.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: نهاده.

۸. آط، آج، لب: می شوم.

۹. آط، آب، آرز: بشرأ اذا.

۱۰. آط، آب، آن، آج، لب + یعنی شش.

- حقیقت که این آیات کس نفرستاد مگر خدای عز و جل [۱۵۰-ر]، چه تو و امثال تو دانی که این نتوانند کردن. **هُؤُلَاءِ**، کنایت است و اشارت به آیات و بصائیر، جمع بصیرت باشد، و نصب او بر حال است از مفعول. جمله قراء خواندند: **لَقَدْ عَلِمْتُمْ بِهِ** «تا»ی مفتوح، بر خطاب؛ مگر کسانی که او خواند: **عَلِمْتُمْ بِهِ ضَمَّ** «تا»، علی الخیر عن نفسه. موسی گفت: من دانسته‌ام و این قراءت روایت کرده‌اند از امیرالمؤمنین^۱ - علیه السلام. **وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا**؛ و من گمان می‌برم تورا ای فرعون که مثنوی. عبدالله عباس گفت: مَثْبُورٌ [ر]، ملعون باشد. مجاهد گفت هالکا. قتاده گفت: **مُهْلِكًا**. ابن زید گفت: **مَخْبُولًا لِأَعْقَل لِك**. مقاتل گفت: مغلوباً **عَلَى عَقْلِهِ**. ابن کيسان گفت: **بَعِيدًا عَنِ الْخَيْرَاتِ**. سعید جبیر گفت: **سَلَّاحًا فِي الْقَطِيفَةِ**. مجاهد گفت: موسی در نزدیک فرعون شد در روزی زمستانی، او خفته بود، گلیمی بر خود گرفته، موسی عصا بیفکند^۲، ازدها شد و دهن بر سر بر او نهاد^۳، خواست تا او را فرو برد، فرعون در جامه حدت کرد، موسی - علیه السلام - گفت: **وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا**، او را به این سرزنش کرد. و روایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که: **نَاقِصَ الْعَقْلِ**. قراء گفت: **مَضْرُوفًا عَنِ الْخَيْرِ، تَقُولُ الْقَرَبُ: مَا تَبْرِكُ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، أَي مَا مَنَعَكَ وَصَرَفَكَ عَنْهُ وَتَبَّرَهُ اللَّهُ تَبْرًا، وَتَبَّرَهُ تَثْبِيرًا؛ لَعْنَانِ**.^۴ **وَقَالَ ابْنُ الزَّبَعْرِيِّ:**

- إِذْ أَجَارِيَ الشَّيْطَانَ فِي سَنَنِ الْغَدِّ... يَوْمَ مَالٍ قَبْلَهُ مَثْبُورٌ^۵
قَارَادَ أَنْ يَسْتَفْرِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ؛ خواست فرعون تا موسی را و بنی اسرائیل را از زمین مصر برانگیزد، آنچه او بر موسی و بنی اسرائیل^۶ انداخت بر خویشتن بیژید^۷.
فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ؛ فرعون را و آنان را که با او بودند در دریا غرق کردیم، **جَمِيعًا**؛^۸ جمله، و نصب او بر حال است از مفعول، ای مجتَمعین؛ چه ایشان در آن حال به یک جای بودند، کس نبود که باز ماند^۹ از ایشان.

۱. قم، آط، آب، آرز+علی؛ آج، لب + و امام المتقین علی.

۲. اساس: ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۳. آرز + و.

۴. مل: بر سر.

۵. قم + و.

۶. آط، آج، لب: قال مِثْلَهُ.

۷. آب، آرز، آج، لب + قوله تعالی.

۸. آط، آج، لب + می.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم: بدید.

۱۰. آط، آب: باز نماند؛ آرز: باز نماند.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ، و گفتیم: بنی اسرائیل را که: از پس فرعون، یعنی از پس هلاک فرعون، در زمین مصر بنشین، فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ؛ چون وعده قیامت آید، همه را بیاریم به یک جای با هم آمیخته، تا با یکدیگر مخاصمت کنند، ای مُتَلَقِّينَ مُخْتَلَطِينَ، و نصب او بر حال است از مفعول، يقال: لَقَفْتُ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ إِذَا خَلَطْتَهُ به، قال الشاعر^۱:

لَقَفْنَا الْبُيُوتَ بِالْبُيُوتِ فَأَصْبَحَتْ^۲ بنی عَقْنَا مَنْ يَزْمُهُمْ^۳ يَزْمَانَمَا
مجاهد و ضحاک گفتند: لَفِيفًا، ای جَمِيعًا. کلبی گفت: فَإِذَا [جَاءَ] ^۱ وَعْدُ
الْآخِرَةِ، مراد نزول عیسی است از آسمان. و این قول دلیل صِحَّتِ رجعت کند که
اصحاب ما گفتند: حق تعالی این قصه برای تسلیت رسول فرستاد، و گفت: اگر کفار
قریش تو را از مکه برانگیختند، پیش از تو موسی را فرعون خواست تا از مصر
برانگیزد^۴، من او را و قومش را هلاک کردم، و موسی و قومش را برهانیدم.
همچونین^۵ تو را ظفر دهم بر دشمنان و ایشان را هلاک بر آرم بردستی تو، و نعمت
خود بر تو و اتباع تو تمام کنم وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ^۶.

و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ، آنکه گفت: ما این قرآن را بحق فرستادیم و این
۱۵ قرآن بحق فرود آمد، و ما تو را نفرستادیم الا بشارت دهنده و ترساننده، و نصب او بر
حال است از مفعول.

و قُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ؛ و قرآنی که آن را مفرق و منجم کردی^۷، نجم نجم و آیت آیت و
سورت سورت بفرستادیم به حَسَبِ^۸ مصلحت و احتیاج، و نصب او بر فعلی مقدر است
محدوف که این فعل بر او دلیل می‌کند. و تقدیر آن^۹ است: وَ قَرَقْنَا قُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ،

۱. آب، آز + شعر

۲. مل: واضبحت.

۳. قم، مل: یومهم.

۴. اساس: ندارد؛ با توجه به دیگر نسخه‌ها و متن قرآن مجید، آورده شد.

۵. آط، آب، آن، آج، لب + و. ۶. همه نسخه بدلها: همچنین.

۷. سوره توبه (۹) آیه ۳۲، و مؤمن (۴۰) آیه ۱۴، و سوره صف (۶۱) آیه ۸.

۸. همه نسخه بدلها: کردیم.

۹. مل: حکم.

۱۰. مل: این.

چنان کہ گفت: **وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلًا**...، عبد اللہ عباس مشدد خواند^۲، عبد اللہ عباس گفت: **فَصَلْنَا**، بعضی دگر گفتند: **بیتناہ**. حسن گفت: **فَرَّقَ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ**. **لِتَفْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ**؛ تا تو بر مردمان می خوانی به تائی و نهادگی در بیست و سه سال. **وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا**؛ و فرو فرستادیم آن را [۱۵۰-پ] فرو فرستادنی.

۵

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا، آنکہ گفت: بگو ای محمد این کافران را کہ: اگر شما ایمان آری به این قرآن یا نیاری، **إِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ**؛ آنان را کہ علم دادند ایشان را پیش از این و پیش از نزول قرآن، و آن مؤمنان اهل کتابند، چون عبد اللہ سلام واصحابش. **إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ**؛ چون این قرآن برایشان خوانند، به روی در آیند به سجده^۳، بر سبیل تواضع و تذلل. عبد اللہ عباس گفت: مراد به «**أَذْقَان**»، وجوه است؛ رویها. و بعضی دگر گفتند: تخصیص «**أَذْقَان**»، برای آن کرد کہ آن جای محاسن بود و عزت مردان؛ در او بود، و آن را کہ در کسی غایب تواضع کند^۴، او را گویند: محاسن^۵ پیش او در خاک می مالند.

۱۰

وَيَقُولُونَ؛ می گویند: **سُبْحَانَ رَبِّنَا**؛ منزہ است خدای ما، **إِنْ كَان وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا**، و **إِنْ**، مخففه است از **ثَقِيلَةً**، و **التَّقْدِير**؛ **إِنَّ كَان وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا**. و «ها»، ضمیر شأن و کار باشد؛ یعنی، وعده های خدای تعالی کرده خواهد شد، بدرستی.

۱۵

وَيَخِرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَنكُونَ؛ و به روی در آیند و سجده کنند گریان و محل **يَنكُونَ** نصب است بر حال **وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا**؛ و بيفزاید ایشان را نزول قرآن خضوع و خشوع. یکی از جمله بزرگان گفت: هر کس کہ او را علمی باشد کہ آن علم او را به گریه نیارد علم او نافع نباشد او را. و این آیت بخواند نظیر این آیت **قوله تعالی**: **إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا**^۶؛ و نصب **خُشُوعًا** بر تمیز است **بَعْدَ تَمَامِ الْكَلَامِ**^۷.

۲۰

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعُوا الرَّحْمَنَ، عبد اللہ عباس گفت: رسول - علیه السلام - شبی از

۲. آط، آب، آرز، آج، لب + گفت؛ مل + وگفت.

۴. مل: مراد آن.

۶. قم + در.

۸. قم: العلامت.

۱. سورۃ یس (۳۶) آیه ۳۹.

۳. آرز: بر سجده ای.

۵. قم: نماید.

۷. سورۃ مریم (۱۹) آیه ۵۸.

شبهها نماز می‌کرد و در نماز می‌گفت: یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ، مشرکان گفتند: محمد تا به اکنون یک خدای را می‌خواند، اکنون دو خدای را می‌خواند! «الله» را و «رحمن» را. ما «رحمن»، نشناسیم الا رَحْمَنُ يَمَامَهُ^۱ را؛ مُسَيْلِمَةُ کَذَابٍ را خواستند. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: بگو ای محمد که این چه انکار است به آن که من خدای به نام رحمن می‌خوانم؟ خدای را خواهی به نام الله خوانی، و خواهی به نام رحمن^۲. آيَا مَا تَدْعُوْنَ فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، به هر نام که خوانی او را، او را نامها^۳ نیکوست. این قون^۴ که مشرکان گفتند از ایشان، دلیل آن می‌کند که اعتقاد چنان داشتند که: اسم و مسمی یکی باشد، و الا به اختلاف اسماء، حوالت نکردندی با اختلاف مسمی. وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ، میمون بن مهران گفت، رسول -عليه السلام- در اول شرع فرمودی نوشتن بِسْمِكَ اللَّهُمَّ، بر عادت عرب در جاهلیت. چون بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فرود آمد بفرمود نوشتن: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مشرکان گفتند: «رحیم» شناسیم، «رحمن» را نمی‌شناسیم. خدای این آیت فرستاد.

ضحاک گفت: سبب آن بود که جهودانی که ایمان آورده بودند، گفتند: یا رسول الله! ما در قرآن ذکر «رحمن» کمتر می‌یابیم و در تورات بسیار است، خدای تعالی این آیت فرستاد، و قونه: آيَا مَا تَدْعُوْنَ، «ما» زایده است، چنان که: اینما و متیما و اذما و حیثما، و محلّ او جزم است. بآیاً، و علامه جزم سقوط نون است از تدعون، برای آن که خطاب باجماعت است، و از پس «واو» «الف» باید نوشتن، تا فرق بود میان «واو» جمع و میان تدعو در خبر از واحد که «واو» لام الفعل باشد، و نصب «آیاً» بر مفعول تدعو است، و «فاء» برای جزای شرط، فی قوله: فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا، عبدالله عباس گفت: سبب نزول این^۵ آن بود که رسول -عليه السلام- چون نماز کردی، به قراءت آواز برداشتی. مشرکان بر قرآن طعن زدند و دشنام دادند رسول را و مُنْزِلِ قرآن را. آنکه در آن میانه صغیر زدندی و دست بر دست زدندی و شعر خواندندی، تا رسول را به غلط افگندندی.

۱. آج، لب: نعامه.

۲. آط، آب، آج، لب: خوانی؛ آژ: خوانید.

۳. همه نسخه بدلهای نامهای.

۴. آط، آب، آن آج، لب: قولی.

۵. اساس: اسمک؛ به قیاس؛ باقم، تصحیح شد.

۶. آط، آب، آژ، آج، لب + آیت.

رسول آواز نرم کرد، چنان که صحابه نیز نمی شنیدند. خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ**؛ به نماز جهر مکن و آواز بر مدار؛ جهری که مشرکان بشنوند و طعنه زنند، و اخفات مکن؛ اخفاتی که یاران تونشنوند؛ و میان این و آن طریقی بجوی.

- ۵ سعید جبیر گفت: پیغامبر در مسجد الحرام نماز کردی، آواز برداشتی به قراءت^۱. مشرکان گفتند: به قراءت آواز بر مدار که خدایان ما را رنج است از آواز تو والا ما خدای تو را هجو کنیم؛ این آیت آمد. مقاتل گفت: رسول - علیه السلام - در سرای ابوسفیان بن حرب نماز می کرد بنزدیک صفا و آواز به قراءت برداشته^۲، ابوجهل بگذشت [۱۵۱-ر] و گفت: دروغ مگو بر خدای. رسول آواز نرم کرد او بیامد^۳ مشرکان را گفت: من محمد را از قراءت منع کردم، خدای این آیت فرستاد. این ۱۰ سیرین گفت: آیت در حق دو صحابی آمد که یکی قراءت نماز سخت نرم خواندی، گفتی: اناجی رتی؛ من با خدای مناجات می کنم، چه حاجت است به رفع صوت و دیگری نماز کردی و در جهر اسراف کردی، گفتی تا شیطان برمد و خفته بیدار شود، این آیت آمد. رسول هر دو را گفت: طلب واسطه کنی از میان این هر دو کارا.
- ۱۵ عایشه گفت: آیت در قومی اعراب آمد که در تشهد جهری قاعده می کردند. حسن گفت: معنی آن است که، ریا مکن به نماز در علانیه، و نیز پوشیده مدار چنان که کس نداند.

- عبدالله عباس گفت: نماز به ریا مکن، و برای ترس مردمان رها مکن. ابن زید گفت: اهل کتاب را عادت آن بود که، در نماز اخفات کردند، آنکه در میانه به حرفی آواز برداشتند، هر کس که آن بشنیدی به آن حرف آواز برداشتی، ۲۰ خدای تعالی نهی کرد رسول را از آن که چنان کند که ایشان^۴.
- نخمی و مجاهد و مکحول گفتند: این در دعا بود، و مراد به صلوات دعاست. محمد بن جریر گفت: محتمل است که جهر در نماز روز است و اخفات در نماز

۱. آب، آرز، آج، لب: قرآن.

۲. آط، آب، آج، لب + بود.

۳. آج، لب + و.

۴. آط، آب، آرز، آج، لب: این و آن.

۵. قم + کردند.

۶. قم، آط، آب، آرز، نهی از جهر؛ آج، لب: نهی از در جهر.

شب، یعنی به روز اخفات مکن^۱ و به شب جهر؛ و این آن است که عمل طوایف بر اوست، و اصحاب ما حدّ جهر^۲، آن نهادند که دیگران بشتوند؛ و حدّ اخفات آن که نشوند^۳. بعضی دیگر گفتند: این در استغفار است که، اعراب بیامدندی و به آواز بلند گفتندی: **اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي الذَّنْبَ الْفُلَانِيَّ وَ ذَنْبَ كَذَا وَ كَذَا، وَ تَصْرِيحَ وَ جَهْر** ۵
می کردندی به گناهایی که کرده بودندی. خدای تعالی نهی کرد ایشان را از آن.

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي، آنکه فرمود رسول را تا بگوید^۴: سپاس آن خدای را که او فرزند نگرفت، چه این از صفات اجسام است اگر بر ولادت حمل کنند، و اگر بر طریق تبئی گویند، هم از سر شهرت یا احتیاج باشد، **وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ؛** و او را در ملک انبازی نیست، چه این همه^۵ از علامت ضعف و احتیاج باشد، **وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلٰلَةِ؛** و او را دوستی و یاری و همکاری و حلیفی^۶ نیست تا به او متعزز شود از مذلت. آنکه گفت: تعظیم کن خدای را غایت تعظیم، چه^۷ مستحق غایت تعظیم است. ۱۰

محمد بن کعب القرظی گفت: این آیت، ردّ است بر جهودان و ترسایان و ثنویان و مشرکان عرب و هر کس که با خدای شریک گفت، و بر صابیان که گفتند: **لَوْ اَوْلِيَاءُ اللّٰهُ لَكُنَّا اللّٰهُ؛** اگر خدای را اولیا نبودندی، ذلیل بودی، خدای تعالی رد کرد به این آیت بر همه. ۱۵

و در خبر است که رسول - علیه السلام - این آیت اهل خود و اهل البیت خود را باز آموخت^۸ و به این وصیّت کرد ایشان را. در خبر است که^۹ بنده گوید: **اللّٰهُ اَكْبَرُ،** ثواب او بیشتر بود از دنیا و هر چه در دنیا است.

معاذ جبل گفت: رسول - علیه السلام - گفت: **عَلَيْكُمْ بِآيَةِ الْعِزِّ؛** بر شما باد که آیت عز بسیار خوانی، گفتند: یا رسول الله! ما آية العزّ^{۱۰}؟ آیت عز کدام است؟ گفت، **قوله: وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا - الْاَيه.** ۲۰

۱. قم، آرز کن.

۳. آط، آب، آرز، آج، لب: او بشنود.

۲. آط، آب، آرز، آج، لب + بر.

۵. همه نسخه بدلها: هم.

۴. همه نسخه بدلها + که.

۷. همه نسخه بدلها + او.

۶. قم، مل: خلیفتی؛ آرز، خلیفی.

۹. قم + چون.

۸. آط، آب، آرز، آج، لب: بیاموخت.

۱۱. آب، آرز، العزیز.

۱۰. قم، آط، آب، آرز، العزیز.

- عمر بن شعیب^۱ روایت کرد، عن ابیه عن جدّه که: رسول -صلی الله علیه وعلی آله- چون کودکی از فرزندان عبدالمطلب چنان شدی که سخن توانستی گفتن، او را این آیت پیاموختی. عبدالحمید بن واصل گفت: هر که او آخر بنی اسرائیل بخواند، خدای تعالی او را از ثواب چندانی بنویسد که آسمان و زمین و کوهها پُر شود به آن، برای آن که خدای تعالی گفت: **نَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَقَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشِقُ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا، أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا^۲**، چون از گفت این کلمت^۳ که اِتِّخَاذُ وَلَدٍ است نزدیک آن بود که این چیزها از آسمانها و زمینها و کوهها شکافته گردد از عکس او آبادان شود و برجای بماند^۴، پس ثواب خداوندش، به مقدار آن بود. اگر گویند: چرا خدای را حمد باید کردن بر آن که او فرزند نگیرد، و او را شریک نباشد؟
- گوییم: از این دو جواب است؛ یکی آن که، بر قول آنان که فرق کردند میان شکر و حمد، این لازم نیست، برای آن که ایشان گفتند، عرب گوید: حمدته علی فصاحته و شجاعته وَ شَكَرْتُهُ عَلَى نِعْمَتِهِ، و تفسیر حمد به این کردند که: الحمد رضا فعل الغیر، پس حمد بر خصالی نکو باشد، و شکر بر نعمت. و جواب دیگر آن است که: حمد نه بر این چیزهاست، بل این چیزها صفت خدای است که او مستحق حمد و شکر است به نعمتهایی که کرد، چنان که یکی از ما گوید: [۱۵۱-پ] حمدت ۱۵ فلاناً، القویل الجمیل؛ مَنْ فلان را حمد کردم که او طویل و جمیل است، شکر بر نعمت باشد نه بر طول و جمال. جواب دیگر آن است که: اگر فرزند داشتی خیر و نعمت همه برای او خواستی دون ما و جوابهای اول بهتر است.

۱. مل، آج، لب: عمر بن.

۲. سوره مریم (۱۹) آیات ۹۰ و ۹۱.

۳. آج، لب: کلیمه.

۴. آب، آرز: نماند.

۵. قم: آن.

۶. آج: فلان.

سُورَةُ الْكَهْفِ

مجاهد و قتاده گفتند: این سورت مکی است و صدوده آیت است در کوفی و یازده در بصری، و پنج در مدنی و هزار و پانصد و هفتاد و هفت کلمت است، و شش هزار و سیصد^۱ و شست^۲ حرف است.

و روایت است از سمرة بن جندب از پدرش که او گفت: رسول -علیه السلام- گفت: هر که او ده آیت از سورة الْكَهْفِ از بر بخواند، فتنه دجال او را زیان ندارد و هر که^۳ سورت جمله بخواند به بهشت شود. اسحاق بن عبدالله ابن ابی فروه روایت کرد از رسول -علیه السلام- که او گفت: شما را راه نمایم بر سورتی که چون فرود آمد هفتاد هزار^۴ فرشته به تشییع او از آسمان فرود آمدند و عظمت او ما بین السماء والارض مملو بکرد؟ گفتند: بلی یا رسول الله! گفت: سورة الْكَهْفِ است، هر که او روز آدینه بخواند هر گناه که در^۵ این آدینه تا به آن کرده باشد بیا مرزند او را و سه روز دیگر بر سری، و چندانی نور دهند او را که تا به آسمان برسد^۶ و او را از فتنه دجال نگاه دارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[به نام خدای بخشاینده مهربان]^۷

آیه ۱ **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا**؛ سپاس خدای را آن که بفرستاد به^۸ بنده اش^۹ قرآن^{۱۰} نکرد آن را کژی.

- | | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ۱. آط، آب، آن، آج، لب: ششصد. | ۲. همه نسخه بدلها بجز قم: شصت. |
| ۳. آط، آب، آن، آج، لب: هرکس که. | ۴. آط، آب، آن، آج، لب: هزار. |
| ۵. همه نسخه بدلها: از. | ۶. آط، آب، آن، آج، لب: رسد. |
| ۷. اساس: ندارد؛ از قم آورده شد. | ۸. همه نسخه بدلها: بر. |
| ۹. قم: خویش. | ۱۰. قم + را. |

- آیه ۲ قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَيِّنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا. راست تا بترساند عذابی سخت از نزدیک او و مژده دهد مؤمنان را آنان را که کار نکو کنند^۱ که ایشان راست مزدی نکو.
- آیه ۳ مَا كُنْتُمْ فِيهِ آبدَاءُ؛ ایستاده باشند در آن همیشه.
- آیه ۴ وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا؛ و بترساند آنان را که گفتند: گرفت خدای فرزندی.
- آیه ۵ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِإِبْنِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا؛ نباشد ایشان را به آن علمی^۲ و نه پدران ایشان را، بزرگ سخن^۳ است که بیرون می آید از دهنها^۴ ایشان، نمی گویند الا دروغ.
- آیه ۶ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ آسَفًا؛ همانا تو هلاک خواهی کرد خود را بر اثر ایشان^۵ اگر ایمان نیارند به این حدیث به غم.
- آیه ۷ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ آيَاتِهِمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ ما کردیم آنچه بر زمین است زینت^۶ آن را تا بیازماییم [ایشان را]^۷ تا کدام نکوکارترند^۸.
- آیه ۸ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا؛ ما کنیم آنچه بر زمین^۹ است، زمین ساده خشک.
- آیه ۹ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؛ یا پنداشتی که اصحاب غار و رقیم بودند از دلالات^{۱۰} ما عجب.
- آیه ۱۰ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ فَعَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا؛ چون باز شدند جوانمردان با غار، گفتند: بار خدای ما بده ما را از نزد^{۱۱} تو رحمتی و بساز برای ما^{۱۲} از کار ما صلاحی.

۱. هم: آنان که می کنند نیکیها.

۲. هم: از علم.

۳. آب، آج، لب: سختی.

۴. همه نسخه بدلهای: دهنها.

۵. هم: اثر ایشان.

۶. هم: آرایش.

۷. اساس: نذرده؛ از هم، افزوده شد.

۸. هم: نیکوترست به کار.

۹. هم: آنچه بر آن است ماده خشک.

۱۰. آب، آج، لب: از آینهای ما شکفت؛ آب: ز آینهای ما عجب.

۱۱. هم: نزدیک، آب: نزدیک خود.

۱۲. همه نسخه بدلهای بجز هم: ما را.

آیه ۱۱ قَضَرْنَا عَلَىٰ أَذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا؛ بزديم^۱ بر گوشهای ایشان در

غار سالها به شمار.

آیه ۱۲ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لَتَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا؛ پس بیدار کردیم ایشان

را تا بدانیم که کدام دو گروه شمارنده‌تر است، آن را که ایشان مقام کردند به غایت.

آیه ۱۳ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى؛ ما

بگوئیم^۲ بر تو خبر ایشان به درستی^۳ ایشان، جوانمردانی بودند که ایمان آوردند^۴ به

خدا و بیفزودیم ما ایشان را لطف.

آیه ۱۴ وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوا

مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا؛ و باز بستیم بر دلهای ایشان^۵ چون بایستادند^۶ و

گفتند: خدای ما خدای آسمانها و زمین است. نخوانیم جز او خدای را که گفته

باشیم، بس بی قاعده‌ای^۷

آیه ۱۵ هُوَ لَا يَفْقَهُوا قَوْلَنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ

مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا؛ اینان آن قوم ما اند^۸ که گرفتند به خدایی^۹، خدایانی،

چرا نیارند بر آن^{۱۰} حجتی روشن. کیست ظالم‌تر از آن که فرو بافد^{۱۱} بر خدای دروغ^{۱۲}.

آیه ۱۶ وَإِذَا عَزَلْتَهُمْ هُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوَّا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ

رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا؛ و چون دور شدی از ایشان و آنچه می پرستیدند

مگر خدای را باز شوی^{۱۳} با غارتا بر افلاجد^{۱۴} برای شما خدای شما از بخشایش،

ببجارد^{۱۵} برای شما از کارتان روزی.

آیه ۱۷ وَتَرَى السَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ [۱۵۲-] تَرَاوَرُّ عَنِ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا

عَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّ اللَّهُ

۱. آب: صدای بزديم.

۲. آب، آج، لب. قصه کنیم.

۳. آط، آج، لب: بحق.

۴. آط، آب، آج، لب: بگرویدند.

۵. قم، آط، آج: دلهایشان؛ آب، لب: دلهایشان.

۶. آط، آب، آج، لب: برخاستند.

۷. قم: بس دروغی.

۸. اساس: فومند؛ به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

۹. همه نسخه بدلها: گرفتند از فرود او.

۱۰. آج، لب: برایشان.

۱۱. همه نسخه بدلها: فرافاد.

۱۲. همه نسخه بدلها: دروغی.

۱۳. آب: باز گردید.

۱۴. قم: پراگند؛ آط، آج، لب: باز کند؛ آب: پراگند کند.

۱۵. قم، آط، آج، لب: بسازد؛ آب: آماده کند.

فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْسِدًا؛ بینی آفتاب را چون برآمدی فرو می‌گردیدی از غارشان به جانب دست راست، و چون فرو شدی^۱ می‌گذشتی از ایشان به جانب دست چپ، و ایشان در فراخی بودند از او آن از آیات خداست، هر که را ره دهد او راه یافته بود و هر که را گمراه کند نیابی او را یاری ره نماینده.

آیه ۱۸ وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَهُمْ رُفُودٌ وَنُقِلَبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَاطَلَعْتَ مِنْهُمْ فَارًّا وَلَمِ لِمْتَ مِنْهُمْ رُعبًا؛ و پنداری ایشان را بیدار^۲، و ایشان خفته^۳ بودند و می‌گردانیدیم ایشان را به جانب^۴ راست و چپ و سگشان گسترده بود بازوهایش^۵ بر آستانه در اگر مطلع شدی تو برایشان پشت بر کردی^۶ از ایشان گریزان و پُرباز کردندی تو را از ایشان به ترس.

آیه ۱۹ وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا؛ همچونین بیدار کردیم ایشان را تا پُرسند میان ایشان، گفت گوینده‌ای از ایشان: چند مقام کردی؟ گفتند: مقام کردیم روزی یا بهری از روزی^۷. گفت^۸: خدای شما داناتر است به آنچه مقام کردی شما، بقرستی یکی را از شما^۹ به این درمها^{۱۰} به شهر، بگو تا بنگرد که کدام پاکتر طعامی است، گو بیارد شما به روزی از او و لطف کند و آگاه مکناد به شما کسی را.

آیه ۲۰ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعَذِّبُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا؛ که اگر ایشان مطلع شوند بر شما، سنگسار کنند شما را یا باز برند شما را در دین خود و، فلاح نیابی^{۱۱} پس هرگز.

آیه ۲۱ وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَتَعَلَّمُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّلُونَ مِنْهُمُ آفَرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمُ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا

۱. آب: فرو رفتی.
۲. آب: خفتگان.
۳. همه نسخه بدلتها: بیداران.
۴. قم: آب + دست.
۵. قم: دو بازو را؛ آط، آج، لب: بازویش؛ آب: هر دو بازویش.
۶. آب: برمی‌گردیدی. آج، لب: برگردندی.
۷. قم: روز.
۸. همه نسخه بدلتها: گفتند.
۹. آب: خود.
۱۰. قم: به درمهای شما.
۱۱. قم: نرهی شما.

عَلَىٰ أَفْرِهِمْ لَسْتَخَذْنَ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا؛ و همچونین اطلاع دادیم برایشان تا بدانند که وعده خدا حق است و قیامت را شکی نیست در او، چون منازعت می‌کردند میان ایشان کارشان، گفتند: بنا کنی برایشان بنایی^۱ خدای ایشان عالمتر^۲ است به ایشان. گفتیم آن کس^۳ که غالب بود^۴ بر کار ایشان: بگیریم برایشان^۵ نمازگاهی^۶.

آیه ۲۲ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا؛ گویند: سه بودند، چهارمشان سگ بود، و گویند: پنج بودند و ششم سگ^۷ بود انداختن پنهانی^۸ گویند: هفت بودند و هشتمشان سگشان^۹ بود. بگو خدای من داناتر است به عدد ایشان، نداند ایشان را الا اندکی، خصومت مکن در ایشان الا خصومتی ظاهراً، و فتوا مپرس در ایشان، از ایشان کسی را.

آیه ۲۳ وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا؛ و مگو چیزی را که من بکنم^{۱۰} آن را فردا.

آیه ۲۴ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا؛ الا که گوی اگر خواهد خدای، یباد کن خدایت را چون فراموش کنی، و بگو: همانا ره نماید مرا خدای من به نزدیکتر از این به صلاح.

آیه ۲۵ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا؛ مقام کردند در غارشان سیصد سال، و بیفزودند نه سال.

آیه ۲۶ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا؛ بگو خدای داناتر^{۱۱} است به آنچه ایشان

۱. قم: بناکردنی.
۲. قم: آج، لب: داناتر.
۳. قم: مل: آنان.
۴. قم: مل: بودند.
۵. آط: ورایشان.
۶. قم: مسجدی.
۷. قم: سگ ایشان؛ آط، آب، آج، لب: سگشان.
۸. قم: انداختن پنهانی. مل، آج، لب: انداختند.
۹. آج، آج، لب: کلیشان.
۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم: ندارد.
۱۱. قم: کننده‌ام.
۱۲. آط، آج، لب: داند.

مقام کردند. اوراست غیب^۱ آسمانها و زمین. چه نیک می بیند^۲ و نیک می شنود، نیست ایشان را جز او^۳ یاری و انباز نگیرد^۴ در حکم خود کسی را.

قوله تعالی: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ غَيْبِ الْكِتَابِ**، گفت: سپاس خدای را

که کتاب قرآن بر بنده اش محمد انزله^۵ کرد، **فَقِيماً**؛ ای مستقیماً، در کلام تقدیم و ۵ تأخیری هست و تقدیر آن است که: **أَنْزَلَ عَلَيَّ الْكِتَابَ قِيماً وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً** و **قِيماً**، حال است از کتاب و او حال باشد از مفعول.

وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً؛ و این کتاب را کژی نکرد. و در معنی «قیم»، دو قول گفتند: یکی آن که راستی است که در او کژی نیست و دیگر معنی آن که «قیم»

بر دیگر کتابها که حکم می کند به تصدیق آن، و در بعضی قراءت آمد: **أَنْزَلَ عَلَيَّ ۱۰ غَيْبِ الْكِتَابِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً** و **وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً**، گویند آن را که بتوان دیدن^۶، کالبدین و الأمر و عوج فی العصا و الحایط بفتح العین. **لِيُنذِرَ تَأْسِراً شَدِيداً**؛ تا بترساند خلقان را از عذابی^۷ سخت از نزدیک او [۱۵۲-پ] **مِنْ لَدُنْهِ**، ابوبکر خواند عن عاصم تنها: **مِنْ لَدُنْهِ**، به اسکان «دال» با اِشمام ضمه و کسر «نون» و «ها» و «یا» ی در لفظ از پس ها. **وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ ۱۵ الصَّالِحَاتِ**، و بشارت دهد مؤمنانی^۸ را که عمل صالح و کار نیکو کنند. **أَنْ لَهُمْ**؛ به آن که ایشان را خواهد بودن مزدی نیکو یعنی ثواب بهشت. و محل آن مع اسمها و خبرها نصب است بوقوع البشارة علیه، چه او متعدی بود به دو مفعول، يقال: بشرته كذا و بكذا. **مَا كَيْفِيْنَ فِيْهِ اَبَدًا**؛ و ایشان در آن مقیم باشند همیشه که آن را زوال نبود از ایشان و ایشان را فنا نبود از آن. و نصب **مَا كَيْفِيْنَ**، ای مقیمین، بر حال است از فعلی ۲۰ **مَقْدَرٍ لَهُمْ**، ای **تَحَصَّلَ لَهُمْ** و **وَنَشَبَتِ اَلْ** و شاید که عامل در او **اَجْرًا حَسَنًا** باشد **والتقدير: يُؤَجَّرُونَ اَجْرًا حَسَنًا مَا كَيْفِيْنَ فِيْهِ اَبَدًا**.

۱. قم: نهان.

۲. قم + به او.

۳. همه نسخه بدلها: از فرود او.

۴. قم: و نه انباز گیرد؛ آج، لب: نه انبازی.

۵. آط، آب، آن، آج، لب: انزال.

۶. قم: واو.

۷. آط، آب، آن، آج، لب: بتوان دید.

۸. آب، آن، عذاب سخت.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مل: مؤمنان.

۱۰. مل: حصل؛ لب: يحصل.

۱۱. آط، آب، آن، آج، لب: ثبت.

- وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا؛ و بترسانند آنان را که گفتند: خدای گرفت فرزندی که ایشان را به این که می‌گویند علمی نیست بل از سر جهل و اعتقاد باطل می‌گویند و تقلید پدران، و نیز پدر ایشان را به آن علمی نیست.
- كَبُرَتْ كَلِمَةً؛ بزرگ سخنی است این که از ذهن ایشان بیرون می‌آید. و نصب كَلِمَةً، شاید که بر تمیز بود و شاید که بر حال بود، ای كَبُرَتْ الكَلِمَةَ كَلِمَةً. آنکه اول بیفکنند^۲ و هو کقولهم: نِعَمَ رَجُلًا زَيْدًا، أَيْ نِعَمَ الرَّجُلِ رَجُلًا، و این تمیزی بود بعد تمام الكلام. و روایت کردند از بعضی مکیان^۳، خواندند: كَبُرَتْ كَلِمَةً، کقولهم: كَبُرَ شَانِكُ وَكَبُرَ قَوْلُكَ. تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ، در جای صفت کلمت است، إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا، ای ما یقولون، «ان» به معنی «ما» ای نفی است؛ نمی‌گویند در این گفتار الا دروغ، و این آیات بر سبیل طعن گفتند^۴ برایشان و ردّ قولشان.
- آنکه رسول را - عليه السلام - تسلیم داد و دلخوشی، گفت فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ؛ همانا تو خویشتن را هلاک خواهی کردن بر اثر ایشان. یعنی این کافران که گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا، یقال: بَخَعٌ نَفْسُهُ يَبْخَعُهَا بَخَعًا، قَالَ ذُو الرِّمَّةِ:
- ۱۵ أَلَا أَيُّهَا الْبَاخِعُ الْوَجِدُ نَفْسُهُ بِشَيْءٍ نَحْنُهُ عَنْ يَدَيْهِ الْمَقَادِرُ اراد نَحْنُهُ فَخَفَفَ، إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا، اگر ایمان نیارند ایشان به این قرآن. و به اتفاق مراد به حدیث قرآن است، و چون خدای تعالی قرآن را حدیث خواند آند جای در کتاب، آن را قدیم گفتن خلاف بر خدای تعالی باشد. أَسْفًا، ای غَضَبًا وَحُزْنًا. مجاهد گفت: جزعاً و نصب او بر تمیز است.
- ۲۰ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا، آنکه گفت: ما کردیم هر چه بر زمین آفریدیم زینت^۵ زمین. ضحاک گفت: یعنی مردان را خاصه به زینت زمین کردیم، و حمل او بر عموم اولیتر باشد. دگر آن که «ما» لما لا یعقل باشد و مَنْ لَمَّا یعقل گفت: «ما» هر چه بر پشت زمین است از انواع مخلوقات؛ حیوان و جماد و نبات، و

۱. اساس: بترسان؛ بانوجه به معنی و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها: بیفکنند.

۳. همه نسخه بدلها: گفت.

۴. همه نسخه بدلها: گفت.

۵. همه نسخه بدلها: گفت.

۶. آط، آب، مل، آرز، نخع.

۷. آط، آب، آرز، آج، لب: به زینت.

آنچه جز آن است: زِبْتَةٌ لها؛ زمین را به آن بیاراستیم و آن را زینت زمین کردیم. لَتَسْبُلُوهُمْ؛ تا بیازماییم ایشان را تا کدام نیکو عمل تر است، و نصب عملاً بر تمیز است، و مراد از ابتلا تکلیف است، چه تکلیف صورت امتحان دارد.

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا، «صعید»، زمین راست باشد و «جُرُز»، زمینی که باران بر او نیاید و بر او نبات نروید، یعنی ما پس از آن که آراسته باشیم و آبادان کرده، بران^۱ کنیم و زمین ساده کنیم و بناها از او برداریم. مجاهد گفت: جُرُزًا، ای بَلْقَعًا يَابِسًا لَا نَبَاتَ عَلَيْهَا، ومثله قوله: قَيَّدَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا، لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا^۲. و عرب سال قحط را «سَنَةُ جُرُزٍ» گویند، و «سَيُّونَ أَجْرَازٍ»، قال الزجاج:

۱۰

قَدْ جَرَّقْتُهُنَّ السَّيُّونَ الْأَجْرَازُ

و يقال: أَجْرَزَ الْقَوْمُ إِذَا صَارَتْ أَرْضُهُمْ جُرُزًا، وَجَرَزُوا أَرْضَهُمْ إِذَا أَكَلُوا نَبَاتَهَا. قوله: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ، گفت: ای محمد تومی پنداری که قصه اصحاب الكهف و اصحاب الرقيم [۱۵۳-ر] از آیات و عجایب ما عجب است، یعنی در جنب عجایبی که در آیات و دلالات ماست از کمال قادری^۳ ما بس عجب نیست، چه آنچه من آفریده‌ام^۴ از آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات، در او عجایب بیشتر است. و «كهف»، غار باشد در کوه. و در «رقيم»، خلاف کردند؛ عبدالله عباس گفت: وادی^۵ است میان غضبان^۶ و وایله^۷ بیشتر از فلسطین و آن نام آن وادی است که، اصحاب الكهف در او بودند. کعب الاحبار گفت: نام دبه ایشان است، و بر قول عبدالله عباس مِنْ رَقْمَةِ الْوَادِيْ بِأَشَدِّ، و آن، آن جا بود که آب در او باشد. عرب گوید کسی را که امر کند که در میان کاری^۸ شو: ۲۰

عَلَيْكَ بِالرَّقْمَةِ وَدَعِ الرَّقْمَةَ وَصَفَّتَا الْوَادِيَّ جَانِبَاهُ، یعنی در میان رَو و کناره رها کن؛ یعنی اصل کارجوی و حواشی رها کن.

سعید جبیر گفت: «رقيم»، لوحی بود از ارزیز نام ایشان و تاریخ غیبت ایشان بر

۱. قم: ویران. ۲. سورة طه (۲۰) آیات ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳. همه نسخه بدلتها: قادری.

۴. همه نسخه بدلتها، بجز قم: وادی.

۵. مل: عصان.

۶. قم: بازی.

۷. قم، مل، آز: وایله.

آن جا نقش کرده بر در غار بنهادند تا مردم ببینند و از آن مُعتبر شوند. و بر این تأویل «رقیم»، فعلیل باشد، به معنی مفعول مِنَ الرِّقْمِ، وَهُوَ الْكِتَابَةُ. قولی دیگر آن است که، نافع روایت کرد از عبدالله غُمَرُ، و وهب روایت کرد از نعمان بشیر، از رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَوَعَلَى آله- که او گفت: اصحاب الرِّقْمِ، سه مرد بودند که از شهر بیرون آمدند به بعضی حوایج خود. باران بگرفت ایشان را، کوهی بود و در او غاری، گفتند: در این غار شویم تا باران کم شود. چون در آن غار شدند، سنگی عظیم از کوه در افتاد و در در آن غار افتاد، و در غار بگرفت چنان که هیچ شکافی نماند که روشنایی در او فتادی^۲. ایشان فرو ماندند و گفتند: یا قوم! این کاری عظیم است و جُز خدای تعالی کشف این بلا نتواند کردن^۳. بیاید تا هر یکی از ما عملی که در غُمَر خود کرده است خالص برای خدای، آن را شفیع سازیم، باشد که خدای تعالی بر ما ببخشد. یکی از جمله ایشان گفت: من در عمر خود حسنتی می دانم که کرده ام؛ و آن، آن بود که من جماعتی مزدوران را به مزد گرفتم تا برای من کاری کنند. مردی دیگر آمد نماز پیشین، او را گفتم تو نیز کار کن تا مزد یک روزه بدهم تو را. چون نماز شام بود و هر یکی را مزدی می دادم به سوت^۴. یکی از جمله ایشان گفت: مرا همچند آن می دهی که آن را که از نیمه روز کار کرد. گفتم: یا سبحان الله! تو را با مال من چه سبیل است که من به آن چه کنم؟ تو مُزِد خود تمام بستان و تو را با کسی دیگر کاری^۵ نیست. از من نشنید و به خشم برفت و مزد رها کرد. من آن مزد او نگاه می داشتم تا روزی گاو بچه ای می فروختند، من آن مزد او به آن بدادم^۶ در گله کردم بزرگ شد و آبستن شد؛ براد و از بچگان او بسیار پدید آمدند تا گله ای گاو شد. پس از مدتی دراز که سالها به این^۷ بر آمد، پیری را دیدم ضعیف شده، بیامد و گفت: مرا بنزدیک توحقی هست. گفتم: چیست آن؟ گفت: من آن مزدورم^۸ که آن روز^۹ مُزِد رها کردم. من در^{۱۰} نگریدم، او را بشناختم، دست او

۱. آط، آب + رضی الله عنه.

۲. قم: افتادی؛ مل: یافتی.

۳. همه نسخه بدلها؛ بجز مل: کرد.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بر نسویه.

۵. همه نسخه بدلها: کار.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم + و.

۷. آط، آب، مل، آن، آج، لب: بر این.

۸. آط، آب، آن، آج، لب: مرد.

۹. همه نسخه بدلها، بجز قم + آن.

۱۰. قم + آن؛ آط: در او.

گرفتم^۱ و او را به صحرا بردم و گفتم: این گاو گله تورا است. گفت: یا هذا! بر من استهزا مکن. گفتم: والله که این حق توست و تورا است، و کس را در این نصیبی نیست. او آن بگرفت و بسیار دعا کرد. بار خدایا! اگر دانی که آن برای تو کردم، ما را خلاص^۲ ده، در حال بهرانی^۳ از آن سنگ پیامد و بترکید^۴ و ثلثی از او بیفتاد^۵ و روشنایی پدید آمد.

- ۵ دیگری گفت: من در عمر خود حسنتی کرده‌ام و آن، آن بود که سالی فحطی عظیم بود. زنی با جمال بنزدیک من آمد و از من گندم خواست به بها. گفتم: ممکن نیست الا به تمکین^۶ از نفس خود. ایا کرد و برفت، باز دگر باره^۷ باز آمد و طعام خواست، گفتم: ممکن نیست بدون نفس تو. تا سه بار برفت و از روی ضرورت باز آمد و من او را طعام ندادم. به بار چهارم گفت: اکنون تورا ممکن^۸ کردم از آنچه ۱۰ می خواهی. چون با او بنشستم به خلوت، خواستم تا دست به او دراز کنم، او را یافتم که می لرزید^۹. گفتم: این چه حال است؟ گفت: از خدای می ترسم. من گفتم: [۱۵۳-پ] یا سبحان الله! زنی در حال شدت و سختی و ضرورت از خدای می بترسد و من در نعمت و رخا از خدای نترسم! گفتم: برخیز ای زن که تورا مسلم بکردم، و بیش از آن طعام که او می خواست ندادم او را، بار خدایا! اگر دانی که آن برای تو ۱۵ کردم، این بلا از ما کشف کن. پاره‌ای دیگر از آن سنگ شکسته شد و غار روشن شد. سدیگر^{۱۰} گفت: من نیز حسنتی کرده‌ام و آن، آن بود که مرا پدری و مادری پیر بودند، و من گوسپند داشتم^{۱۱}. نماز خفتنی^{۱۲} پاره‌ای شیر برگرفتم برای ایشان و بیاوردم، ایشان خفته بودند مرا دل نیامد که ایشان را بیدار کنم و خواب برایشان بشورم^{۱۳}. بر ۲۰ بالین ایشان بنشستم، گفتم: تا خود بیدار شوند و گوسپندان^{۱۴} ضایع بودند و مرا دل به

۱. قم: بگرفتم.

۲. قم، آج، لب: خلاصی.

۳. آب، آرز: پر بهرانی خانی.

۴. مل: طراقی.

۵. قم: بیوفتاد.

۶. قم: که متمکن شوی.

۷. قم، آب، آرز: بار دیگر؛ آط: باری دیگر.

۸. همه نسخه بدلها، بجز قم: تمکین.

۹. آب: لرزید.

۱۰. قم، آط، آب، آج، لب: سه دیگر؛ آرز: سیم دیگر.

۱۱. آب، آرز: می داشتم.

۱۲. آب، آرز: خفتن.

۱۳. قم: بشورم؛ آط، آرز، آج، لب: بیاشورم؛ آب: بیاشورم.

۱۴. آط: گوسفندان.

گوسپند^۱ مشغول بود. با آن همه از بالین ایشان برنخاستم تا صبح بر آمد، و ایشان بیدار شدند، و من آن شیر به ایشان دادم. بار خدایا! اگر دانی که من این برای تو کردم، این بلا از ما کشف کن. سنگ به یک باره^۲ از در غاری بیفتاد^۳ و ره گشاده شد و ایشان از آن جا به سلامت بیرون آمدند. این قصه اصحاب الرقیم است.

۵ اما قصه اصحاب الکهف، قال الله تعالی: إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ،

اصحاب سیر خلاف کردند در سبب رفتن ایشان به کهف: محمد بن اسحاق بن یسار گفت: سبب آن بود که اهل انجیل تعدی از حد بردند، و فواحش در میان ایشان ظاهر شد، و پادشاهان طاغی شدند و به بت پرستیدن مشغول شدند، و برای طواغیت قربان کردند. و در میان ایشان جماعتی بودند بر دین عیسی - علیه السلام - متمسک به آن، و پادشاه شهر ایشان مردی بود نام او دقیانوس، بت پرست بود و ظالم و قتال، و طالب آنان که بر دین مسیح بودند تا ایشان را عذاب کردی و از دین مسیح منع کردی و مادام در تتبع این بود و در اطراف و نواحی مملکت^۴ خود می گردید و هر کجا کسی بود^۵ بر دین عیسی - علیه السلام - او را می کشت و عذاب می کرد، و از آن دین منع می کرد تا به این شهر آمد که اصحاب الکهف در آن جا بودند. مردم بگریختند و پنهان شدند و او مردم را می گرفت. هر که در دین او می رفت رها می کرد او را، و هر که اجابت نمی کرد، او را می کشت و عذاب می کرد و دستها و پایهای ایشان می برید. و از باره^۶ شهر می درآویخت. خدای پرستان چون چنان دیدند، تضرع کردند با خدای تعالی و در عبادت بیفزودند و پناه با خدای دادند و می گفتند: رَبَّنَا رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ نَدْعُوًا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا^۷، این جماعت بگریختند و از بیرون شهر^۸ نمازگاهی بود. آن جا رفتند، به عبادت و تضرع مشغول شدند و می گفتند: بار خدایا! شر این طاغی کفایت کن. جماعتی از شرط^۹ دقیانوس که ایشان را بر این کار گماشته بودند، بر ایشان مطلع شدند، و ایشان را گفتند: شما

۱. آط، مل، آج، لب: گوسپند.

۲. همه نسخه بدلها: بار.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم: بیفتاد.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: مُلک.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم: بودی؛ مل: یافتی.

۶. آط، آب، آن آج، لب: باروی؛ مل: دیوار.

۷. آج، لب + الآية.

۸. قم: از شهر بیرون.

۹. همه نسخه بدلها + و.

۱۰. مل: شرطگان.

- چرا از ملک بگریخته‌ای و از دین او رغبت نموده‌ای و برفتند و دقیانوس را خبر دادند از احوال ایشان. او کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد بر آن هیأت که بودند با جامهٔ عُباد^۱. رویها در خاک کالیده^۲ از سجده، و چشمها پر آب شده. ایشان را تهدید کرد و گفت: چرا به خدمت من نیامدی و برای اصنام قربان نکردی؟ اکنون مخیری، خواهی به دین من درآیی و خواهی اختیار گشتن کنی. ایشان را مهتری بود نام او ۵ مَکْسَمِینَا، او گفت: بدان که ما خدای را می‌پرستیم که خدای آسمانها و زمینهاست، و ما جز او را عبادت نکنیم، آن دگر تو دانی هر چه خواهی می‌کن، که ما از دین خود نگردیم، باقی همان قول گفتند^۳ که او گفت. دقیانوس بفرمود تا جامه‌های^۴ ایشان بکنند و ایشان را جامه‌ای دگر پوشانیدند، و ایشان را گفت: مرا دل نمی‌آید که شما را بکشم. مهلت دادم شما را چند روز [۱۵۴-ر] تا اندیشه کنی ۱۰ و صلاح خود ببینی و با دین من آیی، و گرنیایی خود در دست منی و خون شما ریختن بر من آسان است، و آنکه برخاست و از آن شهر به شهری دیگر رفت و ایشان را باز نداشت و حرس بر ایشان نگماشت^۵. چون دقیانوس از آن جا برفت، ایشان را در مهلت^۶ فرو گذاشت^۷. ایشان با یکدیگر گفتند: تدبیر آن است که تا این طاغی غایب است، ما هر کسی از خانهٔ پدران زادی برداریم و بگریزیم. آنکه برفتند و هر ۱۵ یکی از خانهٔ پدر^۸ زادی بر گرفتند و از شهر بیرون شدند و بر در^۹ آن شهر کوهی بود آن را بِنَجْلُوس^{۱۰} گفتند^{۱۱}! بر آن کوه غاری بود، در آن غار شدند و خدای را عبادت می‌کردند. کعب الاحبار گفت: در راه سگی را دیدند، سگ در دنبال ایشان افتاد. چندان که راندند او را و زدند، برنگشت تا به آواز آمد و گفت: چرا مرا می‌زنی؟ من از شما بر نگردم که من دوستان خدای را دوست دارم، و من شما را به کار آیم ۲۰ چون بخشی شما را پاسبانی کنم. سگ را با خود بردند. عبدالله عباس گفت:

۱. مل: عبادات.

۲. آط، آب، آن آج، لب: مالیده.

۳. آط: گفتن.

۴. اساس و دیگر نسخه‌ها: جامه‌های / جامه‌های؛ با توجه به ادغام دو حرف همجنس.

۵. آژ: بگماشت.

۶. مل: مهلت داد.

۷. آط: گزاشت.

۸. مل: خویش؛ آط، آب، آژ، آج، لب: پدران.

۹. آط، آب، آن آج، لب: بیرون.

۱۰. آط، آب، آن آج، لب: بیخاوس.

۱۱. مل + دو مرد مؤمن بودند.

در راه شبانی را دیدند با سگی، ایشان را گفت: شما چه مردمانی و کجا می روی؟ گفتند: ما از این طاعیه^۱ روزگار می گریزیم. گفت: من نیز همکار شمایم و با ایشان برفت، سگ نیز در دنبال ایشان بود^۲. او را گفتند: ای جوانمرد! اگر تو مصاحب مایی، سگ نیست، سگ را از ما جدا کن. او گفت: این سگ با من صحبت دیرینه دارد، شما برانی او را که من شرم دارم از او. ایشان او را براندند، نرفت. چون بزدند او را، آواز داد و گفت: مرا چرا زنی^۳ که من از شما به جفا برنگردم؟ ایشان در غار شدند و سگ بر در^۴ غار بخت و ایشان به عبادت مشغول شدند و آن نفقه خود در دست یکی از ایشان کردند، نام او یملیخا^۵. او هر روز به شهر رفتی و چیزی که ایشان را بایستی بیاوردی و تفحص اخبار [ر] بکردی و ایشان را خبر دادی، تا روزی در بازار آمد، خبر دادند که: دقیانوس باز آمده است و طلب ایشان کرده^۶. باز آمد و ایشان را خبر داد، و ایشان سخت مضطرب شدند و این نماز دیگر بود عند غروب الشمس. با یکدیگر گفتند: این طعامکی^۷ که هست بخوری^۸ و پناه با خدای دهی^۹ تا خدای تعالی چه تقدیر کرده است. طعام^{۱۰} بخوردند و به عبادت مشغول شدند و سر بر سجده نهادند، خدای تعالی خواب بر ایشان افکند. سیصد و نه سال خفته بودند^{۱۱}. دقیانوس ایشان را طلب کرد و کس فرستاد و پدرانی ایشان را حاضر کرد و گفت: پسران شما کجا اند؟ ایشان را پیش من آری^{۱۲}. گفتند: ما احوال ایشان ندانیم. بر ما آن است که ما در طاعت توایم، و اما ایشان مالهای ما برگرفتند و از شهر برفتند. گسها^{۱۳} که ایشان را دیده بودند، گفتند: ایشان در غاری شده اند که بر در این شهر است. بر کوهی که آن را ینجلوس^{۱۴} می گویند^{۱۵}. او برخاست^{۱۶} با لشکر آن جا آمد. هر

۱. مل: طاعنی.

۲. همه نسخه بدنها، بجز قم و مل: برفت.

۳. قم: چه می زنی.

۴. آج، لب: در در.

۵. همه نسخه بدنها، بجز قم: یملیخا.

۶. مل: می کند.

۷. مل: طعامی.

۸. آط، آب، آج، لب: بخوریم.

۹. آط، آب، آج، لب: دهیم.

۱۰. اساس: استطعام؛ به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخ تصحیح شد.

۱۱. همه نسخه بدنها، بجز قم و مل: بختند.

۱۲. آط، آب، آج، لب + ایشان.

۱۳. آط، آب، آج، لب: کسانی؛ مل: کسهای.

۱۴. آط، آب، آج، لب: بیخاوس.

۱۵. آط، آب، آج، لب: می خوانند؛ قم: مل: می خوانند.

۱۶. آط، آب، آج، لب: برخاست.

- کس که خواست که آن جا^۱ فروشود از ترس نتوانست. آخر گفتند: یا ملک؛ اگر تو ایشان را به چنگ آری، چیزی^۲ نخواهی کردن جز کشتن؟ گفت: بلی^۳. گفتند: در این غار بر باید آوردن تا ایشان در آن جا بمیرند، و این غار گور ایشان باشد. گفت: صواب است، و بفرمود تا در غار بر آوردند و ایشان خفته بودند و از آن بی خبر. در ملک دقیانوس دو مرد بودند مؤمن: یکی، بندروس^۴ نام و یکی، رویاس. نامهای ایشان و نسبهایشان^۵ بر لوحی نوشتند از ارزیز، و در بنای آن سد نهادند. گفتند: تا باشد که وقتی کسی این بنا بشکافد، از احوال ایشان خبر دهد مردمان را تا عبرتی باشد شنوندگان را؛ تا آنکه که دقیانوس هلاک شد و از پس او چند قرن بگذشت^۶، خدای تعالی ایشان را بیدار کرد.
- عُبَید بن عُمَیر^۷ گفت: اصحاب الکهف، جوانانی بودند از فرزندان ملوک با طوق و یاره و گوشواره^۸ زرین. روزی از روزهای عید، ایشان از شهر بیرون آمدند و سگ صید یا خود داشتند، خدای تعالی تنبیه کرد ایشان را و ایمان [۱۵۴-پ] در دل ایشان افکند. ایمان آوردند هر یکی علی حده، به تنبیهی که خدای کرد ایشان را، و هر یکی ایمان خود از صاحبش پنهان داشت. چون با شهر آمدند در این اندیشه افتادند و هیچ کس از ایشان اطلاع نداد صاحبش را بر سر خود. آنکه هر یکی^۹ اندیشه کرد که از این شهر بیرون باید شدن تا شوم^{۱۰} کفر و معاصی اینان به ما نرسد. هر یک از شهر بیرون آمدند، عَلی خُفَیَّةٍ مِنْ صَاحِبِهِ. چون به صحرا رسیدند، با هم افتادند^{۱۱}. هر یکی صاحبش را گفت: چرا بیرون آمده ای؟ [او گفت: تو چرا بیرون آمده ای؟]^{۱۲} آخر اتفاق کردند بر آن که هر دو به کناره ای شوند و راز خود با صاحبش بگویند. همچونین^{۱۳} کردند و راز بر یکدیگر آشکارا کردند. رأی همه بر ایمان متفق بود، و سگ صید با خود داشتند، گفتند: اکنون بیایی^{۱۴} تا امشب با غاری شویم و آن جا بخسپیم،

۱. مل: در غار.

۲. آط، آب، آز، آج، لب: کاری.

۳. آز: آری.

۴. آج، لب: بندروس؛ آب، آز: بندروس.

۵. همه نسخه بدنها، بجز قم: نسبهای ایشان.

۶. آط: بگذشت.

۷. مل، آز: عمره آج، لب: عبیده بن عبیر.

۸. همه نسخه بدنها، بجز قم: گوشوار.

۹. همه نسخه بدنها، بجز قم + از ایشان؛ آز + از این.

۱۰. همه نسخه بدنها، بجز قم: شوم.

۱۱. آط، آب، آز، آج: رسیدند.

۱۲. اساس: افتادگی دارد؛ از قم افزوده شد.

۱۳. همه نسخه بدنها: همچونین.

۱۴. آط، مل، آز، آج، لب: بیاید.

و فردا تدبیر خود سازیم^۱. آن شب در غار شدند و بختند و خدای تعالی خواب بر ایشان مستمر کرد تا سیصد و نه سال بختند و کس راه با ایشان نبرد^۲، جز آن که ایشان را مفقود یافتند. جماعتی^۳ که ایشان را این همت بود، لوحی بگرفتند و نامهای ایشان و انسابشان و عددشان و تاریخ غیبتشان بر^۴ نوشتند که: فلان و فلان، و چند کس از معروفان و جوانان شهر مفقود شدند، و کس ایشان را باز نیافت، و خدای تعالی آن غار پوشیده کرد از چشم خلقان. و آن لوح در خزانه^۵ پادشاه بنهادند، و گفتند: همانا اینان را شانی^۶ باشد. چون قرنها بر آن بگشت^۷ و مدت به سر آمد، خدای تعالی اطلاع داد برایشان، چنان که گفت: **وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ^۸ الْآيَةَ.** و هب منته^۹ گفت: یکی از حواریان عیسی به در شهر اصحاب الکهف آمد و خواست تا در آن جا شود، او را گفتند: بر در این شهر بتی نهاده است، کس را رها نکنند که در شهر شود تا آن بت را سجده نکند. او در شهر نرفت و بیرون شهر گرمایه ای بود، در آن گرمایه رفت و آن جا کار می کرد و مزدی می ستد و نفقه می کرد، و خدای را می پرستید. گرمایه گان^{۱۰} از قدم او خیر و برکت بسیار دید، او را اکرام کرد، و مردم او را از حُسن سیرت و صلاح او دوست گرفتند، و او اخباری که از عیسی^{۱۱} شنیده بود مردم را می گفت، و با خیر و با طاعت دعوت می کرد. جماعتی به او بگریزند و او را با صاحب حمام شرط آن بود که به روز، کار او کند^{۱۲} و به شب به کار خود مشغول باشد. تا یک روز پسر پادشاه آن شهر، زنی را برگرفت و فرمود تا: گرمایه خالی کردند، و خواست تا در گرمایه شود. این مرد او را پند داد^{۱۳} و گفت: شرم نداری، و تو پسر ملک شهری و این کار به تو زشت باشد! پسر پادشاه خجل شد و برگشت، باز باز آمد^{۱۴} و خواست تا در گرمایه شود. مرد دگر باره نهی کرد و وعظ

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بسازیم. ۲. مل: نبردند.

۳. قم + را. ۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + او.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: خزینه. ۶. آج، لب: نشانی.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و آط: بگذشت؛ آط: بگزشت.

۸. سوره کهف (۱۸) آیه ۲۱.

۹. آرز، و هب بن منته. ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بر در.

۱۱. قم: گرمایه بان؛ آط، آب، آرز، آج، لب: صاحب گرمایه.

۱۲. لب: موسی. ۱۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: بکند.

۱۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: راه بنداد. ۱۵. مل: پس دگر باره باز آمد؛ آرز: باز پس آمد.

کرد^۱، برگشت. به بار سدیگر^۲ باز آمد و بانگ بر او زد و او را براند و در گرماوه رفتند. او دعا کرد، خدای تعالی هر دو را در آن گرماوه هلاک کرد و بمردند. ملک گفت: حال پسر من چه بود؟ گفتند: صاحب حمام^۳ او را بکشت. این خواری با گرماوگان^۴ با جماعتی که مصاحب ایشان بودند از آن جا بگریختند. شب ایشان را دریافت. در غاری شدند و بخفتند و در راه مردی را دیدند صاحب زرعی، و سگی با خود داشت که زرع او نگاه داشتی. ایشان را گفت: شما چه قومی؟ گفت^۵: ما مردمانیم که از دست ظالمی گریخته ایم. او گفت: مرا می باید که با شما موافقت کنم. با ایشان برفت و سگ در دنبال ایشان. به شب در غار شدند و بخفتند، خدای تعالی خواب بر ایشان افکند، تا سیصد و نه سال بخفتند و کسانی ملک که در طلب ایشان بودند، راه با ایشان بردند و چو ایشان را خفته یافتند، خواستند تا در آن جا شوند. ترس، منع کرد ایشان را، [۱۵۵-ر] آخر گفتند: تدبیر آن است که، در این غار بر آرند^۶ تا اینان در آن جا^۷ بمیرند از گرسنگی و تشنگی. همچنان کردند. و هب گفت: ایشان در آن غار مدتی بماندند. وقتی شبانی به آن جا رسید و بر آن کوه گوسپند^۸ می چرانید، باران بگرفت. او را اندیشه کرد، گفت: در این غار بپاید شکافتن تا به شب گوسپندان^۹ را در این غار می برم. در آن غار بار کرد و خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد.

محمد بن اسحاق گفت: پس از آن پادشاهی پدید آمد آن شهر را، مردی صالح، که او^{۱۰} را تندوسیس^{۱۱} گفتند، و او در ملک خود سی و هشت^{۱۲} سال بماند و در ملک او هرگونه مردمان بودند، مؤمن و کافر و بت پرست. و پادشاه از آن رنجور بود، و ایشان را با خدای می خواند و تخویف می کرد به بعث و نشور، و ایشان می گفتند: **مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا^{۱۳}...** ما حیات هم این دانیم که در دنیا هست و پس از

۱. قم: داد، او.

۲. آط، آج، لب: با سه دیگر. آب، آرز: با سه کس دیگر.

۳. مل: گرماوگان.

۴. همه نسخه بدلهای، بجز قم: گفتند.

۵. همه نسخه بدلهای، بجز قم: بر آریم.

۶. مل، آج، لب: گوسپند.

۷. قم، آط، آب، آرز: این جا.

۸. قم: نام او.

۹. آط، آج: بندوسیس؛ لب: بندوسیس؛ مل: بندوسیس.

۱۰. آط، آج، لب: هفت.

۱۱. آج، لب: هفت.

۱۲. سورة جاثیه (۴۵) آیه ۲۴.

حیات دنیا حیاتی^۱ نشناسیم. چون پادشاه صالح از ایشان آن دید، با خدای تعالی تضرع کرد و گفت: بار خدایا! آیتی به اینان^۲ نمای که بدانند که بعث و نشور حق است. خدای تعالی خواست تا اظهار آیتی کند بر ایشان. در دل یکی از مردمان آن شهر افگند نام او اولیاس^۳ تا آن بنا بشکافت و برای گوسپند^۴ حظیره ای کند، بیامد و آن بنیان بشکافت^۵ تا در غار گشاده شد. جماعتی را دید آن جا خفته و سگی بر در غار خفته. هر کس که خواست که آن جا فراز شود، نیارست فراز شدن^۶. اهل آن شهر به تعجب به نظاره آن جا آمدند، خدای تعالی ایشان را از خواب بیدار کرد تا بنشستند شادمانه، مستبشر، و بر یکدیگر سلام کردند و گمان بردند که یک روز خفته اند یا بهری از روزی. و خدای تعالی بعث ایشان دلیل ساخت بر آن که بعث و نشور قیامت حق است. ۱۰

و هب گوید: ایشان بیدار شدند و احوال ایشان همچنان بود که آنکه که بختند، هیچ تغییری پذیرفته نبود^۷ تا جامه ایشان شوخکن نشده بود. ایشان برخاستند^۸ و گمان بردند که در عهد دقیانوسند. برخاستند و نماز بگزاردند و یملیخا که صاحب طعام ایشان بود. او را گفتند: برو و آن درمی چند ببر برای ما طعامی آر که ما گرسنه شده ایم و بنگر تا این طاغیه^۹ طلب ما می کند و خویشتن بر احترام دار یملیخا^{۱۰} گفت: دی همه روز در طلب ما بودند و امروز بی شک آن است که ما را ببرند، و این آخر روزی است ما را از دنیا. مهتر ایشان گفت: ما توکل بر خدای کردیم، و بر دین حق مقام کنیم و جان به فدای دین کنیم. آنکه یملیخا^{۱۱} برخاست و آن درمها برگرفت و از کوه به زیر آمد تا به شهر آید. در شهر آثار و اعلامی که او رها کرده بود به خلاف آن دید که او بگذاشته^{۱۲} بود. متواری وار به شهر درآمد، ترسان و مترقب از خوف دقیانوس. چون در شهر آمد، مردمان را دید بر شعار ملت عیسی، و نام

۱. مل + دیگر.
۲. آط: آباتی به این جماعت؛ آج، لب: آینی بدین جماعت.
۳. همه نسخه بدلهای، بجز قم: الیاس.
۴. مل، آج، لب: گوسپند.
۵. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: بنا بگشاد.
۶. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: نتوانست شدن.
۷. آط، آب، آج، لب: تغییر پذیرفته بودند؛ مل: تغییری نرفته بود.
۸. همه نسخه بدلهای، بجز قم: برخاستند.
۹. مل: طاغی.
۱۰. آط، مل، لب: یملیخا.
۱۱. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: برخاست.
۱۲. آط: بگذاشته.

- عیسی می‌گفتند و بر او صلوات می‌دادند. به عجب^۱ فروماند، گفت: من دوش از این شهر برفتم و در این شهر کسی نام عیسی نیارست بردن، اکنون شعار او آشکارا می‌گویند و می‌دارند؛ و او را خبر نبود که دقیانوس هلاک شده است از مدت سیصد^۲ سال باز^۳، گرد آن شهر می‌گشت، کس را نمی‌شناخت و رسم و آیین ایشان به خلاف آن دید که او را کرده بود. با خود گفت: همانا شهر غلط کرده‌ام یا در خوابم! آخر^۴ اندیشه کرد و گفت: در این نزدیکی، شهر هم این است. آخر مردی را گفت: این شهر را چه خوانند؟ گفت: دَقُوس^۵. بدانست که شهر آن است، و لکن مردمان آن شهر نه آن بودند. آخر، آن درمها که داشت بیرون کرد و آن درمها بود به نام و مهر دقیانوس از سیصد^۶ سال زده و بر شکل پای شتر بود به بزرگی. [۱۵۵-پ] آن درمی چند بداد تا طعام خرد. مرد آن درم بستد و در او نگرید، [و نقش و سکه آن بخواند و^۷ تاریخ آن، عجب فروماند، در مرد نگرید^۸، مرد^۹ غریب و مجهول دید، او را گفت: این درم از کجا آوردی؟ گفت: ای مرد تو را با آن^{۱۰} چه کار! درم بستان و طعامی بده مرا به نرخ وقت. آن مرد، آن درم به دیگری نمود و دیگری به دیگری انداخت، و دست به دست بدادند^{۱۱} و گفتند: این^{۱۲} مرد همانا گنجی یافته است^{۱۳}! او را گفتند: راست گو^{۱۴} تا این گنج کجا یافتی؟ و با ما مشترک کن تا ما راز تو با کس نگوئیم،^{۱۵} که این گنج تنها بر نتوان داشتن و به هر حال تو را در این کاریاوران^{۱۶} بایند؛^{۱۷} چه اگر نه چنین کنی سلطان وقت را بگوئیم و تو را از آن رنج رسد و چیزی به تو نماند. او گفت: ای قوم شما چه می‌گوی؟ گنج چه باشد؟ این درمی چند است که من دیروز^{۱۸} داشتم و هر روز از این خرج می‌کنم و کس مرا به گنج یافتن متهم نکرد. گفتند: محال مگو که این درمها از تاریخ سیصد^{۱۹} سال زده اند؛ و آواز بر آوردند و خبر^{۲۰}

۱. همه نسخه بدلها، بجز قم: تعجب.

۳. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: تا؛ مل: واو.

۵. قم + واند؛ آج، لب + ونه.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: مردی.

۹. مل: می‌دارند.

۱۱. مل: یافته‌ای.

۱۳. قم: یاروان؛ مل: یازان.

۱۵. قم: دی.

۲. آج، لب + ونه.

۴. مل: دقیانوس.

۶. اساس: ندارد؛ از قم افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل: این.

۱۰. مل: ای.

۱۲. لب: گوئی.

۱۴. قم: باید؛ آج، لب: یابند.

۱۶. قم + واند؛ آج، لب + ونه.

به پادشاه وقت رسید، و مردم بر او جمع شدند و او هیچ جواب نداشت آن حدیث ایشان را جز که خاموش می بود و آن خاموشی در تهمت او زیادت می کرد. و در شهر دو پیشوای بودند؛ دو مرد صالح: یکی اریوس نام و یکی اسپیوس^۱ نام. او را بردند تا پیش ایشان، و او گمان برد که او را پیش دقیانوس می برند، و او می رفت دل بر مرگ نهاده، مدهوش؛ و مردم از^۲ او فسوس می داشتند، چنان که از دیوانگان. و او در دل خدای را می خواند و می گفت: ای خداوند آسمانها و زمینها! فریادرس تویی در سختیها، مرا فریادرس و باخود می گفت: کاشک ما به یک جای بودمانی و یا اصحاب من حالی من بدایستندی! که ما را عهد چنان است با یکدیگر که به یک جای باشیم در حیات و ممات. آه دریغا! که این جبار مرا بکشد و من ایشان را باز نبینم. همه راه این اندیشه می کرد و شهادت می آورد و خدای را یاد همی کرد و پناه با خدای می داد. چون او را پیش این دورئیس^۳ صالح بردند، او درنگرید؛ دقیانوس نبود. ساکن شد. او را بداشتند آن جا و آن درمها به ایشان دادند. ایشان گفتند^۴ راست بگو تا این گنج کجا یافتی؟ او گفت: گنج چه باشد؟ گفتند: این نقش درم گواهی^۵ می دهد بر تو که تو گنجی یافته ای از گنجهای قدیم و مهرباستان. یملیخا^۶ گفت: والله که من هیچ گنجی نیافته ام و این درم از خانه پدر برگرفته ام و ضرب این شهر است. من همین می دانم. گفتند: تو کیستی و پدر تو کیست؟ او نام خود بگفت^۷ و نام پدر، کس نبود که او را شناخت، چه مدت دراز در میان افتاده بود. سیصد و نه سال. گفتند: دروغ می گوی و با ما راستی بنمی گوی. او چیزی نمی توانست گفتن، جز که ساعتی خاموش می بود و ساعتی سوگند می خورد که او گنجی نیافته است. و مردم بهری می گفتند: دیوانه است، و بهری می گفتند: ابله است، و بهری می گفتند: طرار است، و از راستی خبر نمی دهد. آخر یکی از آن رؤسایان بانگ بر او زد و او را تهدید کرد و گفت: گمان می بری که ما تو را باور خواهیم داشتن به آن دروغ و محال که می گویی، که این مال پدر تو است، و نقش این

۱. آب، آز: اسپلوس؛ مل: سفلوس؛ آط، آج، لب: بسفلوس.

۲. مل: بر.

۳. قم: مرد.

۴. همه نسخه بدلها + ای جوانمرد.

۵. آط، آب، مل، آن آج، لب: گواهی.

۶. آط، مل، آج، لب: تملیخا.

۷. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: ببرد.

جمعداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

- درم از سیصد^۱ سال زده است! و تو کودکی، چون^۲ آمده ای تا بر ما پیران فسوس داری، و اعیان و معروفان این شهر اینانند که این جا حاضرند و خزاین این شهر به دست ماست و ما از این ضرب یک درم نداریم، ما تو را به این رها نکنیم؛ اگر راست گفتی، فهوالمراد، و الا ضرب و حبس و تعذیب^۳ باشد. یملیخا^۴ گفت: به خدا پر شما که من از شما چیزی پرسم مرا خبر دهی. گفتند: بگو. گفت: مرا بگوی تا ۵ دقیانوس الملک چه کرد، و او کجاست که این شهر در دست او بود دیروز؟ گفتند: ما بر پشت زمین پادشاهی را ندانیم دقیانوس نام، و این نام پادشاهی است [۱۵۶-ر] که سالیان دراز است تا هلاک شد. یملیخا^۴ گفت: کس با من راست نمی گوید، بدان که^۵ ما چند یار بودیم و پادشاه این شهر بر ما ستم کرد و اکراه تا ما را از دین مسیحی برگرداند، ما از او بگریختیم دیروز، و دوش بختیم و امروز من به شهر آمدم ۱۰ تا برای اصحاب^۶ طعامی خرم، در من آویختی و حوائت گنج می کنی بر من. اگر مرا باور نداری بیایی تا غار ما ببینی و اصحابان مرا بر کوه بنجلوس^۷. چون اربوس^۸ این سخن بشنید، گفت: همانا این مرد راست می گوید، و این آیتی باشد از آیتهای خدای تعالی. و آنکه برخاستند آن دو رئیس و جمله اهل شهر و یملیخا^۴ در پیش ایشان ایستاد تا بنزدیک کوه بنجلوس^۹. آنکه ایشان را گفت: من از پیش می روم تا ۱۵ ایشان را خبر دهم تا بنترسند که همانا خلقتی عظیم به سر ایشان شویم. گفتند: روا باشد. و چون بازگشتن یملیخا^۴ بنزدیک ایشان دیر شد، گفتند ایشان: به هر حال چنان می نماید که دقیانوس یملیخا^۴ را بگرفته است و هر ساعت مترصد می بودند که لشکر آید و ایشان را نیز ببرد. چون آواز وقع سُم اسپان و جلبه^{۱۱} مردم شنیدند، قاطع شدند که لشکر دقیانوس است که به گرفتن ایشان آمده اند. با یکدیگر وصیت کردند ۲۰ و یکدیگر را وداع کردند و خویشان به خدای تسلیم کردند. چون نگاه کردند یملیخا^۴ درآمد. او را گفتند: ما ورائک، چه حال است؟ ما را خبر ده. یملیخا^۴ ایشان را از

۱. قم + واند؛ مل + وته.

۲. همه نسخه بدلهای: جوان.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: نهید.

۴. آط، مل، آج، لب: تملیخا.

۵. قم: بدانید که.

۶. قم + خویش.

۷. آط: بنجاوس و آژ، مل: بنجلوس و لب: پنجاوس.

۸. مل: اربوس.

۹. آط، مل، آج: تملیخا.

۱۰. آب: بنجلوس.

۱۱. همه نسخه بدلهای: غبه.

آنچه رفته بود خبر داد، و آن رئیسان و آن مردم بیامند و ایشان را بدیدند و از آن حال شگفت^۱ فرو ماندند. چون نگاه کردند در آن بنیان که بعضی شکافته بود و بعضی بر جای، تابوتی دیدند از آهن، قفلی از سیم بر او زده. آن تابوت از آن جا، بر آوردند و آن قفل بگشادند. در آن جا دو لوح دیدند از ارزیزبر او نقش کرده که: در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس، مَکْسَلْمینا^۲، و محسَلْمینا^۳، و یملیخا^۴، و مرطونس^۵ و نسوطوس^۶، و نیورس^۷، و بکریوس^۸، و بطینوس^۹، جوانانی بودند بر این شکل و بر این هیأت، از فتنه پادشاه وقت بگریختند که قصد ایشان می کرد برای دین، و در این غار شدند. چون خبر یافتند از ایشان و بدانستند که ایشان در غارند، در غار بر آوردند به سنگ و سخت کردند، و ما نامهای ایشان بر نوشتیم و احوال ایشان، تا اگر کسی بر ایشان مطلع شود بداند که حال ایشان چونین^{۱۰} بود. چون آن بخواندند، به شگفتی فرو ماندند و مؤمنان را یقین بر یقین زیادت شد به قدرت خدای تعالی بر احیاء موتی، و از آن شگفت ماندند که ایشان همچنان جوان و تازه و بقوت مانده بودند؛ نه رنگ رویشان بگردیده بود و نه جامه ایشان شوخگن شده. آنکه این دورئیس نامه نوشتند به آن پادشاه صالح که نام او تندوسیس^{۱۱} بود که: به تعجیل بیای تا آیتی ببینی از آیات خدای تعالی که با خلقان نمود بر صحت بعث و نشور. و آن قصه در نامه شرح دادند. چون ملک صالح نامه بر خواند، از سریر ملک فرود آمد و روی بر خاک نهاد پیش خدای تعالی و بسیار بگریست و تضرع کرد و شکر گزارد^{۱۲} خدای را تعالی بر اظهار آن آیت، و برخاست بالشکر و با اهل آن شهر آن جا آمد و آن حال بدید؛ و ایشان در غار به عبادت و تسبیح و تهلیل مشغول بودند. آنکه او را پرسیدند و بر او سلام کردند و گفتند: ما تو را وداع می کنیم که خدای تعالی ما را با حال اول خواهد بردن که ما از خدای درخواستیم. و پهلوی بر زمین نهادند و بخفتند، و خدای تعالی جان ایشان

۱. همه نسخه بدنها: به شگفت.

۲. آج، لب: مسلمنا؛ مل: مسلیجا.

۳. آط، آج، لب: محسَلْمینا.

۴. آط، مل، آج، لب: یملیخا.

۵. مل: مرطونس؛ آج: مرطونس.

۶. مل: سوطوس.

۷. آب، مل، آج: نیورس.

۸. آط، آب: بکریوس؛ آج، لب: بکریوس.

۹. آط، مل: بطینوس.

۱۰. همه نسخه بدنها: چنین.

۱۱. آط، آب، آج، لب: تندوسیس؛ مل: تندوسیس.

۱۲. مل، آج، لب: گذارد.

- برداشت. پادشاه بفرمود تا ایشان را برای کفن^۱، جامه های^۲ گرانمایه ساختند و تابوتهای زرین، و خواست تا ایشان را در آن جا نهد. در خواب دید که زرو دیفا^۳ گرد ایشان مگردان، ایشان را همچنان در غار رها کن. او ایشان را همچنان رها کرد و خدای تعالی ایشان را محبوب کرد [۱۵۶-پ] به رُعب، که کس نیارست گرد ایشان گردیدن و تعزّص ایشان کردن. و بفرمود تا، بر در آن غار مسجدی بنا کردند که ۵ مردم در آن جا نماز کردند^۴، و آن، حاجتگاهی شد. و آن وقت که احوال ایشان ظاهر شد، آن روز عیدی ساختند و در عبادت بیفزودند. این حدیث اصحاب الکهف است.
- و در خبر می آید که رسول -علیه السلام- گفت: بار خدایا من ایشان را توانم دیدن؛ خدای تعالی گفت: تو ایشان را^۵ نبینی و لکن وصی خود را با جماعت^۶ صحابه آن جا فرست تا ایشان را دعوت کنند با دین تو و ایمان آوردن^۷ به تو. گفت: بار خدایا! چگونه روند آن جا؟ حق تعالی گفت: بساطی بیار و ایشان را بر آن جا نشان و باد را بفرما تا ایشان را بردارد و آن جا برد. رسول -علیه السلام- بفرمود تا: بساطی بگسترند^۸ و ابوبکر را گفت: بر یک گوشه بنشین و عمر را گفت بر یک گوشه و سلمان را بر یک گوشه و ابوذر را بر یک گوشه، و علی را گفت: بر میان بساط بنشین. صحابه گفتند: یا رسول الله! خدای تو را فرمود که وصی خود را با قومی ۱۵ صحابه^۹ آن جا فرست از میان اینان وصی تو کیست؟ گفت: وصی من آن است که چون برایشان سلام کند، جوابش دهند و چون سخن گوید، با او مناظره کنند؛ و آنان که وصی من نه اند ایشان را دستور^{۱۰} نیست که با او سخن گویند و جواب سلام او دهند. آنکه رسول -علیه السلام- باد را فرمود^{۱۱} تا آن بساط^{۱۲} برداشت. وقت آن که از نماز بامداد فارغ شده بود. باد بساط بر گرفت و آن جا برد. امیرالمؤمنین علی چون آن جا رسیدند^{۱۳}، باد را گفت: بساط فرو نه^{۱۴}؛ بساط بنهاد، و اول^{۱۵} گفت ابوبکر را که:

۱. آط، آب، آز، آج، لب: کفشان.

۳. کذا در اساس با سه نقطه دیفا/دیفا/دیبا؛ همه نسخه بدلهها، بجز مل: دیبا؛ مل: دینار. ۴. همه نسخه بدلهها: کردند.

۵. همه نسخه بدلهها + در دنیا. ۶. قم، آب، آز: جماعتی.

۷. آط، آب، آز، آج، لب: آورند. ۸. همه نسخه بدلهها: بگسترند.

۹. همه نسخه بدلهها، بجز قم و آز + به. ۱۰. آط، آب، مل، آز، آج، لب: دستوری.

۱۱. قم، من: بفرمود. ۱۲. همه نسخه بدلهها + را.

۱۳. همه نسخه بدلهها: رسید.

۱۵. آج، لب: امیر اول؛ قم، آط، آب، آز: او اول.

برخیز و برایشان سلام کن، برخاست^۱ و سلام کرد، جواب ندادند. و عمر نیز سلام کرد، جواب ندادند و سلمان و ابوذر سلام کردند، نیز جواب ندادند. امیرالمؤمنین علی بر^۲ خاست^۱ و به در غار فراز شد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْفَيْتِيَّةُ. گفتند: و عليك السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ^۳. گفت: من رسول رسول خدایم - محمد مصطفی - صلی الله علیه وعلی آله - به شما دعوت می‌کنم شما را با او و با دین مسلمانی. گفتند: مَرَحِباً بِه وَبِكِ اَمْتًا وَصَدَقْنَا، گفت: رسول خدای شما را سلام می‌کند. گفتند: عَلِيُّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَعَلَيْكَ بِمَا بَلَّغْتَ. آنکه گفتند: رسول خدای را از ما سلام کن و درود ده که ما با خوابگاه خود رفتیم تا آنکه که مهدی از اهل بیت محمد خروج کند و ما در زمره او باشیم. امیرالمؤمنین گفت: چرا جواب ایشان ندادی؟ گفتند: ما را گفته اند که: جواب ندهیم الا پیغامبری را یا وصی پیغامبری را. آنکه گفتند: ما با خوابگاه خود رفتیم و تورا وداع می‌کنیم. امیرالمؤمنین باد را گفت: بساط بردار. باد بساط برداشت و با مسجد رسول آورد و جبریل آمد و رسول را خبر داد به آنچه رفت میان ایشان. رسول - علیه السلام - علی را گفت: یا علی من گویم یا تو گوی؟ گفت: یا رسول الله آن نکوتر که تو گوی. رسول - علیه السلام - ایشان را خبر داد به آنچه رفته بود^۴، فذلک قوله: إِذْ أَوَى الْفَيْتِيَّةُ إِلَى الْكَهْفِ؛ یاد کن ای محمد چون آن جوانمردان با غار شدند.

سدیر^۵ الصیرفی روایت کرد از باقر - علیه السلام - که او گفت: اصحاب الکهف صبرفیان^۶ بودند. یقال: أَوَى إِلَيْهِ يَاوِي، إِذَا انْضَمَّ إِلَيْهِ وَصَارَ إِلَيْهِ وَأَوَيْتُهُ إِلَيْ، ای ضَمَّتْهُ إِلَيْ. و «کهف»، شکافی باشد در کوه، و جَمْعُهُ كُهُوف. گفتند: نام آن غار جَبْرُم بود. فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، گفتند: بار خدایا بده ما را از نزدیک تو و از خزاین رحمت تو رحمتی، وَهَبْتَنِي لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا؛ و بساز ما را از کار ما رُشْدی و صلاحی. عبدالله عباس گفت، معنی آن است که: یا ما الطافی کن که عند آن طلب رضای توکنیم، و به روایتی دگر هم از او رَشَدًا، آی مَخْرَجًا مِنَ الْكَهْفِ [۱۵۷-ر]؛ ما را به سلامت از این غار بیرون بر. و گفتند: رَشَدًا، ای صَوَابًا. وَالرُّشْدُ

۱. آب، آج، آب: برخواست.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + پای.

۳. قم + و برکانه.

۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + میان ایشان.

۵. همه نسخه بدلها؛ سدید.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: صبرفیان.

وَالرَّشْدُ، لغتان؛ به معنی ^۱ کالبخل وَاَبْخَلَ.

فَضَرَبْنَا عَلٰی اُذُنِهِمْ فِی الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا؛ بزديم بر گوشهای ایشان در آن غار سالهای بسیار، و این کنایه است از آن که خواب برایشان افگندیم. گفتند: معنی «ضرب»^۲، این جا ابتلاست چنان که گویند: ضَرَبَهُ اللهُ بِالْفَالِجِ، ای اِبْتْلَاهُ بِهِ، وگفتند: معنی آن است که، ما به خواب گوشهای ایشان را از سمع منع کردیم. و هذا من قولهم: ضَرَبَ الامير عَلِيٌّ اَيْدِي الرِّعِيَةِ اِذَا مَنَعَهُم مِّنَ الْفَسَادِ، و قال الاسود بن يعفر و كان ضريراً:

وَمِنَ الْحَوَادِثِ لَا اِبَالَكَ اَنْبِيَّ ضُرِبْتَ عَلٰی الْاَرْضِ بِالْاَسَدِ

ومنه: ضَرَبَ^۳ الْخِيَامَ وَضَرَبَ الشَّرَاقِيقَ وَضَرَبَ السِّدَّ، برای آن که این همه موانع

است. و نصب «سین» بر ظرف است و نصب «عَدَدًا»، بر بدل او؛ و شاید که تمییز باشد. وَالْعَدَدُ، الْمَعْدُودُ وَالْعَدُّ، الْمَصْدَرُ؛ كَالْقَبْضِ وَالْفَبْضِ وَالنَّقْضِ وَالنَّقْضِ.

ثُمَّ بَعَثْنَا هُمْ؛ پس برانگیختیم ایشان را. و «بَعَثَ»، از خواب بر کردن^۴ باشد و

فرستادن و تحریض^۵ کردن، يقال: بَعَثَهُ مِنْ رَقْدَتِهِ، قال الله تعالى: مَنْ بَعَثْنَا مِنْ

مَرْقَدِنَا... و از بعث فرستادن، قوله: فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ^۶، وقوله: فَبَعَثَ اللهُ

عُرَابًا...^۷، و از بعث تحریض^۸ قولهم: بَعَثْتَهُ عَلَيَّ كَذَا، و به معنی نصب و اقامت آمد. فی قوله: وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...^۹، و این جا به معنی تنبیه^{۱۰} است.

لِتَعْلَمَ اَنَّ الْحِزْبَيْنِ اَخْصَى لِمَا لَبَسُوا اَمَدًا؛ تا بدانیم، و معنی آن که در این

باب معامله آنان کردیم^{۱۱} که ندانند تا بدانند چنان که در معنی امتحان گفتیم اند

جای که، از آن دو گروه که خلاف کردند در مدت مُقَام ایشان در غار، قول^{۱۲} که به

صواب نزدیکتر است و که شمارنده تر است غایب مقام ایشان را آن جا. آنکه در آن دو گروه خلاف کردند؛ گروهی گفتند: هر دو کافر بودند، و گروهی گفتند: یکی

۱. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل + واحد.

۲. اساس ضربت؛ به قیاس نسخه قم و انفاق نسخ تصحیح شد.

۳. مل؛ برگردن. ۴. همه نسخه بدلهای، بجز قم: تحریض. ۵. سورة يس (۳۶) آیه ۵۲.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۲۱۳. ۷. سورة مائده (۵) آیه ۳۶.

۸. همه نسخه بدلهای، بجز قم: تحریض؛ قم: و بعث به معنی تحریض آمد.

۹. سورة مائده (۵) آیه ۱۲. ۱۰. قم: نفریب.

۱۱. آط، آج، نب؛ کردم. ۱۲. مل: قولی.

مسلمان بودند^۱ و یکی کافر. مجاهد گفت: این خلاف فیما بینهم بود؛ خود اصحاب الکهف با یکدیگر خلاف کردند. گروهی دیگر گفتند: حزبی^۲ ایشان بودند و حزبی از قوم ایشان بودند. وقوله: **أَخْصَى**، افعال تفضیل است، و این بنا در ثلاثی باید^۳؛ در مزید نیاید از **أَفْعَلُ** و **جُزَّانُ**، الا آن است که بر معنی حمل فرمود به معنی **أَحْفَظُ** و **أَصْبَحْتُ** و **أَصَوَّبْتُ**. و **لَبَّثْتُ**، مُقَامٌ باشد. و **ذَرَنْصِبٍ** «آمداً»، دو وجه گفتند؛ یکی: تمبیز، کانه قال: **أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَصَوَّبُ عَدَدًا**، و دوم: بر مفعول به، کانه قال: **أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى غَايَةَ لِلْبَيْتِهِمْ فِي الْكَهْفِ**^۴ و **الْأَمْدُ**، الغایه، قال التابغة:

إِلَّا لِمِثْلِكَ أَوْ مَنْ أَنْتَ سَابِقُهُ **سَبَقَ الْجَوَادِ إِذَا اسْتَوَلَى عَلَى الْأَمْدِ**
نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ نَبَاهُهُم بِالْحَقِّ، قدیم - جلّ جلاله - گفت: یا محمد! ما قصه و خبر ایشان بر توقیض کنیم و بگوئیم بدرستی و راستی. و اصل **الْقَصُّ**^۵؛ **إِتْبَاعُ الْأَثَرِ** و **النَّبَأُ**؛ الخبر. **إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ أَمَّنُوا بِرَبِّهِمْ**؛ ایشان جوانمردانی بودند که به خدای ایمان آوردند. از این جا گفتند: اصل جوانمردی ایمان به خداست، اگر آن را که از سر کفر ایمان آرد او را جوانمردی رسد، آن را که ایمان آرد لاعن کفر^۶، لاجرم چنان که در ایمان رجحان داشت در قوت آن رجحان دادند او را که از همه جهان نفی کردند و او را اثبات بر زبان جبریل که **تَكْمِيلُ عِلْمِهِ** را

لَا سَبَقَ إِلَّا ذُو الْقَفَارِ وَلَا قَتَى إِلَّا عَلِيُّ

وفتیت، جمع قلیل باشد، **كَلِمَةٌ وَصِيَّةٌ**، **وَزِدْنَاهُمْ هُدًى**؛ و ما ایشان را هدی بیفزودیم. و این «هدی» این جا لطف است و بیان؛ و ما ایشان را الطافی بیفزودیم که ایمان و معارف ایشان عند آن بیفزود^۷.

وَرَبَّظْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ؛ و دلهای ایشان باز بستیم به ثبات^۸ توفیق و لطف تا بر ایمان و عمل صالح استقامت کردند و استدامت نمودند. **إِذْ قَامُوا فَقَالُوا؛** چون^۹ پیش دقیانوس بایستادند، و گفتند او را چون ایشان را دعوت کرد با عبادت اصنام و قربان

۱. همه نسخه بدلهای: بود.
 ۲. همه نسخه بدلهای، بجز مل: آید.
 ۳. آج، لب: فعل.
 ۴. قم: الکهفهم.
 ۵. آج، لب: الفقص.
 ۶. قم + زیادت بود.
 ۷. آج، لب + قوله.
 ۸. قم + و.
 ۹. همه نسخه بدلهای، بجز مل + از.

طواغیت که: خدای ما خدای آسمانها و زمینهاست، ما بدون او و جز او و فرود او خدای^۱ را نخوانیم و نپرستیم [۱۵۷-پ]. لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَقَطْنَا، در کلام محذوفی هست که «إِذَا»، جواب اوست، و تقدیر آن که: لَوَدَعَوْنَا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَقَطْنَا؛ چه اگر بدون او خدای را پرستیم، شَقَطَ گفته باشیم.

عبدالله عباس و مقاتل گفتند: «شَطَطَ» جور باشد. قتاده گفت: دروغ باشد، و اصل او مُجَاوِزَةُ الْحَدِّ وَالْإِفْرَاطِ باشد، و منه شَطَّ النَّهْرُ لَجَانِبِهِ، و منه الشَّطُّ الَّذِي هُوَ الْبُعْدُ، و يقال: اشْطَّ فِي الْأَمْرِ، إِذَا بَالِغٌ فِي الْإِشْرَافِ، قَالَ الشَّاعِرُ:

أَلَا يَا لِقَوْمِي قَدْ أَشَقَلْتُ عِرَازِلِي وَتَزَعَّمُ^۲ أَنْ أُوْدِي بِحَقِّي بَاطِلِي

هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً، این هم حکایت کلام ایشان است که ایشان عیب می کنند قوم خود را به عبادت اصنام، گفتند: اینان که قوم ما اند بدون خدای تعالی اصنام را خدایان گرفته اند، لَوْلَا بَاتُونَ [عَلَيْهِمْ] ^۳ بِسُلْطَانٍ بَيْنِي؛ چرا بر این گفتار^۴ حجتی روشن بنیارند. آنکه گفتند: در جهان از آن ظالمتر که باشد که بر خدای تعالی دروغ گوید، و با او انباز گیرد؟ و در آیت، دلیل است بر بطلان تقلید و نیز دلیل است بر آن که مقام نشاید کردن در دارالکفر، چون کافران قوت آن دارند که مرد مسلمان را بر اظهار کلمت^۵ کفر حمل کنند. ^{۱۵}

وَإِذَا عَزَلْتَهُمْ، آنکه حکایت آن کرد که ایشان با یکدیگر گفتند که: چون شما از این کافران اعتزال کردی و دوری جُستی و از آن معبودان که بدون خدای می پرستند از اصنام. و قوله: إِلَّا اللَّهُ، در دو قول گفتند؛ یکی آن که: «إِلَّا»، به معنی غیر و سوی است. کقوله: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ...، و قول دیگر آن که: استثنای منقطع است که ایشان اعتزال از معبودانی کردند که نه خداست تعالی. و ^{۲۰} قول سه ام، آن است که: روا بود که استثنا متصل باشد، و در ایشان کسانی بودند که با عبادت اصنام خدای را پرستیدندی، جُرَّ که عبادت چنان، ایمان نباشد. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَرَادِهِ. و در وجه اول، تقدیر آن باشد که: وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ سِوَاهُ. و وجه دوم را، معنی آن باشد که: لَكِنَّ اللَّهَ لَا يُعْزِلُ فَإِنَّهُ مَعْبُودُنَا. فَأَوَّا إِلَى الْكَهْفِ؛ با غار

۱. مل: خدایی.

۲. آط، آب، آج، لب: يَزَعَّمُ.

۳. اساس: ندارد؛ با توجه به متن قرآن مجید آورده شد.

۴. قم + سلطانی.

۵. آج، لب: کلمت.

۶. سورة انبیا (۲۱) آیه ۲۲.

گریزی و با آن جا شوی تا خدای تعالی رحمت خود بر شما نشر کند و بر افلاجد^۱. و نشر، پراگندن باشد، و نشر خلاف ظی باشد، و جزم او به جواب امر است و «مِنْ» روا بود که تبعیض بود و روا بود که تبیین بود. وَبُهِتِي ۱ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا؛ و بیچاره^۲ برای شما از کارتان روزی حلال. و «مِرْفَق» هر چیزی باشد که به آن انتفاع برگیرند. و در او دو لغت است: مِرْفَق^۳ و مِرْفَق. و بعضی گفتند: مِرْفَق مصدر باشد، و مِرْفَقُ آلة الارتفاق.

ابن عامر و اهل مدینه و ابوبکر خواندند: مِرْفَقًا به فتح «میم» و کسر «فا»، و باقی قراء به کسر «میم» و فتح «فا». قوله:

وَتَرَى الشَّمْسَ ، اکنون خطاب می کند با رسول، می گوید: ای محمد! تو آفتاب بینی در وقت برآمدن. تَزَاوُرُ، ای تَزَاوُرُ، ای، تمایل که ها گردیدی^۴ از غار ایشان به جانب دست راست. و ابن عامر و یعقوب خواندند: تَزَوُرُ، علی وزن تَحَمَّرُ، مِنْ الْإِزْوَارِ^۵ رُوهُوَ الْمِيلُ وَالْعُدُولُ. و باقی قراء، «تَزَاوُرُ»، به حذف «تا»ی تفاعل، استتقلاً لاجتماع الثانیین. وَاذَا عَرَبْتِ؛ و چون آفتاب فرو خواستی شدن، یعنی بعد الزوال تَقْرُضُهُمْ؛ بگذشتی از ایشان به جانب دست چپ. و أَصْلُ «قَرَضَ»، قطع بود، و قوله: ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ، صفت موصوفی محذوف است، ای جهة ذَاتَ الْيَمِينِ وَجِهَةٌ ذَاتَ الشِّمَالِ. وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ؛ و ایشان در مستسمی^۶ و فراخی بودند از غار، و جمعه: فجوات و فجأ^۷. حق تعالی در این آیت وصف آن کرد که ما ایشان را در آن غار از گرمای آفتاب نگاه می داشتیم تا ایشان را نرنجانند و گونه روی ایشان بنگرداند و جامه ایشان کهنه نشود، چه به بامداد و شبانگاه آفتاب از ایشان می بگردانید. آنکه گفت: ایشان در غاری فراخ بودند که باد در او جستی و نسیم برایشان آمدی تا هوا عَفِین نشدی که ایشان را از آن رنجی رسیدی. [۱۵۸-ر] ذَلِكْ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ؛ آن از آیات و علامات و عجایبی است که خدای تعالی به خلقان نمود تا دلیل صنع لطیف او باشد، و آن که کمال علم و قدرت و حکمت او راست.

۲. آن: بیچاره.

۱. قم: بر افراجد.

۴. آط، آب، آن: فرا گردیدی؛ آج، لب: فردا گردیدی.

۳. آب، آن: مِرْفَق.

۶. آج، لب: مستسمی.

۵. اساس: ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۷. آج، لب: فجاة.

آنگه گفت: هر که را خدای هدایت دهد به بیان و لطف و توفیق و تمکین، او ره یافته باشد. و هر که را او اضلال کند به خذلان، تو او را هیچ یاری راه نماینده به صلاح نیایی، یعنی نباشد؛ چه اگر بودی یافتندی.

وَنَحْسَبُهُمْ^۱؛ و تو پنداری ای محمد که، ایشان بیدارند؛ و بر حقیقت ایشان خفته اند.^۱ و «ایفاظ»، جمع یَقِظُ و یَقُظُ باشد، کَأَنْجَادٍ فِی جَمْعِ نَجْدٍ وَنَجْدٍ، لِلشَّجَاعِ. ۵ و «رقود» جمع راقِد، کَسُجُودٍ فِی جَمْعِ سَاجِدٍ و «قعود» فِی جَمْعِ قَاعِدٍ. گفتند: برای آن گفت که: ایشان خفتگانی^۲ بودند چون بیداران که ایشان با آن که خفته بودند چشمها گشاده بودند، وَنَقَلَبَهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ؛ و ما ایشان را از این دست در آن دست می گردانیدیم تا پهلوهاشان رنجور نشود.

عبدالله عباس گفت: در سال یک بار فریشته ای پیامدی و ایشان را از این پهلو ۱۰ در آن پهلو گردانیدی تا پهلویشان ریش نشدی. ابهریره گفت: در سال دوبار ایشان را برگردانیدندی. وَكَلَبَهُمْ بِأَسْطٍ، عبدالله عباس گفت: سگ ایشان سرخ بود، و مقاتل گفت: زرد بود. محمد بن کعب القرظی گفت: سخت زرد بود، چنان که با سیاه^۳ می زد، کلبی گفت: خلنج بود. بعضی دیگر گفتند: بر لون آسمان بود.

در خبر هست که متعنتی^۴ از امیرالمؤمنین علی^۵ پرسید که: سگ اصحاب ۱۵ الکهف چه رنگ بود؟ او دانست که اگر به لونی معین اشارت کند که او را معلوم بود، او بر آن برهانی خواهد و اقامت برهان بر این معنی متعذر بود، گفت: بر رنگ سنگ بود^۶ برای آن که همه رنگ در سنگ توان یافتن. و از امیرالمؤمنین علی روایت کردند که: نام اوزیان^۷ بود. عبدالله عباس گفت: قطمیر^۸ نام بود. اوزاعی گفت: تَنُوْا جَبَانِيْ كُفْرَانِ، حُمران. عبدالله بن کثیر گفت: قطمور بود. سُدی گفت: ثور بود. ۲۰ عبدالله سلام گفت: مسبط^۹ کعب الاحبار گفت: صیها^{۱۰} بود. وهب گفت: نع^{۱۱} بود، و گفتند: قطنفیر^{۱۲} بود. از بعضی صحابه روایت کردند که او گفت: اگر کسی

۱. قم: خفتگانند.

۲. آط، آب، آن آج، لب: خفتگان.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: سیاهی.

۴. مل: شخصی.

۵. مل، آن آج، لب + علیه السلام.

۶. قم + او.

۷. آط، آب، آن زبان؛ مل: زبان.

۸. آج، لب: قطمیر.

۹. ۱۰.

۹. آج، لب: منو.

۱۱. همه نسخه بدلها: صیها.

۱۲. قم: نفی.

۱۳. قم: قطنفیر.

از کزدم^۱ ترسد، بگوید: **سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ**^۲، کزدم^۱ او را گزند نکند. و اگر از سگ گزنده ترسد، بگوید: **وَ كَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيْهِ بِالْوَصِيْدِ**، سگ او را نگیرد^۳.

روایت کردند که^۴ صادق - علیه السلام - خواند: **وَ كَالْبِهِم بِاسِطٍ ذِرَاعِيْهِ**؛ ای صاحب کلبهم بالوصید. مجاهد و ضحاک گفتند: «وصید»، فنا و پیرامن^۵ خانه باشد و این روایت ابوظلحه است از عبدالله عباس. و سعید جبیر گفت: «وصید»، سعید باشد؛ و آن خاکی^۶ بود بلند و این روایت عوفی است. سُدّی گفت: «وصید»، در خانه باشد، و این روایت عکرمه است از عبدالله عباس، و قال الشاعر:

بِأَرْضِ فِضَاءٍ لَا يُسَدُّ وَصِيْدُهَا عَلٰی وَ مَعْرُوفِيْ بِهَا غَيْرُ مُنْكَرٍ
عطا گفت: «وصید»، آستانه در باشد. قُتیبی گفت: بنا باشد، و اصل او من قول العرب: **أَصَدَّتِ الْبَابُ وَ أَوْصَدَتْهُ إِذَا اطْبَقَتْهُ وَ اغْلَقَتْهُ**. حق تعالی گفت: و سگ ایشان بر^۷ در غار دستها گسترده^۸ بود و سر بر میان^۹ دو دست نهاده و می نگرید. آنکه بر طریق مثل گفت رسول را: **لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ**؛ ای محمد! اگر تو بر ایشان مطلع شدی از ایشان بگریختی و تورا پُر از ترس کردند از ایشان. و خدای تعالی ایشان را به ترس ممنوع و محجوب کرده بود تا هیچ جانور از ترس قصد ایشان نیارست کردن. و قوله: **فِرَارًا**، نصب است، عَلٰی آنه مفعول له. و شاید که مصدری بود لَامِن لَفِظِ الْفِعْلِ، **كَأَنَّهُ قَالَ: لَفَرَرْتُ مِنْهُمْ فِرَارًا**، و شاید که مصدری بود در محلّ حال **كَأَنَّهُ قَالَ: فَارًّا**، و قوله: **رُغْبًا**، نصب بر تمییز است.

کلبی گفت: خفته بودند، چشمها گشاده^{۱۰} چنان که گفتی^{۱۱} سخن خواهند گفتن. عبدالله عباس گفت با معاویه به غزوة المضيق بودیم به روم [۱۵۸-پ] به غار اصحاب الکهف بگذشتیم^{۱۲}. معاویه گفت: اگر برویم و اصحاب الکهف را ببینیم؟

- | | |
|-------------------------------|--|
| ۱. اساس: کزدم. | ۲. سورة صافات (۳۷) آیه ۷۹. |
| ۳. قم: گزند نکند. | ۴. آج، لب + امام الهمام جعفر بن محمد. |
| ۵. آط، آب: پیرامن. | ۶. قم: جای. |
| ۷. آژ: یُسید؛ آج، لب: لاشندو. | ۸. آج، لب: معروف. |
| ۹. آط، آب، آن آج، لب: نیز. | ۱۰. آط، آج، لب: گسترانیده. |
| ۱۱. مل: باز کرده. | ۱۲. مل: کسی؛ همه نسخه بدلها، بجز مل: گفتی. |
| ۱۳. آط: بگذشتیم. | |

من گفتم: تو را برایشان سبیل نیست که آن کس را که به^۱ از تو بود، گفتند: لَوَاطَلَفْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا. معاویه گفت: من بنروم از این جا تا احوال ایشان بندانم. آنکه قومی را بفرستاد، گفت: بروی و بنگری و خبری با ما دهی. برفتند چون پای در درِ غار نهادند، خدای تعالی بادی بفرستاد که همه را بیرون^۲ کرد از آن جا.

۵

قوله: وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَا هُمْ؛ و همچونین^۳ از خواب بر کردیم^۴ ایشان را، یعنی

همچنان که ایشان را در غار بردیم و بخوابانیدیم و به ترس ایشان را ممنوع کردیم، همچونین^۳ ایشان را از خواب بیدار کردیم تا یکدیگر را بپرسند. قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ، گفت گوینده ای از ایشان. و آن مهتر ایشان بود. مکسلمینا: کَم لَبِثْتُمْ؛ چند گاه

است تا شما این جا مقام کرده ای؟ گفتند: روزی یا بهری از روزی. گفتند: رَبُّكُمْ ۱۰
أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ؛ خدای شما عالمتر است به مدت مقام شما. «ما»، مصدری است، ای بلبشکم^۵، و المعنی بمدة لبثکم چون گفتند: يَوْمًا؛ روزی، بر نگریدند هنوز آفتاب مانده بود، گفتند: أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا بهری از روزی تا دروغ نباشد^۶. آنکه مهتر ایشان

گفت: فَأَبْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ؛ یکی را از شما بفرستی با این درمها که داری. گفتند: «وَرِقٌ»، درم باشد زده و مَهر^۷ نهاده، و گفتند: لَيْسَ بِشَيْءٍ نَازده را ۱۵
«وَرِقٌ» خوانند. و قراء در این لفظ خلاف کردند؛ ابو عمرو و حمزه و خلف و ابوبکر عن عاصم خواندند: بِوَرِقِكُمْ، به فتح «واو» و سکون «را» و ابو عمرو، ادغام کرد «قاف» را در «کاف»، لقرب المخرج، بِوَرِقِكُمْ^۸، و باقی قراء به فتح «واو» و کسر «را». در او چهار لغت است: وَرِقٌ، و وِرْقٌ، و وِرْقٌ، و وِرْقٌ، اِنْضَا؛ وَالْوَرِقُ، وَرَقٌ الشجر لا غیر. و قيل: الْوَرِقُ، أَلْمَالُ مِنَ الْإِبِلِ، قال:

۲۰

وَاعْفِرْ خَطَايَايَ وَتَمِزْ وَرَقِي

ای مالی، و قال:

كَأَنَّ أَيْدِيَهُنَّ بِالسَّعَاءِ الْقَرِيقِ أَيْدِي جَوَارِيَتَيْنِ السَّعَاءِ

۱. آط، آب، آه، آج، لب: بهتر.

۳. همه نسخه بدلهای: همچین.

۵. همه نسخه بدلهای: بجز قم و مل: یلبشکم.

۶. قم: دروغزن نباشد.

۸. کذا در همه نسخه ها.

۷. مل + براو.

۲. همه نسخه بدلهای: بجز قم و مل: برون.

۴. همه نسخه بدلهای: بجز قم و مل: برانگخیم.

هذیه، اشارت است به آن درمها، اِلَى الْمَدِينَةِ؛ به شهر یعنی آن شهر که کوه بر در آن بود. گفتند: نام او «دفسوس» بود، و گفتند: «افسوس». و گفته اند: این شهر است که آن را «طرسوس» می خوانند. فَلْيَنْظُرْ؛ گوینگر. اَيْهَا اَرْكَى طَعَامًا، ای ای الْأَطْعَمَةَ اَرْكَى وَاظْيَبُ. و نصب طَعَامًا، بر تمییز است. عبدالله عباس گفت: مراد آن بود که آحَلُّ ذَبِيحَةً؛ حلالتر گوشتی که مسلمانان کشته باشند که^۴ در آن شهر بعضی مسلمانان بودند و بیشتر گبرکان بودند. و بعضی مفسران گفتند: مراد برنج^۵ بشیر بود. و اصل «زکا»، نما و زیادت بود، قال الشاعر:

فَبَايَلُنَا سَبْعٌ وَأَنْتُمْ ثَلَاثَةٌ وَلَسَبْعُ اَرْكَى مِنْ ثَلَاثٍ وَأَظْيَبُ
فَلْيَايَكُمُ بَرَزِقٍ مِنْهُ؛ بگوتا به شما آرد روزی و طعامی که شما را قوت باشد،
وَلْيَتَلَقَّفْ؛ و بگوتا رفق و مدارا کند وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا؛ و نباید تا کسی را اعلام
کند و از کار شما آگاه کند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ؛ که اگر بر شما ظاهر و مطلع شوند و جای شما بدانند. و گفتند، معنی آن است که: إِنْ يَظْهَرُوا بِكُمْ، يقال: ظَهَرَ عَلَيْهِ، إِذَا ظَفَّرَ بِهِ. قال الله تعالى: فَاصْبِرُوا ظَاهِرِينَ^۶، ای ظافیرین. يَرْجُمُوكُمْ؛ شما را سنگسار کنند. و گفتند: شما را دشنام دهند و قذف کنند. و گفتند: شما را بکشند. و گفتند: بزنند شما را. أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ؛ یا^۸ شما را با دین و کیش خود برند، وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَا؛ آنکه شما فلاح و ظفر و نجات نیابی پس از آن هرگز اگر با دین ایشان شوی.

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا؛ و همچونین^۹ که آن دیگر کارها کردیم با ایشان، اطلاع دادیم بر ایشان. يقال: عَثَرْتُ عَلَى الشَّيْءِ، ای اِطْلَعْتُ عَلَيْهِ. وَأَعْتَرْتُ غَيْرِي، ای أَطْلَعْتُهُ عَلَيْهِ، یعنی ما مردمان را بر ایشان اطلاع دادیم و احوال ایشان بر مردم ظاهر کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است، یعنی وعده بعث و نشور. و نیز بدانند که قیامت

۱. مل: دقینوس.

۲. آت الطعمه.

۳. آب، آن آج، لب: آجل.

۴. قم: چه.

۵. آن برنج.

۶. اساس: اظهر، یا توجیه به نسخه بدلها تصحیح شد.

۷. سورة صفت (۶۱) آیه ۱۴.

۸. اساس: تا؛ به قیاس نسخه قم و اتفاق نسخ تصحیح شد.

۹. همه نسخه بدلها: همچنین.

۱۰. آط، آب، آج، لب: اذا.

- [آمدنی] است و در او شکی نیست [۱۵۹-ر]. اِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ، عامل در «اِذْ»، اَعْتَرْنَا باشد، و روا بود که فعلی محذوف بود چون اذکر؛ چون منازعت می کردند و خلاف افتاد میان ایشان، یعنی مردمان آن شهر را که بر ایشان مطلع شدند، اَمْرَهُمْ؛ در کار ایشان، یعنی اصحاب الکهف. و خلاف و منازعه میان ایشان در آن بود که مردم دو گروه شدند؛ کافران گفتند: ما بر اینان بنیانی و صومعه ای بکنیم که اینان از نسب ما اند. و مسلمانان گفتند: بر اینان مسجدی بکنیم که اینان از اهل دین ما اند. قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلٰی اَمْرِهِمْ، گفت؛ آن کس که بر کار ایشان غالب بود یعنی «تندوسیس^۳ الملک» و اصحابش که: ما بر اینان مسجدی بنا کنیم که در آن جا نماز کنند، و همچنان کردند.
- قوله: سَيَقُولُونَ، این خبر است از غیب که خدای تعالی رسول را^۱ داد، گفت: ۱۰ جماعتی خواهند آمدن^۲ ترسایان بنزدیک تو و حدیث اصحاب الکهف خواهند کردن، و در عدد ایشان خلاف کردند^۳ تا پیش از آن که آمدند رسول صحابه را خبر داد تا ایشان را یقین زیادت شد. آنکه پس از آن وفد نجران آمدند و حدیث عیسی کردند و پس از آن حدیث اصحاب الکهف کردند و مهتر ایشان دو مرد بودند: یکی سید نام، و یکی عاقب. سید گفت: ایشان سه کس بودند، و چهارمشان سگ بود و این سید نام، ۱۵ یعقوبی بود. و عاقب گفت: پنج بودند، و ششم ایشان سگ بود، و عاقب، نسطوری بود. و مسلمانان گفتند: هفت بودند، و هشتم ایشان سگ بود. خدای تعالی قولي مسلمانان را محقق بکرد و تصدیق قولي ایشان کرد. پس آنکه حکایت قول ترسایان باز گفت^۴، و قوله: رَجَمًا بِالْغَيْبِ، اى ظَنًّا مِنْهُمْ عَلٰی غَيْرِ تَحْقِيقٍ، و قيل: قَدْ فُأ بِالظَّنِّ مِنْ غَيْرِ يَقِينٍ، قال: ۲۰

وَأَجْعَلُ مِثِّيَ الْعَقَّ غَيْبًا مُرَجَّمًا

اما قوله: وَثَامِنُهُمْ، بعضی کوفیان گفتند این «واو» ثمانیه است، و این را چند مثال آوردند^۵، منها قوله: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ اِلٰی قَوْلِهِ: وَالتَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ... که

۱. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۲. مل: برای.

۳. مل: بیدوسیس.

۴. آج، لب + خبر.

۵. قم + از.

۶. اط، آب، آز: کردن.

۷. مل: کرد.

۸. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: گفتند.

۹. سورة توبه (۹) آیه ۱۱۲.

این هشتم است. و منها قوله في صفة ازواج النبی: مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ اِلَى قَوْلِهِ: وَ
 اَبْكَارًا، این هشتم است که «واو» در اوست. و منها قوله: فِي ابْوَابِ الْجَنَّةِ: حَتَّى
 اِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا^۱... و در درهای دوزخ که هفت است، فُتِحَتْ^۲ گفت، بی
 «واو». و گفتند: سبب آن است که عقد بنزدیک عرب اول هفت بود، چنان که
 اکنون ده است. قالوا: واحد، اثنان، ثلاثة، اربعة، خمسة، ستة، سبعة وثمانية. بعضی
 دگر گفتند: این «واو» حکم و تحقیق است، خدای تعالی اختلاف ایشان بگفت.
 آنکه آنچه حقیقت بود خبر داد به آن، «واو»^۳ برای این آورد، و این هیچ دو قول را
 حقیقتی نیست، و بر او بُرهانی نیست. و آنچه درست است بنزدیک محققان، آن
 است که: «واو»، عطف است جمله ای را بر جمله ای. و آن جا که «واو» نیست،
 صفت و موصوف است. و گفتند: این هر سه، قول ترسایان بود؛ اول، سید گفت، و
 دوم عاقب، و سه ام عبدالملیح. و ظاهر با این ماند برای آن که هر سه بر یک حد
 حکایت کرد، بقوله: يَقُولُونَ. و آنچه رسول را فرمود، این است که گفت: بیان مکن و
 بگو که مرا به این علمی نیست، خدای عالمتر است به عدد ایشان. مَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا
 قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ؛ جز از اندکی از مردمان ندانند که عدد ایشان چند بود. عطا گفت:
 آن قلیل اهل کتابند. از عبدالله عباس روایت کردند، که او گفت: انا من ذلك
 القلیل؛ من از جمله آن اندکم که عدد ایشان داند. و آنکه نامهای ایشان بگفت،
 چنان که گفتیم پیش از این هفت کس را و هشتم سگ بود. و نام او قملطیر^۴؛ سگی
 پلنگ رنگ بود. بالای سگی^۶ زینتی^۷ بود و زیر گردی، یعنی نه بزرگ بزرگ بود و نه
 خرد خرد. قوله: فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ اِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا؛ تو در باب ایشان جدل و خصومت
 مکن، اِلَّا خصومتی ظاهر. و «المراء» و «الممارة»؛ الجدال. عبدالله عباس و مجاهد
 و قتاده و ضحاک گفتند: [۱۵۹-پ] مراد به «مراء»، ظاهر آن است که چیزی مگو
 در باب ایشان اِلَّا آنچه ما تو را ظاهر کرده ایم و بر آن اطلاع داده. بعضی دگر گفتند:

۱. سورة تحریم (۶۶) آیه ۵.

۲. سورة زمر (۳۹) آیه ۷۳.

۳. اشاره است به سورة زمر (۳۹) آیه ۷۱.

۴. قم: و.

۵. کذا در اساس، در صفحه ۳۳۱ به صورت «قملطیر» ضبط شده، قم، آب، مل، آرز: قملطیر؛ آج، لب: قملطیر.

۶. آب: سگ.

۷. آج، لب: زهی.

مراد آن است که: مجادله مکن الا به حجت. و در آیت دلیل است بر آن که مجادله به حق روا بود، به باطل روا نبود. **وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا؛** و فتوی مپرس در حق ایشان از هیچ کس.

گفتند: سبب نزول آیت آن بود که: مشرکان رسول را گفتند: ما را خبر ده از اصحاب الکهف. رسول - علیه السلام - گفت: فردا خبر دهم شما را، و نگفت: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.** جبریل بر دگر روز نیامد، و تا چند روز بر آمدن جبریل نیامد، و ایشان پیغامبر را - علیه السلام - طعن می زدند. او خواست تا از بعضی اهل کتاب پیرسد که: در کتاب چه یافتی در حدیث اصحاب الکهف؟ جبریل آمد و قصه ایشان با رسول گفت. و او را نهی کرد از آن که از کسی فتوی پیرسد.

- ۱۰ **وَقَوْلِهِ: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ،** آنکه رسول را ادب آموخت و آنچه مندوب الیه است گفت: مگو که من فردا کاری کنم الا آنکه که بگوی: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.** بدان که ظاهر این لفظ نهی است و مراد امر بر سبیل تدب، برای آن که به اجماع اگر کسی گوید: من فردا فلان کار کنم و نگوید، ان شاء الله، به اتفاق ارتکاب محظوری نکرده باشد، و انما مأمور به رها کرده باشد. و بر آن جمله که گفتیم فی قوله: **وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...** آنکه در معنی آیت خلاف کردند. فراء گفت: معنی آن است که مگو که من چیزی خواهم کردن فردا، الا آنچه خدای خواهد و خدا نخواهد الا طاعت. پس معنی آن است که عزم نیت جز بر طاعت مُصَمَّم مکن، و مگو که: من فردا کاری خواهم کردن الا طاعت، تا مردمان به توافق کنند؛ و این وجهی لطیف است که آیت با او بر ظاهر خود بماند و بر او هیچ سؤال نیاید مجبزه را.

۲۰

وجهی دیگر این گفتند که: در آیت محذوفی هست و آن، آن است که: **وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا،** الا أَنْ تَقُولَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. و عرب اضممار قول بسیار کنند، چنان که نظایر او برفت در بسیار جایها. وجهی دگر آن است که ابوعلی

۱. قم: بر آمد.

۲. سورة بقره (۲) آیه ۳۵.

۳. آج، لب: جزم.

۴. آط، آب، آن، آج، لب: + نبود و.

گفت، برای آن فرمود گفتن: **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، تا مردم ایمن^۱ باشند از آن که دروغ نیست آنچه می‌گویند، چه اگر مطلق گوید، ایمن^۱ نباشد که مانعی از موانع پیدا شود و آن خبر دروغ بود.

و وجهی دیگر آن است که گفتند: معنی آن است که: **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، ان
۵ میمیتی او یعجزنی؛ الا که خدای که^۲ مرا بمیراند یا عاجز کند یا ملجا^۳.

و وجهی دیگر آن است که گفتند: **إِنْ يَشَاءَ اللَّهُ**، در کلام برای آن است تا کلام را منع کند از نفوذ^۴ و مطلق نباشد که این خبر غیب را می‌ماند، چنان که در سوگند آرند تا منع کند از جنت^۵ و وقوع سوگند. اما سؤال مجبران^۶ بر این که: **لِشَأْنِي**، عام است بر طاعت و معصیت و مباح بر افتد، باید تا خدای مرید باشد همه را، جواب
۱۰ گوئیم: این وجوه که گفتیم، جواب است از این سؤال، خصوصاً جواب فراء. دیگر آن

که: آیت وارد است مورد خشوع و خضوع و انقطاع با خدای. و به معصیت و مباح فزع نکنند با خدای، نبینی که به اجماع مستبح دارند بل روا ندارد^۷ هیچ مسلمان که گوید: **أَنَا أَرْنِي غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ**؛ من فردا زنا کنم ان شاء الله. دیگر آن که: غرض گوینده از این، لطف و تسهیل است، نبینی که فرق نباشد میان آن که گوید: **أَنَا أَفْعَلُ كَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ**، و میان آن که گوید: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** توفیق دهد من چنین کنم.
۱۵

دیگر آن که فرقی^۸ نباشد میان آن که گوید: من چنین کنم ان شاء الله و میان آن که گوید: اگر در اجل تأخیر باشد من چنین کنم؛ و اگر خدای فرو گذارد، من چنین کنم. و این جمله دلیل آن است که این لفظ بر وجه فزع و انقطاع گوید با خدای تعالی، و این در معصیت بنرود. و در آیت دلیل است بر آن، که: **لَفِظِ**

«شئ»^۹، اجرا کنند بر معدوم، برای آن که خدای آن را که فردا خواهد بودن شیء خواند. دیگر آن که امر و نهی تعلق ندارد الا به معدوم [۱۶۰-ر] اکنون بدان که استثنا به مشیت^۱ را در کلام اثر است در تخصیص او و منع او از نفوذ؛ و در طلاق

۳. قم: ناملجا.

۲. قم، آط، آب، مل، آز + خواهد.

۱. قم: امن.

۵. مل: حیث.

۴. آج، لب: نفور.

۶. آط، آج، لب: مجبره؛ آب، آز: مجبران؛ مل: مخیران.

۸. قم، آط، لب: فرق.

۷. آط، آب، آج، لب: ندارند.

۹. آط، آز، آج، لب: استثنای مشیت.

بنزدیک فقها، و در سوگند بنزدیک ما و ایشان.

- اما در مذمت، خلاف کردند؛ حسن بصری گفت: استثنا را اثر بود در کلام مادام تا از جای برخاسته نباشد. و از عبدالله عباس حکایت کردند که او گفت: تا یک سال او را اثر باشد، و این قول معتمد نیست. و مذهب درست آن است که: استثنا را اثر باشد در کلام مادام تا متصل باشد و یا در حکم متصل. و استثنا چون از کلام منقطع شد، انقطاعی که سامع را معلوم نشود که این استثنا با این کلام است، آن را اثر نبود. و دلیل بر صحت این مذهب، آن است که: اگر نه چنین بودی، هیچ عقد از عقود منعقد نشدی؛ چه ایمن^۱ نبودندی که او بعد از مدتی استثنا کند و وثاقت برخاستی به خبر و به سوگند، و این خلاف اجماع است. اما استثنا در خبر و امر و نهی و سوگند شود، و او را در همه اثر باشد چون متصل بود، قوله: **وَإِذْ كُذِّبَتْ إِذَا نَسِيتَ**؛ و چون فراموش کنی [ذکر خدای کن. حسن گفت: معنی آن است که چون ذکر مشیت فراموش کنی]^۲ آنکه یادت آید، بگو: ان شاء الله. این ذکر خداست که مراد است این جا. بهری دیگر گفتند، مراد آن است که: چون ذکر مشیت فراموش کنی، به توبه و تلافی آن بگو: **عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا**. و بعضی دیگر گفتند: این کلامی است مستأنف و متعلق نیست به اول، و عند قوله: **إِذَا نَسِيتَ**، وقف باید کردن. آنکه رسول را گفت: **وَقُلْ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ قِصَّةِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ رَشَدًا**؛ من امید دارم که خدای مرا ره نماید به بهتر از قصه اصحاب الکهف و از آن به صلاح نزدیکتر از آیات و معجزات، تا جواب آنان باشد که تو را پرسیدند از قصه ایشان، و تو توقف نمودی از آن جا که تو را علمی نبود به آن. و نصب رَشَدًا، بر تمییز است.

- وَلَيْسُوا فِي كَهْفِهِمْ**، خلاف کردند در آن که این از کلام کیست؟ بعضی گفتند: از کلام جهودان است و «قالوا»، در کلام مقدر است؛ ای قالوا، یعنی الیهود. جهودان گفتند که: ایشان در غار سیصد و نه سال مقام کردند، چه اگر نه چنین باشد این را معنی نبود که گفت: **قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُوا**، چه اول قطع است و

۱. همه نسخه بدلها: بجز قم و مل: صحیح.

۲. قم: امن.

۳. اساس: ندارد؛ از قم، افزوده شد.

۴. آج، لب: + هذا.

۵. مل: وقف نمودی.

دوم ابهام، و این قول قتاده است، گفت: و دلیل^۱ صحت این، قراءتِ عبدالله مسعود است که خواند: فقالوا ولبثوا^۲. و مظهر الوراق گفت: این جایگاه قول جهودان است. خدای برایشان رد کرد، بقوله: **قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا**. دیگر مفسران گفتند: این کلام خداست. جلّ جلاله. و خبر است از مدت مقام ایشان در غار این مقدار. اما قوله: **قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا**، برای آن گفت که جهودان در عهد رسول گفتند: از آنکه که ایشان در غار شدند، الی یومنا هذا، سیصد و نه سال است. خدای تعالی گفت: شما را به این علمی نیست؛ من دانم که ایشان چه مقدار آن جا بودند، و این که شما گفستی خود مدت مقام ایشان است در غار. حمزه و کسانی خواندند: **ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ**، به اضافه. و باقی فراء به تنوین. اما آنان که به تنوین خواندند، گفتند: **ثَلَاثَ مِائَةٍ** نصب بر ظرف^۳ است، و **سِنِينَ** بدل است از او. و بعضی دیگر گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست و آن، آن است که: **وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ مِائِينَ ثَلَاثَ مِائَةٍ** چنان که **صُمْتُ أَيَّامًا خَمْسَةً وَسُرْتُ مِائِينَ عَشْرَةً**. و گفتند: «سینین» تمیز است از آن جا که کلام محتمل بود، ایام و شهور و سنین را تمیز^۴ کرد به سنین. و این وجه ضعیف است برای آن که، آنچه ما بعد «مِائَةٍ»، باشد و بالای آن از عقود به اضافه گویند و میتر مفرد، چنان که **ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ** وجهی دیگر گفتند، و آن آن است که: علی جواب السائل آمد، این، **كَأَنَّهُ لَمَّا قَالَ: ثَلَاثَ مِائَةٍ سَأَلَ سَائِلٌ**. و قال: **هَذَا الْعَدْدُ مِنَ الْإِيَّامِ أَوْ الشُّهُورِ أَوْ السِّنِينَ**، فقال: **سِنِينَ**، ومثله قوله: **يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رِجَالٌ...**، علی قِراءة مَنْ قَرَأَ بِالْفِعْلِ الْمَجْهُولِ، **كَأَنَّهُ لَمَّا قَالَ يُسَبِّحُ فَقَالَ [۱۶۰-پ] قَائِلٌ مَنْ ذَلِكَ الْمُسَبِّحُ**، فقال رجالٌ. اما بر قراءت آنان که به اضافه خواندند، ابن خالویه گفت: این قراءت ضعیف است از آن جا که میتر مفرد بایست. و ابوعلی الفارسی گفت: این هم^۵ آمده است که اضافه تمیز^۶ با جمع کنند، چنان که گفت:

۲. آط، آج، لب: فقالوا أو لبثوا.

۴. قم: متمیز.

۱. همه نسخه بدلها: + بر.

۳. آط، آب، آن، آج، لب: تمیز.

۵. سوره نور (۲۴) آیه ۳۶ و ۳۷.

۶. اساس: همه: به قیاس نسخه قم و اتفاق جمیع نسخ، تصحیح شد.

۷. اساس: سینین: به قیاس نسخه آط، تصحیح شد.

فَمَارَوْذُونِي غَيْرَ سَحْقٍ عِمَامَةٍ^۱ وَخُسْمِي^۲ مِنْهَا قَيْسِي يَمَانِ

وقوله: تِسْعاً، نصب او بر ظرف است، ای تسع سینین. و شاید که مفعول به باشد. و این روشنتر است برای آن که، زَادَ و اَزْدَادَ، هر دو به یک معنی آمده است. و حسن بصری خواند: تِسْعاً و كذلك تِسْعُونَ، به فتح «التا» فیهما، و آن لغت است جز که کسر بیشتر است و معروفتر.

۵

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا، گفتند: اول خیر داد رسول را به مقدار آن علی التحقیق، آنکه گفت: اگر جهودان از تو پرسند ایشان را مگو^۳؛ حوالت بر علم من کن، بگو: اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا، که صلاحی به این متعلق است. لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ؛ غیب آسمان و زمین او راست، او داند آنچه از امور و احوال اهل آسمان و زمین پوشیده و غایب است از شما. أَبْصِرِيهِ وَأَسْمِعِ، این صیغت^۴ امر دارد، و معنی تعجب است؛ یعنی ما أَسْمَعُهُ وَأَبْصِرُهُ، چه بینا و شنواست او اعمال و اقوال بندگانش را، بر او هیچ پوشیده نماند. مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ؛ نیست ایشان را، یعنی اهل آسمان و زمین را بدون او یاری و ناصری، وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا؛ و او انباز نگیرد در حکم خود هیچ کس را. جمله قراء چنین خواندند عَلَيَّ الْخَبْرَ عَنِّي تَعَالَى، مگر این عامر که او خواند: وَلَا تُشْرِكُ بِهِ «تا»ی خطاب و جزم «کاف» عَلَيَّ نَهْيُ الْمُخَاطَبِ^۵؛ یعنی ای مخاطب ۱۵ مکلف انباز مگیر با او در احکام او، و کس را انباز او مشناس.

یة ۲۷ و قوله تعالى: وَأَنْتَ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ

تُجَدَّ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا؛^۶ برخوان آنچه وحی کردند به توار کتاب خدایت که گرداننده نیست سخنها او را، نیایی از فرود او جای میلی.

یة ۲۸ وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ

وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا؛ صبر کن و باز دار خود را از آنان که خوانند خدای را به باعداد و شبانگاه، می خواهند روی او نیاید^۷ که برگردد چشمهایت از ایشان،

۱. اساس: آمده؛ به قیاس نسخه قم و اتفاق جمیع نسخ تصحیح شد.

۲. آج، لب: بگو.

۳. آط، آج، لب: صفت.

۴. آط، آج، لب: الخطاب.

۵. همه نسخه بدنها، بجز مال + و.

۶. همه نسخه بدنها: یا.

۷. قم: میاد.

می خواهی^۱ زینت^۲ زندگانی نزدیکتر، فرمان مبر آن را که ما غافل کردیم دل او را از ذکر ما به دنبال^۳ هوای خود رفت و بُد کار او ضایع کردن.

آیه ۲۹ **وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا؛** بگو که حق از خدای شماست، هر که خواهد گوایمان آر و هر که خواهد گو کفر آر، ما بنهادیم^۴ برای کافران^۵ آتشی که گرد در آید به ایشان سرا پرده هایش، و اگر فریاد خواهند، فریاد رسند ایشان را به آبی چون دُردی زیت بریان کند رویها را، بد شراب^۶ است آن و بد جای است آن تکیه گاه^۷.

آیه ۳۰ **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا؛** آنان که ایمان آوردند و کار نیکو کردند ما ضایع نکنیم مزد آن کس که کار نیکو کند.

آیه ۳۱ **أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا؛** آنان که بود ایشان را بهشتها مقام، می رود از زیر ایشان جویها، به حلّی ایشان کنند در آن جواز دستورنجهها^۸ از زر و در پوشند جامه های سبز از دیبایی تنک و ستبر، تکیه زده باشند در آنجا بر تختها، تیک ثواب است و نیکو تکیه گاه است،

آیه ۳۲ **وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَخَفَقْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا؛** بزنی برای ایشان مثلی، دو مرد کردیم یکی را از ایشان دو بستان از انگور^۹ گرد آن گرفتیم^{۱۰} به درختان خرما و کردیم میان آن کشتی.

آیه ۳۳ **كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا؛** هر دو بستان بدادی میوه ایش و نکردی نقصانی^{۱۱}، از او چیزی. بگشادیم میان آن جوی.

۱. آط، آج، لب: می خواهند.

۲. قم، آب: آرایش.

۳. قم: پس روی؛ آط، آب: از پس؛ آج، لب: از پی.

۴. آط، آب، آج، لب: کافر شو.

۵. قم: ساخته ایم.

۶. مل: ظالمان.

۷. قم، آط، آب، آج، لب: شرابی.

۸. آط، آب: و بد جای تکیه گاه را.

۹. همه نسخه بدلهای، بجز قم: عمل صالح.

۱۰. قم: دستورنجهها.

۱۱. قم: انگورها.

۱۲. قم: گرد در گرفتیم.

۱۳. قم: کم نکردی از او چیزی؛ آط، آج، لب: ظلم نکرد از او چیزی.

آیه ۳۴ وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِمَّنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا؛ و بود او را مالی^۱، گفت برادرش^۲ را و او مناظره می کرد با او: من بیشترم از تو به خواسته^۳ و عزیزتر به گروه.

آیه ۳۵ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ [۱۶۱-ر] قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَسِيدَ هَذِهِ أَبَدًا؛ در- شد در بستانش و او ظالم خود بود، گفت: نپندارم که هلاک شود این هرگز.

آیه ۳۶ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا؛ و نپندارم که قیامت برخیزد و اگر مرا باز برند با خدایم یابم بهتر از آن بازگشتگاه^۴.

آیه ۳۷ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيَكَ رَجُلًا؛ گفت او را رفیقش^۵ و او مناظره می کرد با او کافر شدی^۶ به آن که بیافرید تو را از خاک پس از آب^۷، پس راست کرد تو را مردی؟

آیه ۳۸ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا؛ لکن مرا او خدای پروردگار شرک نیارم به او کسی را^۸.

آیه ۳۹ وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتِ مَا سَاءَ اللَّهُ لِقُوَّةٍ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقْلًا مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا؛ چرا چون در بستانت شوی بگو آنچه خدای خواهد قوت نیست الا به خدای. اگر می بینی تو مرا کمتر از تو به مال و فرزندان^۹.

آیه ۴۰ فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا؛ باشد که خدای بدهد مرا بهتر از بستان تو و بفرستد بر آن عذابی از آسمان در روز آید خاکی^{۱۰} نرم شود.

آیه ۴۱ أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ ظَلَمًا؛ یا در روز آید آب او به زمین فرو شده نتوانی تو او را طلب کردن.

آیه ۴۲ وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ

۱. قم: میوه ها؛ بقية نسخه بدلها: میوه.

۲. آط، آب، آج، لب: رفیق.

۳. آط، آب، آج، لب: مال.

۴. قم: بازگشتن جای.

۵. مل: برادرش.

۶. اساس: شده؛ به قیاس بانشخه بدلها تصحیح شد.

۷. آج، لب: نطفه.

۸. قم: لکن من او خدای است پروردگار من و شرک نیارم به خدایم یکی را.

۹. آط، آب، آج، لب: گفتی.

۱۰. قم: فرزند.

۱۱. آط، آب، آج، لب: خاک.

عُرُوشَهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا؛ گیرد در آیند به مبهوه او^۱ در روز آید می گرداند دستهایش بر آنچه هزیننه^۲ کرده بود در آن و آن افتاده بود بر چفتههایش^۳ گوید کاشک^۴ من انباز نگرفتمی به خدایم کسی را.

آیه ۴۳ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا؛ و نبود او را گروهی که یاری او کنند از فرود خدا نباشد او کینه کش^۵.

آیه ۴۴ هُنَا لِكَ الْوَلَايَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا؛ آن جا ولایت خدای را باشد که او حق است، او بهتر است به ثواب دادن و بهتر است به عاقبت.

آیه ۴۵ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَا ءِ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا؛ بزین برای اینان مثل زندگانی نزدیکتر^۶ چون آبی که بفرستادیم آن را از آسمان آمیخته شد به او گیاه^۷ زمین در روز آمد خشک شده می برد آن را با دها و بوده است خدای بر همه چیزی توانا^۸.

آیه ۴۶ الْمَالُ وَ الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا؛ خواسته و پسران، زینت زندگانی نزدیکتر است و آنچه باقی است و نیک است بهتر است به نزدیک خدای توبه ثواب و بهتر به امید.

آیه ۴۷ وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمَّ نَعَادِزِ مِنْهُمْ أَحَدًا؛ و آن روز که برانیم کوهها را و بینی زمین را ظاهر و گرد کنیم ایشان را، رها نکنیم از ایشان، کسی را.

آیه ۴۸ وَ عَرَضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا؛ عرضه کنند ایشان را بر خدای تو ایستاده آمدی به ما چنان که آفریدیم شما را نخست^۹ بار بل دعوی کردی که نکنیم ما شما را وعده ای.

آیه ۴۹ وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهٰذَا

۱. قم: به مبهوه هاش. ۲. قم، مل: نفقه کند؛ آج، لب: بد نیست. ۳. اط: چفتههایش. ۴. آب، آج، لب: کاشکی. ۵. قم: کینه کشی. ۶. اط، آب، آج، لب: دنیا. ۷. همه نسخه بدلها، بجز قم: نبات. ۸. اط، آب، آج، لب: قادر. ۹. قم، اط، آب: آرایش. ۱۰. همه نسخه بدلها بجز قم: اول.

الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا؛ بنهند نامه را بینی گناهکاران را ترسنده^۱ از آنچه در اوست. گویند: ای وای ما! چیست این نامه را که رها نکرده است هیچ گناه خرد و بزرگ الا بشمرده است آن را و یابند آنچه کرده باشند حاضر، و بیداد^۲ نکند خدای تو بر کس.

آیه ۵۰ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا؛ چون گفتیم فریشتگان را که سجده کنی آدم را سجده کردند مگر ابلیس که بود از جن^۳، برون آمد از فرمان خدایش می‌گیری او را و فرزندان او را دوستان به خلاف من^۴ و ایشان شما را دشمن اند، بد است^۵ او ظالمان را بدلی.

آیه ۵۱ مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا؛ حاضر نیاوردم ایشان را به آفریدن آسمانها و زمین و نه به آفریدن نفسهای ایشان. نبودم گیرنده گمراه کنندگان را به بازو و یار^۶.

قوله: «وَأَنْزَلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ»، خطاب است با رسول - علیه السلام - گفت: بخوان

- ۱۵ ای محمّد! آنچه بر تو وحی کرده‌اند از اخبار^۷ اصحاب الکهف و جز آن، [أَنْزَلُ]،
 آمر باشد از تلاوت. و بعضی دیگر گفتند: «أَنْزَلُ»؛ متابعت کن آن را که خدای بر تو
 وحی کرده است در قرآن از او امر و نواهی و هر دو معنی محتمل است [۱۶۱-پ]،
 يقال: تَلَوْتُ الرَّجُلَ إِذَا تَبِعْتَهُ أَنْلَوْهُ يَلَوُا وَتَلَوْتُ الْقُرْآنَ يَلَاوَةٌ، و معنی هر دو با تتبع راجع
 است، چه قرآن خوان تکبیر آیات و کلمات می‌کند، لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ؛ کلام او را
 ۲۰ تغییر و تبدیل نکنند، یعنی در وعده او خلف نیاید و در خبر او کذب نرود^۸، چه وعده
 او درست باشد و خبر او صدق. وَلَنْ تَجِدَ؛ نیایی فرود او جز او پناهی و قلاجایی. و
 گفتند: مَعْدِلِي که از او میل کنی، و بر هر دو قول موضع باشد. وَأَضِيرُ نَفْسِكَ، آئی

۱. قم: ترسندگان. اط، تب، آج، لب: ترسیده.

۲. اط، آب، آج، لب: ظلم.

۳. قم، اط، آج، لب: پری.

۴. قم: اط، تب، آج، لب: فرودمن.

۵. قم: بئس است.

۶. قم، مل: به بازو؛ اط: به بازی؛ آب: بسازد؛ آج، تب: به بازی.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: فقه.

۸. اساس: ندارد؛ از قم افزوده شد.

۹. قم، نبود.

إِحْبِسْ نَفْسَكَ؛ خویشتن بازدار. وَالصَّبْرُ، حَبْسُ النَّفْسِ عَلَيَّ مَا يُكْرَهُ^۱، با آنان که خدای را می خوانند به بامداد و شبانگاه. يُرِيدُونَ وَجْهَهُ؛ روی او می خواهند، یعنی رضای او می جویند، یعنی طاعت به اخلاص می کنند لله، برای خدا، دور از ریا. قَتَادَةَ كَفَتْ: مراد نماز بامداد و نماز شام است. كَعَبُ الْاِحْبَارِ كَفَتْ: والله که مراد، اهل نماز فریضه اند. وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ؛ ونباید که چشم تو از ایشان برگردد، یعنی باید تا پیش تو باشند و به چشم تو باشند. وَقَوْلُهُ: تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، در محلّ حال است، ای مریداً، در آن حال که مرید و طالب زینت دنیا باشی، وَلَا تُطِيعْ؛ و فرمان مبر آن کس را که ما دل او غافل کرده ایم از ذکر خود^۲ به خذلان و تخلیت^۳ و او تابع هوای نفس خود است، نه تابع رضای ما. وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا؛ و کار او ضایع کردن است. و این قول قَتَادَةَ و مجاهد و ضحاک است. داوود گفت: فُرْطًا، ای نَدَمًا؛ پشیمانی. خَبَابٌ كَفَتْ: هَلَاكَأ. ابن زید گفت: مُخَالِفًا لِلْحَقِّ. مقاتل حیّان گفت: سَرَقًا. فَرَّاءٌ كَفَتْ: مَثْرُوكًا. ابوزید بلخی گفت: قُدَمًا فِي الشَّرِّ. ابو عبیده گفت: هُوَ مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ فَرَسٌ فُرْطٌ، آئی سابق، و فَرَطٌ مِنِّي قَوْلٌ، آئی سبق. و منته قوله -عليه السلام-: أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْخَوْضِ، ای رَايِدُكُمْ و سَابِقُكُمْ، گفتند معنی آن است که: روزگار ضایع کرده باشد و کار خود معطل^۴. عبدالله عباس گفت: آیت در عُثَيْبَةَ بنِ حِصْنِ الْفِزَارِيِّ آمد که او بنزدیک رسول آمد پیش از آن که ایمان آورد جماعتی درویشان بنزدیک رسول بودند، چون: سلمان پارسی و عمار و خَبَابٌ و عامر ابن قُهَيْرَةَ و مِهْجَعٌ^۵ و صُهَيْبٌ. و سلمان، گلیمی داشت غرق بر آورده و بوی کریه^۶ از او می آمد و او پاره ای برگ خرما بگرفته بود و زنبیلی می بافت. عُثَيْبَةَ كَفَتْ: ای محمد! تورا از اینان ننگ نمی آید و از بوی اینان کراهت نمی باشد که ما را یک ساعت وجه نیست با اینان نشستن؟ ما اشراف و سادات مُصْرِيْمٍ^۷ و نظر مردمان به ماست، اگر ما ایمان آریم به تو، مردمان ایمان آرند، و اگر^۸ نیاریم، نیارند. و ما را برگ نباشد که با اینان به یک جای بنشینیم، برای ما مجلسی ساز و برای ایشان مجلسی دیگر و وقتی

۱. همه نسخه بدلهای بجز مل: تکره.

۲. آط، آب، آرز، آج، لب: خدا.

۳. آج، لب: نخلیه.

۴. آط، آب، آرز، آج، لب + کرده؛ مل + گذاشته.

۵. آرز، مهج.

۶. مل: بوی عرفی و آب چشم.

۷. آط، آب، مل، آرز، آج، لب: مصریم.

۸. همه نسخه بدلهای بجز قم و مل + ایمان.

دگر. خدای تعالی این آیت فرستاد.

- ابوالعالیه گفت: آیت در امیه بن خلف الجُمحی آمد و این قول او گفت. قَتاده گفت: آیت در اصحاب حُفّه آمد و ایشان هفتصد مرد درویش بودند ملازمان مسجد رسول - علیه السلام. ایشان را ملک و ضیعی و زرعی و ضرعی و تجارتی نبود. نماز می‌کردندی و منتظر نمازی دیگری بودندی. قَتاده گفت: چون این آیت آمد، رسول - علیه السلام - گفت: الحمد لله که در امت من کسانی هستند که خدای مرا گفت: خود را با اینان باز بند، آنکه گفت: بیان کن برای اینان که کافر و جاحدند، و بگو که: **الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ**، گفتند: **الْحَقُّ**، خبر مبتدای محذوف است، یعنی این قرآن و آنچه در اوست از اخبار و آیات و اوامر و نواهی و وعد و وعید حق است از خدای تعالی. و گفتند: **الْحَقُّ**، مبتداست و **مِنْ رَبِّكُمْ**، در جای خبر اوست، یعنی **الْحَقُّ صَادِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ** وارد منه و **أَنْتَ مِنْ قَبْلِهِ**؛ حق از خدای تعالی صادر گشت از کتاب و پیغامبر و بیان و آنچه خلقان در تکلیف به آن محتاجند. اکنون اختیار به ایشان است و عین اختیار به دست ایشان است هر که خواهد، گو ایمان آر؛ و هر که خواهد گو کافر شو. و صورت امر است، و مراد تخییر بر وجه تهدید؛ چه خدای را به ایمان ایشان حاجت نیست. اگر ایمان آرند ایشان را به آید^۱ به ثواب [۱۶۲-ر] و نعیم ابد رسند، و اگر کفر آرند ما بچارده ایم^۲ برای کافران آتشی که سرپرده های آن محیط است به ایشان و گرد ایشان در آمده است. و قوله: **أَعْتَدْنَا، مِنَ الْعَذَابِ، وَ هُوَ الْعُدَّةُ**، آن سازگار باشد و «سرادق»، سرپرده^۳ باشد به مانند دیواری گرد خیمه، و خیمه در میان آن باشد.
- ابوسعید خدری روایت کرد^۴ که، رسول - علیه السلام - گفت: دوزخ را چهار سرپرده است، کشف^۵ هر یکی چهل ساله راه. عبدالله عباس گفت: دیواری است از آتش گرد کافران در آمده باشد. کلبی گفت: کزدمی باشد که روز قیامت از دوزخ بر آید از آتش و در عرصه قیامت گرد کافران در آید به مانند حظیره ای، قان رؤبه:

۱. آرز بر آید. ۲. قم، مل: بچارده ایم؛ آج، لب: بچارده ایم.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز مل + از.

۴. قم، مل: سرای پرده.

۵. آج، لب: کسافت.

بَا حَكَمَ بْنِ الْمُنْدِرِبِيِّ الْجَارُودِ سُرَادِقُ الْمَجْدِ عَلَيْكَ مَمْدُودُ
وقال سلافة بن جندل:

هُوَ الْمُدْخِلُ الثُّغْمَانَ بَيْنَنَا سَمَاوُهُ ضُدُورُ الْفُيُولِ ابْعَدَ بَيْتِ مُسَرَّدَقِ^۲

- بعضی دیگر گفتند دودی باشد که روز قیامت از دوزخ بر آید و گردد کافران در آید، و هوقوله: **انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّي ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ، لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ** ۳- ۵
الآية. **وَأَنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ**؛ و اگر فریاد خواهند فریاد ایشان رسند از تشنگی که ایشان را رسیده باشد به آبی چون دردی زیت. و این روایت ابوسعید خدری است از رسول - علیه السلام - که گفت: «مُهْل»، دردی زیت باشد به گرمای، به صفتی بود که کافر نزدیک روی برد گوشت روی او در آن جا فتد. عبدالله عباس گفت: آبی ستر باشد بمانند دردی زیت. اعمش گفت: عصارة زیت باشد. مجاهد گفت: خون و ریم باشد. ضحاک گفت: آبی سیاه باشد چه دوزخ سیاه است و هر چه در او باشد سیاه بود از درخت و آب و لباس و اهل او، ابو عبیده گفت: جواهر زمین باشد گداخته، یعنی مس و زروی و آهن و ارزیز و مانند آن، گداخته و آمیخته. قتاده گفت: عبدالله مسعود به کوفه بود، مردی آمد و او را جامی آورد سیمین^۵ زر بر او زده. او بفرمود تا چاله ای بر کنندند در زمین و در آن جا نهادند، و آتشی عظیم بر او افروختند^۶ بگداخت^۷ و سرخ شد چون آتش. آنکه گفت غلام را: برو و این جماعتی را که هر روز بر ما آیند، ایشان را بخوان. او برفت و ایشان را بخواند. جماعتی بسیار بیامدند. او گفت: درنگری این ببینی. گفتند: این چیست؟ گفت: **هَذَا أَشْبَهُ شَيْءٍ بِالمُهْلِ الَّذِي وَعَدَ اللهُ الْكُفَّارَ بِهِ فِي النَّارِ**؛ این بهتر چیزی است به مانند گی به آن مُهْل که خدای وعید کرد کافران را در دوزخ به آن. سعید جبیر گفت: مُهْل، چیزی باشد که گرمای او به غایت رسیده باشد. ابو عبیده گفت، از منتجع بن^۸ نبهان شنیدم که

۱. آج، لب: القبول.

۲. آج، لب: ممدود.

۳. سورة مرسلات (۷۷) آیات ۳۰ و ۳۱.

۴. قم: گرمی.

۵. قم: مسین.

۶. همه نسخه بدلها: بر افروختند.

۷. قم، مل، آج، لب: تا بگداخت؛ آط، آب، آزه؛ آنکه بگداخت.

۸. همه نسخه بدلها: اوعد.

۹. آط، مل، آج، لب: مسجع بن.

گفت: فَلَانُ أَبْغَضُ إِلَىٰ مِنَ الظَّلِيَاءِ وَالْمُهَلِّ، گفتم: مُهَلُّ چه باشد؟ گفت: آن که خمیر در میان آتش کنند، آنکه بردارند و انگشتهای آتش و جمرات در کنار آن آویخته باشد. يَشْوِي الوُجُوَّةُ؛ بریان کند رویها را و بسوزد. سعيد جُبَيْر گفت: اهل دوزخ چون گرسنه شوند، استغاثه^۲ کنند و فریاد خواهند از گرسنگی ایشان را اغاثه^۳ کنند به درخت زقوم، از آن بخورند، آن در تن ایشان چون آتش شود، و گوشت و پوست ایشان پخته گرداند، چنان که عرق بر آرند، پاره‌های گوشت ایشان با عرق بریزد؛^۴ آنکه تشنگی برایشان افتد، چند سال فریاد می‌کنند از تشنگی، ایشان را اغاثه^۵ کنند به آبی چون مُهَلُّ، و آن آبی بود^۶ گرمای آن بغایت رسیده که چون بنزدیک دهن برند گوشت روی ایشان در آن جا افتد^۷. بِسِّ الشَّرَابِ؛ بد شراب^۸ باشد آن مُهَلُّ، وَ سَأَتْ مُرْتَفَقًا؛ و بد جای تکیه باشد دوزخ و «مرتفق»، متکا باشد^۹ که مرتفق بر آن جانهند. عبدالله عباس گفت: مَثَلًا، ضَحَاكٌ^{۱۰} گفت: مُجْتَمَعًا عَطَا^{۱۱} گفت: مَقْرَأًا! گفتند: مِهَادًا، و گفتند: مَثَلًا، واصل او متکا بود که بر او وچایند^{۱۱} به مرتفق، قال الشاعر:

قَالَتْ لَهُ وَالْإِنَّا تَفَقَّتْ أَلْفَتِي بِسُوفٍ بِأَلْقَوْمِ غَزَالَاتِ الضُّحَى
وَأَرْتَفَقَ الرَّجُلُ كَوَيْدًا، چون تکیه کند و خوابش نباشد. قال أبو ذؤيب الهذلي^{۱۵}
[۱۶۲-پ]:

نَامَ الْخَلِيٌّ وَبِثَّ اللَّيْلُ مُرْتَفِقًا كَمَا عَيْنِي فِيهَا الصَّابُ مَذْبُوحٌ
وگفتند: روا بود که از رفیق باشد، و آن منفعت بود.
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛ آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند.
در خبر آن خلاف کردند؛ بهری گفتند: إِنَّا لَأَنْصِيحٌ، در جای خبر اوست، چنان که^{۲۰}
شاعر گفت:

إِنَّ الْخَلِيفَةَ إِنْ اللَّهُ سَرَبَلَهُ سِرْبَالَ مُلْكٍ بِهِ تُرْجَى الْخَوَاتِيمُ

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل: کناره‌های.
۲. قم: آط، آج، لب: استغاثت.
۳. قم: آط، آب، آج، لب: اغاثت.
۴. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اجابت.
۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: اجابت.
۶. آط، آب، آج، لب + که:
۷. همه نسخه بدلها: فتد.
۸. آط، آب، آج، شرابی.
۹. همه نسخه بدلها: مجاهد.
۱۰. قم + بعضی.
۱۱. قم: بر وچایند؛ آط، آب، آن آج، لب: بیامایند.
۱۲. اساس: ندارد، از قم آورده شد.

و آن ضمیر که باید که در جمله خبری باشد، عاید با مبتدا در او مقدر است، والتقدير: اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ مِنْهُمْ عَمَلًا، چنان که: السَّمْنُ مَتَّوَانٌ بِدِرْهَمٍ، التقدير منه، وگفتند: اُولَئِكَ لَهُمْ جَنَاتٌ عَدْنٌ در جای خبر اوست. خدای تعالی گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم، یعنی ایشان نیکوکار باشند و ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم. اُولَئِكَ؛ ایشان آنانند که ایشان را باشد بهشتها مقام. وَالْعَدْنُ؛ الإقامة.

نَجْرِي مِنْ نَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ؛ در زیر ایشان جویها می رود، یعنی در زیر کوشکها و درختان بستانهای ایشان، يُحَلَوْنَ فِيهَا؛ در پوشانند ایشان را به حُلَى و زینت، مِنْ اَسَاوِرَ، گفتند: «مِنْ» اول زیادت است و دو تبیین. و گفتند: هر دو تبیین است؛ دستفروجهای^۱ زرین، و «اَسَاوِرَ»، جمع سیوار باشد، و گفتند: جمع اَسَاوِرَ، عَلَى حَذْفِ الزِّيَادَةِ، چه اگر «یا»^۲ زیادت بودی^۳، اَسَاوِرَ بودی. و گفته اند: جمع اسوره باشد، و اسوره جمع سیوار بود، فهو جمع الجمع. و يقال: سِوَارٌ وَسِوَارٌ، بالكسر والضم. و گفتند: این از عادت ملوک بودی، یعنی اهل بهشت به زنی و زینت ملوک باشند. سعید جبیر گفت: هر یکی از اهل بهشت سه دستورنجن^۴ دارند: یکی از سیم، یکی از زر، یکی از لؤلؤ و یاقوت، وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءَ؛ و جامه های سبز پوشند از سُنْدَس و آن دیبای تَنُكْ باشد. وَ اسْتَبْرَقٍ؛ و آن دیبای^۵ سَبْرٌ^۶ باشد، و گفته اند: معرَب است. مُتَكَيِّنٍ فِيهَا عَلَى الْاَرَائِكِ؛ نکیه زده باشند در بهشت بر سریرها. و «اریکه»، سریری باشد که از بالای او قُبّه ای یا کِلّه ای زده باشند. وَ نَصَبٍ مُتَكَيِّنٍ، بر حال است. نِعْمَ الثَّوَابُ، التقدير، نعم الثَّوَابُ الْجَنَّةُ؛ نیکو ثواب است بهشت. وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا؛ و نکو تکیه گاهی است او، یا منتفعی^۷ و انتفاعی و منفعتگاهی.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ - الْاَيَةُ، گفتند: این آیات در حق دو برادر آمد از اهل مکه از بنی مخزوم: یکی مؤمن و یکی کافر. مؤمن، ابوسلمه بود. عبدالله بن

۱. همه نسخه بدلهای، بجز مل: دوم.

۲. قم، اط، آب، آز: دستورنجنها؛ آج، لب: دستورنجهای.

۳. آج، لب: یا.

۴. قم: اسور.

۵. اط، آب، آز: نبود.

۶. اط، آج، لب: دستورنج؛ آز: دست و برنجن؛ مل: دست افروجن.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز مل + ثخین.

۸. اط، آج، لب: مطبر.

۹. همه نسخه بدلهای بجز قم: با منتفعی.

عبدالاسد بن عبدیالیل بود، و او شوهر امّ سلمه بود پیش از رسول - علیه السلام. و کافر؛
 الاسود بن عبدالاسد بن عبدیالیل بود. و گفتند: آیات بر سبیل مثل در رسول آمد
 - علیه السلام - و مشرکان مکه. و گفتند: این مثل برای عُیَیْنَة بن حِصْن زد، و برای
 سلمان پارسی^۱، که قصّه ایشان برفت. خدای مثل زد ایشان را به دومرد در
 بنی اسرائیل؛ دو برادر: یکی مؤمن^۲ یکی کافر. نام یکی، یهودا بود در قول عبدالله
 عیّاس. مقاتل گفت: یملیخا^۳ و نام کافر قفروس^۴ بود. و هُبّ گفت: قفطر^۵ بود، و
 ایشان آنانند که خدای وصف ایشان کرد در سورة والصّافات. عبدالله مبارک گفت:
 از معمر از عطا، خراسانی^۶ که او گفت: در بنی اسرائیل دو برادر بودند: یکی مؤمن،
 یکی کافر. ایشان را از پدر^۷ مالی رسید، هشت هزار دینار. قسمت کردند و هریکی
 چهار هزار دینار برگرفتند. اما برادر کافر به هزار دینار سرای خرید، این برادر مؤمن
 گفت: بار خدایا! برادرم در دنیا به هزار دینار سرای^۸ خرید و من از تو در بهشت
 سرای^۹ می خرم به هزار دینار. و آنکه آن هزار دینار به صدقه بداد. برادرش به هزار
 دینار ساز و تجمل آن سرای^{۱۰} بخرید، او گفت: بار خدایا! برادرم هزار دینار به ساز و
 تجمل سرای کرد، و من آن سرای را که از تو خریده ام در بهشت، آن را ساز و
 تجملی^{۱۱} می خرم و خدمتکار به هزار دینار [ر] ^{۱۲} و آنکه به صدقه بداد. برادرش به هزار
 دینار ضیعتی خرید [۱۶۳-ر] از دشت و آب و باغ و بستان. او گفت: بار خدایا! من
 از تو به هزار دینار ضیعتی می خرم در بهشت و هزار^{۱۳} دیگر به صدقه داد. برادرش زنی
 خواست و هزار دینار در خرج آن^{۱۴} کرد. او گفت: بار خدایا! برادرم زنی خواست و
 هزار دینار در راه آن کرد^{۱۵}، من از تو زنی می خواهم از حورالعین و این هزار دیگر^{۱۶}

۱. قم، آط، آج، لب: فارسی.

۲. همه نسخه بدلها، بجز قم + و.

۳. آط، آب، مل، آن لب: نملیخا.

۴. آط: طوس.

۵. آط، آب، مل: قطیغره؛ آرز: قفطر؛ آج، لب: قطیغه.

۶. آج: خوراسانی.

۷. قم، مل، آرز + به میراث؛ آط، آج، لب: را به میراث از پدر.

۸. آط، آب، آرز، آج، لب: سرایی.

۹. آرز، آج: سرایی.

۱۰. آط، آرز: سرا.

۱۱. همه نسخه بدلها: نجمل.

۱۲. به قیاس دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۱۳. همه نسخه بدلها + دینار.

۱۴. قم: در راه آن.

۱۵. آط، آرز، آج، لب: خرج کرد؛ مل: دریاب خرج او کرد.

۱۶. قم: دینار؛ آط، آب، آرز: دینار دیگر.

باقی در راه آن کردم و آن نیز به صدقه داد. چون روزگار بر آمد او محتاج شد و فرو ماند، با خود گفت: اگر بروم و احوال و حاجت [خود] برادرم [را] بگویم، همانا مرا یاری کند و ببری. بیامد و بر راه او بنشست، چون بر آمد، او را گفت: مرا شناسی؟ گفت: تو برادر منی فلان؟ گفت: بلی. گفت: چه کار است تو را؟ گفت: حاجت مرا پیش تو آورد. گفت: آن مال را چه کردی؟ گفت: به صدقه بدادم، و قصه خود با او بگفتم. او بر طریق استهزا او را گفت: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصْذِقِينَ^۱. آنکه گفت والله که جوی ندهم تو را. و او را براند، و ذلك قوله: قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ، يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصْذِقِينَ^۲. الی قوله: فَأَطَّلَعَ فَرَأَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ^۳. الایات. و در قصه ایشان این آیات بفرستاد.

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا، گفت: ای محمد! مثلی بزنی برای این کافران. رَجُلَيْنِ، بدل مثل است. و گفتند: محلّ او جزّ است، ای مثل رجلین. جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا؛ که کردیم ما یکی را از ایشان دوستان از انگور، یعنی رَزٌّ وَ حَفْنَاهُمَا بِتَخْلِ؛ و گرداگرد آن درختان خرما، وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا رُزْعًا؛ و در میان آن کشتزار گندم و جز آن.

كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ؛ هر دو بستان. «کیلا»، موحد اللفظ مثنی السمعی است، چنان که کل بنزدیک بعضی، برای آن گفت: أَتَتْ، و نگفت: أَتَتْ، قال الشاعر:

وَ كَلْنَاهُمَا قَدْ خُظَّ لِي فِي صَحِيفَتِي فَلَا الْعَيْشَ أَهْوَاهُ وَلَا السَّمَوْتَ أَرْوَحُ
و گفتند: تقدیر آن است که: كُلٌّ وَاحِدَةٌ مِنْهُمَا. أَتَتْ أَكَلَهَا، ای أَغْظَتْ ثَمَرَتَهَا^۴. هریکی از آن بستانها میوه خود بدادی و بر آوردی، وَلَمْ تَظْلِمَ مِنْهُ شَيْئًا؛ و هیچ کم نکردی از آن که سال اوّل بودی، وَالظُّلْمَ فِي اللُّغَةِ، هُوَ التَّقْصَانُ، يُقَالُ: ظَلَمْتُ حَقَّهُ إِذَا نَقَصْتُهُ^۵، قال الشاعر:

يُنْقِصُنِي مَالِي كَذَا وَلَوْ بِيَدِي لَوْ يَدُهُ اللَّهُ الَّذِي لَا بُغَايَبُهُ

۱. اساس: ندارد، از قم آورده شد.

۲. تب، آن، آج، لب: برادر.

۳. سورة صافات (۳۷) آیات ۵۱ و ۵۲.

۴. سورة صافات (۳۷) آیه ۵۲.

۵. سورة صافات (۳۷) آیه ۵۵.

۶. آج، لب: اذا انقصه.

۷. کذا، در اساس و جمیع نسخ: در منابع چایی به صورت «بظلمتی» و «تظلم» نیز ضبط شده است که با قحوی عبارت مناسبتر می نماید.

و یروی: الَّذِي هُوَ غَالِبٌ. وَقَجَرْنَا؛ برانندیم و برگشادیم در میان آن بستانها جویی^۱ از آب روان.

وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ؛ و این مرد صاحب بستان را از آن جا میوه ها بود، وَ ثَمَرٌ جمع ثمار باشد، کحمار و حُمُر. و گفتند: ثَمْر و جمعه ثَمْر، كَخَشْبٍ وَ خُشْبٍ، و گفتند: ثَمْر جمع ثَمْره، کتمر و تمره، و گفتند: ثَمْر همه جنس مال باشد. مجاهد گفت: مراد ۵ زر و سیم است، یعنی صاحب این بستانها را^۲ زر و سیم بود. عبدالله عباس گفت: انواع مالها خواست. قَتاده گفت: كُلُّ الْمَالِ ثَمْرٌ؛ همه را ثَمْر گویند. فَقَالَ لِصَاحِبِهِ؛ این مرد مالدار آن برادر درویش را گفت: من به مال از تو بیشترم و به حشم و خدم از تو عزیزتر.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ، آنکه خدای تعالی حکایت حال او کرد که او در بستان خود ۱۰ شد، وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، «او و محال راست، در آن حال که^۳ ظالم نفس خود بود به آن که کافر بود به خدا، گفت: نپندارم که این بستان هرگز هلاک شود و نپندارم که قیامت خواهد بودن. پس اگر چنان است که شما می گوی که ما را بعضی و نشوری خواهد بودن^۴ و ما را با خدای مردی و مرجعی است، باز گشت من با^۵ جای باشد به از این. خدای تعالی از حماقت و اعتقاد باطل او و ظن خطا و تمنای محال او این ۱۵ حکایت کرد. و اهل حجاز و ابن عامر خواندند: مِنْهُمَا مُتَقَلِّبًا، ای من الجنتین، در مصاحف ایشان چنین است.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ [گفت]^۶ او را رفیق و برادر مسلمان او، وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ، «او» حال است؛ در آن حال که با او مناظره می کرد. أَكْفَرْتَ؛ کافر شدی به آن خدای که تورا از خاک بیافرید؛ یعنی اصل تورا که آدم بود؟ قولی دیگر آن که آب^۷ نطفه از ۲۰ طعامی و غذایی بود که از خاک روید، پس اصل نطفه هم از خاک [۱۶۳-پ] بوده باشد. ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ؛ پس از این آب معهود که خدای از او خلق آفریند. و اصل نطفه

۱. آن: جویی.

۲. آج، لب: ثمره.

۳. همه نسخه بدلها + جز این بستانها.

۴. قم + مال.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم و مل + او.

۶. آط، آب، آن: آج، لب + اگر.

۷. قم: باز.

۸. اساس: ندارد؛ از قم آورده شد.

۹. در اساس لفظ «آب» تکرار شده است.

آب اندک باشد، من نَطَفَ إِذَا قَطَرَ. فَعَلَهُ به معنی مفعوله^۱ باشد، که قَطَرَهُم لازم است و هم متعدی. ثُمَّ سَوَّيَكَ رَجُلًا؛ پس تو را مردی تمام سوی کرد، و این حکایت تدریج خلق برای آن گفت، تا بدانند که این، فعلی قادری مختار است نه به طبع بوده است؛ چه اگر به طبع بودی به یک بار بودی، چنان که کتابت به قالب که به یک بار برآید. اما آن که به اختیار فاعل^۲ بود، حرفی در وجود آید به حسب ارادت او.

قوله: لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي، تقدیر آن است که: لکن انا هو الله ربی گفت؛ و لکن من نگویم که با خدای شریکی هست؛ بل گویم: او که الله است خدای من است. پس همزه از میان بیفکنند دو «نون» به هم آمد ادغام کرد، چنان که شاعر گفت:

وَتَرْمِيَنِي بِالظَّرْفِ أَيُّ أَنْتَ مُذْنِبٌ وَتَقْلِبُنِي لَكِنَّ إِيَّايَ لَا أَقْلِي

۱۰ ای، لکن انا، نافع در روایت مسیبی و ابوجعفر و ابن عامر و رويس و برجمی در حال وصل به الف خواندند. چنان که شاعر گفت:

أَنَا سَيْفُ الْعَشِيرَةِ قَاعِ عِرْفُونِي حَمِيداً قَدْ تَذَرَيْتُ السَّنَامَا

و در آن که در حال وقف اثبات باید کردن خلاف نیست. کسائی گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدير: لکن الله هو ربی. وَأَبَى خواند: لکن انا هو الله [ربی]^۲ بر اصل چنان که اظهار الف نکرد در لفظ در حالی وصل. وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا؛ و من کس را انباز خدای نگیرم و کس را به شریک او نکنم.

۱۵ و لَوْلَا، ای هَلَا. قُلْتُ، چرا نگفتی چون در بستان خود شدی: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، روا بود که «ما» در محل رفع بود بر خبر مبتدای محذوف، و التقدير: هی مَا شَاءَ اللَّهُ. و شاید که محل او نصب بود بوقوع شَاءَ عَلَيْهِ، ای مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ. و بر این وجه «ما»، مجازات را بود، و التقدير: أَيُّ شَيْءٍ شَاءَ اللَّهُ كَانَ. و بر این تقدیر هم روا بود که^۳ محل «ما» رفع بود بر ابتدا، چه «ما» مجازات را بود، و التقدير: أَيُّ شَيْءٍ، به رفع. آنگاه او مبتدا باشد، و كَانَ خَيْرٌ أَوْ بَشَادٌ. اگر گویند نه امت اجماع کرده اند بر اطلاق این قول که: مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ؛ آنچه خدا خواهد بپاشد و

۱. همه نسخه بدنها، بجز قم: مفعول.

۲. قم: کاتب.

۳. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۴. اساس + ما؛ که زاید به نظر می رسد.

آنچه نخواهد نباشد، و این به^۱ خلاف مذهب شماست؟ جواب گوییم که: این بر تأویل باشد، چنان که اجماع امت است بر اطلاق آن که: **لَا مَرَّةَ لِأَمْرٍ**؛ فرمان خدای را رد نیست، چنان که تأویل این کردند بر آن که صورت خبر است و مراد نهی، یعنی **لَا تَرُدُّوا أَمْرَ اللَّهِ**، **وَالْوَاجِبُ أَنْ لَا يُرَدَّ**، هم چونین آن کلمت مأوّل است بر آن که: **مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ فِعْلٍ نَفْسِهِ أَوْ مِنْ فِعْلٍ غَيْرِهِ عَلَى سَبِيلِ الْإِكْرَاهِ كَأَنْ وَمَا لَمْ يَشَأْ مِنْ هُدًى لَمْ يَكُنْ**؛ آنچه خواهد از فعل خود به اختیار و از فعل غیرى بمشیت اکراه لامحال^۲ باشد، و آنچه نخواهد بر این وجه نباشد. **لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**؛ قوت نیست مگر به خدای، چه بر خلق قدرت^۳ جز خدای قادر نیست. قدیم - **جَلَّ جَلَالُهُ** - قادر است به خود، و هذا معنی قولنا: **قَادِرٌ لِنَفْسِهِ أَوْلَمَّا هُوَ عَلَيْهِ فِي نَفْسِهِ**، و هر قادر که جز اوست به **إِقْدَارِ** او قادر است، تا او قدرتش ندهد قادر نباشد. پس این است معنی آن که: **لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**.

انس مالک روایت کند که، رسول - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ** - گفت: هر که چیزی ببیند که او را نیکو در چشم آید بگوید: **مَا شَاءَ اللَّهُ لِقُوَّةِ إِلَّا بِاللَّهِ**، چشم بد به آن چیز نرسد. **إِنْ تَرَىٰ أَنَا**؛ اگر می بینی مرا کمتر از توبه مال و فرزندان. و «آنا»، دو وجه را محتمل است؛ یکی تا کبید ضمیر متصل را، و یکی آن که فصل باشد، چنان که گفت^۴: **كُنْتُ أَنَا الْقَائِمُ وَكُنْتُ أَنْتُ الْخَارِجُ**. و «أَقْلٌ»، منصوب است بر آن که مفعول دوم «تَرَىٰ» است، و **مَا لًا وَوَلَدًا**، نصب هر دو بر تمییز است. و عیسی بن عمر در شاذ خواند: **أَنَا أَقْلٌ**، به رفع بر ابتدا و خبر، آنکه جمله در محل نصب باشد [۱۶۴-ر] بر مفعول دوم «تَرَىٰ»^۵.

فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي؛ امید است که خدای من مرا بدهد بهتر از بستان تو، برای آن که مرا با او ایمان و اعتقاد است. **وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ**؛ و فرو فرستد بر بستان تو حُسبان از آسمان. قتاده و ضحاک گفتند: عذاباً. عبدالله عباس گفت: آتشی. ابن زید گفت: قضایی از خدای تعالی بخشم. اخفش گفت: تیری^۶ ناوکی، **وَاجِدُهَا حُسْبَانَةً**. و گفتند: برای این تیر ناوکی^۷ را حُسبان خوانند، و حُسبان؛ حساب

۱. همه نسخه بدلهای، بجز قم: بر.

۲. آط، آب، آز، آج، لب: لامعاله.

۳. آز، آج، لب: قوت.

۴. آب + گفت.

۵. همه نسخه بدلهای، بجز قم: کنت آنا.

۶. اساس: تزیی؛ به قیاس آط، تصحیح شد.

۷. آب، آز، آج، لب: ناوک.

۸. آب، آز، تیر.

باشد که آن بسیار بود در یک مجری. فَشَبَّهَهَا بِكَثْرَةِ الْحِسَابِ. زجاج گفت: حُسْبَانًا، ای عذاباً حِسَابٌ ما كَسَبَتْ يَدَاكَ؛ عذابی بر وفق و حساب آنچه کرده باشی نه بیشتر و نه کمتر تا عدل باشد، و این وجهی لطیف است. فَتُضَيِّحُ صَعِيداً زَلَقاً؛ در روز آید این بستان تو خاکی املس ساده که بر او نبات نباشد، و این قول قتاده است. مجاهد گفت: رَمَلاً هَائِلاً وَتُرَاباً، ریگی روان. عبدالله عباس گفت: او مانند جُرُز است در معنی.

أَوْ يُضَيِّحُ مَاؤَهَا غَوْرًا، ای غائراً؛ یا در روز آید و آبش به زمین فرو شده، و برای مبالغت مصدر به جای اسم فاعل بنهاد، چنان که عنتره گفت:

تَفَلُّ جِيَادُهُمْ نَوْحاً عَلَيْهِمْ مُقَلَّدَةً أَعْنَتَهَا صُفُونًا^۱

فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ ظَلْبًا؛ تو نتوانی آن را طلب کردن و با دست نتوانی آوردن.

وَأَحِظُ بِشَمْرِهِ؛ و محیط شوند و گرد میوه او در آیند. و این عبارتی است از اهلاک بر وجهی که از او هیچ سلامت نیاید، پنداری اهلاک به مانند حایطی محیط گشت به آن، و منه قوله: قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا^۲، و قوله: أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا^۳، و قوله: وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ^۴، و قالوا: أَحَاطَ بِهِمُ الْعَدُوُّ إِذَا هَلَكُوا عَنْ آخِرِهِمْ.

فَأَضْبَحَ بِقَلْبٍ كَفِيهِ؛ در روز آید و دست می گرداند. و این عبارتی است از حسرت و پشیمانی. و گفتند: یعنی دست بردست می زند و این از عادت متحسر^۵ و متلهف^۶ باشد، قال بَعْضُ الْمُحَدِّثِينَ:

وَإِنِّي إِذَا مَا فَاتَنِي الْأَمْرُ لَمْ أَبْتَ
وَأَقْلِبُ كَفِّي إِثْرَهُ مُتَسَدِّمًا
وَلَكِنَّهُ إِنْ جَاءَ عَفْوَاً قَبِلْتُهُ
وَإِنْ فَاتَ لَمْ أَنْبِئْهُ هَلْأَوْلَيْتُمَا

وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، «واو» حال است؛ در آن حال که آن فرو فتاده باشد بر چفتهایش، و گفته اند: بر سقفهایش. و گفته اند: خَالِيَةٌ مِنْ سُقُوفِهَا وَبَنَائِهَا. و عَلِيٌّ، به معنی «من» باشد. و بر طریق پشیمانی گوید: يَا لَيْتَنِي؛ کاشک تا من با خدای انباز نگرفتمی.

۱. اساس: صفوفاً، که به قیاس قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۱.

۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

۴. سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰.

۵. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل: متحیر.

۶. اساس: متلهف، که به قیاس نسخه قم و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

- آنکه حق تعالی حکایت کیفیت حال او کرد، گفت: و او را نباشند گروهی و لشکری که یاری او کنند: **وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِيهِ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ**، بدون خدای، و او را از خدای حمایت کنند. **وَمَا كَانَ مُنْتَصِراً؛** و او انتقامی نتواند کشیدن.
- هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ؛** آن جایگه به یقین بدانند که ولایت خدای راست -جل جلاله- بحق، که او حق است و مادون او از معبودان باطل. حمزه و کسائی خواندند: **الْوَلَايَةُ**، به کسر الواو، و باقی قراء به فتح «واو». بعضی گفتند: هر دو لغت است، **كَالدَّلَالَةِ وَالذَّلَالَةِ**. و بعضی دیگر گفتند: **الْوَلَايَةُ** به کسر، مصدر والی باشد، و به فتح مصدر ولی. يقال: **وَلِيَ بَيْنَ الْوَلَايَةِ** و **وَال بَيْنَ الْوَلَايَةِ**. و بعضی دیگر گفتند: **الْفَتْحُ لِلْمَصْدَرِ**، و **الْكَسْرُ لِلصَّنْعَةِ**، برای آن که بناء فعالة مصدر را باشد، **كَالسَّمَاحَةِ وَالظَّرَافَةِ وَالْكَرَامَةِ**، و فعالة صنعت^۱ را باشد؛ **كَالْخِيَاظَةِ وَالنِّسَاجَةِ وَالْحَيَاكَةِ**، ولایت خدای راست. ابو عمرو و کسائی خواندند: **الْحَقُّ** به رفع بر صفت ولایت، و باقی به جر بر صفت نام خدای -جل جلاله- چنان که گفت: **ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ**^۲، و در مصحف عبدالله هست: **اللَّهُ وَهُوَ الْحَقُّ؛** و آن که **الْحَقُّ** صفت خدای باشد. و در مصحف اُبی هست: **هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ الْحَقُّ لِلَّهِ**، چنان که حق صفت ولایت باشد. **هُوَ خَيْرُ ثَوَابٍ؛** او بهتر است به ثواب دادن [۱۶۴-پ]. اگر گویند این آنگاه باشد که ثواب دهنده^۳ دیگر باشد، گوئیم: این بر دو وجه بود؛ یکی آن که مُمْتَنِعٌ نبود که ایشان اعتقاد کرده باشند که جز خدای ثواب دهنده ای هست. دیگر آن که ثواب جزا باشد، یعنی از هر جزا دهنده ای خدای بهتر است و جزای او و عاقبت آن. **وَخَيْرٌ عُقْباً؛** و بهتر به عاقبت. عاصم و حمزه خواندند: **عُقْباً**، به سکون «قاف» و باقی قراء به دو ضمه. **وَهُمَا لُفْتَانٌ لِلْعَاقِبَةِ**، و **هُنَالِكَ**، اشارت است به روز قیامت. و ولایت به فتح «واو»، **ضِدَّ عِدَاوتٍ** باشد، و به کسر «واو» اِمَارَت. و نصب او بر تمیز است.
- وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**، آنکه گفت: یا محمد! برای این کافران مثلی بزن زندگانی دنیا را. و بگو: که او چون آبی است که ما آن را از آسمان فرو

۱. اساس: یکن، که با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۲. آط، آب، آن، آج، لب: مین.

۳. آب: للصفة.

۴. همه نسخه بدکها، بجز قم: صفت.

۶. قم، آط، آب، عمل، آن بر آن که آج، لب: بدانکه.

۵. سورة انعام (۶) آیه ۶۲.

فرستیم. به آن آب باران، تبات بروید از زمین انواع^۱ و آمیخته شود و به هم بر پیخته شود. آنگه پس بر نیاید که بینا که آن را تازه و سبز و مؤنق و با طراوت می بینی، زرد شود و خشک گردد و باد آن را در جهان ببرد. دنیا با این ماند، بینا که مرد در او بر سر عیش و عشرت و کامرانی و کارروانی و جوانی و مال و فرزندان و نظام امور کارها ساخته و مرادها حاصل کرده، برگردد از این روی بر آن روی [توانگری با درویشی بدل شود و تندرستی به بیماری و کارروانی]^۲ به فروماندگی و زندگانی به مرگ تا هر چه دیده باشی به خلاف آن شود. چنان که اگر بینی باز شناسی. مُظَرَف بن عبدالله بن الشَّخِير گفت: ذر خفص عیش ملوک منکر و درجه^۳ ملوکانه ایشان در آن نگر که عن قریب یا حال ایشان مُثْقَلِب شود و مُلک منتقل، یا ایشان از^۴ ملک و مُلک زایل و مُرْتَجِل^۵. محمد بن الحسین بن عبید^۶ گفت، بر کوشکی دیدم نوشته -
 ۱۰ بأعالی الحجارة - این بیتها:

بِاللَّهِ رَبِّكَ كَمْ قَضَر مَرَزَتْ بِهِ قَدْ كَانَ يُعْمَرُ بِاللَّدَاتِ وَالْقَلْبِ
 طَارَتْ عُقَابٌ^۸ الْمَنَابِ فِي جَوَانِبِهِ فَصَارَ مِنْ بَعْدِهِ لِلنَّوِيلِ وَالْخَرْبِ

یکی از جمله صالحان گفت: مرا به سواد کوفه شغلی بود به خورنق و سدیر بگذشتم آن سرایهای نعمان مُنْذِر دیدم پیران شده و از او آلا رسوم و آثار نمانده،
 ۱۵ بایستادم ساعتی اعتبار را. آنگه گفتم: این سگاتک؟ این جبرائک؟ ما فَعَلَ قَطَانُک؟ هاتنی آواز داد:

أَفْنَاهُمْ حَدَثَانُ الدَّهْرِ وَالْحَقَبُ وَغَالَهُمْ زَمَنٌ فِي صَرْفِهِ نَوْبٌ
 كَانُوا قَبَائِلًا وَفِي الْأَيَّامِ مُعْتَبَرٌ حَتَّى تُصْرَفَ فِي أَظْوَارِهَا الْعُقَبُ
 مَسَاعِدٌ وَسُرُورٌ نَلْوَةٌ تَرَحُّ وَغِبْظَةٌ سَوُّبُهُمْ لَبَةٌ^۹ كُرْبٌ

علی بن ابی مریم گفت: به سوییقه عبدالوهاب بگذشتم و خراب شده بود، بر دیواری نوشته دیدم:

۱. قم: به انواع.

۲. اساس: ندارد، از قم افزوده شد.

۳. قم: هر چه صفت.

۴. قم: تا ایشان را.

۵. قم + هیچ نماند.

۶. آط، آب، آج، لب: العبید.

۷. آط، آج، لب: العجاب.

۸. اساس: عفات، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۹. اساس: فوله، که به قیاس دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

هَذَا مَنَازِلُ أَقْوَامٍ عَاهَدْتُهُمْ فِي خَفْضِ عَيْشٍ وَعِزِّ مَالِهِ خَظَرُ صَاحَتْ بِهِمْ صَائِحَاتُ الدَّهْرِ فَانْقَلَبُوا إِلَى الْقُبُورِ قَلَاعِينَ وَلَا آتَرَ يَكِي از جمله صالحان در خواب دید یحیی^۲ خالد برمکی را، در آن وقت که وزیر بود که: در جانب غربی بغداد ایستاده بود، از جانب شرقی آواز آمد و گوینده ای این بیت^۳ بخواند:

۵

كَانَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجُوجِ إِلَى الصَّفَا أَنَسٌ وَلَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرٌ^۴
یحیی خالد جناب داد^۴:

بَلَى نَحْنُ كُنَّا أَهْلَهَا قَابَادَنَا ضُرُوفُ الْقِيَالِي وَالْجُدُودُ الْعَوَائِرُ^۵
چهل روز تمام نشد تا ایشان را نکبت رسید، و ابوالعاهیه^۶ گوید:

۱۰ جَمَعُوا فَمَا أَكَلُوا الَّذِي جَمَعُوا وَبَنَوْا مَسَاكِنَهُمْ فَمَا سَكَنُوا
وَكَانَتْهُمْ كَانُوبَهَا طُعْنَا^۷ لَمَّا اسْتَرَأَحُوا سَاعَةً ظَعَنُوا

عبدالملك بن عمیر گفت: سرحسین بن علی - علیهما السلام - دیدم پیش عبیدالله زیاد^۸ نهاده در قصر الاماره کوفه، و سر عبیدالله زیاد دیدم پیش مختار ابو عبیدنهاده، و سر مختار ابو عبید دیدم پیش مضعب زبیر نهاده، و سر مضعب زبیر دیدم پیش عبدالملك مروان نهاده [۱۶۵-ر]، این همه در مدت دوازده سال بود. و رسول^۹ علیه السلام - گفت: مَا افْتَلَأَتْ دَارٌ حَبْرَةً إِلَّا افْتَلَأَتْ غَبْرَةً؛ هیچ سرای پر از خورمی^{۱۰} نشد الا پر از آب چشم شد. هشام الكلبی^{۱۱} گفت: چون خالد ولید، عین التمر بگشاد، احوال دختران نعمان بن المنذر پرسید، گفتند: یکی بمرد و یکی در بعضی حجره هاست به عبادت مشغول است. نزد او رفت و بر او سلام کرد و گفت: حال شما چگونه این جا رسید پس از آن که پادشاهان غرب بودی؟ گفت: مجمل گویم یا مفضل؟ گفت: مجمل. گفت: روزی آفتاب بر آمد و هیچ رونده نبود در خورمق و

۱. اساس: مقأ، که با توجه به نسخه قم تصحیح شد.

۲. قم، آط، مل، آج، نب: یحیی بن. ۳. همه نسخه بدنها، بجز قم: بیتها.

۴. مل: یحیی خالد چون این بنشید به جواب او این بگفت.

۵. اساس و قم: فاذا دنا؛ که با توجه به نسخ آط، آب، مل، آن، تصحیح شد؛ آج، نب: ابادها.

۶. اساس: ابوالعاهیه؛ به قیاس قم و اتفاق نسخه ها تصحیح شد.

۷. دیگر نسخه بدنها، بجز قم: قد. ۸. قم + نعت الله؛ دیگر نسخه بدنها + علیه النعت.

۹. ۱۰. آط، آج، لب: صلات. ۱۱. همه نسخه بدنها، خرمی.

سدیر و الا زبردست ما بود، و هم آن روز آفتاب فرو نشد تا هر که ما را دبد بر ما رحمت کرد. آنکه گفت:

فَبَيْنَا نَسُوسُ النَّاسَ وَالْأَفْرَافِرُنَا إِذَا نَحْنُ فِيهِمْ سُوقَةٌ نَتَصَفَّفُ
فَأَقْبَ لِدُنْيَا لَا يَدُومُ نَعِيمُهَا ثَقِيلُ نَارَاتِ بِنَا وَتَصْرَفُ

۵ قوله: فَأَصْبَحَ هَشِيمًا، ای مهشوماً مَكْسُورًا، فعيل به معنی مفعول، وَالْهَشِيمُ؛ الْكُشْرُ. تَذْرُوهُ الرِّيحُ، أَي تَنْفِيهِ. وَالذَّارِيَاتُ، بادهایی باشد که به آن غله پاک کنند و گاه از او جدا کنند و آلت آن کار را مِذْرَاتُ گویند؛ باد آن گیاه خشک را از این روی بر آن روی می زند. وَ كَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا؛ و خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

۱۰ الْمَالُ وَالْبُتُونُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، آنکه حق تعالی برای تزئید مردمان در سرای فانی و زینت آن اغترار به غرور آن گفت: مال و فرزندان، زینت این زندگانی نزدیکتر است تا به مال مستظهر باشد و به فرزندان مُعْتَرًا. چون بنگری آن اعتزاز اغترار است؛ پنداری از مصحف مُصْحَفُ بِرِخْوَانِد. از حق تو آن است که چشم به مآل داری. هَمَّتْ تُوَهْمُهُ بِه مَالِ اسْتِ وَ كَمْتَرُ چيز بَر تُو كَار مآلِ اسْتِ، نمی دانی که مال را زوال بود و مرجع با مآل بود، بَر تُو مَرْدِ آن اسْتِ که او را مال است، و بَرِ خدای مَرْدِ آن اسْتِ که او نیکو حال^۳ است.

۲۰ عبدالله عمر گفت از رسول -صلی الله علیه وعلی آله- شنیدم که او گفت: اَمَّتْ مِنْ دَرِ دُنْيَا بِرِ سَه طَبَقُهُ اَنْدَ؛ اَمَّا طَبَقُهُ اَوَّلُ، جماعتی اند که رغبت نکنند در جمع مال و ادخار او و سعی نکنند در اقتنا و احتکار او. از دنیا به سَدِجُوعَتْ و سَتْرُ عَوْرَتِ راضی باشند، و توانگری ایشان در آن بود که ایشان را به آخرت رسانند. ایشان آنان باشند که: لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۴. و اما طبقه دوم آنان باشند که مال دوست دارند و لکن جمع او از پاکتر طریقی کنند و از حلالتر وجهی و صرف آن با نکوتر راهی کنند، به آن مَبْرَتِ کنند و صِلتِ رحم کنند و با درویشان مواسات کنند و در اجتناب

۱. اساس و دیگر نسخه بدلها، بجز لب: بِنَا؛ لب: فَبَيْنَا، که بر دیگر نسخه بدلها مَرَجِحُ می باشد.

۲. اساس، قَم، مَل: مُفْتَرٌ؛ به قیاس با دیگر نسخ و معنی عبارت تصحیح شد.

۳. در حاشیه نسخه آط: مآل.

۴. سوره یونس (۱۰) آیه ۶۲؛ نیز اشاره است به: سوره بقره (۲) آیات ۳۸ و ۶۲ و ۱۱۲ و ۲۶۲، ۲۷۴ و ۲۷۷؛ و آل عمران (۳) آیه ۱۷۰؛ و مائده (۵) آیه ۶۹؛ و انعام (۹) آیه ۱۸؛ و اعراف (۷) آیه ۳۵؛ و احقاف (۴۶) آیه ۱۳.

حرام چنان باشد که یکی از ایشان دوست‌تر دارد اگر سنگ خورد از آن که درمی از حرام به دست دارد^۱ یا نه در ره طاعت صرف کند یا از حق منع کند یا خازن آن باشد تا به وقت مرگ. ایشان آنان باشند که اگر خدای با ایشان مناقشت کند عذاب کند ایشان را و اگر عفو کند ایشان را برهند. و طبقه سه ام^۲ آنان باشند که، جمع مال دوست دارند از حلال و حرام و منع کنند آن را از واجبات؛ اگر نفقه کنند، اسراف^۳ کنند و اگر^۴ امساک کنند به^۵ بخل و احتکار کنند؛ ایشان آنان باشند که، دنیا زمام دلهای ایشان را به دست گرفته باشد تا ایشان را به دوزخ رساند. **وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ**؛ و آن اعمال نیک که بماند.

مفسران خلاف کردند در «باقیات صالحات»، عبدالله عباس و عکرمه و مجاهد

- گفتند: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر است. چون بنده این کلمات گوید، گناه از او ریختن گیرد، چنان که برگ از درخت. این خبر، ابوالدردا روایت کرد از رسول -صلی الله علیه و علی آله. عبدالله [۱۶۵-پ] [عمر، و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح گفتند: «باقیات صالحات»، آن است که بنده گوید: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**. خالد بن عمران روایت کرد که: یک روز رسول -علیه السلام- بیرون آمد و صحابه را گفت: **خُذُوا جُنَّتَكُمْ**؛ سپرها برگیری. گفتند: یا رسول الله! دشمنی حاضر آمده است؟ گفت: نه؛ و لکن سپرهایی که شما را از دوزخ نگاه دارد. گفتند: یا رسول الله! و آن سپر^۶ کدام است؟ گفت: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**، که این کلمات مقدماتند و معقباتند و مجتباتند^۷ و باقیات صالحاتند.
- ابوسعید خدری از رسول -علیه السلام- روایت کرد که او گفت: باقیات صالحات بسیارگوی. گفتند: باقیات صالحات کدام است؟ گفت: ملت است. گفتند: آن چیست؟ گفت: ملت است، تا چهار بار بگفت، آنکه [گفت]؛ تکبیر و تهلیل و

۱. مل: در. ۲. همه نسخه بدلهای، بجز مل: آرد.

۳. قم: سوم؛ مل: سیوم؛ آط، آب، آز، آج، لب: سیم. ۴. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل + نه.

۵. همه نسخه بدلهای، بجز قم و مل: و. ۶. از این جا، اساس افتادگی دارد، از قم آورده شد.

۷. سورة كهف (۱۸) آیه ۳۹. ۸. آط، آب: سپرها.

۹. قم، آب: مجتباتان، که باتوجه به معنی نسخه آط، تصحیح شد.

۱۰. از آط، آورده شد.

تسبیح و تحمید است، و لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

عبدالله بن عبدالرحمن مولی سالم بن عبدالله گفت: سالم مرا بنزدیک محمد بن کعب القرظی فرستاد، گفت: یک ساعت فلان جای حاضر آی تا حدیثی کنیم^۱. حاضر آمد، یکدیگر را پرسیدند، آنگاه سالم، محمد بن کعب را گفت: باقیات صالحات را معنی چیست؟ گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۲. سالم گفت: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۲ را از کی باز در این^۳ آورده ای؟ گفت: از آنکه که ابویوب انصاری را دیدم، او مرا گفت که از رسول -علیه السلام- شنیدم که گفت: شب معراج مرا به آسمان بردند، ابراهیم خلیل را دیدم مرا تقرب و ترحیب کرد. من جبریل را گفتم: این کیست؟ گفت: این ابراهیم خلیل است. ابراهیم مرا گفت: امتت را بگوی تا در زمین بهشت غرس بسیار بنشانند که تربتش پاکیزه است و زمینش فراخ. من گفتم: غرس بهشت چه باشد؟ گفت، گفتن: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۲.

سعید جبیر و عمرو بن شرحبیل و ابراهیم مسروق گفتند: باقیات صالحات، نمازهای پنج است و آن، آن حسنات است که سیئات را ببرد. علی بن ابی طلحه گفت از عبدالله عباس که او گفت: اعمال صالحه است^۴ گفتن: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، و صلوات بر محمد و آتش و نماز و روزه و حج و عقیق و جهاد و صلیت رحم، و جمله حسنات که ثواب آن ابدالدهر بماند.

عطیه گفت از عبدالله عباس که: آن سخن نیکوست. حسن بصری گفت: نیات است که به آن اعمال قبول کنند. قتاده گفت: هر طاعت باشد که برای خدای کنند. ابوجعفر الباقر -علیه السلام- گفت: قِيَامُ اللَّيْلِ لِصَلَاةِ اللَّيْلِ؛ به شب برخاستن^۵ است برای نماز شب. اما قوله: كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ، ظاهر چنان می نماید که تشبیه حیات دنیا به آب است، و اهل اشارت گفتند: حکمت در آن که خدای تعالی دنیا را به آب تشبیه کرد، آن است که آب قرار نگیرد در یک جای؛ [بل رونده باشد چون راه

۱. آط، آب، آن لب: سخنی گوییم.

۲. سوره کهف (۱۸) آیه ۳۹.

۳. آج، لب: آن جای، مل، آط، آب، آن + جا.

۴. آط، آن آج، لب: صالحات است از

۵. آط، آب، آن آج، لب: برخاستن.

۶. همه نسخه بدلها: به ظاهر.

یابد^۱. دنیا همچنین است بر کس^۲ بنماند. دگر آن که^۳ بر یک حال بنماند، چون در جای باز دارند، لون و طعم و رایحتش متغیر گردد؛ دنیا همچنین بر یک حال بنماند؛ یک بار اقبال کند و یک بار ادبار. دگر آن که، آب در جای بدارند روزی چند بماند باز خوشد؛ بهری به زمین فرو شود و بهری هوا ببرد؛ دنیا همچنین است، روزی چند بماند و باز فانی شود. دگر آن که، آب ممکن نباشد که کسی در او شود و بعضی از آن آب در او نگیرد و تر نشود؛ دنیا همچنین است، هیچ کس نباشد که از فتنه و بلیت او سلامت یابد^۴. دگر آن که، چون آب به اندازه بود نفع^۵ کند، چون از اندازه بشود، همه مضرت بود. اما درست آن است که خدای تشبیه دنیا که کرد به این جمله، حدیث کرد به آب باران که از آسمان بیاید در وقت ربیع و بر زمین آید و از زمین نبات برآید، تا فصل ربیع باشد و هوا به اعتدال بود و باران می آید و نبات سبز می باشد؛ چون فصل تابستان در آید و باران از آسمان نیاید، آن نبات بخوشد^۶ و زرد شود و بیوفتد^۷ و باد آن را در جهان پراکنده کند. و آن که اول گفتم، سخن اهل تذکیر است.

قَوْلُهُ: وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ، و یاد کن ای محمد آن روز^۸ که ما کوهها را به رفتن آریم. وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً؛ و تو زمین را ظاهر بینی در او هیچ کوهی و بنایی و حصنی و شهری و عمارتی نباشد، همه زمین ساده بود. گفتند: وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً را معنی آن است که: ما باطن زمین را ظاهر کنیم، برگردانیم تا آنچه در بطن او بود بر ظهر آید. و گفتند: مراد آن است که؛ مردگان را از او برانگیزیم. وَحَشَرْنَاَهُمْ؛ و ما خلقان را جمع کنیم و برانگیزیم و هیچ کس را رها نکنیم که حشر نکنیم.

در خبر می آید که: چون روز قیامت باشد و اسرافیل صور در دهد، خدای تعالی این کوهها را به رفتن آرد تا بر زمین می روند، آنکه بادی در آید و آن را بردارد و در هوا برد^۹ به مانند پشم زده، و ذلک قوله: وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ^{۱۰}.

۱. از آط، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: کسی.

۳. آط، آب، مل، آر + آب.

۴. آط، آب، آج، لب: نافع.

۵. آط، آب، آج، لب: خشک شود.

۶. همه نسخه بدلها: بیفتد.

۷. همه نسخه بدلها: ببرد.

۸. همه نسخه بدلها: روزی.

۹. همه نسخه بدلها: بیفتد.

۱۰. سورة قارعه (۱۰۱) آیه ۵.

ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: يُسَيِّرُ الْجِبَالَ، به فتح «یا» و رفع جبال بر فعل مجهول، و باقی قراء: نُسَيِّرُ عَلَى الْخَبَرِ مِنْهُ تَعَالَى عَلَى وَجْهِ التَّعْظِيمِ.

و غَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا؛ و این خلقان را عرضه کنند بر خدای توصف صف. و گفتند: صَفًّا، ای قیاماً. در کلام محذوفی هست و التَّقْدِيرُ: ثُمَّ يُقَالُ لَهُمْ؛ پس گویند ایشان را. ظاهر عام است و معنی خاص، یعنی کافران را گویند همچنان آمدی بنزدیک ما که ما اول آفریدیم شما را. گفتند: معنی تشبیه در کما، آن است که همچنان زنده آمدی که اول آفریدیم شما را و آن استبعاد زنده شدن امروز زایل است. بعضی دگر گفتند: بر ما برهنه آمدی همچنان که در دنیا برهنه آمدی. و گفتند: غُرْلًا؛ همچنان ختنه ناکرده آمدی، بیانش قوله - عليه السلام: يُخْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُفَاءَ عُرَاهُ غُرْلًا، گفت: پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده باشند. در خبر است که عایشه گفت: یا رسول الله! و زنان نیز برهنه باشند؟ گفت: آری. گفت: وَأَسْوَأُ نَاهِ، وَأَرْسَوَاتِي! رسول - عليه السلام - گفت: روز قیامت هر کسی را چندانی در پیش باشد از احوال قیامت که نداند که مرد کدام است و زن کدام، لِكُلِّ اَفْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ^۱.

بَلْ زَعَمْتُمْ، بل دعوی کردی شما که کافرانی که شما را وعده گاهی نخواهد بودن و معاد و مرجعی نیست که شما برای جزا با آن جا شوی.

قوله: وَ وُضِعَ الْكِتَابُ؛ و بنهند نامه، یعنی نامه های اعمال خلقان به حاضر کنند، تو گناهکاران را بینی ترسان از بیم آنچه در آن نامه باشد. چون نامه به دست ایشان دهند و فرو نگرند، همه عملهای خود بینند از نیک و بد در او ثبت کرده، گویند: يَا وَيْلَتَنَا، ای وای بر ما! این چه نامه است که هیچ گناه خرد و بزرگ در او رها نکرده اند و الا در این نامه جمع کرده اند و بر شمرده!

اهل علم در «صغیره» و «کبیره» خلاف کردند؛ عبدالله عباس^۲ گفت: تبسم صغیره باشد و قهقهه کبیره، و این بر سبیل مثل گفت. سعید جبیر گفت: صغیره چشم زدن و اشارت کردن و لمس کردن باشد، و کبیره زنا. و مشایخ معتزله گفتند: صغیره هر گناهی باشد که عقاب آن در جنب اجتناب کبایر مُحَبَّبٌ شود، و این مذهب را بنا بر احباط باشد، [چون احباط باطل بود، این حد باطل باشد]^۳. و بنزدیک ما،

۳. از آط، افزوده شد.

۲. من: عبدالله مسعود.

۱. سورة عبس (۸۰) آیه ۳۷.

صغیره و کبیره به اضافت با یکدیگر باشد، هر گناهی که به اضافت با گناه دیگر^۱ صغیره بود عقابش کمتر باشد، و آنچه^۲ بیشتر بود آن کبیره باشد. پس یک گناه به اضافت هم صغیره باشد هم کبیره^۳ بالاضافه إلى ما هو أكبر منه صغیره باشد و بالاضافه إلى ما هو أصغر منه کبیره باشد. و آنچه از سلف حکایت کردیم، دلیل صحت این قول می‌کند، چه به معنی فرقی نیست. **وَّوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا**؛ و آنچه کرده باشند حاضر یابند^۴، یعنی نسخه و تفصیل^۵ نوشته آن با جزای آن از ثواب و عقاب. **وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا**؛ و خدای تو بر کسی ظلم نکند، حق او باز نگیرد و نقصان نکند و به گناه کسی دیگری را نگیرد و بار کسی بر کسی دیگر نهد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، آنکه حدیث آدم کرد و ابلیس در این میانه، برای آن تا تنبیه کند آن متکبران را که استنکاف می‌کردند از مجالست صحابه، که ۱۰ یاد کنی حدیث ابلیس متکبر که تعظیم کرد از آن که آدم را سجده کند به علت اصل خلقت که من با او چه کردم از طرد و لعنت و عقاب^۶ ابد که او را خواهد بودن، گفت: **وَإِذْ قُلْنَا**؛ و یاد کنی. چون گفتیم ما فریشتگان را که سجده کنی آدم را. همه سجده کردند الا ابلیس، که او از جن بود.

۱۵ علما خلاف کردند در آن که ابلیس فریشته بود یا جنی - و این فصل به استقصا گفتیم در سورة البقره.

اما قوله: **كَانَ مِنَ الْجِنِّ**، در او دو قول گفتند؛ عبدالله عباس گفت: جن، قبیله ای^۷ اند از فریشتگان ایشان را جن خواندند، خدای تعالی ایشان را از آتش سُموم آفرید و دیگر فریشتگان را از نور. و نام ابلیس [به سریانی عزازیل بود و به تازی حارث، و او از جمله خازنان بهشت بود]^۸ در پیش فریشتگان آسمان دنیا بود و فرمان آسمان دنیا و فرمان زمین به دست او بود و خدای را در آسمانها عبادت بسیار کردی؛ جز آن که منافق بود چنان که بیان کرده ایم فی قوله: **وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**، تکبر

۱. همه نسخه بدلها + عقابش کمتر باشد آن.

۲. همه نسخه بدلها + صغیره.

۳. همه نسخه بدلها + و.

۴. همه نسخه بدلها + عقاب.

۵. همه نسخه بدلها + تفصیل.

۶. همه نسخه بدلها + ابد.

۷. همه نسخه بدلها + قبیله ای.

۸. همه نسخه بدلها + از آط آورده شد.

کرد از این سبب و گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**^۱...، خدای تعالی او را مسخ کرد، آنگه گفت: اگر کسی خطیستی کند که از باب کبر باشد و در [درون]^۲ کبر دارد امید مداری به او، و اگر خطیستی باشد نه از باب کبر، امید داری که خطیسته آدم کبر نبود و خطیسته ابلیس کبر بود. و از این جاست آن خبر که رسول - علیه السلام گفت: **لَوْلَمْ تَذُنُّوا لَخَشِيتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ الْعُجْبُ الْعُجْبُ**، و آنچه تحقیق است در این باب بیان کرده ایم پیش از این.

روایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که: ابلیس را برای آن جن و جنی خواند که او از خازنان بهشت و جنان بود، او را نسبت کرد با آن چنان که کوفی و بصری و مکی و مدنی. و حسن بصری گفت: ابلیس - علیه اللعنه - هرگز فریشته نبود و او پدر جتیان است چنان که آدم پدر بشر است. و در اخبار اصحاب ما هر دو آمده است و اختیار سید - رحمه الله - آن است که: ابلیس فریشته نبود و او «ابوالجن» است، چنان که آدم «ابوالبشر» است، و استثنای منقطع است فی قوله: **إِلَّا ابْلِيسَ**، چنان که برفته است. شهر بن حوشب گفت: ابلیس از آن جن بود که در زمین بودند، فریشتگان پیامدند و ایشان را آواره کردند و ابلیس را به اسیری به آسمان بردند.

قتاده گفت: از آن جا جن خواندند او را که **جُنٌّ** عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ؛ از طاعت خدای جنون و دیوانگی کرد، **فَفَسَقَ** عَنْ أَفْرَاقِهِ؛ فاسق شد از فرمان خدایش و بیرون آمد. و «فِشَق» خروج باشد در لغت، يقال: **فَسَقَتِ الرُّطْبَةُ** عَنْ قَشْرِهَا إِذَا خَرَبَتْ. و موش را از این جا «فَوَيْبِقَه» گویند لِخُرُوجِهَا عَنْ جُحْرِهَا، و در عرف شرع هر معصیتی باشد که دون کفر بود، پس ابلیس به آن که کرد از نافرمانی و ترک سجده آدم فاسق بود و به اعتقاد صواب داشتن آن و تعلیل دیگر در [آن که در حکمت]^۳ نیکو نباشد^۴ که آن را که از نار بود فرمایند که سجده کن آن را که از خاک آفریده باشند، کافر بود؛ و در اصل خود کافر بود، لقوله: **وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ**^۵. و از ادله عقلی که برخاسته^۶ است بر بطلان ارتداد و احباط آن بیان رفته است در این کتاب. آنگه

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۱۲.

۲. آن همه نسخه بدلها: لولا.

۳. از آط، افزوده شد.

۴. قم: باشد؛ با توجه به دیگر نسخ تصحیح شد.

۵. از آط، افزوده شد.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل: برخاسته.

۷. سورة بقره (۲) آیه ۳۴.

خطاب کرد با آن کافران، گفت: **أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي**؛ او را و فرزندان او را به دوستی^۱ گرفتی دون من، **وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ**؛ ایشان شمارا دشمن اند. «واو»، حال راست.

حسن گفت^۲ جتیان جمله، **عَنْ آخِرِهِمْ** فرزندان ابلیس اند. مجاهد گفت: ابلیس را چند فرزند بود، «لاقیس» است و «ولهان» و ایشان صاحب طهارت و نمازاند که بنی آدم را منع و تثبیط کنند از طهارت و نماز، و «هفاف» است و «مُرّه»؛ و مُرّه آن است که ابلیس را به او کنیت کنند و «ابومُرّه» خوانند او را و «زَلْثَبُونَ» است و او صاحب اسواق است، به هر بازاری رایتی دارد؛ مردم بازار را بر فتنه و فساد حمل کند. و «ثَبْر»^۳ است و او صاحب مصائب است که مصیبت رسندگان را بر جزع و جامه دریدن حمل کند، و «اعور» است و او صاحب ابواب زنان است، دعوت کند با زنا کردن^۴، و «مِسْوَط»^۵ است و او صاحب اخبار است، خبرهای دروغ افگند که آن را اصلی نبود. و «داسم»^۶ است و او آن است که چون مرد در خانه شود سلام نکند و نام خدای نبرد و چون طعام خورد نام خدای نبرد تا با او طعام خورد.

مُجَالِدٌ روایت کرد از شعبی که گفت: روزی حمالی بیامد و خُنبی در پشت گرفته و بنهاد و مرا گفت: **شَعْبِي تَوْبِي؟** گفتم: آری. گفت: ابلیس را زن بود؟^۷ گفتم: به آن عُرْس^۸ من حاضر نبودم. دگر باره این آیتم یاد آمد: **أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ**، دانستم که فرزند بی زن نباشد، گفتم: بلی زن بود او را و فرزندان.

قَتَادَةُ گفت: ایشان را توالد باشد چنان که بنی آدم را. ابن زید گفت: آدم، «ابوالبشر» است و ابلیس، «ابوالجن»؛ و آدمی نیست الا با او یکی است از فرزندان ابلیس که او را اغرا و اغوا می کند. **بِسْ لِقَطَائِمِينَ بَدَلًا**؛ بد بدل است ابلیس و فرزندانش کافران را از خدای تعالی که فرمان او را کنند و فرمان ایشان پیش گیرند.

۱. همه نسخه بدلهای، بجز مل: به دوستان.

۲. آب، آز + جمله شیطین.

۳. مل: بنر.

۴. آط، آب، آز: زنا.

۵. مل + واژه خانه به در رفتن.

۶. قم: مبوط؛ باتوجه به دیگر نسخه بدلهای آورده شد. ۷. آط، آج: داسمها؛ لب: در اسم.

۸. قم، آز، آج، لب: مخافت؛ که با توجه به دیگر نسخ تصحیح شد.

۹. مل: عروس.

قوله: **مَا أَشْهَدُ تُهْمَ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**؛ سبب نزول آیت ووجه اتصال او به آیت متقدم آن است که: ایشان تولای ابلیس برای آن کردند که اعتقاد کرده بودند که ابلیس و شیاطین غیب دانند تا ایشان را از غیب خبر دهند و اخبار آسمان دارند و بر اصول آن واقفند. خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: از کجا آمد شما را که ایشان علم آسمان و زمین و اصول اشیاء دانند و من ایشان را حاضر نکردم [به خلق آسمان و زمین، و نه] ^۱ به خلق خود؟ ^۲ مفسران بر آنند که ضمیر راجع است با شیاطین، فی قوله: **مَا أَشْهَدُ تُهْمَ**. کلبی گفت: راجع است با فریشتگان. و بعضی دگر گفتند: راجع است با کافران. **وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ**، **وَلَا خَلْقَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا**. ابوجعفر خواند: **مَا أَشْهَدُنَاهُمْ** ^۳ بر خبر از جمع علی التعظیم. و وجهی دگر در معنی آیت، آن گفتند که: من ایشان را حاضر نکردم در وقت خلق آسمان و زمین و خلق ایشان، **إِشْتِعَانَهُ** بهم، تا مرا یاری دهند، **وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا**؛ و من گمراه کنندگان را به بازو و یار و معاون نگیرم. و در «عَضُد»، پنج لغت است: **عَضُدٌ** و **عَضُدٌ** و **عَضُدٌ** و **عَضِدٌ** و **عَضُدٌ**.

آیه ۵۲ [قوله تعالی]: **وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا**؛ و آن روز که گوئیم بخوانیدشان انبازان مرا آنان که دعوی کردی بخوانندشان پس جواب ندهند ایشان را و کنیم میان ایشان هلاک گاهی.

آیه ۵۳ **وَرَوَّاءَ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَافِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا**؛ و ببینند گناهکاران دوزخ را گمان برند که ایشان در افتند در آن جا و نیابند از آن [برگشتنگاهی].

آیه ۵۴ **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا**؛ و بدرستی که بگردانیدیم در این قرآن مردمان را از هر مثلی و بوده است آدمی بیشتر چیزی به خصومت.

۱. از آط، آورده شد. ۲. همه نسخه بدلها، بجز من: خودشان.

۳. قم: اشهدتهم؛ که بانوجه به دیگر نسخ تصحیح شد. ۴. همه نسخه بدلها + بیانش.

۵. قم: ندارد؛ بانوجه به آط و دیگر نسخه بدلها آورده شد.

۶. ضیفه قم مخدوش است، از آط آورده شد.

آیه ۵۵ وَمَا مَتَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ [سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا]؛ وچه منع کرد مردمان را که ایمان آرند چون آمد به ایشان قرآن و آمرزش خواهند از خدای خود مگر آن که آید به ایشان سنت پیشینگان^۲، یا آید به ایشان عذاب روبروی.

آیه ۵۶ وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا؛ و نفرستادیم پیغامبران را الا مرزده دهنده^۳ و ترساننده^۴، و جدل کنند آنان که کافر شدند به ناحق تا به باطل کنند به آن حق را و گرفتند آیتهای من و آنچه ترسانیدند ایشان را به آن سُخریت.

آیه ۵۷ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا؛ و کیست ظالمتر از آن که او را یاد دهند آیات خدایش، برگردد از آن و فراموش کند آنچه پیش داشته بود دستهای او، ما کردیم بر دلهای ایشان پوششها از آن که بدانند آن را و در گوشهای ایشان گرانی، و اگر بخوانی ایشان را با راه راست راه نیابند پس هرگز.

آیه ۵۸ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْثِقًا؛ و خدای تو آمرزنده است و خداوند بخشایش اگر بگیرد ایشان را به آنچه اندوخته باشند، تعجیل کند ایشان را عذاب، بل ایشان را وعده ای هست که نیابند از خلاف آن پناهی^۵.

آیه ۵۹ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ أَمْثَلُ مَا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا؛ و آن شهرهاست که ما هلاک کردیم آن را چون ظلم کردند و کردیم هلاک ایشان را وعده ای.

قوله تعالی: وَيَوْمَ يَقُولُ، یاد کن ای محمد! آن روز که ما گوییم این کافران و مشرکان را: نَادُوا؛ بخوانی و ندا کنی، امر است از منادات. سُرَّكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ؛ آن انبازان مرا که دعوی کردی که در الهیت انباز مانند و ایشان را بدون من

۱. اساس، تا این جا افتادگی داشت، که از قم نقل گردید.

۳. قم، آط، آب: دهندگان.

۲. قم، مل: پیشینان.

۵. قم: پناهاگی.

۴. قم: بیم کنندگان.

عبادت کردی، و این صورت امر دارد و مراد نهکم و سُخْرِيَت است؛ برای آن که ارادت مقرون نیست با این. **فَدَعَوْهُمْ**؛ آن کافران بخوانند معبودان خود را، ایشان جواب ندهند. آنکه گفت: **وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا**؛ کنیم از میان ایشان مهلکی و هلاک گاهی. و این قول عبدالله عباس است و قتاده و ضحاک و ابن زید، و **هُوَ مِنْ أَوْبَقْتِهِ ذُنُوبُهُ إِذَا أَلْقَتْهُ فِي الْهَلَكَةِ**. حسن گفت: **مَوْبِقًا**، ای عداوة؛ میان ایشان دشمنی اوکنیم^۱ بین العابد والمعبود. انس مالک گفت: «موبق»، نام وادی است در دوزخ پر از خون و ریم. کسانی گفت: **وَبِقَ يَبِقُ وَبُوقًا**، مثل **وَبِقَ يَبِقُ وَبُوقًا**، و زجاج گفت: **وَبِقَ يَوْبِقُ، كَوَجَلِ يَوَجَلُ**. و **مَوْبِقُ**، مصدر باشد از او.

وَرَعَاءُ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ؛ و گناهکاران و کافران دوزخ بینند، **فَقَطُّوا**؛ یقین دانند که در آن جا خواهند فتادن. و این «ظن» این جا به معنی علم است، چه آنچه معاینه بینند به ضرورت دانند، **ظَنَ** آن جا صورت نبندد؛ و **ظَنَ** به معنی علم بسیار آمده است در قرآن و اشعار:

فَقُلْتُ لَهُمْ ظَلُّوا بِالْفَنِّ مُدَجِّجِ سِرَائِهِمْ فِي الْفَارِيسِ الْمُسَرَّدِ
 ای، استیقنوا. **وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا**، ای **مَعْدِلًا** و جای عدول و برگردیدن نیابند از آن. **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ**، آنکه گفت: ما بگردانیدیم در این قرآن برای مردمان از هر مثلی بر وجه بیان که ایشان به آن محتاج باشند، **وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا**؛ م آدمی بیشتر چیزی است به جدل و خصومت. و اصل «جدل»، **شِدَّةُ الْفِتْلِ عَنِ الْمَذْهَبِ** بطریق الحجاج باشد، و منه: **الْأَجْدَلُ**، **لِلصَّفْرِ لِيَشْدَبُو وَقُوتِهِ**، و روا بود که اشتقاق او از **جَدَّالَت** باشد و **هِيَ الْأَرَنْسُ**، يقال: **جَادَلْتُهُ فَجَدَلْتُهُ**، مثل: **صَارَعْتُهُ فَصَرَعْتُهُ كَأَنَّهُ أَوْقَعَهُ عَلَى الْجَدَائِلَةِ**؛ و نصب او بر تمیز است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا، آنکه گفت بر طریق انکار و تقریب: چه منع کرده است مردمان را! لفظ، عام است و معنی خاص؛ یعنی کافران را از آن که ایمان آرند. **إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى**؛ چون بیان و قرآن و پیغامبر به ایشان آمد. **وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ**؛ و از حدای تعالی طلب مغفرت و آمرزش کنند، **إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ**؛ **إِلَّا أَنْ** که سنت اولیان به ایشان آید از عذاب استیصال. و «**أَنْ**»، مع الفعل در محلی رفع است

۱. همه نسخه بدلهای: افگنیم.

۲. اساس + به آن؛ بانوجه به اتفاق نسخ، ظاهراً زاید به نظر می رسد.

- به آن که فاعل «مُنْعَ» است، **أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا**؛ یا عذاب به ایشان آید، **قُبُلًا**، ای مُقَابَلَةً وَمُعَايَنَةً؛ چنان که ایشان معاينه بینند و به ضرورت دانند [۱۶۶-ر].
- کوفیان خواندند: **قُبُلًا**، به ضَمِّ «قاف» و «با»، آنگه آن را دو معنی باشد، یکی: مُقَابَلَةً وَمُعَايَنَةً، و یکی: جمع قبیل، کَقَمِيصٍ وَ قُمُصٍ، یعنی انواع عذاب. و باقی قراء خواندند: «قَبَلًا» به کسْرِ «قاف» و فَتْحِ «با»، و آن را معنی مُقَابَلَةً [و] ۵ مُعَايَنَةً باشد. کلبی گفت: مراد، قتل به تیغ است که روز بدر بود، یعنی هیچ عذر نماند این کافران را در توقف از ایمان، از آمدنِ کُتُبِ وَ رُسُلِ وَ إِعْذَارِ وَ إِذْذَارِ وَ انواعِ بیان؛ مگر عذاب استیصال که به ایشان آید، چنان که طریقت و عادت پیشینگان بود یا عذاب تیغ یا عذاب قیامت به ایشان آید، یعنی ایشان به منزلت آنانند که طالب عذاب باشند، آنگه ایمان آرند. عند آن برسبیل الجا ایمانی که سود ندارد ایشان را، چنان که یکی از ما گوید: **مَا مَنَعَكَ مِنَ الصَّلَاحِ إِلَّا أَنْتَ لَمْ تُضَرْبْ** ۱. و وجهی دیگر آن که، هر چه التماس کردند و اقتراح از آیات و بیانات بدیدند مگر اقتراح عذاب، آن ماند و بس، از جمله آنچه خواستند فی قولهم: **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمِّطْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** ۲.
- ۱۵ **وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ**، آنگه گفت: ما پیغامبران را نفرستادیم الا تا بشارت دهند و ترساننده باشند. و نصب هر دو بر حال است از مفعول. آنگه گفت: **وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ**؛ و این کافران به باطل خصومت می کنند تا حقی را به باطل کنند به آن جَدَل. و دَخُض، ابطال و ازاله باشد، و اصل دَخُض، زَلَقٌ باشد، قال طرفه:
- ۲۰ **أَبَا^۳ مُنذِرٍ رَمَتْ [الرَّافَاءَ] فَهَيْئَةً وَجَدَتْ كَمَا حَادَّ التَّبَعِيرُ عَنِ الدَّخُضِ** ۴
 اراد المزلق. **وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي**؛ و آیات و دلالات و بیانات من که فرو فرستاده ام و آنچه ایشان را به آن می برسانند آن را سُخْرِيَت گرفته اند.
- وَ مَنْ أَظْلَمُ**، آنگه گفت: کیست در همه جهان از آن ظالمتر و ستمکارتر که او

۱. آط، آج، لب؛ بضرب.

۲. سورة انفال (۸) آیه ۳۲.

۳. اساس؛ انا، که با توجه به نسخه قم و دیگر نسخ تصحیح شد.

۴. اساس ندارد، از قم افزوده شد.

را تذکیر و تنبیه کنند به آیات^۱ و بیّنات^۲ من^۳ و معجزه رسولان^۴ من^۵ از آن اعراب^۶ اض^۷ کند و عدول نماید و بگردد از آن و آنچه کرده باشد از اعمال بد فراموش کند؛ و ما بر دل‌های ایشان پوشش کرده ایم از آن که بدانند آن را. و ضمیر فی قوله: **أَنْ يَفْقَهُوهُ**، محتمل است که راجع باشد با «ما»، فی قوله: **مَا قَدَّمْتُ يَدَايَ**، و روا بود که راجع بود با معنی آیات، چه مراد از او قرآن است جمله [نه]^۸ بر ابعاض آن. و در گوشه‌ایشان گرانی از آن که بشنوند. و این را بیان کردیم اما بر خذلان محمول بود و اما بر تسمیت و حکم. و بلخی گفت: روا بود که این بر سبیل حکایت است از ایشان، و «قالوا»، در کلام مقدر بود، چنان که حکایت کرد از ایشان: **وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي آيَاتِهِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ**، آنگه گفت: ای محمد! اگر ایشان را با مسلمانی دعوت کنی هرگز مهتدی نشوند و اجابت نکنند. و **إِذَا**، این جا جزاست و ملغاست از عمل برای آن که جایی فتاد که ما بعد او معمول نتواند بودن، من قوله: **أَبْدَأَ**.

آنگه گفت: **وَرَبُّكَ الْعَفْوُ ذُو الرَّحْمَةِ**؛ خداوند تو آمرزگار و بخشاینده است اگر به استحقاق و وفق^۹ عمل ایشان، ایشان را مواخذت کردی عذاب معجل کردی برایشان و ایشان را هلاک بر آوردی چه مستحق آنید، **بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ**؛ بل ایشان را موعدی و وقت و وعده ای هست و مدت مهلتی برای ایلائی عذر و ابلاغ حجت که ایشان را از آن موثلی و منجائی و رستگاری نبود، **مَنْ أَلَّ يَسِيلُ إِذَا نَجَا**، و **يُقَالُ: لَا وَأَلَّتْ نَفْسُهُ**، ای لا نجت، و منه قول^{۱۰} علی - علیه السلام: **وَقَدْ سِيلَ مَا بَالُ دِرْعِكَ لِأَظْهَرِهَا**، قال^{۱۱}: **إِذَا وُلِّيتُ فَلَا وَأَلَّتْ**، ای لا نجوت. قال^{۱۲} الأعمش:

وَقَدْ أَخَالِسُ رَبِّ السَّبِيْتِ غَفْلَتُهُ وَقَدْ يُحَاذِرُ مِثِّي ثُمَّ مَا يَسِيلُ
وَقَالَ آخِرُ [۱۶۶-پ]:

[لا]^{۱۳} وَأَلَّتْ نَفْسُكَ خَلَّتْهَا لِمَا مِثْرَتَيْنِ وَلَمْ تُكَلِّمِ

۱. آط، آب، آن آج، لب + خدای.

۲. آط، آب، آن آج: او.

۳. اساس: ندارد؛ از آط افزوده شد.

۴. سوره فصلت (۴۱) آیه ۵.

۵. آب: وقت.

۶. همه نسخه بدلها، بجز قم و مل + امیرالمؤمنین.

۷. آط، آب، آج، لب + علیه السلام.

۸. اساس: افتادگی دارد، از قم افزوده شد.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَا هُمْ لَمَّا ظَلَمُوا، «تِلْكَ»، اشارت [است به شهرهای هلاک شده و عد] اذاب رسیده، گفت: و آن شهرهاست که ما آن را هلاک کردیم چون ظلم و بیدادی کردند و کفر آوردند به ما و بر [خود و بر دیگران ظلم کردند]،^۱ وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ؛ و کردیم اهلاک ایشان را موعود و وقت وعده ای. و «مَهْلِك»، این جا مصدر است، اما فی غیر [هَذَا الْمَوْضِع. مفعول را سه]^۱ معنی باشد: مصدر و مفعول و موضع، و هر بنایی را که از مزید بر^۲ ثلاثی بود. قال الله تعالی: رَبِّ اَدْخِلْنِي مَدْخَلَ صِدْقِي^۳، و قال^۱ الله تعالی: هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ^۴، ای موضع اغتسال.

عاصم به روایت ابوبکر خواند: لَمَهْلِكِهِمْ، به فتح «میم» و [«لام»، و به روایت حفص به فتح] «میم» و کسر «لام». و باقی قراء به ضم «میم» و فتح «لام». آن که «میم» و «لام» مفتوح خوانند، گفت: و مصدر است مِنْ هَلَكَ يَهْلِكُ هَلَا [كَأَمْهَلًا] نَكَأ، مثل: ظَلَعَ [يَظْلَعُ] مَظْلَعًا. و روا بود که مصدر اهلاک باشد چه بیشتر مفعول که آید در مزید ثلاثی آید، نحو: اكرمته [اکرا] اماً و مكرماً، ای جَعَلْنَا لِأَهْلَاكِهِمْ مَوْعِدًا، و این اولیتر است به قرینه أَهْلَكْنَا هُمْ در آیت. و آن کس که «لام» مکسور خواند، [گفت]^۵: وقت هلاک باشد یا جای هلاک، مثل: الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ. و سیبویه گفت، عرب گوید: رَأَيْتُ النَّاقَةَ عَلَى مَضْرَبٍ [هَا وَمَثْبُهَا] سَجَّهَا به کسر، آئی وَتِ سَجَّهَا وَتِ سَجَّهَا، و: إِنَّ فِي الْأَلْفِ [درهم]^۶ لَمَضْرَبًا بِالْفَتْحِ، ای ضَرْبًا. و هر فعلی که بر فَعَلٍ يَفْعُلُ با [شد مصدر]^۷ راز او به فتح بود و موضع به کسر، و نیز وقت به کسر، نحو: ضربه ضرباً و مَضْرَبًا، و الْمَضْرَبُ الْمَوْضِعُ. و هر فعلی که بر فَعَلٍ يَفْعُلُ [ل] بود به ضم «عین» مضا [رع نحو: يَدْخُلُ وَيَخْرُجُ، موضع و مصدر از او به فتح بود، كَالْمَدْخَلِ وَالْمَخْرَجِ؛ إلا آنچه شاذ باشد، كَالْمَسْجِدِ مِنَ سَجَدَ يَسْجُدُ]^۸ وَرُبَّمَا که از فَعَلٍ يَفْعُلُ مصدر به کسر آید، كَالْمَرْجِعِ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: اِلَى اللهِ

۱. اساس: افتادگی دارد؛ از قم افزوده شد.

۲. دیگر نسخه ها: ندارد.

۳. سورة بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۰.

۴. اساس و قم: ندارد؛ از آط افزوده شد.

۵. سورة ص (۳۸) آیه ۱۲.

۶. اساس و دیگر نسخه بدلها: ندارد؛ به قرینه منابع و مأخذ مربوط، افزوده شد.

۷. اساس: ندارد؛ از قم، افزوده شد.

مَرْجِعُكُمْ^۱، ای رجوعکم، و قوله: [وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ^۲ ...، ای الحيض، و قوله: وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا^۳، گفتند: مصدر است و اولیتر آن که وقت باشد، و المصدر المَعِيشَةُ وَالْمَعِيشُ، ایضاً قال ال[شاعر]:

إِلَيْكَ أَشْكُو شِدَّةَ الْمَعِيشِ وَحَرَائِمَ نَفْسِنِ رِيشِي
 واما بر قراءت عامه قراء [که مُهْلِكٌ خواندند به ضَمِّ] ^۴ «میم» و فتح «لام»، بیان کردیم که این بنا سه معنی دارد، اعنی مُفْعَل. و این جا هم مصدر را محتمل است و هم وقت را، بقوله: ^۵ قَوْعِدًا^۶ و مَوْعِدٍ نیز محتمل است این دو معنی را؛ مصدر را و وقت را، و قوله: أَهْلَكْنَا هُمْ، در مح[ل رفع است به خبر ابتدا، و قوله: لَمَّا ظَلَمُوا، در محل نصب است علی الظرف اِنّی وَتَمَّ ظَلَمِهِمْ^۷.

تَمَّتِ الْمُجَلَّدَةُ الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ [وَيَتْلُوهُ فِي الثَّلَاثِ عَشْرًا]^۸ قوله: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتِيهِ الْآيَةَ.

وَوَقَعَ الْفَرَاغُ مِنْهُ وَقْتُ الْعِدَّةِ [وَيَتْلُوهُ فِي الثَّلَاثِ عَشْرًا] و [وَمِنْ سَنَةِ سِتَّةٍ وَخَمْسِينَ وَخَمْسٍ مِائَةٍ].

وَفَرَعَ مِنْ كِتَابَتِهِ وَقْتُ الظُّهْرِ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ الْحَادِي عَشْرٍ مِنْ رَبِيعِ الْاَوَّلِ سَنَةِ تِسْعٍ و [سَبْعِينَ وَخَمْسٍ مِائَةٍ]^۹.

وَهَذَا حَظُّ أَصْغَرَ عِبَادِ اللَّهِ وَأَفْقَرِهِمُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْعِيَّارِ [وَأَلْحَمَدُ لِلَّهِ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعِشْرَتِهِ الظَّاهِرِينَ غَفَرَ اللَّهُ لِمُصَنِّفِهِ وَكَاتِبِهِ وَقَارِئِهِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ

وَأَوْلَادِ عَلِيِّ الظَّاهِرِينَ [۱۶۷-ر].

۱. سورة مائدة (۵) آية ۴۸ و ۱۰۵ و هود (۱۱) آية ۴.

۲. سورة بقره (۲) آية ۲۲۲.

۳. سورة نبا (۷۸) آية ۱۱.

۴. اساس: ندارد از قم، افزوده شد.

۵. همه نسخه بدلها بجز قم: و هو.

۶. آج، لب: ظلمها.

۷. اساس: افتادگی دارد به قیاس از نسخه آط، آورده شد.

۸. اساس: ناخواناست، ظاهراً باید کلمه ای باشد مثل: العَصْر، العِشَاء، الضُّحُو.

۹. اساس: بریدگی دارد و یا هیچ نسخه ای قابل قیاس و تطبیق نیست.

۱۰. اساس: افتادگی دارد، با توجه به برگ [۸۴-ر] از همین نسخه که به خط کاتبی واحد است، احتمال قریب به یقین آورده شد.

فهارس



مرکز تحقیقات کتاب و ترویج علوم اسلامی

۳۷۶	واژه نامه
۴۰۵	فهرست نامهای خاص
۴۱۸	فهرست اماکن
۴۲۰	فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق
۴۲۱	فهرست کتابها
۴۴۲	فهرست احادیث و اقوال پیامبر و ائمه (ع)
۴۲۴	فهرست امثال عربی
۴۲۵	فهرست اشعار عربی

واژه نامه

الف	آ
اباریق ۱۳۴	آبادان کردن ۱۸۶
ابتدا کردن ۱۸، ۲۲۱، ۲۶۶	آب چشم ح ۱۰۲
ابرص ۱۳۷	آب معهود ۳۵۳
ابرو آفتاب ۲۶۶	آب نطفه ۳۵۳
ابطال ۳۷۱	آخرینان ۱۴۸، ۲۷۰
ابعاض ۳۷۲	آدینه ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
اتفاق الشرعین ۱۱۶	آرام گرفتن ۱۷
اتفاق شرعین ح ۱۱۶	آسمانه: سقف ۲۶، ۲۸
اثبات کردن ۳۵۴	آشکارا ۱۹
اثبات (چیزی) کردن ۲۲۱	آمد شد ۴۴
اجلاء ۱۰۲	آمدوشد ۱۷۰
احباط ۳۶۶	آمرزگار ح ۲۲۲
احتراز کردن ۲۲۸	آواز بر آوردن ۳۲۱
احتقار ۲۳۳	آواز برداشتن ۳۰۰، ۳۰۱
احصان ۲۱۸	آواز داشتن ۹۱
احلام ۲۸۸	آواز کردن ۹۵، ۱۳۹
احوال گفتن (کسی) را ۹۷	آواز کننده ۱۶
اختلاف کردن ۲۴	آهنگ (جایی) کردن ۲۴۴
اختفات کردن ۳۰۱	آیات مفصلات ۲۹۵
اذخار ۳۶۰	
ادنی المکاره ۲۱۰	



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اساویر ۳۵۰	اذاعت ۲۸۷
اسبوع ۱۱۸	اذفر ۱۵۲
اسپاس ۱۳۷	اذقان ۲۹۹
استاده ح ۱۳۰، ح ۲۶۶	إراقت کردن ۱۸۵
استبرق ۳۵۰	ارتداد کردن ۱۰۱
استثنای مشیت ۳۳۸	آرئیز ۱۵۱، ۳۱۱، ۳۴۸
استخان / استخوان ۱۰۹، ۲۲۳، ۲۳۹	ارش ۸۵
۲۹۴، ۲۵۶	إزار ۲۰
استخفاف کردن ۱۲۷	ازالت ۳۷۱
استدمات نمودن ۳۲۸	از پس ۲۹۸
استذلال ۲۶۲	از پس ۴۵
استرضا کردن ۷۹	از پس بودن ۲۸۳
استزلال ح / ۲۶۲	از پی آمدن ۲۲۹
استعجال ۶ ← استعجال کردن	از پیش - / پیش - ۴۲، ۵۵
استعجال کردن ۷، ۱۹	از پیش - / پیش از - ۲۶۷
استغمام ۲۹۴	از پیش (کسی) آمدن ۱۶۵
استغاثه کردن ۱۹۱، ۳۴۹	از جایی به جایی شدن ۴۵
استفتاح ۱۴۵	از (چیزی) پرداختن ۲۴۱
استلام کردن ۲۶۱	از خواب بر کردن ۳۲۷
استماع کردن ۲۲۹	از دونی - ۱۲۴
استنکاف کردن ۳۶۵	از سر جوانی ۲۷۲
استهزاء کردن ۳۲	از فرود - ح ۱۲۴
استی ۱۵۱	از قفای (کسی) رفتن ۲۲۹
استیصال ۳۷۰	از گ ۱۴۷
إسراء ۱۲۷، ۱۵۸	اساءت ۲۵۵ ← اساءت کردن
أسماء حُسنی ۵۳	إساءت کردن ۱۹۲
اسواق ۳۶۷	اساطیر ۲۴ ← اساطیر الاولین
اسورة ۳۵۰	اساطیر الاولین ۲۰، ۲۹
أشتر ح ۱۵۳، ح ۱۸۸	اساور ۳۵۰

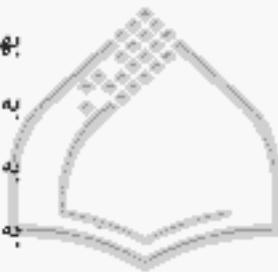
۶ اشراط	اغوا ۵۵، ۲۴۷ ← اغوا کردن
۹ اشعار	اغوا کردن ۳۶۷
۳۰۹ ایشام	أف ۲۱۰، ۲۰۹
اصفهد ح ۱۸۶	افرختن ۲۴۳
اصحابان ۲۱۴	افلاخته/اقراخته ۱۲۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹،
اصفهد ۱۸۶	۲۸۹
اصواف ۹	اقاویل ۱۷۲
اضافت کردن ۱۲۶	اقتراح ۳۷۱
إضلال کردن ۲۵، ۳۴، ۸۷، ۲۹۳، ۳۳۱	اقتراح کردن ۳۲، ۲۳۹
إضمار کردن ۲۸، ۳۳۷	اقتضا کردن ۲۳۹
إظهار کردن ۳۵۴	اکرام کردن ۱۷۹
اعتبار بر گرفتن ۵۸، ۱۹۵	اکراه کردن ۱۳، ۱۰۵، ۳۲۳
اعتبار گرفتن ح ۵۸	أکمه ۱۳۷
اعتزاز ۳۶۰	أکواب ۱۳۴
اعتزال کردن ۳۲۹	إلجا ۳۷۱
اعتقاد کردن ۴۲، ۵۰	العاج کردن ۱۷۹
اعجمی ۹۳، ۹۸	إلهام دادن ۶۲
اعذار ۲۰۴، ۲۳۴، ۳۷۱ ← اعذار کردن	إماله کردن ۲۵۹
(کسی) را	امان نوشتن ۱۷۹
اعذار کردن (کسی) را ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۹۹	اقتان ۳۳، ۴۰، ۴۲
اعراض کردن ۲۸۲، ۳۷۲	اقتب سلف ۲۳۹، ۲۴۵
اعلام کردن: آشکار کردن ۱۷۰	اقتب وسط ۱۳۸
اعنی ۲۹۰، ۲۹۲	امساک ۲۱۵
اغاثه کردن ۳۴۹	امساک رمق ۱۱۱
اغترار ۳۶۰	إملاق ۲۹۵
اغتسال ۳۷۳	إملا کردن ۱۹۹
إغراء ۵۵، ۲۴۷ ← اغراء کردن	أملس ۳۵۶
اغراء کردن ۳۶۷	إمهال کردن ۲۶۴
اغصان ۱۵۳	امیری کردن بر (کسی) ۱۸۱

اُوزق ۱۵۸	اِناء ۱۳۲
اُوزار ۲۴	اِنباردن ۱۰۲، ۱۶۹
اوقیه ۱۲۳	اِنباز ۲۸۱، ۳۶۹ - اِنباز داشتن
اولاد زنا ۲۵۳	اِنبازان ۷۹، ۲۱
اؤل زمان ۲۸۳	اِنبازداشتن ۸۲، ۶۵
اُولینان ۲۹، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۲۳۹، ۲۷۱	اِنباز کردن ۲۳۶
اومید داشتن ۲۰۱	اِنباز گرفتن ۱، ۲، ۷۴، ۲۰۸، ۳۴۱، ۳۵۴
اِهلاک ۲۰۳	۳۵۶
اِهلاک مستحق ۲۰۴	اِنجاع ۱۰۹
اِهلاک نامستحق ۲۰۴	اِنتقال کردن از (جایی) ۱۰۹
اهل الجاهلیه ۸۵	اِنجاز فرمودن ۱۳۴
اهل صدقه ۲۵۲	اِند: چسند ۳۱، ۲۳۲، ۲۴۵، ۳۲۷
اهوا ح ۱۲	اِنداختن ۱۹، ۴۴
اِیذا - اِیذا کردن	اِنداختن: روا داشتن ۲۹۷
اِیذا کردن ۲۲۸	اِندیشه داشتن ۲۴۰
اِیراد کردن ۲۴	اِندیشه کردن ۳، ۲۰، ۳۷، ۴۳، ۵۱، ۵۵
ایمان آوردن ۳۴۲	۵۶، ۵۸، ۶۸، ۷۲، ۲۴۰، ۲۶۲
ایوا کردن ۴۱	۲۷۷
	اِنذار ۲۰۴، ۲۳۴، ۲۴۰، ۳۷۱
ب	اِنذار کردن (کسی) را ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۹۹
با: به ۱۱، ۱۵۶، ۳۲۶، ۳۵۶	اِنزال کردن ح ۳۰۹
با حدیث (کسی) شدن: سخن گفتن از	اِنزله کردن ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۶۴، ۳۰۹
(کسی) ۳۱	اِنسیان ۲۷۷
بادریسه ۸۵	اِنقطاع ۳۳۸
باز ۲۱۲	اِنگر (ظ: به معنی آجر) ۱۶۳، ۲۱۴
بازارگان ح ۲۰۴	اِنگِشت ۸۵، ۳۴۹
باز آموختن ۳۰۲	اِنواب ۲۱۳
باز آوردن ۱۵۶	اِنوبار ۹
باز افگنده ۲۴۱	اِنوتان ۲۷۶

باغبان ۱۰۳	باز ایستادن: از کاری صرف نظر کردن ۱۰۴
باقیات صالحات ۳۶	باز ایستادن: توقف کردن ۱۴۷
با (کسی) گریختن ۳۸	باز ایستادن: عقب ماندن ۱۴۷
بیوده بود ۲۶۶	باز بستن ۳۴۷، ۲۸۵
بیاشورم ۳۱۳	باز پایدن ۷۷، ۷۶
بپراگندند: پراگنده شوند ۱۸۲	باز پس داشتن ۵۳، ۴۰
بپرخیزی ۲۳، ۲۳	باز پسین ۵، ۱۲۴، ۱۸۳، ۱۹۲
بتر / بدتر ۱۹۵	باز پوشیدن ۷۶، ۱۳۴
بجاردن ح ۱۲۵، ۳۰۶، ۳۳۰، ۳۴۷	باز جای آوردن ۱۶۴
بجارده ۱۹۵	باز جای بردن ۱۳۴، ۱۶۳، ۱۶۴
بجاردن ح ۳۴۷	باز جای شدن ح ۱۳۴
بجشانیدمانی ۲۳۷، ۲۶۳	باز نخندیده نیست: نخندیده است ۱۴۱
بجیره ۳۲، ۶۷، ۱۱۲، ۲۴۷	باز خوردن ۱۳۲، ۱۳۸
بختی ۸۰	باز خوریت ۱۳۸
بخسپیدن ۱۶	باز داشتن: برداشتن ۲۶۳
بخس کردن ۲۵۶	باز دهنده ۵۷
بخشایش گرفتن ۳۶۹	بازر کردن: به زر تبدیل کردن ۲۳۹
بدا ۱۵۵	باز شناختن ح ۱۷
بذل کردن ۲۲۷	باز کشتن ۲۱۸
بدویش: اورا ح ۲۵۵	باز گرفتن ۹۶
بیر - ۳۶۰	باز گشتگان ح ۳۱
بیر ۱۷۲	باز گشتن جای ۳۴۳
برابر آن ح ۲۵	باز گفتن ۱۸۰
بر اثر (کسی) رفتن ۱۴۷	باز نمودن ۵۰، ۵۵
برازیدن ۲۸۲	باز واکردن ح ۱۹۹
بر افلاجد ۳۰۶، ۳۳۰	با سیر (چیزی) رفتن ۵۰
بر افلاجند ۱۹۹	با سیر (کاری) شدن ۱۹۰
بر افلاجیدن ۱۳۹، ۱۹۹، ۳۳۰	با سیر (کاری) رفتن ۱۹۳
بر افلاختن ۱۳۹، ح ۱۹۹ ← بر افلاجیدن	

بر منجیدن ۲۰۲	بُراق ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۷۳
بُرش ۱۳۱، ۱۳۰	برآمدن: طلوع کردن ۴۵
برفرویدن ۱۸۶	برآمدن: خارج شدن ۱۴۵
برکت کردن ح ۱۲۹	برآمدن: بالا آمدن ۱۵۸
بِر کردن ۸۲، ۳۵۲	بر آمدن: آمدن ۳۵۲
بر کردن: بیدار کردن ۳۳۳	برآمیختن: مخلوط کردن ۱۴۶
بِر (کسی) آمدن ۱۷۶	برانگیختن: بیرون کردن ۲۹۷، ۲۹۸
بر (کسی) بیرون آمدن ۱۶۷	برآور: میوه‌دار ح ۸۴
بر (کسی) خواندن ۹۱	برآوردن: میوه دادن ۸۴
بر (کسی) نشستن ۹۹	برآوردن: بستن ۳۱۹
برکه کردن ۱۲۳، ۱۲۹	برآمیختن ۱۰۵ ← برآمیختن
بر گردیدن ۳۷۰	برآمیختن ح ۱۰۵
برگرفتن ح ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۲۷، ح ۲۴۳	بر احتزاز داشتن ۳۲۰
برگشادن (چیزی) را: فاش کردن ۵۰	برافکنده ۲۰۵
برگشتنگاه ۳۶۸	بر باد دادن ۹
برگشودن ح ۳۹	بر بر آوردن ۳۵۲
برگ کردن ح ۱۷۶	بر پای جستن ۱۸۵
برگیرنده ۱۹۹	بر پیموده ح ۱۳۱
بر مقدار — ۸۰	بر جای داشتن ۲۳۷
بُرنا ۲۷۲	بر جوشیدن ۱۸۷
برنایی ۶۴	بر خواندن ۴۲، ۱۳۳
بر نشستن ۲، ۱۰، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۷	برخویشتن بریدن ۲۹۷
برنگریدن ۲۴۳، ۳۳۳	برداشتن: برطرف کردن ۳۹
بر نیوفتن ۱۰۶	بر دو سلام کردن ۱۳۷
برون آمدن ۹، ۲۶۵	بر راه نشستن: سر راه گرفتن ۱۳۳
برون آمدن بر (کسی) ح ۹۵	بر رای (کسی) بودن ۲۷۲
برون آوردن ح ۵۶	بر رفتن ۲۹۱
برهموده ۱۳۱	بر زبان راندن ۱۹
بریدن: طی کردن ۱۴۸	بر زدن ۱۰۲

به: بوسینه - ۱۶	بزرگ آمدن ۲۲۳
به آراستند ح ۵۷	بزرگتر کبیره ۵۳
به اکراه بستن ۱۰۶	بزغ ۲۹۵
به بازو گرفتن ۳۶۸	بساط ۳۲۵
به باطل کردن ۳۶۹	بس برآمد: مدتی گذشت ۸۳
به برآمدن: محصول دادن ۱۳۲، ۱۶۹	بسیار بخشایش ح ۱
به برده آوردن: به بردگی آوردن	بسیار دانش ح ۱
به برده بردن ۱۸۶	بشارت و انذار ۱۳۸
به بندگی داشتن (کسی) را ۱۶۳	بصایر ۱۶۹
به بنیان آمدن ۲۵	بقر ۲۸۲
بهتر: بهترین ۱۵۱	بقر کردن ۲۸۳
به جانب خود: از پیش خود ۲۸۲	بقر گرفتن ۱۶۸، ۱۸۹
به (جایی) فراز آمدن ۲۷۶	بعث ۲۵۳
به چرا بردن ح ۲	بعوث ۱۰۹
به چره بردن ۲	بغی ۸۲، ۸۴
به دروغ داشتن (کسی) را ۹۴، ۱۱۰	بک کردن: درست کردن ح ۸۴
به دعوت خواندن (کسی) را ۲۶۶	۸۵
به رای - : به اختیار - ۸۳	بل ۳۴۴
به روی درآمدن: سجده کردن ۱۶۶، ۲۷۲ -	بلاغ رساندن ۳۲
۲۷۷	بلیت ۱۸۸
به سر خود نشستن ۲۸۲	بنات الشمس ۱۸
به سیر (کسی) افتادن: پیا. کردن و شناختن	بند بر نهادن ۱۴۴، ۱۶۶
(کسی) را ۲۳۰	بن درآمدن ۸۸
بهشت عدن ۲۴۳	بند زدن ۱۹
بهشتهای مقام ۲۲، ۳۰	بنیازند / نیاورند ۳۲۹
به شراب نشستن ۱۸۰	بودمانی ۳۲۲
به شریک کردن: شریک گرفتن ۳۵۴	بودندان ۸۷
به عذاب گرفتن: عذاب کردن ۴۴	بوزنگان ۲۴۴
به غارت دادن ۱۶۳	بوسه دادن ۲۹۶



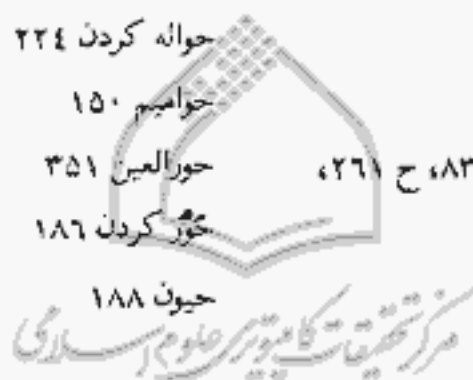
	به غزای (کسی) آمدن ۱۶۴
پ	به غلط افگندن ۳۰۰
پاداشت ۳۰، ۷۳، ۲۳۵، ۲۴۶	به فتنه آوردن ۹۴
پاداشت دادن ۸۸	به قهر: بازور ۸۶
پاداشت کردن ۲۲، ۷۴	به گشتن گرفتن (کسی) را ۱۶۳، ح ۱۶۸،
پاینها: پاها ۱۸۲، ۲۰۰	۱۸۷
پایندان ۷۲	به مرگ خود مردن ۱۹۱
پاییدن ۱۷۰	به معاون گرفتن ۳۶۸
پخشودن ح ۱۶	به هم باززدن ۱۳۹
پدید کردن ۷۷	به هم بر پیختن ۳۵۸
پنرفتن ۱۷۰	به بار گرفتن ۳۶۸
پراگندن ۳۳۰	بیا شورم: برهم زدم، مکدر کنم
پرامن ح ۱۲۹، ح ۲۴۲	ح ۳۱۳
پرباز کردن ۳۰۷	بی حیات: مرده ۶۹
پرداختن از: فارغ شدن از- ۱۷۳، ۲۴۱	بیداد کردن ۲۲
پرویزیدن ۳۰۱	بیداد کنان ۲۱
پرهن / پرهن ح ۲۱۵، ح ۲۱۶	بیران ۱۶۹، ۳۵۸ ← بیران کردن
پرهنها / پرهنها ح ۷۷	بیران کردن ۲۶، ۱۶۹، ۳۱۱
پست کردن: خراب کردن ۱۶۹، ۱۸۲	بی راه ۱۲
پسرزاده ۱۶۸	بیرون آمدن: خروج کردن ۱۷۴
پشرو ۲۴۶	بیشترین ۶
پشروی ۲۳۵، ۲۳۶	بیشترین ۳۵، ۵۷، ح ۷۱، ۷۸، ۹۲، ۹۷
پشروی کردن ۹۶	بی صوت ح ۶۹
پشت باز دادن: تکیه کردن ۱۴۴،	بی صورت ح ۶۹
۱۴۶	بیضاء (دست-) ۲۹۵
پشت باز نهادن ۱۴۵	بیندازند ۷۹
پشت بر کردن ۱۵، ۲۲۳	بیوفتاد ح ۲۶، ح ۱۸۱، ح ۱۸۲، ۲۵۶، ۳۱۴
پُشتی: پشتیبان ۲۶۳	بیوفتد ح ۲۶، ۴۵، ح ۲۲۷، ۲۳۱، ۳۶۳
پلیته ۲۵۶	

تأویل گفتن ۱۵۵	پلنگ رنگ ۳۳۶
تاه (درخت) - ۲۲۷	پلید زبان ۲۲۸
تاب ۲۷۷	پناهی کردن ح ۲۱۴
تبعیل کردن ۲۶۱	پوستک ۲۵۶
تبختر کردن ۱۸۵	پوشش ۹
تبخترکنان ۱۸۵	پوشش کردن ۱۹، ۱۷۲
تبعث گذاردن ۲۷۵	پوشیده داشتن ۱۹، ۱۷۲
تبی ۳۰۲	پوشیده شدن ۲۲۹
تپچه ۱۱۸، ۱۸۴	پیاده بیت / پیاده آید ۲۴۷
تتبع (چیزی) کردن ۲۵۰	پیختن ← به هم بر پیختن
تشیط کردن ۳۶۷	پیخته ۱۹۹، ۳۵۸
تجهیز: جهیزه عروس ۵۲	پیرامن ۱۰۹، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۷۶
تحدید کردن ۱۶۴	پیش - / پیش از - ۳۲، ۱۱۹، ۱۴۹، ۲۶۵
تحریرض کردن ۳۲۷	پیش نشستن ۱۰۳
تحلیل کردن ۲۷۰	پیشه گرفتن ۱۸۹
تحیت کردن ۱۳۶	پیشینگان ۲۳۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۲۳۵
تخصیص کردن ۱۱۵، ح ۱۶۸، ۲۱۰	پی کردن ۲۴۰
تخفیف افتادن ۱۵۵	پیوند کردن ۲۰۵
تخلیث ۳۴۶	پیوه زاده / پیوه زاده ح ۱۷۹
تخویف کردن ۳۱۹	
تخییر ۳۴۷	ت
تدبیر ساختن ۳۱۸	تابان / تاوان ح ۲۳۴
تذکیر کردن ۵۸، ۳۷۲	تاب باز دادن ۸۵
تذلل ۲۹۹	تات: تا تورا ۱۴۹
ترحیب کردن ۳۶۲	تارات ۱۰۸
ترسا ۱۱۴	تافته ۱۰۲
ترسایی ۱۲	تاق (درخت) - ح ۲۲۷
ترهید ۳۶۰	تاوان ۲۳۴
تسفیه احلام ۲۹۰	تأویل ۳۱۲

تغییر افگندندن ۳۰	تسفیه کردن ۲۸۸
تُنک کردن ۲۰۲	تسلیت کردن ۹۸
تَو/تاب ۸۵	تسمیت ۳۷۲
توبیخ گفتن: نکوهش کردن ۳۱	تسویت کردن ۱۸
تَوَر/تبر ۱۸۲	تَشگی ۵۲
تَوَفَر ۲۸۷	تشویرزده ۱۰۷
توقع کردن ۲۷	تعجیل کردن ۷
تولا کردن ۱۶۹، ۹۲، ۷۴	تعسف ۲۳۹
توانگر/ توانگر ح ۸۹ ح ۱۶۲	تعظیم کردن ۱۱۷
تهدید ۲۴۸	تعَلَب کردن ۲۴۴
تهگم ۳۷۰	تغلیس ۲۶۸
تهلیل ۳۲۴	تفاصیل ۲۳۳
تهلیل کردن ۲۷۰	تفریق کردن ۲۸۸
ث	تفسیر دادن ۶۱، ۶۰، ۱۰
تایر ۲۴۹	تفصیل دادن ۲۵۰، ۱۹۶، ۸۸، ۱۸
تَبَر ۳۶۷	تفضیل ۵۶، ۵۷، ۶۵، ح ۱۶۸، ۲۰۰
تربا ۱۸	۲۰۷، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۶
تَلج ۷۷	۲۶۸
تَمَر ۳۵۳	تقدیم کردن ۴۰
تَمَر ۳۵۳	تقریب کردن ۳۶۲
ج	تقریب ۱۸، ۳۷۰
جانر ۱۲	تماثیل ۱۳۷
جاحد ۳۴۷	تمام پیمودن ۲۲۰
جادوی کردن ۲۲۳	تمام سال: پیر، کامل ۱۴۳
جامه‌یش / جامه‌اش ح ۱۳۳	تمبیز کردن ۳۴۰
جان برداشتن ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۶۴، ۲۹۴	تنبیه فرمودن ۷۴
۳۲۵	تنبیه کردن ۳۱۷، ۳۷۲
	تنزیه کردن ۵۱
	تغییر ۳۰

- جان ستاندن ۵۶
- جای صدق: مدینه ۲۷۴
- جبر گفتن ۳۲
- جبلت ۲۸۲
- جُنتها ۱۸۲
- جحد کردن ۲۸۷، ۲۹۵
- جذیل ۹
- جذل کردن ۹۴
- جُدی ۱۸
- جراحی کردن ۱۰۴
- جزافات ۲۸۷
- جزوع ۲۸۲
- جزیت ۱۹۱
- جستن ۴۱
- جستن گرفتن ۲۴۸
- جُقل ۸۵
- جننان ۵۷، ح ۵۷
- جَلَبَه ۳۲۳
- جلف جافی ۲۷۶
- جمرات ۳۴۹
- جواری ۱۵
- جواهر ۳۴۸
- جوین / جوین ح ۱۶۷
- جَهامت ۲۴۲
- جهر کردن ۳۰۱، ۹۱
- جهود ۱۱۴
- جهودی ۱۲
- جیفه ح ۱۸۲
- ج
- چاه میمون ۱۰۲
- چرکن / چرکین ۲۲۷
- چره / چرا ۹ به چره بردن
- چسبیدن ح ۱۶
- چشم برگشتن از (چیزی) ۳۴۶
- چشم داشتن ۲۲
- چشم رها کردن به (جایی) ۸۳
- چشم زدن در (چیزی) ۸۳
- چشم فرود آوردن به (جایی) ۸۳
- چفت ۳۴۴، ۳۵۶
- چفته بستن ۵۵، ۶۲
- چفته در ح ۶۲
- چند - ۸۰
- چندگاه ۱۹۷
- چندی ح ۱۰۳
- چوبکی ۲۷۶
- چوز کردن ح ۱۸۶
- چونان ۱۸، ۲۰۶
- چونین ۶۸، ۸۳، ۱۴۰، ۱۶۷، ۲۰۹
- چیزی را بر (کسی) خواندن ۸۳
- چیزکی ۲۵۶، ۳۱۶
- ح
- حاجتگاه ۳۲۵
- حاصل آمدن ۶
- حاضر آمدن به (کسی) ح ۲۳۸
- حاضر آوردن ۳۴۵

حلق کرده ۲۴۴	حالی: بالفور ۱۳۲
حلوٰی اجل ۱۹۸	حام ۶۷، ۱۱۲، ۲۴۷
حُلّی ۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۴۲	حایقه ۳۵۶
حلیف ۳۰۲	حاث کردن ۱۲۱
حمیم ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۳	حجاب الذهب ۱۴۸
حنث ۳۳۸	حجاب التؤلؤ ۱۴۸
حنجر ۳۱	حجاب فراش زر ۱۴۷
حتک ۲۴۶	حجاب کردن ۲۲۸
حواری ۳۱۹	حیجر ۱۲۸
حوالت کردن ۹۱، ح ۲۲۴	حدث ۲۹۷
حواله کردن ۲۲۴	حد زدن ۲۷۲
حوامیم ۱۵۰	حدیث الایمان ۱۸۸
حورالعین ۳۵۱	حدیث کردن با (کسی) ۸۳، ح ۲۶۱
حور کردن ۱۸۶	۳۶۲، ۳۳۵
حیون ۱۸۸	حرام نکردمانی ۲۲
ح	حزس ۱۵۱، ۳۱۵
خ	حریص بودن ۲۳
خاصه کردن ۳۱۰	حساب بر گرفتن ۱۹
خایه: تخم ۲۹۵	حُسیان ۳۵۵
خبر پرسیدن (کسی) را ۱۱۰	حسد کردن (کسی) را ۱۸۵
خبر دادن ۱۹	حشر کردن ۱۲۰، ۱۲۹، ۲۹۳
خبر دروغ افگندن ۳۶۷	حصاد ۱۹۷
خدیعه ۸۷	حصار دادن ۱۶۳
خدیعه کردن ۲۳۰	حصار کردن ۱۸۱
خذلان ۳۴۶	حصباء ۲۴۸
خذلان کردن ۲۹۳	حضره ۷۵
خُرد شدن ۹	حظیره ۳۲۰، ۳۴۷
خرز ۱۵	حِقْدِر (کسی) را در دل گرفتن ۱۸۰
خرفی ۶۴	حکایت الحال ح ۲۸



خواتیم ۱۵۰	خروج کردن ۳۲۶
خواسته ۳۴۴، ۳۴۳	خروه / خروس ۱۳۹
خواندمانی ۷۱	خروهان / خروسان ۱۳۹
خواندن: دعوت کردن ۲۸۸	خزینها / خزانه ها ۲۸۰
خواندن: صدا زدن ۳۶۹	خسار ۲۷۷
خوان نهادن ۲۲۶	خسپیدن ۳۱۷، ۱۶، ۴
خواهد بودن ۲۸	خسف ۱۵۰
خویم / خرم ۲۴۲	خسف کردن ۲۴۹
خویمی / خرمی ۳۵۹	خشم فرو بردن ۳۰
خورندگان ۶۰	خضوع ۳۳۸
خوشیدن: خشک شدن ۳۶۳	خطام ۱۳۶
خوی ۱۳۱	خطیبت ۲۷۱
خوی گرفتن ۲۵۴	خطیبت کردن ۳۶۶
خیبت ۲۵۸	خفض ۳۵۸
خیر کردن ح ۱۹۲	خلاف کردن ۵، ۳۴، ۴۳، ۱۲۹
د	خلت ۱۱۵
د / در ۲۹، ح ۸۹، ۱۳۱، ۳۶۷	خَلق ۲۲۷
داستان / داستان ۸۲	خلقِ آخرین ۱۶۴
دادیت ۱۳۲	خلقان ۸، ۳۴، ۴۸، ۶۴، ۶۶، ۷۹، ۱۱۴
دارالکفر ۳۲۹	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۸۵، ۲۴۰، ۲۷۳
دارالمتقین ۳۰	۳۶۴، ۳۶۳، ۲۷۴
دار دنیا ح ۲۵۴	خلقِ اولین ۱۶۴
دانگ ۲۶۷	خلل افتادن ۲۰۸
دیب ۴۸	خلنج ۳۳۱
دبیله ۲۸۵	خلیل گرفتن: دوست گرفتن ۱۳۷
دحض ۳۷۱	خُنب/خُم ۳۶۷
دختر زن ۱۸۷	خندق ۱۸۸
دخل ۸۶	خواب افگندن ۳۲۷
	خواتم ح ۱۵۰

در صعب داشتن (کسی) را ۲۷۱	دراز بالا ۲۴۳
در فرمان کردن ۱۳۷	دراز زبان ۲۲۸
در گرفتن ۳۴۲	در افزون ۲۰۹
در معصیت رفتن ۲۳۸	در بان ۱۸۵
در نگریدن ح ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۵۸	در بردن ۲۳۸
در وجود آمدن ۳۵۴	در پای گرفتن: لگد کردن، زیر پا نهادن
درود دادن ۳۲۶	۱۵۴
دروغ دارندگان ۲۳	در پوشیدن ح ۴، ۳۴۲، ۶۱۶، ۶۰
دروغزن ۲۳، ۳۶، ۶۳، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۹۳، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۳۳۳	در پیچیدن ۱۹۹
دروغزنانان ح ۱۱۲	در پیش داشتن ۴۰
دروغ کردن: دروغ گفتن ۲۴۳	در (کسی) گمراه شدن ۲۳۱
دروغ گویان ح ۲۳	در (جایی) شدن ۳۰، ۱۲۴
درهم پختن: درهم پیچیدن ۲۸۰	در جوشیدن ۱۸۸
دری / درین ۲۴۹	در حال ۳۶
درم کردن ۱۲۴، ۱۹۳	درخت ملعون ۲۴۵
دست افزار کردن (چیزی) ۸۷	درخت نشانده ۱۶۹
دست برزدن ۳۰۰	درخشک / درخشکی ۲۳۷
دست بر سر نهادن ۱۵۷	در خورد / در خورد ۲۸۳
دست برهم زدن ۱۵۷	در خیال بودن: نگران بودن ۲۸۸
دست داشتن ۵	در دل داشتن ۱۹
دستفروغ/دستورنج ۳۵۰	دردی ۳۴۸
دست کشیده داشتن از ۱۷۰	دردی زیت ۳۴۲
دست گرداندن: دست بردست زدن ۳۵۶	در راه افتان ۱۰۵
دست گشاده داشتن: اسراف کردن ۲۱۵	در رسیدن ۲۲، ۳۲
دستور باش ۱۴۳	در رفتن: داخل شدن ۱۳۹، ۱۴۴، ۲۱
دستور دادن: اجازه دادن ۱۴۳	درست آمدن ۱۰
دستورنج ح ۳۵۰	درست/درست تر ح ۱۱۱
دستورنجه ۳۴۲	در شبهت ماندن ۸۰
	در شدن ۲۲، ۲۸، ۳۰، ۳۰، ۱۱۹، ۱۲۴، ۳۴۳

دبوز: شیطان ۴۰، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۶	دستور نجها ح ۳۴۲
دیوار بست ۱۰۸، ۱۶۹	دسورنج ح ۳۵۰
دیوانیا عمل ۲۶۸	دشخوار ۶۳
دیورانده ح ۷۴، لعین ۹۰، ملعون ۷۴	دعای بد: نفرین ۱۵۹
دپه ۳۱۱	دلتننگ شدن ۲۴۴
ذ	دلخسوی ح ۹۸
ذبیحه ۱۱۱، ۱۸۳، ۱۸۴	دُلوک: غروب ۲۶۵
ذلیل کردن ۲۱، ۲۷	دلیل ساختن ۳۲۰
ذمامت ح ۲۴۲	دلیل کردن ۲۸، ۴۸، ۱۲۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۶۴
ر	دماغ ۱۸۵
راست ۲۳۸	دمامت ۲۴۲
راست داشتن ۲۸۸	دناآت ۲۸۲
راستر / راست ترح ۱۲۵	دنامت ح ۲۴۲
راست مستجیدن ۲۲۰	دنایا: پستیها ۸۲
راست کردن ۳۴۳	دواندن ۲۹۳
راستیگر ۶۳، ۱۰۴، ۲۸۸	دوانیدن ح ۲۳۴
راستینه ۱۸۸	دوبر مقدار (چیزی) ۸۰
رام کردن ۳	دو چندان ۲۶۷
رانندن ۱۶۹	دور بکردن ۱۲۶
رانندن: جاری کردن ۲۷۸	دوست گرفت (کسی) را ۳۱۸
راه بردن ۱۷، ۱۸، ۳۱۹	دوش ۲۴۱
راه زدن ۱۱۱، ۱۳۳	دوگانه ۲۰
راه نمودن ح ۱۲۶	دوی ۲۸۶
راه یافته ۴	دهش ح ۲۰۰
رئیسان ۳۲۲	دیبای تُنک ۳۵۰، مستبر ۳۵۰ ← سطر
رجعت دادن ۱۶۲	دیت ۲۱۸ ← دیه
رجوم ۱۸	دیبا / دیبا ۳۲۵
	دیلمان ۲۲۹



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ره نمودن ۲۳، ۹۶، ۳۰۴، ۳۳۹	رجیم ۱۳۸
ره یافتگان ۹۶	رخا ۳۱۳
رهیدن ۱۹۱	رد کردن ۱۳۴
رهین کردن ح ۱۹۰	ردالتر ۶۴
ریم ۳۷۰، ۳۴۸	رسالت گزاردن ۱۱۹
ر	رمن ۲۴۶
زار کردن ۸۶	رمنده ح ۲
زبان بر گشادن ۱۴۸	رشتن ۸۵
زبانیکان ۱۳۵	رضاعت ۱۰۷
زجر کردن ۲۱۱	رغبت ناکردن ۵۳
زجف ۲۹۶	روفات ۲۳۱
زخم: ضربت ۸۱	رغرف ۱۴۸، ۱۵۱
زدر (چیزی) زده ۳۴۸	رفق کردن ۲۳۴
زفان ح ۱۸۸	رکوب ۱۰
زقوم ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۳، ۲۴۵، ۳۴۹	رمیدگان ح ۱۶۸
زقه کردن ۲۱۱	رمیدن ۱۹۱
زکا / زکات ۱۷۰	روا بودن ۶۰، ۶۲
زلق ۳۷۱	رواسی ۱۶
زئشور ۳۶۷	روایی: رفتن ۱۰۸
زهریر ۸۱	روبا روی ۳۶۹
زندگی دادن ۷۴	روزکی ۲۷۳
زور دست / زبر دست ح ۴۷	روزه گشاده ۲۶۶
زهادت ۱۵۱	روزی کردن ۶۷
زهره ۱۳۱، ۱۵۲	روندگان ۲۶۹
زئی ۳۵۰	رونده ۱۲
زیادات ۸۷	ره/راه ۵۸
زیادت بودن ۱۲۷	ره بردن ۱۸
	ره راست ۱۱، ۱۲
	ره زنده ۹۵

سحروریه ۲۳۰	زیت ۳۴۸
سحره ۱۷۲	زیلوا: گلیم ۷۶
سخت کردن ۱۱۸	زینی (سگ-): ظ: کوچک ۳۳۶
شخریت ح ۱۷۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱	
شخریت گرفتن ۳۷۱	
سخریه کردن ۱۷۹	
سخط ۱۸۸	س
سخین ح ۲۵۸	سائبه ۲۴۷، ۱۱۲، ۶۷، ۳۲
سَدَّ جَوْعَت ۳۶۰	سائغ ۲۱۷
سدره ۱۵۱	سابع ۲۴۲
سدره منتهی ۱۴۶، ۱۴۷	ساختن: فراهم آوردن ۱۸۰
سدیگر ۳۱۹	ساقی گری ح ۱۸۰
سزاء ۸۸	ساقیبی کردن ۱۸۰
سرادق ۳۴۷	ساکن آمدن ۹۴
سراسک: پشه ۱۸۵	ساکن شدن ۱۸۱، ۱۸۲
سراسک: پشه ح ۱۸۵	سؤال سایل ۸۴
سرایا ۱۰۹	شبهه: نماز نافله ۱۲۶
سرای باز پسین ۲۲ ح ۳۷، ۲۰۰ ح	سبک بار کردن ۷۱
سرای معجل ۲۰۶	سبک گرداندن ۲۶۳
سرباز زدن ۱۳۱، ۱۳۷	سپید / سفید ۶۳، ۱۷۳، ۲۴۳
سربرداشتن ۲۷۲	سپیدتر ۲۴۲
سیر گفتن ۲۴۴	سپیدی ۲۷۳
سرگین ۶۰	ستخانها / استخوانها ۲۸۰
سروزدن ۱۶۸	سیندن ۱۰۴، ۱۵۰
سریر ۳۲۴، ۳۵۰	ستر / استر ۱۰، ۱۱
سطبر ح ۳۵۰	ستران / استران ۲
تعت ح ۲۳۴، ۲۹۴	شتردن ۱۰۲
سعیر ۱۳۵	ستر عورت ۳۶۰
سفاسف ۸۲	سجیت ۲۸۲
	شخر: شش ۲۹۶

سیوم / سوم ۵۹، ح ۱۴۴، ۱۷۹، ۲۰۴، ح	سفیر ح ۳۰
۳۶۱	شکنی کردن ۷۵
ش	سگالیدن ح ۹۷
شاخ آور ۸۴	سگ گزنده ۳۳۲
شادمانه ۳۲۰	سلامت یافتن ۷۰
شاهین ترازو ۲۲۰	سَلَب ۱۶۳
شایستن ۱۸	سلطان ۷۴
شبان روز ۱۴۳	سلیطه ۲۲۸
شب درآمد ۸	سُندس ۳۵۰
شنا / شتاب ح ۵۴	سواد ۳۵۸
شناپاندن (کسی) را ۵۴	سوار ۳۵۰
شخیدن ۲۴۱	سوده شدن ۲۲۹
شدن: رفتن ۴۱	سوگندان ۸۵
شدید البطش ۱۴۱	سوگند بستن ۸۵ - خوردن ۲۳ - شکافتن:
شراعیع ۱۲، ۱۵۰	پیمان شکستن ۷۲، - شکستن ۸۵
شربه ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۰	سویت ۳۱۲
شرح صدر ۱۳۸	سه/ام/سوم ۷، ۱۸، ۲۶، ۵۹، ۱۱۰، ۱۴۴،
شرح صدر کردن ۱۵۱	ح ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۵۷، ۲۷۷، ۳۲۹،
شرح کردن ۹۳	۳۶۱
شُرط ۳۱۴	سه دیگر ۳۱۳
شرطگان ح ۳۱۴	سیافت ۱۲۹
شُرف ۱۳۴	سیاه روی ۵۱
شرک گفتن ۸	سید کتابها ۱۵۰
شست / شصت ۱۲۳، ۱۹۶، ۲۷۶، ۳۰۴	سیم/سوم ح ۷، ح ۱۸، ۱۲۶، ۵۹، ۱۱۰،
شَقَط ۲۵۵، ۳۲۹	ح ۱۴۴، ح ۱۷۹، ح ۲۰۴، ۲۵۷،
شفتکی ح ۲۷۶	ح ۳۶۷
شکافتن ۱۶	سیم دیگر ۳۱۳
شکرگزاری ۷۴	سیم زدن ۳۳۳
	سینه یش / سینه اش ۱۳۰

صیفت ۲۶۰	شمار ۱۸
ض	شمارگاہ ۲۵۴
ضجارت ۱۹۵	شمشیرگر ۹۹
ضجر ۱۹۵	شناو کردن ۲۴۲
ضراء ۸۸	شنودن ح ۲۱۴
ضرب ۳۲۲	شواد ۷۸
ضرع ۳۴۷	شوخکن ۳۲۴، ۳۲۰
ضریع ۱۳۵، ۱۳۳	شهرستان ۲۴۲
ضعف ۱۳۲	شیخوخت ۲۰۹
ضمین کردن ۸۵	شیخوخته ح ۲۰۹
ضیعت ۳۵۱، ۳۴۷	شیخونیخ ح ۲۰۹
ضیق ۲۳۴	شیعت ۲۵۴
ط	ص
طاعت فرمودن ۲۰۳	صاحب صدر ۱۲۷
طاعت کردن ۳۳	صاحب طعام ۳۲۰
طاغیه ۳۲۰، ۳۱۶	صبر: داروی تلخ ۷
طرار ۳۲۲	صحبت داشتن ۳۱۶
ظرف ۱۴۲	صدود نمودن ۸۰
ظرفه عین ۲۶۳	صعبید ۲۵۳، ۲۷۱، ۳۳۲ در صعبید
ظرکیدن ۳۱۳	داشتن (کسی) را
ظرو ۱۵	صفوت دادن ۲۳۴
طعام ائیم ۲۴۵	صفیرزدن ۱۵۷، ۳۰۰
طعامک ۳۱۶	صلات ۳۰۱
طعن نیزه ۷۷	صلات دادن ۳۲۱
طلب کردن ۱۶	صلت رحم ۸۲، ۲۱۳، ۳۶۰
طلب وسیلت ۲۳۴	صلع نامه ۱۴۷
ظمس ۲۹۵	صیلف ۲۹۳
	صیرفیان ۳۲۶

طمع افگندن ۱۸۰	عُرف ۱۳۱
طواغیت ۶۵	عرق ح ۱۳۱
طوبی ۵۳	عرق برآوردن ۳۴۹
طورات: تازگی ح ۱۵	عضیبت کردن ۲۲۰
طهور ۱۵۰	عطا دادن ۸۲
	عظیم ۲۹۴
ظ	عفو بکردن ۸۲
ظافر ۲۷۴	عقلا ۱۹
ظِلّ ۴۵	عقوبت کردن ۲۳۹
	عقیب ۳۶، ۱۲۱، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۸۳
ع	عَلَام الغیوب ۱۶۱
عابس الوجه ۱۴۱	عَلَوَ کردن ۱۶۱
عاتی تر: عاصی تر ۲۱۸	علیین ۱۵۱
	عمارت کردن ۱۹۰
عاق ۲۱۲	عهد شکافتن ۸۷
عام الحُدیبه ۲۴۴	عیب کردن برآوردن ۹۷
عنت ۱۰۶	عبد ساختن ۳۲۵
عُتُو کردن ۱۶۱	
عدل: ترازو ۲۲۰	غ
عدل فرمودن ۶۸	غایات ۲۸۷
عدون کردن ۱۲	غراه ۱۵۸
عده ۳۷۲	عُرف ۱۳۴
عذابِ مولم ۱۰۰	عَسَاق ۱۳۵، ۱۵۳
عذر برانگیختن ۲۸۷، ۲۸۹	غیل ۸۷
عُرس ۳۶۷	غنا کردن ۲۴۸
عرش ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۹	
عرض کردن ۱۲۹، ۱۵۲	ف
عرض کردن بر- ۲۴۰	فتادن ۱۵۳، ۳۷۰
عرضه کردن ۱۲۹	قتل ۲۵

فتویٰ پرسیدن ۱۷۹	فروید افتادن ۲۶
فتیل ۲۵۶	فروید انداختن ۷۱
فربافتن ۵۰، ۷۱، ۸۰، ح ۱۱۳، ح ۲۳۷،	فروید گرفتن ح ۲۴۳
ح ۳۰۶	فروشدن ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۷،
فربافته ح ۹۲۱	۳۶۰
فرباشتن ح ۱۷۳	فروفتادن ۳۵۶
فربزآمدن ۵۲	فرو فرستادن ۸، ۳۷
فرب کردن ۱۵، ح ۲۵۳	فرو فگندن ۲۸۹
فرباگردیدن ۳۰۳	فرو گذاشتن (چیزی) را ۲۵۳
فرباز شدن ۳۲۰، ۳۲۶	فرو گردیدن ۳۰۷
فرباز کردن ۲۵۳	فرو مردن ۲۷۹، ۲۹۴
فربوتی ۶۴	فرو نهادن ۱۵۱
فربث: سرگین ۶۰	فرباد برگرفتن ۲۴۲
فربزند زادگان ۶۶	فربشتگان (- پاکان) ۲، ۶، ۸، ۱۷، ۲۱،
فربستادمانی ۲۹۲	۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۴۸،
فربض کردن ۱۵۱	۵۰، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲،
فربقذین ۱۸	۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۲۲،
فربق کردن ۹، ۳۰۳	۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۰،
فربمان (کسی) را عصیان کردن ۸۸	۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۹،
فربمان یافتن ۱۷۸، ۱۸۹	۲۹۱، ۲۹۲، ۳۶۵، ۳۶۸
فربو / فربود ۱۵۴	فربشته ۱۱، ۳۱، ۴۲، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۹،
فربو افتادن ۲۱	۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷،
فربوبافتن ۵۰، ۷۱، ۸۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵،	۱۴۸، ۱۵۲، ۱۹۷، ۲۷۹، ۲۹۲،
۱۰۰، ۱۱۳، ۲۳۷، ۲۶۲، ۳۰۶	۳۰۴، ۳۶۵، ۳۶۶
فربوختار ۸۸	فربضه کردن ح ۱۵۵
فربود - ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۵	فربع کردن ۴۹، ۳۳۸
فربود آمدن ۵	فربانه پیشینگان ۲۱، ۲۳، ۲۴
فربود آوردن ۱۳	فربق کردن ۲۰۳
فربود داشتن ۱۶۵	فربوس ۱۰۲

ففا ۲۴۱	فسوس دارنده ۲۲
قنطار ۱۲۳	فسوس داشتن ۳۲۲، ۳۲۳
	فصل الخطاب ۱۳۷
ک	فضله کردن ۶۵
کائن ۱۶۲	فلس ۱۵
کار درخور کردن ۲۸۲	فلق ۲۹۵
کارروائی ۲۸۱، ۳۵۸	فلوس ۱۵
کارروایی ح ۲۸۱	فی' ۴۴۵، ۱۵۰
کاره ۲۲۱، ۲۲۱	
کاشک ۳۲۲	ق
کافر نعمت ۲۱۴، ۲۳۶	قانت ۱۳۷
کافه خلقان ۲۷۱	قابل ح ۱۰۰، ۱۰۰
کالزار / کارزار ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۱۰۳،	قُبّه ۳۵۰
۱۰۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶ ← کالزار	قبیلی / قبیله ۳۶۵
کردن	قیان ۲۲۰
کالزار کردن ۱۶۴، ۲۱۸، ۲۴۷	قتال کردن ۱۲۱، ۱۶۸
کالیدن ۳۱۵	قتل از (کسی) برداشتن ۱۸۸
کامربایی ۲۸۱	قَدَم ۳۷
کاهانیدن ۲۵	قذف ۱۵۰
کاهن ۲۳۰	قذف کردن ۲۹۶، ۳۳۴
کبیر ۲۱۰	قربه ۵۱، ۲۶۸
کثافت ۳۴۷	قرسطون: ترازو ۲۲۰
کثیر الرجوع ۲۱۳	قصد کردن ۲۶
کدرت / کدورت ۱۴۵	قصر اوایل ۲۴
کراته ح ۲۹۵	قصة اوایل ۲۴
کراهه ۲۹۵	قصة کردن ۹۵، ۳۲۸
کوه اخیری ۱۹۳	قضا کردن ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۸
کرت نخست ۱۶۱	قطع الطريق ۲۱۷
کردمانی ۳۲	

کند شدن: کنده شدن ۱۷۷	کردن: بنا کردن، خلق کردن ۷۰
کوزگر / کوزه گر ۱۸۳	کردن: قرار دادن ۱۱۸
کهل ۱۴۵، ۲۱۱	کردن: نشان دادن ۱۸۲
کهلی ۶۴	کردی (سگ-): ظ: بزرگ ۳۳۶
گهته ۱۷۲	کردوس ۱۴۷
کید کردن ۱۸۰	کردیا ح ۱۳
کینه خواه ۲۴۹	گیش ۶۰
	کزوبیان ۲۵۱
گی	گره ۱۴۹
گاف / گاو ۱۳۰، ۱۳۱	گریه المنظر ۲۴۲
گاهواره ۲۱۱	کزمان ۸۰، ح ۱۵۳
گبر ۱۱۴	کز ۲
گبرکان ۱۶۳، ۱۸۵	کزدم، کزمان ۸۰، ح ۱۵۳، ۳۳۲، ۳۴۷
گرامی کردن ۲۵۰	کزئی ۳۰۴
گران بار ۱۶	کزئی کردن ۳۰۹
گرچ / گریج (ظ) ۲۱۴	کسافت ح ۳۴۷
گرد در آمدن ۳۴۳، ۳۴۴	کسلانی کردن ۱۳۳
گرد کردن ح ۱۷۹، ۳۴۴	گشها ۳۱۶
گردن نهادن ۲۸، ۷۹	کشت ۳۴۲
گرفتن: مؤاخذه کردن ۵۳	گشتن آفتاب ۳۸
گرماوگان ۳۱۸	نکفر آوردن ۲۴۰، ۳۴۲
گرماوه ۳۱۸	کلاب ح ۲۴۱، ح ۲۴۳
گزاردن ۲۴۸، ۲۸۹	کلمت ۱۲، ۱۴
گراشتن / گذاشتن ح ۱۴۸	کلوب ۲۴۱، ۲۴۳
گزشتن / گذشتن ح ۱۰۷، ۱۴۰، ح ۱۴۱	کله: کلاه ۱۷۹
۱۴۲، ح ۱۵۴، ۳۱۸، ۳۳۲	کله ۳۵۰
گزیدن ۱۱۸	کلیبت ح ۳۲۹
گشادن: فتح کردن ۱۸۱، ۱۸۷، ۳۴۲	کلیمه ح ۲۸۲، ح ۳۰۳
گفتا گوی ۲۱۳	کمینه ۸۰، ۸۱

متحسر ۲۱۵، ۳۵۶	گمره کردن ۲۳
مترصد ۵، ۳۲۳	گوارنده ۹۴، ۶۰، ۱۰۱
مُثرف ۲۰۳، ۲۰۵	گواهی / گواهی ح ۸۱
مترقب ۳۲۰	گواهی دادن ۱۸۸، ۳۲۲
متروک الظاهر ۹۰	گوسپند ۹، ۷۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۸، ۳۱۹
متسع ۳۳۰	۳۲۰
متشدد ۳۱۴	گوسپندان ۳۱۳
متطاطی ۱۳۱	گوش باز کردن ۸۳
متعاون ۲۸۶	گوش داشتن ۳۱، ۸۳، ۱۵۹، ۱۶۸
متعذر ۳۳۱	گیاه زار ۱۶۸
متعزز ۳۰۲	
متعظ ۸۲	ل
متعتت ۳۳۱	لامحال ۶
متکا ۳۴۹	لُنبک ۱۱
متلهف ۳۵۶	لوم ۲۸۲
متمشک ۳۱۴	لین ۲۷۶
متواری وار ۳۲۰	
متانی ۱۵۰	م
مشهور ۲۹۷	مأبوره ۲۰۵
مثل زدن ۸۵	مادون ۳۵۷
مُثله کردن ۱۲۰	مادینه ۳۹، ۵۱، ۵۳، ح ۷۳
مجدد کردن ۱۸۵	مأوّل ۳۵۵
مخاریب ۱۳۷	مایین ۱۵۰
محاسن در خاک مالیدن ۲۹۹	مبارز افگندن ۱۰۴
محبوب کردن ۳۲۵	مبالغت کردن ۲۴
محمول ۳۷۲	مبتلا ۱۰۸
محبأ ۲۶۴	مبرت کردن ۳۶۰
محیط شدن ۳۵۶	مُبطن ۱۵۷
مخادعت کردن ۲۶۲	

میشوط ۳۶۷	مختلط عقل ۲۳۰
مشروح کردن ۱۰۵	مخدول ۲۰۸
مصیبت رسندگان ۳۶۷	مُدَّ ۲۱۴
مضادت کردن ۱۸۵	مدد دادن ح ۱۲۴، ۱۹۱، ۲۰۰
مضاعف کردن ۸۱، ۲۶۳	مدد کردن ۱۲۴
مطاعن ۲۶	مدنس ۱۷۰
مطالبت کردن ۸۶	مذکور ۶
معارضه ۲۸۷	مُدَّالِی کردن ح ۳، ۷۰
معاینه ۱۲۹، ۳۷۰	مراعی ۲۱۰
معلف ۱۶۹	مَرَّةٔ اَوَّل ۱۶۱
معودتین ۲۷۰	مرتفق ۳۴۹
مغابن ۲۱۰	میرفق ۳۴۹
مُغْرَى ۲۳۲	مرکوز ۲۹۵
مفارقت کردن ۱۹۷	مُرْگ / مرغ ح ۲۲۷
مفتون کردن ۱۰۷، ۲۶۲	مزین ۱۳۱
مُفَرَّق ۲۹۸	مزامیر ۲۴۷
مقابله ۳۷۱	مزدور ۳۱۲
مقاریض ۱۳۴	مژدگان ۹۸
مقاسات ۱۵۴	مسارعت نمودن ۱۹۱
مُقام کردن ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۳۳	مستانس شدن ۲۹۲
مقام محمود ۲۷۲	مستانف ۳۳۹
مُقْرِیان ۹۱	مستبشر ۳۲۰
مقتن کردن ۲۶۱	مستسعی ح ۳۳۰
مقهور شدن ۱۸۹	مستعجلان ۷
مُقْبِل ۱۵۳	مستقیح داشتن ۳۳۸
مکحول ۱۱۸	مسحور ۲۹۶
مکذبان ۳۳	مسخت ح ۱۸۳
مکر کردن ۲۱، ۲۵	مسخر کردن ۱۴، ۱۵، ۲۵۰
مُکْرَه ۱۰۶	مسلم کردن ۳۱۳

مواصات کردن ۳۶۰	مکنت ح ۲۳۴
موقف قیامه ۲۳۲	ملاً اعلیٰ ۱۴۸
مولع ۱۳۲	ملاسه کردن ۲۶۲
مولم ۵۵	ملاجیم ۲۳۹
مؤثق ۳۵۸	ملامت رسیده ۲۲۱
مهبط ۱۲۹	ملامت زده ح ۲۰۱
مُهرگ / مُرغ ۲۲۷	ملامت کردن ۱۸
مهر نهادن ۹۳، ۳۳۳	ملجاء ۳۴۵
مُهَل ۳۴۸	میل کفر ۱۲
مهلك ۳۷۰	مما ۲۶۴
مُهین ۹	ممتحن ۱۰۷
مُهین کردن ۱۹۰	ممتع داشتن ۲۶۲
میان خفته و بیدار ۱۲۸	ممسوخ ۱۸۴
میانه دویی راه ۱۲	ممنوع ۱۷
میل کردن ۹۹، ۱۰۰	منازعت کردن ۲۰
میوز / میوز ۶۱	مناظره کردن ۳۵۳
	مناقشت کردن ۳۶۰
ن	منبطع ۲۵۰
نالوده ۲۵۴	منت نهادن ۷۴، ۷۵
نابنات / نیانات ۲۲۶	منجاء ۳۷۲
ناخجستگی ۱۹۷	مُتج انگیین ۲۸۶
ناخواست ۲۰۳، ۲۲۱	مُنَجَّم ۲۹۸
نار ۲۲۷	منعت ۱۸۹
ناقه ۲۴۰	منفس ۲۵۵
نالوده / نالوده ح ۲۵۴	منفعتگاه ۳۵۰
نام زده ۴۰	منگری کردن ۱۵۷
نامها / نامه ها ح ۲۵۶	منهاج ۸۰
نامذت / نامه ات ۱۹۹	منهی ۲۱۰
نامه سیاه ۲۵۴	مواخذت کردن ۲۵۸، ۳۷۲

نکویدن ۲۰۰	نامیات ح ۲۲۶
نکوی کردن ۲۰۱	نامیان ح ۲۲۶
نگاریدن ۱۷۰	نامهٔ بیت / نامهات ۱۹۹
نگرقتمانی ۳۲	ناورد دادن ۱۰۳
نگریدن ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۸۴، ۲۲۱	ناوک ۳۵۵
نگوسار ۱۵۴	نباستادی ۲۲۳
نما پذیرفتن ۱۷۰	نباشتن ۱۷۶
نماز بامداد ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸	نیشته ح ۱۷۹
نماز بکردن ۱۲۸	نقیق ۱۴۶
نماز پیشین ۸۵، ۲۶۶، ۲۶۷، — خفتن	نیرگان ح ۱۸۶
۲۱۳، ۲۶۶، ۲۶۷، — دیگر ۱۱۷،	نپرستیدمانی ۲۲، ۳۲
۱۶۶، ۱۹۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۱۶، —	نجم نجم ۲۹۸
شام ۲، ۲۱۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۴۶،	نَدب ۸۴
— شفح ۲۷۰، — فرایض ۲۶۶، —	نذارت ح ۱۳۸
فریضه ۲۴۳، ۳۴۶، — مشهور	نورینه ۵۱، ۵۳، ۶۶، ح ۷۳، ۱۶۲، ۲۲۴
۲۶۸، — وقر ۲۷۰	نسبت کردن ۱۰۰
نماز کردن ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۰۰،	نشاندن ۱۶۹
۳۲۵، ۳۰۱	نصب کردن ۱۸۷
نمازکنان ۲۱۳	نصیب کردن ۵۰
نمازگاه ۱۲۸، ۳۰۷، ۳۱۴	نعمت کردن ۱۸۶
نماز گذاشتن ۲۴۱	نفار ۲۲۵
نماز گزاردن ۳۲۰	نفت ۹۱
نمودن: وانمود کردن ۲۸۲	نفته کردن ۶۸، ۳۱۶
نوبه ۱۱	نغیر زدن ۱۰۸
نوش ۱۰۹	نقصان کردن ۱۰۷
نوبد دادن ۲۳۶	نقض کردن ۸۵
نهادگی ۲۸۱، ۲۹۹	نکاح بستن ۱۸۰
نه اند: نیستند ۲۷، ۳۲۵	نکال کردن ۲۷
نهان داشتن ح ۴	نکایت کردن ۱۷۸



وقف کردن ۳۳۹	نه‌اید: نیستید ح ۲۷
وکیل ذری ۲۸۵	نهک ۸۵
هـ	نهونس ۲۸۲، ۲۹۱
ها کردن ۱۵	و
هدایت دادن ۱۳، ۲۳، ۳۳، ۱۰۰، ۱۰۳، ۲۹۳	وا / با ح ۱۲۴
هزینه کردن ۵۷۱	واجب شدن ۲۳
هزده ۱۶۸ ح ۲۱۹	وآد کردن ۵۱
هشصد ح ۱۸۷	وبالی عقوبت ۲۴
هفصد ۱	وَتَر (دعای-) ۶۶
هفوت ۲۱۳	وَتَر ۶۶ = نماز وتر
هلاک برآوردن ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۹۸، ۳۷۲	وثاقت برخاستن ۳۳۹
هلاک نگاه ۳۶۸، ۳۷۰	وَجِه ۳۴۶
همچند ۲۶۷، ۳۱۲	وچابیدن ۳۴۹
همچندان ۲۶۷	ور / بر ۶۶
هم چنان ۱۴۵	ورا / اورا ۱۲۴
هم چونین ۲۲، ۳۶، ۴۶، ۷۰، ۷۷، ۹۰	وَزَع ۲۹۵
۱۰۶، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸	وَسَخ ۲۱۰
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۷	وَسَخ الأذن ۲۱۰
همچونین ۲۱۰، ۲۶۹، ۲۷۱	وسخ الاظفار ۲۱۰
هَمَز ۹۱	وصید ۳۳۲
هنباز گرفتن ۲۰۸	وَصِيله ۳۲، ۶۷، ۱۱۲، ۲۴۷
هوا ۱۲	وضوباز کردن ۲۶۸، ۲۶۹
هوان ۵۱	وضو کردن ۲۶۲
هوده / هفده ح ۱۶۸	وفات دادن ۶۴، ۱۶۸
هپجده ح ۱	وفد ۳۳۵
هپچیز ح ۴۶	وقایت ۷۶
هیزده ۲۱۹	وقعت ۱۶۴، ۱۸۸، ۱۸۹
هیمه ۱۷۹	وقعه ۱۸۹

یَحْتُمُوم ۱۵۳	
یَدُ بِيضًا ۲۹۵	ی
یَمْسُوب ۲۹۰	یارستن ۳۲۰
یَعْفُور ۲۹۰	یاره ۳۱۷
بِك بَا يِك نَعَانِد ۱۵	یاود / یابد ۳۶۳
يَنْبُوع ۲۹۰	یاوی / یایی ۳۶۳
	یؤوس ۲۸۲



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست نامهای خاص

ابن جریج ۱۷۵، ۲۴۱، ۲۷۶	آ
ابن جریر ۱۹۱	آدم (ع) ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۵۶
ابن خالویه ۳۴۰	آدم دوم: لقب حضرت نوح (ع) ۱۶۰
ابن زید ح ۴۲، ۴۸، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۸۵، ۸۹، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۴۵	آدم صفتی الله ۷ آدم
۲۶۵، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۶۷، ۳۷۰	الف
ابن سهل ۴۱	ابا القاسم ح ۲۶۴ محمد (ص)
ابن سیرین ۹۱، ۲۰۶، ۳۰۱	ایا محمد بن عبدالرحمن بن الحسینی
ابن عامر ۵۸، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۵۹	الفارسی ۲۵۴
۳۵۴، ۳۵۳	ایمانذر ۳۷۱
ابن عیینه ۸۲	ابراهیم (خلیل) ۱۸، ۶۱، ۹۵، ۱۰۸
ابن قیس الرقیات ۲۶۷	۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۷
ابن قیس الرومان ح ۲۶۷	۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۰، ۲۲۷، ۲۳۴
ابن کشیر ۷۵، ۱۲۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷	۲۴۳، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۷۱، ۳۶۲
۲۲۱، ۲۲۶، ۲۵۰، ۲۵۹، ۳۶۴	ابراهیم التخمی ۲۶۵
ابن کيسان ۲۱۹، ۲۹۷	ابراهیم مسروق ۳۶۲
ابن مَحْمُود ۱۹۸	ابطوس بن اسالوس ح ۱۹۰
ابن یامین ح ۱۷۴	ابطوس بن اسانوس الرومی ۱۹۰
ابواسحاق ۲۱۴	ابطوس بن اسانوس ح ۱۹۰
ابوالاسود ۴۸	ابلیس ۲۴، ۳۴۵
ابوالبختری بن هشام ۲۸۷	ابن ابی لیلی ۶۱
ابوالجحر: شیطان ۳۶۶	ابن الانباری ۲۰۹

ابوالمختار ٢٢٦	ابوحمزة الثمالي ٢٧٤
ابوالذردي ٣٦١	ابوحنيفة ١٠
ابوالزبيح ٨٩	ابوحويه ٢٠٥
ابوالزعر ٢٧٣	أبوذؤيب الهذلي ٣٤٩
ابوالزعرى ح ٢٧٣	ابوزبيح ح ٨٩
ابوالسوار القذولي ١٩٨	ابورجا ١٩٨
أبوالمضحي ٦٦	ابورجاء العطاردي ٢٠٥، ٢٤١
ابوالظفيل ١٩٦	ابوزوق ٦١، ٨٩
ابوالعاليه ٣٤، ١٣٦، ٢٠٥، ٢٥٢، ٢٦٦، ٣٤٧	ابوزيد بلخي ٣٤٦
ابوالعنايه ٣٥٩	ابوسعيد خدرى ٩١، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٦١
ابوالقاسم ١١٨ - محمد (ص)	ابوسعيد عقبه بن عمر ح ٢٦٦
ابوالقاسم عبيدالله بن عامر القائي ٢٥٣	ابوسفيان ١٢٠
ابوإمامه ١، ١٢٣	ابوسفيان بن حرب ٣٠١
ابويوب انصاري ٣٦٢	ابوسلمه ٢٦٨، ٣٥٠
ابويزه ٢٦٦	ابوصالح ٨٩، ١٢٨، ١٩١، ٢٤٨، ٢٥٢
ابوبشر ح ١٩٠	ابوطالحه ٣٣٢
ابوبشير ١٩٠	أبوعامر الزاهب ١٢٠
ابوبكر ٥٨، ٦٥، ٢٢٠، ٢٥٩، ٣٧٣	ابوعبيد ١٦، ٢١٠، ٢٢٠
ابوبكر بن عاصم ٣٣٣	ابوعبيد ٨، ح ١٦، ٦٠، ٦١، ٦٢، ١٢٦، ١٥٩، ١٩١، ١٩٨، ٢٦٧، ٣٤٦
ابوبكر وراق ح ٨٩	٣٤٨
ابوجعفر ٥٤، ١٩٨، ٢١٧، ٣٥٤، ٣٦٨	ابوعثمان التهدي ٢٠٥
ابوجعفر الباقر (ع) ٣٦٢	ابوعلي ١٦٢، ٢١٧
ابوجندل ٤١	ابوعلي الفارسي ٣٤٠
ابوجندل بن سهيل ح ٤١	ابوعمر الحصي ح ٢١٢
ابوجندل بن عمرو بن الوليد بن المغيرة ١٠٧	ابوعمر اليحصي ٢١٢
ابوجنده ابن سهيل ح ٤١	أبوعمرو ٤٦، ٧٥، ١٠٩، ١٢١، ١٥٩
ابوجهل ١٠٧، ٢٤٥	٢٢١، ٢٢٦، ٢٥٠، ٢٥٩، ٢٦٠
ابوجهل بن هشام ٢٨٧	٢٦٤، ٣٣٣، ٣٦٤، ٣٥٧

- ابوعمر بن العلاء ۱۹۶
 ابومالک ۶۶، ۸۹، ۲۴۵
 ابومرّة: شیطان ۳۶۷
 ابومسعود عقبة بن عمرو ۲۶۶
 ابومیسره ۹۹
 ابونصره ح ۲۵۲
 ابونصره ۲۵۲
 ابوزابل ح ۲۷۴
 ابوزابل ۲۷۴
 ابوهزیره ۹۱، ۱۱۸، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۸
 ابویزید العکلی ۲۲۷
 اَبی ابن خلف الجُمحی ۹
 اَبی ابن دینمی ح ۲۱۴
 اَبی الدینمی ۲۱۴
 اَبی بکر - ابوبکر
 اَبی دینمی ح ۲۱۴
 اَبی کعب ۱، ۱۲۳
 أخفش ۱۱۶، ۶۰، ۳۵۵
 ادریس ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۰، ح ۲۳۴
 اربوس ح ۳۲۳
 ارمیا ۱۷۴
 ارمیا بن حلقیا ح ۱۷۳، ح ۱۸۶
 ارمیا بن حلقیا ۱۸۶
 ارمیا بن حلیقا ۱۷۳
 ارمیا بن خلیقا ح ۱۸۶
 ارمیا بن خلیقا ح ۱۸۶
 اربوس ۳۲۲، ۳۲۳
 اَزهری ۴۲
 اسابوش ح ۱۶۴
 اسبانوش ح ۱۶۴
 اسحاق بن عبدالله بن ابی خروه ۳۰۴
 اسرافیل ۱۵۲، ۲۵۱، ۳۶۳
 اسطوس ح ۳۲۲
 اسطیوس ۳۲۲
 اسکندر رومی ۱۸۶
 اسمع بن یعقوب ۱۷۴
 اسود بن المقطب ۲۸۷
 اسود بن یعفر ۳۲۷
 اِشْبَعُ نَبَاتَه ۶۴
 الاَعْشى، اَعْشى ۴۳، ۴۹، ۱۲۷، ۱۳۰،
 ۳۷۱
 اعشى ۳۴۸
 الیاس ح ۳۲۰
 امرؤ القیس ۷۶
 امرؤ القیس ح ۱۸۳
 امّ سلمه ۳۵۱
 امّ هانی (- بنت ابی طالب) ۲۸، ۱۳۰،
 ۱۳۱
 أمیة بن أبی صلت ۱۲۶
 أمیة بن خلف الجُمحی ۳۴۷
 امیر المؤمنین علی (ع) ۱۷، ۶۴، ۱۳۱،
 ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۲۸
 أنس ۱۲۸
 أنس مالک ۲۲۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۵۵، ۳۷۰
 الانصاری ۷۵
 انطیا ۱۶۴
 انطیا حورس ح ۱۶۴
 انطیاخوش ح ۱۶۴

بنیامین ۱۷۴	ایندوسیس ح ۳۲۴
بنی کعب بن لوی ۱۵۶	اوروم اوزن ح ۱۹۰
بهمن بن اسفندیار ۱۸۶	اوزاعی ۳۳۱
بیدروس ح ۳۱۷	اوزن ۱۹۰
بیدوسیس ح ۳۱۹	اوس بن خالد ۲۹۳
بیورزادان ۱۸۸، ۱۸۷	اولیاس ۳۲۰
بیورس ح ۳۲۴	
	ب
پ	بالقاسم ۲۶۴ - محمد (ص)
پنجاوس ح ۳۲۳	باقر (ع) ۴۳، ۱۵
	بالون بن یعقوب ۱۷۴
	بتورزادان ح ۱۸۷
ت	بُخت نصر ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۴
تملیخا ح ۳۲۰، ح ۳۲۲، ح ۳۲۴	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱
تندوسیس (-الملك) ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵	۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰
تثو ۳۳۱	۱۹۱
	برجمتی ۳۵۴
ث	بطینوس ۳۲۴
ثور (نام سگ اصحاب کهف) ۳۳۱	بطبوس ح ۳۲۲
	بغفس ۹۸
ج	بکروس ح ۳۲۴
جابر ۲۶۶	بکریوس ۳۲۴
جابر الجعفی ۴۳	بلال ۴۱، ۲۱۶
جابر عبدالله ۲۱۵ - جابر عبدالله انصاری	بلغام تومسا ۹۸
جابر عبدالله انصاری ۱۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲	بنات البنجاوس ح ۳۲۳
جالوت ۱۶۲، ۱۹۰، ۱۹۱	بندروس ۳۱۷
جَبَّایی ۲۲۶	بندوسیس ح ۳۱۹، ح ۳۲۴
جبر ۹۹	بنوالمغیره عمار ۱۰۲
جبریل ۹۱، ۱۲۸، ح ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲	بنورزادان ح ۱۸۸
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰	

خفصه ۱۰۹، ۱۱۰	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
حکَم بن المنذر بن الجارود ۳۴۸	۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶
حلینا ح ۱۷۳	۲۲۸، ۲۴۳، ۲۵۱
حَمَاد ۱۴	جَبْرِ ۱۰۵
حُمران ۳۳۱	جَبْرِ بن معلم ۹۰
حَمزَه ۷، ۸، ۴۵، ۷۵، ۹۹، ۲۰۹، ۲۱۸	جعفر بن زید ۱۰۸
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۹، ۳۲۳، ۳۵۷	جمیل ۶۶
حَمزَة عبدالمطلب ۱۲۰	جنابیا ح ۱۷۴
حنابیا ح ۱۷۴	ح
حنظلة بن الزاهب ۱۲۰	حام ۳۲
حَوَا ۶۶	حبر ح ۹۹
حُوَیظب بن عبدالعزی ۹۸	حبل ح ۹۹
حَبَان ۲۶۵	حُدَیفة ۱۲۷ ← حُدَیفة بن الیمان.
خ	حُدَیفة بن الیمان ۱۶۳، ۲۷۰
خالد بن عمران ۳۶۱	حَسَان ۴۸، ۱۶۲
خالد ولید ۳۵۹	حسن ۶۱، ۱۰۷، ۶۶
خانیا ۱۷۴	حسن (ع) ۲۲۸
خَبَاب ۴۱، ۱۰۱، ۳۴۶	حسین بصری ۱۵، ۵۴، ۸۹، ۱۱۲، ۱۶۲
خدیجه ۹۹	۱۹۴، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۵
خُردوس ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳	۲۵۲، ۲۶۶، ۲۷۴، ۳۳۹، ۳۴۱
الخُزاعی ۲۵۴	۳۶۲، ۳۶۶، ۳۷۰
خضر ۱۷۳	حسین بن الفضل ۱۹۲
خَلَف ۴۵، ۲۰۹، ۲۱۸، ۳۳۳	حسین بن علی (ع) ۲۲۸، ۳۵۹
خلفیا ۱۷۳	حسین بن محمد بن الحسن بن ابراهیم بن -
خَلِيقا ح ۱۷۳	محمد العیّار ۳۷۴
خلیل ۷۶	الحُطَیئة ۵۱
خوراسانی / خراسانی ح ۷۷	حفص ۱۹، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۵۹
	۳۷۳

روح القدس ٢٧٣ - جبريل	
روم اوزن ح ١٩٠	د
روياس ٣١٧	دانيال ١٧٤، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤
روييس ٣٥٤	داوود ١٥٠، ١٦٢، ١٨٦، ١٩١، ٢٢٤
ريظه بنت عمرو ٨٥	٢٣٤، ٣٤٦
	دبالون ح ١٧٤
ز	ذجال ٣٠٤
زجاج ح ٤٢، ١٦٢، ٢٢٥، ٢٤٠، ٢٥٢	ذقياوس ٣١٥، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٤
٢٦٢، ٣٥٦، ٣٧٠	ذقياوس ح ٣٢١، ح ٣٣٤
زبد بن حبيش ح ٦٦، ٦٦، ٩١	
زرم اوزن ح ١٩٠	ذ
زكريا ١٦٥، ١٨٧، ١٩١	ذوالرمة ٤٦، ٥٩
زكريا بن سلام ٢٠٨	
زمنج ١٣٠	ر
زمنة بن الأسود ٢٨٧	رأس الجالوت ١٨٢
٢٧٣، ٢٠٥، ٢٧٣	الزاعي ٦٦
زهير ٢٤٦	الربيع ٢٠٥
زيالون ح ١٧٤	ربيع بن انس ٢٠٨
زيان ٣٣١	ربيعة ٢٨٧
زيد أسلم ٢٥١، ٢٢٧	ربيعة بن الأسود ح ٢٨٧
زيد بن عمرو بن ثعلب ١١٤	رجا الغنوي ٢٧٧
زيد بن وهب بن مثنى ٨٩	رحمن ٢٨٩
زين العابدين - علي بن الحسين (ع)	رحمن يمامه ٣٠٠
زينب ٢٠٥	رزم اوزن ح ١٩٠
	رسول (ص) ٦١ - محمد (ص)
س	رضا (ع) ٢١٠، ٢٥٣
سالم ١٠١	رقاح ٤٢
سالم بن عبدالله ٣٦٢	رقاني ٤٢
سغاريب ح ١٦٥، ح ١٦٦	روبييل ١٧٤

سُتدی ۱۸، ۷۸، ۹۹، ۱۷۸، ۱۸۴، ۲۱۴،	سیطوس ح ۳۲۲
۲۶۵	سیف السدوسی ۲۷۴
سدید ح ۳۲۶	سیویه ۲۹، ۵۹، ۳۷۳
سدیرالصیرفی ۳۲۶	ش
سعید بن المسیب ۱۶۲، ۳۶۱	شاپور ذوالاکتاف ۱۹۰
سعید جُبیر ۱۵، ۵۴، ۶۱، ۶۶، ۸۰،	شافعی ۹۱
۸۹، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۱۱،	شُعبه ۲۱۴
۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۱،	شعی ۶۱، ۱۰۶، ۱۳۱، ۳۶۷،
۲۴۵، ۲۵۳، ۲۶۱، ۳۴۸، ۳۴۹،	شعیان ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۱
۳۶۲، ۳۵۰	شعیان امضیا ۱۶۵
سعید مسیب ۲۱۳ ← سعید بن المسیب	شهر بن حوشب ۸۳، ۱۱۴، ۲۶۴، ۳۶۶
سفیان ثوری ۹۲	شُبهه ۲۸۷
سلامة بن جندل ۳۴۸	ص
سلمان پارسى ۹۹، ۱۹۵، ۳۴۶، ۳۵۱،	صادق (ع) ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۵۳
سلمة بن هشام ۱۰۷	صالح ۲۴۰
سليمان ۱۵۰، ۱۳۷	صالح المرى ۱۰۸
سليمان اعمش ۱۳۱	صبا ۳۳۱
سليمان بن داود ۱۶۳	صحار الخزرى ح ۱۹۰
سليمان بن عشر ۱۰۹	صديقه ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸
سُمرة بن جُنْدُب الفزارى ۲۴۱، ۳۰۴،	صَقَصَه ۵۲
سمیه ۱۰۱، ۱۰۲	صفوان بن عسال المرادى ۲۹۶
سنجاریب ح ۱۶۵، ح ۱۶۶	صها ۱۰۱، ح ۳۳۱
سنجاریب ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،	صُهیب ۴۱، ۱۰۱، ۳۴۶
سورزادان ح ۱۸۷	صیحون ۱۷۷، ۱۸۰
سوطوس ۳۲۴	صیخا بر الخوزى ح ۱۹۰
سُوَيْفَةُ عبد الوهاب ۳۵۸	صیخا بر انجوزى ح ۱۹۰
سهل ۸، ۱۹	صیخا برة الخزرى ۱۹۰
سهل بن سعد الساعدى ۲۴۴	
سهل بن سعد الصاعدى ح ۲۴۴	

عبدالحارث ٢٤٨	
عبد الحميد بن واصل ٣٠٣	فص
عبد الرحمن ٢٨٥	ضحاك ١١، ٤٤، ٤٨، ٥١، ٥٦، ٦٦، ٨٩
عبد الرحمن بن غنم ٢٦٤	٩٩، ١٢١، ١٩٦، ٢٠٨، ٢٢٦
عبد الرحمن ملجم ٢١٩	٢٤٥، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٦٥، ٣٤٦
عبد العزيز بن مروان ح ٢٩٥	٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٥، ٣٧٠
عبدالله ٣٥٧	
عبدالله ابى اوفى ٢٠٦	ط
عبدالله انصارى ٢٦٦	طالوت ح ١٦٢
عبدالله بن ابى امية بن خلف ٢٨٧	طرفه ٣٧١
عبدالله بن ابى امية بن عبدالله بن عمرو بن	الطيرقاج ٢٧
مخزوم ٢٨٩	ططوس ١٩٣
عبدالله بن اسد الثقفى ١٠٧	ططوس بن اسانوس ح ١٩٠
عبدالله بن الزعيدى ح ٢٤٥	طلحة بن عبدالله ١٢٦
عبدالله بن الزبيرى ٢٤٥	طلحة بن عمرو ٩٩
عبدالله بن بشر المازنى ٢٠٦	طلق بن حبيب ٢١٩
عبدالله بن جراد ١٠٠	طلق بن حسين ح ٢١٩
عبدالله بن سعيد بن ابى سرح ١٠٧	
عبدالله بن سلمه ٢٩٦	ع
عبدالله بن عبدالاسد بن عبدالبيل ٣٥١	عابس ٤١
عبدالله بن عبدالرحمن ٣٦٢	عاتك بنت عبدالمطلب ٢٨٩
عبدالله بن كثير ٣٣١	عاص بن وائل ٢٨٧
عبدالله بن مسلم الحضرمى ٩٩	عاصم ١٤، ٥٨، ٦٥، ٢٢٠، ٢٥٩، ٣٥٧
عبدالله سلام ٤٢، ١٤٧، ٢٧٤، ٢٩٩	٣٧٣
عبدالله عامر ١٠٧	عاقب ٣٣٥
عبدالله عباس ١١، ١٥، ٤٢، ٤٥، ٤٨، ٥١	عامر الحضرمى ١٠٥
٥٤، ٦٠، ٦١، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨	عامر بن قُهيره ٣٤٦
٧٧، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٩، ٩١، ٩٨	عائش ٩٨
١٠١، ١٠٨، ١٠٩، ١١٢، ١٢١	عائشه ٢١٢، ٣٠١، ٣٦٤

عدی بن زید ۵۰	۱۵۹، ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱
عزریایل ۲۵۱	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸
عزاریا ۱۷۴	۲۱۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲
عزازیل ۳۶۵	۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۶۶
عزیر (ع) ۱۸۵، ۱۸۶	۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
عطا ۸، ۶۶، ۶۹، ۸۲، ۸۹، ۲۱۲، ۲۵۰	۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱
عطا ح ۲۶۶، ۲۷۴	۳۷۰
عطاء بن ابی رباح ۳۶۱	عبدالله عمر ۴۶، ۱۲۶، ۲۱۲، ۲۶۶، ۲۷۳
عطاء بن السائب ۱۳۱	۳۶۰
عطاء خراسانی ۷۷، ۳۵۱	عبدالله عمرو ۶۱
عطا خوراسانی ح ۳۵۱	عبدالله مبارک ۱۲، ۳۵۱
عطف ح ۸۲	عبدالله مسعود ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۸۰، ۸۲، ۹۱
عطفه ۲۴۷، ۲۷۴، ۳۶۲	۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۹۱، ۲۰۸
عقیل ۱۵۷	۲۱۴، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۶
عکرمه ۱۰، ۶۶، ۸۳، ۸۹، ۹۸، ۱۰۷	۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۴۸، ۳۶۴
عکرمه ۱۰۸، ۱۹۷، ۲۲۶، ۲۵۶، ۳۶۱	عبدالمسیح ۳۳۶
علی (ع) ح ۱۷ ← امیر المؤمنین علی (ع)	عبدالمطلب ۶۹
علی بن ابی طلحه ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۳، ۳۶۲	عبدالملک بن عمیر ۳۵۹
علی بن ابی مریم ۳۵۸	عبدالملک مروان ۳۵۹
علی بن الحسین (ع) ۲۷۳، ۲۱۴	عبدشمس ۲۴۸
عمار (ریاس) ۴۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۳۴۶	عبدالله زیاد ۳۵۹
عمر خنقاب ۴۲، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۹۰	عبد بن الاثرص ۲۱۳
عمرو بن احب ۲۲۷	عبد بن عمیر ۲۶۶، ۳۱۷
عمرو بن دینار ۲۱۳	عبد بن عمیر ح ۳۱۷
عمرو بن سعد بن کعب بن زید بن مناة بن	عتاب بن أسید بن ابی العیص بن امیه ۲۷۶
تمیم ۸۵	عقبه ۲۸۷
عمرو بن شرحبیل ۲۱۳، ۳۶۲	عثمان ۱۱۰
عمرو بن شعیب ۳۰۳	عثمان بن مظعون ۸۳
عمرو عاص ۱۰۴	العجاج ۶۲

٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٣٩، ٢٤٥	عنتره ٣٥٦
٢٦٣، ٢٦٦، ٢٧٠، ٢٧٧، ٣٤٠	عوفى ٦١، ٢٥٢
٣٤٦، ٣٤٧، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٦	عون بن عبدالله ح ٧٨
٣٧٠، ٣٦٦	عتاش بن أبى ربيعہ ١٠٤، ١٠٥، ١٠٧
٣٣٢، ١٩٨، ١٩١، ١٢٢، ٦٦ قُتَيْبِي	عيسى (ع) ١٩، ٨٩، ١١٨، ح ١٢٧، ١٣٦
٢٨٨ قُصَى بن كلاب	١٣٧، ١٤٤، ١٦٥، ١٨٦، ١٨٧
٣٥١ قطر	١٩٢، ٢٥٣
٣٣١ قطور	عيسى بن عمر ٣٥٥
٣٣٦ ح، ٣٣١ قطمير	عيسى روح الله ← عيسى
٣٣١ قطنفير	عيسى مريم ← عيسى
٣٣١ قطنفير ح	عُيَيْنَةُ بن جِصْن (الفزاري) ٣٥١، ٣٤٦
٣٣٦ ح، ٣٣١ ققطر ح	
٣٣٦ ققطير	
	ف
	فاطمه ٢١٤
	فارس بن اسبيانوش ١٦٤
ك	فراء ١٦، ٥٤، ٦٧، ٩٨، ١٤١، ١٦٣
٢١٠ كاظم (ع)	٢٧٠، ٢٩١، ٣٣٨، ٣٤٦
كرشن احشويرش ح ١٨٦	قَرَزْدَق ٥٢، ٢٤٨
كسائي ٧، ٨، ٤٥، ٥٩، ٩٩، ١٩٣، ١٩٦	فروع ١٥٤، ٢٨٠
٢٠٩، ٢١٨، ٢٢٥، ٢٢٦، ٣٥٤	فروع (نام برادر عتاش) ١٠٥
٣٧٠، ٣٥٧	فضالة بن ايوب ٢٥٣
٢٢٩ كعب	فطروس ٣٥١
كعب آخبار ١٠٨ ← كعب الاحبار	
كعب الاحبار ٣١١، ٣١٥، ٣٤٦	
كعب القُرظِي ٣٦٢	ق
كلبي ١٨، ٤٤، ٦١، ٧٨، ٨٥، ١١٨	قارون ٢٤٨
١٢٨، ١٩٧، ٢٠٦، ٢٢٩، ٢٥١	قَسَادَه ١١، ١٥، ٤١، ٤٦، ٤٨، ٥٤، ٦١
٢٦٣، ٢٧٥، ٣٣١، ٣٤٧، ٣٦٨	٦٥، ٦٦، ٦٨، ٨٢، ٨٥، ٨٩، ٩٨
٣٧١	١٠٢، ١٠٩، ١١٤، ١٦٢، ١٩٠
١٩٦، ١٠٤، ١٩٦	١٩٤، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٩، ٢٢٥

محمّد بن القاسم ۲۰۶	کورش ۱۶۳
محمّد بن المُنکدر ۲۱۳	کیرش بن احشورش ۱۸۶
محمّد بن جریر ۱۹۲، ۲۵۰، ۲۹۶	
محمّد بن سنان ۲۵۵	ل
محمّد بن سیّدین ۱۰۴	لاقیس ۳۶۷
محمّد بن کعب (القُرظلی) ۱۸، ۳۱، ۲۵۰، ۳۰۲	لاوی ۱۷۴
مخالّد ح ۳۶۷	لیبید ۵۸، ۶۲، ۲۰۵، ۲۳۰
مختار ابو عبیده ۳۵۹	لیث ۲۷۴
مرطوفس ح ۳۲۴	م
مرطوفس ح ۳۲۴	مالک ۶۰، ۹۰، ۱۴۱، ۱۴۲
مرطونیس ۳۲۴	مالک بن صغصعه ۱۲۸، ۱۳۰
مُرّه (شیطان) ۳۶۷	مالکی ح ۱۴۱
مساین تمیم ح ۸۵	میرد ۱۲۷، ۲۸۲
مسیط ۳۳۱	مثنی ۲۶۱
مسجع بن نیهان ح ۳۴۸	مُجالد ۶۱، ۳۶۷
مسکین الذّار ۲۹۴	مجاهد ۱۶، ۱۸، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۶۱، ۶۳
مسلمنا ح ۳۲۴	۳۵، ۶۶، ۶۸، ۷۸، ۸۵، ۸۹
مسیبی ۳۵۴	۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۵۹، ۱۹۱
مُسیلمه کذاب ۳۰۰	۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۳۱
مُضَعَب زُبیر ۳۵۹	۲۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۶
مَطَر الوَرّاق ۲۹۵	۳۶۱
مُطَرِّف بن عبدالله بن الشَّخیر ۳۵۸	محمّسینا ۳۲۴
مظمور ۳۳۱	محمّسینا ح ۳۲۴
معاذ بن جبل ۳۰۲	محمّد (ص) در اغلب صفحات
معاویه ۳۳۲	محمّد بن ابی القاسم ۲۰۶
معمّر ۳۵۱	محمّد بن اسحاق ۹۸، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۳۱۹
مغیره ح ۸۳	محمّد بن اسحاق بن یسار ۱۶۴، ۱۸۶، ۳۱۴
مُفضّل ۱۴	محمّد بن الحسین بن عبید ۳۵۸

۳۱۲، ۲۵۹	مفضل بن عمر ۲۵۴
ناشیه بن اموص ۱۷۳	مفضل بن عمرو ح ۲۵۴
نبورزادان ح ۱۸۸	مُقاتل ۱۵، ۵۴، ۶۴، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۱۰۵،
نُبَیْہ ۲۸۷	۱۲۸، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۳۹، ۲۵۰،
نَجَّار ح ۱۲۹	۳۵۱، ۲۶۶، ۲۶۵
نخعی ۳۰۱، ۶۶، ۶۱	مقاتل بن حیان ۸۹، ۲۶۵
نضر بن العارث ۶، ۷، ۲۸۷	مقاتل حیان ح ۸۹، ۱۱۵، ۲۷۰، ۳۴۶
نُعمان ۳۴۸	مقدام بن مغدی کرب ۲۲۷
نُعمانِ بشیر ۳۱۲	مکحول ۳۰۱
نعمان بن المُثَنِّر ۳۵۹	مُکْتَسِمِینَا ۳۲۴، ۳۱۵، ۳۳۳
نعمانِ مُثَنِّر ۳۵۸	ملسلیجا ح ۳۲۴
نعمی ۳۳۱	ملطوس بن اسانوس ح ۱۹۰
نفتالی بن یعقوب ۱۷۴	ملک الموت ۱۴۰، ۱۴۱
نمرود ح ۱۳۷، ۱۸۵	منبہ ۲۸۷
نوح (ع) ۱۲۴، ۱۳۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۷۱	منتجع بن نبهان ۳۴۸
نیورس ۳۲۴	منو ح ۳۳۱
و	موسی (ع) ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۴،
والبی ۶۱، ۶۶، ۸۲، ۸۹، ۲۱۳، ۲۴۷	۱۵۵، ۱۵۹، ۲۸۰
ولهان ۳۶۷	موسی عمران ۱۴۵ سے موسی (ع)
ولید ۸۳	موسی نجی الله ۱۱۸
ولید بن مُغیرہ ۲۸۷	یہج ۳۴۶
ولیدِ مُغیرہ ۹۸، ۲۳۰	مہدی (ع) ۱۶۴
وہب ۱۸۴، ۳۱۲، ۳۵۱	میشابل ح ۱۷۴
وہب بن مُتَّی ح ۱۸۲، ۲۲۷ سے وَّهْبِ مَنبَہ	میشابیل ۱۷۴
وہبِ مُتَّی ۱۷، ۱۸۲، ۲۲۷، ۳۱۸	میکائیل ۱۳۱، ۲۴۳
و	میمون بن مهران ۲۵۰، ۳۰۰
ہ	ن
ہارون ۱۴۵	نافع ۲۸، ۵۴، ۵۸، ۷۵، ۲۲۱، ۲۵۴،

یحیی خالد ۳۵۹	هارون بن عمران ۱۷۳
یحیی خالد برمکی ۳۵۹	هرم بن حیّان ۱۲۲
یحیی زکریّا ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۸۰،	هشام الکلبی ۳۵۹
۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۲	هشام بن عُزّوه ۲۸۵
یزید بن صُهیب الفقیر ۲۷۲	هشایل ح ۱۷۴
یزید بن معاویه ۲۰۶	هفاف ۳۶۷
یزید قاشی ۲۲۶	همام ۲۷۷
یسار ۹۹	هَمّام بن مُتّبه ۱۱۸
یعقوب ۱۹، ۴۶، ۷۵، ۱۲۴، ۱۹۸، ۲۰۹،	هند ۱۲۰
۲۲۶، ح ۲۹۰	هنده بنت مُتّبه ۱۲۰
یعقوبی ۳۳۵	
یعلی بن مسلم ۱۷۵	ی
یمان ۲۶۵، ۲۵۰	یاسر ۱۰۱، ۱۰۲
یملیخا ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۵۱	یاجوج ۲۰۵
یوسف (ع) ۱۴۴	یحیی ۱۴، ۱۹، ۱۶۵، ۱۸۷
یوسف بن یعقوب ۱۷۴ - یوسف (ع)	یحیی بن اسماعیل ۱۵
یهودا ۳۵۱	یحیی بن زکریّا ۱۸۱، ح ۱۸۸
یهودا بن یعقوب ۱۷۴	یحیی بن وثاب ۱۹۸

فهرست اماکن

ذوالخليفة ٢٦٤	أحد ١٠٤، ١١٩
ذی طوی ١٥٦	بابل ١٦٥، ١٦٧، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٦
رأس الجالوت ١٨	١٨٧، ١٨٩
رقیم ٣١١	بدر ١٠٤، ١١٠
روم ١٦٤، ١٩٠، ١٩٣، ٢٢٩، ٢٦٣، ٢٧٥	بنجلوس (کوه) ح ٣٢٣
ری ٢٢٩، ١٩٠	بيت المعمور ١١، ١٤٦
شام ٢١٤	بيت المقدس ١٢٨، ١٢٩، ١٣١، ١٣٦
سد یا جوج ٢٠٥	١٥٦، ١٥٧، ١٦٣، ١٦٤، ١٨٢
سدیر ١٥٧، ١٧٤، ١٧٧، ٢٦٣، ٣٥٨	١٨٦، ١٨٧، ١٨٩، ١٩٠، ١٩٣
صخرة بيت المقدس ١٣٨	بيخاوس ح ٣١٥
طایف ٢٤٤	پارس ١٩٣
طرسوس ٣٣٤	تیوک ٢٧٥، ٢٦٤
غنی الثمر ٩٩، ٣٥٩	جبرم ٣٢٦
غصان ح ٣١١	چاه میمون ١٠٢
غضبان ٣١١	حبشه ٤١
فدک ٢١٤	حجاز ١٢، ٢٦٤
فرات ١٤٦	حجرات سود ٢٦١
فلسطین ٣١١	خزوره ١٥٨
کوفه ٢١٤، ٢٤٠، ٣٥٨	حنین ١٠٤
مدینه ٤١، ٢٦٣، ٢٧٣	خوزنق ٣٥٨، ٣٥٩
مروه ٩٩	دارالسلام ٢٥٤
مسجد اقصی ١٥٨، ١٥٩	دفسوس ٣٢، ٣٢١، ٣٣٤

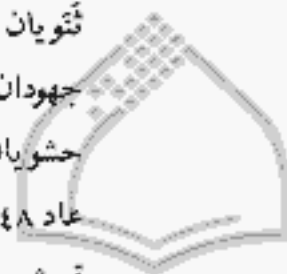
مسجد الحرام ۱۲۳، ۱۲۸	وايله ح ۳۱۱
المضيق (غزوه-) ۳۳۲	وايله ۳۱۱
موقف قیامه ۲۳۲	یمامه ۲۸۹
نجران ۶۵	یمن ۲۵۶
نیل ۱۴۶	ینجلوس (کوه-) ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۳



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فہرست اقوام، قبائل، طوائف، فرق

ترسایان ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۹	آل فرعون ۱۵۴
تئیوان ۳۰۲	اسرائیلی ۱۷۹
جھودان ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۰	اصحاب الکھف ۳۴۵
حشویان ۱۲۹	اصحاب رقیم ۳۰۵
عماد ۲۴۸	اصحاب سیر ۳۱۴
قریش ۸۵، ۱۳۶	اصحاب صفہ ۳۴۷
کوفیان ۳۴، ۱۰۶	اصحاب غار ۳۰۵
گبرکان ۳۳۴	انصاریان ۲۶۸
مُجیران ۲۲۵	اہل البیت ۱۰۶
مجبرہ ۲۲۱، ۳۳۷	اہل انجیل ۳۱۴
مذہب اوزاعی ۱۰۶	اہل جاہلیت ۸۵
مذہب شافعی ۱۰۶، ۲۶۸	اہل سیرہ ۱۸۷
مذہب مالک ۱۰۶	بربر ۲۴۵
مُصَرَّع ۳۴۶	بصریان ۷، ۲۲۵
معتزلہ ۱۲۹	بنو اسرائیل ح ۱۸۸، مہ بنی اسرائیل
معتزلیان ۱۲۹	بنو امیہ ۲۴۵
نجاریان ۱۲۹	بنی اسرائیل ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۹، ۲۸۰، ۲۹۸
نسطوری ۳۳۵	۳۵۱
یعقوبی ۳۳۵	بنی امیہ ۲۴۴
	بنی مخزوم ۳۵۰



مرکز تحقیقات اسلامیہ پتوہرہ

فهرست کتابها

زبور ۱۳۷، ۱۵۰، ۲۲۴، ۲۳۴	انجیل ۹۹، ۱۳۷، ۱۵۰
قرآن تاغلب صفحات	تنزیه الانبیا ۱۵۵
کتب اوائل ۲۰	سوریت ۹۹، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۹
	۱۸۵، ۱۸۹



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست احاديث و اقوال پیامبر و ائمه (ع)

- ابشرى اورى شلم ... ۱۶۵
 اتانى جبريل لدلوك الشمس ... ۲۶۶
 اكبر الكباثران تجعل لله نذا ... ۵۳
 الامن ضنبى يوم القيامة فليطلبنى عند الميزان
 محمارة ... ۲۵۴
 الله اكبر كبيراً والحمد لله كثيراً ... ۹۰
 والكفر مخبئة لنفس المتعم ۲۴۰
 الولد مبخلة مجبنة ۲۴۰
 اما الدرجات فاسباع انوضوء ... ۱۴۹
 امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله
 ... ۲۱۸
 ان عشت رايت فيه راى و ان مت فاقتلوه فى
 ضربة ... ۲۱۹
 انه كان يفتح الصلوة بالحمد لله رب العالمين
 ۹۰
 ابن فلان بن فلان الامام العادل وشيعته ...
 ۲۵۳
 بارك الله فيكما ۲۴۳
 بشر المشائين الى المساجد فى ظلم الليل ...
 ۲۶۹
 تنزيه الله من كل سوء ۱۲۶
 جزاك الله خيراً ۱۰۳
- خير المال سكة ما بورة ومهرة مأمودة. ۲۰۵
 رأيت ليلة اسرى بى ملكاً له الف الف
 رأس ... ۱۴۲
 رحم الله حمزة ۱۲۰
 رضا الله مع رضا الموالدين وسخط الله مع سخط
 الوالدين ۲۱۲
 سبحانه الله العظيم ما اكثر عجائب خلقه ۱۵۱
 سيفنك الفئة الباغية ... ۱۰۳
 شق البطن وغسل القلب ۱۳۰
 صلنى بى جبريل وانا خلفه والناس خلفى ۲۶۷
 عرضت على الجنة ... ۱۲۹
 العيش فى طاعة الله ۸۹
 كان ابن عمر يصلى سبحة ... ۱۲۶
 اكلا ان عمار املى ايماناً ... ۱۰۲
 الكلمة الطيبة صدقة ۲۱۵
 كل مولود يولد بولده على الفطرة ... ۲۴۷
 كونوا لتازيناً ولا تكونوا علينا شيناً. ۲۵۴
 لاله الا الله ويل للمعرب من شر قدا قترت
 ۲۰۵
 لاسيف الا ذوالفقار ولافتى الاعلى ۳۲۸
 لأعين زات ولأذن سمعت ... ۱۵۳
 ليك وسعديك والخير فى يديك ... ۲۷۱

- لو كانت الدنيا ترن عند الله جناح بعوضه ...
۲۰۶
- لو لم تذنبوا لخشيت عليكم ... ۳۶۶
- ما عصهت عفاه الا بتركها التسييح ۲۲۷
- من سن سنة حسنة فله اجرها ... ۲۵
- من كثر صلواته بالليل حسن وجهه بالتهاار
۲۶۹
- من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه الله ۲۷۷
- نحن الاخرون السابقون يوم القيامة. ۱۱۸
- نحن اهل الذكر ۴۳
- نحن معاشر الانبياء لانورث ۲۱۴
- يا اسماء استمعي ويا ارض انصتي ... ۱۶۸
- يا اعلیٰ عليك بصلاة اللیل ... ۲۶۹
- يبعث زيد بن عمرو بن نفيل امة وخذة
يوم القيامة ۱۱۴
- يحشر الناس يوم القيمة حفاة عراة غرلاً ۳۶۴



مرکز تحقیقات کتاب پوزیٹر علوم اسلامی

فهرست امثال عربی

کل امرٌ یُشبهه فعله و کلّ رجل صنعته و کلّ	ایاک اعنی واسمعی یا جاره ۴۸
إناء یترشع یمافیہ ۲۸۳	العسلُ شفاءٌ للناس والقرآنُ شفاءٌ لما فی —
من ما منه یوتی الحذر ۲۷	القصور ۶۳
	فلان ابر من التمر ۲۱۰



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست اشعار عربی

- لا ابتغى الحمد القليل بقاوه
بوما بذمّ الدهر اجمع واصبا
آن ستایشی را که اندک زمانی بماند هرگز با نکوهش همه روزگار برای خود نمی جویم (۴۸)
- وليس مجبرا ان اتى الحى خائف
ولا فائل إلا هو المنعيبا
اگر نرسانی به او پناه ببرد او را پناه نمی دهد و جز سخن عیب دار نمی گوید. (۴۳)
- تسمع فى اجوافهنّ صردا
وفسى الیبدین جساءة ونددا
صدای نشستن نیر در شکمهای آنها شنیدنی و خشکی بند دستها و جدا شدنشان دیدنی. (۱۷)
- علفتها تینا وماء باردا
خوشه گندمی و آبی سرد و گوارا به او نوشاندم. (۱۷)
- حتى إذا سلكوهم فى قنائة
شلاکما نظرڈ الجمالة الشردا
تا آنگاه که دشمنان را به تنگنای گردنه قنایه رساندند، آنها را مانند شتران رمنده که یکدیگر را در گریختن دفع می کنند، ناتوان ساختند. (۲۰۶)
- وطافت نلاثابین يوم ولبلة
وكان التکبر أن تضيف وتجارا
سه شبانه روز یکسره به دور خود می گشت و تقلا و سرو صدایش چه زشت بود! (۴۹)
- وما ابلى على هیکل
بناه و صلب فيه وصارا
ایلی [نام راهبی نصاری] که دیری بنا کرده و چلیپایی نهاده و آن را می پرستد. (۵۰)
- سراج من صلوات الملک
طورا سجودا وطورا جورا
یا در مناجات با خداست یا در سجود و یا ندبه، به هر حال عبادت او چون من نیست. (۵۰)
- جعلت عیب الأکرمین سکرا
عیب گرامی تران را شیرین قرار دادم. (۶۲)
- عقب الرّذاذ خلافها فکاتها
بسط الشواطب بینهنّ حصیرا
باران نرم پیاپی می آمد، چنان که گویی زنان بوریا باف، حصیرها را پیش روی آویخته اند تا یکدیگر را نبینند. (۲۶۴)
- لما رأتنى أنفضت لى الرّاسا
چون مرا دید سر سوی من گردانید. (۲۳۲)
- بنی عمّا من یرمهم یرمنامعا
لَقَضْنَا الْبُيُوتَ بِالْبُيُوتِ قاصیبت

خانه‌ها را به هم پیوستیم و پسرعموهای ما با ما چنان یکی شدند، که زیان هریک از ما زیان همه بود (۲۹۸)

وَاشْتَكَيْتَ الْهَيْمَ وَالْأَرْقَا
إِنَّ هَذَا الْبَلِيلَ قَدْ غَسَقَا

امشب هم تاریک شد و من از رنج و بیداری در عذابم. (۲۶۷)

حَمِيداً قَدْ تَذَرَيْتُ التَّنَامَا
أَمَّا سَيْفُ الْعَشِيرَةِ فَأَعْرِفُونِي

منم برجسته‌ترین فرد خاندان خودم، مرا ستایش می‌کنند به این که بر بلندی نشسته‌ام و مرکب هستم

به زیر پای دارم، مرا بشناسید. (۳۵۴)

وَأَنْ فَاتَ لَمْ اتَّبِعْهُ هَلَا وَلَيْتَمَا
وَلَكِنَّهُ إِنْ جَاءَ عَفْوَاً قَبْلَتَهُ

اما اگر کار به آسانی میسر گردد آن را می‌پذیریم و اگر از دست برود حسرت نمی‌خورم. (۳۵۶)

وَاجْعَلْ مَتَى الْحَقِّ غَيْبَا مَرَجَمَا

با تیر در تاریکی زدن مرا صاحب حق گردان

أَفَلَيْبَ كَفَىٰ أَيْرَهُ مَتْنَمَا
وَأَنْى إِذَا مَا فَاتَنِي الْأَمْرَ لَمْ أَبْتَ

اگر کار از دست برود به نشانه پشیمانی دست بردست نمی‌زنم. (۳۵۶)

مَفْلَدَةً أَعْتَنَهَا صَفُونَا
نَقَلْنَا جِبَادَهُمْ نَوْحاً عَلَيْهِمْ

اسبان ایشان عنانها در گردن افکنده و بر سه پا ایستاده‌اند و بر آنها شبهه غرا می‌کشند. (۳۵۶)

وَحَسَنَتْ وَمَا حَسِبْتَكَ أَنْ نَحْبِنَا
لِسَانَ التَّوَسُّعِ تَهْدِيهَا إِلَيْنَا

پیام شوم به تحفه به ما می‌فرستی و به خائنه خضار در آمدی و حال آن که گمان نداشتم

که به آنجا بیایی. (۹۹)

كَلَّفْتِ مَجْهُولَهَا نَوْقًا يَمَانِيَةً
إِذَا الْحَدَاةَ عَلَىٰ أَكْسَانِهَا حَفَدُوا

راه ناسپرده را به ماده شتران یمانی سپردم که نخدی خوانان بر پشت آنان سوارند و می‌نازند. (۶۷)

وَأَنْ ذَكَرْتَ بِسَوْءِ عِنْدَهُمْ أَذْنُوا
صَمَّ إِذَا سَمِعُوا خَيْرًا ذَكَرْتَ بِهِ

هرماه خبری درباره من می‌شنوندند که بودند و اگر از من به بدی یاد می‌شد در گوش می‌گرفتند. (۲۹۴)

لَمَّا اسْتَرَا حُوا سَاعَةَ ظَمَعْنَا
وَكُنْتُمْ كَانُوا بِهَا ظَمَعْنَا

گویا مسافرانی بودند که زمانی اندک استراحت کردند و رفتند. (۳۵۹)

أَنْ يَسْمَعُوا رَتْبَهُ طَارُوا بِهَا فَرَحَا
مَتَى وَمَا سَمِعُوا مِنْ صَالِحٍ دَفَنُوا

اگر سخنی درباره من بشنوند به شادی بر می‌جهند و هر خبری که درباره من بشنوند آن را

نادیده می‌گیرند. (۲۹۴)

جَمَعُوا فَمَا أَكَلُوا الَّذِي جَمَعُوا
وَبَنُوا مَا كُنْتُمْ فَمَا سَكَنُوا

گرد کردند و نخوردند و ساختند و در آن نیاسودند. (۳۵۹)

نَصَالِحِكُمْ حَتَّىٰ تَبُورُوا بِمِثْلِهَا
كَصَرْخَةِ حَبَلِي بِشَرْنِهَا فَبِيلِهَا

با شما از در آشتی در می‌آییم تا شما هم همان کنید، همانگونه که زن آبستن ناله می‌کند و قابله

او را به فرزند مرده می‌دهد. (۲۹۱)

وَهَزِيمٌ رَعْدُهُ وَاصْبُ
غَيْبَتُهُ الرِّيحُ نَفْسِي بِهِ

بادی که بر آن جا [دیار محبوب] وزید آن را دگرگون کرد و نیزخاک انگیختن و هم بارانی

- بسیار رعد. (۴۸)
 كانوا فبانوا وفي الايام معتبر
 حتی تصرف فی اطوارها العقب
 بودند و جدا شدند، و در روزگار عبرتهاست، تا این که در گردشهای آنها عقابها می گردند. (۳۵۸)
 وكل ذي غيبة يؤوب
 وغائب السموت لأبسؤوب
 و هر پنهان شونده ای را بازگشتی است، جز پنهان شونده به وسیله مرگ که آن را بازگشتی نیست. (۲۱۳)
 وذی ابل یسعی و یحسبها له
 اخی نصب من سقها و دؤب
 و شتردار می کوشد و می پندارد که شتر از آن اوست [با آن که] از زحمت آنها در رنج و مشقت است. (۱۰)
 ویل امها فی هواء الجؤ طالسبة
 ولا هکذا الذی فی الأرض مطلوب
 و ای بر مادرش، آن که در آسمان جو پنده است و مسلط، نه همچون آن کس است که در زمین پی اومی گردد. (۷۵)
 افناهم حدثان الذهر والحقب
 وغالهم زمن فی صرفه نوب
 پیش آمدهای روزگار و قرون ایشان را نابود کرد و زمانه را در گردشش تغییرهاست. (۳۵۸)
 قبائلنا سبع وانتم ثلثة
 وللتبع ازکی من ثلاث واطیب
 ما هفت قبیله ایم و شما سه قبیله، هفت از سه بیشتر و بهتر است. (۳۳۴)
 وحی لها الفرار، فاستنقرت
 او را قرار آمد، پس مستقر شد. (۶۲)
 فشکوا الیک سنة قد اجحفت
 واحتنکت اموالنا وجلفت
 به توشکایت بردیم از قحط سال که ما را ریشه کن و اموالمان را نابود کرد و رفت. (۲۴۶)
 کما ضمن الوحی سلامها
 همانگونه که نوشته ها متضمن سلامت اوست. (۶۲)
 ونقضت من هرم اسنانها
 از پیری دندانهایش کج شده است. (۲۳۱)
 غذا الناس مذقما التبی الجواریا
 ای این کوز او را مطلب، زیرا چون پیامبر به نبوت برخاست مردم دختران را پروریندند.
 [مراد آن که دختر فراوان است.] (۵۲)
 فما اکثر الاشياء عندی حرازة
 بانا ایت مرزیا علیک و رازیا
 چه بسیار چیزها که مرا دشوار می آید، چنانچه تو نومید بازگردی و ما را زشت گویی. (۵۲)
 تبغی ابن کوز والتفاهة کاسمها
 لبستاد منها ان شتونا لیالیا
 پسر کوز خواست با بزرگان ما وصلت کند برای آن که ما چند شب سرمازده شدیم. (۵۲)
 وإن النبی حدتتموا فی أنوفنا
 وأعناقنا من الإباء کما هیا
 و آنچه ابا و امتناع در بینی یا و گردنهای ما به تو گفتند راست است. (۵۲)
 ونحربالظعمام و بالشراب
 ما را طعام و شراب خوراندند. (۲۳۰)
 فصار من بعده للویل والخراب
 طارت عقاب المتابا فی جوانبه

لاشخور مرگ گرداگرد آن می‌گشت، از آن پس اندوه و ویرانی جای آن را گرفت. (۳۵۸)

بالله رتك كم قصر سررت به قد كان بعمر بالذات والقراب

به خدای که پروردگار تو است سوگند که بر بسیار کاخها گذشتم که غرق در بر خورداری و شادمانی. (۳۵۸)

مساءة و سرور نلوه نسرح و غبطة شوبها هم له كرب

غم است و شادی است و در پس آن اندوه، و حسرتی که پریشانی و غم آن را می‌آلاید. (۳۵۸)

إذا طحنت فابدئي بالميمنة

هرگاه خواستی بکوبی از طرف راست آغاز کن. (۹۰)

بذی الرئی الجمیل من الأناث اهاجنتک الظمائن یوم بانوا

کاروانها روز جدائی تو را با آن هیات زیبا به میجان آوردند. (۷۶)

ولبللة ذات دجی سریت ولم یلتنی عن سراها لیث

ز در شیبی تاریک راه پیمودم و شیر هم از راه رفتن شبانه من نتوانست بکاهد. (۱۲۷)

غدوة حتى دلکت برح هذا مقام قدمی رباح

این جای پای رباح است از صبح تا غروب آفتاب. (۲۶۵)

فبیرا بمر و علی القربى الواضح إن التماحة والمروة ضمتنا

بخشندگی و جوانمردی در راهی روشن واقع در مرود در گوری گذاشته شدند. (۵۹)

كان عینی فیها الضاب مذبح نام الخلی ویت اللیل مرتفقا

آن که غمی نداشت خفت و من همه شب تکیه زده بیدار ماندم، چنان که گویی در چشم

من صاب [گیاهی تند و تلخ] ریخته اند. (۳۴۹)

وکلتاها قد خظ لی فی صحیفتی و آن هر دو خصلت در نامه من درج بوده، نه زندگانی را دوست دارم و نه مرگ

برایم گوارنده تر است. (۳۵۲)

لوما وابيضهم سربال طباخ اقا المملوک فانت الیوم الامهم

اما پادشاهان، تو در میان آنها ناکس تری و پست تر و آشپز تو از همه سپید جامه تر است. [یعنی

هرگز به آتش نزدیک نمی شود و غذایی طبخ نمی کند. (۲۶۰)

ومن الحوادث لا ابالك انی ضربت علی الارض بالاسداد

و از جمله حوادث روزگار این که مرا با بندهای محکم فرو بسته است [شاعر به کوری خود

اشاره می کند. (۳۲۷)

وعتی الذی منع السوابدات فأحبا الوئید ولم یؤند

عم من کسی است که از زنده به گور کردن دختران ممانعت کرد و زنده به گوران را حیات

دوباره بخشید و نگذاشت دفن شوند. (۵۲)

ولیس لئه بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد

و برای خدا زشت نیست که عالم را در واحد گرد آورد. (۱۱۵)

- ابنسی لببسنی لستم بید
ای فرزندان لببسنی شما دستی نیستید، مگر دستی که آن را بازویی نیست [یعنی نمی توانید به یاری کسی برخیزید]
- (۴۳) **إلا بد لبست لها عهد**
- کَلْ بِنْسِي حِرَّةَ مَصِيرِهِمْ
تمام فرزندان آزار زن سرانجام کم شدند، و اگر چه شمارشان بسیار بود.
- (۲۰۵) **قَلْ وَإِنْ أَكْثَرُوا مِنْ الْعَدَدِ**
- و طَابَ أَلْبَانُ اللَّقَاحِ فَيَسِرُ
شیر شتر پاک شد و سرد گشت.
- (۵۹) **سَرَانِهِمْ فِي الْفَارَسِيِّ الْمَسْرَدِ**
- به آنان گفتم: یقین داشته باشید دو هزار مرد جنگی و مسلح آماده اند و سرانشان زره فارسی پوشیده اند.
- (۳۷۰) **وَالْتَّامِسُ يَلْحُونُ الْأَمِيرَ إِذَا هَمَّ**
- خَطَبُوا الصَّوَابَ وَلَا يَسْلَمُ الْمُرْشِدُ
مردمان امیر را سرزنش می کنند هر گاه که خود خطا کنند، و حال آن که راهنما را ملامت نباید کرد.
- (۲۱۷) **الْآ لِمَثَلِكِ أَوْ مِنْ أَنْتِ سَابِقَهُ**
- سَبِقَ الْجَوَادُ إِذَا اسْتَوْلَى عَلَى الْأَمَدِ
[تورا سزاوار نیست که در دشمنی حریف هر کسی بشماری]، مگر آن که مانند تو باشد یا آن که تو کمی بر او پیشی گرفته باشی، همچون امسی نژاده که در مسابقه بر اسب دیگر پیشی گیرد.
- (۳۲۸) **سَبْحَانَهُ نَمَّ سَبْحَانَا نَعُودِيهِ**
- و فَبَلَسْنَا مَسْبَحَ الْجُودِيِّ وَالْجَمْدِ
منزه است خداوند باز هم منزه است، بدو پناه می بریم، پیش از ما کوه جود و جمادات هم او را به پاکی یاد کرده اند.
- (۱۲۶) **إِنْ يَغْضَبُوا بِغَضَبِهَا وَإِنْ أَمَرُوا**
- بِوَمَا بَصِيرُوا لِلْهَلِكِ وَالْفَسَدِ
اگر مورد رشک باشند هم فرو افتند و اگر فرمانروایی یابند نیز روزی هلاک و نابود شوند.
- (۲۰۵) **يَا حَكِمَ بْنَ الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ**
- سَرَادِقِ الْمَجْدِ عَلَيْكَ مَمْدُودِ
ای حکم بن منذر بن جارود سرا پرده بزرگی و بزرگواری بر تو کشیده است.
- (۳۴۸) **إِنْسِي وَاللَّهِ فَاقْبِلْ حَلْفِي**
- بِأَبِيْلٍ كَلَّمَا صَلَى جَارِ
[خطاب به نعمان بن منذر] به خدا سوگند، سوگندم را باور دار، که من چون راهمی هستم که هر گاه به نماز ایستد، لایه و زاری آغازد.
- (۵۰) **نَبَتْهُمْ عَذَبُوا بِالنَّارِ جَارَتِهِمْ**
- و هَلْ يَعْذَبُ إِلَّا اللَّهُ بِالنَّارِ
آگاه شدم که آنان همسایه خود را به آتش عذاب کردند. آیا جز خداوند کسی به آتش عذاب می کند؟
- (۴۳) **صَاحَتِ بِهِمْ صَائِحَاتُ النَّهْرِ فَانْقَبُوا**
- إِلَى الْفُجُورِ فَلَا عَيْنَ وَلَا أُنْثَرَ
روزگار بر آنها بانگ زد، چنان که در گورها غلتیدند درحالی که نه از آنها عینی مانده بود و نه نشانی.
- (۳۵۹) **بَلَى نَحْنُ كُنَّا أَهْلَهَا فَا بَادُنَا**
- صُرُوفُ اللَّيَالِي وَالْجُدُودِ الْعَوَائِرِ
آری! ما هم اهل مکه بودیم اما گردش روزگار و بخت گریزان ما آن را نابود کرد.
- (۳۵۹) **صُرُوفُ اللَّيَالِي وَالْجُدُودِ الْعَوَائِرِ**

- كَأَنَّ مَخَوَّاهَا عَلَى نَفْسَانِهَا مَعْرَسَ خَمْسٍ وَقَعَتَ لِلْحَنَاجِرِ
جایگاه سینه شتران بر زمین، گویی جایگاه خوابیدن پنج شتری است که گلوبرز زمین نهاده اند. (۲۷)
- فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا دَاخِرُ فِی مَخْتِی وَمَنْجَحِرُ فِی غَیْرِ أَرْضِکَ فِی جَحْرِ
از دشمنانت کسی نماند مگر آن که در زندان است یا به سرزمینی دیگر گریخته و عزلت گرفته است. (۴۶)
- فَإِن تَسْأَلِنَا فِیْمَ نَحْنُ فَأِنَّمَا عَصَافِیرُ مِنْ هَذَا الْإِنَامِ الْمَسْخَرِ
اگر از ما بپرسی که چگونه ای، می گویم در بین این مردم جادوی شده چون زین شتر درفشارم. (۲۳۰)
- أَقُولُ لَمَّا جَاءَنِي فَخْرُهُ سَبَحَانَ مِنْ عُلْفَمَةِ الْفَاخِرِ
وقتی خبر تفاقیر علفمه به من رسید گفتم از او بپرس که فخر فروشی کند. (۷ و ۱۲۷)
- إِلَّا إِنْهَذَا الْبَاخِعُ الْوَجْدَ نَفْسَهُ بِشَىءٍ نَحْتَهُ عَنِ يَدَيْهِ الْمَقَادِرِ
ای کسی که غم چیزی که سرنوشت از تو گرفته است هلاکت کرده است! (۳۱۰)
- أَعْمَى إِذَا مَا جَارَتِي خَرَجَتْ حَتَّى يُوَارِي جَارَتِي الْخَمْدِرِ
وقتی که زن همسایه بیرون می رود تا وقتی که چادری او را بپوشاند من کورم و نگاه نمی کنم. (۲۹۴)
- وَلَكِنْ قَدْ أَنَانِي أَنْ يَحْيِي بِقَالَ عَلَيْهِ فِی بَقَعَاءِ شَرِّ
اقتا به گوشم خورد که در بقعا یعنی را دشنام می دهند و می گویند به چشم بد به زنی نگریسته است. (۲۷)
- هَذَا مَنَازِلُ أَقْوَامٍ عَهْدَتْهُمْ فِی خَفْضِ عَيْشٍ وَعِزِّ مَالِهِ خَطَرِ
این سرای گروهی است که به یاد می آورم که در نهایت عیش بودند و عزیز ویی خطر. (۳۵۹)
- لَا تَغْمِزُ السَّاقِي مِنْ أَيْنٍ وَلَا وَصْبٍ وَلَا يَمُتُّ عَلَي شَرْمُوفَةِ الصَّفَرِ
نه برای آرام کردن درد پا آن را می مالند و نه ماز گرسنگی پهلوهایی او را می گرد. (۴۹)
- وَيَصْمُ عَمَّا كَانَ بَيْنَهُمَا سَمْعِي وَمَالِي غَيْرَهُ وَقِرِ
تنها سنگینی و کزبی که در گوش دارم وقتی است که همسایه با زنش سخن می گوید. (۲۹۴)
- وَمِنَّا الَّذِي لَأَفِي سَيْفِ مُحَمَّدٍ فَجَأَسَ بِهِ الْإِعْدَاءُ عَرْضَ الْعَاكِرِ
آن که شمشیر محمد را به دست گرفت و به میان خیل دشمن در آمد از ماست. (۱۶۲)
- بَارِضُ فِضَاءٍ لَا يَسُدُّ وَصِيدَهَا عَلَيَّ وَمَعْرُوفِي بِهَا غَيْرَ مَنَكِرِ
در سرزمینی که در آنجا کارنیک را زشت نمی شمردند به روی من گشاده است. (۳۳۲)
- كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجُونَ إِلَى الصَّفَا أَنِيسٍ وَلَمْ يَسْمُرِ بِمَكَّةَ سَامِرِ
گویا هرگز میان حجون و صفا غمگساری و درمگه انیسی که قصه شب باز گوید نبوده است. (۳۵۹)
- إِذَا اجَارَى الشَّيْطَانُ فِي سِنَنِ الدُّ نَى وَمِنْ هَالِ مَبْلِهِ مَسْبُورِ
در شبوه گمراهی یا شیطان مسابقه می دادم و هر کس که مایل به این امر باشد از نیکی و امید به دو است. (۲۹۷)
- مَسْتَقْبِلِينَ شِمَالِ النَّوَامِ تَضْرِبْنَا بِحَاصِبِ كَنْدِيفِ الْقَطَنِ مَشْهُورِ
روی به باد شمالی داشتیم که از جانب شام می وزید و بر روی ما ننگه های برف می ریخت. (۲۴۹)
- فَدَّ جَرَفْتَهُنَّ السَّنُونَ الْإِجْرَازِ سَالِهَاتٍ فَحَطَلَى أَنَّهُمَا رَا تَبَادَ سَاخَتْ.
(۳۱۱)

- ألواردون ونسیم فی ذری سباء
قد عض أعناقهم جلد الجوامیس
اسیران که به همراهی قوم تیم گرفتار سبائیان شدند و سسمه های چرم گاومیش گردن آنها را می آزد. (۴۶)
- همچون روستایی که سه [شتر] نشسته داشته باشد.
یا لیسنی مثلک فی البیاض
ای کاش در سیدی مانند تو بودم یا سیدتر از خواهر بنی اباض. (۲۶۱)
- ابا منذر رمت الوفاء فهینه
وحدت کما حداد البعیر عن الذحف
ای ابا منذر قصد وفا کردی اما ترسیدی، و فرار کردی همان گونه که شتر از لغزیدن می گریزد. (۳۷۱)
- پزشک مداوا می کند و حال آن که خود مریض است.
وعلیها سرودتان فضاها
و [گویی] بر آن دوزر می بافته اند از بافته های داود یا تبع. (۱۶۱)
- أرمی علیها وهی فرج أجمع
وَمی نلات أذرع وإصبع
از آن کمائی بر او تیر می اندازم که از نی ساخته شده است و اندازه آن سه ذرع و یک انگشت است. (۲۶)
- افراع عوفالا احوال غیرها
وجوه فرود نیستی من تجادع
تنها این گروه را هجو می کنم که چهره اشان چون بوزینه است و در جستجوی کسانی اند که به آنها دشنام دهند. (۱۹۴)
- فأسی بحمد الله لا ثوب فاجر کابویر علوم لبست ولا من غدره آتفتع
شکر خدای را که جامعه گناه و فسق به تن نکردم تا از شرم از دیگران روی بپوشانم. (۲۳۲)
- کرات از آنچه که او را بد آید، و حال آن که می شوند.
فالف لدنیا لأبدوم نعیمها
اف بر دنیایی که نعمت هایش ناپایدار است و آنچه که بر سر ما می آورد دیگرگون است. (۳۶۰)
- داد ما را بدهند.
فبینا نسوس التماس والأمرنا
اذا نحن فبهم سوقة نتنصف
هنگامی که فرمانروا بودیم و حکم، حکم ما بود، بناگاهان چونان رعیتی شدیم که بایست مردمان داد ما را بدهند. (۳۶۰)
- زمانی که مردم مردم بودند و شهرها دلخواه و ام عمار دوست و یار بود.
إذالتاس نأس والبلاد بغبطة
وإذ أم عمار صديق ماعف
وَمی القوم بالعماد إلى الرزحی
وکی آن قوم با مهر خود در رزحی [ناحیتی در شام] بودند و خستگی راندن چراننده را به رنج افکنند. (۱۳)
- هوالمدخل التعمان بیتا سماؤه
صدر الفیول بعد بیت مسردق
او نعمان را در خانه ای فرود آورد که آسمانه اش سینة پیلان بود از بعد آن که او در سرابرد

- آراسته زیسته بود
 (۳۴۸) **كأن أيديهن بالفأع الفرق**
 آیدوی جواریتمعاطین الورق
 گویا دستهای شترانی که به سرعت در دشت هموار می شتافتند دستهای کنیزکائی بود که به یکدیگر
 درم می دادند.
- فلا الظل من برد الضحى تستطيعه**
 (۳۳۳) **ولا النفس من برد العشى تذوق**
 آنچنان منتعم بود که نه هنگام چاشت می توانست در سایه بنشیند و نه هنگام عصر چون هر دو
 او را می آزرده.
- مصابيح ليست بالقلواتى تقودها**
 (۴۵) **نجوم ولا بالأفلات الدوا لك**
 چراغهایی هستند که با دست و زمام برده نمی شوند و دخترانی که هرگز غروب نمی کنند.
 (۲۶۶) **سقى قومی بنی نجد وأسقى**
 به قبیله من - بنی نجد - آب نوشاند و نیز کشتزارهای نمیر و ضوایفی از هلال را سیراب کرد.
 (۵۸) **حقد الولائد حولهن وأسلمت**
 کنیزکان گرد آنها را گرفته اند و خدمت می کنند و زمام شتران نیز در دست آنهاست.
 (۶۶) **قد أخالس رب البيت غفلته**
 صاحب خانه را گاه غافلگیری کنم و گاه از دست من می گریزد. در هر حال مغزی برای او نیست.
 (۳۷۲) **شباب كان لم يكن**
 جوانی که گویی نبود و پیری که گویی نرفت.
 (۲۳۳) **أليث كفنوا النحلة المنعكك**
 موهائش چون خوشه خرما و شاخه های درهم انبوه بود.
 (۷۶) **تخوف غدرهم مالى وأهدى**
 بهانه آنها ثروت مرا کم کرد و زنجیرهای پرسروصدای بر گردنم انداخت.
 (۴۴) **أغلام معتل راء رؤيا**
 آبا جوانی آرزومندخواهی دیده است، و او به آن خوابی که دیده هدایت می یابد.
 (۲۸۲) **ذم المنازل بعد منزلة النوى**
 همه منازل را نکوهش کن پس از آن منزلی که در پیج ریگزار بود، و نیز هر عیشی را پس از آن روزها.
 (۲۲۱) **ومقامة غلب الرقاب كأنهم**
 و گروهی گردن کلفت که گویی جتیا ناند، بر درگاه پادشاه ایستاده اند.
 (۱۹۴) **ومن يجعل المعروف من دون عرضه**
 هر کس نیکویی را در برابر آبرو بگذارد و آن را حفظ می کند و هر کس که از دشنام نپرهیزد و بغل
 ورزد او را دشنام دهند.
 (۲۴۶) **وعندی فروض الخبير والشر كته**
 خیر و شر نزد من همه هست، بدی بدان را باشد و خیر نیکان را.
فبؤس لذى بؤسى ونعمى بأنعم
وزية شبلى مخدر فى الصراغم
 زینة شبلی مخدر فی الصراغم

خاک بر دهان آنها که از اندوه من شادمان می شوند آن شیر بچه سزار مرا در میان شیران
آشفته کرده است.

(۴۵)

ابعد بعدت بياضاً لأبياض له لأنت اسود في عيني من الظلم
ای سپیدی | مراد موی سپید است | که سپیدی در تو نیست از من دور شو، تو در چشم من تاریک و مباهی. (۲۶۱)
لا وأنت نفسك غلبتها للعامة تين ولم تكلم
جانم رهایی میابد که آن را به عامرین گذاشتی | و تسلیم آنها شدی | یا آن که هنوز زخم بر نداشت

(۴۱۷)

عبادك يخطئون وأنت رب كريم لأبليق بك الذموم
بندگانت با تو مخالفت می کنند و حال آن که تو پروردگار کریمی و نکوهیده تو را سزاوار نیست. (۲۱۷)
أن الخليفة أن الله سربله سربال ملك به ترجى الخوانيم
خداوند بر خلیفه جامه شاهی پوشانید و امید است که عاقبتش به خیر باشد.

(۳۴۹)

سمنع منك التيق إن كنت سابقا ونقتل إن زلت بك القدمان
گر پیش افتادنی باشد تو را از آن منع کنند و اگر پایت بغزد و خود درمانده شوی. (۸۷)
فما زودوني غير سحق عمامة وخمس مأي منها قتي بمان
مرا نوشته ای جز کهنه عمامه ای فرسوده و پانصد درم که برخی از آنها ناسره بود، ندادند. (۳۴۱)

(۳۴۱)

نخوف التبر منها تامكا فردا كما نخوف عود السبعة السفن
راه رفتن کوهان فربه شتر را لاغر می کند، همه آنگونه که رنده چوب درخت نوح را می تراشد. (۴۴)
لست بوقوف على الهون من بر خواری نمی ایستم.
إذا المرء لم يرح سواما ولم يرح سواما ولم تعطف عليه اقاربه
هر گاه مرد چندان توانگر نباشد که چهار پایان خود را بامداد به چراگاه کسبل کند و شامگاه

(۵۱)

به خانه باز آرد، خویشانش بروی مهربان نخواهند بود.
وقفت على ربع المية | ناقتي فما زلت أبكي عنده وأخاطبه
ماده شتر خود را بر آثار دیار میه | نام معشوق | ایستانیدم و آنچه پیوسته می گریستم و با
آن سخن می گفتم.
واسقيه حتى كاد ممأ أبته و [پیوسته] آب می پاشیدم تا چنان شد که گویی سنگها و جای بازی آن با من به سخن آمدند. (۵۹)

(۵۹)

بنقصني مألئ كذا ولوى بدى لوى يده الله الذى لا يسألني
ماتم از حق من کاست و دست مرا بیچید، خدای دستش را بیچاند که هیچکس با او بر نمی آید. (۳۵۲)
فلما خشبنا الهون والعبر مسك على رغمة ما أثبت الحبل حافره
چون بیم خواری پیش آمد | بگریختیم |، و خر بر خلاف میل خود باز می ایستد، | زیرا که | ریمان

(۳۵۲)

بر شوم او محکم شده است.
وابيض من ماء الحديد كانه شهاب يداوى اللبيل داج عساكره
نیغ سپید ساخته شده از آهن آیدان، گویی برفی است که لشکر شب را با آن از میان می برد. (۲۶۱)
تبع سبيد ساخته شده از آهن آیدان، گویی برفی است که لشکر شب را با آن از میان می برد. (۲۶۱)

(۲۶۱)

- أويرجع الحق إلى سبيله
یا حق به راهش باز می گردد، ای پروردگار من، من به سخن قرآن ایمان دارم. (۱۰۳)
- بأرب إني مؤمن بقيله
چنان می زنم که سرها از جای خود دور کنیم و دوست را از دوست غافل سازیم. (۱۰۳)
- ضرباً يزيل الهام من قبيله
نحن ضربناكم على تنزيله
ما شما را برای تنزیل قرآن زدیم و امروز بر تانویل قرآن می زنیم. (۱۰۳)
- وبذهل التخليل عن خليله
فاليوم نصر بكم على تأويله
فسي كل عام نعم بحسونه
فألت له وارنفت ألفتی
خداوند گارانش احمقند، پس پشتشان نمی گیرند. (۶۰)
- بلفحه قوم وينتجونه
در هر سال چهار پایانی به دست می آورند و گروهی با آنها در می پیوندند و آنها می زاینند. (۶۰)
- أربابه نوکی فلا بحمونه
بسوق بالقوم غزالات الصحنی
بدو گفت درحالی که به مرفق تکیه زده بود: آیا جوانمردی هست که غزالات چاشنگاه را با این قوم ببرد؟ (۳۴۹)
- الیک أشكوشدة المعيش
وحزاً أقسام ننفن ريشی
از سختی زندگی و سوزش گرمایی که بال و پر را ریخت به تو شکایت می برم. (۳۷۴)
- واغفر خطایای و نترورفی
از گناهانم درگذار و برگم را به بار نشان (۳۳۳)
- إناک أدعوفتقبل ملسی
تورا می خوانم و بس، پس چرب زبانی ام را بپذیر. (۴۸)
- ونزعم ان اودی بحقی باطلی
البا لقومی فد اشقت عواذلی
ای قوم من سرزنش کنند گانم از حد فزون شدند و پنداشتند که سخن باطل آنها حق مرا تباه می کند. (۳۲۹)
- ونقلیننی لکن إناک لا أقلی
وترهیننی بالظرف ای انت مذنب
با چشم به من اشاره می کنی، یعنی که من گناهکارم و مرا دشمن می داری، اما من با تو دشمنی ندارم. (۳۵۴)
- وعفراء أدنی الناس منی مودة
وعفراء عتی المعرض المتواتی
و عفرا در دوستی نزدیکترین مردمان است به من، و عفرا از من روی گردانیده و در وصل منی می کند. (۶۰)

جمعداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی